



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

الائمة الراشدون



مؤلف: سید محمد حسینی بہارانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رهبران معصوم علیهم السلام

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

عطر عترت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۶	رهبران معصوم علیهم السلام
۲۶	مشخصات کتاب
۲۶	جلد ۱
۲۶	مشخصات کتاب
۲۷	اشاره
۳۱	فهرست
۴۹	خطبه الکتاب
۵۱	پیش گفتار
۵۳	پیامبر خدا حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله
۵۳	اشاره
۵۵	ولادت رسول خدا صلی الله علیه وآله
۵۶	پدران و مادران رسول خدا صلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام
۵۶	ایمان پدران رسول خدا صلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام
۵۷	حوادث هنگام ولادت
۶۸	مقام والای رسول خدا صلی الله علیه وآله
۷۰	گواهی اهل کتاب به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله
۸۱	معجزات رسول خدا صلی الله علیه وآله
۸۲	معجزه جاوید رسول خدا صلی الله علیه وآله
۹۰	معجزه ناطق و گویای رسول خدا صلی الله علیه وآله
۹۰	اعجاز اخلاق کریمه رسول الله صلی الله علیه وآله
۹۲	معراج رسول خدا صلی الله علیه وآله
۱۰۵	ایمان رسول خدا صلی الله علیه وآله قبل از بعثت
۱۰۶	معنای اتمی بودن رسول خدا صلی الله علیه وآله

- ۱۰۸ نبوت رسول خداصلی الله علیه وآله از نظر زمان و مکان
- ۱۱۰ حجه الوداع و ماجرای غدیر خم
- ۱۱۶ آخرین لحظات زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله
- ۱۲۱ رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله
- ۱۲۴ علی و فاطمه علیهما السلام در لحظات آخر زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله
- ۱۲۶ تاریخ رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله
- ۱۲۷ سنگینی رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بر اهل بیت آن حضرت علیهم السلام
- ۱۳۰ مراسم غسل و نماز و دفن رسول خداصلی الله علیه وآله
- ۱۳۵ توسل به محمّد و آل محمّد علیهم السلام
- ۱۴۲ دعاها و تعویذات و توسلات رسول خداصلی الله علیه وآله
- ۱۴۵ دعای رسول خداصلی الله علیه وآله برای نجات از شرّ جنّ
- ۱۴۵ حرز حضرت خدیجه، همسر رسول خداصلی الله علیه وآله
- ۱۴۶ حرز دیگری از حضرت خدیجه علیها السلام
- ۱۴۶ حرز آمنه مادر رسول خداصلی الله علیه وآله
- ۱۴۸ اشعار مدح و مرثیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۹ ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله
- ۱۵۱ ولادت حضرت رسول صلی الله علیه وآله
- ۱۵۵ ثنای رسول الله صلی الله علیه وآله
- ۱۵۷ رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله
- ۱۶۱ شهر پیامبرصلی الله علیه وآله
- ۱۶۵ امامت ائمه معصومین علیهم السلام
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۷ امامت در مکتب شیعه امامیه
- ۱۷۳ شرایط لازم امام و رهبر
- ۱۷۵ خلاصه ای از ادله معرفت و شناخت امام علیه السلام

- ۱۷۷ اثبات امامت ائمه اهل البیت از قرآن
- ۱۹۵ اعترافات اهل سنت به مقام اهل بیت علیهم السلام
- ۲۰۳ اخبار اهل سنت درباره ائمه دوازده گانه شیعه
- ۲۱۰ شخصیت علی علیه السلام در کتب اهل سنت
- ۲۱۸ امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۲۰ ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۲۸ شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۳ امیرالمؤمنین علیه السلام در شب های قبل از شهادت
- ۲۳۴ عیادت اصیغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۷ نظر طبیب و وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۸ مراسم دفن بدن مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۴۱ پاداش زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۴۵ حکایات و قضایای مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۶ امام علی علیه السلام محبوب خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۲۴۷ منطق امام علی علیه السلام در معرفی حق و باطل
- ۲۴۸ پاسخ علی علیه السلام در حال نماز
- ۲۴۹ امام علی علیه السلام و تفسیر صحیح از استغفار
- ۲۵۰ امام علی علیه السلام و خواجه ربیع
- ۲۵۱ دفاع علی علیه السلام از پدرش ابوطالب
- ۲۵۲ امام علی علیه السلام و ليله المبیت
- ۲۵۴ امام علی علیه السلام و حکومت و امارت
- ۲۵۵ امام علی علیه السلام و حدیث منزلت
- ۲۵۶ امام علی علیه السلام و شاگردش میثم
- ۲۵۸ پیامی از سوی دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام

- ۲۵۸ شفاعت علی علیه السلام برای ملاقات با زهرا علیها السلام
- ۲۶۰ امام علی علیه السلام در جنگ خندق
- ۲۶۲ توبیخ فرماندار بصره
- ۲۶۴ امام علی علیه السلام در محکمه قاضی
- ۲۶۵ معجزه ای از مرقد مطهر امام علی علیه السلام
- ۲۶۶ دعاها و توسلات امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۶۷ جرز امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۶۹ اشعار مدح و مرثیه امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۶۹ اشاره
- ۲۷۰ شب ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۷۲ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۷۸ ولادت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۸۴ مولود کعبه
- ۲۸۷ عید غدیر
- ۲۹۰ سحر بی علی علیه السلام
- ۲۹۲ شهادت مولا علی علیه السلام
- ۲۹۲ همای رحمت
- ۲۹۵ صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام
- ۲۹۵ اشاره
- ۲۹۷ ولادت فاطمه، سیده نساء عالمین
- ۳۰۱ شخصیت حضرت فاطمه علیها السلام
- ۳۰۴ ادعیه و احراز حضرت فاطمه علیها السلام
- ۳۰۷ اشعار مدح و مرثیه حضرت فاطمه علیها السلام
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۸ زبان حال امیرالمؤمنین علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام
- ۳۱۰ توسل به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

- ۳۱۲ در مدح حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۱۶ عروسی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام
- ۳۱۸ ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام
- ۳۲۱ شهادت فاطمه علیها السلام و آتش غم
- ۳۲۲ مدح حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۲۵ اولین شهیده
- ۳۲۷ تقسیم غم ها
- ۳۲۹ فاتح خیبر در غم فاطمه علیها السلام
- ۳۳۱ گفت وگو با مدینه در مصائب حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۳۵ خداحافظی با مدینه
- ۳۳۹ امام حسن بن علی مجتبی علیه السلام
- ۳۳۹ اشاره
- ۳۴۱ ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۳۴۲ روش زندگی و فضائل اخلاقی امام حسن علیه السلام
- ۳۴۳ سخنان امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه
- ۳۴۴ سخاوت و حلم امام حسن علیه السلام
- ۳۴۸ تصریح امیرالمؤمنین به امامت امام حسن علیهما السلام
- ۳۴۹ همسران و فرزندان امام حسن علیه السلام
- ۳۵۲ معرفت به امام علیه السلام
- ۳۵۶ ماجرای صلح امام حسن علیه السلام با معاویه
- ۳۵۸ نامه امام حسن علیه السلام به معاویه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۵۹ صلح نامه امام حسن علیه السلام با معاویه
- ۳۶۰ شهادت امام حسن علیه السلام
- ۳۶۸ پاداش زیارت و گریه بر امام حسن علیه السلام
- ۳۶۹ ابتلای معصومین علیهم السلام به بلاهای بزرگ
- ۳۷۱ سخنان حکیمانه امام حسن علیه السلام

- ۳۷۳ مناظرات امام حسن علیه السلام
- ۳۷۵ فضائل امام حسن علیه السلام در کتب اهل سنت
- ۳۷۸ حکایات و قضایای مربوط به امام مجتبی علیه السلام
- ۳۷۸ اشاره
- ۳۷۹ سؤالی از امام مجتبی علیه السلام
- ۳۸۰ راهنمایی امام مجتبی علیه السلام
- ۳۸۰ معجزه ای از امام مجتبی علیه السلام
- ۳۸۲ جود و عطای امام مجتبی علیه السلام
- ۳۸۳ احتجاج امام مجتبی علیه السلام
- ۳۸۵ آخرین کلمات امام مجتبی علیه السلام
- ۳۸۷ وظیفه حکومت از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام
- ۳۸۷ تفاوت دیدگاه امام مجتبی علیه السلام با جناب ابوذر
- ۳۸۸ بازدید امام مجتبی علیه السلام از یک منزل
- ۳۸۸ ادعیه و احراز امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۳۹۰ حرز امام حسین علیه السلام
- ۳۹۲ اشعار مدح و مرثیه امام حسن علیه السلام
- ۳۹۲ اشاره
- ۳۹۳ مدح امام مجتبی علیه السلام
- ۳۹۶ مدح امام مجتبی علیه السلام
- ۴۰۰ زبان حال امام حسن علیه السلام
- ۴۰۱ ای بقیع
- ۴۰۴ امام حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام
- ۴۰۴ اشاره
- ۴۰۶ ولادت امام حسین علیه السلام
- ۴۰۷ حدیث لوح فاطمه علیها السلام
- ۴۰۹ نجات فطرس ملک به برکت امام حسین علیه السلام

- ۴۱۰ شهادت امام حسین علیه السلام
- ۴۱۱ گریه آدم علیه السلام بر امام حسین علیه السلام
- ۴۱۲ بازگشت اسرای اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه
- ۴۱۶ گریه های حضرت زین العابدین علیه السلام پس از شهادت پدر
- ۴۱۶ گریه بر امام حسین علیه السلام در سخنان امام رضا علیه السلام
- ۴۱۸ مدینه در عزای امام حسین علیه السلام
- ۴۲۵ پاداش اقامه عزا و ذکر مصائب امام حسین علیه السلام
- ۴۲۸ امام حسین علیه السلام در کتب اهل تستن
- ۴۲۹ سخاوت امام حسین علیه السلام در کتب اهل تستن
- ۴۳۴ انتقام خداوند از قاتلین امام حسین علیه السلام
- ۴۳۵ سخنان حکیمانه امام حسین علیه السلام
- ۴۴۰ فرزندان امام حسین علیه السلام
- ۴۴۱ شهدای کربلا از بنی هاشم
- ۴۴۲ پاداش زیارت امام حسین علیه السلام
- ۴۴۵ حکایات و قضایای مربوط به امام حسین علیه السلام
- ۴۴۵ اشاره
- ۴۴۶ مرد انصاری و امام حسین علیه السلام
- ۴۴۷ امام حسین علیه السلام و پدر دو شهید
- ۴۴۷ آخرین شب امام حسین علیه السلام
- ۴۴۸ ملاقاتی نیک فرجام با امام حسین علیه السلام
- ۴۵۰ خودداری از حمایت امام حسین علیه السلام
- ۴۵۱ امام حسین علیه السلام و غلام سیاه
- ۴۵۲ اشعار مدح و مرثیه امام حسین علیه السلام
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۴ میلادیه حضرت امام حسین علیه السلام
- ۴۶۰ ولادت امام حسین علیه السلام

- ۴۶۶ سخن با كربلا
- ۴۶۷ حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام
- ۴۷۰ حرم دو فرزند مسلم علیه السلام
- ۴۷۱ شام خراب
- ۴۷۳ مرثیه امام حسین علیه السلام
- ۴۷۷ گفتگوی امام حسین با علی اکبر علیهما السلام
- ۴۷۹ دل شکسته
- ۴۸۱ افتخار نوکری حسین فاطمه علیها السلام
- ۴۸۴ امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام
- ۴۸۴ اشاره
- ۴۸۶ ولادت حضرت زین العابدین علیه السلام
- ۴۸۷ لقب ها و کنیه های حضرت زین العابدین علیه السلام
- ۴۸۷ فرزندان حضرت زین العابدین علیه السلام
- ۴۸۸ عبادت زین العابدین و سید الشاجدین علیه السلام
- ۴۹۳ اطعام های حضرت زین العابدین علیه السلام
- ۴۹۴ رضای به قضای الهی
- ۴۹۵ جلالت و عزت زین العابدین علیه السلام
- ۵۰۲ نصب حجر الأسود به دست مبارک زین العابدین علیه السلام
- ۵۰۲ خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در دمشق شام
- ۵۰۵ حلم و بردباری زین العابدین علیه السلام
- ۵۰۷ تواضع و فروتنی زین العابدین علیه السلام
- ۵۰۹ سخنان حکیمانه زین العابدین علیه السلام
- ۵۱۳ شهادت حضرت زین العابدین علیه السلام
- ۵۱۵ حکایات و قضایای مربوط به امام سجاد علیه السلام
- ۵۱۵ اشاره
- ۵۱۶ سؤال فقهی از امام زین العابدین علیه السلام

- سؤال اعتقادی از امام زین العابدین علیه السلام - ۵۱۶
- محمد حنفیه و امام زین العابدین علیه السلام - ۵۱۷
- روح بلند امام سجّاد علیه السلام - ۵۱۸
- حضرت سجّاد علیه السلام در عرفات - ۵۱۹
- امام سجّاد و صدقات پنهانی - ۵۱۹
- ادعیه و احراز امام سجّاد علیه السلام - ۵۲۰
- اشعار مدح و مرثیه امام سجّاد علیه السلام - ۵۲۳
- اشاره - ۵۲۳
- فضائل حضرت زین العابدین علیه السلام - ۵۲۴
- ولادت حضرت سجّاد علیه السلام - ۵۲۶
- شهادت امام سجّاد علیه السلام - ۵۲۸
- زبان حال امام سجّاد علیه السلام - ۵۳۰
- مجلس یزید لعنه الله علیه - ۵۳۲
- امام محمّد بن علی باقر العلوم علیه السلام - ۵۳۴
- اشاره - ۵۳۴
- ولادت امام باقر علیه السلام - ۵۳۶
- فرزندان امام باقر علیه السلام - ۵۳۷
- امامت امام باقر علیه السلام - ۵۳۷
- علوم و فضائل و مناقب امام باقر علیه السلام - ۵۳۹
- ماجرای امام باقر علیه السلام با هشام بن عبدالملک - ۵۴۳
- عبادت امام باقر علیه السلام - ۵۴۴
- انفاق و احسان امام باقر علیه السلام - ۵۴۵
- شهادت امام باقر علیه السلام - ۵۴۶
- سخنان حکیمانه امام باقر علیه السلام - ۵۴۷
- حکایات و نصایح امام باقر علیه السلام - ۵۵۲
- صفای قلب و کدورت قلب - ۵۵۳

۵۵۴	سؤالاتی چند از امام باقر علیه السلام
۵۵۵	تیراندازی امام باقر علیه السلام
۵۵۶	امام باقر علیه السلام در جمع راهبان و قتیسیان
۵۵۸	چند سؤال قرآنی از امام محمد باقر علیه السلام
۵۶۰	احوال پرسى از امام باقر علیه السلام
۵۶۱	بزرگواری امام باقر علیه السلام
۵۶۲	اولین دیدار جابر با امام باقر علیه السلام
۵۶۲	سخنرانی امام باقر علیه السلام در دو سالگی
۵۶۳	بزرگ ترین گناه از نظر امام باقر علیه السلام
۵۶۴	شیعیان امیرالمؤمنین در فرمایش امام باقر علیه السلام
۵۶۶	اشعار مدح و مرثیه امام باقر علیه السلام
۵۶۶	اشاره
۵۶۷	ولادت حضرت باقر العلوم علیه السلام
۵۶۷	سرود میلاد
۵۶۹	زبان حال امام باقر علیه السلام در ماجرای کربلا
۵۷۰	سخن با مدینه و بقیع
۵۷۱	سینه زنی
۵۷۲	آثار مؤلف تاکنون
۵۷۴	جلد ۲
۵۷۴	اشاره
۵۷۸	فهرست
۶۰۰	امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام
۶۰۰	اشاره
۶۰۲	ولادت امام صادق علیه السلام
۶۰۲	مادر امام صادق علیه السلام
۶۰۳	جلالت قدر امام صادق علیه السلام

- ۶۰۵ اقرار مخالفین به فضیلت و مقام علمی امام صادق علیه السلام
- ۶۰۹ معجزات و استجابت دعای امام صادق علیه السلام
- ۶۱۱ تأثیر سخن امام صادق علیه السلام
- ۶۱۳ سیره اخلاقی و بزرگواری امام صادق علیه السلام
- ۶۱۴ مناظرات امام صادق علیه السلام
- ۶۱۸ سخنان حکیمانه امام صادق علیه السلام
- ۶۲۱ شهادت امام صادق علیه السلام
- ۶۲۲ پاداش زیارت امام صادق علیه السلام
- ۶۲۳ فرزندان امام صادق علیه السلام
- ۶۲۵ ادعیه و احراز امام صادق علیه السلام
- ۶۲۸ حرز دیگر امام صادق علیه السلام
- ۶۲۹ حکایات و قضایای مربوط به امام صادق علیه السلام
- ۶۲۹ اشاره
- ۶۳۰ نامه منصور دوانیقی به حضرت صادق علیه السلام
- ۶۳۱ گفت و گوی حضرت صادق علیه السلام با ابوحنیفه
- ۶۳۱ امام صادق علیه السلام و شخص فحاش
- ۶۳۲ عصای پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۶۳۳ توصیه امام صادق علیه السلام در مورد مادر
- ۶۳۳ امام صادق علیه السلام و مرد خراسانی
- ۶۳۴ امام صادق علیه السلام و آگاهی از غیب
- ۶۳۵ گریه دشمن بر امام صادق علیه السلام
- ۶۳۷ اشعار مدح و مرثیه امام صادق علیه السلام
- ۶۳۷ اشاره
- ۶۳۸ ولادت امام صادق علیه السلام
- ۶۴۲ شهادت امام صادق علیه السلام
- ۶۴۴ شهادت امام صادق علیه السلام

- ۶۴۶ ----- مدح و مرثیه حضرت صادق علیه السلام
- ۶۵۱ ----- امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام
- ۶۵۱ ----- اشاره
- ۶۵۳ ----- ولادت امام کاظم علیه السلام
- ۶۵۴ ----- شخصیت امام کاظم علیه السلام در خردسالی
- ۶۵۸ ----- فرزندان امام کاظم علیه السلام
- ۶۵۹ ----- سیره امام کاظم علیه السلام
- ۶۶۳ ----- فضائل امام کاظم علیه السلام
- ۶۶۶ ----- سخنان حکیمانه امام کاظم علیه السلام
- ۶۷۰ ----- شهادت امام کاظم علیه السلام
- ۶۷۷ ----- پاداش زیارت امام کاظم علیه السلام
- ۶۷۹ ----- برکت کلام امام کاظم علیه السلام
- ۶۷۹ ----- احتجاج امام کاظم علیه السلام
- ۶۸۰ ----- معجزه ای از امام کاظم علیه السلام
- ۶۸۱ ----- ظلم ستیزی امام کاظم علیه السلام
- ۶۸۲ ----- اوصاف امامان علیهم السلام از زبان امام کاظم علیه السلام
- ۶۸۳ ----- برخورد امام کاظم علیه السلام با علی بن یقین
- ۶۸۴ ----- ادعیه و احراز امام کاظم علیه السلام
- ۶۸۶ ----- اشعار مدح و مرثیه امام کاظم علیه السلام
- ۶۸۶ ----- اشاره
- ۶۸۷ ----- مدح و مرثیه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
- ۶۸۸ ----- شهادت موسی بن جعفر علیه السلام
- ۶۸۹ ----- تشرف به شهر مقدس کاظمین
- ۶۹۲ ----- در مصیبت امام کاظم علیه السلام
- ۶۹۳ ----- در مصائب موسی بن جعفر
- ۶۹۵ ----- سوگ حضرت امام کاظم علیه السلام

- ۶۹۷ امام علی بن موسی رضاعلیه السلام
- ۶۹۷ اشاره
- ۶۹۹ ولادت علی بن موسی الرضاعلیه السلام
- ۷۰۰ نام و کنیه و لقب علی بن موسی الرضاعلیه السلام
- ۷۰۲ فرزندان علی بن موسی الرضاعلیه السلام
- ۷۰۲ اخلاق و سیره علی بن موسی الرضاعلیه السلام
- ۷۰۷ سخنان حکیمانه علی بن موسی الرضاعلیه السلام
- ۷۰۹ دعای مجزب و حرز امام رضاعلیه السلام
- ۷۱۱ ولایت عهدی امام رضاعلیه السلام
- ۷۱۱ شهادت علی بن موسی الرضاعلیه السلام
- ۷۱۶ هلاکت مأمون پس از شهادت حضرت رضاعلیه السلام
- ۷۱۹ پاداش زیارت علی بن موسی الرضاعلیه السلام
- ۷۲۲ ایام زیارتی حضرت رضاعلیه السلام
- ۷۲۲ عنایات حضرت رضاعلیه السلام به زوّار خود
- ۷۲۴ فضیلت مشهد و حرم مطهر علی بن موسی الرضاعلیه السلام
- ۷۲۵ نماز حضرت رضاعلیه السلام برای حوایج مهمّه
- ۷۲۵ دعای حضرت رضاعلیه السلام
- ۷۲۶ مناظره حضرت رضاعلیه السلام درباره عصمت پیامبران علیهم السلام
- ۷۲۹ گفت و گوی حضرت رضاعلیه السلام با جاثلیق مسیحی
- ۷۳۱ پاسخ امام رضاعلیه السلام به یکی از خوارج
- ۷۳۲ حضرت رضاعلیه السلام و نماز عید فطر
- ۷۳۳ سؤال مأمون از حضرت رضاعلیه السلام
- ۷۳۴ توطئه بر ضدّ امام رضاعلیه السلام
- ۷۳۶ آمدن باران به دعای امام رضاعلیه السلام
- ۷۳۷ امام هشتم علیه السلام و تفسیر برخی از آیات قرآن
- ۷۳۹ امام هشتم علیه السلام در مراسم تشییع جنازه

- ۷۴۰ تحلیل امام هشتم علیه السلام از مسأله ولایت عهدی
- ۷۴۲ امام هشتم علیه السلام و دعبل خزاعی
- ۷۴۴ حرز امام رضا علیه السلام
- ۷۴۴ اشاره
- ۷۴۶ اشعار مدح و مرثیه امام رضا علیه السلام
- ۷۴۶ اشاره
- ۷۴۷ ولادت امام رضا علیه السلام
- ۷۴۹ توسل به امام رضا علیه السلام
- ۷۵۱ کرامتی از حضرت رضا علیه السلام
- ۷۵۸ مدح امام رضا علیه السلام
- ۷۶۴ زائر گنه کار امام رضا علیه السلام
- ۷۶۵ به درگهت، تو گنه کار را راه بده
- ۷۶۶ امام محمّد بن علی جواد علیه السلام
- ۷۶۶ اشاره
- ۷۶۸ ولادت و امامت و شهادت امام جواد علیه السلام
- ۷۶۹ فرزندان حضرت جواد علیه السلام
- ۷۷۰ توسل به حضرت جواد علیه السلام
- ۷۷۰ گوشه هایی از معجزات حضرت جواد علیه السلام
- ۷۷۳ نشانه های امامت حضرت جواد علیه السلام
- ۷۷۶ فضائل و مناقب حضرت جواد علیه السلام
- ۷۸۲ سخنان حکیمانه حضرت جواد علیه السلام
- ۷۸۴ شهادت حضرت جواد علیه السلام
- ۷۸۸ اولین ملاقات مأمون با امام جواد علیه السلام
- ۷۸۹ پاسخ های سیاستمداران حضرت جواد علیه السلام
- ۷۹۲ نفرین امام جواد علیه السلام
- ۷۹۲ معجزه ای از امام جواد علیه السلام

- ۷۹۳ ادعیه و احراز امام جواد علیه السلام
- ۷۹۶ اشعار مدح و مرثیه امام جواد علیه السلام
- ۷۹۶ اشاره
- ۷۹۷ در مدح حضرت جواد الأئمه علیه السلام
- ۸۰۰ ولادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام
- ۸۰۴ مدح حضرت جواد الأئمه علیه السلام
- ۸۰۸ شهادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام
- ۸۱۰ امام علی بن محمد هادی علیه السلام
- ۸۱۰ اشاره
- ۸۱۲ ولادت حضرت هادی علیه السلام
- ۸۱۲ مادر مکرمه و معظمه امام هادی علیه السلام
- ۸۱۳ معجزات و نشانه های امامت حضرت هادی علیه السلام
- ۸۱۸ برخورد های متوکل با حضرت هادی علیه السلام
- ۸۲۴ قصه زینب کذّابه و حضرت هادی علیه السلام
- ۸۲۵ شهادت حضرت هادی علیه السلام
- ۸۲۶ دعای مخصوص حضرت هادی علیه السلام
- ۸۲۷ برخی از سخنان حکیمانه حضرت هادی علیه السلام
- ۸۲۹ سخنان امام هادی علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام
- ۸۲۹ رهنمود اخلاقی امام هادی علیه السلام
- ۸۳۱ پاسخ امام هادی علیه السلام به ابن سکّیت
- ۸۳۱ توطئه بر ضدّ امام هادی علیه السلام
- ۸۳۲ امام هادی علیه السلام و آگاهی از اسرار
- ۸۳۳ امام هادی علیه السلام و نیروهای مسلّح
- ۸۳۴ کیفیت اطلاع امام هادی علیه السلام از شهادت پدر
- ۸۳۵ امام هادی علیه السلام و درس توکل
- ۸۳۶ دعا و حرز امام هادی علیه السلام

- ۸۳۷ اشعار مدح و مرثیه امام هادی علیه السلام
- ۸۳۷ اشاره
- ۸۳۸ مدح امام هادی علیه السلام
- ۸۴۰ مصیبت امام هادی علیه السلام
- ۸۴۰ به شهر سامرا مشرف می شویم
- ۸۴۲ در مدح و مصائب امام هادی علیه السلام
- ۸۴۶ در مصیبت امام هادی علیه السلام
- ۸۴۸ امام حسن بن علی عسکری علیه السلام
- ۸۴۸ اشاره
- ۸۵۰ ولادت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۸۵۱ مادر گرامی حضرت عسکری علیه السلام
- ۸۵۲ شخصیت حضرت عسکری علیه السلام
- ۸۵۲ امام عسکری علیه السلام در کودکی و خردسالی
- ۸۵۳ معجزات حضرت عسکری علیه السلام
- ۸۵۷ عبادت حضرت عسکری علیه السلام
- ۸۵۸ سخنان حکیمانه حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام
- ۸۶۱ شهادت حضرت عسکری علیه السلام
- ۸۶۶ زیارت حضرت عسکری علیه السلام
- ۸۶۷ سفارشات حضرت عسکری علیه السلام به شیعیان
- ۸۶۹ اعتراف دشمن به فضائل امام عسکری علیه السلام
- ۸۷۰ امام عسکری علیه السلام و کشف یک راز
- ۸۷۲ امام عسکری علیه السلام و فیلسوف عراقی
- ۸۷۳ دعا و حرز حضرت عسکری علیه السلام
- ۸۷۴ اشعار مدح و مرثیه امام حسن عسکری علیه السلام
- ۸۷۴ اشاره
- ۸۷۵ در مدح حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

- ۸۷۶ توسل به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۸۷۷ شهادت امام حسن عسکری و تسلیت به امام زمان علیهما السلام
- ۸۸۰ امام حجّه بن الحسن المهدی علیه السلام
- ۸۸۰ اشاره
- ۸۸۲ ولادت امام زمان علیه السلام
- ۸۸۷ ادله امامت حضرت بقیه الله علیه السلام
- ۹۰۲ ملاقات شیعه با امام زمان علیه السلام
- ۹۰۴ جستجوی معتضد عباسی از امام زمان علیه السلام
- ۹۰۶ پیام حضرت بقیه الله درباره زیارت حضرت سیدالشهدا علیهما السلام
- ۹۰۷ ملاقات چهل نفر با حضرت بقیه الله علیه السلام
- ۹۱۱ معرفت به امام زمان علیه السلام
- ۹۱۳ نشانه های حتمیه قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام
- ۹۱۵ نشانه های حضرت مهدی علیه السلام بعد از قیام او
- ۹۱۶ دعا و انتظار فرج
- ۹۱۷ بهترین عمل شیعیان در زمان غیبت
- ۹۱۹ اسرار غیبت حضرت مهدی علیه السلام
- ۹۲۱ دعاهاى حضرت بقیه الله عجل الله فرجه الشریف
- ۹۲۴ اشعار مربوط به امام زمان علیه السلام
- ۹۲۴ اشاره
- ۹۲۵ ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام
- ۹۲۹ انتظار حضرت بقیه الله (عج)
- ۹۳۱ ولادت حضرت مهدی (عج)
- ۹۳۹ نگاه پاک
- ۹۴۱ این جمعه
- ۹۴۳ یابن الحسن (عج)
- ۹۴۴ کعبه مقصود

- توجه به امام زمان علیه السلام ۹۴۵
- انتظار جمال مهدی علیه السلام ۹۴۷
- لذت عشق ۹۴۹
- ز نظر مران گدا را ۹۵۰
- کشتی ولایت ۹۵۲
- بیا امام ۹۵۴
- اهل البيت ۹۵۶
- دین شد خراب ۹۵۸
- فریاد واعظ ۹۵۹
- عشق و انتظار ۹۶۰
- هدهد بیا خبری گو ز یار من ۹۶۳
- من اگر روی تو بینم چه شود ۹۶۴
- دست از طلب ندارم تا روی یار بینم ۹۶۴
- امید دیدار ۹۶۵
- شاید به ما نظر مرحمت کنند ۹۶۹
- اشک فراق ۹۶۹
- عشق با حضرت مهدی علیه السلام ۹۷۰
- امید فرج ۹۷۱
- آب حیاتم دادند ۹۷۴
- هراس از فتنه ۹۷۵
- مردیم و امام خود ندیدیم ۹۷۷
- آخر آید نور حقّ تو غم مخور ۹۷۷
- مهدی بیا مهدی بیا ۹۷۹
- ای پیک خبری از یار ما بگو ۹۷۹
- آفرینش ارواح ائمه هدی و قصه حضرت آدم و حوا ۹۸۱
- خلقت انوار چهارده معصوم علیهم السلام ۹۸۳

- ۹۸۶ طاغوت های زمان معصومین علیهم السلام
- ۹۸۶ اشاره
- ۹۸۹ طاغوت های زمان رسول خداصلی الله علیه وآله
- ۹۸۹ ۱- ابوسفیان
- ۹۹۱ نفاق و گمراهی ابوسفیان
- ۹۹۳ ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب
- ۹۹۴ ۲- ابوجهل
- ۹۹۶ ۳- ابولهب
- ۹۹۸ اَبی بن خلف
- ۹۹۹ شرکت کنندگان در محاصره اقتصادی رسول خداصلی الله علیه وآله
- ۱۰۰۱ امداد غیبی خداوند برای نجات مسلمانان
- ۱۰۰۳ هجرت مسلمانان به حبشه
- ۱۰۰۵ هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله از مکه به مدینه
- ۱۰۰۹ طاغوت های زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام
- ۱۰۰۹ ۱- ابوبکر بن ابی قحافه
- ۱۰۱۱ صاحبان صحیفه، هنگام مرگ
- ۱۰۱۳ عمر بن خطاب
- ۱۰۱۵ عثمان بن عفان
- ۱۰۱۹ طاغوت زمان امام حسن علیه السلام
- ۱۰۱۹ معاویه بن ابی سفیان و زیاد بن ابیه
- ۱۰۲۳ طاغوت زمان امام حسین علیه السلام
- ۱۰۲۳ یزید بن معاویه
- ۱۰۲۵ حسن ظنّ و خوش گمانی بی جا
- ۱۰۲۹ عبدالله بن زبیر و مختار ثقفی و حجاج ثقفی
- ۱۰۳۲ طاغوت های زمان امام سجادعلیه السلام
- ۱۰۳۲ ۱- معاویه بن یزید بن معاویه

- ۲- مروان بن حکم ۱۰۳۳
- ۳- عبدالملک بن مروان ۱۰۳۴
- طاغوت های زمان امام باقر علیه السلام ۱۰۳۶
- ۱- ولید بن عبدالملک بن مروان ۱۰۳۶
- ۲- سلیمان بن عبدالملک بن مروان ۱۰۳۶
- ۳- عمر بن عبدالعزیز بن مروان ۱۰۳۷
- ۴- یزید بن عبدالملک بن مروان ۱۰۳۹
- ۵- هشام بن عبدالملک بن مروان ۱۰۴۰
- ۶- ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان ۱۰۴۲
- ۷- ۸- یزید و ابراهیم پسران ولید بن عبدالملک بن مروان ۱۰۴۴
- ۹- مروان بن محمد بن مروان بن حکم، معروف به مروان حمار ۱۰۴۵
- آیاتی از قرآن درباره بنی امیه ۱۰۴۶
- طاغوت های زمان امام صادق علیه السلام ۱۰۴۸
- ۱- ابوالعباس سقاح: عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ۱۰۴۸
- ۲- ابوجعفر عبدالله منصور معروف به دوانیقی ۱۰۵۰
- ۳- مهدی عباسی: محمد بن عبدالله منصور ۱۰۵۱
- ۴- موسی بن المهدی، ملقب به هادی ۱۰۵۳
- طاغوت های زمان امام کاظم علیه السلام ۱۰۵۴
- ۱- محمد بن منصور معروف به هارون الرشید ۱۰۵۴
- ماجرای نابودی برامکه در دولت هارون الرشید ۱۰۵۵
- ۲- ابوموسی محمد امین، فرزند هارون ۱۰۵۷
- طاغوت زمان حضرت رضا علیه السلام ۱۰۵۹
- ابوالعباس عبدالله بن هارون، معروف به مأمون الرشید ۱۰۵۹
- قیام های زمان مأمون الرشید ۱۰۶۲
- ۱- قیام سری بن منصور شیبانی، معروف به ابوالشرا یا ۱۰۶۲
- ۲- قیام محمد بن جعفر الصادق علیه السلام ۱۰۶۲

- ۱۰۶۴ ----- ماجرای ولایت عهدی حضرت رضاعلیه السلام
- ۱۰۶۹ ----- هلاکت مأمون الرشید
- ۱۰۷۱ ----- طاغوت زمان امام جوادعلیه السلام
- ۱۰۷۱ ----- ابواسحاق ابراهیم معتمد، برادر مأمون الرشید
- ۱۰۷۳ ----- طاغوت های زمان حضرت هادی علیه السلام
- ۱۰۷۳ ----- ۱- ابوجعفر هارون واثق
- ۱۰۷۴ ----- ۲- محمد بن هارون، ملقب به متوکل
- ۱۰۷۶ ----- تخریب قبر مطهر امام حسین علیه السلام به دست متوکل
- ۱۰۸۰ ----- کشته شدن متوکل به دست فرزند خود منتصر
- ۱۰۸۱ ----- ۳- محمد بن متوکل معروف به منتصر بالله
- ۱۰۸۱ ----- ۴- احمد بن محمد بن معتمد، معروف به مستعین بالله
- ۱۰۸۳ ----- ۵- محمد بن جعفر متوکل، ملقب به معتز بالله
- ۱۰۸۵ ----- طاغوت های زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۱۰۸۵ ----- ۱- مهتدی بالله (۵۵۳) [محمد بن هارون الواثق بن المعتمد]
- ۱۰۸۷ ----- ۲- احمد بن جعفر متوکل، ملقب به معتمد علی الله
- ۱۰۸۷ ----- ۳- احمد بن طلحه، معروف به معتض بالله
- ۱۰۸۸ ----- ۴- علی بن معتضد، معروف به مکتفی بالله
- ۱۰۸۹ ----- ۵- جعفر بن احمد، معروف به مقتدر بالله
- ۱۰۹۰ ----- ۶- محمد بن احمد، معروف به قاهر بالله
- ۱۰۹۱ ----- ۷- محمد بن جعفر، معروف به راضی بالله
- ۱۰۹۲ ----- ۸- ابراهیم بن مقتدر، معروف به متقی بالله
- ۱۰۹۲ ----- ۹- عبدالله بن علی، معروف به مستکفی بالله
- ۱۰۹۳ ----- ۱۰- فضل بن جعفر، معروف به مطیع لله
- ۱۰۹۴ ----- آثار مؤلف تاکنون
- ۱۱۳۱ ----- درباره مرکز

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: رهبران معصوم علیهم السلام/محمد حسینی بهارانچی

مشخصات نشر: قم: عطر عترة، ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری: ۴۴۸ص،

شابک: ۷۰۰۰۰ریال ۳-۷۴-۵۵۸۸-۶۰۰-۹۷۸-۶-۷۳-۵۵۸۸-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: معصومین- زندگی نامه

موضوع: سیره- شخصیت- فضائل-

یادداشت: ج ۱ چاپ اول

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۰۷۲۱۰

ص: ۱

جلد ۱

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: رهبران معصوم علیهم السلام/محمد حسینی بهارانچی

مشخصات نشر: قم: عطر عترة، ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری: ۴۴۸ص،

شابک: ۷۰۰۰۰ریال ۳-۷۴-۵۵۸۸-۶۰۰-۹۷۸-۶-۷۳-۵۵۸۸-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: معصومین- زندگی نامه

موضوع: سیره - شخصیت - فضائل -

یادداشت : ج ۱ چاپ اول

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۰۷۲۱۰

اشاره

ص: ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: ٢

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»

(توبه / ۱۱۹)

رهبران معصوم عليهم السلام

جلد اول

مؤلف:

سید محمد حسینی بهارانچ

ص: ۳

خطبه الكتاب ۱۵

پیش گفتار ۱۷

پیامبر خدا حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله ۱۹

ولادت رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۱

پدران و مادران رسول خدا صلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام ۲۲

ایمان پدران رسول خدا صلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام ۲۲

حوادث هنگام ولادت ۲۳

مقام والای رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۹

گواهی اهل کتاب به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ۳۱

معجزات رسول خدا صلی الله علیه وآله ۴۱

معجزه جاوید رسول خدا صلی الله علیه وآله ۴۲

معجزه ناطق و گویای رسول خدا صلی الله علیه وآله ۵۰

اعجاز اخلاق کریمه رسول الله صلی الله علیه وآله ۵۰

معراج رسول خدا صلی الله علیه وآله ۵۲

ایمان رسول خدا صلی الله علیه وآله قبل از بعثت ۶۵

معنای امی بودن رسول خدا صلی الله علیه وآله ۶۶

نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله از نظر زمان و مکان ۶۸

حجّه الوداع و ماجرای غدیر خم ۷۰

آخرین لحظات زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله ۷۵

رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله ۸۰

علی و فاطمه علیهما السلام در لحظات آخر زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله ۸۳

تاریخ رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله ۸۵

سنگینی رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بر اهل بیت آن حضرت ۸۶

مراسم غسل و نماز و دفن رسول خداصلی الله علیه وآله ۸۹

توسّل به محمّد و آل محمّدعلیهم السلام ۹۲

دعاها و تعویذات و توسّلات رسول خداصلی الله علیه وآله ۹۹

دعای رسول خداصلی الله علیه وآله برای نجات از شرّ جنّ ۱۰۲

حرز حضرت خدیجه، همسر رسول خداصلی الله علیه وآله ۱۰۲

حرز دیگری از حضرت خدیجه علیها السلام ۱۰۳

حرز آمنه مادر رسول خداصلی الله علیه وآله ۱۰۳

اشعار مدح و مرثیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ۱۰۵

ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله ۱۰۶

ولادت حضرت رسول صلی الله علیه وآله ۱۰۷

ثنای رسول الله صلی الله علیه وآله ۱۰۹

رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله ۱۱۰

شهر پیامبر صلی الله علیه وآله ۱۱۲

امامت ائمه معصومین علیهم السلام ۱۱۵

امامت در مکتب شیعه امامیه ۱۱۷

شرایط لازم امام و رهبر ۱۲۳

خلاصه ای از ادله معرفت و شناخت امام علیه السلام ۱۲۵

اثبات امامت ائمه اهل البیت از قرآن ۱۲۷

اعترافات اهل سنت به مقام اهل بیت علیهم السلام ۱۴۴

ص: ۶

- اخبار اهل سنت درباره ائمه دوازده گانه شیعه ۱۵۲
- شخصیت علی علیه السلام در کتب اهل سنت ۱۵۹
- علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۶۷
- ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۶۹
- شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۷۴
- امیرالمؤمنین علیه السلام در شب های قبل از شهادت ۱۷۹
- عیادت اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۰
- نظر طیب و وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۳
- مراسم دفن بدن مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۴
- پاداش زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۷
- حکایات و قضایای مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۹۱
- امام علی علیه السلام محبوب خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله ۱۹۲
- منطق امام علی علیه السلام در معرفی حق و باطل ۱۹۳
- پاسخ علی علیه السلام در حال نماز ۱۹۴
- امام علی علیه السلام و تفسیر صحیح از استغفار ۱۹۵
- امام علی علیه السلام و خواجه ربیع ۱۹۶
- دفاع علی علیه السلام از پدرش ابوطالب ۱۹۷
- امام علی علیه السلام و ليله المبيت ۱۹۸
- امام علی علیه السلام و حکومت و امارت ۲۰۰
- امام علی علیه السلام و حدیث منزلت ۲۰۱

امام علی علیه السلام و شاگردش میثم ۲۰۲

پیامی از سوی دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۰۴

شفاعت علی علیه السلام برای ملاقات با زهراعلیها السلام ۲۰۴

امام علی علیه السلام در جنگ خندق ۲۰۶

توبیخ فرماندار بصره ۲۰۸

ص: ۷

امام علی علیه السلام در محکمه قاضی ۲۱۰

معجزه ای از مرقد مطهر امام علی علیه السلام ۲۱۱

دعاها و توسلات امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۲

حُرز امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۳

اشعار مدح و مرثیه امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۵

شب ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۶

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۷

ولادت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۲۰

مولود کعبه ۲۲۳

عید غدیر ۲۲۴

سحر بی علی علیه السلام ۲۲۶

شهادت مولا علی علیه السلام ۲۲۷

همای رحمت ۲۲۷

صدّیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام ۲۲۹

ولادت فاطمه، سیده نساء عالمین ۲۳۱

شخصیت حضرت فاطمه علیها السلام ۲۳۵

ادعیه و احراز حضرت فاطمه علیها السلام ۲۳۸

اشعار مدح و مرثیه حضرت فاطمه علیها السلام ۲۴۱

زبان حال امیرالمؤمنین علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام ۲۴۲

توسّل به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۲۴۳

در مدح حضرت زهرا علیها السلام ۲۴۴

عروسی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام ۲۴۶

ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام ۲۴۷

شهادت فاطمه علیها السلام و آتش غم ۲۴۸

ص: ۸

مدح حضرت زهراعلیها السلام ۲۴۸

اولین شهیده ۲۴۹

تقسیم غم ها ۲۵۰

فاتح خیبر در غم فاطمه علیها السلام ۲۵۱

گفت و گو با مدینه در مصائب حضرت زهراعلیها السلام ۲۵۲

خداحافظی با مدینه ۲۵۳

سبط اکبر امام مجتبی علیه السلام ۲۵۵

ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام ۲۵۷

روش زندگی و فضائل اخلاقی امام حسن علیه السلام ۲۵۸

سخنان امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه ۲۵۹

سخاوت و حلم امام حسن علیه السلام ۲۶۰

تصریح امیرالمؤمنین به امامت امام حسن علیهما السلام ۲۶۲

همسران و فرزندان امام حسن علیه السلام ۲۶۳

معرفت به امام علیه السلام ۲۶۶

ماجرای صلح امام حسن علیه السلام با معاویه ۲۷۰

نامه امام حسن علیه السلام به معاویه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۷۲

صلح نامه امام حسن علیه السلام با معاویه ۲۷۳

شهادت امام حسن علیه السلام ۲۷۴

پاداش زیارت و گریه بر امام حسن علیه السلام ۲۸۱

ابتلای معصومین علیهم السلام به بلاهای بزرگ ۲۸۲

سخنان حکیمانه امام حسن علیه السلام ۲۸۴

مناظرات امام حسن علیه السلام ۲۸۶

فضائل امام حسن علیه السلام در کتب اهل سنت ۲۸۸

حکایات و قضایای مربوط به امام مجتبی علیه السلام ۲۹۱

سؤالی از امام مجتبی علیه السلام ۲۹۲

ص: ۹

راهنمایی امام مجتبی علیه السلام ۲۹۳

معجزه ای از امام مجتبی علیه السلام ۲۹۳

جود و عطای امام مجتبی علیه السلام ۲۹۵

احتجاج امام مجتبی علیه السلام ۲۹۶

آخرین کلمات امام مجتبی علیه السلام ۲۹۸

وظیفه حکومت از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام ۳۰۰

تفاوت دیدگاه امام مجتبی علیه السلام با جناب ابوذر ۳۰۰

بازدید امام مجتبی علیه السلام از یک منزل ۳۰۱

ادعیه و احراز امام حسن و امام حسین علیهما السلام ۳۰۱

حرز امام حسین علیه السلام ۳۰۳

اشعار مدح و مرثیه امام حسن علیه السلام ۳۰۵

مدح امام مجتبی علیه السلام ۳۰۶

مدح امام مجتبی علیه السلام ۳۰۷

زبان حال امام حسن علیه السلام ۳۰۹

ای بقیع ۳۰۹

سبط اصغر سید الشهدا علیه السلام ۳۱۱

ولادت امام حسین علیه السلام ۳۱۳

حدیث لوح فاطمه علیها السلام ۳۱۴

نجات فطرس ملک به برکت امام حسین علیه السلام ۳۱۶

شهادت امام حسین علیه السلام ۳۱۷

گریه آدم علیه السلام بر امام حسین علیه السلام ۳۱۸

بازگشت اسرای اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه ۳۱۹

گریه های حضرت زین العابدین علیه السلام پس از شهادت پدر ۳۲۲

گریه بر امام حسین علیه السلام در سخنان امام رضا علیه السلام ۳۲۲

مدینه در عزای امام حسین علیه السلام ۳۲۴

ص: ۱۰

پاداش اقامه عزا و ذکر مصائب امام حسین علیه السلام ۳۲۸

امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنن ۳۳۰

سخاوت امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنن ۳۳۱

انتقام خداوند از قاتلین امام حسین علیه السلام ۳۳۵

سخنان حکیمانه امام حسین علیه السلام ۳۳۶

فرزندان امام حسین علیه السلام ۳۴۰

شهدای کربلا از بنی هاشم ۳۴۱

پاداش زیارت امام حسین علیه السلام ۳۴۲

حکایات و قضایای مربوط به امام حسین علیه السلام ۳۴۵

مرد انصاری و امام حسین علیه السلام ۳۴۶

امام حسین علیه السلام و پدر دو شهید ۳۴۷

آخرین شب امام حسین علیه السلام ۳۴۷

ملاقاتی نیک فرجام با امام حسین علیه السلام ۳۴۸

خودداری از حمایت امام حسین علیه السلام ۳۵۰

امام حسین علیه السلام و غلام سیاه ۳۵۱

اشعار مدح و مرثیه امام حسین علیه السلام ۳۵۳

میلادیه حضرت امام حسین علیه السلام ۳۵۴

ولادت امام حسین علیه السلام ۳۵۷

سخن با کربلا ۳۵۹

حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام ۳۶۰

حرم دو فرزند مسلم عليه السلام ۳۶۱

شام خراب ۳۶۲

مرثیه امام حسین عليه السلام ۳۶۳

گفتگوی امام حسین با علی اکبر علیهما السلام ۳۶۵

دل شکسته ۳۶۶

افتخار نوکری حسین فاطمه علیها السلام ۳۶۷

ص: ۱۱

امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام ۳۶۹

ولادت حضرت زین العابدین علیه السلام ۳۷۱

لقب ها و کنیه های حضرت زین العابدین علیه السلام ۳۷۲

فرزندان حضرت زین العابدین علیه السلام ۳۷۲

عبادت زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام ۳۷۳

اطعام های حضرت زین العابدین علیه السلام ۳۷۸

رضای به قضای الهی ۳۷۹

جلالت و عزت زین العابدین علیه السلام ۳۸۰

نصب حجر الأسود به دست مبارک زین العابدین علیه السلام ۳۸۴

خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در دمشق شام ۳۸۴

حلم و بردباری زین العابدین علیه السلام ۳۸۷

تواضع و فروتنی زین العابدین علیه السلام ۳۸۹

سخنان حکیمانه زین العابدین علیه السلام ۳۹۱

شهادت حضرت زین العابدین علیه السلام ۳۹۵

حکایات و قضایای مربوط به امام سجّاد علیه السلام ۳۹۷

سؤال فقهی از امام زین العابدین علیه السلام ۳۹۸

سؤال اعتقادی از امام زین العابدین علیه السلام ۳۹۸

محمّد حنفیه و امام زین العابدین علیه السلام ۳۹۹

روح بلند امام سجّاد علیه السلام ۴۰۰

حضرت سجّاد علیه السلام در عرفات ۴۰۱

امام سجّاد و صدقات پنہانی ۴۰۱

ادعیہ و احراز امام سجّاد علیہ السلام ۴۰۲

اشعار مدح و مرثیہ امام سجّاد علیہ السلام ۴۰۵

فضائل حضرت زین العابدین علیہ السلام ۴۰۶

ولادت حضرت سجّاد علیہ السلام ۴۰۷

ص: ۱۲

شهادت امام سجّاد علیه السلام ۴۰۸

زبان حال امام سجّاد علیه السلام ۴۰۹

مجلس یزید لعنه الله علیه ۴۱۰

محمّد بن علیّ باقر العلوم علیه السلام ۴۱۱

ولادت امام باقر علیه السلام ۴۱۳

فرزندان امام باقر علیه السلام ۴۱۴

امامت امام باقر علیه السلام ۴۱۴

علوم و فضائل و مناقب امام باقر علیه السلام ۴۱۶

ماجرای امام باقر علیه السلام با هشام بن عبدالملک ۴۲۰

عبادت امام باقر علیه السلام ۴۲۱

انفاق و احسان امام باقر علیه السلام ۴۲۲

شهادت امام باقر علیه السلام ۴۲۳

سخنان حکیمانه امام باقر علیه السلام ۴۲۴

حکایات و نصایح امام باقر علیه السلام ۴۲۹

صفای قلب و کدورت قلب ۴۳۰

سؤالاتی چند از امام باقر علیه السلام ۴۳۱

تیراندازی امام باقر علیه السلام ۴۳۲

امام باقر علیه السلام در جمع راهبان و قتیسان ۴۳۳

چند سؤال قرآنی از امام محمّد باقر علیه السلام ۴۳۵

احوال پرسی از امام باقر علیه السلام ۴۳۷

بزرگواری امام باقرعلیه السلام ۴۳۸

اولین دیدار جابر با امام باقرعلیه السلام ۴۳۹

سخنرانی امام باقرعلیه السلام در دو سالگی ۴۳۹

بزرگ ترین گناه از نظر امام باقرعلیه السلام ۴۴۰

شیعیان در فرمایش امام باقرعلیه السلام ۴۴۱

ص: ۱۳

اشعار مدح و مرثیه امام باقرعلیه السلام ۴۴۳

ولادت حضرت باقر العلوم علیه السلام ۴۴۴

سرود میلاد ۴۴۴

زبان حال امام باقرعلیه السلام در ماجرای کربلا ۴۴۵

سخن با مدینه و بقیع ۴۴۵

سینه زنی ۴۴۶

ص: ۱۴

الحمد لله الذي أنعم علينا بنبوه خاتم الأنبياء، و أنقذنا به من شفا جرف الهلكات و من النار، و بعثه في الأميين رسولا يتلو عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين و أكمل دينه بإمامه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و أولاده الطاهرين عليهم السلام فقال سبحانه: «اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً»، فأمر نبيه بأن ينصبه علماً للإسلام و مبيناً للحلال و الحرام و هادياً لمن يهتدى به و إماماً لمن يقتدى به و صراطاً لمن يسلك في سبيله و جعله أفضل الأوصياء و أوصى نبيه أن يبلغ ما أنزل إليه من ربه فيه فقال: «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك [في علي] و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس». و أوجب اتباعه و اتباع أولاده في قوله: «يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين».

اللهم صل على محمد كما حمل وحيك و بلغ رسالاتك و أحل حلالك و حرّم حرامك و علم كتابك، و صل على محمد كما أقام الصلاه و أتى الزكاه و دعا إلى دينك و صدق بوعدك و أشفق من وعيدك، و صل على محمد كما غفرت به الذنوب و سترت به العيوب و فرّجت به الكرب، و صل على محمد كما رحمت به العباد و أحييت به البلاد و قصمت به الجبابره و أهلكت به الفراعنه، و صل على محمد كما أضعفت به الأموال و أحرزت به من الأهوال و كسرت به الأصنام و رحمت به الأنام، و صل على محمد كما بعثته بخير

الأديان و أعزّزت به الإيمان و تبرت به الأوثان و عظّمت به البيت الحرام، و صلّ على محمّد و على أهل بيته الأئمّه الطاهرين
الأخيار الذين أذهبت عنهم الرّجس و طهّرتهم تطهيراً سيّما الإمام المنتظر و الحجه الثاني عشر سمي المصطفى و كني المرتضى
العدى بيمنه رزق الورى و بوجوده ثبتت الأرض و السماء، فصلّ على مولاي و سيدي صاحب الزّمان و اجعلني من أنصاره و
أشياعه و الذّابّين عنه، و المستشهادين بين يديه، طائعاً غير مكره في الصّف الذي نعت أهله في كتابك فقلت: صفاً كأنهم بنيان
مرصوص على طاعتك و طاعه رسولك و آله عليهم السّلام. اللهمّ و العن أعداء محمّد و آل محمّد و مخالفهم و زدهم عذاباً
فوق العذاب و هواناً فوق هوان و ذلاً فوق ذلّ. اللهمّ دعهم على النار دعاً و أركسهم في أليم عذابك ركساً و احشرهم و أتباعهم
إلى جهنّم زمراً.

سال‌ها بود که آرزو داشتم در شرح حال ائمه معصومین علیهم السلام چیزی بنویسم تا بدین وسیله نام من در دفتر خدمت گذاران به آنان ثبت شود تا این که خداوند توفیق داد و کتاب «میزان الحق» و آیات الفضائل را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نوشتم.

و پس از آن کتاب «دوله المهدی» و کتاب «انتظار مهدی» را درباره امام زمان علیه السلام نگاشتم. آن گاه کتاب «أسوه النساء» را درباره فاطمه زهرا علیها السلام و کتاب «امام الشهداء» را درباره امام حسین علیه السلام و کتاب «شهید خراسان» را درباره حضرت رضاعلیه السلام به رشته تحریر در آوردم.

همچنین کتاب «الإمام الصّیّادق» مرحوم علامه مظفر را ترجمه نمودم و نام آن را «امام صادق علیه السلام» گذاردم و کتاب «مناقب» مرحوم علامه ابن شهر آشوب، قسمت مربوط به رسول خدا صلی الله علیه وآله، را ترجمه کردم و به نام «پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله» منتشر ساختم و چون هراس پیدا کردم که در اثر کهنوت و ناتوانی نتوانم برای سایر معصومین علیهم السلام چیزی بنویسم، با استمداد از خداوند و توسّلات و مشورت با دوستان بر آن شدم که کتابی درباره چهارده معصوم علیهم السلام بنویسم و در حدّ توان خود ادای وظیفه نمایم.

بر این اساس، این کتاب را در دو جلد نوشته و نام آن را «رهبران معصوم» گذاردم. در پایان جلد دوم کتاب نیز شرح حال مختصری از احوال خلفا و حکام زمان هر کدام از معصومین علیهم السلام را بیان کردم.

اشعار مناسب با شخصیت هر کدام از معصومین علیهم السلام را نیز از ولادت تا شهادت جمع آوری کرده و در انتهای شرح حال آنان قرار دادم. به امید آن که مورد قبول آن بزرگواران قرار بگیرد و دوستان و شیعیان‌شان از آن استفاده کنند. و السلام علی عباد الله الصالحین.

سید محمد حسینی بهارانچی

خادم اهل البیت علیهم السلام

ص: ۱۸

رهبران

معصوم

پیامبر خدا حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله

اشاره

ص: ۱۹

معروف بین مورّخین شیعه این است که ولادت آن حضرت در مکه معظمه روز جمعه هفدهم ربیع الأوّل بعد از طلوع فجر در سال عام الفیل در زمان سلطنت انوشیروان عادل بوده است، و بعثت آن حضرت در سنّ چهل سالگی در بیست و هفتم رجب واقع شده است. (۱) و در روز بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجری از دنیا رحلت نموده است.

مرحوم کلینی در کتاب کافی می فرماید: «رسول خداصلی الله علیه وآله ظهر روز جمعه دوازدهم ربیع الأوّل سال عام الفیل به دنیا آمد و سیزده سال در مکه بود و سپس به مدینه هجرت نمود و ده سال در آن دیار اقامت کرد و روز دوشنبه دوازدهم ربیع الأوّل در سنّ شصت و سه سالگی از دنیا رحلت نمود.»

سپس می افزاید: «پیامبر خداصلی الله علیه وآله دو ماه بعد از تولّد، پدر خود عبدالله را از دست داد، و چهار سال داشت که مادر خود آمنه بنت وهب را از دست داد، و هشت سال داشت که جدّ خود عبدالمطلب را از دست داد و در سنّ بیست و چند سالگی با خدیجه ازدواج نمود، و قبل از بعثت از خدیجه فرزندانمانند قاسم و رقیه و زینب و امّ کلثوم را پیدا نمود و پس از بعثت، طیب و طاهر و فاطمه علیهم السلام از او به دنیا آمدند، و یک سال قبل از هجرت، هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از شعب

ص: ۲۱

ابوطالب خارج گردید، خدیجه از دنیا رحلت نمود و پس از آن با فاصله یک سال نیز ابوطالب از دنیا رحلت کرد و چون خدیجه و ابوطالب از دنیا رفتند رسول خداصلی الله علیه وآله اندوه شدیدی پیدا کرد و به جبرئیل علیه السلام شکایت نمود و خداوند به او وحی کرد: تو در مکه یآوری نداری و باید به مدینه هجرت کنی.»(۱)

پدران و مادران رسول خداصلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام

نسب پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله این گونه است: حضرت محمدصلی الله علیه وآله بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.

مشهور بین امامیه این است که عدنان فرزند ادد بن [ادد بن] یسع بن همیسع بن سلامان بن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل فرزند تارخ بن ناخور بن شروع بن ارغو بن قالع بن عابر بن صالح بن ارفحشد بن سام بن نوح بن مالک بن متوشلح بن اخنوخ بن بارز بن مهلائیل بن قنیان بن أنوس بن شیث بن آدم علیه السلام می باشد.

و نسب مادر آن حضرت - آمنه بنت وهب بن عبد مناف تا آخر - همانند نسب پیامبرصلی الله علیه وآله است. بنابراین جدّ اعلای پیامبرصلی الله علیه وآله، هاشم بن عبدمناف و جدّ اعلای آمنه، وهب بن عبدمناف بوده اند و بعد از آن تا حضرت آدم یکسان بوده اند.(۲)

مؤلف گوید: اجداد پیامبرصلی الله علیه وآله در کتاب مناقب آل ابی طالب به طور تفصیل بیان شده است و ما آن را ترجمه نمودیم و نام آن را «پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله» قرار دادیم.

ایمان پدران رسول خداصلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام

اختلافی بین علمای شیعه نیست که پدران و اجداد رسول خداصلی الله علیه وآله همگی

ص: ۲۲

۱-۲) کافی: ۱ / ۴۳۹.

۲-۳) حقّ الیقین شبر / ۱۱.

مؤمن و اهل توحید بوده و از شرک و کفر و زنا و هر پلیدی پاک بوده اند؛ همان گونه که خداوند در آیه «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ * وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» (۱) بیان نموده است، «و تَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ»، یعنی «فی أصْلاب السَّاجِدِينَ». و در مورد پدر ابراهیم علیه السلام [در روایات] آمده که پدر او «آزر» نبوده، بلکه آزر عموی او بوده است و چون آن حضرت را تربیت می نموده او را پدر می نامیده اند و پدر ابراهیم - همان گونه که گذشت - «تارخ» بوده است.

طبق روایات اهل بیت علیهم السلام پدر و مادر رسول خداصلی الله علیه و آله یعنی عبدالله و آمنه، مسلمان و تابع دین حضرت ابراهیم علیه السلام بوده اند و این که اهل تسنن می گویند آنان مشرک بوده اند و رسول خداصلی الله علیه و آله برای آنان استغفار نموده است، خلاف صریح آیه «ما كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ...» (۲) است. بلکه عبدالمطلب و سایر پدران آن حضرت تا اسماعیل همگی از اوصیا بوده اند. و همچنین ابوطالب بعد از پدر خود عبدالمطلب، وصی او بوده و هرگز بت نپرستیده است، بلکه مؤمن بودن ابوطالب از ضروریات مذهب شیعه است و در روایات معصومین علیهم السلام آمده که فرموده اند: «هر کس اعتقاد به ایمان او نداشته باشد از شیعیان ما نیست»، و این بیت از ابوطالب است که می گوید:

و لقد علمت بأنّ دين محمد

من خير أديان البرية ديناً (۳)

حوادث هنگام ولادت

امام صادق علیه السلام فرمود: «شیطان قبلاً در آسمان های هفتگانه رفت و آمد می کرد و هنگام ولادت حضرت عیسی علیه السلام از سه آسمان ممنوع گردید و تنها در چهار آسمان رفت و آمد داشت و هنگام ولادت رسول خداصلی الله علیه و آله از همه آسمان ها ممنوع

ص: ۲۳

۱-۴) شعراء / ۲۱۸ - ۲۱۹.

۲-۵) ذیلها: «مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ». توبه / ۱۱۳.

۳-۶) شرح النهج للحمدی: ۳ / ۳۱۱ و ۳۱۲، حقّ اليقين للشبر / ۱۳۴.

گردید و تیرهایی از ناحیه ستارگان به شیاطین پرتاب شد و مردم قریش با دیدن این صحنه گفتند: "این نشانه قیامت است که ما از اهل کتاب می شنیدیم." و عمرو بن امیه، کاهن بزرگ زمان جاهلیت گفت: بنگرید اگر دگرگونی مربوط به ستارگان ثابتی است که تابستان و زمستان به وسیله آنها شناخته می شود پس بدانید که عالم دگرگون خواهد شد [و قیامت برپا خواهد گردید] و گر نه این دگرگونی مربوط به حادثه ای است که روی زمین رخ داده است.»

سپس فرمود: «بامداد ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله همه بت های مشرکین سرنگون شدند و در شب ولادت آن حضرت ایوان پادشاه کسرالرزید و چهارده کنگره آن فرو ریخت و دریاچه ساوه (که مورد پرستش بود) خشکید، و در وادی سماوه (منطقه ای بین کوفه و شام) که همواره خشک بود آب جاری شد، و آتشکده فارس (که مورد پرستش بود) هزار سال بود که خاموش نشده بود خاموش گردید، و مؤبدان، یعنی فقیه فارس و حاکم مجوس، در آن شب در خواب دیدند شتران نیرومندی اسب های تازی را با خود می برند و از دجله عبور کردند و داخل شهرهای آنان شدند، و طاق کسرا شکست و آب دجله آن را فرو گرفت، و در آن شب نوری از ناحیه حجاز منتشر گردید و به همه مشرق زمین رسید، و تخت هر پادشاهی واژگون شد، و همه پادشاهان در روز ولادت آن حضرت گنگ شدند و نتوانستند سخن بگویند، و دانش اهل کهنات [کسانی که پیشگویی می کردند] گرفته شد، و سحر ساحران باطل گردید، و هر کاهنی از همتای جَنّی خود (که از او خبر می گرفت) جدا شد، و قریش بین عرب عظمت یافتند و آل الله نامیده شدند.»

امام صادق علیه السلام سپس می فرماید: «به این علّت آنان را آل الله نامیدند که در کنار کعبه می زیستند.»

آمنه مادر رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: «به خدا سوگند، هنگامی که فرزندم به دنیا آمد دست های خود را روی زمین گذارد و سپس سر به سوی آسمان بالا نمود و من دیدم نوری از او خارج شد و همه جا را روشن کرد، و در بین آن نور شنیدم که

گوینده ای می گفت: تو بهترین فرزند و آقای همه انسان ها را به دنیا آوردی پس نام او را محمد بگذار.»

سپس آن نوزاد را نزد حضرت عبدالمطلب آوردند و سخن آمنة را به او خبر دادند، عبدالمطلب او را به دامن گرفت و گفت:

الحمد لله الذي أعطاني

هذا الغلام الطيب الأردان

قد ساد في المهدي على الغلمان

عونه الإله بالأركان

حتى أراه مبلغ الفتیان

أعيده من كل ذي شأن

حتى يكون بلغه الغشيان

من حاسد ذي ناظر معيان

سپس او را به ارکان کعبه تعویذ نمود و اشعار گذشته را درباره او انشا کرد. و شیطان وحشت زده فریاد زد و فرزندان خود را جمع نمود؛ فرزندان او جمع شدند و به او گفتند: «تو را چه می شود که این گونه وحشت کرده ای؟» او گفت: «وای بر شما! امشب من وضع آسمان و زمین را دگرگون می بینم؛ چرا که در روی زمین حادثه بزرگی رخ داده که از زمان به آسمان رفتن عیسی علیه السلام تا کنون چنین حادثه ای رخ نداده است و شما باید بگردید و از آن اطلاعی برای من بیاورید.» پس آنان به جستجو رفتند و بازگشتند و گفتند: «ما چیزی نیافتیم.» ابلیس بزرگ - لعنه الله - گفت: «من خود باید حرکت کنم.» سپس به شکل گنجشگی شد و چون خواست از ناحیه کوه حراء وارد مکه شود، جبرئیل علیه السلام به او فرمود: «باز گرد! خدا تو را لعنت کند.» او گفت: «ای جبرئیل! آیا دیشب تا کنون حادثه ای در روی زمین رخ داده است؟» جبرئیل علیه السلام گفت: «آری، پیامبر رحمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آمد.» ابلیس گفت: «آیا برای من در او نصیبی هست [و من راهی برای گمراه کردن او دارم]؟» فرمود: «خیر.» ابلیس گفت: «آیا در امت او نصیبی دارم [و می توانم آنان را گمراه کنم]؟» فرمود: «آری.» ابلیس گفت: «به همین راضی هستم.» (۱)

ص: ۲۵

در این رابطه شاعر عرب می گوید:

بدا بمولده المسعود طالعه

بدر الهدى و اختفت فيه الأضاليل

یعنی، با تولد مبارک و خجسته او، طالعش، ماه هدایت بدرخشید و در پرتو آن گمراهی ها ناپدید گردید.

و زال عن رأس كسرى التاج حين علا

من فوق بهرام للإيمان إكليل

یعنی، و تاجی از ایمان اورنگ شاهی را از سر خسرو - که پس از بهرام به سلطنت رسیده بود - بینداخت.

بخاتم الرّسل قد زلت أساوره

فعرشه بعد كرسى الملك مشلول

یعنی، با ظهور آخرین پیامبر، دستبند اقتدارش گسیخت و تخت سلطنت او به دنبال کرسی حکومتش در هم شکست.

سبحان من خصّ بالإسراء رتبه

بقربه حيث لا كيف و تمثيل

یعنی، منزّه است خدایی که با معراج او به نزد خود، مقامش را به حدّی که در وصف و تمثیل نمی گنجد بالا برد.

بالجسم أسرى به و الرّوح خادمه

له من الله تعظيم و تبجيل

یعنی، معراجش جسمانی و روح الامین خادمش بود. خدا برای او ارزش و احترام زیادی قائل شد.

له البراق جواد و السّما طرق

مسلوکه و دليل السير جبريل

یعنی، براق اسب راهوار او و آسمان راه پیموده شده اش و جبرئیل راهنمای سفرش بود.

له شريعته حقّ للهدى و له

شريعة في التّدى من دونها النيل

یعنی، او دین حقی برای هدایت داشت و در بخشندگی شیوه ای داشت که کسی به پایه او نمی رسید.

و جاءه الرّوح بالقرآن ینسخ من

شريعة الرّوح ما یحویه إنجیل

یعنی، روح الامین برای او قرآنی آورد و آنچه را در انجیل از شریعت مسیح

ص: ۲۶

بود، منسوخ و باطل گردانید.

و كل أسفار توراہ الكليم لها

من بعد أسفار صبح الذكر تعطيل

یعنی، و تمامی سفرهای تورات کلیم الله، پس از تابش انوار درخشان قرآن تعطیل گردید.

لولاہ ما کان لا علم و لا عمل

و لا کتاب و لا نصّ و تأویل

یعنی، اگر او نبود، علم و عمل و کتاب و نصّ و تأویل وجود نداشت.

و لا وجود و لا إنس و لا ملک

و لا حدیث و لا وحی و تنزیل

یعنی، و نه وجودی، و نه انسانی، و نه فرشته ای، و نه حدیثی و نه وحی و تنزیلی.

له الخوارق فالعرجون فی یدہ

مہتد من سیوف الله مسلول

یعنی، او را معجزه ها بود: [از جمله این که] خوشه خرما در دستش شمشیری از شمشیرهای آخته خداوندی می شد.

حروبہ و مغازیہ لها سیر

بہا یحدث جیل بعدہ جیل

یعنی، جنگ ها و غزوه های او را چنان شیوه ای بود که نسل به نسل زبازرد مردم خواهد بود(۱).

و قال الشیخ الأزری رحمہ الله فی وصفہ صلی الله علیہ وآلہ:

ما عسی أن أقول فی ذی معالٍ

علّہ الّکون کلّہ إحداها

نوّت باسمہ السّماوات و الأرض

كما نوهت بصبح ذكائها

طربت لإسمه الثرى فاستطالت

فوق علويّه السّما سفلاها

لا تجل في صفات أحمد صلى الله عليه وآله فكراً

فهي الصّوره التي لن تراها

تلك نفس عزّت على الله قدراً

فارتضاها لنفسه و اصطفها

ما تناهت عوالم العلم إلّا

و إلى كنه أحمد منتهاها

ص: ٢٧

فاض للخلق منه علم و حلم

أخذت عنهم العقول نهاها

و سمت باسمه سفينه نوح

فاستقرت به على مجراها

و به نال خلّه الله إبراهيم

و النار باسمه أطفأها

و به سخر المقابر عيسى

فأجابت ندائه موتاها

و هو سرّ البحور في الملاء الأ

على و لولاه لم تعقر جباها

لم تكن هذه العناصر إلّا

من هيولاه حيث كان أباه

إلى آخر الأشعار(1).

و قال في وصفه صلى الله عليه وآله محمد بن سعيد البوصيري رحمه الله:

فاق النبئين في خلقٍ و في خلقٍ

و لم يدانوه في علم و لا كرم

و كلهم من رسول الله ملتمس

غرفاً من البحر أو رشفاً من الديم

فهو الذي تمّ معناه و صورته

ثم اصطفاه حبيباً بارء التسم

منزّه عن شريك في محاسنه
فجوهر الحسن فيه غير منقسم
دع ما ادعته النصارى في نبيهم
و احكم بما شئت مدحا فيه و احتكم
فانسب إلى ذاته ما شئت من شرف
و انسب إلى قدره ما شئت من عظم
فإن فضل رسول الله ليس له
حدّ فيعرب عنه ناطق بفم
و كيف يدرك في الدنيا حقيقته
قوم نيام تسلّوا منه بالحلم
فمبلغ العلم فيه أنه بشر
و أنه خير خلق الله كلّهم
و كلّ آي أتى رسل الكرام بها
فإنها اتّصلت من نوره بهم
فإنه شمس فضل هم كواكبها
يظهن أنوارها للناس في الظلم
فظلت ترقى إلى أن نلت منزله
من قاب قوسين لم تدرك و لم ترم
و قدّمك جميع الأنبياء بها
و الرّسل تقديم مخدوم على خدّم

و أنت تخترق السبع الطباق بهم

فى موكب كنت فيه صاحب العلم (٢)

ص: ٢٨

١-٩) أنوار البهية / ٦.

٢-١٠) همان / ٧.

وقال الشيخ حسين بن عبدالصمد الحارثي رحمه الله في وصفه صلى الله عليه وآله:

محمد المصطفى الهادي البشير

رسول الله أفضل خلق الله كلهم

لولا هداه لكان الناس كلهم

كأحرف ما لها معنى من الكلم

و لو تفرّق بعض من خلّائقه

في الناس لم يبق ذو جهل ولا غم

لو لم تطأ رجله فوق التراب لما

غدا طهوراً و تسهلاً على الأمم

لو لم يكن سجد البدر المنير له

ما أثر التراب في خديه بالوسم

فيا نجوم السماء طوفوا بكعبته

سعدتم إذ له صرتم من الخدم

و لو تكلف صمّ فوق طاعته

سعت إليه جبال الجلّ و الحرم

زاكي الفعال و محمود الخصال و

مبذول النوال و مختار من القدم

نصرت بالرعب حتى كاد سيفك أن

يسطو بغير اسلال في رقابهم

البدر يخبر أنّ النور مكتسب

فيه و نورك أصلي و ذو شمم

كفاك فخراً کمالات خصصت بها

أخاك حتى رعوه باري النسَم (١)

و قال الصفي الحلّي في مدحه صلى الله عليه وآله:

شخص هو العالم الكلّي في شرف

و نفسه الجوهر القدسي في عظم

هو النبي الذي آياته ظهرت

من قبل مظهره للناس في القدم

صلى عليه إله العرش ما طلعت

شمس و ما لاح نجم في دجى الظلم

و آله أمناء الله من شهدت

لقدرهم سورة الأحزاب في العظم (٢)

مقام والای رسول خدا صلی الله علیه وآله

تردیدى نیست که خداوند مخلوقی بهتر از حضرت محمد صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین و فاطمه و ائمه معصومین علیهم السلام خلق نکرده است و آنان انوار الهیه هستند و مقامشان از انبیا و ملائکه برتر است.

ص: ۲۹

۱- (۱۱) أنوار البهیة / ۸.

۲- (۱۲) همان / ۹.

حسین بن عبدالله می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین فرزند آدم بوده است؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، او آقای همه خلق خداست و خداوند مخلوقی بهتر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله خلق نفرموده است.» (۱)

ابوحمزہ ثمالی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله وحی نمود: تو چیزی نبودی و من تو را آفریدم و از روح خود در تو دمیدم و تو را گرامی داشتم و اطاعت تو را بر همه خلق خود واجب نمودم، هر که از تو اطاعت و پیروی کند از من اطاعت و پیروی نموده است، و هر که تو را نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است، و این گونه نیز اطاعت علی و فرزندان او را بر مردم واجب نمودم و آنان را از مخصوصین خویش قرار دادم.» (۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «برخی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: برای چه مقام تو از پیامبران دیگر بالا گرفت، در حالی که تو آخرین آنان و خاتم آنان هستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به این علت که من قبل از همه پیامبران به خدای خود ایمان آوردم و چون خداوند از مردم گواهی خواست و فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»، من نخستین کسی بودم که به ربوبیت پروردگار خود اعتراف نمودم. از این رو، از آنان [در مقام و منزلت] سبقت گرفتم.» (۳)

ص: ۳۰

۱-۱۳) فی الکافی ... عن الحسین بن عبدالله قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: كان رسول الله سيد ولد آدم؟ فقال: «كان والله سيد من خلق الله و ما برأ الله بريئة خيراً من محمد صلى الله عليه و آله.» کافی: ۱ / ۴۴۰.

۲-۱۴) و فيه ... عن أبي حمزة قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «أوحى الله تعالى إلى محمد صلى الله عليه و آله: إني خلقتك و لم تك شيئاً و نفخت فيك من روحى كرامه منى أكرمك بها حين أوجبت لك الطاعة على خلقى جميعاً، فمن أطاعك فقد أطاعنى و من عصاك فقد عصانى و أوجبت ذلك فى على و فى نسله، ممن اختصاصته منهم لنفسى.» المصدر.

۳-۱۵) و فيه ... عن صالح بن سهل عن أبي عبدالله عليه السلام: إن بعض قریش قال لرسول الله صلى الله عليه و آله: بأى شىء سبقت الأنبياء و أنت بعثت آخرهم و خاتمهم؟ قال: إني كنت أول من آمن بربى و أول من أجاب حين أخذ الله ميثاق النبیین «و أشهدهم على أنفسهم ألسن بر بكم قالوا: بلى»، فكنت أنا نبى قال: بلى، فسبقتهم بالإقرار بالله. المصدر / ۴۴۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: «خداوند از همان هنگامی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله از مادر جدا گردید، بزرگ ترین ملک از ملائکه خود را در کنار او قرار داد تا شبانه روز او را به مکارم اخلاق و زیبایی های عالم وابدارد، و من تنها کسی بودم که همانند فرزندی که همراه مادر حرکت می کند همراه او بودم و از او جدا نمی شدم و آن حضرت هر روز دانشی از اخلاق خود را به من می آموخت و مرا امر می نمود که به او اقتدا کنم و از او پیروی نمایم. او هر سال به کوه حرا می رفت و تنها من او را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید و در آن زمان تنها اهل یک خانواده در مکه مسلمان بودند و آنان رسول خداصلی الله علیه وآله و خدیجه بودند و من نیز سؤمین آنان بودم، و من نور وحی و رسالت را در چهره آن حضرت می دیدم و بوی آن را استشمام می کردم.» (۱)

گواهی اهل کتاب به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

قال الله سبحانه: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲).

خداوند در آیه قبل از این می فرماید: «رحمت من در دنیا همه چیز را احاطه نموده و من رحمت خود را برای پرهیزگاران مؤمن و پرداخت کنندگان زکات واجب

ص: ۳۱

۱-۱۶) فی نهج البلاغه: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «و لقد قرن الله تعالى به من لدن كان فطيماً أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم و محاسن أخلاق العالم ليله و نهاره و لقد كنت معه أتبعه أتباع الفصيل أثر أمه يرفع لي في كل يوم علماً من أخلاقه و يأمرني بالإقتداء به و لقد كان يجاور في سته بحراء فأراه و لا يراه غيري و لم يجمع بيت واحد يومئذ في الإسلام غير رسول الله و خديجه و أنا ثالثهما، أرى نور الوحي و الرساله و أشم ريح النبوه.» أنوار البهيه / ۷ عن نهج البلاغه: ۲ / ۱۵۷.

۲-۱۷) اعراف / ۱۵۸.

نمودم.» سپس آنان را چنین توصیف نموده است:

«آنان کسانی هستند که از پیامبر و رسول امّی که او را نزد خود در کتاب تورات و انجیل یافته اند پیروی می نمایند. او آنان را امر به معروف و نهی از منکر می نماید و طیبات [و خوردنی های پاکیزه] را بر آنان حلال، و چیزهای پلید و خبیث را بر آنان حرام می کند و بارهای گران و زنجیرهای جهالت را از دوش آنان بر می دارد، کسانی که به او ایمان بیاورند و او را تکریم و تعظیم و یاری نمایند و از نوری که همراه او فرود آمده [یعنی قرآن یا علی علیه السلام که قرآن ناطق است] پیروی نمایند رستگار خواهند بود.»

امام باقر علیه السلام می فرماید: «مقصود از آیه فوق، یهود و نصارا هستند که اوصاف و نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را در کتاب تورات و انجیل دیده بودند [و او را همانند فرزندان خود می شناختند؛] یعرفونه كما یعرفون آبناهم»^(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ضمن حدیثی می فرماید: «یکی از یهودیان به رسول خدا گفت: من وصف تو را در تورات چنین یافته ام: " او پیامبری است به نام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله. ولادت او در مکه، و هجرت او به مدینه است. او بد اخلاق و سخت دل نیست. او اهل فریاد و فحش و بد زبانی نیست. " سپس گفت: من شهادت به یگانگی خداوند و رسالت تو می دهم و مال خود را در اختیار تو قرار می دهم، هر چه دستور خداوند است تو مرا به آن امر کن.»^(۲)

در معنای آیه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاهُمْ»^(۳) در تفسیر قمی آمده که عمر بن خطاب به عبدالله بن سلام گفت: «آیا شما محمد صلی الله علیه و آله را در کتاب های خود یافته اید؟» عبدالله بن سلام گفت: «آری، به خدا سوگند ما او را همان گونه که خدا معرفی نموده و می بینیم در کتاب های خود یافته ایم؛ همانند این

ص: ۳۲

۱-۱۸) تفسیر صافی.

۲-۱۹) همان.

۳-۲۰) أنعام / ۲۰.

که یکی از ما اگر فرزند خود را در بین فرزندان دیگران ببیند او را می شناسد، ما نیز این چنین او را می شناسیم.» سپس گفت: ابن سلام سوگند یاد می کند که من به محمد بیشتر از فرزند خود معرفت دارم؛ [چرا که فرزند من ممکن است از نطفه دیگری باشد، لکن معرفت و شناخت من نسبت به محمد هیچ گونه تردیدی ندارد].^(۱)

امام حسن علیه السلام ضمن حدیث طولانی فرمود: «عده ای از یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و آن که از همه آنان عالم تر و داناتر بود سؤالاتی از آن حضرت نمود و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالات او را پاسخ داد، مرد یهودی مسلمان شد و نوشته سفیدی را باز نمود که همه سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن نوشته شده بود.

سپس گفت: "یا رسول الله! سوگند به خدایی که تو را به پیامبری مبعوث نموده، آنچه من نوشته ام از الواح توراتی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل نموده است و من در تورات فضل تو را می خواندم و درباره تو شک داشتم. از این رو، چهل سال بود که نام تو را از تورات محو و نابود می کردم و هر بار به تورات باز می گشتم باز می دیدم نام تو در آن ثبت شده است، و در تورات خواندم که این مسائل را جز تو کسی پاسخ نمی دهد و در ساعتی که تو این مسائل را پاسخ می دهی، جبرئیل در طرف راست تو و میکائیل در طرف چپ تو و وصی و جانشین تو مقابل تو خواهند بود."

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "راست می گویی؛ اکنون جبرئیل در طرف راست من و میکائیل در طرف چپ من و وصی و جانشین من علی بن ابی طالب مقابل من می باشند." پس مرد یهودی مسلمان شد و اسلام او نیکو گردید.^(۲)

حضرت ابوطالب علیه السلام گوید: من در سال هشتم ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله [به ناچار] در سفر تجارتی خود به شام او را همراه خود بردم، در آن زمان هوا بسیار گرم

ص: ۳۳

۱- (۲۱) بحار الأنوار: ۱۵ / ۱۸۰، نقل از تفسیر قمی.

۲- (۲۲) خصال: ۲ / ۹، بحار الأنوار: ۱۵ / ۱۸۱.

بود و چون آماده حرکت شدم، عده ای از بنی هاشم به من گفتند: «محمّد صلی الله علیه و آله را می خواهی نزد چه کسی بسپاری؟» گفتم: «او را نزد احدی نمی سپارم، بلکه همراه خود می برم.» گفتند: «فرزند خردسالی را در این هوای گرم با خود میبری؟» گفتم: «به خدا سوگند، به هر کجا بروم هرگز او را از خود جدا نخواهم نمود و برای او مرکب مناسبی فراهم می کنم.»

پس برای او مرکبی مناسب فراهم نمودم و عده ای را نیز بر او گماشتم، و به خدا سوگند در طول مسیر شتری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او سوار بود مقابل من حرکت می کرد و از همه قافله جلوتر بود و در طول مسیر هر کجا هوا گرم بود، ابر سفیدی مانند قطعه ای از برف بالای سر او می آمد و بر او سلام می کرد و همواره بالای سر او بود و بسا آن ابر انواع میوه ها را بر ما می بارید.

در بین راه تهیه آب برای ما سخت شد، به گونه ای که ناچار شدیم یک مشک آب را به دو دینار خریداری کنیم و به برکت وجود آن حضرت هر کجا فرود می آمدیم جوی و حوضچه ها پر از آب می شد و زمین سبز و خرم می گشت و شترهای عده ای از همراهان از حرکت بازماندند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر آنها کشید و آنها به راه افتادند.

و چون به روستای بصرای شام رسیدیم صومعه [راهبی] را دیدیم که به طرف ما مانند چهارپای سریع السیری حرکت می کرد و چون به ما نزدیک شد توقف نمود. ناگهان دیدم راهبی در آن قرار دارد. از سویی، ابری که بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود لحظه ای از او جدا نمی شد. پس راهب به ما نگاه می کرد و نمی دانست قافله از کجا می آید و مال التجاره آن چیست و چون نگاهش به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد، او را شناخت و من شنیدم که به او می گوید: «اگر پیامبری بین شما باشد تنها و تنها تو هستی.» پس ما کنار درخت بزرگی که نزدیک دیر راهب بود و شاخه های کمی داشت و میوه ای بر آنها نبود فرود آمدیم و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله زیر آن درخت قرار گرفت درخت به اهتزاز آمد و شاخه های خود را بالای سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله

قرار داد و سه نوع از میوه بر آن ظاهر گشت؛ دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی، و همه اهل قافله تعجب نمودند.

پس راهب [بحیرا] رفت و غذایی برای رسول خداصلی الله علیه و آله آورد که فقط او را کفایت می کرد. سپس گفت: «سرپرست این نوجوان کیست؟» گفتم: «من سرپرست او هستم.» راهب گفت: «چه نسبتی با او داری؟» گفتم: «من عموی او هستم.» راهب گفت: «او چندین عمو دارد، تو کدام یک از آنها هستی؟» گفتم: «من عموی پدر و مادری او هستم.» راهب گفت: «من گواهی می دهم که او همان پیامبر موعود است و گرنه من بحیرای عابد نخواهم بود.»

سپس به من گفت: «آیا اجازه می دهی من این غذا را نزد او گذارم؟» گفتم: «مانعی نیست.» پس من به رسول خداصلی الله علیه و آله گفتم: «فرزند عزیزم، این مرد می خواهد به تو اکرام کند، از غذای او استفاده کن.» رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «آیا غذای او فقط مربوط به من است و برای اهل قافله نیست؟» عابد گفت: «آری، مخصوص توست.» رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «من بدون اهل قافله از این غذا نخواهم خورد.» عابد گفت: «من بیش از این غذایی نداشتم که برای همه اهل قافله بیاورم.» رسول خداصلی الله علیه و آله به او فرمود:

«آیا اجازه می دهی که اهل قافله در این غذا با من شریک باشند؟» عابد گفت: «آری.» پس رسول خداصلی الله علیه و آله بسم الله گفت و آنان را دعوت به غذا نمود و همه اهل قافله از آن غذا خوردند، در حالی که جمعیت ما یکصد و هفتاد نفر بودند و همه آنان سیر شدند و بحیرای عابد بالای سر رسول خداصلی الله علیه و آله ایستاده بود و از آن حضرت حفاظت می نمود و تعجب می کرد از جمعیت زیاد ما و غذای ناچیز او و در هر لحظه سر مبارک رسول خداصلی الله علیه و آله را بوسه می زد و می گفت: «سوگند به پروردگار مسیح، این همان است! این همان است!» و مردم سخن او را نمی فهمیدند.

پس یکی از اهل قافله به بحیرای عابد گفت: «من تو را صاحب شأن و کرم می بینم و ما قبلاً در این مکان بر تو وارد می شدیم و چنین احسانی را تو به ما

نمی کردی؟» بحیرا گفت: «آری، به خدا سوگند، مرا مقام بلندی است و من چیزی را می بینم که شما نمی بینید و چیزی را می دانم که شما نمی دانید. همانا زیر این درخت جوانی است که اگر آنچه من از او می دانم شما می دانستید او را به دوش می گرفتید و به وطن باز می گردانیدید. به خدا سوگند، من به واسطه او به شما اکرام نمودم.»

سپس گفت: «او هنگامی که به طرف من آمد نوری از او بین آسمان و زمین ساطع بود و من عدّه ای را دیدم که در دست آنان بادبزن هایی از یاقوت و زبرجد بود و باد او را می زدند، و عدّه دیگری را دیدم که انواع میوه ها را نثار او می کردند و این ابر را دیدم که سایه بر او افکنده بود و از او جدا نمی شد و صومعه خود را دیدم که مانند چهارپایی به طرف او حرکت می کرد و این درخت را دیدم که مدّت زیادی بود خشک شده بود و شاخه های کمی داشت و اکنون به برکت این جوان زنده شد و شاخه ها و برگ های زیادی پیدا نمود و سه نوع از میوه پیدا کرد؛ دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی. سپس دیدم این جوی ها و حوضچه هایی که بنی اسرائیل بعد از حواریین عیسی علیه السلام در کنار آنها فساد می کردند و در کتاب شمعون الصّفا یافتیم که او بر آنان نفرین نموده بود و آب آنها خشکیده بود، به برکت این نوجوان آب در آنها جاری شد.»

سپس گفت: «آیا شما تاکنون دیده بودید که این جوی ها و حوضچه ها آب داشته باشد؟ پس بدانید که این برکات از ناحیه پیامبری است که در مکه قیام می کند و به مدینه هجرت خواهد نمود و نام او در بین اهل مکه "امین" و در آسمان ها "احمد" است و او از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم می باشد. به خدا سوگند، این جوان همان پیامبر موعود خواهد بود.»

سپس بحیرای عابد مقابل رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاد و گفت: «من به حقّ لات و عزّا تو را سوگند می دهم که به سه سؤال من پاسخ بدهی.» رسول خداصلی الله علیه وآله با شنیدن لات و عزّا [دو بت بزرگ مشرکین] خشمگین شد و فرمود: «به واسطه

این ها از من سؤال مکن؛ چرا که چیزی نزد من مبعوض تر از این ها نیست و این ها بت های قوم من می باشند.» بحیرای عابد گفت: «این یک نشانه.»

سپس گفت: «من تو را به خدا سوگند می دهم که پاسخ سؤال های مرا بدهی.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حال که با نام خدای من و خدای خود که مثل و مانندی ندارد مرا سوگند دادی، هر چه می خواهی سؤال کن.»

بحیرا گفت: «خواب و بیداری و احوال شما چگونه است؟» و چون رسول خداصلی الله علیه وآله خواب و بیداری [و شؤون دیگر] خود را برای او توصیف نمود، بحیرا خود را بر قدم های رسول خداصلی الله علیه وآله انداخت و پاهای او را بوسه زد و گفت: «عزیزم! چقدر تو خوشبو و معطر هستی؟ ای کسی که پیروان او از همه پیامبران بیشتر است! ای کسی که از نور تو دنیا منور گردیده و با نام تو مساجد آباد می گردد! گویی من می بینم که تو فرمانده لشکرهایی هستی و عرب و عجم، خواسته و ناخواسته، از تو پیروی خواهند نمود و می بینم که به دست تو لایه و عزا شکسته می شود و تو مالک کعبه خواهی شد و بزرگان عرب را خواهی کشت و کلیدهای بهشت و دوزخ به دست تو خواهد بود و ذبح اکبر [ریح اکبر] و نابودی بت ها به دست تو خواهد بود، و قیامت برپا نخواهد شد تا این که همه پادشاهان را با خواری به دین خود داخل نمایی.»

سپس پیاپی دست ها و پاهای رسول خداصلی الله علیه وآله را بوسه زد و گفت: «اگر من زمان تو را درک کنم با شمشیر از تو حمایت خواهم نمود، همانا تو آقا و سید فرزندان آدم و سید پیامبران و امام متقین و خاتم مرسلین هستی. به خدا سوگند، از هنگامی که تو به دنیا آمده ای تا قیامت زمین خندان است و معبدهای یهود و نصاری و بت های مشرکین و شیاطین تا قیامت گریانند، و تو آن کسی هستی که به دعای ابراهیم خداوند تو را آفرید و عیسی بشارت آمدن تو را به بنی اسرائیل داد، تو مقدس و مطهر از پلیدی های جاهلیت هستی.»

سپس رو به ابوطالب نمود و گفت: «این جوان چه نسبتی با تو دارد که از او جدا

نمی شوی؟» ابوطالب گفت: «او فرزند من است.» بحیرا گفت: «امکان ندارد او فرزند تو باشد و پدر و مادر او نیز زنده نیستند.» ابوطالب گفت: «او فرزند برادر من است و هنگامی که او در شکم مادر بود پدر او از دنیا رحلت نمود و شش ساله بود که مادر او نیز از دنیا رفت.»

بحیرا گفت: «اکنون راست گفتی، لکن من صلاح تو می دانم که او را به وطن خود بازگردانی؛ چرا که همه یهود و نصارا و اهل کتاب ولادت او را دانسته اند و اگر همان گونه که من او را دیدم آنان نیز او را ببینند او را خواهند کشت و این خطر از ناحیه یهودیان بیشتر است.» ابوطالب گفت: «برای چه او را می کشند؟» بحیرا گفت: «چون برادرزاده تو دارای مقام نبوت و رسالت است و ناموس اکبر که برای موسی و عیسی می آمد برای او نیز خواهد آمد.» ابوطالب فرمود: «اگر خدا اراده کرده باشد که او پیامبر باشد هرگز کسی نمی تواند به او آسیبی برساند.»

ابوطالب گوید: سپس ما به طرف شام حرکت کردیم و چون نزدیک شام رسیدیم، به خدا سوگند، من دیدم که قصرهای شامات لرزان شد و از آنها نوری بزرگ تر از نور خورشید بالا رفت و چون وارد شام شدیم از زیادی جمعیت که برای دیدن جمال رسول خداصلی الله علیه و آله آمده بودند نتوانستیم وارد بازار شام شویم تا این که خبر ورود رسول خداصلی الله علیه و آله به همه شامات رسید و هر عالم و راهبی به جستجوی او آمد. پس عالم بزرگی از آنان به نام «نسطور» مقابل رسول خداصلی الله علیه و آله نشست و به او نگاه می کرد و چیزی نمی گفت و تا سه روز کار او همین بود و چون شب سوم رسید صبر او تمام شد و برخاست و به دور او می گردید و از او چیزی می خواست. پس به او گفتم: «مثل این که در جستجوی چیزی هستی؟» او گفت: «آری، سؤالی از او دارم؛ اسم او چیست؟» گفتم: «اسم او محمّد بن عبدالله است.» و چون نام او را شنید، به خدا سوگند، رنگ صورت او تغییر کرد و سپس گفت: «آیا به او امر می کنی که پشت خود را به من نشان دهد؟» پس رسول خداصلی الله علیه و آله پیراهن خود را عقب نمود و چون آن عالم مهر نبوت را بر پشت او دید گریان شد و خود را بر قدم های رسول خداصلی الله علیه و آله

انداخت و قدم های او را می بوسید و سپس به من گفتم: «به سرعت این جوان را به زادگاه خود بازگردان و اگر تو می دانستی که در بلاد ما او دشمن زیادی دارد او را به این جا نمی آوردی.»

آن عالم هر روز به سراغ رسول خداصلی الله علیه وآله می آمد و برای او غذا می آورد، و چون خواستیم از شام خارج شویم، آن عالم، پیراهنی برای او آورد و گفت: «آیا حاضری این پیراهن را بپوشی و به یاد من باشی؟» و چون من دیدم رسول خداصلی الله علیه وآله کراهت دارد و پیراهن را از او قبول نکرد من از او گرفتم از ترس آن که اندوهی پیدا نکند و گفتم: «من آن را به او می پوشانم.» سپس با عجله به مکه بازگشتیم و چون به مکه رسیدیم، به خدا سوگند، هر که در مکه بود از پیر و جوان و صغیر و کبیر از شوق به استقبال او آمدند، مگر ابو جهل؛ چرا که او مردی خونخوار و مست و نادان بود(۱).

ابوطالب پس از این ماجرا قصیده دالیه خود را انشا نمود و فرمود:

إِنَّ ابْنَ آمَنَةَ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا

عِنْدِي بِمِثْلِ مَنَازِلِ الْأَوْلَادِ

لَمَّا تَعَلَّقَ بِالزَّمَامِ رَحْمَتَهُ

وَ الْعَيْسِ قَدْ قَلَّصَنَ بِالْأَزْوَادِ

فَارْفُضْ مِنْ عَيْنِي دَمْعَ ذَارِفِ

مِثْلَ الْجِمَانِ مَفْرَدِ الْأَفْرَادِ

رَاعِيَتْ فِيهِ قَرَابَةَ مَوْصُولَةٍ

وَ حَفِظَتْ فِيهِ وَصِيَّةَ الْأَجْدَادِ

وَ أَمْرَتَهُ بِالسَّيْرِ بَيْنَ عَمُومِهِ

بِيضِ الْوَجْهِ مِصَالَتِ الْأَنْجَادِ

سَارُوا لِأَبْعَدِ طَيْهِ مَعْلُومِهِ

وَ لَقَدْ تَبَاعَدَ طَيْهِ الْمَرْتَادِ

حَتَّى إِذَا مَا الْقَوْمُ بَصْرِي عَايَنُوا

لَا قُوا عَلَى شَرَفِ مِنَ الْمَرْصَادِ

حبراً فأخبرهم حديثاً صادقاً

عنه و ردّ معاشر الحساد

قوماً يهوداً قد رأوا ما قد رأى

ظلّ الغام و عزّ ذى الأكباد

ساروا لقتل محمّد فنهاهم

عنه و أجهد أحسن الإجهاد(٢)

ص: ٣٩

١-٢٣) بحار الأنوار: ١٥ / ١٩٣، كمال الدّين / ١٠٧، اعلام الورى / ١١، تاريخ ابن هاشم: ١ / ١٩٤.

٢-٢٤) بحار الأنوار: ١٠ / ٢٠٠.

مؤلف گوید: خداوند در تعدادی از آیات قرآن از قول اهل کتاب در تورات و انجیل و کتاب های دیگر آسمانی بشارت آمدن پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را داده است و آیات مربوط به آن حضرت چنین است:

۱- آیه ای که گذشت، «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...» (۱).

۲- «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۲).

۳- «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۳).

۴- «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (۴).

۵- «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ» (۵).

از آیات فوق ظاهر می شود که در تورات و انجیل و کتب دیگر پیامبران بشارت آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به طور صریح ثبت شده بوده است و علمای بنی اسرائیل از ترس این که به دنیای آنان زبانی وارد شود آن را انکار و حتی نام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را از کتب آسمانی خود محو می کرده اند و آخرت خود را به دنیا که بهره ناچیزی است فروخته و کافر شده اند.

از این رو، خداوند در آیه ۱۸۷ آل عمران می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ

ص: ۴۰

۱- (۲۵) اعراف / ۱۵۷.

۲- (۲۶) بقره / ۸۹.

۳- (۲۷) بقره / ۱۴۶.

۴- (۲۸) آل عمران / ۸۱.

۵- (۲۹) صف / ۶.

أوتوا الكتابَ لَتَبَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ».

معجزات رسول خدا صلی الله علیه وآله

نشانه پیامبری هر پیامبری ادعای نبوت و اظهار معجزات خارق العاده مطابق ادعای نبوت اوست و این دو نشانه بدون شک برای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله حاصل شده است، چرا که ادعای نبوت آن حضرت در مکه متواتر و نزد همه مردم روشن و معروف است و اظهار معجزات خارق العاده از آن بزرگوار نیز متواتر و قطعی و غیر قابل انکار است تا جایی که برای آن حضرت یک هزار معجزه ضبط شده است بلکه می توان گفت همه افعال و گفتار و احوال او معجزه روشن و بزرگ و برهان قطعی برای نبوت او بوده است و همه مردم آنها را مشاهده نموده و به طور متواتر برای ما نقل شده و هیچ پیامبری این اندازه معجزه نداشته است.

معجزه باقی و جاوید آن حضرت قرآن است که در آن زمان مقابل عرب ها تحدی نموده و فرموده است: «شما [که اهل فصاحت و بلاغت کلام هستید و اشعار بلیغ و فصیح و کلمات شیرین خود را بر کعبه آویزان می کنید و به آنها افتخار می نمایید] هرگز نمی توانید مانند این قرآن سخن بگویید؛ حتی اگر همه شما جمع شوید و به یکدیگر کمک کنید نمی توانید مانند آن را بیاورید، بلکه ده سوره و یا یک سوره آن را نیز نمی توانید بیاورید.»

به همین علت، هنگام نزول قرآن، عرب های فصیح و بلیغ عاجز شدند و مبهوت ماندند و اعتراف نمودند که قدرت مقابله با قرآن را ندارند. از این رو، خداوند با صدای بلند اعلان نمود: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (۱). و چون قدرت مقابله

ص: ۴۱

با آن را نداشتند گرفتار قتل و اسارت شدند و باز از پذیرفتن قرآن و دین خدا امتناع ورزیدند، به گونه ای که حاضر شدند به جنگ با اسلام برخیزند و حقایق آن را نپذیرند. البته آنان همان گونه که در مبارزه فرهنگی مغلوب شدند در مبارزه نظامی نیز مغلوب گردیدند.

یکی از نشانه های مغلوبیت فرهنگی آنان این بود که قرآن را سحر خواندند و پیامبر خداصلی الله علیه وآله را ساحر و مفتری نامیدند و او را استهزا نمودند و گفتند: «إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»، و یا گفتند: «سِحْرٌ مُّسَيَّمٌ»، و یا «إِفْكٌ افْتَرَاهُ»، و یا «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»، و نیز اعتراف به نادانی و کوری خود کردند و گفتند: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»، و یا «فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ»، و یا «وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ»، و یا «وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ»، و یا به مردم گفتند: «گوش به این قرآن فرانهید و چون قرآن خوانده می شود با القای سخن لغو آن را بی اثر کنید»: «لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ»، و یا ناتوانی خود را با ادعا همراه نمودند و گفتند: «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا»، و قرآن در پاسخ آنان فرمود: «وَلَنْ تَفْعَلُوا»؛ یعنی آنان هرگز توان مقابله با قرآن را ندارند.

معجزه جاوید رسول خداصلی الله علیه وآله

ولید بن مغیره هنگامی که آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» (۱) را از پیامبر خداصلی الله علیه وآله شنید گفت: «به خدا سوگند، این سخن بسیار شیرین و زیباست و مانند درختی است که از پایین تا بالای آن میوه شیرین داشته باشد و چنین سخنی را بشر نمی تواند بگوید.»

اصمعی از کنیزی شنید که این آیه را تلاوت می کند: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (۲)، به او گفت: «خدا تو را بکشد، چقدر سخن تو زیبا و فصیح است!» کنیز

ص: ۴۲

۱- (۳۱) نحل / ۹۰.

۲- (۳۲) قصص / ۷.

گفت: «مگر زیباتر از این سخن کلامی هست که در آن دو امر و دو نهی و دو خیر و دو بشارت جمع شده باشد؟ [این کلام خداست.]»

فصحای عرب از زیبایی و کوتاهی الفاظ و معانی بلند آیات ذیل بسیار سخن گفته و علوم زیادی را از آنها استخراج نموده اند و هر که در آنها نظر کند برای او نیز ایجاز الفاظ و کثرت معانی و ظرافت عبارات روشن می شود و می فهمد که در ذیل هر کلمه معانی فراوانی جمع شده است، مانند: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (۱)، و «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَاحًا فَوْتًا وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» (۲)، و «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَمَاذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عِدَاوَةٌ» (۳)، و «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَ يَا سَمَاءُ أَقْلَعِي وَ غِيضُ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعِدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۴)، و «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا» (۵).

علامه بزرگوار و متتبع در آثار و روایات، مرحوم سید عبدالله شبر که او را مجلسی دوّم خوانده اند می فرماید: حقّ این است که آیات قرآن از جهات مختلفی دارای اعجاز است:

۱- قرآن از حروف الفبا تألیف شده، مردم نیز با همین حروف سخن می گویند، با این وجود مردم هرگز مانند قرآن قدرت ترکیب آن حروف را با آن زیبایی شکفت آور ندارند. از این رو، در تفسیر حضرت عسکری علیه السلام به این نکته اشاره شده است و امام علیه السلام، در تفسیر «الم» می فرماید: «الم» اشاره است به این که این کتاب با همین حروف مقطعه مانند الف و لام و میم تألیف شده است و شما قدرت گفتن مثل آن را ندارید؛ اگر راست می گویند که از طرف خداوند نیست مانند آن را بیاورید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۶).

ص: ۴۳

۱- ۳۳ بقره / ۱۷۹.

۲- ۳۴ سبأ / ۵۱.

۳- ۳۵ فصلت / ۳۴.

۴- ۳۶ هود / ۴۴.

۵- ۳۷ عنکبوت / ۴۰.

۶- ۳۸ بقره / ۲۳.

۲- هیچ سخن فصیح و بلیغی قابل مقایسه با قرآن نیست، گر چه با زیور علوم بلاغت و فصاحت بیان شده باشد. مشهور و معروف است که در زمان جاهلیت هر سخن و شعر زیبایی را به کعبه می آویختند و اگر کسی بهتر از آنها را می گفت جایگزین سخنان قبلی می کردند و سبعه معلقه ای که به کعبه آویخته بودند مشهور است، و لکن چون آیه «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعِدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۱) نازل شد، از ترس رسوایی و فضیحت، آنها را از کعبه فرود آوردند.

۳- اسلوب و نظم عجیب قرآن چیزی است که همه فصیحان و بلیغان و حکما به شیرینی و ملاحظت آن اعتراف نموده اند و هیچ کلامی در بین اعراب به این اسلوب و نظم دیده نشده و در حقیقت نه کلام نثر است و نه وزن شعری دارد، بلکه وزن خاصی است که تا کنون کسی بر زبان جاری نکرده و نمی تواند جاری کند و چون جذاب و گیرا است و دل ها را به خود جذب می کند کفار آن را سحر نامیده اند.

۴- کلمات و آیات قرآن همه به طور یکسان شیرین و در نهایت فصاحت و بلاغت است و اختلافی در بین آنها دیده نمی شود، بلکه در معانی و مفاهیم آنها نیز اختلافی نیست و این معنی فقط در قرآن دیده می شود، و کلمات فصحا و نویسندگان ماهر عرب، بلکه اهل تحقیق، همواره ابتدا و انتهایشان از جهت لفظ و معنا اختلاف دارد و یکسان نیست.

۵- قرآن مشتمل بر مسائل توحید و کمال معرفت به ذات و صفات و اسماء خداوند است، به گونه ای که عقل های حکما و متکلمین را مبهور نموده و قرن هاست که مسلک اشراقیین و مشائیین را بی اساس و ضایع نموده است.

ص: ۴۴

۶- قرآن مشتمل بر آداب نیکو و قوانین پایدار و محکم و مستقیم است و نظام زندگی و معاش و معاد مردم را به خوبی روشن نموده و از فساد و نزاع در معاملات و معاشرت و روابط زندگی و ازدواج مردم جلوگیری نموده و حدود و احکام حلال و حرام آن، عقول همگان را متحیر کرده است. حَقّاً اگر همه عقلا- و حکما و عرفا جمع شوند و تمام کوشش خود را به کار بندند نمی توانند چنین قوانینی را آماده کنند.

۷- قرآن مشتمل بر قصّه های عجیبی از اَمّت های گذشته است و حقایق پنهان را آشکار نموده که برخی از آنها را جز خواصّ اَمّت های گذشته، مانند علما و احبار و رهبانان یهود و نصارا نمی دانسته اند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از قبل با آنان معاشرتی نداشته است، مانند قصّه اصحاب کهف و قضایای موسی و خضر و ذوالقرنین و ماجرای یوسف و امثال آنها.

[از سویی، حکمت های عجیبی در الفاظ و معانی آنها به کار رفته و در ذکر قصّه های گذشتگان تنها موارد اخلاقی و تربیتی و اعتقادی آنها بیان شده و از بیان رخدادهایی که نتیجه ای نداشته خودداری شده است].

۸- قرآن در بسیاری از آیات خبر از اسرار درونی و عیوب باطنی مردم داده که احدی از آنها آگاه نبوده است، مانند اخبار به احوال کفّار و منافقین و آنچه در سینه های آنان نهفته بوده است؛ و پس از بیان قرآن، آنان اعتراف به اسرار باطنی خود نموده اند.

۹- قرآن از وضعیت آینده برخی از اَمّت ها خبر داده است؛ چنان که درباره قوم یهود می گوید: «...ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدُّلَّةُ وَ الْمَشْكَنَةُ...»(۱)، از این رو، آنان تاکنون حکومت پایداری در دنیا پیدا نکرده اند. و یا درباره مقابله با منکرین قرآن فرموده

ص: ۴۵

است: «...لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ...» (۱)، و تاکنون کسی نتوانسته با قرآن مقابله نماید. و یا درباره یهود فرموده است: «شما که گمان می کنید تنها اولیای خدا شما هستید پس باید آرزوی مرگ و ملاقات خدا را داشته باشید.» سپس فرموده است: «یهودیان هرگز آرزوی مرگ نخواهند نمود.» و تاکنون چنین بوده است و آنان بیش از همه مردم از مرگ هراس دارند چنان که خداوند می فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ...» (۲). یا اعلان نموده که ابولهب و جماعت دیگری همانند او ایمان نخواهند آورد و چنین بوده است. و یا به پیامبر خودصلی الله علیه و آله خبر داده است که او بعد از صلح حدیبیه باز برای عمره به مکه خواهد رفت و یا خبر داده که پیامبر خود را از شر مشرکین حفظ خواهد نمود و یا فرموده است «رومیان بعد از مغلوب شدن باز غالب خواهند شد.» و همگی محقق شده است.

۱۰- قرآن مشتمل بر بهترین و عالی ترین دستورات حقوقی و اخلاقی و اجتماعی است که در هیچ مکتبی چنین دستورات زیبایی دیده نمی شود، مانند:

توصیه نسبت به خویشان و فقرا و مستمندان در آیه «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ...» (۳)؛

و جلوگیری از اسراف و تبذیر در آیه «...وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» (۴)؛

و در برخورد با فقرا می فرماید: «وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا» (۵)؛

و در اعتدال در انفاق و دستگیری از فقرا می فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً

ص: ۴۶

۱- (۴۱) اِسْرَاء / ۸۸ .

۲- (۴۲) جَمْعَه / ۶ - ۷ .

۳- (۴۳) اِسْرَاء / ۲۶ .

۴- (۴۴) اِسْرَاء / ۲۶ - ۲۷ .

۵- (۴۵) اِسْرَاء / ۲۸ .

إِلَىٰ عُنُقِكُمْ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعِدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا * إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» (۱)؛

و در جلوگیری از فساد اجتماعی می فرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» (۲)؛

و در پرهیز از خونریزی و حفظ جان مردم می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (۳)؛

و در حمایت و دفاع از یتیمان می فرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ...» (۴)؛

و در حمایت از تعهدات و پیمان های مردم نسبت به یکدیگر می فرماید: «...وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (۵)؛

و در جلوگیری از خیانت در معامله و تجارت می فرماید: «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الِّمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۶)؛

و در حفظ آبرو و حیثیات مردم می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالنُّوَادِ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (۷)؛

و در جلوگیری از سرکشی و استکبار می فرماید: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا * كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا * ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ...» (۸)؛

و درباره عدالت و احسان و دوری از زشتی ها می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ

ص: ۴۷

۱- (۴۶) / اسراء / ۲۹ - ۳۰.

۲- (۴۷) / اسراء / ۳۲.

۳- (۴۸) / اسراء / ۳۳.

۴- (۴۹) / أنعام / ۱۵۲.

۵- (۵۰) / اسراء / ۳۴.

۶- (۵۱) / اسراء / ۳۵.

۷- (۵۲) / اسراء / ۳۶.

۸- (۵۳) / اسراء / ۳۷ - ۳۹.

۱۱- قرآن با گذشت زمان کهنه و ملالت آور نشده، بلکه همیشه با طراوت و زنده و زیباست و در هر زمان قرائت شود مانند این است که برای همان زمان نازل شده است، در حالی که کتاب های دیگر چنین نیستند.

۱۲- قرآن موعظه و شفا و رحمت و هدایت است؛ چنان که خداوند می فرماید: «...قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۲)؛

و یا می فرماید: «...قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۳)؛

و یا می فرماید: «...وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ» (۴)؛ و آیات فراوان دیگری نیز در این موضوع هست.

در سخنان معصومین علیهم السلام نیز قرآن، نور و هدایت و شفا معرفی شده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

در تفسیر عیاشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! زود است که در امیت تو فتنه ای رخ دهد. به او گفتم: راه نجات از آن چیست؟ جبرئیل گفت: توجه به کتاب خدا که در آن خبرهای گذشته و آینده و خبرهای این زمان نهفته است و آن نشان دهنده حق از باطل می باشد، و هر حاکم جبّاری بر آن ولایت پیدا کند و بر خلاف آن عمل نماید خداوند او را می شکند، و کسی که هدایت را در غیر قرآن بجوید خداوند او را گمراه خواهد نمود، و قرآن ریسمان محکم ارتباط مردم با خدا و ذکر حکیم و صراط مستقیم است که هرگز

ص: ۴۸

۱- (۵۴) نحل / ۹۰.

۲- (۵۵) یونس / ۵۷.

۳- (۵۶) مائده / ۱۵ - ۱۶.

۴- (۵۷) نحل / ۸۹.

هوس ها و زبان های مسموم مردم نمی تواند حَقَّائیت آن را از بین ببرد، و از گفته های مردم کهنه نخواهد شد، و عجایب آن تمام نخواهد گردید و دانشمندان از آن سیر نخواهند شد و این همان قرآنی است که چون جَنِّیان آن را شنیدند گفتند: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» (۱).

و در سخن دیگری رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «قرآن، هادی مردم از گمراهی و راهنمای آنان در تاریکی و لغزش است، قرآن نوری است برای مردم در ظلمت، و چراغی است برای دیدن باطل، و عصمتی است برای نجات از هلاکت، و وسیله رشدی است برای نجات از گمراهی، و بیانی است برای نجات از فتنه، و وسیله ای است برای رسیدن به سعادت آخرت و کمال دین؛ کسی از قرآن عدول نمی کند مگر آن که سوی آتش و عذاب می رود.»

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در یکی از خطبه های خود که در نهج البلاغه موجود است می فرماید: «قرآنی که خداوند بر پیامبر خودصلی الله علیه وآله نازل نمود، نوری است که هرگز خاموش نمی شود، و چراغی است که هرگز نور آن کم نمی شود، و دریایی است که هرگز کسی به قعر آن نمی رسد، و راه مستقیمی است که کسی را گمراه نمی کند، و نوری است که هرگز به تاریکی نمی گراید، و چراغ حقیقی است که خاموش نمی شود، و بنیادی است که هرگز خراب نمی گردد، و وسیله شفای است که با بودن آن هراسی از بیماری نیست، و سرمایه عزتی است که شکست ندارد، و حقیقی است که پیروان آن ذلت نخواهند دید، بنا بر این قرآن معدن و مرکز ایمان و دریای دانش و باغستان عدل و... است.»

زهرای اطهرعلیها السلام نیز درباره قرآن می فرماید: «قرآن کتاب صادق و ناطق خدا، و نور فروزان هدایت است، حقایق آن آشکار و اسرار آن روشن و ظواهر آن جَدَّاب و گیراست. قرآن پیروان خود را به سوی بهشت رهبری می نماید و مستمعین خود را

ص: ۴۹

به نجات می رساند. به وسیله قرآن می توان به حجّت های نورانی و اسرار الهی و محارم دین و دلیل های نورانی و برهان های کافی و ارزش ها و حلال ها و دستورات واجب خدا پی برد. آن گاه فرمود: «کتابی که در اختیار شماست حقایق آن آشکار و احکام آن نورانی و نشانه های حَقّانیت آن استوار و محرّمات آن ظاهر و امور آن واضح و آشکار است.» (۱)

معجزه ناطق و گویای رسول خداصلی الله علیه وآله

همان گونه که برخی از دانشمندان گفته اند زیباترین معجزه پیامبر خداصلی الله علیه وآله جانشینان معصوم و عترت پاک آن حضرت هستند. هر کدام آنان در هر زمانی تا قیامت معجزه روشنی برای حَقّانیت اسلام و پیامبر خداصلی الله علیه وآله بوده و خواهند بود؛ یعنی هر کدام آنان در هر زمانی حجّت و دلیل آشکاری برای حَقّانیت اسلام می باشند و اگر کسی به احوال و آثار و فضائل و معجزات آنان بنگرد این حقیقت برای او آشکار خواهد شد، آنان کسانی هستند که اقتدا و پیروی از آنان سبب هدایت و پیروزی و رسیدن به حوائج و برطرف شدن بلاها خواهد بود، با دعای آنان رحمت خدا نازل می شود و به سبب وجودشان بلا و نقت برطرف می گردد و همان گونه که قرآن تا قیامت معجزه باقیه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است، عترت و جانشینان آن حضرت نیز در هر زمانی چنین خواهند بود. از این رو، پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (۲)

اعجاز اخلاق کریمه رسول الله صلی الله علیه وآله

اخلاق کریمه رسول خداصلی الله علیه وآله به قدری ارزشمند و با عظمت است که خداوند درباره آن می فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۳). البتّه خداوند چیزی را به بزرگی یاد

ص: ۵۰

۱- (۵۹) حَقّ اليقين شبر.

۲- (۶۰) همان / ۱۱۱ - ۱۱۷.

۳- (۶۱) قلم / ۴.

نمی کند جز آن که بزرگ و با عظمت باشد و چیزی را ناچیز نمی شمارد جز آن که ناچیز و حقیر باشد؛ چنان که درباره دنیا می فرماید: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (۱)، و این نیز از معجزات آن حضرت است؛ چرا که اخلاق نیک آن حضرت عنایت الهی بوده است؛ همان گونه که خود رسول الله فرمود: «أَدَّبَنِي رَبِّي». از این رو، با عظمت یاد شده است.

برخی از دانشمندان می گویند: رسول خداصلی الله علیه وآله همواره به درگاه خداوند سؤال و تضرع می نمود که خداوند او را به محاسن آداب و مکارم اخلاق زینت بدهد و در دعای خود می فرمود: «اللَّهُمَّ حَسِّنْ خَلْقِي وَ خُلُقِي» (۲).

و یا می فرمود: «اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ» (۳)، و خداوند دعای او را مستجاب نمود و قرآن را بر او نازل کرد و او را به اخلاق نیک تربیت فرمود. از این رو خلق او مطابق با قرآن است و خداوند او را به وسیله آیه شریفه «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (۴)، و آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِبْتِئَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبُغْيِ...» (۵)، و آیه «...وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ...» (۶)، و آیه «...فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ...» (۷)، و آیه «...ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (۸)، او را تأدیب فرمود و چون به کمال خلق نیک و زیبایی وجود رسید او را ستود و فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۹)، و این فضل بزرگ خداوند است که نعمتی را به بنده خود بدهد و سپس او را بر آن ستایش نماید.

پس از نزول آیات فوق رسول خداصلی الله علیه وآله به مردم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَكَارِمَ

ص: ۵۱

۱- (۶۲) نساء / ۷۷.

۲- (۶۳) کشف الخفاء / ۱۸۹.

۳- (۶۴) سنن التبی / ۱۲۷.

۴- (۶۵) أعراف / ۱۹۹.

۵- (۶۶) نحل / ۹۰.

۶- (۶۷) لقمان / ۱۷.

۷- (۶۸) مائده / ۱۳.

۸- (۶۹) فصلت / ۳۴.

۹- (۷۰) قلم / ۴.

الْأَخْلَاقِ وَ يُبْغِضُ مَسَاوِيهَا»، و یا فرمود «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». و با تمام نیرو مردم را به محاسن اخلاق امر نمود، و خود نیز بین مردم از همه آنان بردبارتر و شجاع تر و عادل تر و با گذشت تر و با سخاوت تر بود، و اگر دینار یا درهمی از بیت المال نزد او بود نمی خواید تا آن را به اهلش برساند و اگر کسی را نمی یافت که به او بدهد به بستر خواب وارد نمی شد، و به قدری متواضع بود که با دست خود کفش خویش را پینه می زد و لباس خود را وصله می نمود و در مشکلات زندگی با همسران خود یکسان بود و همانند آنان کارهای خانه را انجام می داد و حیای او از همه مردم بیشتر بود.

او در چشم کسی خیره نمی شد و دعوت هر کسی را می پذیرفت و هدیه مردم را قبول می نمود، گر چه جرعه شیری بود، از آن می نوشید و از صاحب آن تشکر می نمود. او صدقه را نمی پذیرفت، لکن دعوت کنیز و مسکین را اجابت می نمود. خشم او برای خدا بود و برای خود خشم نمی نمود. حق را می پذیرفت، گر چه برای او و یا اصحاب او زیان آور بود... (۱).

معراج رسول خداصلی الله علیه وآله

اصل معراج رسول خداصلی الله علیه وآله مسلم و از ضروریات دین است و منکر آن از اسلام خارج می باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «از ما نیست کسی که چهار چیز را انکار نماید: معراج، سؤال قبر، خلقت بهشت و دوزخ و شفاعت.» (۲).

امام رضا علیه السلام نیز فرمود: «کسی که ایمان به معراج پیامبر خداصلی الله علیه وآله نداشته باشد، آن حضرت را تکذیب نموده است.»

اعتقاد امامیه [یعنی شیعیان دوازده امامی] این است که رسول خداصلی الله علیه وآله با جسم شریف خود به معراج برده شد و در بیداری بود و [معراج او] تنها به مسجد اقصی نبود، بلکه به آسمان ها معراج نمود. آیات در این بخش فراوان است [و ما در

ص: ۵۲

۱- (۷۱) حقّ الیقین شبر / ۱۲۲.

۲- (۷۲) همان / ۱۲۶.

کتاب واجبات اسلام، نظر علمای شیعه را درباره معراج بیان نمودیم، مراجعه شود.

تفصیل مسأله معراج در ذیل آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا...» (۱) در تفسیرها و کتب حدیث بیان شده است، و مشروح آن در تفسیر علی بن ابراهیم قمی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است و ما به گوشه هایی از آن برای تته و بیداری برادران و خواهران مسلمان اشاره می کنیم:

امام صادق علیه السلام می فرماید: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل براق را حاضر نمودند. یکی از آنان افسار آن را گرفت و دیگری رکاب را آماده نمود و سومی لباس و زین آن را مهیا کرد و چون پشت نمی داد جبرئیل لطمه ای بر او زد و فرمود: «ای براق! آرام بگیر که بهترین خلق عالم می خواهی بر تو سوار شود!» پس براق تسلیم شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن سوار گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: جبرئیل علیه السلام در این سفر با من همراه بود و آیات و نشانه های عظمت و قدرت خداوند را در عالم خلقت به من نشان می داد... تا به بیت المقدس رسیدیم و من وارد مسجد شدم و جبرئیل علیه السلام در کنار من بود و ابراهیم و موسی و عیسی و بسیاری از پیامبران گرد من آمدند و چون وقت نماز رسید جبرئیل مرا مقدم نمود و من بر آنان نماز خواندم. پس خازن [بهشت] ظرفی از شیر و ظرفی از آب و ظرفی از شراب برای من آماده نمود و از گوینده ای شنیدم که می گوید: «اگر آب را بگیرد امت او غرق می شوند و اگر شراب را بگیرد گمراه می شوند و اگر شیر را بگیرد هدایت می شوند.» پس من شیر را گرفتم و نوشیدم و جبرئیل گفت: «تو و امت تو هدایت شدید...»

سپس صدای وحشتناکی را شنیدم، جبرئیل علیه السلام گفت: «این سنگی بود که من چهل سال پیش آن را به دوزخ انداختم و اکنون به قعر دوزخ رسید.» - از این رو،

ص: ۵۳

سپس همراه جبرئیل به آسمان دنیا رفتیم، ملکی در آنجا بود به نام اسماعیل. او مأمور پرتاب شهاب به شیاطین بود؛ چنان که در آیه «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» (۱) به آن اشاره شده است و آن ملک به من خوش آمد گفت، و چون داخل آسمان دنیا شدیم، همه ملائکه خندان بودند و به من بشارت می دادند تا این که ملکی را دیدم که از همه ملائکه بزرگ تر و کریه المنظر و خشم آلود بود. او نیز مانند سایر ملائکه به من خوش آمد گفت، با این تفاوت که نمی خندید و در صورت او بشارت وجود نداشت. پس من به جبرئیل گفتم: «من از این ملک هراس پیدا کردم.» جبرئیل گفت: «سزاوار است از او بترسی؛ چرا که ما همگی از او می ترسیم و او مالک دوزخ است که تا کنون نخندیده است و هر روز خشم و غیظ او بر دشمنان خدا و اهل معصیت افزوده می شود و خداوند به وسیله او از دشمنان خود انتقام می گیرد و اگر در مقابل کسی می خندید در مقابل شما نیز خندان بود.»

پس من بر او سلام کردم و او مرا به بهشت بشارت داد. پس من به جبرئیل که مطاع و امین بود گفتم: «آیا او را امر نمی کنی که آتش دوزخ را به من نشان دهد.» پس جبرئیل به او گفت: «آتش را به محمدصلی الله علیه و آله نشان بده.» و چون او سرپوش را از دوزخ برداشت و دری از آتش را گشود، شعله ای از آن به آسمان بالا رفت و چنان شعله ور شد که من گمان کردم مرا فرو می گیرد، به جبرئیل گفتم: «به او امر کن آن را مهار کند.» و او امر جبرئیل را اطاعت نمود و آتش را مهار کرد.

سپس مرد بزرگ و بلند قامتی را دیدم، به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «او پدر شما آدم علیه السلام است؟...» پس من بر آدم سلام کردم و برای او استغفار نمودم، او نیز بر من سلام و استغفار کرد و گفت: «مرحبا به فرزند صالح و پیامبر صالح و مبعوث در زمان صالح.»

ص: ۵۴

سپس به ملکی از ملائکه برخورد نمودم که نشسته بود و همه دنیا مقابل او آماده بود و در دست او لوحی از نور بود و همواره در آن نگاه می کرد و صورت خود را به طرف چپ و راست نمی نمود و هیئت او حزین بود. پس به جبرئیل گفتم: «این کیست؟» جبرئیل گفت: «این ملک الموت است و همواره مشغول قبض ارواح می باشد.» گفتم: «مرا نزد او ببر.» پس جبرئیل مرا نزد او برد و من بر او سلام کردم و جبرئیل به او گفت: «این پیامبر رحمت است که خداوند او را بین مردم مبعوث نموده است.» پس عزرائیل به من خوش آمد گفت و مرا تکریم نمود و به من گفت:

«ای محمّد! بشارت باد تو را؛ چرا که من همه خیر را در امت تو می بینم.» پس من گفتم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَنَّانِ ذِي النِّعَمِ عَلَى عِبَادِهِ ذَلِكُمْ مِنْ فَضْلِ رَبِّي وَرَحْمَتِهِ عَلَيَّ.» جبرئیل گفت: «کار این ملک از همه ملائکه بیشتر و سخت تر است.»

پس من گفتم: «آیا همه کسانی که آمده و خواهند آمد را او قبض روح می کند؟ و هر کجا هستند آنان را می بیند؟» جبرئیل گفت: «آری.» پس ملک الموت گفت: «خداوند قدرتی به من داده که همه دنیا نزد من مانند درهمی است که در دست داشته باشم و هیچ خانه ای نیست مگر آن که من در هر شبانه روز پنج مرتبه به اهل آن سر می زنم و چون یکی از آنان را قبض روح می نمایم و بقیه بر او گریه می کنند، به آنان می گویم: گریه نکنید؛ چرا که من همواره به این خانه خواهم آمد و تمام شما را خواهم برد.» پس من به جبرئیل گفتم: «حقاً که مرگ مرحله سختی است برای بنی آدم.» جبرئیل گفت: «بعد از مرگ، سخت تر و سخت تر خواهد بود.»

سپس من عدّه ای از مردم را دیدم که گوشت های پاکیزه و غیر پاکیزه و خبیث مقابل آنان قرار دارد و آنان گوشت های پاکیزه و طیب را رها می کنند و از گوشت های خبیث و پلید می خورند. پس من به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که حلال را رها می کنند و از حرام استفاده می نمایند و آنها از امت تو هستند.»

سپس ملکی از ملائکه را دیدم که وضع او شگفت آور بود، نصف بدن او آتش

بود و نصف دیگر آن یخ بود، در حالی که نه آتش یخ را آب می کرد و نه یخ آتش را خاموش می کرد و با صدای بلند می گفت: «سُبْحَانَ الَّذِي كَفَّ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ فَلَا يُذِيبُ الثَّلْجَ وَ كَفَّ بَرْدَ هَذَا الثَّلْجِ فَلَا يُطْفِئُ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ، اَللّٰهُمَّ يَا مُؤَلَّفَ بَيْنِ الثَّلْجِ وَ النَّارِ اَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ.» پس من به جبرئیل گفتم: «این کیست؟» جبرئیل گفت: «این ملکی است که خداوند او را به اطراف آسمان ها و زمین مأمور نموده و او خیرخواه ترین ملائکه است نسبت به مؤمنین و همان گونه که شنیدی او از زمانی که آفریده شده در حق مؤمنین دعای خیر می نماید.»

و دو ملک دیگری را دیدم که در آسمان با صدای بلند دعا می کردند، یکی از آنان می گفت: «خدایا، هر که [در راه تو] انفاق می کند عوض آن را [چند برابر] به او عطا کن.» و دیگری می گفت: «خدایا، بر هر انسان ممسک و بخیلی زیان و خسارت وارد کن.» سپس به انسان هایی برخورد نمودم که مانند شتر لب های بزرگی داشتند و ملائکه گوشت جلوی بدن آنان را می بردند و در دهان آنان می انداختند. پس به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که از مردم بدگویی می کرده اند.»

سپس عده ای را دیدم که ملائکه سرهای آنان را به سنگ می کوبیدند، به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که هنگام نماز عشا در خواب بوده اند و نماز عشا را نمی خوانده اند.»

سپس کسانی را دیدم که آتش وارد دهان های آنان می شد و از پایین آنان خارج می گردید. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «این ها کسانی هستند که مال یتیم را از روی ظلم می خورده اند. چنان که خداوند می فرماید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» (۱).»

سپس مردمی را دیدم که چون یکی از آنان می خواست برخیزد از بس شکم او

ص: ۵۶

بزرگ بود نمی توانست برخیزد. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان رباخواران هستند که خداوند درباره آنان می گوید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...» (۱)».

ناگهان دیدم همانند آل فرعون هر صبح و شام به آتش برده می شوند و می گویند: «خدایا، قیامت را کی برپا می کنی؟» سپس زنانی را دیدم که به پستان های خود آویزان بودند. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که از غیر شوهران خود فرزندان پیدای می کردند و به شوهران خود نسبت می دادند و آنان را وارث اموال شوهران خود می نمودند.» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خشم و غضب خدا شدید است نسبت به زنی که فرزند دیگران را وارد خانه شوهر خود کند و آن فرزند محارم مردم را محارم خود بداند و اموال آنان را به ارث ببرد [و آگاهی از آن نداشته باشد].»

سپس به گروهی از ملائکه برخورد کردیم که خداوند خلقت و صورت های آنان را به گونه عجیبی آفریده بود و هر کدام از اعضای بدن آنان با صداهای مختلف خدا را تسبیح و تحمید می نمودند و صداهای آنان به تمجید و گریه از خوف خدا بلند بود. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «این ها همین گونه که می بینی آفریده شده اند و چنان از خوف خدا در هراس هستند که تاکنون یکی از آنان با ملکی که در کنار اوست سخن نگفته است و هرگز آنان سرهای خود را بالا و پایین نمی کنند.» پس من بر آنان سلام کردم و آنان با اشاره جواب سلام مرا گفتند و از خشوعی که داشتند به من نگاه نکردند.

پس جبرئیل به آنان گفت: «این محمّد، پیامبر رحمت است که خداوند او را به عنوان رسول و خاتم پیامبران و آقای آنان فرستاده است، آیا شما با او سخن نمی گوید؟» و چون این سخنان را از جبرئیل شنیدند روی به من کردند و بر من

ص: ۵۷

سلام و احترام نمودند و به من و امت من بشارت به خیر دادند.

سپس به آسمان دؤم صعود کردیم و من در آنجا دو مرد را دیدم که بسیار شبیه به یکدیگر بودند. از جبرئیل پرسیدم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «آنان یحیی و عیسی هستند که پسر خاله همدیگرند.» پس من بر آنان سلام و استغفار کردم و آنان نیز بر من سلام و استغفار نمودند و گفتند: «خوش آمدی ای برادر صالح و ای پیامبر صالح.» و در آنجا ملائکه ای را دیدم که دارای خشوع بودند و صورت های عجیبی داشتند و هر کدام با صداهای گوناگون مشغول تسبیح خداوند بودند.

سپس به آسمان سوم صعود نمودیم و در آنجا مرد بسیار زیبایی را دیدم که از همه مخلوقات خدا زیباتر بود و همانند ماه شب چهاردهم در بین ستارگان می درخشید. به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «او برادرت یوسف است.» پس من بر او سلام و استغفار کردم و او نیز به من سلام و استغفار نمود و گفت: «مرحباً به پیامبر صالح و برادر صالح و مبعوث در زمان صالح.» و در آنجا نیز مانند آسمان اول و دؤم ملائکه ای بودند در حال خشوع و جبرئیل همان گونه با آنان سخن گفت و آنان نیز به من خوش آمد گفتند.

سپس به آسمان چهارم صعود نمودیم و در آنجا مرد با عظمتی را دیدم و جبرئیل گفت: «او ادریس پیامبر است که خداوند او را به آسمان بالا برده و در جایگاه بلندی قرار داده است [رَفَعَهُ اللَّهُ مَكَانًا عَلِيًّا]، و در این آسمان نیز ملائکه ای در حال خشوع بودند و جبرئیل مرابه آنان معرفی نمود و آنان نیز به من خوش آمد گفتند و برای من و امت من بشارت خیر دادند...»

سپس به آسمان پنجم صعود نمودیم. ناگهان من در آنجا پیرمرد بزرگ چشمی را دیدم که تاکنون کسی را بزرگ تر از او ندیده بودم. اطراف او جمعیت زیادی جمع بودند که از زیادی آنان تعجب نمودم، به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «این هارون فرزند عمران است.» پس بر او سلام کردم و استغفار نمودم و او نیز بر من سلام کرد و استغفار نمود و در این آسمان نیز ملائکه در حال خشوع بودند.

سپس به آسمان ششم صعود نمودیم. در آنجا نیز مرد گندم گون و بلند قامتی را دیدم... و از او شنیدم که می گفت: «بنی اسرائیل گمان کرده اند که من بهترین فرزند آدم هستم، در حالی که این مرد [یعنی رسول صلی الله علیه و آله] نزد خداوند از من گرامی تر است.» پس من به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «او برادر تو موسی بن عمران می باشد.» پس من بر او سلام و استغفار نمودم و او نیز بر من سلام و استغفار نمود. در این آسمان نیز مانند آسمان های دیگر ملائکه ای در حال خشوع بودند.

تا این که به آسمان هفتم صعود نمودیم و در آنجا به هر ملکی برخورد نمودم به من گفت: «ای محمد! حجامت کن و امت خود را نیز به حجامت امر کن.» و در آنجا مردی را دیدم «أَشْمَطُ الرَّأْسِ وَاللَّحْيَةِ»؛ یعنی موهای سیاه سر و محاسن او آمیخته به موهای سفید بود و بر تختی نشسته بود. به جبرئیل گفتم: «او کیست که در آسمان هفتم در جوار الهی بر باب بیت المعمور قرار گرفته است؟»

جبرئیل گفت: «ای محمد! او پدر تو ابراهیم است و این مکان و جایگاه تو و متّقین از امت تو نیز هست.» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيِ الْمُؤْمِنِينَ» (۱). پس من به ابراهیم سلام کردم و او نیز به من سلام کرد و گفت: «مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَ الْإِبْنِ الصَّالِحِ وَ الْمُبْعُوثِ فِي الزَّمَنِ الصَّالِحِ»، در آنجا نیز ملائکه ای را در حال خضوع دیدم و آنان به من و امت من بشارت خیر دادند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: من در آسمان هفتم دریاهایی از نور را دیدم که نور آنها همواره می درخشید و نزدیک بود چشم ها را ساقط کند و دریاهایی ظلمانی را دیدم و دریاهایی از یخ را نیز دیدم و چون وحشت نمودم به جبرئیل گفتم: «این ها چیست؟» جبرئیل گفت: «ای محمد! شاد باش و نسبت به کرامات پروردگارت شاکر باش.»

ص: ۵۹

پس خداوند با قدرت و عنایت خود مرا تثبیت نمود و چون تعجب و سؤال من از جبرئیل زیاد شد، جبرئیل به من گفت: «ای محمد! آیا از آنچه دیدی به شگفت آمدی؟ در حالی که آنها مخلوق خدای تو هستند، تا چه رسد به خالق و آفریدگاری که آنان را خلق نموده است.» سپس گفت: «آنچه را تو ندیده ای بزرگتر از آنچه است که دیده ای.» سپس گفت: «بین خدا و بین خلق او نود هزار حجاب وجود داد و نزدیک ترین خلق خدا به خدا من و اسرافیل هستیم، و بین ما و خداوند چهار حجاب است: حجاب نور، حجاب ظلمت و حجاب غمام و حجاب آب.»

سپس فرمود: «و از عجایی که خداوند خلق نموده و مسخر او است خروسی است که یک پای آن در انتهای زمین و سر آن نزد عرش است و من ملکی از ملائکه خدا را دیدم که خداوند آن گونه که می خواسته او را آفریده بود؛ پاهای او در انتهای زمین بود و تا آسمان هفتم پرواز می کرد و از آنجا نیز پرواز می کرد تا نزدیک عرش می رسید و چون نزدیک عرش می رسید می گفت: "سُبْحَانَ رَبِّيَ حَيْثُ مَا كُنْتُ لَا تَدْرِي أَيْنَ رُبُّكَ مِنْ عِظَمِ شَأْنِهِ"، و بر شانه های او دو بال بود که چون باز می کرد از مشرق و مغرب می گذشت و چون وقت سحر می رسد بال های خود را می گشاید و بر هم می زند و فریاد او به تسبیح بلند می شود و می گوید: "سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ"، و چون این تسبیحات را می گوید همه خروس های روی زمین بال بر هم می زنند و شروع به خواندن می کنند و چون او ساکت می شود خروس های روی زمین نیز ساکت می شوند، و این خروس را تاجی است سبز و ریشی است بسیار سفید...»

سپس فرمود: با جبرئیل داخل بیت المعمور شدیم. پس من دو رکعت نماز خواندم و عده ای از اصحاب من با لباس نیکو و تازه و عده ای با لباس های کهنه بودند. پس آنان که لباس های نیکو و تازه پوشیده بودند با من همراه شدند و آنان که لباس های کهنه در برداشتند محبوس و ممنوع گردیدند. سپس از بیت المعمور خارج شدم و نهر کوثر و نهر رحمت همراه من بودند. آن گاه من از نهر کوثر نوشیدم و

در نهر رحمت غسل کردم و آن دو نهر همراه من آمدند تا داخل بهشت شدم و دیدم که در دو طرف آن خانه های من و خانه های همسران من است و خاک آن از مشک بود و کنیزی را دیدم که در نهرهای بهشتی فرو می رفت. به او گفتم: «تو از آن که هستی؟» او گفت: «من از آن زید بن حارثه هستم.» و چون صبح شد این بشارت را به زید بن حارثه دادم.

سپس پرنده ای را دیدم که مانند بخت [یعنی شتر بزرگ] بود. و درختی را دیدم که اگر پرنده ای از پایین آن هفتصد سال پرواز می کرد به اطراف آن نمی رسید، و هیچ خانه ای در بهشت نبود مگر آن که شاخه ای از آن درخت بر آن فرود آمده بود. پس من به جبرئیل گفتم: «این درخت چیست؟» جبرئیل گفت: «این درخت طوباست که خداوند می فرماید: «...طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأْبٍ» (۱).

رسول خداصلی الله علیه و آله می فرماید: چون من داخل بهشت شدم با خود اندیشیدم و از جبرئیل درباره آن دریاهاى بهشتی و شگفتی آنها و چیزهای عجیبی که دیده بودم سؤال نمودم. جبرئیل گفت: «آنچه دیدی سرادقات حجاب الهی بود که پروردگار تو به آنها احتجاب نموده است و اگر این حجاب ها نمی بود نور عرش و آنچه در آن بود مهتوک می گردید.»

سپس به درخت سدره المنتهی رسیدم که هر برگی از آن بر امتی سایه افکنده بود و من [و امت من] نیز یکی از آنان بودیم [و این نهایت قرب الهی بود]؛ همان گونه که خداوند می فرماید: «...قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (۲). پس خداوند مرا خطاب نمود و فرمود: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ». پس من از ناحیه خود و امت خود گفتم: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُفُلٌ أَمَّنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ». سپس گفتم: «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ». پس خطاب آمد: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ». پس من گفتم:

ص: ۶۱

۱- (۷۸) رعد / ۲۹.

۲- (۷۹) نجم / ۹.

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، پس خطاب آمد: «ما تو را مؤاخذه نخواهیم نمود.» پس من گفتم: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»، پس خطاب آمد: «ما بار سنگین بر دوش تو نمی گذاریم.» پس من گفتم: «رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۱)، پس خداوند فرمود: «آنچه خواستی را ما به تو و امت تو دادیم.»

امام صادق علیه السلام در پایان حدیث معراج فرمود: «احدی به درگاه خدا نرفت که عزیزتر از رسول خداصلی الله علیه وآله باشد؛ چرا که آن حضرت برای امت خود درخواست هایی نمود و فرمود: «خدایا، تو به پیامبران خود فضایلی را عطا نمودی، به من نیز آنها را عطا بفرما.» خطاب شد: «من دو کلمه از تحت عرش خود به تو عطا نمودم: "وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَلَا مَنجِي مِّنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ"».

سپس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ملائکه نیز ذکری به من یاد دادند که من هر صبح و شام آن را می گویم و آن این است: "اللَّهُمَّ إِنَّ ظُلْمِي أَضْيَحُّ مُسْتَجِيرًا بِعَفْوِكَ وَ ذَنْبِي مُسْتَجِيرًا بِمَغْفِرَتِكَ وَ ذُلِّي مُسْتَجِيرًا بِعِزَّتِكَ وَ فَقْرِي أَضْيَحُّ مُسْتَجِيرًا بِغِنَاكَ وَ وَجْهِي الْبَالِي أَضْيَحُّ مُسْتَجِيرًا بِوَجْهِكَ الْبَاقِي الَّذِي لَا يَفْنَى"».

سپس صدای اذان را شنیدم که ملکی می گوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ»، و از طرف خداوند ندا آمد: «بنده من راست می گوید، من بزرگ تر از هر چیزی هستم.» سپس گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». پس ندا آمد: «بنده من راست می گوید، همانا پروردگاری جز من نیست.» پس آن ملک گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». پس خطاب آمد: «بنده من راست می گوید، همانا محمد بنده و رسول من است و من او را برگزیدم و مبعوث نمودم.» پس آن ملک گفت: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»، و خطاب آمد: «بنده من راست می گوید، او مردم را به واجب من دعوت می کند و هر کس با رغبت و میل و نیت خالص به طرف نماز

ص: ۶۲

برود، نماز کفّاره گناهان گذشته او خواهد بود.» تا این که آن ملک گفت: «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»، و خطاب آمد: «همانا نماز صلاح و فلاح و نجات است.»

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: سپس من بر ملائکه امامت نمودم، همان گونه که در بیت المقدس بر پیامبران امامت نمودم، و ناگهان غشوه ای بر من وارد شد و به سجده افتادم و پروردگارم مرا خطاب نمود و فرمود: «من بر هر پیامبری قبل از تو پنجاه نماز واجب نمودم و بر امت تو نیز پنجاه نماز واجب کردم.»

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: سپس من پایین آمدم و به ابراهیم علیه السلام برخورد کردم و او از من چیزی سؤال نکرد تا به موسی علیه السلام رسیدم و او به من گفت: «ای محمد! خدا با امت تو چه کرد؟» گفتم: «پروردگارم فرمود: من بر پیامبران قبل از تو پنجاه نماز واجب نمودم و بر تو و امت تو نیز پنجاه نماز واجب نمودم.»

موسی گفت: «ای محمد! امت تو امت آخرالزمان است و از همه امت ها ضعیف تر است و تو آنچه از خدا بخواهی به تو خواهد داد و امت تو طاقت پنجاه نماز را ندارد، برای آنان از خدای خود تخفیف بگیر.» پس من به سدره المنتهی بازگشتم و سجده نمودم و گفتم: «خدایا، امت من طاقت پنجاه نماز را ندارد.»

پس خداوند برای من تخفیف داد و ده نماز را کم کرد. پس نزد موسی آمدم و به او خبر دادم. موسی گفت: «بازگرد که تو و امت تو طاقت چهل نماز را نداری.» پس من بازگشتم و باز خداوند ده نماز دیگر را به من تخفیف داد و چون نزد موسی آمدم، موسی گفت: «بازگرد و از خدای خود تخفیف بگیر.» پس بازگشتم و در هر نوبت سجده نمودم و خداوند ده نماز برای من کم نمود تا ده نماز باقی ماند. و چون نزد موسی آمدم، موسی گفت: «امت تو طاقت ده نماز را ندارند.»

پس بازگشتم و خداوند پنج نماز دیگر را برای من کم نمود و تنها پنج نماز باقی ماند و چون نزد موسی آمدم، موسی گفت: «بازگرد که امت تو طاقت آن را ندارند.» پس من به موسی گفتم: «از خدای خود حیا می کنم که بازگردم و درخواست تخفیف نمایم و بر این پنج نماز صبر می کنم.»

پس از طرف خداوند ندا آمد: «حال که تو بر این پنج نماز صبر کردی ما آن را به جای پنجاه نماز از امت تو قبول نمودیم.» و سپس خطاب آمد: «هر کس از امت تو کار نیکی را اراده کند و انجام بدهد من برای او ده پاداش می نویسم و اگر انجام ندهد یک پاداش برای او می نویسم، و هر کس از امت تو اراده کار زشتی را بکند و انجام بدهد، من برای او یک گناه می نویسم و اگر انجام ندهد چیزی بر او نوشته نمی شود.» سپس امام صادق فرمود: «خداوند از ناحیه این امت به موسی علیه السلام جزای خیر بدهد.» (۱)

عبدالله عمر گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: «خداوند در شب معراج با چه لغتی با شما سخن گفت.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «با لغت علی بن ابی طالب علیه السلام، و چون من سخن علی علیه السلام را شنیدم گفتم: خدایا، تو با من سخن می گویی یا علی علیه السلام با من سخن می گوید؟» خطاب آمد: «ای احمد! من مانند چیزهای دیگر نیستم و با مردم مقایسه نمی شوم و به اوصاف مخلوق خود متصف نمی گردم، من تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو آفریدم، من بر اسرار باطن و قلب تو آگاه بودم و کسی را در قلب تو محبوب تر از علی بن ابی طالب نیافتم. از این رو، با زبان او با تو سخن گفتم تا قلب تو مطمئن گردد.» (۲)

مرحوم علامه شبّر در پایان نقل معراج می گوید: عموم علما و محدّثین و مورّخین گفته اند: معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از هجرت واقع شده است. و عدّه ای نیز گفته اند: معراج چندین مرتبه واقع شده است و مؤید آن روایتی است از امام

ص: ۶۴

۱- (۸۱) حقّ الیقین شبّر / ۱۲۶.

۲- (۸۲) روی الإربلی فی کشف الغمّه عن ابن عمر قال: سمعت رسول الله و قد سئل بأی لغه خاطبک ربک لیله المعراج؟ فقال: خاطبنی بلغه علی بن ابی طالب علیه السّلام فألهمت أن قلت: یا ربّی أنت خاطبتنی أم علی؟ فقال: یا أحمد أنا شیء لیس کالأشیاء و لا أقاس بالنّاس و لا أوصف بالأشیاء خلقتک من نوری و خلقت علیاً من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم أجد إلی قلبک أحبّ من علی بن ابی طالب علیه السّلام فخاطبتک بلسانه کیما یطمئنّ قلبک. الجواهر السّتیّه للحزّ العاملی / ۲۵۹، حقّ الیقین للشّبّر / ۸۲۳.

صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله یکصد و بیست مرتبه به معراج رفت»، و الله العالم. (۱)

مؤلف گوید: مسأله معراج چون از معجزات رسول خداصلی الله علیه وآله بود، همانند اخلاق شریفه آن حضرت، در بخش معجزات قرار گرفت و ترجمه همه حدیث معراج نیز به دلیل اهمّیت آن و به امید تأثیرگزاری تقدیم خوانندگان محترم شد.

ایمان رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از بعثت

در این که رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از بعثت دارای ایمان و تعبد بوده است تردیدی نیست، لکن برخی گفته اند تابع آیین نوح و یا ابراهیم و یا موسی و یا عیسی و یا تابع همه شرایع قبل از اسلام بوده، و حقّ این است که آن حضرت تابع هیچ آیین و شریعتی نبوده، بلکه او از هنگام تولّد، بلکه هنگامی که آدم به دنیا نیامده بوده پیامبر بوده است، جز آن که در سنّ چهل سالگی مأمور و مبعوث به رسالت و دعوت مردم شده است و بر این معنا ادلّه زیادی دلالت می کند، از جمله:

۱- اگر پیامبر خداصلی الله علیه وآله تابع شریعت پیامبر دیگری بوده باشد لازم می آید آن پیامبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است؛ چرا که او به اتفاق و اجماع همه مسلمانان [بلکه همه پیامبران] افضل از همه پیامبران است.

۲- اگر او به شریعت دیگری عمل کرده باشد، دستورات آن شریعت یا از طریق وحی به او رسیده است و یا از علمای آن شریعت تعلیم گرفته است. در صورت اوّل، نبوّت او ثابت می شود، و در صورت دوّم، لازم می آید او از غیر راه وحی چیزی یاد گرفته باشد و این خلاف قرآن و اجماع مسلمین است.

۳- رجوع افضل به فاضل و یا مفضول، عقلاً و شرعاً جایز نیست، از سویی بیشتر علمای ادیان گذشته فاسق و اهل دنیا بوده اند و امکان ندارد بهترین خلق خدا

ص: ۶۵

۱- (۸۳) روی الصّیّدوق و الصّفّار عن الصّیّدوق علیه السّلام: إنّه عرج برسول الله صلّی الله علیه و آله مائة و عشرين مرّة، و الله العالم. المصدر

به آنان رجوع نماید؛ وانگهی اگر چنین چیزی واقع شده بود قطعاً برای ما نقل می شد.

۴- پیامبر خداصلی الله علیه وآله در زمان نبوت خود، اگر چیزی از او سؤال می شد که نمی دانست، منتظر وحی می ماند و پاسخی نمی داد، در صورتی که اگر او تابع شریعت دیگری می بود، باید طبق آن شریعت پاسخ می داد و منتظر نمی ماند.

۵- در حدیث مشهور و مستفیضی از طریق شیعه و سنی آمده که آن حضرت فرموده است: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ».

۶- در اخبار صحیح و فراوانی آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام مؤید به ملک روح القدس بوده اند و او آنان را نگهداری می نموده و معالم دین را به آنان یاد می داده است و تا آخر عمر آنان را از خطا و فراموشی حفظ می کرده است.

۷- صریح قرآن و اخبار متواتر و اتفاق مسلمانان این است که آن حضرت از همه پیامبران افضل بوده و آنان اگر دارای هر فضیلتی بوده اند او دارای فضیلتی بالاتر از آنان بوده است. برای مثال، اگر عیسی بن مریم در گهواره سخن گفته و مقام نبوت و حکمت به او داده شده، و یا یحیی در کودکی به نبوت رسیده است، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز در کودکی به نبوت و رسالت رسیده [و آیات قرآن را تلاوت نموده است]، و روایات زیادی وارد شده که آن حضرت و اوصیای او از کودکی ناطق به حکمت و آیات شریفه قرآن بوده اند(۱).

معنای امی بودن رسول خداصلی الله علیه وآله

در قرآن و روایات با صراحت آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله «امی» است: «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...»(۲)، و مشهور بین اهل سنت این است که «امی» یعنی کسی که خواندن و نوشتن را نمی داند، لکن این معنا خلاف نظر اهل البیت علیهم السلام است. اختلافی نیست که آن حضرت قبل از بعثت و

ص: ۶۶

۱- (۸۴) حَقَّ الْيَقِينِ / ۱۳۵.

۲- (۸۵) أَعْرَافُ / ۱۵۷.

پیامبری از احدی خواندن و نوشتن را تعلیم نگرفته است، با این وجود، قادر به خواندن و نوشتن بوده است، همان گونه که قادر بر چیزهایی بوده که دیگران قادر بر آن نبوده اند و لکن مصلحت نبوده است که خود بنویسد و بخواند، بلکه غالباً دیگران را به نوشتن وحی و خواندن نامه ها امر می فرموده، در حالی که عاجز از آن نبوده است.

در کتاب بصائر الدّرجات از صولی نقل شده که گوید: به حضرت جواد علیه السلام گفتم: «برای چه رسول خدا صلی الله علیه و آله امی نامیده شده است؟» امام علیه السلام فرمود: «مردم چه می گویند؟» گفتم: «آنان می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله نمی نوشت و نمی خواند.»

امام علیه السلام فرمود: «دروغ می گویند، - لعنت خدا بر آنان باد - هرگز چنین نبوده است؛ چرا که خداوند در قرآن می فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» (۱). سپس فرمود: «چگونه آنان را تعلیم می داده، و خود خواندن را نیاموخته بوده است؟»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با هفتاد و دو زبان می خوانده و می نوشته است و معنای امی بودن او این است که او در "أمّ القرى" یعنی مادر قریه ها، مکه به دنیا آمده است چنان که در آیه شریفه «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» به آن اشاره شده است.» (۲)

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه می نوشت و آنچه

ص: ۶۷

۱- (۸۶) جمعه / ۲.

۲- (۸۷) بصائر الدّرجات عن الصولی قال: سألت أبا جعفر محمّد بن علی الرضا علیه السلام و قلت له: یا بن رسول الله لم سمی النبی الأمی؟ قال: ما یقول الناس؟ قلت: یقولون: إنّما سمی الأمی لأنه لم یکتب فقال: کذبوا علیهم لعنه الله أنّی یكون ذلك و الله تعالی یقول فی محکم کتابه: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» فكيف یعلمهم ما لم یحسن، و الله لقد كان رسول الله صلی الله علیه و آله یقرأ و یکتب باثنین و سبعین لساناً و إنّما سمی الأمی لأنه كان من مکه و مکه من أمّهات القرى و لك قول الله فی کتابه: «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا». حقّ یقین / ۱۳۶ عن علل الشرایع: ۱ / ۱۲۴.

نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله از نظر زمان و مکان

تردید نیست که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آخرین پیامبر خدا و خاتم پیامبران است؛ همان گونه که در آیه شریفه «ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» (۲) به آن اشاره شده است، و به طور متواتر از آن حضرت نیز نقل شده که فرمود: «پیامبری بعد از من نخواهد بود.» [چنان که در حدیث منزلت فرمود: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»] بنابراین، دین او ناسخ همه ادیان گذشته است و با آمدن اسلام هیچ دین دیگری پذیرفته نیست، «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (۳).

و نیز تردید نیست که آن حضرت مبعوث بر جنّ و انس است. و جانشینان او نیز حجت های الهی بر جمیع خلق خداوند و تا قیامت هیچ زمانی از حجت خدا خالی نیست و مردم باید به آنان مراجعه نمایند و اگر دو نفر روی زمین باشند باید یکی از آن دو یا پیامبر و یا امام باشد و گرنه عالم برقرار نخواهد ماند، [لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا]، و اعتقاد امامیه در این موضوع قطعی و روایات آن متواتر است.

همچنین تردید نیست که رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله محدود به انسان ها نیست، بلکه اجنه نیز موظف به اعتقاد به نبوت و اطاعت از او و اوصیای او می باشند و این معنا نیز در روایات با صراحت کامل وارد شده است که به برخی از روایات آن اشاره می شود.

مرحوم کلینی از ابن جبل نقل نموده که گوید: ما درب خانه امام صادق علیه السلام

ص: ۶۸

۱- ۸۸) و قال الصادق عليه السلام: إنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كَانَ يَقْرَأُ مَا يَكْتُبُ وَ يَقْرَأُ مَا لَمْ يَكْتُب. المصدر عن الفصول المهمّة للحزب العاملي: ۱ / ۴۱۳.

۲- ۸۹) أحزاب / ۴۰.

۳- ۹۰) آل عمران / ۸۵.

بودیم. ناگهان دیدیم عده ای با لباس های مخصوص و کیسه هایی از منزل امام علیه السلام خارج شدند. از امام علیه السلام سؤال نمودیم، فرمود: «این ها برادران مؤمن شما از جنیان هستند.» (۱)

و از سعد اسکاف نیز نقل نموده که گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و گفتم: «فدای شما شوم، امروز با تأخیر به ما اجازه ورود دادید و من عده ای را دیدم عمامه بر سر داشتند و از خانه شما خارج شدند و من آنان را نشناختم؟»

امام صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می دانی آنان چه کسانی بودند؟» گفتم: «خیر.» فرمود: «آنان برادران مؤمن شما از جنیان بودند؛ آمده بودند از حرام و حلال و مسائل دین خود سؤال کنند.» (۲)

جابر از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر کوفه بود، ناگهان از درهایی از یکی از درهای مسجد کوفه وارد شد، مردم دویدند که آن را بکشند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد: «آن را رها کنید.» و چون مردم آن را رها کردند، نزد منبر آمد و سر خود را بالا نمود و به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد. پس آن حضرت به آن ازدها اشاره نمود صبر کند تا سخن او تمام شود و چون امیرالمؤمنین از منبر پایین آمد، به او فرمود: «تو کیستی؟» او گفت:

«یا امیرالمؤمنین! من عمر بن عثمان هستم نماینده شما بین جتیان، اکنون آمده ام بگویم: پدرم از دنیا رفته و وصیت نموده که من خدمت شما بیایم و کسب تکلیف نمایم. اکنون شما هر دستور و نظری دارید بفرمایید.» امیرالمؤمنین علیه السلام به او

ص: ۶۹

۱- ۹۱) الکافی عن ابن جبل عن الصّیّادق علیه السّلام قال: کُنّا ببابه فخرج علينا قوم أشباه الرُّطّ علیهم أزر و أکیسه فسألنا أبا عبدالله علیه السّلام عنهم فقال: هؤلاء إخوانکم من الجنّ. کافی: ۱ / ۳۹۴.

۲- ۹۲) و عن سعد الإسکاف قال: دخلت علی أبی جعفر علیه السّلام فقلت: جعلت فداک أبطأ علیّ إذنک الیوم و رأیت قوماً خرجوا علیّ متعمّمین بالعمائم فأنکرتهم؛ فقال علیه السّلام: أو تدری من أولئکک یا سعد؟ قلت: لا قال: أولئکک إخوانکم من الجنّ یأتون فیسألوننا عن حرامهم و حلالهم و معالم دینهم. الفصول المهمّه للحرّ العاملی: ۱ / ۴۰۱.

فرمود: «من تو را به تقوا وصیّت می کنم، و تو باید بازگردی و به جای پدرت باشی و تو خلیفه من بر آنان هستی.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «سپس ازدها با امیرالمؤمنین علیه السلام وداع نمود و بازگشت و خلیفه آن حضرت بین جئان شد.» جابر می گوید: من به امام باقر علیه السلام گفتم: «فدای شما شوم، آیا او نزد شما نیز می آید و چنین چیزی را بر خود واجب می داند؟» فرمود، «آری.» (۱)

مؤلف گوید: موضوعات فراوان دیگری، مانند مسائل اخلاقی و معاشرت ها و جنگ ها و دعوت های آن حضرت از ملوک و احوال اصحاب و یاران و اهل بیت آن حضرت وجود دارد که خوانندگان محترم را به کتب مفصّله ارجاع می دهیم، در کتاب «پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله» که ترجمه کتاب مناقب آل ابی طالب است نیز مطالب بسیاری را در این باره بیان نموده ایم، از این رو از تکرار آنها در کتاب حاضر صرف نظر کردیم.

حجّه الوداع و ماجرای غدیر خم

علمّامه مجلسی از اعلام الوری و ارشاد مفید حوادث سال دهم هجرت و حجّه الوداع و قصّه غدیر خم را به طور تفصیل بیان نموده و ما خلاصه آن

را بیان می کنیم.

ص: ۷۰

۱- ۹۳) فی الکافی عن جابر عن أبی جعفر علیه السّلام قال: بینما أمیر المؤمنین علیه السّلام علی المنبر إذ أقبل ثعبان من ناحیه باب من أبواب المسجد، فهمّ النّاس أن یقتلوه، فأرسل إلیهم أمیر المؤمنین علیه السّلام أن یکفّوا، فکفّوا و أقبل الثّعبان ینساب حتّی أتى إلی المنبر، فتطاول فسلم علی أمیر المؤمنین علیه السّلام، فأشار إلیه أمیر المؤمنین علیه السّلام أن یقف حتّی یفرغ من خطبته و لمّا فرغ من خطبته، أقبل علیه فقال له: من أنت؟ فقال: أنا عمر بن عثمان خلیفتک علی الجنّ و إنّ أبی مات و أوصانی أن آتیک فاستطلع رأیک و قد أتیتک یا أمیر المؤمنین فما تأمرنی و ماتری؟ فقال أمیر المؤمنین علیه السّلام: أوصیک بتقوی الله و أن تنصرف فتقوم مقام أبیک فی الجنّ فإنّک خلیفتی علیهم. قال: فودّع عمر أمیر المؤمنین علیه السّلام و انصرف فهو خلیفته علی الجنّ. فقلت: جعلت فداک فیأتیک عمر و ذلك الواجب علیه؟ قال: نعم. حقّ یقین للشّبر / ۱۳۳.

رسول خداصلی الله علیه وآله در سال دهم هجرت مردم را دعوت نمود تا با او به حج بروند و مناسک حج را از او بیاموزند. آن حضرت پنج روز به ماه ذی قعدة حرکت نمود و با سیاق هدی [یعنی همراه بردن قربانی] از میقات مدینه به نیت حج قران مُحَرَّم گردید و نامه ای نیز به یمن برای امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد که او نیز برای حج حرکت کند، لکن نوع حج را برای او بیان نمود.

از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز با لشکری که در یمن با او بودند به سوی مکه حرکت کرد و نزدیک مکه به رسول خداصلی الله علیه وآله ملحق شد. و رسول خداصلی الله علیه وآله از ملاقات او خوشنود گردید و فرمود: «چگونه محرم شدید؟ [یعنی حج را با سیاق هدی و قربانی شروع کردید و یا با لَبِیک؟]»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چون شما دستوری نداده بودید، من به همان نیتی که شما محرم شده اید محرم شدم و می گفتم: "اللَّهُمَّ إِهْلَاةَ إِهْلَالِ نَبِيِّكَ"، و با خود سی و چهار شتر برای قربانی آوردم.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ، من نیز شصت و شش قربانی آورده ام و تو در مناسک حج و قربانی با من شریک هستی...»

در آن سال، بسیاری از مسلمانان حج قران نیت نکرده بودند و قربانی همراه خود نیاورده بودند و حج آنان حج افراد بود. پس در همان مکان آیه «وَأَتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ...» (۱) نازل شد و رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داد کسانی که قربانی با خود نیاورده اند، حج تمتع انجام دهند [یعنی پس از انجام عمره تمتع از احرام خارج شوند و سپس در روز نهم ذی الحجه برای قسمت دوم حج یعنی حج تمتع از مکه محرم شوند].

پس رسول خداصلی الله علیه وآله پس از نزول آیه فوق انگشتان خود را داخل در یکدیگر نمود و فرمود: «از این پس تا قیامت عمره داخل حج گردید [و کسانی که از راه دور به حج می روند باید حج و عمره را با هم انجام دهند و بین عمره و حج از احرام

ص: ۷۱

خارج کردند.]» و فرمود: «من نیز اگر قربانی همراه خود نیاورده بودم حجّ تمتّع انجام می دادم.»

سپس دستور داد تا اعلام کنند هر که با خود قربانی نیاورده پس از انجام عمره از احرام خارج گردد و آن را عمره تمتّع قرار دهد و هر که با خود قربانی آورده بر احرام خود باقی باشد [تا حجّ او کامل گردد].

دنبال این دستور، برخی از مردم از رسول خداصلی الله علیه وآله اطاعت نمودند و برخی مخالفت کردند و نزاعی بین حجّاج رخ داد و برخی گفتند: «آیا رسول خداصلی الله علیه وآله در حال احرام باشد و غبار سفر بر او نشسته باشد و ما از احرام خارج گردیم و با همسران خود آمیزش کنیم؟!» برخی دیگر گفتند: «آیا حیا نمی کنید که از سرهای شما آب غسل بریزد و رسول خداصلی الله علیه وآله بر احرام خود باقی باشد؟»

پس رسول خداصلی الله علیه وآله مخالفین را نکوهش نمود و فرمود: «من نیز اگر قربانی با خود نیاورده بودم از احرام خارج می شدم و آن را عمره تمتّع قرار می دادم. بنابراین [طبق امر خدا]، هر که با خود قربانی نیاورده باید از احرام خارج شود.»

پس از این سخن عده ای به دستور آن حضرت عمل کردند و عده ای نیز بر مخالفت خود باقی ماندند و عمر بن خطاب یکی از آنان بود. پس رسول خداصلی الله علیه وآله او را خواست و به او فرمود: «برای چه به حال احرام باقی مانده ای؟ آیا تو قربانی با خود آورده ای؟» او گفت: «خیر.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «پس برای چه به حال احرام باقی مانده ای؟ مگر نشنیدی که من [از طرف خدا] گفتم: هر که با خود قربانی نیاورده از احرام خارج شود؟» عمر گفت: «به خدا سوگند، تا شما در حال احرام هستی من از احرام خارج نخواهم شد.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «تو به این حکم خدا ایمان نخواهی آورد تا از دنیا بروی.»

از این رو، عمر حجّ تمتّع را انکار نمود و در دوران حکومت خود نیز بالای منبر رسول خداصلی الله علیه وآله رفت و از آن نهی کرد و گفت: «هر که حجّ تمتّع انجام دهد من او را

کیفر خواهم نمود.» [و در کلام معروف خود که شیعه و سنی نقل کرده اند] گفت: «متعتان کانتا محللتان زمن رسول الله صلی الله علیه وآله و أنا أحزّمهما و أعاقب علیهما؛ متعه الحجاج و متعه النساء»؛ یعنی: رسول خداصلی الله علیه وآله حجّ تمتّع و عقد موقت را حلال نمود و من حرام می نمایم و هر که انجام دهد او را کیفر خواهم کرد.»

رسول خداصلی الله علیه وآله مناسک حج را انجام داد و علی علیه السلام را در قربانی های خود شریک نمود و به طرف مدینه آمد تا به غدیر خم رسید و توقف نمود، و در آن زمان آنجا محل اقامت نبود و آب و علفی در آنجا یافت نمی شد و علت نزول آن حضرت در آن مکان این بود که آیه شریفه «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» (۱) بر ایشان نازل شد و مأمور گردید که در این مکان که همه مسلمانان جمع شده اند و پس از آن چنین اجتماعی نخواهند داشت خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام را از طرف خداوند به مردم ابلاغ نماید و برای چندمین بار حجّت را بر آنان کامل کند؛ چرا که در این آیه خداوند با تأکید فراوان امر به ابلاغ این رسالت نموده و اجازه تأخیر آن را نداده و از خطر منافقین نیز آن حضرت را در امان قرار داده است.

در آن روز هوا بسیار گرم بود و چون مردم جمع شدند از جهاز شتران منبری تهیّه نمودند و رسول خداصلی الله علیه وآله بر بالای آن رفت و علی علیه السلام را در کنار خود قرار داد و فرمود: «ای مردم! مرگ من فرا رسیده است»، سپس حمد و ثنای خداوند را انجام داد و مردم را نصیحت نمود و فرمود: «من دو چیز بزرگ را به جای خود بین شما باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیت خود را و آنان از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر مرا ملاقات نمایند.»

سپس با صدای بلند فرمود: «آیا من سزاوارتر به شما از خود شما نیستم؟» گفتند: «آری.» پس رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی علیه السلام را با دست خود بلند کرد به گونه ای که زیر بغل او دیده شد، سپس فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً. اَللّٰهُمَّ

ص: ۷۳

وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.»

سپس پایین آمد و چون وقت ظهر بود، مؤذن اذان گفت و رسول خداصلی الله علیه وآله نماز ظهر را شکسته خواند و در خیمه خود نشست و دستور داد علی علیه السلام نیز در خیمه ای مقابل او بنشیند و مسلمانان گروه گروه بیایند و با او به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کنند و سلام نمایند. پس همه مردم با او بیعت کردند و به همسران خود و زن های دیگر نیز فرمود تا با او به عنوان امیرالمؤمنین سلام دهند و بیعت نمایند و یکی از کسانی که با احترام و اقرار به مقام ولایت و اظهار سرور با آن حضرت بیعت نمود عمر بن خطاب بود که در آن حال گفت: «بِحُّ بَحِّ لَكَ يَا عَلِيُّ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.»

سپس شاعر رسول خداصلی الله علیه وآله حسان بن ثابت از آن حضرت اجازه گرفت و این حادثه را به صورت شعر بیان کرد و گفت:

يناديهم يوم الغدير نبيهم

بحمٍّ و أسمع بالرسول مناديا

و قال: فمن مولاكم و وليكم؟

فقالوا و لم يبدوا هناك التعاديا

إلهك مولانا و أنت ولينا

و لن تجدن منا لك اليوم عاصيا

فقال له قم يا علي فإئني

رضيتك من بعدى إماماً و هاديا

فمن كنت مولاه فهذا وليه

فكونوا له أتباع صدق مواليا

هناك دعا اللهم وال وليه

و كن للذي عادى علياً معاديا

رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «ای حسیان! تا زمانی که تو ما را با زبان خود یاری می کنی از ناحیه روح القدس تأیید می شوی.» و چون آن حضرت می دانست که حسیان در نهایت از ولایت علی علیه السلام جدا خواهد شد، به همین دلیل، فرمود: «تا زمانی که با زبان خود ما را یاری کنی.» مؤلف گوید: ما حوادث بعد از رحلت پیامبر خداصلی الله علیه وآله

را به طور تفصیل در کتاب «أسوه النساء» بیان کرده ایم. خوانندگان محترم می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

ص: ۷۴

مرحوم صدوق در کتاب خصال از امّ سلمه همسر رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده و در چندین روایت دیگر نیز از شیعه و سنی نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در ساعات آخر عمر شریف خود و در آخرین بیماری که منتهی به رحلت او از دنیا شد فرمود: «خلیل و دوست مرا خبر کنید تا نزد من بیاید.» پس عایشه پدر خود را خبر نمود و چون آمد رسول خداصلی الله علیه وآله صورت خود را از او برگرداند.

باز رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خلیل و دوست مرا بگویید بیاید.» پس حفصه پدر خود عمر را خبر نمود و چون آمد رسول خداصلی الله علیه وآله صورت خود را از او برگردانید.

باز رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خلیل و دوست مرا بگویید بیاید.» پس فاطمه علیها السلام کسی را نزد علی علیه السلام فرستاد و چون علی علیه السلام آمد، رسول خداصلی الله علیه وآله مقابل او برخاست تا او وارد شد. سپس علی علیه السلام را زیر بستر خود برد و با او راز نمود به گونه ای که بدن علی و بدن رسول خداصلی الله علیه وآله با یکدیگر مخلوط گردید و علی علیه السلام فرمود: «پیامبر خداصلی الله علیه وآله در آن حال هزار حدیث از علم را به من آموخت که از هر حدیثی هزار حدیث برای من گشوده شد.» (۱)

صاحب مناقب گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله در آخرین بیماری خود که منتهی به رحلت او از دنیا شد - و آن روز شنبه و یا روز یکشنبه از ماه صفر بود - دست علی علیه السلام را گرفت و با اصحاب خود وارد بقیع گردید و فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ أَهْلَ الْقُبُورِ».

سپس فرمودند: «مرگ بر شما گوارا باد، اکنون شما از فتنه ای که مردم در آن واقع شده اند نجات یافتید. همانا فتنه های کوری همانند شب تاریک پیاپی به آنها رو آورده است.» سپس فرمود: «جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می نمود و در این سال او دو مرتبه قرآن را بر من عرضه نموده است و این نشانه رسیدن اجل من است.»

ص: ۷۵

و چون روز چهارشنبه رسید، در حالی که سر مبارک خود را بسته بود و بر علی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه نموده بود، وارد مسجد گردید و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم! مرگ من نزدیک شده، پس هر کدام از شما چیزی نزد من دارد و یا من وعده ای به او داده ام بیاید تا به او ردّ نمایم و اگر کسی طلبی از من دارد به من خبر دهد...» [و قصّه عصای ممشوق که در باب وفات آن حضرت بیان شده است رخ داد].

صاحب مناقب سپس از ابن بطّه و طبری و مسلم و بخاری نقل نموده و عبارت بخاری چنین است: از ابن عباس شنیده شد که گفت: «روز پنج شنبه و چه روز پنج شنبه ای!» و سپس به قدری گریه کرد که اشک او روی زمین ریخت و گفت: «روز پنج شنبه بیماری رسول خداصلی الله علیه و آله سخت شد و فرمود: "برای من قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی را برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید." پس مردم در کنار رسول خداصلی الله علیه و آله به نزاع و جدال پرداختند و سزاوار نبود که در کنار پیامبر خداصلی الله علیه و آله نزاع و جدال انجام شود و سپس برخی از آنان گفتند: رسول خداصلی الله علیه و آله هذیان می گوید.»(۱)

در صحیح بخاری و مسلم آمده که در آن جلسه عمر گفت: «بیماری بر پیامبر خداصلی الله علیه و آله غلبه کرده و قرآن نزد ما موجود است و کتاب خدا برای ما کافی است.» و با گفتن این سخن در کنار رسول خداصلی الله علیه و آله بین مردم اختلاف افتاد؛ و برخی گفتند: «باید دستور رسول خداصلی الله علیه و آله انجام شود.» و برخی گفتند: «سخن عمر صحیح است.» و چون اختلاف و نزاع آنان شدید شد، رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «از من دور شوید.» و ابن عباس پس از آن همواره می گفت: «همه مصیبت وقتی رخ داد که نگذارند رسول خداصلی الله علیه و آله چیزی برای آنان بنویسد که هرگز گمراه نشوند.»(۲)

در کشف الغمّه آمده است: ابو ثابت غلام ابوذرّ می گوید: از امّ سلمه، همسر

ص: ۷۶

۱- ۹۷ بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۷۲.

۲- ۹۸ بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۷۳.

رسول خداصلی الله علیه وآله، شنیدم که می گفت: در بیماری رسول خداصلی الله علیه وآله که به رحلت آن حضرت منتهی شد، حجره او از اصحاب پر بود و من از او شنیدم که به اصحاب خود می فرمود: «ای مردم! نزدیک است که من از دنیا بروم و من آنچه وظیفه داشته ام نسبت به شما انجام داده ام و برای کسی عذری باقی نمانده است.»

سپس فرمود: «آگاه باشید که من پس از خود کتاب خدا و عترت و اهل بیت خود را بین شما باقی می گذارم.» و دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: «این علی با قرآن است و قرآن نیز با علی است و اینان دو خلیفه و جانشین و دو یاور من در این امت می باشند و از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض کوثر مرا ملاقات نمایند و من از آنان سؤال خواهم نمود که مردم با آنان چگونه برخورد نموده اند.»^(۱)

مرحوم سید بن طاووس در کتاب طُرف، از کتاب الوصیه عیسی بن مستفاد، از امام کاظم علیه السلام نقل نموده که فرمود: پدرم امام صادق از علی بن ابی طالب نقل نمود که آن حضرت فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله این گونه به من وصیت نمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم این وصیت نامه ای است که محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله به امر الهی به وصی خود علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین می نماید...» و در پایان آن وصیت نامه آمده بود: «جبرئیل و میکائیل و اسرافیل گواهان وصیت رسول خداصلی الله علیه وآله به علی بن ابی طالب علیه السلام هستند.» و علی علیه السلام آن وصیت نامه را گرفت و همانند یوشع بن نون که وصی موسی بن عمران بود و همانند وصی عیسی بن مریم و اوصیای دیگر پیامبران، ضامن و متعهد گردید که محمدصلی الله علیه وآله افضل پیامبران و علی بن

ص: ۷۷

۱- ۹۹) البحار عن كشف الغمّة: قال أبو ثابت مولى أبي ذرّ: سمعت أم سلمه رضی الله عنها قالت: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله في مرضه الذي قبض فيه يقول - وقد امتلئت الحجره من أصحابه -: «أيها الناس يوشك أن أقبض قبضاً سريعاً، فينطلق بي، وقد قدمت إليكم القول معذرةً إليكم، ألا إني مخلف فيكم كتاب الله، ربّي عزّوجلّ، وعترتي أهل بيتي» ثم أخذ بيد عليّ عليه السلام فرفعها فقال: هذا عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ، خليفتان نصيران، لا يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض فأسألها ماذا خلّفت فيهما. بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۷۶.

ابی طالب افضل اوصیا می باشند و این وصیت نامه را محمدصلی الله علیه و آله تحویل علی بن ابی طالب نمود و علی علیه السلام آن را دریافت کرد؛ همانند وصیت هایی که [در این باره] پیامبران به اوصیای خود نمودند. و محمدصلی الله علیه و آله [ائمه] خود را به دستور خداوند به علی بن ابی طالب واگذار کرد و ولایت امر را به او تحویل داد و فرمود: «بعد از محمدصلی الله علیه و آله پیامبری و نبوت نیست، نه برای علی و نه برای غیر علی.» و خدا را بر آن گواه گرفت.

در کتاب خصایص الأئمه سید رضی نیز از امام کاظم، از پدرش امام صادق علیهما السلام نقل شده که رسول خداصلی الله علیه و آله هنگام تحویل وصیت نامه خویش به علی علیه السلام فرمود:

«تو باید برای این وصیت نامه در پیشگاه پروردگار پاسخ صحیح آماده کنی؛ چرا که من در روز قیامت درباره آن از تو نسبت به کتاب خدا و حلال و حرام و محکم و متشابه آن طبق آنچه از طرف خداوند نازل شده و من به تو امر کرده ام سؤال خواهم نمود. [و تو باید نسبت به تبلیغ آنچه به تو گفته ام پاسخ گو باشی]، و نیز تو باید نسبت به فرایض الهی، همان گونه که نازل شده و احکام دیگر خدا از امر به معروف و نهی از منکر و پرهیز از منکرات و اقامه حدود الهی و شرایط آنها و همه اوامر و نواهی الهی و اقامه نماز در اوقات خود و پرداخت زکات به اهل آن و حج خانه خدا و جهاد در راه خدا متعهد و جوابگو باشی. پس بگو بدانم چه خواهی کرد؟»

علی علیه السلام در پاسخ رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «پدر و مادرم فدای شما باد! من امیدوارم که خداوند با کرامتی که بر شما دارد و منزلتی که نزد او دارید و عنایتی که خدا به شما دارد، مرا یاری کند و بر انجام وظیفه ای که بر عهده گرفته ام مرا پایدار نماید و چون در قیامت شما را ملاقات می کنم مقصیر و مفرط نباشم. و در امر خدا کوتاهی نکرده باشم و شما و پدران و مادرانم روی خود را از من نگردانند، بلکه شما مرا تا زنده هستم نسبت به وصیت و سنت و طریقه خود پابرجا و کوشا بیابید تا من و فرزندانم یکایک بر شما وارد شویم، در حالی که تقصیر و افراطی در انجام وظایف خود نکرده باشیم.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «[سپس رسول خداصلی الله علیه وآله بی هوش گردید و] من خود را روی صورت و سینه او انداختم و گفتم: یا رسول الله! چقدر زندگی من بعد از تو وحشتناک است. پدر و مادرم فدای تو باد! چقدر زندگی برای دخترت و فرزندان بعد از تو سخت و وحشتناک است. و چقدر غم و اندوه من بعد از تو طولانی خواهد بود؛ چرا که اخبار آسمان از ما قطع شد و جبرئیل و میکائیل از ما جدا شدند و ما اثری از آنان نمی بینیم و نمی شنویم.»

امام کاظم علیه السلام می فرماید: به پدرم امام صادق گفتم: «پس از به هوش آمدن پیامبر خداصلی الله علیه وآله چه شد؟» پدرم فرمود: «زن ها وارد شدند و صدای آنان به گریه بلند گردید و مردم نیز از مهاجرین و انصار درب خانه صدا به گریه و ناله بلند کرده بودند. ناگهان ندا رسید: علی علیه السلام کجاست؟ پس علی علیه السلام وارد حجره رسول خداصلی الله علیه وآله شد و خود را بر روی رسول خداصلی الله علیه وآله انداخت. رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: ای برادر! خدا تو را فهمیم و دانا و رشید و قوی نماید و توفیق و کمک دهد و تو را ببخشد و نام تو را بلند نماید. بدان ای برادر که زود است این مردم به سبب دنیا از من غافل شوند [و وصیت های مرا فراموش کنند].»

آنان بر من وارد خواهند شد [و به کیفر اعمال خود خواهند رسید]، مبادا تو مانند آنان غافل شوی و به دنیا روی آوری. همانا مثل تو در این امت مثل کعبه است که خداوند آن را برای مردم نشانه حقّ قرار داده است. آنان وظیفه دارند از هر ناحیه و از راه دور به طرف تو بیایند و تو وظیفه نداری که به طرف آنان بروی. تو نشانه هدایت و نور دین، یعنی نور خدا هستی.

ای برادر! سوگند به خدایی که مرا به حقّ به رسالت مبعوث نمود، من همه خطرها و کیفرها را به آنان گفتم و یکایک آنان را نسبت به حقّ واجب تو بر آنان آگاه ساختم و اطاعت تو را بر آنان واجب نمودم و همه آنان سخن مرا پذیرفتند و تسلیم امر تو گردیدند، و من می دانم که آنان به گفته خود عمل نخواهند نمود [و بیعت خود را نسبت به امارت و ولایت تو خواهند شکست]. پس هنگامی که من از دنیا

رحلت نمودم و تو به وصیت های من عمل کردی و مرا به خاک سپردی، در خانه خود بنشین و قرآن را جمع آوری کن و فرایض و احکام آن را مطابق تنزیل مرتب کن و عزائم آن را، همان گونه که به تو امر نمودم، قرار ده و بر تو باد به صبر و شکیبایی نسبت به آنچه از آنان خواهی دید تا مرا ملاقات نمایی.» (۱)

رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ...» (۲) می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه وآله قبل از مرگ مسموم گردید و به وسیله سم از دنیا رفت و آن دو زن او را مسموم نمودند.» (۳)

در تفسیر آیه «إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا...» (۴) نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله را قبل از رحلت از دنیا مسموم نمودند...» (۵)

امام حسین علیه السلام می فرماید: سه روز قبل از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله جبرئیل علیه السلام نزد او آمد و گفت: «ای محمد! خداوند از اکرام و تفضیل و عنایت خاصی که به تو دارد مرا نزد تو فرستاده تا از تو سؤال کنم - اگر چه او داناتر به احوال تو است - که تو حال خود را چگونه می یابی؟»

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ای جبرئیل! من خود را اندوهگین و مصیبت زده

ص: ۸۰

۱- (۱۰۰) بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۸۲، به نقل از: الطرف / ۲۵ - ۲۷.

۲- (۱۰۱) آل عمران / ۱۴۴.

۳- (۱۰۲) تفسیر العیاشی عن عبد الصّمد بن بشیر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: تدرّون مات النّبي صلی الله علیه وآله أو قتل؟ إن الله يقول: «أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم» فسم قبل الموت إنهما سقتاه [سمّته] قبل الموت فقلنا: إنهما أبوهما شرّ من خلق الله. تفسیر عیاشی: ۱ / ۲۰۰، و رواه فی البحار: ۳۱ / ۶۴۱، و فی تفسیر الصافی: ۱ / ۳۰۵.

۴- (۱۰۳) تحریم / ۳.

۵- (۱۰۴) فی البحار عن الصادق علیه السلام فی قوله تعالى: «و إذ أسرّ النّبي إلى بعض أزواجه حدیثاً...» قال: هی حفصه کفرت فی قولها: «من أنبأك هذا» و قال الله فیها و فی أختها: «إن تتوبا إلى الله فقد صغت قلوبكما» أي زاغت، و الزیغ: الكفر.

می یابم.» تا این که روز سوّم جبرئیل علیه السلام با ملک الموت و ملک دیگری به نام اسماعیل با هفتاد هزار از ملائکه در هوا آماده شدند و جبرئیل علیه السلام بر همه آنان سبقت گرفت و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و گفت: «ای محمد! خداوند از آن عنایت خاصی که به تو دارد مرا نزد تو فرستاده که از تو سؤال کنم: در چه حالی هستی؟ گر چه او به حال تو آگاه تر از تو است.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای جبرئیل! من خود را اندوهگین و مصیبت زده می بینم.»

پس ملک الموت اجازه ورود خواست و جبرئیل به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: «این ملک الموت است و از شما اجازه ورود می طلبد، در حالی که تاکنون از کسی اجازه ورود نخواست و نخواهد خواست.»

پس رسول خداصلی الله علیه وآله به او اجازه داد و ملک الموت مقابل آن حضرت حاضر گردید و گفت: «ای محمد! خداوند مرا نزد تو فرستاده و به من دستور داده که از تو اطاعت نمایم. پس اگر به من دستور بدهی که تو را قبض روح کنم چنین خواهم نمود و اگر از آن کراهت داشته باشی خود داری خواهم کرد.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای ملک الموت! آیا به چنین چیزی مأموری و مرا آزاد می گذاری؟» ملک الموت گفت: «آری، خداوند به من امر فرموده که از تو اطاعت نمایم.» در این هنگام، جبرئیل علیه السلام گفت: «یا رسول الله! خداوند مشتاق لقای تو است.» رسول خداصلی الله علیه وآله چون این سخن را شنید به ملک الموت فرمود: «به آنچه مأمور شده ای عمل کن.» (۱)

ص: ۸۱

۱- ۱۰۵) فی امالی الصدوق عن علی بن الحسین علیه السلام قال: سمعت ابي عليه السلام يقول: لما كان قبل وفات رسول الله صلى الله عليه وآله بثلاثة أيام هبط عليه جبرئيل عليه السلام، فقال: يا أحمد إن الله أرسلني إليك إكراماً و تفضيلاً لك و خاصّة يسألك عما هو أعلم به منك يقول: كيف تجدك يا محمد! قال النبي صلى الله عليه وآله: أجدني يا جبرئيل مغموماً و أجدني يا جبرئيل مكروباً. فلما كان اليوم الثالث هبط جبرئيل و ملك الموت و معهما ملك يقال له: إسماعيل في الهواء على سبعين ألف ملك، فسبقهم جبرئيل فقال: يا أحمد إن الله عزّوجلّ أرسلني إليك إكراماً لك و تفضيلاً لك و خاصّة يسألك عما هو أعلم به منك، فقال: كيف تجدك يا محمد؟ قال: أجدني يا جبرئيل مغموماً و أجدني يا جبرئيل مكروباً. فاستأذن ملك الموت فقال جبرئيل: يا أحمد هذا ملك الموت يستأذن عليك لم يستأذن على أحد قبلك و لا يستأذن على أحد بعدك؛ قال صلى الله عليه وآله: إذن له. فأذن له جبرئيل فأقبل حتى وقف بين يديه، فقال: يا أحمد إن الله تعالى أرسلني إليك و أمرني أن أطيعك فيما تأمرني، إن أمرتني بقبض نفسك قبضتها و إن كرهت تركتها. فقال النبي صلى الله عليه وآله: أتفعل ذلك يا ملك الموت؟ فقال: نعم بذلك أمرت أن أطيعك فيما تأمرني. فقال له جبرئيل: يا أحمد إن الله تبارك و تعالى قد اشتاق إلى لقائك. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا ملك الموت إمض لما أمرت به. امالی صدوق / ۲۴۷، و رواه في أنوار البهيّة / ۸

در مناقب از ابن عباس نقل شده که گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز آخر عمر شریف خود بی هوش بود، ناگهان شخصی درب خانه او را کوبید. پس فاطمه علیها السلام از داخل خانه فرمود: «تو کیستی؟» کوبنده گفت: «من مرد غریبی هستم، آمده ام از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کنم، آیا به من اجازه دخول می دهید؟»

فاطمه علیها السلام فرمود: «خدا تو را رحمت کند، بازگرد که رسول خداصلی الله علیه وآله ملاقات ندارد.» پس او بازگشت و پس از ساعتی باز درب را کوبید و گفت: «غریبی هستم می خواهم بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شوم، آیا شما غریبان را راه نمی دهید؟»

پس رسول خدا به هوش آمد و فرمود: «ای فاطمه! آیا می دانی کوبنده درب خانه کیست؟» فاطمه علیها السلام عرض کرد: «من او را نمی شناسم.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «این ملک الموت است که اجتماعات را دگرگون می کند و لذت ها را درهم می شکند. به خدا سوگند، او قبل از من و بعد از من از کسی اجازه ورود نخواسته و نخواهد خواست و به احترام من اجازه ورود می خواهد.»

پس فاطمه علیها السلام به او اجازه داد و او مانند نسیم پاکی وارد شد و گفت: «سلام بر اهل بیت رسول خدا.»

پس رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را سفارش به صبر و حفظ فاطمه علیها السلام و جمع آوری قرآن و پرداخت دیون و مباشرت در غسل آن حضرت نمود و فرمود دیواری اطراف

قبر او قرار دهد و از امام حسن و امام حسین علیهما السلام نگهداری نماید(۱).

علی و فاطمه علیهما السلام در لحظات آخر زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله

امام باقرعلیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ»(۲) فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: «هنگامی که من از دنیا می روم صورت مخراش و گیسوان خود را پریشان مکن و فریاد و اوایلا بلند مکن و اقامه ماتم مکن.»

سپس امام باقرعلیه السلام فرمود: «این همان معنای معروف است که خداوند در آیه «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» بیان نموده است.»

مرحوم شیخ مفید در ارشاد می گوید: چون حال رسول خداصلی الله علیه وآله سخت شد و مرگ او فرا رسید امیرالمؤمنین علیه السلام نزد او حاضر بود و چون نزدیک جان دادن رسید، به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! سر من را به دامن بگیر. همانا امر خدا رسیده است. و چون روح از بدن من خارج گردید، تو آن را با دست خود بگیر و بر صورت خود مسح کن و سپس مرا به طرف قبله قرار ده و خودت مرا تجهیز کن و قبل از همه مردم بر من نماز بخوان و از من جدا مشو تا مرا به خاک بسپاری و از خدای خود استمداد کن.» و چون علی علیه السلام سر رسول خداصلی الله علیه وآله را به دامن گرفت، رسول خداصلی الله علیه وآله بی هوش شد و در آن حال فاطمه علیها السلام به صورت پدر نگاه می کرد و گریه می نمود و به اشعار ابوطالب تمثّل می جست و می فرمود:

وَ أَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بَوَجْهِهِ

ثِمَالُ الْيَتَامَى عِضْمَهُ لِلْأَرَامِلِ

پس رسول خداصلی الله علیه وآله چشمان خود را باز نمود و با صدای ضعیفی فرمود: «فاطمه جان! این شعر عمویت ابوطالب است و اکنون وقت خواندن آن نیست و تو سخن خدا را بخوان که می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ.» پس فاطمه علیها السلام فراوان گریه کرد و رسول خداصلی الله علیه وآله او را نزد خود خواند و سخنی در گوش او گفت که فاطمه علیها السلام شاد شد و آرام گرفت.

ص: ۸۳

۱- (۱۰۶) مناقب: ۳ / ۱۱۶.

۲- (۱۰۷) ممتحنه / ۱۲.

روایت شده که از فاطمه علیها السلام سؤال شد: «پدرت در آن حال چه گفت که تو خشنود گردیدی؟» فاطمه علیها السلام فرمود: «پدرم نخست خبر رحلت خود را به من داد [و من پریشان گردیدم] و سپس به من فرمود: تو نخستین کسی هستی که به من ملحق خواهی شد، از این رو خشنود گردیدم.»

مرحوم صدوق از ابن عباس نقل نموده که گوید: در آن هنگام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام با ناله و گریه آمدند و خود را بر روی رسول خداصلی الله علیه و آله انداختند. علی علیه السلام خواست که آنان را جدا کند، رسول خداصلی الله علیه و آله به هوش آمد و فرمود: «یا علی! بگذار آنان را ببویم و از آنان توشه بگیرم و آنان نیز از من توشه بگیرند و شما بدانید که آنان پس از من مظلوم خواهند شد و این امت آنان را از روی ظلم خواهند کشت.» پس سه مرتبه فرمود: «خدا کشتگان آنان را لعنت کند.»

سپس رسول خداصلی الله علیه و آله با دست مبارک خود علی علیه السلام را به طرف خود کشید و دهان مبارک خود را بر دهان او گذارد و در مدّت طولانی با او راز گفت تا روح پاک آن حضرت از بدن او خارج گردید. پس امیرالمؤمنین علیه السلام پیراهن رسول خداصلی الله علیه و آله را از پایین بیرون آورد و فرمود: «خدا پاداش شما را در مصیبت رحلت رسول خداصلی الله علیه و آله زیاد گرداند.» پس صدای گریه و ناله بلند شد و همه مردم در رحلت رسول خداصلی الله علیه و آله پریشان و گریان شدند(۱).

خلاصه آنچه مرحوم طبرسی و دیگران درباره رحلت رسول خداصلی الله علیه و آله گفته اند این است که در آن ساعت رسول خداصلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: «نزد من بیا.» پس جبرئیل علیه السلام در طرف راست رسول خداصلی الله علیه و آله قرار گرفت و میکائیل در طرف چپ و ملک الموت شروع به قبض روح آن حضرت نمود، در حالی که سر مبارک آن حضرت بر دامن امیرالمؤمنین علیه السلام بود و امیرالمؤمنین دست خود را زیر چانه رسول خداصلی الله علیه و آله گرفت و جان آن حضرت در دست او قرار گرفت و امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: ۸۴

دست های خود را به صورت کشید و سپس چشمان رسول خداصلی الله علیه وآله را بست و دست های او را کشید و پارچه ای بر روی او قرار داد و مشغول تجهیز او گردید. در آن هنگام صدای ناله فاطمه علیها السلام بلند شد و مسلمانان نیز ناله می زدند و بر سر خود خاک می ریختند(۱).

تاریخ رحلت و شهادت رسول الله صلی الله علیه وآله

شیخ طوسی در کتاب تهذیب گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجرت مسموم از دنیا رحلت نمود.

صاحب مناقب گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله ده سال در مدینه بود و در [۲۸] ماه صفر سال یازدهم [روز دوشنبه] هنگام غروب خورشید در سنّ شصت و سه سالگی از دنیا رحلت نمود صلوات الله علیه و آله(۲).

ثعلبی می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام غروب آفتاب از دنیا رفت و چون از دنیا رحلت نمود، خضر بر در خانه آن حضرت - که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن بودند و جنازه رسول خداصلی الله علیه وآله هنوز به جای مانده بود - آمد و گفت: «السّلام علیکم یا أهل البیت... یعنی سلام بر شما ای اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله». سپس گفت: «هر کسی طعم مرگ را می چشد و شما در قیامت به پاداش خود می رسید، هر چه از دست برود خدا جایگزین می کند و بر هر مصیبتی خدا تسلیت و جبرانی دارد. پس بر خدای خود توکل و اعتماد کنید و من برای خود و برای شما خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله استغفار می نمایم».

صدای خضر را همه شنیدند و او را نمی دیدند، تا این که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «این کوبنده برادرم خضر است؛ او آمده تا شما را نسبت به رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله تسلیت دهد»(۳).

ص: ۸۵

۱- ۱۰۹) أنوار البهیة / ۱۱.

۲- ۱۱۰) همان.

۳- ۱۱۱) و عن الثعلبی: إنّه [صلی الله علیه و آله] قبض حین زاغت الشمس، فلما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله جاء الخضر فوقف علی باب البیت و فیہ علی و فاطمه و الحسن و الحسین [علیهم السّلام] و رسول الله [صلی الله علیه و آله] قد سجی بثوب، فقال: «السّلام علیکم یا أهل البیت "کلّ نفس ذائقة الموت و إنّما توفون أجورکم یوم القیامة"، إنّ فی الله خلفاً من کلّ هالك و عزاء من کلّ مصیبه و درکاً من کلّ فائت، فتوکلوا علیه و ثقوا به، و استغفر الله لی و لکم». و أهل البیت یسمعون کلامه و لا یرونه، فقال امیرالمؤمنین [علیه السلام]: هذا أخی الخضر جاء یعزیکم بنیکم. أنوار البهیة / ۱۲، البحار: ۱۳ / ۲۹۹، کمال الدین / ۲۱۹.

سنگینی رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بر اهل بیت آن حضرت علیهم السلام

تردیدی نیست که رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بر اهل بیت آن حضرت بسیار سخت و ناگوار بوده است و مقصود از اهل بیت همان کسانی هستند که در زیر کسا با آن حضرت جمع شدند و آنها یعنی حضرت فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در فقدان رسول خداصلی الله علیه وآله بیش از دیگران می سوختند. دیگران نیز در این مسأله یکسان نبودند. برخی از آنان هیچ گونه تأثر و تألمی پیدا نکردند، مانند: عایشه و حفصه و ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و عمرو بن عاص و منافقین دیگر که تاریخ، هیچ گونه اظهار تأثر و تألمی از آنان نقل نکرده است. البته آشکار است که تأثر و تألم و گریه اهل بیت علیهم السلام به دلیل محبت و علاقه ای بوده که نسبت به آن حضرت داشته اند و کسی که محبت رسول خداصلی الله علیه وآله را در دل نداشته، نمی توانسته در فقدان آن حضرت پریشان و گریان باشد و این خود دلیل روشنی است برای شناخته شدن مؤمن از منافق و صادق از کاذب و دوست از دشمن و ...

آری، ارادتمندان واقعی رسول خداصلی الله علیه وآله از فراق محبوب خود بسیار متأثر و نالان بودند. این حقیقت از سخنان امیرالمؤمنین و فاطمه زهراعلیها السلام روشن و آشکار است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله مصیبتی بر من وارد شد که گمان نمی کنم کوه ها طاقت آن را می داشتند. از این رو، خویشان و اهل بیت خود را دیدم که بی تاب بودند و نمی توانستند چنین مصیبتی را تحمل نمایند و صبر آنان

تمام گردیده بود و عقل از سرهایشان پریده و نمی دانستند چه می کنند و چه می گویند، و بقیه مردم که از بنی هاشم نبودند برخی ما را تسلیم می دادند و برخی نیز همانند ما گریان و پریشان بودند و من بار سنگین صبر و بردباری را به دوش گرفتم و سکوت را بر خود لازم دانستم و مشغول انجام وصیت های رسول خداصلی الله علیه وآله و مراسم غسل و حنوط و تکفین و نماز بر او شدم تا این که بدن مبارک آن حضرت را به خاک سپردم و سپس مشغول جمع آوری قرآن گردیدم و هرگز این حادثه بزرگ و مصیبت جانگداز مرا از این وظیفه باز نداشت تا این که حق واجب خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله را انجام دادم و صبر و بردباری را در این راه برای خدا تحمل نمودم» (۱)

مؤلف گوید: ما گریه ها و ناله های حضرت زهراعلیها السلام را در مصیبت رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله در کتاب «أسوه النساء» بیان نموده ایم. خوانندگان عزیز می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند، و در این کتاب به مختصری از آن ها اشاره می کنیم.

امام باقرعلیه السلام می فرماید: «هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود آل محمدعلیهم السلام طولانی ترین شب را گذراندند، به گونه ای که گمان می کردند آسمانی بالای سر آنان نیست و زمینی زیر قدم آنان قرار ندارد؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه وآله [با آن اخلاق و محبتی که به مردم داشت]، دور و نزدیک را با فقدان خود عزادار و بی پناه نموده بود. و در آن هنگام که اهل بیت آن حضرت پریشان و گریان بودند، گوینده ای

ص: ۸۷

۱- ۱۱۲) فی الخصال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: فنزل بي من وفاه رسول الله صلى الله عليه وآله ما لم أكن أظنّ الجبال لو حملته عنوة كانت تنهض به، فرأيت الناس من أهل بيتي ما بين جازع لا يملك جزعه ولا يضبط نفسه ولا يقوى على حمل فادح ما نزل به، قد أذهب الجزع صبره و أذهل عقله و حال بينه و بين الفهم و الإفهام و القول و الإستماع و سائر الناس من غير بني عبدالمطلب بين معزّ يأمر بالصبر و بين مساعدٍ باكٍ لبكائهم جازع لجزعهم و حملت نفسي على الصبر عند وفاته بلزوم الصّمت و الإشتغال بما أمرني به من تجهيزه و تغسيله و تحنيطه و تكفينه و الصّلاه عليه و وضعه في حفرته و جمع كتاب الله و عهده إلى خلقه لا يشغلني عن ذلك بادر دمعٍ و لا هايح زمزه و لا لادغ حرقه و لا جزيل مصيبه، حتى أدت في ذلك الحق الواجب لله عزّوجلّ و لرسوله عليّ و بلغت منه الهدى أمرني به و احتملته صابراً محتسباً. الخصال / ۳۷۰، و رواه في البحار: ۲۲ / ۵۱۲.

آمد - که او را نمی دیدند، ولی سخن او را می شنیدند [و بر درب خانه فاطمه علیها السلام ایستاد] - و گفت: «السلام علیکم یا أهل البيت و رحمه الله و برکاته.» سپس گفت: «در راه خدا، به دنبال هر مصیبتی تسلیتی است و به دنبال هر هلاکتی نجاتی است و به دنبال هر فقدانی جبرانی است، و هر کسی مرگ را خواهد چشید و شما در قیامت پاداش خود را خواهید گرفت، و کسی که از دوزخ نجات یابد و داخل بهشت شود حقاً رستگار شده است و دنیا جز بهره ناچیز فریبنده ای نیست. خداوند شما را برگزید و بر همه عالمیان فضیلت داد و از هر پلیدی پاکیزه نمود و اهل بیت پیامبر خود قرار داد، و دانش خود را نزد شما سپرد و شما را وارث کتاب خویش نمود.»(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هنگامی که پیامبر خداصلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود، اندوهی بر فاطمه علیها السلام وارد شد که جز خداوند کسی مقدار آن را نمی دانست. از این رو، خداوند ملکی را نزد فاطمه علیها السلام فرستاد تا او را تسلیت دهد و با او سخن بگوید، و چون فاطمه علیها السلام این خبر را به امیرالمؤمنین داد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مرا خبر کن.» از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام گفته های آن ملک را مکتوب نمود تا این که مصحف و کتاب بزرگی شد و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«در این مصحف احکام حلال و حرام نبود، بلکه حوادث و علمی از آینده بود.»(۲) و در روایتی آمده که آن ملک جبرئیل علیه السلام بوده و او همواره بعد از رحلت

ص: ۸۸

۱- (۱۱۳) روی فی الکافی عن ابي جعفر عليه السلام قال: لما قبض رسول الله صلى الله عليه و آله، بات آل محمد عليهم السلام بأطول ليلة حتى ظنوا أن لا- سماء تظلمهم و لا- أرض تقلهم لأن رسول الله صلى الله عليه و آله وتر الأقرين و الأبعدين في الله فيناهم كذلك إذ أتاهم آتٍ لا- يرونه و يسمعون كلامه، فقال: «السلام عليكم يا أهل البيت و رحمه الله و برکاته إن في الله عزاءً من كل هلكه و دركاً لما فات، "كل نفس ذائقة الموت و إنما توفون أجوركم يوم القيامة، فمن زحزح عن النار و أدخل الجنة فقد فاز و ما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور"، إن الله اختاركم و فضلكم و طهرکم و جعلکم أهل بيت نبیه و استودکم علمه و أورثکم کتابه. الکافی: ۱ / ۴۴۵.

۲- (۱۱۴) و فی الکافی أيضاً عن ابي عبد الله عليه السلام إن الله لما قبض نبیه دخل علی فاطمه علیها السلام من الحزن ما لا يعلمه إلا الله عزوجل فأرسل إليها ملكاً يسلى غمها و يحدثها، فشكت ذلك إلى أميرالمؤمنين عليه السلام فقال لها: إذا أحسست بذلك و سمعت الصوت قولي لي، فأعلمته ذلك و جعل أميرالمؤمنين عليه السلام يكتب كل ما سمع حتى أثبت من ذلك مصحفاً. و قال عليه السلام: أما أنه ليس فيه شيء من الحلال و الحرام و لكن فيه علم ما يكون. الکافی: ۱ / ۲۴۰. و فی روايه أخرى إنه كان جبرئيل عليه السلام يأتيها فيحسن عزائها على أبيها و يطيب نفسها. الخرايج و الجرايح: ۲ / ۵۲۶.

رسول خداصلی الله علیه وآله حضرت زهراعلیها السلام را تسلیت می داده و با بشارت هایی او را مسرور می نموده است.

مراسم غسل و نماز و دفن رسول خداصلی الله علیه وآله

محدث بزرگوار، مرحوم علامه حاج شیخ عباس قمی می فرماید: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام می خواست رسول خداصلی الله علیه وآله را غسل بدهد، به فضل بن عباس فرمود چشم های خود را ببندد و سپس پیراهن آن حضرت را پاره نمود و تا ناف پایین آورد و مشغول غسل دادن شد، و فضل بن عباس به او کمک می کرد و ملائکه نیز اعوان او بودند تا این که رسول خداصلی الله علیه وآله را در لباس او غسل داد.

شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تهذیب از یعلی بن مرّه نقل نموده که گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود، پارچه ای روی بدن آن حضرت انداختند و امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار جنازه آن حضرت نشست و صورت خود را بر کف دست رسول خداصلی الله علیه وآله گذارد در حالی که باد پارچه را بر صورت علی علیه السلام می زد و مردم درب مسجد و مقابل درب خانه آن حضرت گریه می کردند. ناگهان صدایی در خانه آن حضرت شنیدیم که گوینده ای می گوید: «پیامبران پاک و پاکیزه است، بدون غسل او را دفن کنید.»

پس من دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام، در همان حال فرع و ناراحتی، فرمود: «دور شو ای دشمن خدا! این سنت دین ماست و رسول خداصلی الله علیه وآله خود به من فرموده که او را غسل بدهم و کفن کنم و دفن نمایم.» تا این که گوینده دیگری گفت: «یا علی! عورت

پیامبر خود را بپوشان و پیراهن از بدن او خارج مکن» (۱).

قطب راوندی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله به من دستور داد که چون از دنیا رحلت می نماید، من هفت مشک آب از چاه غرس بیاورم و با آن او را غسل بدهم و هنگامی که او را غسل می دهم دیگران را از خانه خارج کنم و دهان خود را بر دهان او گذارم و آنچه را می خواهم از فتنه ها و اخبار آینده تا قیامت از او سؤال نمایم، و من چنین کردم و آن حضرت مرا از اخبار آینده و فتنه ها خبر داد و اکنون من همه اهل حق و اهل باطل را تا قیامت می شناسم» (۲).

مرحوم کلینی در کتاب کافی از ابومریم انصاری نقل نموده که گوید: به امام باقرعلیه السلام گفتم: «نماز مردم بر بدن مبارک رسول خداصلی الله علیه وآله چگونه بوده است؟»

امام باقرعلیه السلام فرمود: «هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام بدن آن حضرت را غسل داد و کفن نمود، به مردم اجازه داد تا ده نفر ده نفر وارد شدند و اطراف جنازه ایستادند و امیرالمؤمنین علیه السلام در وسط آنان ایستاد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصِيبُونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۳)، مردم نیز به عنوان نماز، همین آیه را تلاوت می نمودند تا این که همه اهل مدینه و عوالی به این صورت بر آن حضرت نماز خواندند» (۴).

امام باقرعلیه السلام در سخن دیگری می فرماید: «مردم روز دوشنبه و شب سه شنبه تا صبح و روز سه شنبه بر بدن رسول خداصلی الله علیه وآله [همان گونه] نماز خواندند تا این که

ص: ۹۰

۱- ۱۱۵) أنوار البهیة / ۱۳.

۲- ۱۱۶) روی القطب الراوندی عن علی علیه السلام إنه قال: أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله إذا توفی أن أستسقی سبع قرب من بئر غرس فأغسیله بها، فإذا غسیلته و فرغت من غسله أخرجت من فی البيت قال: «فإذا أخرجتهم فضع فاک علی فی ثم سلنی عمًا هو کائن إلی أن تقوم الساعة من أمر الفتن.» قال علی علیه السلام: ففعلت ذلك فأنبأنی بما یكون إلی أن تقوم الساعة و ما من فئه تكون إلاً و أنا أعرف أهل صلاحها من أهل حقها. أنوار البهیة / ۱۴، الخرائج و الجرائح: ۲ / ۸۰۱.

۳- ۱۱۷) أحزاب / ۵۶.

۴- ۱۱۸) أنوار البهیة / ۱۵.

خویشان و خواص آن حضرت نیز بر بدن مبارک او نماز خواندند، لکن اهل سقیفه [مشغول نزاع و انتخاب خلیفه بودند و برای مراسم رسول خداصلی الله علیه وآله] نیامدند تا این که علی علیه السلام بریده را نزد آنان فرستاد و آنان مشغول بیعت با ابوبکر بودند و بیعت آنان هنگامی تمام شد که بدن پیامبر خداصلی الله علیه وآله دفن گردیده بود. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود جبرئیل و ملائکه و روح که در شب های قدر فرود می آمدند، فرود آمدند و پرده از چشم مبارک علی علیه السلام برداشتند و آن حضرت آنان را از منتهای آسمان ها تا زمین مشاهده نمود که در غسل دادن و نماز بر پیامبر خداصلی الله علیه وآله با او شرکت دارند و به خدا سوگند، آنان قبر پیامبرصلی الله علیه وآله را حفر نمودند و آنان بدن پیامبرصلی الله علیه وآله را در قبر گذاردند و در آن هنگام رسول خداصلی الله علیه وآله سخن گفت و امیرالمؤمنین علیه السلام شنید که آن حضرت سفارش او را به ملائکه می فرماید. از این رو، گریان شد و از آنان شنید که می گویند: هرگز کسی نمی تواند به او آسیبی برساند و او بعد از شما صاحب و همنشین ما خواهد بود جز آن که پس از این به چشم خود ما را نخواهد دید. (۲)

انس بن مالک می گوید: هنگامی که ما از دفن رسول خداصلی الله علیه وآله فارغ شدیم، حضرت فاطمه علیها السلام نزد من آمد و فرمود: «ای انس! چگونه توانستید خاک بر روی صورت رسول خداصلی الله علیه وآله بریزید؟!» سپس گریان شد و گفت:

يا أَبَتَاهُ أَجَابَ رَبًّا دَعَاهُ

يا أَبَتَاهُ مِنْ رَبِّهِ مَا أَدْنَاهُ (۳)

رسول خداصلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! هر کس مصیبتی پیدا کند باید به یاد مصیبت من بیفتد؛ چرا که مصیبت من از همه مصایب بزرگ تر است. (۴)

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

الْمَوْتُ لَا وَالِدًا يُبْقِي وَلَا وُلْدًا

هَذَا السَّبِيلُ إِلَى أَنْ لَا تَرَى أَحَدًا

هَذَا النَّبِيُّ وَ لَمْ يُخَلِّدْ لِأُمَّتِهِ

لَوْ خَلَّدَ اللَّهُ خَلْقًا قَبْلَهُ خَلِّدَا

ص: ۹۱

٢-١٢٠) همان / ١٦٠.

٣-١٢١) بحار الأنوار: ٢٢ / ٥٢٢، أنوار البهية / ١٧.

٤-١٢٢) بحار الأنوار: ٢٢ / ٥٢٢.

لِلْمَوْتِ فِينَا سِهَامٌ غَيْرُ خَاطِئِهِ

مَنْ فَاتَهُ الْيَوْمَ سَهْمٌ لَمْ يَفْتَهُ غَدًا

زهراى اطهرعليها السلام نيز فرمود:

إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ

وَ ذِكْرُ أَبِي مُدْمَاتٍ وَاللَّهِ أَزِيدُ

تَذَكَّرْتُ لِمَا فَرَّقَ الْمَوْتَ بَيْنَنَا

فَعَزَّيْتُ نَفْسِي بِالنَّبِيِّ مُحَمَّدٍ

فَقُلْتُ لَهَا: إِنَّ الْمَمَاتَ سَيَلِينَا

وَ مَنْ لَمْ يَمُتْ فِي يَوْمِهِ مَاتَ فِي غَدٍ

يکى از جنیان نيز در مصیبت و رحلت رسول الله صلى الله عليه وآله گفت:

تأمل إذا الأحران فيك تكاثرت

أعاش رسول الله أم ضممه القبر؟

ابراهيم بن مهدي نيز چنين گفت:

اصبر لكل مصيبه و تجلّد

و اعلم بأن المرأ غير مخلّد

أو ما ترى أن الحوادث جمّه

و ترى المتيه للرجال بمرصد

فإذا ذكرت مصيبه تشبّحى لها

فاذكر مصابك بالنبي محمد

و ديگرى نيز گفت:

مؤلف گوید: ما اوصاف و خصلت ها و عادات و سایر احوال رسول خدا صلی الله علیه و آله را از کتاب مناقب آل ابی طالب ترجمه نموده و به نام «پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله» در دسترس علاقه مندان قرار داده ایم. خوانندگان می توانند به آن کتاب که در زمره بهترین کتاب ها در این موضوع است مراجعه نمایند.

توسل به محمد و آل محمد علیهم السلام

شفاعت محمد و آل محمد علیهم السلام برای این امت و امت های پیشین و پیامبران آنان ثابت و مسلم بوده و هست، در قیامت نیز شفاعت آنان برای همه امت ها و پیامبران آنان ثابت است، و بر اساس روایات صحیح و کلماتی که در آیه «وَلَوْ أَنَّمَا

ص: ۹۲

فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرِهِ أَقْلَامٌ وَالْبُحْرُ يَمِيدُهُ مِنْ بَعِيدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَقَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ...» (۱) آمده آنان هستند، و نیز «أَسْمَاءُ الْحُسْنَى» که در آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا...» (۲) آمده آنان می باشند، و هر گرفتار و صاحب حاجت و مبتلایی باید آنان را به درگاه خداوند واسطه قرار دهد.

کلماتی که آدم علیه السلام خدای خود را به وسیله آن ها خواند و در آیه شریفه «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۳) به آن اشاره شده است آنان هستند. و بر اساس روایاتی که در کتب معتبره نقل شده، خداوند متعال بر خود حتم نموده است که اگر کسی به آنان توسل پیدا کند و آنان را به درگاه او واسطه نماید، و یا خدا را به حق آنان سوگند دهد، دعای او را مستجاب نماید، و ما در این کتاب به مختصری از روایات این موضوع اشاره می کنیم به امید آن که دوستانشان از این روایات استفاده کنند، و ارتباط خود را با آنان محکم تر نمایند همان گونه که خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۴).

امام باقر علیه السلام می فرماید: بنده [گنهکاری] هفتاد خریف - که هر خریفی هفتاد سال است - در آتش دوزخ می ماند و سپس خدا را به حق محمد و اهل بیت او علیهم السلام سوگند می دهد که به او ترحم نماید، پس خداوند جبرئیل علیه السلام را امر می کند که وارد آتش شود و این بنده گنهکار را نجات دهد، جبرئیل عرض می کند: «خدایا چگونه من وارد آتش شوم؟» خطاب می رسد: «من آتش را امر کردم که برای تو سرد و سلامت شود.» جبرئیل می گوید: «من محلّ او را در آتش نمی دانم؟» خطاب می رسد: «او در چاهی از سجّین است.» پس جبرئیل وارد دوزخ می شود و می بیند که او به صورت در آتش بسته شده است و چون او را خارج می کند خداوند به او می فرماید:

ص: ۹۳

۱- (۱۲۴) لقمان / ۲۷.

۲- (۱۲۵) أعراف / ۱۸۰.

۳- (۱۲۶) بقره / ۳۷.

۴- (۱۲۷) توبه / ۱۱۹.

«بنده من چند سال می گذرد که تو در آتش مرا سوگند می دهی؟ و به من استغاثه می کنی؟» او می گوید: «خدایا مقدار آن را نمی دانم.» خطاب می رسد: «به عزّت و جلالم سوگند، اگر مرا به حقّ محمّد و آل او سوگند نمی دادی من تو را با خواری در آتش باقی می گذاردم، و لکن من بر خود حتم نموده ام که هر کس مرا به حقّ محمّد و اهل بیت او سوگند دهد، او را بیخشم و از خطاهای او بگذرم، از این رو اکنون من تو را بخشیدم.» (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: «هر کس خدا را با نام ما بخواند رستگار می شود و هر کس خدا را با غیر نام ما بخواند هلاک خواهد شد.» (۲)

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج از محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری نقل نموده که گوید: توقیعی از ناحیه مقدّسه امام زمان علیه السلام به دست ما رسید و متن آن چنین است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، شما نه به امر خدا تعقل می کنید و نه سخن اولیای او را می پذیرید، در حالی که سخن خدا و اولیای او حکمت بالغه الهی است، [جز آن که] پند و اندرز خدا و اولیای او برای کسانی که ایمان در قلب آنان وارد نشده است سودی نخواهد داشت. السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ. [سپس فرمود:] اگر شما بخواهید با نام ما به خدای خود توجه نمایید، باید این گونه بگویید: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَس، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّنَايَ آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دِيَانَ دِينِهِ...» (۳)

سلمان فارسی می گوید: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم ناگهان دیدم یک عرب بادیه نشین که بر شتری سوار بود نزد آن حضرت آمد و سلام کرد و سپس گفت: «کدامیک از شما محمّد صلی الله علیه و آله هستید؟» و چون به رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره شد اعرابی گفت: «ای محمّد! به من بگو در شکم این شتر چیست؟ تا من بدانم که تو

ص: ۹۴

۱- (۱۲۸) معانی الأخبار: / ۲۲۶، ثواب الأعمال / ۱۳۹، مجالس مفید / ۱۳۶، بحار الأنوار: / ۲ / ۱۴۰.

۲- (۱۲۹) امام طوسی: / ۱ / ۱۷۵.

۳- (۱۳۰) احتجاج / ۲۷۵.

پیامبری و به تو و خدای تو ایمان بیاورم و از تو پیروی نمایم؟» پس رسول خداصلی الله علیه وآله روی مبارک خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و فرمود: «این آقا که حبیب من است پاسخ تو را خواهد داد.»

پس علی علیه السلام افسر شتر را گرفت و دستی به گلوی او کشید و سپس سر به سوی آسمان نمود و فرمود: «خدایا من تو را به حقّ محمّد و اهل بیت او و اسماء الحسنی و کلمات تامّه ات سوگند می دهم که این شتر را به زبان درآوری تا بگویم در شکم او چیست؟» ناگهان شتر به زبان درآمد و روی خود را به علی علیه السلام کرد و گفت:

«یا امیرالمؤمنین! این اعرابی روزی برای زیارت پسر عمّ خود بر من سوار شد و با من مجامعت کرد و فرزندی که در شکم من است از او می باشد.» اعرابی گفت: «آیا این آقا پیامبر است و یا او؟» به او گفته شد: «همان آقا پیامبر است و این پسر عمّ و برادر اوست.» ناگهان اعرابی شهادتین گفت و مسلمان شد و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ.» (۱).

حضرت رضاعلیه السلام می فرماید: «هنگامی که مشکلی برای شما رخ می دهد، خدا را با نام ما بخوانید چنان که خداوند می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» (۲)».

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند مائیم "أَسْمَاءُ الْحُسْنَى" ، و خداوند عمل احدی را بدون معرفت ما نمی پذیرد، پس شما در هنگام دعا ما را به درگاه خداوند واسطه نمایید [تا دعای شما مستجاب شود].» (۳)

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده که چون فرعونیان حضرت موسی علیه السلام و اصحاب او را تعقیب کردند تا به رود نیل رسیدند [و راه فراری نداشتند]، خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود: «به بنی اسرائیل بگو: مرا به یگانگی یاد

ص: ۹۵

۱- (۱۳۱) بحار الأنوار: ۹۴ / ۵ از قصص الأنبياء.

۲- (۱۳۲) أعراف / ۱۸۰.

۳- (۱۳۳) تفسیر عیاشی: ۲ / ۴۲.

کنید و از محمدصلی الله علیه و آله نیز که بهترین بنده من است یاد کنید و ولایت برادر او علی و آل طیبین او را نیز به یاد بیاورید و بگویید: "خدایا به آبروی آنان ما را از روی این آب عبور ده." و اگر چنین کنید آب نیل برای شما متحوّل به زمین می شود [و از روی آن عبور خواهید نمود]. و چون موسی علیه السلام این سخن را به آنان گفت، بنی اسرائیل گفتند: «ما تازه از ترس کشته شدن از فرعونیان فرار کرده ایم، اکنون تو می خواهی با این کلمات ما را در این آب خطرناک غرق کنی؟!»

پس یکی از آنان به نام «کالب بن یوحنا» که بر چهارپایی سوار بود به حضرت موسی علیه السلام گفت: «آیا شما مرا امر به این کار می نمایی؟» فرمود: «آری.» پس مقابل آب ایستاد و یگانگی خدا و نبوت حضرت محمدصلی الله علیه و آله و ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان پاک او را به یاد آورد و گفت: «خدایا به آبروی آنان مرا از روی این آب عبور ده.» سپس با اسب خود وارد آب شد و از روی آب همانند زمین حرکت نمود و بازگشت و به بنی اسرائیل گفت: «از موسی اطاعت کنید که این دعا [و این کلمات]، کلید درهای بهشت و نجات از دوزخ و نزول رحمت، و فرود آمدن روزی بندگان خدا، و خشنودی خداوند مهیمن خلاق است.»

بنی اسرائیل این سخنان را نپذیرفتند و گفتند: «ما جز بر روی زمین حرکت نخواهیم نمود.» تا این که خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود: «عصای خود را به دریا بزن و بگو: "اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ لَمَّا فَلَقْتَهُ"». و چون موسی چنین کرد، آب نیل شکافی پیدا کرد و زمین نمایان شد و موسی علیه السلام به بنی اسرائیل فرمود: «حرکت کنید.» بنی اسرائیل گفتند: «این زمین گل آلود است و ما ترس آن داریم که در آن فرو برویم.» پس خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «بگو: اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ جَفَّفْهَا.» و چون چنین گفت، خداوند بادی را فرستاد و بر کف دریا وزید و کف دریا خشک شد و موسی به بنی اسرائیل فرمود: «حرکت کنید.»

بنی اسرائیل گفتند: «ما دوازده قبیله هستیم و ترس آن داریم که اختلافی بین ما رخ دهد و اگر برای هر قبیله ای راه مستقلی باشد، از اختلاف ایمن خواهیم بود.»

پس خداوند موسی علیه السلام را امر نمود تا با عصای خود دوازده راه آماده کند و بگوید: «اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ بَيْنَ الْأَرْضِ لَنَا وَ أَمِطْ أَلَمَنَا عَنَّا.» پس دوازده راه آماده شد و به وسیله باد کف دریا خشکید و موسی به بنی اسرائیل فرمود: «حرکت کنید.» باز بنی اسرائیل گفتند: «اگر هر قبیله ای از ما از راهی برود ما از همدیگر اطلاعی نداریم و امکان دارد بر یکی از ما حادثه ای رخ دهد و دیگران از او اطلاعی نداشته باشند.»

پس خداوند به موسی فرمود: «با عصای خود بین این آب ها روزنه هایی قرار ده تا هر قبیله ای قبیله دیگر را به بیند و این گونه بگو: اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ لَمَّا جَعَلْتَ هَذَا الْمَاءَ طَبَقَاتٍ وَاسِعَةً يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا مِنْهَا.»

پس آب ها طبقات وسیعی پیدا کرد و بنی اسرائیل همدیگر را مشاهده کردند. و چون وارد نیل شدند و فرعونیان نیز به همراه آنان وارد نیل گردیدند، هنگامی که آخرین نفر قوم موسی علیه السلام از رود نیل خارج شد و آخرین نفر قوم فرعون وارد نیل شد، خداوند آب نیل را امر نمود تا پیوسته شود و فرعون و قومش هلاک شدند و اصحاب موسی علیه السلام به آنان نگاه می کردند، از این رو خداوند به بنی اسرائیلی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند می فرماید: «آن خدایی که پدران شما را به برکت محمد و آل محمد علیهم السلام از هلاکت نجات داد و پیامبر شما موسی علیه السلام خدا را به حق آنان سوگند داد تا شما نجات یافتید، اکنون که او را مشاهده می کنید چگونه به یاد آن سوگندهای خود نیستید؟ مگر شما نگفتید: به خدا سوگند اگر آن پیامبر [آخر الزمان] را یافتیم به او ایمان خواهیم آورد؟!» (۱)

در تفسیر امام عسکری علیه السلام نیز آمده که آن حضرت در تفسیر آیه «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ فَتُوبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۲) و قصه توبه

ص: ۹۷

۱- (۱۳۴) تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۱۱۷.

۲- (۱۳۵) بقره / ۵۴.

کسانی که از اصحاب موسی علیه السلام گوساله پرست شدند فرمود: «ششصد هزار نفر از قوم موسی گوساله پرستیدند و دوازده هزار نفر آنان گوساله پرستیدند و خداوند به عَلمت این که این دوازده هزار نفر، از گوساله پرستان کناره گیری نکردند، به آنان دستور داد باید با شمشیرهای برهنه حرکت کنند و گوساله پرستان را بکشند تا توبه آنان قبول شود. و منادی از طرف موسی علیه السلام ندا کرد: "لعنت خدا بر کسی که با دست و یا پای خود از آنان جلوگیری کند، و لعنت خدا بر کسی که از کشتن گوساله پرستی خودداری کند گر چه خویش و یا دوست او باشد." پس گوساله پرستان خود را تسلیم نمودند تا کشته شوند [و توبه آنان قبول شود].

از سویی کسانی که گوساله پرستیده بودند گفتند: "مصیبت ما بزرگ تر می باشد چرا که ما به دست خود پدران و مادران و برادران و خویشان خود را می کشیم در حالی که ما گوساله پرستیده ایم." پس خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود: "من به این عَلمت آنان را گرفتار این مصیبت نمودم که از گوساله پرستان کناره گیری و قطع رابطه نکردند، اکنون به آنان بگو: هر کس خدا را به حقّ محمّد و آل طیبین او بخواند، خداوند کشتن گوساله پرستان را برای او آسان خواهد نمود."

و چون چنین کردند خداوند کشتن گوساله پرستان را برای آنان آسان نمود و چون کشتن گوساله پرستان ادامه یافت، خداوند به فکر برخی از گوساله پرستان انداخت و به یکدیگر گفتند: "مگر خداوند توّسل به محمّد و آل پاک او را وسیله استجاب دعا قرار نداده و مگر پیامبران گذشته به آنان توّسل پیدا نکردند؟ پس چه مانع است که ما نیز برای نجات خود، آنان را به درگاه خداوند واسطه قرار دهیم و به آنان توّسل پیدا کنیم؟"

پس اجتماع نمودند و به درگاه خداوند ناله زدند و گفتند: "خدایا به آبروی محمّد اکرم، و علیّ افضل و اعظم، و فاطمه صاحب فضل و عصمت، و حسن و حسین دو سبط آقای پیامبران و آقای جوانان اهل بهشت، و به آبروی ذرّیه پاک و طاهر از آل طه و یس گناه ما را ببخش و از خطای ما بگذر و این آدمکشی را از ما

بردار." و چون این دعا را کردند، به موسی علیه السلام ندا شد:

"از کشته شدن بنی اسرائیل جلوگیری کن؛ چرا که برخی از آنان مرا به کسانی سوگند دادند که اگر گوساله پرستان از اوّل مرا به حقّ آنان سوگند می دادند من آنان را از این عمل دور می کردم، و اگر شیطان نیز قبل از خطای خود مرا به حقّ آنان سوگند می داد من او را هدایت می نمودم، و اگر نمرود و یا فرعون نیز مرا به حقّ آنان سوگند می دادند من آنان را نجات می دادم." پس کشتار از بین بنی اسرائیل برطرف گردید و حسرت خوردند که ای کاش ما قبل از این به یاد دعا افتاده بودیم و خدا را به حقّ محمّد و آل طاهرین او می خواندیم تا خداوند ما را از این فتنه حفظ نماید و گرفتار چنین مصیبتی نشویم!!» (۱)

مؤلف گوید: قضایای مفصّله دیگری نیز در این رابطه نقل شده که به علّت اختصار از نقل آن ها خودداری شد، طالبین می توانند به جلد ۹۴ بحار الأنوار مرحوم علامه مجلسی مراجعه نمایند.

با توجّه به آنچه گذشت لازم دیدم که در پایان احوال هر معصومی به طور اختصار، توسّلات و نمازها و احراز و صلوات مخصوصه و فضیلت زیارت آن معصوم را نیز بیان نمایم، به امید آن که شیعیان و دوستانشان بهره بیشتری ببرند و این حقیر را نیز از دعای خیرشان بهره مند نمایند.

دعاها و تعویذات و توسّلات رسول خداصلی الله علیه وآله

ربیع بن کعب می گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «هیچ بنده ای نیست که هر روز هفت مرتبه بگوید: "أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِهِ مِنَ النَّارِ"، جز آن که آتش دوزخ می گوید: خدایا او را از من دور گردان.» (۲)

و نیز روایت شده که چون بنده ای می گوید: «اللَّهُمَّ أَعْتَقْنِي مِنَ النَّارِ وَ أَدْخِلْنِي

ص: ۹۹

۱- (۱۳۶) تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۱۲۰، بحار الأنوار: ۷ / ۹۴.

۲- (۱۳۷) بحار الأنوار: ۹۴ / ۱۹۷.

الْجَنَّةَ وَزَوْجِنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ» (۱)، دوزخ و بهشت و حورالعین دعای او را آمین می گویند.

سید بن طاوس در مهج الدعوات از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر گاه از چیزی ترسیدی و یا مشکل سختی برای تو رخ داد، بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُنَجِّنِي مِنْ هَذَا الْعَمِّ» (۲).

تعویذ جبرئیل نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که مرد یهودی قصد سویی به آن حضرت نمود، و آن تعویذ کلماتی است که خداوند برای او فرستاده است:

«أُعِيدُكَ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ وَ أَسْمَائِهِ كُلِّهَا، مِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ، وَ مِنْ شَرِّ أَبِي قَتْرَةَ [أبي قتره كنيه شيطان است] وَ أَبِي عُرْوَةَ، وَ دَنْهَشَ وَ مَا وَلَدُوا، وَ مِنْ شَرِّ الطَّيَّارَاتِ الْمَرْدَةِ، وَ مِنْ شَرِّ مَنْ يَعْمَلُ الْخَطِيئَةَ وَ يَهُمُّ بِهَا، وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ وَ مِنْ شَرِّ الْخَفِيَّاتِ فِي الرِّصَدِ اللَّاتِي يُحِطْنَ [يجعلن] الْإِنْسَانَ كَالْبَلْدِ بَعْدَ مَا كَانَ كَالْأَسَدِ» (۳).

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هنگامی که در جنگ احد، مردم از گرد رسول خدا متفرق شدند، آن حضرت با خدای خود چنین گفت: "اللَّهُمَّ لِمَكَ الْحَمْدُ وَ إِلَيْكَ الْمُسْتَكِي وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ". پس جبرئیل نازل شد و گفت: "ای محمد! این دعایی است که ابراهیم علیه السلام هنگامی که در آتش انداخته شد خواند، و این دعای یونس است هنگامی که در شکم ماهی قرار گرفت."»

سپس گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را عادت این بود که در دعای خود [در سختی ها] چنین می خواند: "اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْنِي صَبُورًا، وَ اجْعَلْنِي شُكُورًا وَ اجْعَلْنِي فِي أَمَانِكَ."» (۴).

عبدالله بن مسعود می گوید: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و پس از

ص: ۱۰۰

۱- (۱۳۸) کافی: ۳ / ۳۴۴.

۲- (۱۳۹) مهج الدعوات / ۴، بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۰۹.

۳- (۱۴۰) مهج الدعوات / ۸۷، بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۱۲.

۴- (۱۴۱) همان.

سلام به آن حضرت عرضه داشتیم: «یا رسول الله! حق را به من نشان دهید، به گونه ای که من آشکار آن را بینم.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «داخل مخدع [یعنی اتاق پسین] شو تا آن را ببینی.» پس من وارد پس اتاق شدم و علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که در حال رکوع و سجده بود و با حال خشوع می فرمود:

«اللَّهُمَّ بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ إِلَّا مَا غَفَرْتَ لِلْمُذْنِبِينَ مِنْ شَيْعَتِي.» پس من خارج شدم تا این خبر را به رسول خداصلی الله علیه وآله برسانم، ناگهان رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم که در حال رکوع و سجده بود و با حال خشوع می فرمود: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ عَلِيٍّ وَلِيِّكَ إِلَّا مَا غَفَرْتَ لِلْمُذْنِبِينَ مِنْ أُمَّتِي.» پس ترس و هراس مرا گرفت [و به حال غشوه افتادم] و رسول خداصلی الله علیه وآله نماز خود را کوتاه نمود و به من فرمود: «ای ابن مسعود! آیا پس از ایمان به خدا کافر شدی؟» گفتم: «کافر نشدم و لکن [متحیر ماندم]؛ چرا که دیدم علی علیه السلام خدا را می خواند و او را به حق شما سوگند می دهد، و شما را دیدم که خدا را می خوانید و او را به حق علی سوگند می دهید و ندانستم کدام یک از شما نزد خدا آبرومندتر و عزیزتر هستید؟»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای ابن مسعود! خداوند متعال، من و علی و حسن و حسین را از نور قدس خویش آفرید و چون خواست خلق را بیافریند، از نور من آسمان ها و زمین را آفرید، و به خدا سوگند من از آسمان ها و زمین عزیزتر هستم، و از نور علی نیز عرش و کرسی را آفرید، و به خدا سوگند علی از عرش و کرسی عزیزتر است، و از نور حسن ملائکه و حورالعین را آفرید و به خدا سوگند حسن از ملائکه و حورالعین عزیزتر است، و از نور حسین لوح و قلم را آفرید، و به خدا سوگند حسین از لوح و قلم عزیزتر است، و چون عالم تاریک بود ملائکه به درگاه خدا ناله کردند و صدا زدند: "خدایا به حق این اشباحی که خلق نمودی ما را از این ظلمت و تاریکی نجات ده." پس خداوند روح را آفرید و از آن نور آفریده شد و فاطمه زهرا علیه السلام را از آن نور آفرید و او را مقابل عرش قرار داد و با نور او شرق و غرب عالم روشن گردید، از این رو او را زهرا نامیدند.»

سپس فرمود: «ای ابن مسعود! روز قیامت خداوند به من و علی می فرماید: "هر که را دوست می دارید داخل بهشت کنید و هر که را دشمن می دارید داخل دوزخ نمایید، همان گونه که خداوند می فرماید: «أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (۱)». ابن مسعود می گوید: گفتم: «مقصود از کفار عنید کیست؟» فرمود: «"کفار" کسی است که به نبوت من کافر باشد و "عنید" کسی است که با علی عناد کند.» (۲)

دعای رسول خداصلی الله علیه وآله برای نجات از شر جن

عبداللّه بن مسعود می گوید: من خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله بودم هنگامی که جبرئیل علیه السلام با او بود، پس رسول خداصلی الله علیه وآله شروع به خواندن [قرآن] نمود، ناگهان عفرتی از مرده جن - که در دست او شعله ای از آتش بود - به آن حضرت نزدیک شد، و جبرئیل علیه السلام به او فرمود: «ای محمد! آیا می خواهی کلماتی را به تو یاد بدهم که چون بخوانی شیطان مقابل تو به رو بیفتد و آتش او خاموش شود؟»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حییبی جبرئیل! آری.» جبرئیل فرمود: «این کلمات را بخوان: أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِ اللَّهِ، وَ كَلِمَاتِهِ التَّامَّاتِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ، مِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ فِي الْأَرْضِ، وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ مِنْ شَرِّ فِتَنِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مِنْ شَرِّ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَنُ.» و چون رسول خداصلی الله علیه وآله این کلمات را خواند، آن عفرت [و شیطان جنی] به رو افتاد و شعله او خاموش شد. (۳)

حرز حضرت خدیجه، همسر رسول خداصلی الله علیه وآله

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ فَأَعْنِيْ وَلَا تَكْلِنِيْ إِلَى نَفْسِيْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، وَ أَصْلِحْ لِيْ شَأْنِيْ كُلَّهُ.»
این حرز به حضرت فاطمه زهراعلیها السلام نیز

ص: ۱۰۲

۱- (۱۴۲) ق / ۲۴.

۲- (۱۴۳) بحار الأنوار: ۳۶ / ۷۳.

۳- (۱۴۴) مهج الدعوات / ۹۰.

حرز دیگری از حضرت خدیجه علیها السلام

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا اللَّهُ، يَا حَافِظُ، يَا حَافِظُ، يَا حَافِظُ، يَا رَقِيبُ.» (۲)

حرز آمنه مادر رسول خداصلی الله علیه وآله

حضرت آمنه علیها السلام چون به رسول خداصلی الله علیه وآله باردار شد، در خواب به او گفته شد: «تو بهترین انسان ها را حمل نموده ای؛ نام او را "محمد" قرار ده و در تورات نام او "احمد" است، و این حرز را به او بیاویز.» و چون آمنه از خواب بیدار شد، کنار سر او این حرز آماده شده بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَسْتَرْعِيكَ رَبِّكَ، وَ أَعُوذُ بِالْوَاحِدِ مِنْ شَرِّ كُلِّ حَاسِدٍ قَائِمٍ أَوْ قَاعِدٍ وَ كُلِّ خَلْقٍ رَائِدٍ فِي طُرُقِ الْمَوَارِدِ لَا تُضَيِّرُهُ فِي يَقْظِهِ وَ لَا مَنَامٍ وَ لَا فِي ظَلْعٍ وَ لَا فِي مُقَامٍ سِجِسِ اللَّيَالِي وَ أَوَاخِرِ الْأَيَّامِ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَ حِجَابُ اللَّهِ فَوْقَ عَادِيَتِهِمْ.» (۳)

ص: ۱۰۳

۱- (۱۴۵) مهج الدعوات / ۶، بحار الأنوار: ۹۴ / ۲۲۴.

۲- (۱۴۶) همان.

۳- (۱۴۷) بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۱۴، مهج الدعوات / ۴.

ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله

امشب وجود را شرف دیگر آمده
در جلوه آن جمال خدا منظر آمده
در شام تیره مهر جهان گستر آمده
دوران تیرگی و ستم بر سر آمده
بر جنّ و انس و حور و ملک رهبر آمده
عید امام صادق و پیغمبر آمده
ای آفتاب، جلوه نمایی مبارک است
ای حسن غیب، پرده گشایی مبارک است
ای بزم شب، فروغ خدایی مبارک است
ای برده گان، طلوع رهایی مبارک است
خوبان روزگار، حقیر محمدند
خورشید و ماه، هر دو اسیر محمدند
پیغمبران تمام، بشیر محمدند
یک جلوه از جمال منیر محمدند
او آفتاب و خیل رسل اختر آمده
عید امام صادق و پیغمبر آمده
این است آن که بتکده زیر و زبر کند
زانگشت خویش، معجز شق القمر کند
خود را تمام عمر، چراغ بشر کند

شام سیاه عالمیان را سحر کند

در دامن تو، مهر جهان پرور آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

ص: ۱۰۶

ای مکه بر تو نور محمدصلی الله علیه وآله خجسته باد

بت های شرک، با تبر او شکسته باد

پیوند کفر با نفس او گسسته باد

دست ستمگران جهان خوار بسته باد

دستی که داد عدل ستاند بر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

پیدایش دو آیت سرمد مبارک است

یک صبح را دو عید مؤید مبارک است

در تیرگی تجلی احمد مبارک است

میلاذ جعفر بن محمدصلی الله علیه وآله مبارک است

دری الهی از صدف دیگر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

ما را بود همواره ره و رسم جعفری

مشی و مرام جعفری و عشق حیدری

داریم بر تمام ملل مجد و سروری

با چارده چراغ نمودیم رهبری

«میثم» در این مسیر ثناگستر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده(۱)

ولادت حضرت رسول صلی الله علیه وآله

امشب زمین کند به سماوات سروری

امشب نسیم مگه کند روح پروری

امشب به دور مگه مه و مهر و اختران

از زهره تا زحل همه گشتند مشتری

ص: ۱۰۷

۱-۱۴۸) نخل میثم.

امشب زخاک رفته بر افلاک موج نور
امشب به عرش، فرش زند کوس برتری
آمد خلیل بت شکنِ دهر با تبر
افتاده لرزه بر تن بت های آذری
بت های کعبه نغمه تهلیلشان به لب
احجار مکه کرده به تقدیس گوهری
نوشیروان! ز کنگره قصر خویشتن
بشنو سرود معدلت و داد گستری
دریای ساوه، رود سماوه شدند خشک
حیرت برند هر دو به اسرار دیگری
تاج شرف نهاده خدا بر سر بشر
افتاده شور در ملک و حوری و پری
مسدود شد به روی شیاطین، ره سپهر
از کاهنان گرفته شده علم ساحری
آتشکده خموش و بتان سرنگون به خاک
افتاده نطق پادشهان از سخنوری
مرد و زن و فقیر و غنی کوچک و بزرگ
خوانند عاشقانه سرود برابری
باور کنید نور عدالت دمیده است
باور کنید طی شده دور ستمگری

باور کنید مژده میلاد احمد است

باور کنید عید بزرگ محمد صلی الله علیه وآله است (۱)

ص: ۱۰۸

۱- ۱۴۹) نخل میثم: ۴ / ۳۳.

ثنای رسول الله صلی الله علیه وآله

ملک وجود تحت لوای محمد صلی الله علیه وآله است

بحر بقا نمی ز عطای محمد صلی الله علیه وآله است

توحید زنده از نفس روح بخش او

قرآن کتاب مدح و ثنای محمد صلی الله علیه وآله است

عیسی که بر سپهر چهارم عروج کرد

طول حیات او به دعای محمد صلی الله علیه وآله است

هر آیه ای که وجه خدا را نشان دهد

آئینه تمام نمای محمد صلی الله علیه وآله است

گوشی که بشنود سخن وحی را کجاست؟

عالم پر از صدای رسای محمد صلی الله علیه وآله است

قرب خدا، دعای ملائک، صفای دل

در خواندن حدیث کسای محمد صلی الله علیه وآله است

مفتاح رمز وحدت اسلام و مسلمین

در دست های عقده گشای محمد صلی الله علیه وآله است

شاگرد ابتدایی او کیست، جبرئیل

مرهون درس روح فزای محمد صلی الله علیه وآله است

نور ولایتش همه جا موج می زند

ظرف وجود، جام ولای محمد صلی الله علیه وآله است

عالم اگر که حاتم طایی شوند، باز

بر هر که بنگرند گدای محمدصلی الله علیه وآله است

تنها مزار و تربت پاکش مدینه نیست

ملک وجود صحن و سرای محمدصلی الله علیه وآله است

ص: ۱۰۹

حصن خدا، بهشت خدا، رحمت خداست

هر جا که سایه ای ز لوای محمدصلی الله علیه وآله است

عالم بود به ظلّ لوای علی ولی

حتّی علی به ظلّ لوای محمدصلی الله علیه وآله است

باور کنید جز مدد جبرئیل نیست

«میثم» اگر مدیحه سرای محمدصلی الله علیه وآله است (۱)

رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله

ای مدینه آفتاب حسن سرمد را چه کردی؟

آن خدایی عبد آن عبد مؤید را چه کردی؟

جانِ جانِ عالم ایجاد، احمد را چه کردی؟

از چه خاموشی بگو آخر محمدصلی الله علیه وآله را چه کردی؟

جا به زیر خاک دادی روحِ روحِ انبیا را؟

آن که بار خلق را بر دوش می برد چون شد؟

آن که بهر عزّت ما خون دل می خورد چون شد؟

آن که خندید و لبش از سنگ کین آزرده چون شد؟

آن که گل گفت و گل رویش زغم پژمرد چون شد؟

در کجا کردی تو پنهان آفتابِ جان ما را؟

قلب آدم در غم پیغمبر خاتم گرفته

بغض مانده در گلوی عترت و عالم گرفته

منبر و محراب و مسجد را غبارِ غم گرفته

حضرت زهرا سیه پوشیده و ماتم گرفته

ص: ۱۱۰

۱- ۱۵۰) نخل میثم: ۴ / ۳۶.

اشک غربت کرده پر، چشم علی مرتضی را
ای مدینه ای مدینه جامه نیلی به تن کن
یا امیرالمؤمنین جان دو عالم را کفن کن
گوهر اشک از دو چشم خود نثار آن بدن کن
پاک با دست محبت اشک از چشم حسن کن
کن نوازش از ره رأفت شهید کربلا را
زینب و کلثوم با مادر عزا دارند هر دو
با علی در گریه و اندوه و غم یارند هر دو
در کنار فاطمه با چشم خونبارند هر دو
دیده گریان، دست بر دل، سر به دیوارند هر دو
هر دو می بینند اشک غربت شیر خدا را
فاطمه یکدم نیفتد نام بابا از زبانش
جان رسیده بر لب و از دست رفته جان جانش
تیره تر از گوشه بیت الحزن شد آشیانش
هیزم آوردند جای دسته گل در آستانش
سوختند از شعله آتش در بیت الولا را
باغبانا بعد عمری خون دل، حقت ادا شد
غنچه از گل، گل ز بلبل، بلبل از گلشن جدا شد
با تن تنها اسیر روبهان شیر خدا شد
فاطمه از پا فتاد و طفل معصومش فدا شد

تسلیت دادند با ضرب لگد خیرالنسا را

اولین تیغی که دشمن بعد پیغمبر کشیده

پیش چشم فاطمه بر کشتن حیدر کشیده

ص: ۱۱۱

نالہ آنجا از جگر صدیقہ اطہر کشیدہ

زین جنایت، نالہ ہم محراب و ہم منبر کشیدہ

در غم حیدر کشیدہ نالہ واغربتا را

یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ بعد تو شیر خدا خانہ نشین شد

چون کتاب آسمانی دخترت نقش زمین شد

لالہ باران پیکر پاک حسن از تیر کین شد

کشتہ فرزندات حسین از خنجر شمر لعین شد

شرح، «میثم» می دهد بر امتت این غصہ ہا را

شہر پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ

ای زائرین بہ شہر پیمبر خوش آمدید

در خانہ بتول مطہر خوش آمدید

این است آن مدینہ کہ بود آرزویتان

گرد و غبارِ اوست بہ رخ آبرویتان

این است آن مدینہ کہ انوار کبریا

تابد بہ دیدہ از حرم ختم انبیا

این است آن مدینہ کہ خاکش سرشت ماست

این است آن مدینہ کہ رشک بہشت ماست

این است آن مدینہ کہ بر حضرت رسول

آیات وحی کردہ ز سوی خدا نزول

این است آن مدینہ کہ از بام و از درش

خیزد صدای زمزمه های پیمبرش

این جا طنین زمزمه های محمدصلی الله علیه وآله است

این جا مزار روح فرای محمدصلی الله علیه وآله است

ص: ۱۱۲

این شهر زادگاه دو سبط پیمبر است

این جا مقام حضرت زهرا و حیدر است

این جا به گوش، ناله و فریاد و زمزمه است

گویی صدای گریه زهرا و فاطمه است

دیوار و در کشد ز جگر دمبدم خروش

گویی صدای یا ابتا می رسد به گوش

این جا تمام هستی و بود و نبود ماست

این جا بهشت دامن یاس کبود ماست

این جا شرر ز خانه مولا زبانه زد

این جا مغیره فاطمه را تازیانه زد

این جا ز کینه ضربه به پهلوی او زدند

این جا غلاف تیغ به بازوی او زدند

این جا اگر چه نیست نجف، تربت علی است

هر گوشه گوشه اش سند غربت علی است (۱)

ص: ۱۱۳

رهبران

معصوم

امامت ائمه معصومين عليهم السلام

اشاره

ص: ۱۱۵

نصب امام برای هدایت مردم، همانند ارسال رسول بر خداوند لازم و واجب است و گرنه مردم دچار حیرت و گمراهی و انحراف از مسیر حق خواهند شد و اگر امامان و اوصیای پیامبران علیهم السلام حقایق ادیان الهی را بیان نکنند، اختلاف و تشّت بین مردم فراوان خواهد شد و فرقه گرایی - همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند و یک فرقه آنان اهل نجات هستند و بقیه اهل آتش اند.» - به وجود خواهد آمد که اکنون مشاهده می کنیم.

از این رو، دانشمندان شیعه نصب امام را همانند ارسال رسول، عقلاً و نقلاً واجب می دانند و ادله عقلیه و نقلیه ای برای آن بیان نموده اند که به صورت اجمال به آنها اشاره می شود. ادله عقلیه آنان در پنج دلیل خلاصه می شود:

۱- به همان دلیل که اضطرار و نیاز به وجود پیامبر احساس می شود، اضطرار و نیاز به وجود امام نیز احساس می شود، و کتاب های آسمانی و احکام ادیان نمی تواند جایگزین امام باشد؛ چرا که گروه ها و فرقه های گوناگون و صاحبان مذاهب مختلف هر کدام برای مذهب خود به کتاب خدا استدلال می نمایند؛ از این رو باید هر پیامبری برای خود جانشینی قرار دهد تا مردم را به حقایق دین آشنا سازد و از گمراهی برهاند. به عنوان مثال، کسانی که خدا را جسم می دانند، به آیه

شریفه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۱) و آیه «يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (۲) استدلال می کنند، قائلین به جبر نیز به آیه «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۳) استدلال می نمایند، و قائلین به این که کارها همه توسط خدا انجام می گیرد و مردم دخالتی در آنها ندارند به آیه «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (۴) استدلال می نمایند، و کسانی که می گویند: خدا در قیامت دیده می شود به آیه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (۵) استدلال می نمایند، و کسانی که خدا را عادل می دانند و قائل به جبر نیستند به آیات دیگری [مانند آیه «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۶) و آیه «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۷) و امثال آن] استدلال می کنند.

خلاصه این که هر فرقه و صاحب مذهبی به کتاب خدا و سنت رسول اوصلی الله علیه و آله تکیه می نماید؛ چرا که آیات قرآن محکم و متشابه و مجمل و مؤول و ناسخ و منسوخ دارد و در سنت نیز، روایات مجعول و ساختگی [از زمان خلفا و امویین] بسیار یافت می شود.

افزون بر آن بیشتر مردم نسبت به معنای آیات و روایات آگاهی ندارند و [یا] هواهای نفسانی و اغراض دنیوی آنان سبب می شود که آیات و روایات را مطابق میل خود تفسیر نمایند. از این رو، بر هر پیامبر مرسلی واجب است برای خود وصی و جانشینی تعیین نماید که به اسرار کتاب خدا [و حقایق دین] آگاه باشد تا مردم در حیرت و گمراهی واقع نشوند و از همین راه نیز مردم حجت خدا و وصی پیامبر خود را در هر زمان بشناسند و اختلاف و فرقه گرایی در بین مردم ایجاد نشود.

خداوند این خطر را در آیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ

ص: ۱۱۸

۱- (۱۵۲) طه / ۵.

۲- (۱۵۳) فتح / ۱۰.

۳- (۱۵۴) نساء / ۷۸.

۴- (۱۵۵) نحل / ۹۳.

۵- (۱۵۶) قیامه / ۲۲ - ۲۳.

۶- (۱۵۷) انسان / ۳.

۷- (۱۵۸) بلد / ۱۰.

وَ اِئْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» (۱) بیان نموده است. و از این آیه به خوبی روشن می شود که افراد ناآگاه و کسانی که اهداف دنیایی دارند، آن دسته از آیات قرآن را که قابل تأویل است به نفع خودشان تأویل می نمایند. از این رو برای روشن شدن و شناسایی امام و حجت خدا [همان گونه که در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده]، خداوند آیات قرآن را یکسان قرار نداده و آنها را مجمل و متشابه و قابل تأویل و ناسخ و منسوخ قرار داده تا مردم امام و حجت خدا را به این وسیله شناسایی نمایند.

۲- لطف و ترحم خداوند نسبت به هدایت مردم عقلاً واجب است و تعیین امام معصوم از طرف خداوند لطفی است به مردم؛ چرا که با بودن او اختلاف ها برطرف می شود و بین مردم اتحاد برقرار می گردد و حق ضعیف از قوی و حق فقیر از غنی گرفته می شود و اگر چنین امام معصومی از ناحیه خدا و رسول اوصلی الله علیه و آله تعیین نشود، دین خدا دگرگون و واجبات آن مختل می ماند [و حق ضعیف از قوی و مظلوم از ظالم گرفته نمی شود] و این خلاف هدف ادیان آسمانی و ارسال رسل خواهد بود.

۳- عقل سالم و فهم صحیح محال می داند خدای حکیم و رسول کریم - که مبعوث برای هدایت همه انسان ها است و دین و شریعت او تا قیامت باید هادی مردم باشد - با توجه به نهایت رأفت و مهربانی او به مردم - آنان را سرگردان و بدون راهنما رها کند و برای کتابی که دارای آیات متشابه و مجمل و ناسخ و منسوخ است مفسر و مبین و معلمی که همه اسرار آن را بداند قرار ندهد و مردم را در معرض اشتباه و انحراف از دین قرار دهد.

آری، این عمل نسبت به رب العالمین و رسول او سید المرسلین بسیار قبیح و دور از تدبیر می باشد و چگونه می توان پذیرفت که خداوند انسان ها را امر به

ص: ۱۱۹

وصیت کند تا اطفال آنان پس از پدران خود ضایع و بدون قیّم و سرپرست نشوند، و لکن بر پیامبر خدا واجب نکند که امام و جانشینی برای خود تعیین نماید تا اّمّت او سرگردان نباشند و راه دیانت و صراط مستقیم دین را بدانند؟ با این تفاوت که رأفت و مهربانی خدا و رسول او صلی الله علیه و آله نسبت به اّمّت با مهر و محبّت مردم نسبت به یکدیگر قابل مقایسه نیست.

۴- مخالفین ما یعنی اهل تسنّن معترف اند که عادت خداوند از آدم تا خاتم این بوده که هیچ پیامبری را از بین مردم نبرده جز آن که برای او خلیفه و جانشینی تعیین نموده است و عادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز این بوده که هر زمان به مسافرت می رفته در مدینه کسی را جایگزین خود می نموده است و این عادت بین رؤسا و حکام و ولات نیز جاری بوده است و چگونه می توان پذیرفت که پیامبر اسلام چنین عملی را انجام نداده باشد و مردم را سرگردان رها کرده باشد؟ با توجّه به این که - برخلاف پیامبران گذشته - آیین او تا قیامت ادامه خواهد داشت.

۵- همان گونه که گذشت، مقام امامت نیز مانند مقام نبوّت و پیامبری است و همان طور که پیامبر باید از طرف خدا تعیین شود، امام نیز باید از ناحیه خداوند تعیین شود. از سویی، چنان که گذشت، عقول مردم از تشخیص کسی که صلاحیت این منصب بزرگ و مسئولیت سنگین را داشته باشد عاجز و ناتوان است، و وجدان هر انسانی نیز این معنا را درک می کند، چرا که ما فراوان دیده ایم افراد عاقل و دانا و صاحب تدبیر، شخصی را برای ولایت و سرپرستی محلّی و یا شهری و یا کشوری معرّفی کردند و سپس به خطای خود پی بردند و دیگری را به جای او معرّفی کردند و همواره این مشکل وجود داشته است، با این وضعیت، عقول ناقص مردم چگونه می تواند رهبر صالحی برای مردم تعیین کند که مصالح دنیا و آخرت آنان را تأمین نماید؟

گذشته از آنچه گفته شد، عصمت برای امام و رهبر شرط مسلّم است و عصمت یک امر باطنی است که احدی جز خداوند از آن آگاه نیست.

و امّا دلیل نقلی برای اثبات این مسأله از قرآن بسیار زیاد است و ما در کتاب «آیات الفضائل» آن ها را جمع آوری نمودیم و اکنون به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- آیه شریفه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱).

از آیه فوق و احادیث فراوانی در کتب شیعه و اهل تسنن استفاده می شود که این آیه پس از انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام به امامت در غدیر خم نازل شده است.

۲- آیه شریفه «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (۲).

از این آیه نیز استفاده می شود که اختیار امور دین و دنیای مردم مربوط به خداوند است و همان گونه که گذشت انتخاب امام همانند انتخاب پیامبر در اختیار خداوند است و اوست که از مصالح واقعیته و اسرار درونی مردم آگاه است و جز او کسی توانایی و حق انتخاب امام و یا پیامبر را ندارد. مؤید این معنا این است که بسیاری از مفسرین اهل سنت گفته اند: این آیه در پاسخ کسانی نازل شده که می گفته اند: برای چه خداوند پیامبر دیگری را جز این پیامبر برای مردم نفرستاده است؟

۳- آیات قرآن و اخبار متواتر می گوید: حکم هر چیزی در قرآن بیان شده است. مانند آیه شریفه «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۳) و آیه شریفه «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۴) و آیه شریفه «وَ كُلُّ شَيْءٍ ءِ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۵) و آیه شریفه «وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (۶).

و معلوم است که عقول مردم قادر نیست که همه چیز را بدانند و یا از قرآن استفاده کنند و خداوند باید کسی را که دانای به همه چیز باشد و حقایق قرآن را بدانند بین مردم قرار بدهد تا مردم برای فهم حقایق دین و قرآن به او مراجعه نمایند.

ص: ۱۲۱

۱- (۱۶۰) مائده / ۳.

۲- (۱۶۱) قصص / ۶۸.

۳- (۱۶۲) أنعام / ۳۸.

۴- (۱۶۳) نحل / ۸۹.

۵- (۱۶۴) یس / ۱۲.

۶- (۱۶۵) أنعام / ۵۹.

از سویی، اگر حکم همه چیزها در قرآن آمده، چگونه مسأله امامت امت که بزرگ ترین مسأله اسلام است در قرآن نیامده باشد؟

۴- آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱).

این آیه اطاعت اولی الامر را همانند اطاعت از رسول خداصلی الله علیه وآله واجب دانسته است. و شکی نیست که خداوند امر به اطاعت هر صاحب امری نمی کند؛ چرا که برخی از صاحبان امر [و حکام]، فاسد و فاسق هستند و مردم را به معصیت امر می نمایند و امکان ندارد خداوند مؤمنین را موظف به اطاعت از آنان نماید. بنابر این، خداوند امر به اطاعت کسی می نماید که همانند رسول خدا از ناحیه او منصوب باشد و گرنه نقض غرض خواهد شد.

۵- آیه شریفه «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (۲).

اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند که گوید: ما زمان رسول خداصلی الله علیه وآله این آیه را، «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ» قرائت می کردیم. (۳) و دیگران از اهل سنت نیز گفته اند: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

مؤلف گوید: تفصیل این آیات را در کتاب آیات الفضائل بیان نموده ایم. خوانندگان می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

۶- از آیه «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (۴)، و آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (۵) ظاهر می شود که مردم به هوا و هوس های خود واگذار نشده اند و اگر در چیزی اختلاف و نزاع پیدا کنند باید آن را به خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله ارجاع دهند، و هیچ نزاعی مهم تر از نزاع در امامت نبوده و مردم باید در این مسأله به

ص: ۱۲۲

۱- (۱۶۶) نساء / ۵۹ .

۲- (۱۶۷) مائده / ۶۷ .

۳- (۱۶۸) الدر المنثور: ۳ / ۳۱۸ .

۴- (۱۶۹) قیامه / ۳۶ .

۵- (۱۷۰) نساء / ۵۹ .

خدا و رسول او مراجعه می کردند و از پیش خود کسی را برای امامت انتخاب نمی نمودند.

۷- از آیه شریفه «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۱) به روشنی استفاده می شود که خداوند امامی را برای مردم برگزیده که به همه امور و حقایق، عالم است [و چنین امامانی جز ائمه معصومین علیهم السلام نخواهند بود].

شرایط لازم امام و رهبر

همان گونه که پیش از این در شرایط مشترک بین پیامبر و امام بیان شد، چند شرط برای امام علیه السلام لازم است:

۱- عصمت: دلیل لازم بودن عصمت این است که امامت برای آن است که حقّ مظلوم از ظالم گرفته شود و فساد و فتنه بین مردم رخ ندهد، و امام باید مردم را به انجام واجبات و ترک محرمات و ابدارد و حدود و فرائض الهی را اقامه کند و متخلفین و فسّاق را مجازات نماید، و اگر او معصوم نباشد و امکان داشته باشد که خطایی از او سر بزنند نمی تواند چنین وظایفی را انجام بدهد، از سویی، وجوب نصب او برای جلوگیری از خطاهای مکلفین است و اگر او نیز جایز الخطا باشد نیاز به امام دیگری پیدا می کند (۲) و نقض غرض خواهد بود.

۲- امام باید از جمیع مردم در جمیع خصلت های نیک افضل باشد. بنابر این تقدیم مفضول بر فاضل و بالا بردن مرتبه مفضول و پایین آوردن مرتبه فاضل عقلاً قبیح است و قرآن نیز می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۳)، و در آیه دیگری می فرماید: «هَيْلٌ يَشِيتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۴)، و در آیه دیگری می فرماید:

ص: ۱۲۳

۱- (۱۷۱) یس / ۱۲.

۲- (۱۷۲) و تسلسل به وجود می آید و آن محال و باطل خواهد بود.

۳- (۱۷۳) یونس / ۳۵.

۴- (۱۷۴) زمر / ۹.

«فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱)، و اهل ذکر اهل قرآن و دانش دین هستند. و آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۲)، و آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (۳) نیز به همین معنا اشاره دارند. توضیح این آیات در موضوعات پیشین گذشت.

۳- امامت امام باید از ناحیه خدا و رسول او باشد تا عصمت که شرط اول آن است و از امور باطنی و پنهان است و مردم نمی توانند از آن اطلاع پیدا کنند تأمین شود.

خواجه نصیر الدین طوسی به طور خلاصه برای امام علیه السلام هشت شرط بیان نموده است:

۱ - عصمت.

۲ - علم به جمیع آنچه مردم برای دنیا و دین خود به آن نیاز دارند؛ چرا که بدون آن غرض از امامت حاصل نخواهد شد [امام باید همه لغات و زبان های مردم جهان، بلکه زبان حیوانات را نیز بداند تا بتواند جوابگوی نیازهای آنان باشد].

۳ - شجاعت: امام برای جلوگیری از فتنه و از بین بردن اهل باطل و دفاع از حقّ مظلومین باید شجاع باشد؛ چرا که اگر رئیس فرار کند، زیان او بیشتر از مردم دیگر خواهد بود و سبب شکست مسلمین و سلطه اجانب خواهد شد.

۴ - امام باید در تمام صفات نیک، مانند شجاعت، سخاوت، مروّت، احسان، علم و... افضل از همه مردم باشد تا این که تقدیم مفضول بر فاضل نشود.

۵ - امام باید از عیوب و نواقص خلقی و خُلُقِی که مردم از آنها نفرت پیدا می کنند سالم باشد، یعنی کور و جذامی و بخیل و حریص به دنیا و بداخلاق و زنازاده و... نباشد.

ص: ۱۲۴

۱- (۱۷۵) نحل / ۴۳.

۲- (۱۷۶) بقره / ۳۰.

۳- (۱۷۷) بقره / ۲۴۷.

۶- زهد و عبادت امام باید از همه مردم بیشتر باشد.

۷- امام باید دارای معجزاتی باشد که امامت او را اثبات نماید.

۸- امامت امام باید بر همه مردم باشد تا فسادى بین مردم رخ ندهد. (۱)

مؤلف گوید: آنچه گفته شد جز بر ائمه اهل البیت علیهم السلام تطبیق نمی شود و تاریخ و روایات شیعه و اهل سنت نیز شاهد بر آن است. تفصیل این مطلب در مباحث آینده خواهد آمد.

خلاصه ای از ادله معرفت و شناخت امام علیه السلام

امام را از سه راه می توان شناخت؛ گر چه نشانه های امامت او بیش از این هاست، لکن مهم ترین نشانه های امام سه چیز است:

۱- تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت امام و خلیفه بعد از خود و تصریح هر امامی بر امامت امام بعد از خود. و این آسان ترین و روشن ترین راه شناخت امام و انساب به لطف خداوند نسبت به بندگان خود می باشد.

۲- معجزات امام علیه السلام که باید همراه با ادعای امامت او باشد.

۳- افضلیت امام علیه السلام نسبت به همه امت و یا کسانی که ادعای امامت کرده اند باید ثابت باشد؛ از این رو آنچه اهل سنت برای اثبات خلافت و امامت ابوبکر و عمر و عثمان گفته اند: مانند این که برخی از خبرگان و اهل حلّ و عقد آنان را انتخاب نموده اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «امت من بر خطا اجتماع نمی کنند»، سخن سست و بی پایه است، زیرا این انتخاب اولاً سبب فتنه و فساد و اختلاف و دشمنی و ریخته شدن خون ها و هتک نوامیس و قتل و غارت گردیده و در همان نشست شوم سقیفه نیز بین آن چند نفر که خود را قیم مردم قرار داده بودند اتّفاقی نبوده و اختلاف رخ داده است، و ثانیاً نتیجه این انتخاب متابعت و پیروی افضل از مفضول و ارجح از مرجوح و معصیت خالق و اطاعت از مخلوق شده و بر

ص: ۱۲۵

مردم واجب نموده که از کسی مثل یزید برای کشتن امام حسین علیه السلام پیروی کنند و از مثل معاویه نیز برای جنگ با علی علیه السلام اطاعت نمایند و یزید و معاویه را ولّی امر مسلمین بدانند، در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»، و یا فرمود: «الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، و یا فرمود: «إِنَّهُمَا إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا» و... .

و از عجایب این استدلال آن است که اهل سنّت برای خلافت و امامت ابوبکر به اجماع امت استدلال کرده اند، در حالی که خودشان معترفند که تنها عمر با او بیعت نمود و ابوعمیده و سالم غلام حذیفه و بشر بن سعد و اسید بن حصین از آن بیعت راضی بودند و عجیب تر این که برای حَقّانیت این بیعت به سخن رسول خداصلی الله علیه وآله استدلال کرده اند که فرمود: «لا تجتمع أمتی علی الخطاء»، و اتفاق این چند نفر را اجتماع امت پیامبرصلی الله علیه وآله در شرق و غرب عالم قلمداد کرده اند.

اهل سنّت اتفاق نظر دارند که اجتماع و اتّفاقی برای خلافت ابوبکر حاصل نشد [و عمر که اولین بیعت کننده با او بود گفت: «کانت بیعه أبی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرّها»؛ یعنی بیعت با ابوبکر به صورت دفعی و عجله انجام گرفت. خدا مردم را از شرّ او حفظ نماید].

بنابر این، اجماع اگر دلیل باشد، دلیل صحیح نبودن خلافت ابوبکر است، نه دلیل اثبات خلافت او؛ چرا که علمای آنان، مانند قاضی و جوینی و غزالی و دیگران می گویند: «اجماع به معنای اتّفاق امت محمّدصلی الله علیه وآله است بر امری از امور دین.» و اکثر علمای آنها اتّفاق دارند که عدّه زیادی از بزرگان صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله، مانند عبّاس و فرزندان او و اسامه بن زید و زبیر و سلمان و ابوذرّ و مقداد و عمّار و حذیفه و ابوبرده اسلمی و ابیّ بن کعب و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابو هیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و برادر او عثمان بن حنیف و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبدالله انصاری و خالد بن سعید و سعد بن عباده و قیس بن سعد و بسیاری دیگر از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله با ابوبکر بیعت نکردند و ابن قتیبّه در کتاب خود آنان را

هیجده نفر دانسته و می گوید: آنها رافضی بوده اند.^(۱)

اثبات امامت ائمه اهل البیت از قرآن

مؤلف گوید: همان گونه که گذشت ما آیات مربوط به ائمه اهل البیت علیهم السلام را در کتاب آیات الفضائل جمع آوری نمودیم و آنها حدود پانصد آیه است که با تفاسیر شیعه و سنی امامت و عصمت ائمه علیهم السلام و فضائل دیگر آنان را اثبات می نماید، و در این جا نیز برخی از آنها را با تفاسیر شیعه و اهل سنت ذکر می نمایم.

۱- «إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^(۲).

مفسران و محدثان شیعه و سنی اتفاق دارند که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده، هنگامی که او در حال رکوع مقابل چشم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتر خود را به فقیر داد، و روایات آن در صحاح سته اهل سنت نقل شده و علمای آنان، مانند سیوطی و دیگران با سندهای فراوان این معنا را نقل نموده اند.

امام فخر رازی این روایات را با دو سند نقل کرده و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن بتیع و واحدی و سمانی و بیهقی و نثری و صاحب مشکاه و مؤلف مصباح و سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکم و غالب بن عبدالله و قیس بن ربیع و عبایه بن ربیع و ابن عباس و ابوذرّ و جابر بن انصاری و دیگران از عامه و خاصه این روایات را نقل کرده اند.^(۳) و عدّه ای از شعرا، مانند حسّان و غیره نیز آن را به نظم آورده اند.

ص: ۱۲۷

۱- (۱۷۹) حقّ الیقین شبر / ۱۴۱، کتاب عمر بن خطاب / ۲۸۶.

۲- (۱۸۰) مائده / ۵۵.

۳- (۱۸۱) فخر رازی در تفسیر: ۲ / ۲۹۳، زمخشری در کشاف: ۳ / ۶۱۸، بیضاوی در تفسیر: ۱ / ۲۴۴، نیشابوری / ۱۵۴، مجمع

البیان: ۶ / ۱۶۵، نور الأبصار شبلنجی / ۶۹، کنز العمال: ۶ / ۳۹۱.

استدلال به آیه فوق این گونه است که: کلمه «إِنَّمَا» به اتفاق اهل لغت برای حصر است و کلمه «وَلِيِّ» نیز به معنای صاحب ولایت و اولویت در تصرف است که مصداق آن مرادف با امام و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. این معنا بین اهل لغت و شرع معروف و مشهور است؛ چنان که در اخبار آمده «أَيُّمَا إِمْرَأَةٍ نَكَحَتْ نَفْسَهَا بِغَيْرِ إِذْنِ وَلِيِّهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ». و یا گفته می شود: «السَّيِّدُ لَطَانٌ وَلِيُّ الرَّعِيَّةِ»، و یا «فَلَانٌ وَلِيُّ الْمَيْتِ». و معنای دیگری برای «وَلِيِّ» در این جا مناسب نیست؛ چرا که معنای محبّ و ناصر در غیر مورد آیه نیز استعمال می شود و آن شامل همه مؤمنین می باشد و چنین معنایی در مورد آیه هرگز صحیح نیست.

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۱).

یعنی: «ای مؤمنین از خدا بترسید و همواره با صادقین باشید.» و همواره با صادقین بودن، به معنای پیروی از آنان در گفتار و کردار است، نه این که فقط در کنار آنان قرار بگیرید؛ چرا که تنها در کنار بدن آنان قرار گرفتن فایده ای ندارد، و این آیه خطاب به همه مؤمنین و برای همه زمان ها و مکان هاست. بنابر این، در هر زمانی باید صادق معینی باشد که مردم از او پیروی کنند و صادق در جمیع افعال و اقوال جز معصوم نخواهد بود. و لازم است در هر زمانی معصوم وجود داشته باشد تا مردم از او پیروی کنند و بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معصومی جز علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او نبوده است و آنان امام مردم بوده اند.

علمای عامّه، مانند سیوطی (۲) و ثعلبی، از ابن عباس نقل کرده اند که مراد از «صادقین» محمّد و علی علیهما السلام هستند. و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «مقصود از صادقین عترت رسول الله صلی الله علیه و آله است.» و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «صادقین، آل محمّد علیهم السلام هستند.»

ص: ۱۲۸

۱- (۱۸۲) توبه / ۱۱۹.

۲- (۱۸۳) در درّ المثثور: ۳ / ۲۹۰، و ابن حجر در صواعق / ۷۴.

امام فخر رازی در تفسیر این آیه می گوید: «خداوند در این آیه مؤمنین را امر کرده که همواره با صادقین باشند. بنابر این، باید در هر زمانی صادقین وجود داشته باشند و لازمه آن این است که امت اجتماع بر خطا نکنند و این دلیل حجیت اجماع است و پیروی از صادقین اختصاص به زمان رسول خداصلی الله علیه و آله ندارد؛ چرا که به طور متواتر و مسلّم ثابت شده که خطابات قرآن متوجه همه مکلفین است تا قیامت و آیه فوق شامل همه مکان ها و زمان ها می شود و نمی توان گفت مربوط به برخی از زمان هاست؛ چرا که لازم می آید در برخی از زمان ها پیروی از صادقین لازم نباشد. با توجه به این که امر به پیروی از صادقین به قرینه کلمه «اتَّقُوا اللَّهَ» مربوط به هر کسی است که امکان خطا در او وجود داشته باشد [مانند همه مردم جز معصومین علیهما السلام].»

سپس گوید: «آیه دلالت می کند که هر کسی که معصوم نباشد و امکان انجام معصیت درباره او وجود داشته باشد، باید از کسانی که معصوم از معصیت هستند پیروی کند. بنابر این، در هر زمانی باید معصوم وجود داشته باشد تا مردم از او پیروی کنند.»

امام فخر رازی سپس می گوید: «آنچه گفته شد صحیح است، جز آن که ما می گوئیم مقصود از صادقین و معصومین همه امت هستند، و شیعه ها می گویند در هر زمانی یک نفر معصوم وجود دارد و این قول باطل است؛ چرا که اگر چنین باشد باید ما آن صادق معصوم را بشناسیم تا از او پیروی کنیم، در حالی که ما چنین شخصی را بین امت نمی شناسیم.»

آنچه ذکر شد خلاصه سخن این عالم سنی است. و بر هر کسی آشکار است که چگونه خدا حق را بر زبان او جاری نموده، لکن وی با بهانه ای خنده آور از آن عدول کرده است. آری، برای کور چگونه می توان چراغ را توصیف نمود، و چقدر حرف او به حرف یهود و نصارا شباهت دارد که می گفتند: «اگر نبوت و پیامبری محمدصلی الله علیه و آله حق بود ما باید می دانستیم و او را به پیامبری می شناختیم.» این عالم سنی و مفسر قرآن نیز می گوید: «اگر مقصود از صادقین، اشخاص معصومی می بودند ما باید آنان

را می شناختیم، بنابر این مقصود از صادقین که خداوند امر به پیروی از آنان نموده اجماع مسلمین است.» در حالی که اجماع همه امت در شرق و غرب عالم با اختلافات و تشتت آرای که دارند در همه مسائل حاصل نمی شود، جز در ضروریات.

از سویی، آیه فوق می فرماید: «غیر صادقین باید از صادقین پیروی کنند.» در حالی که اگر مقصود از صادقین اجماع امت باشد، همه امت باید از امت و یا از اجماع پیروی کنند، و يقول المؤلف: لکن إناهم عموماً عن الحق فأعماهم الله فعموا و صموا و لم يهتدوا فضلوا و أضلوا كثيراً.

۳- «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» (۱).

ثعلبی که از مفسران بزرگ اهل سنت است در شأن نزول این آیه می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم مردم را جمع نمود و دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ»، این خبر در شهرها منتشر شد. حارث بن نعمان فهری چون این خبر را شنید سوار بر شتر خود شد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و شتر خود را خواباند و عقاب کرد و در حالی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آن حضرت جمع بودند صدا زد: «ای محمّد! تو از طرف خدا گفتی که ما شهادت به یگانگی او و رسالت تو بدهیم و ما پذیرفتیم. سپس ما را به نمازهای پنجگانه دعوت کردی و ما پذیرفتیم، و گفتی که در ماه رمضان روزه بگیریم و ما پذیرفتیم، و گفتی که به حج برویم و ما پذیرفتیم، و به این ها راضی نشدی تا این که دست پسر عم خود علی بن ابی طالب را گرفتی و او را بالا بردی و بر ما فضیلت دادی و گفتی: "هر که من مولای اویم علی نیز مولای اوست." آیا این عمل را از پیش خود انجام دادی و یا از طرف خداوند به تو گفته شد؟»

ص: ۱۳۰

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، این عمل از ناحیه خداوند بود.» پس حارث فهری به طرف شتر خود باز گشت و گفت: «خدایا، اگر آنچه محمّد می گوید حقّ است، تو سنگی را از آسمان بر ما فرو فرست و یا ما را به عذاب دردناکی بگیر.» و چون این سخن را گفت، قبل از رسیدن به شتر خود سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد و از پایین او خارج گردید و او را به هلاکت رساند و پس از آن این آیه نازل شد: «سَيَأْتِلُ بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ» (۱).

۴- «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۲).

عده ای از علمای اهل سنت، مانند سیوطی در درّ المنثور، و ابونعیم اصفهانی از ابوسعید خدری نقل کرده اند که گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله در غدیر خم برای علی علیه السلام از مردم بیعت گرفت، هنوز مردم متفرق نشده بودند که این آیه نازل شد و رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَ رِضَاءِ الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ بِالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِي.» سپس فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» (۳).

۵- «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ» (۴).

فقیه اهل سنت، ابن مغزلی شافعی، از ابن عباس نقل کرده که گوید: من با

ص: ۱۳۱

۱- (۱۸۵) در پاورقی تفسیر فخررازی: ۸ / ۲۹۲ این قصّه از ابن مسعود نقل شده و در سیره حلبیه: ۳ / ۳۰۲، و نور الأبصار / ۴۹، بلکه در تمام تفاسیر شیعه و اهل سنت نیز نقل شده است. حقّ الیقین شبر / ۱۴۶.

۲- (۱۸۶) مائده / ۳.

۳- (۱۸۷) درّ المنثور سیوطی: ۶ / ۲۵۹ و ج ۵ / ۳۲۸، تفسیر فخر: ۷ / ۲۶۲.

۴- (۱۸۸) نجم / ۱ - ۲.

عده ای از بنی هاشم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، ناگهان ستاره ای از آسمان فرود آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این ستاره در خانه هر کس فرود آید، او وصی و جانشین بعد از من خواهد بود.» پس گروهی از بنی هاشم برخاستند و دیدند آن ستاره در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آمده است و چون چنین دیدند به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «شما در علاقه و محبت خود نسبت به علی علیه السلام گرفتار اشتباه شده ای.» پس این آیه نازل شد: «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ...» (۱).

۶- «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» (۲).

فخر رازی در تفسیر خود، جلد ۵ / ۶۸ و طبری نیز در تفسیر خود، جلد ۱۲ / ۱۰، و سیوطی در درّ المنثور، در تفسیر سوره هود، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، جلد ۲ / ۲۳۶، و دیگران از اهل سنت و شیعه بالاتفاق در تفسیر آیه فوق گفته اند: مقصود از «عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ» رسول الله صلی الله علیه و آله است، و مقصود از «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. و خداوند به دلیل شرافت و منزلت علی علیه السلام او را تالی رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعضی از بدن شریف او دانسته است و تالی بودن او یا به معنای خلافت آن حضرت است و یا در فضیلت تالی و همتای او می باشد و هر کدام باشد دلیل تقدّم او بر دیگران است؛ چرا که تقدّم مفضول بر فاضل، بلکه بر افضل قبیح است و این آیه دلالت بر عصمت او نیز می کند؛ زیرا شاهد واحد اگر معصوم نباشد دلیل اثبات دعوا نخواهد بود. بنابر این آیه از ناحیه عصمت نیز دلیل بر امامت او خواهد بود.

۷- «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۳).

قصه اصحاب کسا و نزول این آیه درباره طهارت و پاکی اهل بیت علیهم السلام از هر

ص: ۱۳۲

۱- (۱۸۹) عمده ابن بطریق / ۷۸، شواهد التنزیل: ۲ / ۲۷۸، نهج الإیمان ابن جبر / ۱۹۸.

۲- (۱۹۰) هود / ۱۷.

۳- (۱۹۱) احزاب / ۳۳.

پلیدی، به عبارات گوناگون در کتب شیعه و سنی نقل شده است. ابن بطریق در کتاب عمده با سند خود از ام سلمه نقل کرده که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: «همسر و فرزندان خود حسن و حسین را بگو بیایند.» چون آمدند رسول خداصلی الله علیه وآله همه آنان را زیر کسا برد و دست مبارک خود را بالا نمود و فرمود:

«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ آلُ مُحَمَّدٍ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، قَالَتْ [أم سلمه] : فَرَفَعْتُ الْكِسَاءَ لِأَدْخُلَ مَعَهُمْ، فَاجْتَذَبَهُ وَقَالَ: إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ.» (۱)

ابن بطریق سپس از ابوهریره نقل کرده که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله به علی و فاطمه و حسن و حسین نگاه کرد و فرمود: «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ وَ سَلَامٌ لِمَنْ سَالَمْتُمْ.» یعنی: «من با کسانی که با شما بجنگند در جنگ خواهم بود و با کسانی که با شما دوستی و مسالمت داشته باشند دوست و مسالم خواهم بود.»

در تفسیر این آیه، شیعه و سنی با سندهای فراوان [به طور متواتر] نقل کرده اند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است (۲) و خداوند این بزرگواران را از هر رجس و پلیدی ظاهری و باطنی از ابتدای خلقت تا پایان خلقت پاک نموده است، [و از جمله «يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً» ظاهر می شود که این پاکی از نظر مفهوم کامل، و از نظر زمان و مکان همیشه و همه جا و در همه چیز می باشد]. این آیه دلیل روشنی برای عصمت آنان از هر پلیدی و گناه و خطا است و از کلمه «إنما» برای حصر، و «یطهرکم» برای استمرار، و لام «لیذهب» و مصدر «تطهیراً» برای تأکید ظاهر می شود که عصمت و پاکی از هر پلیدی منحصر به آنان است و دیگران چنین نخواهند بود و اتفاق و اجماع نیز بر آن ثابت است. بنابر این، امامت نیز منحصر در آنان خواهد بود؛ چرا که غیر معصوم نمی تواند بر معصوم امام باشد.

از سویی، امیرالمؤمنین علیه السلام در مواقع مختلفی ادعای امامت نمود و در خطبه

ص: ۱۳۳

۱- (۱۹۲) العمده لابن بطریق / ۵۱، الدر المنثور: ۵ / ۱۹۸.

۲- (۱۹۳) تفسیر فخر رازی: ۶ / ۷۸۳، در المنثور: ۵ / ۱۹۹، تفسیر نیشابوری ج ۳ در تفسیر سوره احزاب، صحیح مسلم: ۲ / ۳۳۱، شرف المؤبد / ۱۰، مصابیح السنه: ۲ / ۲۰۰، اصابه ابن حجر: ۴ / ۳۰۷.

شقشقیّه که شیعه و سنی نقل کرده اند فرمود: «أما وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى.» و با توجه به عصمت و طهارت و صدق او در گفتار معلوم است که او امام و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و ابوبکر و عمر و عثمان غاصب بوده اند.

۸- «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۱).

علمای شیعه و اهل سنت (۲) با سندهای متعدّد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «من منذر هستم و علی هادی است.» سپس به علی علیه السلام فرمود: «بک یا علی یهدی المهتدون.» یعنی: «یا علی! به وسیله تو مردم هدایت می یابند.» به همین دلیل، او امام است.

از سویی، خداوند می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۳)؛ یعنی: «آیا هادی به حقّ سزاوارتر است که از او پیروی شود و یا کسی که گمراه است و نیاز به هدایت دارد؟ برای چه شما [درباره امام خود] به ناحق حکم می کنید؟»

۹- «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (۴).

اهل سنت روایات [مستفیضه] زیادی را نقل کرده اند (۵) که این آیه درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده و مقصود از «أبناءنا» امام حسن و امام حسین علیهما السلام اند، و مقصود از

ص: ۱۳۴

۱- (۱۹۴) رعد / ۷.

۲- (۱۹۵) تفسیر روح البیان: ۳ / ۲۳۰، تفسیر فخر: ۵ / ۲۷۲، ینابیع المودّه: ۱ / ۹۹، نور الأبصار / ۶۹.

۳- (۱۹۶) یونس / ۳۵.

۴- (۱۹۷) آل عمران / ۶۱.

۵- (۱۹۸) درّ المنثور: ۲ / ۳۹، تفسیر جلالین: ۱ / ۳۵، تفسیر روح البیان: ۱ / ۴۵۷، تفسیر کشاف: ۱ / ۱۴۹، تفسیر رازی: ۲ / ۶۹۹، تفسیر بیضاوی / ۷۶، تاریخ الخلفاء سیوطی / ۶۵، مصابیح السنّه: ۲ / ۲۰۱، صواعق ابن حجر / ۹۳.

«نساءنا» فاطمه علیها السلام است، و مقصود از «أنفسنا» علی بن ابی طالب علیه السلام است. و این دلیل بر ثبوت امامت علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد؛ چرا که خداوند او را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده و چون اتحاد خارجی محال است، مراد مساوات در ولایت عامه [و فضائل و مناقب] است، جز نبوت و پیامبری که مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله است و درباره آن نیز فرمود: «و لو كانت لکنت.»

۱۰- «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱).

این آیه می فرماید: امامت به ظالم و ستمگر نمی رسد و هیچ ظلمی بالاتر و بزرگ تر از شرک به خدا و بت پرستی نیست؛ چنان که خداوند می فرماید: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۲)، و تردیدی نیست که غاصبین خلافت سابقه بت پرستی داشته اند و امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز بت پرستیده است.

ابن مغازلی شافعی، فقیه معروف اهل سنت، با سند خود از عبدالله بن مسعود نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انتهت الدعوة إلیّی و إلیّ علیّ علیه السلام لم یسجد أحدنا لصنم قط فأتخذنی نبیاً و اتخذ علیاً وصیاً.» (۳)

۱۱- «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْتُولُونَ» (۴).

اهل سنت باسندهای متعدد (۵) از ابن عباس و ابی سعید خدری نقل کرده اند که گویند: مقصود از آیه فوق این است که روز قیامت مردم نسبت به ولایت و امامت علی علیه السلام مورد سؤال واقع خواهند شد. (۶)

ص: ۱۳۵

۱- (۱۹۹) بقره / ۱۲۴.

۲- (۲۰۰) لقمان / ۱۳.

۳- (۲۰۱) العمده / ۳۵۵، نهج الإیمان ابن جبر / ۱۵۳.

۴- (۲۰۲) صافات / ۲۴.

۵- (۲۰۳) صواعق ابن حجر / ۸۹، ینابیع الموده: ۱ / ۱۱۲.

۶- (۲۰۴) عمده ابن بطریق / ۳۰۱، نظم درر السّمطین زرنندی حنفی / ۱۰۹، خصائص الوحي المبين / ۶۴.

۱۲- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (۱).

اهل سنت روایت کرده اند (۲) که این آیه درباره علی بن ابی طالب و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است؛ همان گونه که در روایات شیعه چنین نقل شده است.

۱۳- «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۳).

علمای شیعه و سنی نقل کرده اند که مراد از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» علی علیه السلام است. از سویی، خداوند در آیه دیگری می فرماید: «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۴)، و یا می فرماید: «مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۵)، بنابراین، علی علیه السلام عالم به همه قرآن و همه علوم و افضل از همه امت خواهد بود و او امام و رهبر مردم می باشد، و خداوند در این آیه او را در شهادت، قرین خود قرار داده است و این دلیل عصمت او نیز می باشد.

۱۴- «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (۶).

مقصود از «حبل الله» یا اهل البیت علیهم السلام اند؛ همان گونه که در روایات فراوان در کتب شیعه و اهل سنت وارد شده است (۷)، و یا قرآن است که جدای از آنان نیست [و آنان نیز جدای از قرآن نیستند] و هر کس تمسک به قرآن بکند به آنان تمسک نموده است. بنابر این، آیه فوق دلالت بر وجوب تمسک و وجوب اطاعت از آنان می کند و این معنای امامت آنان است. از سویی، روایات متواتری از [شیعه و] اهل سنت وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ حَبْلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلُ

ص: ۱۳۶

۱- (۲۰۵) بینه / ۷.

۲- (۲۰۶) الدر المنثور: ۶ / ۳۷۹، صواعق بن حجر، نور الأبصار شبلنجی / ۶۹.

۳- (۲۰۷) رعد / ۴۳.

۴- (۲۰۸) أنعام / ۵۹.

۵- (۲۰۹) أنعام / ۳۸.

۶- (۲۱۰) آل عمران / ۱۰۳.

۷- (۲۱۱) صواعق محرقة ابن حجر / ۹۰، نور الأبصار شبلنجی / ۹۹، تفسیر ابی حمزه الثمالی / ۱۳۸، الدر المنثور: ۲ / ۶۰.

بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (۱)

از این روایات ظاهر می شود که قرآن و عترت هر دو جبل الله هستند.

۱۵- «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۲).

جمهور اهل سنت در کتاب های خود، مانند صحیح مسلم و بخاری و مسند احمد بن حنبل و تفسیر ثعلبی و... (۳) از ابن عباس نقل کرده اند که گوید: هنگامی که این آیه نازل شد مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «یا رسول الله! خویشان شما کیانند که خداوند ما را به دوستی آنان امر کرده است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی و فاطمه و حسن و حسین».

و معلوم است که وجوب مودت و دوستی مستلزم عصمت است و عصمت مستلزم وجوب اطاعت است؛ چرا که اگر خطا و گناهی رخ دهد ترک مودت لازم می آید؛ همان گونه که خداوند در آیه «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (۴) بیان نموده است، و شکی نیست که غیر از اهل بیت علیهم السلام، بالاتفاق دیگران معصوم نیستند و معصومین علیهم السلام به دلیل عصمت، محبت شان واجب است. از این رو، ابن حجر عسقلانی ناصبی در کتاب صواعق از شافعی که امام اوست، - در باب دهم کتاب خود - اشعاری در وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است که گوید:

يا أهل بيت رسول الله حبكم

فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر إنكم

من لم يصل عليكم لا صلاة له

[الله عظم في الكتاب جليل قدركم

بتوصيف و تعظيم لا مزيد له (۵)]

ص: ۱۳۷

۱- (۲۱۲) مجمع البيان: ۲ / ۴۸۲، كنز الدقائق ميرزا محمد مهدي: ۲ / ۱۸۵.

۲- (۲۱۳) شوری / ۲۳.

۳- (۲۱۴) در المنثور: ۶ / ۷، تفسیر فخر رازی: ۷ / ۴۰۶، تفسیر کشاف: ۲ / ۳۳۹، تفسیر نیشابوری: ج ۳، سوره شوری، تفسیر

بیضاوی / ۶۴۲، نور الأبصار / ۱۰۰ و ۹۹، اسعاف الرّاغبین در پاورقی / ۸۱.

٢٢ / ٢١٥-٤ مجادلہ

٢١٦-٥ مؤلف.

۱۶- «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۱).

علمای شیعه کلاً و برخی از علمای سنی، مانند امام فخر رازی و نیشابوری و ثعلبی (۲) و دیگران از بزرگان اهل سنت گفته اند: این آیه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شد، و آن هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب آزار مشرکین از مکه به طرف غار ثور فرار کرد و علی علیه السلام را برای ادای دیون و امانات مردم به جای خود گماشت و آن حضرت در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و مشرکین نیمه شب اطراف خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را احاطه کردند تا او را به قتل برسانند و خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی نمود: «من شما را برادر یکدیگر قرار دادم و عمر یکی از شما را بیش از دیگری مقدر کردم، اکنون کدام یک حاضرید زودتر بمیرید؟» پس هیچ کدام از آنان حاضر نشدند جان خود را فدای دیگری نمایند و خداوند به آنان امر نمود:

«چرا شما مانند علی بن ابی طالب که من بین او و بین رسول خود برادری قرار دادم و او به جای برادر خود خوابید تا جان خویش را فدای او کند نیستید؟ اکنون باید به زمین هیوط نمایید و او را از شر دشمنان محافظت کنید.»

پس جبرئیل و میکائیل به اطراف بستر او آمدند و جبرئیل به او گفت: «بَخِّ بَخٍّ مَن مِّثْلِكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَا هِيَ اللَّهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ.» یعنی: آفرین بر تو ای پسر ابوطالب که خداوند به تو بر ملائکه افتخار می نماید.

۱۷- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۳).

علمای اهل سنت، مانند امام فخر رازی و نیشابوری (۴) و دیگران روایت کرده اند که این آیه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است و مقصود از «وُدًّا» محبتی

ص: ۱۳۸

۱- (۲۱۷) بقره / ۲۰۷.

۲- (۲۱۸) تفسیر فخر رازی: ۲ / ۲۸۳، نیشابوری: ۱ / ۲۲۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۳ / ۲۷۰.

۳- (۲۱۹) مریم / ۹۶.

۴- (۲۲۰) الدر المنثور: ۴ / ۲۸۷، نیشابوری: ج ۲ / سوره مریم، فتوحات اسلامی: ۲ / ۳۴۲، صواعق / ۱۰۲، حاشیه نور الأبصار /

است که خداوند از او در قلوب مؤمنین قرار داده است.

ابن حجر در صواعق صفحه ۱۰۳، طبع مصر، در روایت صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «ما بال أقوام يتخيدون فإذا رأوا الرُّجُلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قَطَعُوا حَدِيثَهُمْ، وَاللَّهِ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ رَجُلٍ الْإِيمَانُ حَتَّى يُحِبُّهُمْ لِلَّهِ وَ لِقَرَابَتِهِمْ مِنِّي.» (۱) البته معلوم است که اگر خداوند محبت کسی را در دل های مؤمنین قرار دهد و در مقام امتنان، نامی از او ببرد، چنین کسی معصوم [و مورد عنایت خداوند] خواهد بود.

۱۸- «وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» (۲).

عده فراوانی از اهل سنت حتی برخی از ناصبی ها و دشمنان اهل بیت، مانند فضل بن روزبهان و ابن حجر روایت کرده اند که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است و چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«من از خدا خواسته ام که "أذن واعیه" و گوش شنوا و نگهدار، تو باشی و خداوند هرگز به تو فراموشی ندهد.» از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «پس از دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله من هرگز چیزی را فراموش نکردم.» (۳)

مرحوم علامه شبّر می گوید: این فضیلتی است مخصوص به امیرالمؤمنین علیه السلام و احدی در آن با او شریک نیست و این دلیل امامت آن حضرت است. (۴)

۱۹- «وَ سَأَلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا» (۵).

برخی از علمای اهل سنت، مانند ابن عبد البرّ می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به معراج رفت، خداوند پیامبران علیهم السلام را گرد او جمع نمود، سپس فرمود: «ای محمّد! از آنان سؤال کن: اساس بعثت شما چه بود؟» پس آنان گفتند: «خداوند

ص: ۱۳۹

۱- (۲۲۱) سنن ابن ماجه: ۱ / ۵۰، کنز العمال: ۱۲ / ۱۰۲، تاریخ دمشق: ۲۶ / ۳۰۲.

۲- (۲۲۲) الحاقه / ۱۲.

۳- (۲۲۳) درّ المنثور: ۶ / ۲۶۰، تفسیر فخر: ۸ / ۲۸۲، تفسیر طبری: ۲۹ / ۳۱، تفسیر روح البیان: ۶ / ۴۷۲.

۴- (۲۲۴) حقّ الیقین شبّر / ۱۵۱.

۵- (۲۲۵) زخرف / ۴۵.

ما را مبعوث بر اقرار و شهادت به یگانگی خداوند و اقرار و شهادت به نبوت تو و ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام نموده است.»

نیشابوری در تفسیر خود، از ثعلبی، از ابن مسعود نقل کرده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در معراج ملکی نزد من آمد و گفت: ای محمد! از پیامبران قبل از خود، سؤال کن آنان برای چه مبعوث به رسالت شده اند؟ و آنان در پاسخ او گفتند: ما بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب مبعوث گردیده ایم.»

۲۰- در تفسیر سوره «هل أتی» شیعیان و جمهور علمای اهل سنت گویند: حسن و حسین مریض شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با عده ای از اصحاب خود به عیادت آنان آمد و علی علیه السلام نذر کرد برای شفای آنان سه روز روزه بگیرد و فاطمه و فضا خادمه نیز نذر کردند که اگر آنان بهبود یافتند سه روز روزه بگیرند و این در حالی بود که در خانه فاطمه علیها السلام غذایی یافت نمی شد. تا این که علی علیه السلام سه صاع [معادل نه کیلو] جو قرض گرفت و فاطمه علیها السلام از یک صاع آن پنج قرصه نان تهیه نمود و علی علیه السلام نماز مغرب خود را خواند و چون به خانه آمد و سفره غذا آماده شد فقیری درب خانه را کوبید و آنان قرصه های نان خود را به او دادند.

روز دوم نیز چون وقت افطار شد و فاطمه از یک صاع دیگر پنج قرص نان آماده نمود، یتیمی به درب خانه آمد و چون درخواست طعام نمود آنان باز قرصه های نان خود را به او دادند و روز سوم نیز هنگام افطار اسیری آمد و آنان باز قرصه های نان خود را به او دادند و در آن سه روز هنگام افطار چیزی جز آب نخوردند.

و چون روز چهارم رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را دید که از گرسنگی می لرزند و شکم فاطمه از گرسنگی به پشت او چسبیده و چشم هایش به گودی رفته فرمود: «ای وای! اهل بیت محمد از گرسنگی می میرند.» پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره را به آن حضرت اهدا نمود.

علامه شبّر می گوید: این فضیلتی است که احدی با آنان در آن شریک نبوده

است و چنین فضائلی برای احدی رخ نداده است و چگونه ممکن است دیگران در امامت مقدم بر آنان باشند.

۲۱- «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۱).

جمهور از علمای اهل سنت می گویند: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است و مقصود از «مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» آن حضرت است، [و خداوند می فرماید: ای پیامبر! خدا و علی برای حمایت از تو کافی هستند.] و برای اهل بصیرت روشن است که مقرون شدن نام علی علیه السلام با نام خداوند در یاری رسول خداصلی الله علیه وآله مقامی بسیار عالی و بزرگ است.

۲۲- «هُوَ الَّذِي آتَىكَ بِنُصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (۲).

این آیه نیز مانند آیه قبل به نظر جمهور از اهل سنت، حتی فضل بن روزبهان ناصبی (۳) و دیگران، درباره علی علیه السلام نازل شده است. مفاد این آیه نیز مانند آیه قبل است. فضل بن روزبهان از ابوهریره نقل کرده که گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«بر عرش نوشته شده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَ رَسُولِي أُيِّدْتُهُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [علیه السلام]».

مرحوم علامه شبّر می گوید: «کسی که فضیلت او بر عرش اعظم نوشته شده باشد - به دلیل عقل و نقل - محال است پیرو کسی باشد که اکثر عمر خود را در پرستش بت گذرانده است.»

۲۳- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (۴).

عده ای از علمای اهل سنت (۵) مانند صاحب صواعق و صاحب کشف الغمه از ابن

ص: ۱۴۱

۱- (۲۲۶) أنفال / ۶۴.

۲- (۲۲۷) أنفال / ۶۲.

۳- (۲۲۸) درّ المنثور: ۳ / ۱۹۹، ينابيع الموده: ۱ / ۹۴.

۴- (۲۲۹) بينه / ۷.

۵- (۲۳۰) درّ المنثور: ۶ / ۳۷۹، فصول المهمه ابن صباغ / ۱۳۰۳، صواعق محرقة / ۹۶، كشف الغمه / ۹۲.

عبّاس نقل کرده اند که چون این آیه نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی! خیر البریه» تو و شیعیانت هستید و چون در قیامت حاضر می شوید، شادمان و مرضی خدا هستید، و دشمنان شما چون به قیامت وارد می شوند خشمناک و مورد خشم خداوند می باشند.»

۲۴- «وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» (۱).

اهل سنت روایت کرده اند که مقصود از «صالح المؤمنین» امیرالمؤمنین علیه السلام است و مقصود از «تظاهرا علیه» عایشه و حفصه دختران ابوبکر و عمر هستند (۲). در این آیه نیز همانند آیه شماره ۲۱ و ۲۲، خداوند علی علیه السلام را پس از خود و ملائکه، یاور رسول خداصلی الله علیه وآله معرفی نموده و چقدر فرق است بین این آیات و آیاتی که در مقام مذمت و کفر و نفاق خلفای غاصب وارد شده است. (۳)

۲۵- آیاتی که درباره صدق و تصدیق امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، مانند آیه «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (۴).

ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الأولیاء و سیوطی در کتاب در المنثور (۵) و دیگران از ابن عبّاس و مجاهد نقل کرده اند که مقصود از «جاء بالصّدق» رسول خداصلی الله علیه وآله است و مقصود از «صدّق به» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

و در تفسیر آیه «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (۶) نیز احمد بن حنبل و عدّه دیگری از اهل سنت از ابن عبّاس نقل کرده اند: که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

ص: ۱۴۲

۱- (۲۳۱) تحریم / ۴.

۲- (۲۳۲) در المنثور: ۶ / ۲۲۴، ینابیع الموده: ۱ / ۹۳، کشف الغمه / ۹۲.

۳- (۲۳۳) مانند آیه ۶۲ تا ۶۸ سوره توبه «یحلفون بالله لکم لیرضوکم... لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم...».

۴- (۲۳۴) زمر / ۳۳.

۵- (۲۳۵) الدر المنثور: ۵ / ۳۲۸، تفسیر فخر رازی: ۷ / ۲۶۲.

۶- (۲۳۶) حدید / ۱۹.

و نیز علمای شیعه و سنی به طور متواتر و قطعی نقل کرده اند که علی علیه السلام صدیق این امت است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «صدیقین [در قرآن] سه نفرند: ۱- حیب نجار، یعنی مؤمن آل یس؛ ۲- حزقیل، یعنی مؤمن آل فرعون؛ ۳- علی بن ابی طالب علیه السلام. و علی علیه السلام از آن دو افضل است.» (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من صدیق اکبر هستم و پس از من هر کس مدعی این لقب شود کذاب و دروغگوست.» و صدیق لغاً مرادف با معصوم است. جوهری گفته است: صدیق به معنای دائم التصدیق و کسی است که عمل او گفته او را تصدیق کند. و تردیدی نیست که صاحب چنین اوصافی سزاوارتر به امامت و خلافت است از کسی که بیش از چهل سال بت پرستیده است. (۲)

همان گونه که در آغاز این بحث گفته شد، آیات مربوط به ولایت و امامت و مقام والای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندان معصوم آن حضرت علیهم السلام فراوان است، و در برخی از روایات آمده که ثلث قرآن و یا ربع قرآن مربوط به آن بزرگواران است، و ما در کتاب «آیات الفضایل» برخی از آنها را با تفاسیر شیعه و اهل سنت ذکر کردیم و برای فارسی زبان ها ترجمه نمودیم و اگر کسی بخواهد در این میدان با تفصیل کامل وارد شود باید به کتاب های علامه حلی، سید طاووس و علامه مجلسی و علامه امینی و امثال این ها مراجعه کند و کامل ترین سخن در این باب، حدیث غدیر است که در آن چیزی فروگذار نشده است، و حدیث غدیر به طور کامل در کتاب احتجاج طبرسی و کتب دیگر شیعه موجود است و در کتاب های اهل سنت نیز مضامین آن فراوان نقل شده که به برخی از آنها در پاورقی اشاره می شود. (۳)

ص: ۱۴۳

۱- (۲۳۷) العمده لابن البطریق / ۲۲۱، فضائل الصحابه، احمد بن حنبل: ۲ / ۶۲۷، حدیث ۱۷۰۲.

۲- (۲۳۸) حقّ الیقین شبر / ۱۴۴ - ۱۵۲.

۳- (۲۳۹) صواعق ابن حجر / ۲۵، در شبهه یازدهم؛ مستدرک حاکم: ۳ / ۱۰۹، کنز العمال: ۶ / ۳۹۰ و ۳۷۹ و ۴۰۳ و ۴۰۷، مسند احمد بن حنبل، ج ۱ / فی مسند علی، ص ۱۱۹ و ج ۴ / ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۲۸۱؛ خصایص نسایی / ۱۵ و ۱۶، مواقف و شرح مواقف و شرح تجرید قوشجی؛ سیره حلبیه: ۳ / ۳۰۲، در المنثور سیوطی / ۲ / ۲۵۹، نور الأبصار شبلنجی / ۶۹، تاریخ الخلفای سیوطی / ۶۵، العقد الفرید: ۲ / ۱۹۴، استیعاب: ۲ / ۴۷۳، محاضرات راغب: ۲ / ۲۱۳، العقد الفرید، ج ۲، در بحث احوالات عمر و اعترافات او به حقانیت علی بن ابی طالب علیه السلام، مرحوم سید بن طاوس در کتاب اقبال در اعمال روز غدیر، ص ۶۶۳، اسامی ناقلین حدیث غدیر را به طور تفصیل ذکر نموده است.

مؤلف گوید: ما متن خطبه غدیر را در کتاب «مژده های رحمت در قرآن» همراه با ترجمه فارسی در ده بخش نقل کرده ایم. و اخیراً نیز به طور مستقل به صورت کتاب کوچکی منتشر گردید.

اعترافات اهل سنت به مقام اهل بیت علیهم السلام

۱- احمد بن حنبل، امام فرقه حنبلی ها، در کتاب مسند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده که فرمود: «من و علی بن ابی طالب یک نور بودیم که خداوند چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم ما را آفرید و چون آدم را خلق نمود آن را دو قسمت کرد: یک قسمت آن من هستم و یک قسمت دیگر علی است.»

و در نقل دیگری از ابن مغازلی شافعی آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «چون خداوند آدم را خلق نمود آن نور را در صلب او قرار داد و آن در صلب یکایک پیامبران قرار گرفت و چون به عبدالمطلب رسید دو قسمت شد: یک قسمت در صلب عبدالله قرار گرفت و قسمت دیگر در صلب ابوطالب. از این رو، پیامبری در من قرار گرفت و خلافت در علی.» (۱)

۲- احمد بن حنبل در کتاب مسند خود گوید: روایت شده که چون آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۲) نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله از اهل بیت و خویشان خود سی نفر را جمع کرد و سه روز آنان را ضیافت نمود و سپس به آنان فرمود: «کدام یک از شما

ص: ۱۴۴

۱- (۲۴۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲ / ۴۵۰، تذکره الخواص / ۲۸.

۲- (۲۴۱) شعراء / ۲۱۴.

ضمانت دیون و مواعید مرا می کنید تا در دنیا خلیفه من و در بهشت همنشین من باشید؟»

ثعلبی در تفسیر خود گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله سه مرتبه سخن خود را تکرار نمود و جز علی علیه السلام کسی پاسخ او را نداد. (۱)

۳- علامه حلی در کتاب نهج الحق در مناظره خود با ابن روزبهان ناصبی از مسند احمد بن حنبل نقل نموده که سلمان رضوان الله علیه به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: «وصی شما کیست؟» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «وصی برادرم موسی علیه السلام که بود؟» سلمان گفت: «یوشع بن نون.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «وصی و وارث و قاضی دیون و وعده های من علی بن ابی طالب است.» (۲)

۴- علامه حلی نیز در کتاب نهج الحق - با اعتراف ابن روزبهان ناصبی - از کتاب ابن مغزالی شافعی نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَاِثْرٌ، وَ اِنْ وَصِيٍّ وَ وَاِثْرٌ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام.» (۳)

۵- علامه نیز در کتاب نهج الحق از کتاب مسند احمد بن حنبل و کتاب الجمع بين الصحاح الستة بر ابن روزبهان ناصبی اثبات نموده که رسول خداصلی الله علیه وآله سوره براءت را به ابوبکر داد تا به مکه رود و بر مشرکین بخواند و چون ابوبکر به ذوالحلیفه (مسجد شجره) رسید، پیامبرصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را فرستاد و او آیات را از ابوبکر گرفت و

ص: ۱۴۵

۱- (۲۴۲) مسند احمد: ۱ / ۱۱۱، کنز العمال: ۶ / ۳۷۹، تاریخ طبری: ۲ / ۲۱۷، کامل ابن اثیر: ۲ / ۲۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۳ / ۲۶۳.

۲- (۲۴۳) احادیث وصیت فراوان و متواتر است و در باب پانزدهم ینابیع الموده بسیاری از آنها ذکر شده و ابن ابی الحدید در اوایل جزء اول شرح نهج البلاغه، اشعاری را از شعرای بزرگ صدر اسلام نقل کرده و مسأله وصیت در آنها بیان شده است.

۳- (۲۴۴) این روایت را ذهبی در «میزان الاعتدال» در شرح حال شریک بن عبدالله، و نیز سیوطی در کتاب «الثالی»، و قندوزی در کتاب «ینابیع الموده» در باب ۱۵ و ۵۶ نقل کرده اند.

خود مأمور شد که در مکه برای مشرکین بخواند. از این رو، ابوبکر به مدینه بازگشت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «آیا درباره من چیزی نازل شده است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر، لکن جبرئیل نزد من آمد و گفت: این آیات را کسی جز تو و یا دیگری که اهل تو باشد نباید برای مشرکین بخواند.» (۱)

۶- علامه نیز در کتاب نهج الحق، حدیث منزلت را که در صحیح مسلم و بخاری و ترمذی و کتب دیگر اهل سنت نقل شده و ناصبی های آنان، مانند ابن حجر و دیگران به آن اعتراف نموده اند نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.» (۲) و خلافت علی علیه السلام را بر منکرین اثبات کرده است.

آری دلالت این حدیث متواتر با این صراحت و فصاحت و زیبایی بر خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام با توجه به سخن حضرت موسی علیه السلام در آیه «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي * هَارُونَ اَخِي * اَشْدُدْ بِهٖ اَزْرِي * وَ اَشْرِكْهُ فِي اَمْرِي» (۳)، بر عموم منزلت هارون برای علی علیه السلام قابل انکار نیست، و گر نه استثناء صحیح نخواهد بود و از منزلت های هارون یکی این بوده که اگر بعد از موسی علیه السلام زنده می بود خلیفه او بود؛ همان گونه که در آیه دیگر آمده که موسی به هارون می گوید: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» (۴). و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در ذیل حدیث منزلت فرمود: «و لو كان لکنت».

۷- علامه نیز حدیث مواخات [و برادری] را از کتاب مسند احمد با طرق مختلف نقل نموده و ناصبی معروف، ابن روزبهان به آن اعتراف کرده که رسول

ص: ۱۴۶

۱- (۲۴۵) مسند احمد: ۱ / ۱۵۱ و ج ۳ / ۲۸۳ و ج ۴ / ۱۶۴ و ۱۶۵، و کنز العمال در تفسیر سوره توبه، ج ۱ / ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ج ۶ در فصل فضائل علی علیه السلام، ص ۱۵۳، و سنن ترمذی در فصل فضائل علی علیه السلام، و در تفسیر سوره توبه، و مستدرک حاکم: ۲ / ۵۱، و در تفسیر سوره توبه، ص ۳۳۱، و ابن حجر در کتاب صواعق / ۱۹، و خصائص / ۴، و اصابه: ۲ / ۵۰۹.

۲- (۲۴۶) صحیح بخاری: ۲/۱۸۵، صحیح مسلم: ۲/۲۳۶ و ۲۳۷، مسند احمد: ۱/۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹، صواعق / ۳۰ و ۷۴.

۳- (۲۴۷) طه / ۲۹ - ۳۲.

۴- (۲۴۸) أعراف / ۴۲.

خداصلی الله علیه وآله بین اصحاب خود اخوت برقرار نمود و هر کدام آنان را برادر دیگری قرار داد و برای علی علیه السلام برادری تعیین نفرمود تا این که علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله! شما بین اصحاب، اخوت و برادری تعیین نمودید و برای من برادری تعیین نکردید؟» رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود:

«إِنَّمَا تَرَكْتُكَ لِنَفْسِي أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فَإِنْ ذَكَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ لَا يَدْعِيهَا بَعْدَكَ إِلَّا كَذَابٌ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا أَخْرَجْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي وَ أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَارِثِي.» (۱) و قال صلى الله عليه وآله: «مَكْتُوبٌ عَلَيَّ بِبَابِ الْجَنَّةِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْفَيْ عَامٍ.» (۲)

یعنی: «من تو را برای خود نگه داشتم؛ چرا که تو برادر منی و من نیز برادر تو هستم. پس اگر کسی از نام تو سؤال کرد به او بگو: من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم.» سپس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «کسی بعد از تو چنین چیزی را ادعا نمی کند مگر این که کذاب و دروغگو باشد. سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری مبعوث نمود، من تو را با کسی برادر قرار ندادم مگر این که می خواستم تو برادر من باشی. همانا تو برای من همانند هارون هستی برای موسی، جز آن که بعد از من پیامبری نیست و تو برادر و وراث من هستی.»

و در کتاب الجمع بین الصیحات السیئة از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «بر درب بهشت نوشته شده "محمد رسول الله، علی اخو رسول الله قبل ان... " یعنی: محمد رسول خدا و علی برادر رسول خداصلی الله علیه وآله بوده دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان ها و زمین.»

ص: ۱۴۷

۱- (۲۴۹) ینابیع المودة، باب نهم؛ ترمذی در بخش فضائل علی علیه السلام؛ استیعاب در ترجمه علی علیه السلام: ۲ / ۴۷۳، صواعق / ۷۵، نور الأبصار / ۷۰، تاریخ الخلفاء / ۶۶.

۲- (۲۵۰) عمده ابن بطریق / ۲۳۷، ذخائر العقبی طبری / ۶۶، المعجم الأوسط للطبرانی: ۵ / ۳۴۳، بحار: ۸ / ۱۳۱.

۸- علامه نیز از کتاب مسند ابن حنبل، از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: الثَّقَلَيْنِ وَ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (۱)

۹- خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مکه و مدینه و تکرار حدیث ثقلین که در مسند احمد و صحیح مسلم از زید بن ارقم نقل شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مکه و مدینه برای ما خطبه خواند و بعد از نصایح و مواعظ خود فرمود:

«ای مردم! من جز بشری نیستم [و مرگ برای هر انسانی خواهد بود] و نزدیک است که فرستاده خداوند برای قبض روح من بیاید و من دو چیز بزرگ را بین شما باقی می گذارم: اول کتاب خدا که دارای نور است و شما باید به آن تمسک و توسل جوید.» سپس مردم را ترغیب به قرآن و عمل به آن فرمود. تا این که فرمود:

«و اهل بیت خود را نیز همانند قرآن جایگزین خود می نمایم.» سپس دو مرتبه فرمود: «به یاد خدا باشید [و از خدا بترسید] درباره اهل بیت من! به یاد خدا باشید [و از خدا بترسید] درباره اهل بیت من!» (۲)

زمخشری نیز که سخت ترین دشمن اهل بیت علیهم السلام است و نزد اهل سنت مورد اعتماد می باشد، در کتاب مناقب خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «فَاطِمَةُ مَهْجَةُ قَلْبِي وَ ابْنَاهَا ثَمَرَةُ فُوَادِي وَ بَعْلُهَا نُورُ بَصِيرِي، وَ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أَحْبَاءُ رَبِّي، وَ حَبْلٌ

ص: ۱۴۸

۱- (۲۵۱) مسند احمد: ۳ / ۱۷ و ۵۹ و ج ۴ / ۳۶۷ و ج ۵ / ۱۸۲ و ۱۸۹، و صحیح مسلم فی فضائل علی علیه السلام: ۲ / ۲۳۸، و صواعق ابن حجر / ۹۱ در آیه چهارم از آیات وارده درباره اهل بیت علیهم السلام، و حاکم در مستدرک: ۳ / ۱۰۹، و تفسیر فخررازی سوره آل عمران، ج ۳ / ۲۴.

۲- (۲۵۲) أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبُ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ النُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ وَ رَغَبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلَ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. حَقَّ الْيَقِينِ شَبْر / ۱۵۷.

مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، مَنْ اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَى، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى. (۱)

یعنی: «فاطمه حیات قلب من است و دو فرزند او میوه دل من هستند و همسر او نور چشم من است و امامان دیگر از فرزندان او دوستان پروردگار منند و آنان ریسمان بین خدا و خلق اویند. هر کس از آنان پیروی کند نجات می یابد و هر کس با آنان مخالفت کند هلاک خواهد شد.»

ثعلبی نیز در تفسیر آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا» (۲) روایتی را با سندهای متعدّد نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (۳)

یعنی: «ای مردم! من دو چیز بزرگ را جانشین خود قرار دادم که اگر به آنها تمسک جوئید و از آنها پیروی نمایید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد و یکی از آن دو [که قرآن است] بزرگ تر از دیگری است و آن ریسمانی است بین آسمان و زمین [و وسیله ارتباطی است بین خدا و مردم]، و آن دیگری عترت و اهل بیت من می باشند.» آن گاه فرمود: «این دو چیز هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر مرا ملاقات نمایند.»

در کتاب الجمع بین الصّحیحین از رسول خداصلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ وَ أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوْلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَ النُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي، أَدَّكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»

ص: ۱۴۹

۱- (۲۵۳) بحار الأنوار: ۲۹ / ۶۴۹ عن الزّمخشرى فى المناقب، نهج الإيمان ابن جبر / ۲۰۵ از زمخشرى نقل کرده، ملحقات احقاق الحق: ۱۳ / ۷۹ از زمخشرى، فرائد السمطين: ۲ / ۶۶.

۲- (۲۵۴) آل عمران / ۱۰۳.

۳- (۲۵۵) خصائص الوحى المبين لابن بطريق عن الثعلبى بسنده عن أبى سعيد الخدرى / ۱۹۴، نهج الإيمان جبر / ۲۰۲، طرائف لابن طاووس / ۱۱۴ عن مسند احمد بن حنبل: ۵ / ۱۸۱، بحار: ۲۳ / ۱۰۷.

یعنی: «من همانند شما انسانی هستم و نزدیک است مأمور الهی برای قبض روح من بیاید و من او را اجابت نمایم. اکنون من دو چیز بزرگ را بین شما باقی می گذارم: نخستین آنها کتاب خداست و در آن هدایت و نور نهفته است. پس شما کتاب خدا را رها نکنید و به آن تمسک کنید، و اهل بیت خود را نیز جایگزین خویش می نمایم. پس شما خدا را درباره اهل بیت من به یاد بیاورید و به خوبی با آنان برخورد نمایید.»

مؤلف گوید: برای هر انسان منصفی روشن است که سخنان فوق با فصاحت و صراحت تمام می گوید: اهل البیت علیهم السلام خلفا و جانشینان پیامبر خداصلی الله علیه و آله هستند و در همه امور و مسائل دین باید به آنان مراجعه شود و مردم باید تسلیم آنان بوده باشند تا گمراه نشوند. پس چه خوب است در این سخنان دقت کامل و تدبّر منصفانه بشود، و تردیدی نیست که عامل به این سخنان و وصیت های رسول خداصلی الله علیه و آله جز شیعیان امامیه نیستند؛ چرا که اهل سنت از زمان رحلت رسول خداصلی الله علیه و آله از اهل بیت آن حضرت روی گرداندند تا جایی که احدی جرأت نداشت فضیلت و ستایشی از آنان بکند. مایه شگفتی است که فضل بن روزبهان ناصبی بعد از نقل این اخبار می گوید: (۲)

«این اخبار بعضاً در صحاح موجود است و برخی از آنها از نظر معنی نزدیک به یکدیگر است و حاصل این اخبار این است که رسول خداصلی الله علیه و آله سفارش به حفظ احکام کتاب خدا و گرفتن احکام از آن و از اهل البیت نموده و امر به تعظیم و محبت و موالات آنان کرده است و شکی نیست که همه این امور بر مسلمانان واجب است و کسی نمی تواند جز این بگوید، لکن در این اخبار تصریح به خلافت علی بن

ص: ۱۵۰

۱- (۲۵۶) عمده ابن بطریق / ۶۹، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۱۴، صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۲.

۲- (۲۵۷) سخنان فضل بن روزبهان ناصبی در پایان حدیث ۲۵ از کتاب «نهج الحق» علامه حلی بیان شده است.

أقول: اللهم أنت الحاكم بيننا وبينهم، فاحكم بيننا بالعدل، إنك أحكم الحاكمين.

۱۰- حدیث کسا و آیه تطهیر درباره اهل بیت علیهم السلام.

همان گونه که در کتب شیعه از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده، اهل سنت نیز با طرق مختلفی آن را نقل کرده اند و علامه حلی نیز در کتاب کشف الحق و نهج الصدق از مسند احمد بن حنبل از جمع بین صحاح سته از ام سلمه نقل نموده و ناصبی معروف، یعنی فضل بن روزهان نیز نتوانسته آن را انکار نماید. ام سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من بود و فاطمه علیها السلام بر او وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «فاطمه جان! علی و فرزندان خود حسن و حسین علیهم السلام را خبر کن.» پس علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر کسای خیبری قرار گرفتند و سپس آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» نازل شد. (۱)

در ذیل حدیث فوق آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در زیر کسا برد و اطراف کسا را گرفت و سپس دست مبارک خود را خارج نمود و به طرف آسمان اشاره کرد و فرمود: «این ها اهل بیت و خواص و نزدیکان من هستند. خدایا، تو رجس و پلیدی را از آنان برطرف کن و آنان را به طهارت و پاکی کامل برسان.»

ص: ۱۵۱

۱- ۲۵۸) این حدیث را مسلم در «صحیح» خود در باب فضائل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله: ۲ / ۲۴۲، و در باب فضائل علی علیه السلام نیز در صفحه ۲۳۷ نقل نموده، و در مسند احمد: ۳ / ۲۵۹ و ۲۸۵ و ج ۴ / ۱۰۷ و ج ۶ / ۲۹۲ و ۳۰۴ و ۲۹۶ و ۲۲۳ نقل شده، و در مستدرک حاکم نیشابوری در تفسیر سوره احزاب، ج ۲ / ۴۱۶ و ج ۳ / ۱۴۷ و ۱۵۸ نیز نقل شده است. زمخشری نیز در تفسیر کشاف سوره آل عمران، ج ۱ / ۱۴۹ نقل نموده، و در نور الأبصار شبلنجی ص ۹۹، و کتاب عقد الفرید: ۲ / ۱۹۴، و خصایص نسائی ص ۳ و ۷، و استیعاب در احوالات امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۲ / ۴۷۴ نیز نقل شده است.

امّ سلمه می گوید: من سر خود را داخل اتاق کردم و گفتم: «یا رسول الله! آیا من هم از شما خواهم بود؟» فرمود: «تو از ما نیستی، اما در راه خیر و سعادت خواهی بود.»

اخبار اهل سنت درباره ائمه دوازده گانه شیعه

احادیثی را اهل سنت در صحاح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت فرموده است «خلفای من دوازده نفر هستند.» در برخی از آنها آمده: «همه آنان از بنی هاشم می باشند.» اکنون به برخی از آن اخبار توجه می کنیم.

۱- در صحیح بخاری و صحیح مسلم و الجمع بین الصحیحین و الجمع بین الصحاح السنّه و صحیح ابی داود و مسند احمد بن حنبل و غیر این ها از کتب اهل سنت با طرق متعدّد و متون صریح آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خلفا و جانشینان من دوازده نفر هستند.» (۱)

۲- بخاری در صحیح خود از جابر بن مسعود نقل کرده که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.»

۳- مسلم در صحیح خود و در جمع بین صحیحین از جابر بن سمره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «يَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.» ثمّ تكلم بكلمه خفيّه، ثمّ قال: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.»

این حدیث را مسلم در صحیح خود با هشت طریق روایت کرده، و حمیدی نیز در کتاب جمع بین صحیحین با شش طریق نقل کرده، و ثعلبی نیز در تفسیر خود با سه طریق نقل کرده است.

۴- در صحیح مسلم نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «لا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا

ص: ۱۵۲

۱- (۲۵۹) صحیح مسلم در اوّل کتاب الإِمَارَة ج ۲ / ۷۹، مسند احمدی: ۱ / ۳۹۸ و ۴۰۶ و ج ۲۹۲ و ج ۵ / ۸۹، صحیح بخاری در اوّل کتاب الأحكام در باب امرای قریش ج ۴ / ۱۴۴، و در آخر کتاب الأحكام ص ۱۵۳، ابن حجر در صواعق در فصل سوّم از باب اوّل ص ۱۲، كنز العمال: ۶ / ۱۶۰.

حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ يَكُونَ عَلَيْهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. یعنی: «دین اسلام همواره تا قیامت برقرار خواهد بود و دوازده خلیفه بر مردم امامت خواهند نمود و همه آنان از قریش می باشند.»

و در جمع بین صحاح سته در دو موضع از آن حضرت نقل شده که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمْضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.»

۵- در صحیح بخاری و صحیح ابی داود و جمع بین صحیحین از ابن عباس نقل شده که گوید: هنگام وفات رسول الله صلی الله علیه و آله من به آن حضرت گفتم: «اگر نعوذ بالله مرگ شما فرا رسیده باشد، ما باید به چه کسی پناه ببریم؟» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست خود به علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: «هَذَا فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا.»

و از عایشه نقل کرده اند که او نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرده است: «چند خلیفه برای شما خواهد بود؟» «فَقَالَتْ: أَخْبِرْنِي أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.» و قالت: «إِنَّ أَسْمَاءَ هُم مَكْتُوبَةٌ عِنْدِي بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.» فقيل لها: فأعرضيه، فأبت. یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود.» عایشه سپس می گوید: «نام آنان با املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من موجود است.» به او گفته شد: «نام آنان را بگو.» عایشه خودداری نمود. و در این معنا بیش از شصت حدیث از اهل سنت نقل شده و در همه آنها کلمه دوازده خلیفه ذکر شده است.

در برخی از روایات نیز نام آنان ذکر شده است؛ چنان که صدر الأئمه اخطب خوارزمی با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود:

«لَيْلَمَهُ أُسَيْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِي الْجَلِيلُ حَيْلٌ جَلَالُهُ: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»، فَقُلْتُ: «وَالْمُؤْمِنُونَ»، فَقَالَ لِي: صَدَقْتُ، مَنْ خَلَّفْتُ فِي أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: خَيْرُهَا. قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ.»

قَالَ تَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً اخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَشَقَقْتُ لَكَ اسْمًا

مِنْ أَسْمَاءِ فَلَا أذْكَرُ فِي مَوْضِعِ إِلَّا ذُكِرَتْ مَعِي، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطْلَعْتُ ثَانِيَةً وَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْمَائِمَةَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِي، وَ عَرَضْتُ لِأَيَّتِكُمْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَنْ جَحَدَهَا كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَيْدًا مِنْ عِبَادِي عَيْدَنِي حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَنَانِي جَاحِدًا لَوْلَايَتِكُمْ مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُقَرَّرَ بِوَلَايَتِكُمْ، يَا مُحَمَّدُ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: اَلْتَفْتُ إِلَى يَمِينِ الْعَرْشِ؛

فَالْتَفْتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْمَهْدِيِّ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نُورٍ قِيَامٍ يُصَلُّونَ وَ هُوَ (يعني المهدي) فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ الْحُجَّجُ وَ هَذَا هُوَ النَّائِبُ مِنْ عِزَّتِكَ، وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي أَنَّهُ الْحُجَّةُ الْوَاجِبَةُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْمُتَّقِيَّةِ مِنْ أَعْدَائِي» (١)

٧- از حضرت ابوطالب عليه السلام نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای عمو! از نسل تو دوازده خلیفه خارج خواهد شد و از آنان مهدی علیه السلام خواهد بود که زمین به وسیله او از فساد به صلاح خواهد رسید و خداوند زمین را به واسطه او پر از عدل و داد خواهد کرد پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.» (٢)

٨- از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: «اوصیای بعد از من به عدد اوصیای موسی و یا به عدد حواریین عیسی علیهم السلام می باشند و آنان دوازده نفر بوده اند.»

و از ابن مسعود نیز نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَوْصِيَاءِي مِنْ بَعْدِي

ص: ١٥٤

١- (٢٦٠) حَقِّ الْيَقِينِ شَبْر / ١٩٧.

٢- (٢٦١) رَوَا عَنْ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: «يَا عَمَّ! يَخْرُجُ مِنْ وَلَدِكَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً مِنْهُمْ يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِكَ بِه تَصْلُحُ الْأَرْضُ وَ يَمْلَأُهَا اللَّهُ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.» كَشَفَ الْغَطَاءَ لِكَاشِفِ الْغَطَاءِ: ١ / ٨.

عَدَدَ نُبَّاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَانُوا اثْنِي عَشَرَ. (۱) و این اشاره به آیه شریفه «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا» (۲) می باشد.

این اخبار صریح در حَقَائِیت اعتقادات امامیه است؛ چرا که امکان حمل بر خلفای جور را ندارد و عدد خلفای حاکم از قریش بیش از این است. عجیب این است که علامه حلی در کتاب کشف الحَقِّ و نهج الصِّدق این روایات را نقل نموده و فضل بن روزبهان ناصبی آنها را پذیرفته، لکن می گوید: این روایات گر چه صحیح است و در کتب صحاح ثبت شده، لکن در معنای دوازده خلیفه بین علما اختلاف است و برخی گفته اند: معنای این احادیث این است که تا سیصد سال دوازده خلیفه حاکم خواهند بود و پس از آن فتنه ها برپا خواهد شد و تنها در مدّت دوازده خلیفه دین خدا بین مردم عزیز خواهد بود، برخی نیز گفته اند: مقصود از دوازده خلیفه: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و عبدالله زبیر و عمر بن عبدالعزیز و پنج نفر از خلفای بنی عباس می باشند.

سپس می گوید: و اگر مراد رسول خداصلی الله علیه و آله ائمه دوازده گانه شیعه امامی باشد، مقصود از خلافت آنان، وراثت در علم و معرفت و اتمام حجت و قیام به اتمام منصب نبوت است و به معنای دعامت کبری و زعامت و رهبری مسلمین نیست؛ چرا که از ائمه شیعیان امامیه، بیش از دو نفر آنان مانند علی و حسن علیهما السلام صاحب خلافت و زعامت مسلمین نشدند و بقیه آنان اصلاً در مقام گرفتن کرسی خلافت و زعامت مسلمین برنیامدند و اگر آنان خلفای بالقوه نیز بوده اند، بالفعل بر مسند خلافت قرار نگرفتند و مراد از این احادیث خلفای بالفعل است، نه بالقوه؛ چرا که خلفای بالقوه برای مردم فایده ای نخواهند داشت. (۳)

مرحوم علامه سید عبدالله شبّر پس از نقل آنچه گذشت می گوید: هر آدم کم

ص: ۱۵۵

۱- (۲۶۲) تاریخ مدینه دمشق: ۱۶ / ۲۸۶، ینابیع الموده: ۲ / ۳۱۵.

۲- (۲۶۳) مائده / ۱۲.

۳- (۲۶۴) حقّ الیقین / ۱۹۸.

فهمی به این سخنان بنگرد به بی اساسی و نامفهومی و تضاد و تناقض و عصبیت و عناد و لجاج و فساد آن از جهات مختلف پی می برد، چه رسد به دانشمندان منصف و آگاه. سپس گوید:

اولاً: آنان حَقَّائِیت خلفای خود را مستند نموده اند به روایتی که از رسول خداصلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرموده است: «الخلافة ثلاثون سنة و بعد ذلك ملک عضوض.» و برخی از آنان گفته اند: «تا پایان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سی سال تمام می شود.» و برخی گفته اند: «تا پایان زمان خلافت امام حسن علیه السلام سی سال تمام می شود.» و با این وصف می گویند خلفا بیش از این ها بوده اند، از سویی، در کتاب های خود تصریح و اعتراف نموده اند که معاویه از خلفا نبوده، بلکه از ملوک بوده است.

و ثانیاً: به نظر عدّه ای از علمای منصف و محقق آنان، معاویه مسلمان نبوده، چه رسد خلیفه پیامبرصلی الله علیه و آله باشد، و معاویه همان کسی است که با امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ برخاست و پیامبرصلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «جنگ با تو جنگ با من خواهد بود.» از سویی، معاویه سال ها به علی علیه السلام سب و دشنام می داد و در منابر و خطبه های جمعه و همه بلاد دستور داده بود علی علیه السلام را سب کنند و پیروان او را می کشت و او بود که امام حسن علیه السلام را مسموم نمود، فرزند او یزید نیز مشهور به فسق و شرابخوار بود و فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را به شهادت رساند و ذریه رسول خداصلی الله علیه و آله را اسیر نمود و حرمت پیامبرصلی الله علیه و آله و مکه و مدینه و حرمین شریفین را شکست و سه روز در مدینه نوامیس مسلمانان را بر لشکریان خود مباح نمود تا این که چهار هزار فرزند زنا به وجود آمد و خلیفه دیگر آنان ولید بن عبدالملک بود که او نیز اهل گناه و فجور و مشهور به اعمال زشت بود و روزی به قرآن تفأل نمود و چون آیه «وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (۱) آمد، قرآن را تیر باران کرد تا پاره پاره شد و

ص: ۱۵۶

این شعر را خواند:

تَهْدُدُنِي بِجَبَّارٍ عَنِيدٍ

فَهَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ

إِذَا مَا جِئْتَ رَبَّكَ يَوْمَ حَشْرِ

فَقُلْ يَا رَبِّ مَزَقْنِي الْوَلِيدُ

همه این ها در کتاب های آنان ثبت شده است و با این وصف امثال معاویه و یزید و ولید را خلفای رسول خداصلی الله علیه وآله می دانند [و فرزندان پاک و معصوم و عالم به علوم قرآن یعنی ائمه معصومین علیهم السلام را با کثرت روایات در کتب شیعه و کتب خودشان - همان گونه که گذشت - جانشینان آن حضرت نمی دانند] و قد عجب العجب من أفعالهم و أقوالهم. اکنون باید گفت:

لِيُنْكَرَ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ مَنْ كَانَ بَاكِياً

فَقَدْ هُدِمَتْ أَرْكَانُهُ وَ دَعَائِمُهُ

و ثالثاً: فضل بن روزبهان برای تطبیق روایات گذشته با خلفای مورد عقیده خود گفت: مقصود صالحین از آنها هستند و لازمه این سخن این است که معاویه و یزید و ابن زبیر که از رؤسای جنگ جمل بوده و با اهل بیت علیهم السلام اظهار دشمنی می کرده و حتی در خطبه نماز جمعه صلوات نمی فرستاده اند، از خلفا نباشند، و این سبب فاصله زیادی می شود و در این فاصله باید خلیفه ای برای رسول خداصلی الله علیه وآله وجود نداشته باشد و بعد از تکمیل دوازده خلیفه نیز به گمان آنان باید حجتی از خدا روی زمین نباشد با این که روایت کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «زمین خالی از حجت نخواهد شد.»

و رابعاً: ظاهر اخبار گذشته، بلکه صریح آنها این است که این دوازده خلیفه متصل به آخر الزمان می باشند؛ چراکه در برخی از آنها آمده بود: «آخرین آنان حضرت مهدی علیه السلام است.» و در بعضی دیگر آمده بود: «لا يزال الدين قائماً.» یا «فإذا مضوا ماجت أو ساخت الأرض بأهلها.» و آنان از انس بن مالک نقل کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«لا يزال هذا الدين قائماً إلى اثني عشر خليفة من قریش فإذا ذهبوا ماجت

و خامساً: ابن ناصبی، یعنی فضل بن روزبهان، خلافت را مردّد بین دو معنا کرد و گفت: «خلافت به معنای وراثت در علم و معرفت و اثبات حقایق اسلام و اتمام منصب نبوت برای اهل البیت طبق روایات گذشته صحیح است و اما خلافت به معنای زعامت کبری و ولایت عظمی و امامت عملی بر مردم صحیح نیست؛ چرا که برخی از ائمه دوازده گانه اهل البیت علیهم السلام از منصب امامت کناره گیری کردند.»

در حالی که خلافت و امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله یک ریاست عامه در امور دین و دنیای مردم است و این بر اساس نصّ و تعیین و قابلیت و شرایط لازمی است که در امام و خلیفه وجود دارد، نه بر اساس فعلیت خارجی و فعلیت آن به نصّ و تعیین است، نه به تصرف و تظاهر و عمل خارجی و حکومت بر مردم، و اگر خلافت به حاکمیت و سلطه بر مردم و یا تعیین مردم باشد باید هنگامی که مردم از پرداخت زکات به ابوبکر امتناع کردند، ابوبکر نسبت به آنان خلیفه نباشد، و یا هنگامی که به جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام برخاستند او نسبت به آنان خلیفه نباشد، و یا هنگامی که مردم پیامبران را تکذیب کردند نبوت آنان از بین برود.

بنابر این، خلیفه کسی است که مورد نصّ و تعیین خدا و رسول او باشد و قابلیت های لازم در او وجود داشته باشد؛ خواه عملاً حکومت و رهبری را به دست گرفته باشد و یا از آن جدا باشد؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «إِنِّي هَذَا إِمَامٍ قَامَا أَوْ قَعِيدَا.» یعنی: «این دو فرزند من حسن و حسین امام شما هستند؛ خواه قیام به امامت و تصدّی امامت بکنند و یا نکنند.»

و از حکایات شیرین این قصه این است که برخی از پادشاهان و وزرای آنان در گذشته چون به این اخبار برخورد نمودند که اهل سنت در کتب خود نقل کرده اند، آنان را جمع کردند و گفتند: «اگر مقصود مطلق قریش است سلاطین آنان بیش از

دوازده نفر هستند و اگر عده خاصی از قریش هستند باید تعیین کنید.» و ده روز به آنان مهلت دادند و چون ده روز گذشت اهل سنت جوابی نداشتند و متحیر مانده بودند تا این که یکی از آنان درخواست امان کرد و گفت:

«این اخبار فقط بر مذهب شیعیان دوازده امامی تطبیق می شود جز این که این اخبار آحاد است و قابل عمل نیست.» و نجات یافتند، در حالی که این اخبار متواتر و قطعی است و شیعه و سنی در کتب خود ثبت نموده اند و ادلّ دلیل صحت این اخبار این است که اهل سنت این اخبار را تاکنون پنهان کرده اند.

در این بحث جای این سؤال می ماند که ای کاش اهل سنت یک خبر و روایت [واحد] برای خلافت خلفای خود می آوردند، در حالی که احمد بن حنبل در مسند خود، و دیگران از علمای اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت به امام حسین علیه السلام فرمود: «أَنْتَ السَّيِّدُ ابْنُ السَّيِّدِ أَخُو السَّيِّدِ أَبُو السَّادَةِ، أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ أَخُو الْإِمَامِ أَبُو الْأَيْمَةِ، أَنْتَ الْحُجَّةُ ابْنُ الْحُجَّةِ أَخُو الْحُجَّةِ أَبُو الْحُجَجِ التَّسَعَةَ مِنْ صُلْبِكَ تَسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ.» (۱)

شخصیت علی علیه السلام در کتب اهل سنت

اهل سنت در کتاب های خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ.» (۲) یعنی: «خدا علی علیه السلام را رحمت کند. خدایا علی هر کجا باشد حق را از علی جدا مساز.»

و به عمّار فرمود: «زود باشد بعد از من در این امت اختلاف و تشاجر رخ دهد تا جایی که شمشیر به روی یکدیگر بکشند و برخی خون دیگران را بریزند و از یکدیگر بیزاری بجویند. ای عمّار! گروه سرکش و طاغی این امت تو را خواهند

ص: ۱۵۹

۱- (۲۶۷) مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۲۲۶، الصّراط المستقیم: ۲ / ۱۳۰، بحار الأنوار: ۳۶ / ۳۴۴.

۲- (۲۶۸) صحیح ترمذی در بخش فضائل علی علیه السلام؛ مستدرک حاکم: ۶ / ۱۲۴، صواعق ابن حجر در شبهه یازدهم، ص

۲۵، کنز العمال: ۶ / ۱۵۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۱۲ و ج ۲ / ۴۲۲.

کشت و تو در آن حال با حق هستی و حق با تو است. ای عمار! بدان که علی علیه السلام تو را به باطل دعوت نمی کند و از هدایت و حق جدا نخواهد ساخت. ای عمار! کسی که شمشیر به دوش بگیرد تا با دشمن علی علیه السلام بجنگد، خداوند در روز قیامت دو زنجیر از درّ به گردن او می آویزد، و کسی که شمشیر به دوش بگیرد و با علی علیه السلام بجنگد خداوند در روز قیامت دو زنجیر از آتش به گردن او می آویزد. و هنگامی که تو دیدی مسلمانان شمشیر به روی یکدیگر کشیده اند بر تو باد که از علی علیه السلام جدا نشوی و اگر همه مردم از علی جدا شدند تو هرگز از علی علیه السلام جدا مشو و مردم را رها کن. ای عمار! علی علیه السلام همواره بر طریق هدایت است و پیروی از او پیروی از من است و پیروی از من پیروی از خداست. (۱)

ابن مردویه با سند خود از عایشه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَيْثِي يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». یعنی: «حق با علی است و علی با حق است و آنان از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» (۲)

احمد بن حنبل در کتاب مسند خود گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود: «هر کس مرا و این دو فرزندم حسن و حسین و پدر و مادر آنان علی و فاطمه علیهما السلام را دوست بدارد روز قیامت با من همنشین خواهد بود و در درجه من قرار خواهد داشت.» (۳)

در همان کتاب از جابر نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله در عرفات به علی علیه السلام فرمود: «نزد من بیا.» و سپس فرمود: «یا علی! من و تو از یک درخت هستیم. من اصل آن درخت هستم و تو فرع آن هستی و حسن و حسین شاخه های آن هستند. پس هر کس به یکی از شاخه های آن بیاویزد خداوند او را داخل بهشت

ص: ۱۶۰

-
- ۱- (۲۶۹) تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۸۸، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۷۲، البدایه و النهایه / ۳۴۰، حقّ الیقین / ۱۶۰.
 - ۲- (۲۷۰) الصّراط المستقیم: ۱ / ۲۷۵، بحار: ۳۸ / ۳۸، مجمع الزّوائد: ۷ / ۲۳۵، حقّ الیقین / ۱۶۰.
 - ۳- (۲۷۱) مسند احمد: ۱ / ۷۷، صحیح ترمذی، بخش مناقب علی علیه السلام؛ تفسیر فخر رازی: ۷ / ۴۰۵.

در مسند احمد و صحیح مسلم نقل شده که احدی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله به مردم نگفت: «سلونی قبل أن تفقدونی»، جز علی بن ابی طالب علیه السلام.(۲)

در مستدرک حاکم و کتب دیگر به طور متواتر نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا».(۳) و در مسند احمد و جمع بین صحاح سنّه از انس بن مالک نقل شده که گوید: روزی مرغی برای رسول خداصلی الله علیه وآله طبخ شد و چون مقابل آن حضرت گذارده شد فرمود: «خدایا، بهترین خلق خود را نزد من بفرست تا با من در خوردن این مرغ شریک باشد.» پس علی علیه السلام وارد شد و با او هم غذا گردید.(۴)

در مسند احمد با طرق متعدّد نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس علی را بیازارد من را آزرده است.» سپس فرمود: «ای مردم! هر کس علی را بیازارد روز قیامت یهودی یا نصرانی محشور خواهد شد.»(۵)

مؤلف گوید: این اخبار وضعیّت حال غاصبین خلافت و معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و... که به علی علیه السلام ظلم کرده اند را روشن می نماید.

جمهور اهل سنّت حتّی ناصبی های آنان اعتراف کرده اند که هنگامی که علی علیه السلام برای جنگ با عمرو بن عبدود عامری در خندق آماده شد و هیچ کدام از مسلمانان جرأت مقابله با او را نداشتند، رسول خداصلی الله علیه وآله دست به دعا برداشت و فرمود: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ».(۶) یعنی: «تمام ایمان در مقابل تمام کفر

ص: ۱۶۱

۱- (۲۷۲) حَقَّ الْيَقِينِ / ۱۶۱.

۲- (۲۷۳) استیعاب: ۲/۴۷۵، شرح فضائل علی علیه السلام؛ صواعق ابن حجر، فصل سوّم ص ۷۸، کنز العمال: ۶/۳۹۷.

۳- (۲۷۴) مستدرک حاکم: ۳/۱۲۶، کنز العمال: ۶ / ۱۵۲-۶ و ۴۰۱، صواعق / ۷۵، تاریخ الخلفا / ۶۶، استیعاب: ۲/۴۷۴.

۴- (۲۷۵) خصائص نسائی / ۴، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۲۰، کنز العمال: ۶ / ۴۰۶، تذکره الخواص / ۲۳، ینابیع المودّه، باب هشتم.

۵- (۲۷۶) مسند احمد: ۳ / ۴۸۳، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۲۲، کنز العمال: ۶ / ۱۵۲، استیعاب: ۲ / ۴۷۴، صواعق / ۷۶.

۶- (۲۷۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۳۴۴، و رواه السنّید فی اقبال الأعمال: ۲ / ۲۶۷. سپس گوید: چه گمان می بری به مردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تمام ایمان و اسلام می دانند؟

فضل بن روزبهان ناصبی با شنیدن این حدیث می گوید: این حدیث صحیح است و جزء مناقب و فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام است و جز افراد سقیم الرأی و ضعیف الإیمان نمی تواند آن را انکار کند.

در مسند ابن حنبل و کتب دیگر اهل سنت نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله همه درهای خانه های مردم را به مسجد النبی صلی الله علیه و آله به امر خداوند بست، جز در خانه علی علیه السلام را، و در این مورد اعتراض هایی شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد آمد و خطبه ای خواند و فرمود: «من درب های مردم را به مسجد به امر خدا بستم و درب خانه علی علیه السلام را به امر خدا باز گذاردم.»^(۱)

و در مسند احمد و صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحاح سته از عبدالله بن زبیر نقل شده که گوید: از پدرم زبیر شنیدم که گفت: ما خیبر را محاصره کردیم و ابوبکر پرچم را گرفت و با شکست بازگشت و سپس فردای آن روز عمر پرچم را گرفت و همانند ابوبکر با شکست بازگشت و در آن روز مردم سخت ناتوان شده بودند. تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که او خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند. او مردی کزّار است و هرگز فرار نمی کند تا خداوند پیروزی را به دست او قرار دهد.»

پس مردم در آن شب متحیر بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فردا پرچم را به دست که خواهد داد؟ و چون صبح شد همه آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و امید داشتند که پرچم به دست آنان داده شود تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» مردم گفتند: «او مبتلای به بیماری چشم است.» پس علی علیه السلام را خبر کردند و چون خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، آن حضرت آب دهان خود را در چشم او

ص: ۱۶۲

۱- (۲۷۸) مسند احمدی: ۱ / ۱۷۵ و ۳۳۱ و ج ۲ / ۲۶، صواعق ابن حجر / ۷۸، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۲۵، کنز العمال: ۶ / ۱۵۲، ۳۹۱ و ۳۹۳ و ۴۰۸، ترمذی، بخش فضائل علی علیه السلام، و اصابه ابن حجر، بخش فضائل علی علیه السلام: ۲ / ۵۰۹.

قرار داد و دعا کرد و در همان ساعت چشم او سالم گردید. پس رسول خداصلی الله علیه وآله پرچم را به دست او داد و قلعه خبیر به دست او فتح گردید.

فضل بن روزبهان ناصبی پس از نقل این حدیث گوید: حدیث خبیر صحیح است و این از فضائل بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام است و کسی با او شریک نمی باشد و آن حضرت از این گونه فضائل فراوان دارد. (۱)

و در صحیح بخاری و مسلم نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام مباحله با نصارای نجران، امام حسین علیه السلام را در آغوش و دست امام حسن را گرفت و فاطمه علیها السلام را پشت سر خود قرار داد و علی علیه السلام را پشت سر فاطمه و به آنان فرمود: «هنگامی که من دعا می کنم شما آمین بگویید.» (۲)

فضل بن روزبهان ناصبی پس از نقل قصه مباحله می گوید: «قصه مباحله مشهور است و آن فضیلت بزرگی است.»

در تفسیر آیه شریفه «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ» (۳)، علمای اهل سنت از سدی نقل کرده اند که گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «مردم از ولایت علی علیه السلام در قبرهای خود سؤال خواهند شد و هر که از مردم در شرق و غرب عالم از دنیا برود، دو ملک منکر و نکیر نسبت به ولایت علی علیه السلام از او سؤال خواهند نمود و به او می گویند: من ربک و ما دینک و من نبیک و من إمامک؟» (۴)

در تفسیر آیه شریفه «وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۵) نیز علمای اهل سنت گفته اند: «مردم نسبت به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال خواهند شد.» (۶)

ص: ۱۶۳

- ۱- (۲۷۹) حَقَّ الْيَقِينِ / ۱۶۲.
- ۲- (۲۸۰) صواعق ابن حجر، بخش فضائل علی علیه السلام / ۷۴، و بخش آیات مربوط به اهل بیت / ۹۵، صحیح مسلم، بخش فضائل علی علیه السلام: ۲ / ۱۳۷، سنن ترمذی، فضائل علی علیه السلام، تاریخ الخلفای سیوطی / ۶۵.
- ۳- (۲۸۱) نبأ / ۱ و ۲.
- ۴- (۲۸۲) حَقَّ الْيَقِينِ شَبْرٍ / ۱۶۴.
- ۵- (۲۸۳) صَافَاتٍ / ۲۴.
- ۶- (۲۸۴) صواعق ابن حجر / ۱۹، طبع مصر، سال ۱۳۱۲؛ تذکره ابن جوزی / ۱۰.

و در تفسیر آیه «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» (۱) نیز از ابن عباس نقل کرده اند که مقصود از اهل ذکر: محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند و آنان اهل ذکر و علم و عقل و بیان و اهل بیت نبوت و معدن رسالت و مختلف ملائکه می باشند. ابن عباس سپس می گوید: به خدا سوگند، مؤمن، مؤمن نامیده نمی شود مگر برای کرامت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام. (۲)

اخطب خوارزمی از علمای اهل سنت با سند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ أَنَّ الرِّيَاضَ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرَ مِثْدَادٌ وَ الْجَنِّ حُسَابٌ وَ الْإِنْسَ كُتَابٌ مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (۳) یعنی: «اگر درخت ها قلم شود و دریاها مرکب شود و جنیان حسابگر شوند و انسان ها نویسندگان شوند، نمی توانند فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام را شماره نمایند.»

اخطب خوارزمی نیز روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند برای برادرم علی علیه السلام فضائل بی شماری قرار داده است و کسی که فضیلتی از فضائل او را ذکر کند و اعتقاد به او داشته باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد، و کسی که فضیلتی از فضائل او را بنویسد، تا آن نوشته موجود باشد ملائکه برای او استغفار می کنند، و کسی که به فضیلتی از فضائل او گوش فرا دهد خداوند گناهانی که او با شنیدن انجام داده است را می آمرزد، و کسی که به فضیلتی از فضائل او بنگرد [و مطالعه کند] خداوند گناهانی که او به وسیله دیدن انجام داده است را می آمرزد.» سپس فرمود: «نگاه به علی علیه السلام عبادت است و یاد او نیز عبادت است و خداوند ایمان هیچ بنده ای را بدون ولایت او و بیزاری از دشمنان او نمی پذیرد.» (۴)

ص: ۱۶۴

۱- (۲۸۵) نحل / ۴۳.

۲- (۲۸۶) و رواه ابن طاووس عن الجمهور فی الطرائف / ۹۴، حقّ الیقین شبر / ۱۶۴، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۸۶.

۳- (۲۸۷) تذکره الخواصّ ابن جوزی / ۸، ینایع المودّه، باب ۵۶ و ۴۰.

۴- (۲۸۸) مستدرک حاکم نیشابوری: ۳ / ۱۴۱، روضه الواعظین / ۱۱۴، بحار الأنوار: ۲۶ / ۲۲۹، لسان المیزان ابن حجر / ۲۴۳،

مناقب خوارزمی / ۳۶۲، ینایع المودّه: ۱ / ۲۶۷، میزان الاعتدال: ۴ / ۳۸۱، حقّ الیقین / ۱۶۶.

مؤلف گوید: فضائل و خصایص امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار است و در این کتاب گنجایش بیش از این نیست و ما مسأله امامت و خلافت و فضائل آن حضرت را در کتاب «آیات الفضائل» و کتاب «میزان الحق» به اختصار بیان کرده ایم.

از عجایب روزگار این است که ابن حجر عسقلانی کتابی در ردّ شیعه نوشته و آنان را تکفیر نموده، لکن خداوند به زبان او فضائل امیرالمؤمنین و ائمه اهل البیت علیهم السلام را جاری کرده است. او در پایان سخن خود از طبرانی نقل کرده (۱) که علی علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! تو و شیعیان تو بر خداوند وارد می شوید در حالی که راضی و مرضی خدا هستید و دشمنان تو چون وارد می شوند خشمگین و معذّب خواهند بود.» سپس می گوید: «شیعیان علی علیه السلام اهل سنت هستند!» و عجب این است که او کسانی را شیعه علی علیه السلام می داند که خلفای غاصب و معاویه و یزید و طلحه و زبیر و امثال آنان - از دشمنان اهل بیت علیهم السلام - را دوست می دارند. (۲)

ص: ۱۶۵

-
- ۱- (۲۸۹) مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۱، المعجم الأوسط للطبرانی: ۴ / ۱۸۷، نظم درر السمطين / ۹۲، کنز العمال: ۱۳ / ۱۵۶، شواهد التنزیل: ۲ / ۴۶۵، ینابیع المودّه: ۲ / ۳۵۷، نهایه فی غریب الحدیث: ۴ / ۱۰۶ و ج ۳۵ / ۳۴۶.
- ۲- (۲۹۰) حقّ الیقین / ۱۶۶ - ۱۷۲.

رهبران

معصوم

امام اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

اشاره

ص: ١٦٧

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روز جمعه سیزدهم رجب، سی سال بعد از عام الفیل در مکه داخل بیت الله الحرام به دنیا آمد. مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است. پدر او نیز ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است. بنابراین، علی علیه السلام و برادران او نخستین فرزندان هستند که از ناحیه پدر و مادر به هاشم بن عبد مناف منسوب می شوند و او تنها کسی است که در کعبه متولد گردیده و قبل از او و بعد از او احدی در کعبه و بیت الله الحرام به دنیا نیامده [و نخواهد آمد]، و این فضیلت ویژه ای است که خداوند برای تعظیم و تجلیل و اعلائی مقام و شخصیت به او اختصاص داده است.

مرحوم صدوق از یزید بن قعب نقل کرده که گوید: من با عباس بن عبدالمطلب و عده ای از قبیله عبدالعزی مقابل کعبه نشسته بودیم ناگهان دیدیم فاطمه بنت اسد - مادر امیرالمؤمنین علیهما السلام - وارد مطاف شد و چون باردار به فرزند نه ماهه خود بود، درد زایمان پیدا کرد و گفت:

«رَبِّ إِنِّي مُؤْمِنَةٌ بِكَ وَبِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ مِنْ رُسُلٍ وَكُتِبَ وَ إِنِّي مُصَدِّقَةٌ بِكَلَامِ جَدِّي إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنَّهُ بَنَى الْأُمَيْتَ الْعَيْتِقَ فَبِحَقِّ الَّذِي بَنَى هَذَا الْأَيْتِ وَبِحَقِّ الْمَوْلُودِ الَّذِي فِي بَطْنِي لَمَّا يَسَّرْتَ عَلَيَّ وِلَادَتِي.» یعنی: «خدایا، من به تو و به پیامبران تو و کتاب های آسمانی ایمان دارم و به کلام جدم ابراهیم خلیل که این خانه را بنا نمود ایمان دارم و من تو را به حق بنا کننده این کعبه و فرزندی که در رحم دارم سوگند

می دهم که این ولادت را بر من آسان گردانی.»

یزید بن قعب می گوید: پس از دعای فاطمه بنت اسد ما دیدیم کعبه از پشت گشوده شد و فاطمه داخل گردید و از مقابل چشمان ما ناپدید شد و دیوار کعبه به هم پیوست و هر چه کردیم درب کعبه باز نشد و دانستیم که این امر الهی بوده، و چون روز چهارم شد فاطمه بنت اسد فرزند خود را روی دست داشت و از کعبه خارج شد و گفت: «خداوند مرا بر زنان پیشین فضیلت داد؛ چرا که آسیه خدا را در جایی عبادت کرد که جز در حال ضرورت شایسته عبادت نبود. مریم نیز در بیابان زایمان نمود و درخت خرماى خشکیده برای او سبز شد و از خرماى تازه آن خورد، در حالی که من داخل بیت الله شدم و از میوه های بهشتی خوردم و چون خارج گردیدم هاتفی به من گفت:

ای فاطمه! فرزند خود را علی نام گذار و خدای علیّی اعلی می فرماید: من نام این فرزند را از نام خود گرفتم و او را تأدیب نمودم و اسرار علم خود را به او آموختم و اوست که بت های اطراف خانه من را خواهد شکست و بر بالای خانه من اذان خواهد گفت و مرا تقدیس و تمجید خواهد نمود. خوشا به حال کسانی که او را دوست بدارند و از او اطاعت کنند و او بر کسانی که او را دشمن بدارند و از او نافرمانی کنند.»

و امّیا فضائل او به قدری است که قلم ها قدرت بیان و عقل ها قدرت فهم و کتاب ها گنجایش کتابت آن را ندارد. ابن ابی الحدید معتزلی در ابتدای شرح نهج البلاغه گوید: فضائل او از جهت عظمت و جلال و وسعت و انتشار به قدری است که جمع آوری آنها امکان پذیر نیست؛ چنان که ابوالعینا به وزیر متوکّل و معتمد گفت:

شخصیت علیّ بن ابی طالب به قدری آشکار و عالم گیر است که خبر دادن از آن مانند خبر دادن از نور خورشید و ماه منیر است که بر احدی پوشیده نیست، و هر چه گوینده از فضائل او بگوید، باز در ادای شخصیت او مقصّر خواهد بود. از این رو، بهتر است از بیان فضل او خودداری شود و به درود بر او بسنده گردد.

ص: ۱۷۰

ابن ابی الحدید سپس می گوید: من چه گویم درباره مردی که دشمنان او نتوانستند فضائل او را کتمان نمایند و به ناچار فضائل و مناقب او را بیان نمودند. و تو می دانی که بنی امیه مسلط بر شرق و غرب ممالک اسلامی شدند و با تمام حيله کوشیدند که نور او را خاموش و شخصیت او را با احادیث مجعول تحریف و تخریب کنند تا جایی که او را در جمیع بلاد بر سر منبرها لعنت کردند و به دوستان او اعلام خطر نمودند که احدی از او ستایش نکند، بلکه آنان را به زندان انداختند و کشتند و اجازه ندادند حدیثی که متضمن فضیلتی از فضائل او باشد را کسی نقل کند، حتی ممنوع نمودند کسی فرزند خود را به نام علی نام گذاری کند و این ممنوعیت ها نتیجه ای جز عظمت و رفعت برای او نداشت، همانند مشکي که هر چه پنهان شود، بوی او آشکارتر خواهد شد، و مانند خورشید که با دست نمی توان از نور او جلوگیری نمود، و مانند روشنی روز که اگر کسی چشم خود را ببندد که نور آن را نبیند چشم هایی باز است و شاهد نور آن خواهد بود.

تا این که گوید: من چه گویم درباره مردی که هر فضیلت و ارزشی به او نسبت داده می شود، و هر فرقه و گروهی خود را به او منتسب می دانند و به او افتخار می کنند. بنابر این، او رئیس فضائل و منبع ارزش ها و پیشتاز خوبی هاست و هر که کمالی یافته به او اقتدا نموده و از او گرفته است... .

مؤلف گوید: فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام همان گونه که در بخش های پیشین گذشت قابل شماره نیست؛ چرا که او و فرزندان او مظاهر صفات جمال خداوندی و کلمات الله می باشند و خداوند در قرآن می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمِيْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبِغَهُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۱)، و از معصومین علیهم السلام نقل شده که می فرماید: «نَحْنُ كَلِمَاتُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَنْفَدُ وَلَا تُدْرَكُ فَضَائِلُنَا» (۲)

ص: ۱۷۱

۱- (۲۹۱) لقمان / ۲۷.

۲- (۲۹۲) تحف العقول / ۴۷۹.

از این رو، کسی را نمی رسد که بگوید: من فضائل آنان را جمع آوری نمودم و یا به کنه مقام آنان پی بردم.

از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «لَوْ أَنَّ الْغِيَاضَ [الْأَشْجَارَ] أَقْلَامٌ، وَ الْبَحْرَ مِدَادٌ، وَ الْجَنَّ حُسَابٌ، وَ الْإِنْسَ كُتَّابٌ، مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» (۱)

این حدیث را جوینی نیز در کتاب فرائد السمطين (ج ۱/۱۶) نقل کرده، لکن برخی از متعصبین آنان می گویند: «چنین حدیثی صحیح نیست.» و آن را کذب می دانند و این به علت عدم درک آنان است و خوب بود می گفتند: ما نمی فهمیم و تکذیب نمی کردند.

و چه نیکو سروده ماح اهل البيت عليهم السلام الشيخ الأزرى رحمه الله:

لا فتى فى الجود إلا على

ذاك شخص بمثله الله باها

لا ترم وصفه ففيه معان

لم يصفها إلا الذى سواها

ما حوى الخافقان إنس و جن

قصبات السبق التى قد حواها

إنما المصطفى مدینه علم

و هو الباب من أتاه أتاها

و هما مقلتا العوالم يسراً

ها على و أحمد يمناها

هل أتى هل أتى بمدح سواه

لا و مولاً بذكره حلأها

فتأمل بعم تنبئك عنه

نبأ كل فرقه أعيها

و بمعنى أَحَبَّ خَلْقَكَ فَانظُرْ

تجد الشمس قد أزاحت دجاها

و تفكر بأن منى تجدها

حكمه تورث الرقود انتباها

أو ما كان بعد موسى أخوه

خير أصحابه و أعظم جاها

ليس تخلو إلا النبوة منه

و لهذا خير الورى استثناها

و هى فى آيه التباهل نفس

المصطفى ليس غيره إياها

ثم سل إنما وليكم الله

ترى الإعتبار فى معناها

ص: ١٧٢

آیه خَصَّتِ الْوَلَايَةَ لِلَّهِ

و لِلطَّهْرِ حَيْدَرَ بَعْدَ طَه

لَكَ فِي مَرْتَقَى الْعَلَى وَالْمَعَالَى

دَرَجَاتٍ لَا يَرْتَقِي أَدْنَاهَا

يَا أَخَا الْمُصْطَفَى لَدَى ذُنُوبٍ

هِيَ عَيْنُ الْقُدَى وَأَنْتَ جَلَاهَا

كَيْفَ تَخْشَى الْعَصَاهُ بَلْوَى الْمَعَاصَى

و بِكَ اللَّهُ مُنْقَذٌ مَبْتَلَاهَا

سبط بن جوزی در کتاب تذکره می گوید: از جدّم شنیدم که در مجالس وعظ خود در سال ۵۹۶ ه. ق در بغداد از کتاب تبصره المبتدی این دو بیت را می خواند:

أَهْوَى عَلِيًّا وَ إِيْمَانِي مَحَبَّتِهِ

كَمْ مَشْرُكٍ دَمَهُ مِنْ سَيْفِهِ وَ كَفَا(۱)

إِنْ كُنْتَ وَ يَحْكُ لَمْ تَسْمَعْ فِضَائِلَهُ

فَاسْمَعْ مَنَاقِبَهُ مِنْ هَلْ أَتَى وَ كَفَا

و دیگری در فضائل او گوید: (و هو الناشی)

بِأَلِ مُحَمَّدٍ عَرَفَ الصُّوَابَ

وَ فِي آيَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابَ

وَ هُمْ حَجَّجَ الْإِلَهَ عَلَى الْبَرَايَا

بِهِمْ وَ بَجَدَّهُمْ لَا يُسْتَرَابَ

وَ لَا سَيِّمًا أَبُو حَسَنِ عَلِيٍّ

له في الحرب مرتبه تهاب

طعام سيوفه مهج الأعداى

و فيض دم الرقاب له شراب

و ضربته كبيعته بخم

معافدها من القوم الرقاب

على الدر و الذهب المصفا

و باقى الناس كلهم تراب (٢)

بعضى اين اشعار را با تغييراتى از عمرو بن العاص مى دانند و مى گويند براى معاويه بدره اى از طلا آوردند و معاويه گفت: «هر كس درباره على عليه السلام اشعارى مطابق با شخصيت او بگويد، اين بدره از آن او باشد.» پس عده اى كه فكر مى كردند بدگوئى از على مطابق نظر معاويه است، اشعارى در مذمت على عليه السلام گفتند و معاويه به آنان چيزى نداد تا اين كه عمرو بن العاص اين اشعار را كه مطابق عقیده او بود - گر چه برخلاف عمل او بود - گفت و بدره طلا را گرفت و اشعار چنين است:

ص: ١٧٣

١- (٢٩٤) اى: سال دمه من سيفه.

٢- (٢٩٥) أنوار البهيّه / ٢٧ و ٢٨.

بآل محمّد عرف الثّواب
و في أبياتهم نزل الكتاب
و هم حجج الإله على البرايا
بهم و بجدّهم لا يستراب
و لا سيّما أبو حسن عليّ
له في المجد مرتبه تحاب
إذا طلبت صوارمه نفوساً
فليس بها سوى نعم جواب
طعام حسامه مهج الأعدى
و فيض دم الرّقاب له شراب
و ضربته كييعته بخم
معاقدها من النّاس الرّقاب
إذا لم تبرأ من أعدا عليّ
فما لك في محبّته ثواب
هو البكاء في المحراب ليلاً
هو الضّحاك إن آن الضّراب
هو النّبأ العظيم و فلك نوح
و باب الله و انقطع الخطاب

معاويه با شنیدن این اشعار، بدره و کیسه طلا را به عمرو بن عاص داد و دیگران را محروم نمود. علامه امینی در کتاب «الغدیر» می گوید: صحیح تر این است که این قصیده مربوط به ناشی باشد؛ همان گونه که ابن شهر آشوب در مناقب آورده است. (۱)

هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از فتنه بزرگ امت خود خبر داد، امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله! مگر شما در جنگ احد - که عده ای به شهادت رسیدند و من از آن محروم ماندم و برای من گران آمد - به من نفرمودید: «الشَّهاده من ورائک؟»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «آری، شهادت در انتظار توست، لکن صبر تو چگونه خواهد بود؟» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من گفتم: «یا رسول الله! لیس هذا من مواطن الصبر، و لکن من مواطن البشرى و الشکر.» یعنی: «ای رسول خدا! شهادت برای من محلّ صبر نیست، بلکه محلّ شکر و بشارت است.» (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از ماه رمضان برای ما خطبه

ص: ۱۷۴

۱- (۲۹۶) الغدير: ۴ / ۲۷.

۲- (۲۹۷) نهج البلاغه: ۲ / ۵۰ خطبه ۱۵۶.

خواند و فرمود: «ای مردم! ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش به شما روی آورده.» سپس برکات این ماه را بیان نمود و مردم را به اعمال نیک در آن ماه سفارش کرد و من در بین سخنان او برخاستم و گفتم: «یا رسول الله! بهترین اعمال این ماه چیست؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین اعمال این ماه پرهیز از محرّمات خداوند است.» سپس گریان شد، من گفتم: «یا رسول الله! برای چه گریه می کنی؟»

فرمود: «یا علی! برای این گریه می کنم که در این ماه خون تو حلال شمرده می شود. گویی می بینم تو در حال نماز هستی و شقی ترین اولین و آخرین که همتای پی کننده ناقه صالح است، برمی خیزد و ضربتی بر فرق تو می زند و محاسن تو را به خون سرت خضاب می نماید.» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: «آیا آنچه واقع می شود در حال سلامت دین من است؟» فرمود: «آری، در حال سلامت دین تو است.» سپس فرمود: «یا علی! مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي لِأَنَّكَ مِنِّي كَنْفُسِي رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَ...» (۱)

در کتاب سلیم بن قیس آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «روزی من با رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین باغات مدینه راه می رفتیم و چون به باغی رسیدیم، من گفتم: "یا رسول الله! چه باغ زیبایی است!" رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "آری، لکن در بهشت بهتر از آن برای تو هست." تا این که به باغ دیگری رسیدیم و من گفتم: "یا رسول الله! چه باغ زیبایی است!" و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "آری، لکن در بهشت برای تو زیباتر از آن هست." تا به هفت باغستان رسیدیم و من گفتم: "چه باغ زیبایی است!" و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "زیباتر از آن در بهشت برای تو خواهد بود." و چون در بین راه به جای خلوتی رسیدیم و کسی در آن جا دیده نمی شد، رسول خدا مرا در آغوش گرفت و صدا به گریه بلند کرد و فرمود: "پدرم فدای شهیدی که تنها و بی پناه است." پس من گفتم: "یا رسول الله! برای چه گریه می کنید؟" فرمود: "کینه هایی از

ص: ۱۷۵

بدر و احد در سینه های این مردم از تو هست که اظهار نمی کنند، مگر بعد از من [و به همان علت تو را خواهند کشت].
پس من گفتم: "آیا من در حال شهادت بر دین خود باقی هستم؟" فرمود: "آری، در آن حال دین تو سالم است."

سپس فرمود: "باید صابر باشی و از آنان هراس کنی؛ چرا که تو نسبت به من همانند هارون هستی نسبت به موسی، و این مردم نیز به منزله گوساله سامری و پیروان او هستند، و موسی به هارون گفت: اگر یآوری پیدا کردی با آنان جهاد کن و گرنه دست نگه دار و خون خود را حفظ کن. و مگذار بین امت اختلاف ایجاد شود." (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام در شب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان در محراب مسجد کوفه نزدیک اذان صبح به وسیله شمشیر مسموم ابن ملجم ملعون فرقتش شکافته شد و دو روز در بستر ماند و در شب بیست و یکم آن ماه مظلومانه به شهادت رسید و سن او هنگام شهادت شصت و سه سال بود.

مسعودی در مروج الذهب می گوید: در سال چهلیم هجرت عده ای از خوارج در مکه جمع شدند و پس از گفت و گو درباره درگیری ها و فتنه های بین معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام سه نفر آنان پیمان بستند که امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه و عمرو بن عاص را بکشند و در این پیمان با یکدیگر چنین گفتند که هر کدام برای کشتن شخص مورد نظر خود بکوشند تا این که یا او را بکشند و یا کشته شوند. و آن سه نفر عبدالرحمن بن ملجم ملعون و حجاج بن عبدالله ملقب به برک، و زادویه غلام بنی عنبر بودند. ابن ملجم گفت: «من علی را خواهم کشت.» و برک گفت: «من معاویه را می کشم.» و زادویه گفت: «من عمرو بن العاص را می کشم.» و همگی پیمان بستند که این عمل در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان واقع شود، و برخی گفته اند پیمان آنان در شب بیست و یکم آن ماه بوده است.

ص: ۱۷۶

پس عبدالرحمن بن ملجم به طرف کوفه رفت و چون وارد کوفه شد نزد دختر عموی خود قطام رفت - که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ با خوارج نهروان پدر و برادر او را کشته بود - و چون او زیباترین زن کوفه بود ابن ملجم به او پیشنهاد ازدواج نمود.

قطام گفت: «با تو ازدواج نمی کنم تا مهر من را معین کنی.» ابن ملجم گفت: «هر چه بخواهی می دهم.» قطام گفت: «مهر من سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و کشتن علی بن ابی طالب است.» ابن ملجم گفت: «همه آنچه گفتی پذیرفته است، جز کشتن علی علیه السلام؛ چرا که گمان ندارم بتوانی به آن برسی.»

قطام گفت: «او را غافلگیر کن. پس اگر به مراد خود رسیدی قلب مرا شفا داده ای و زندگی با من برای تو فراهم خواهد شد و اگر کشته شدی پاداش تو بهتر از دنیا خواهد بود.» ابن ملجم گفت: «به خدا سوگند، من به این شهر نیامدم جز برای همین مقصود و گرنه من از این شهر فراری بودم. بنابر این، من همه خواسته تو را پذیرفتم.» و چون ابن ملجم از نزد قطام خارج شد گفت:

ثَلَاثَةُ آلَافٍ وَ عَبْدٌ وَ قَيْنَةٌ

وَ قَتْلُ عَلِيٍّ بِالْحُسَامِ الْمُصَّمِّمِ

فَلَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَ إِنْ عَلِيٌّ

وَ لَا فَتَكَ إِلَّا دُونَ فَتَكَ ابْنِ مُلْجَمٍ

تا این که با مردی از خوارج از قبیله اشجع به نام شیب بن بجره برخورد نمود و به او گفت: «آیا مایلی کاری را انجام دهی که شرف دنیا و آخرت تو باشد؟» او گفت: «چه کاری؟» ابن ملجم گفت: «در کشتن علی مرا یاری دهی.» شیب گفت: «مادرت به عزایت بنشیند! کار خطرناکی را می خواهی انجام بدهی. مگر تو خدمات و سوابق علی علیه السلام را در اسلام با رسول خداصلی الله علیه وآله نمی دانی؟» ابن ملجم گفت: «مگر تو نمی دانی که او در مقابل حکم قرآن حکم حکمین را پذیرفت و برادران ما را که اهل نماز بودند کشت؟ ما او را به جای بعضی از آنان می کشیم.»

پس با او نزد قطام آمدند و قطام در مسجد کوفه خیمه کوچکی برای خود زده بود و اعتکاف کرده بود و آن روز، روز جمعه سیزدهم ماه مبارک رمضان بود، پس قطام به آنان گفت: «مجاشع بن وردان بن علقمه نیز اعلان همکاری با شما را نموده.»

و حریری بر سینه های آنان بست و آنان با شمشیرهای خود مقابل باب سده مسجد کوفه نشستند تا چون امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد شود با شمشیر به او حمله کنند، و عادت امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که هر روز اول اذان صبح برای نماز وارد مسجد کوفه می شد. پس ابن ملجم اشعث را در مسجد کوفه دید و به او گفت: «اکنون صبح می شود و تو رسوا خواهی شد.» و چون این سخن را حجر بن عدی شنید به او گفت: «ای اعور! علی را کشتی، خدا تو را بکشد.»

در آن هنگام، علی علیه السلام وارد مسجد کوفه شد و صدا زد: «أَيُّهَا النَّاسُ! الصَّلَاةُ»، پس ابن ملجم و یاران او به او حمله کردند و گفتند: «الحکم لله لا لک»، و ابن ملجم با شمشیر خود بر سر او زد و شمشیر شیب به ستون درب مسجد اصابت نمود و ابن وردان فرار کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم فرمود: «ابن ملجم را بگیرید.» پس مردم به دنبال او دویدند و سنگ به او پرتاب می کردند و فریاد می زدند تا این که مردی از همدان، سنگی به پای او زد و مغیره بن نوفل بن عبدالمطلب نیز سنگی به صورت او زد و او به زمین خورد و مردم او را تحویل امام حسن علیه السلام دادند، و شیب بین مردم رفت و خود را نجات داد و فرار کرد و چون داخل خانه خود شد عبدالله بن بحر - یکی از خویشانش - او را دید که حریر از سینه خود باز می کند. از او سؤال کرد: «مگر چه می کرده ای؟» او گفت: «برای کشتن علی رفته بودم.» پس عبدالله به خانه خود رفت و شمشیر خود را آورد و با شمشیر به او زد تا کشته شد. (۱)

و روایت شده که آن شب امیرالمؤمنین علیه السلام به خواب نرفت و همواره از اتاق خارج می شد و به آسمان نظر می کرد و می فرمود: «به خدا سوگند، دروغ نمی گویم و به من دروغ گفته نشده و این همان شبی است که به من وعده داده شده است.» و چون فجر طلوع نمود [و اذان صبح رسید] کمر خود را محکم بست و فرمود:

اشدُّ حَيَاةِي مَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا يَكِيَا

و لَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَا

ص: ۱۷۸

و چون به صحن خانه رسید مرغ ها اطراف او را گرفتند و فریاد زدند و چون اهل خانه آنها را دور کردند فرمود: «آنها را رها کنید، این ها فریادهایی است که به دنبال آن ناله ها خواهد بود.» و این چنین نیز بود. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام در شب های قبل از شهادت

شیخ مفید در ارشاد می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در ماه رمضان [سال آخر عمر خود] شبی نزد امام حسن علیه السلام افطار می کرد و شبی نزد امام حسین علیه السلام و شبی نزد عبدالله بن عباس [عبدالله بن جعفر] و در شب های [نزدیک شهادت]، بیش از سه لقمه نمی خورد و چون از آن حضرت سؤال شد، فرمود: «یک شب یا دو شب بیش نمانده که وعده خدا فرا خواهد رسید و باید شکم من خالی باشد و در آخر همان شب با ضربت ابن ملجم به شهادت رسید.» (۲)

امّ موسی خادمه امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: از آن حضرت شنیدم که به دختر خود امّ کلثوم می فرمود: «دخترم! چیزی از زندگی من با شما نمانده و زود است من از شما جدا شوم.» امّ کلثوم عرض کرد: «پدرجان! برای چه؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من رسول خداصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که غبار از صورت من برطرف می نمود و می فرمود: "یا علی! باکی بر تو نیست، تو وظیفه خود را انجام دادی."»

امّ موسی می گوید: سه روز بیش نگذشت که ضربت ابن ملجم بر سر مولی وارد شد و امّ کلثوم چون این سخنان را از پدر خود شنید، صدای ناله اش بلند شد. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «فریاد مکن، من رسول خداصلی الله علیه وآله را می بینم که با دست خود به من اشاره می کند و می فرماید: "یا علی! به طرف ما بیا که برای تو بهتر خواهد بود."» (۳)

ص: ۱۷۹

۱- (۳۰۱) روضه الواعظین نیشابوری / ۱۳۶.

۲- (۳۰۲) ارشاد مفید / ۱۴، إعلام الوری / ۱۶۰، مناقب خوارزمی / ۳۹۲ - ۴۱۰.

۳- (۳۰۳) همان، شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی: ۲ / ۵۹۳، بحار الأنوار: ۴۲ / ۲۲۵.

عَلَّامه مجلسی، از فضل بن شاذان، از اصْبَغ بن نباته نقل کرده که گوید: هنگامی که ضربت بر سر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و از آن ضربت به شهادت رسید، مردم بر در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شدند و هدف آنان درخواست کشتن ابن ملجم بود. پس امام حسن علیه السلام از خانه خارج شد و فرمود:

«ای مردم! پدرم به من وصیت نموده که در مجازات ابن ملجم شتاب نکنم، و فرموده است: اگر من زنده بمانم خود می دانم با او چه کنم و اگر از این ضربت از دنیا رحلت نمودم تو می توانی او را قصاص نمایی. پس شما متفرق شوید، خدا شما را رحمت کند.» اصْبَغ می گوید: پس از شنیدن این پیام، همه مردم متفرق شدند، لکن من ماندم تا این که باز امام حسن علیه السلام از خانه خارج شد و به من فرمود:

«ای اصْبَغ! مگر پیام پدرم را نشنیدی؟» گفتم: «آری، لکن چون حال او را دیدیم دوست می دارم یک بار دیگر او را ببینم و حدیثی از او بشنوم. خدا شما را رحمت کند، برای من از او اجازه ورود بگیرید.»

پس امام حسن علیه السلام داخل شد و چیزی نگذشت که باز خارج گردید و به من فرمود: «وارد شو.» پس من وارد شدم و دیدم دستمال زردی به پیشانی آن حضرت بسته اند و صورت او زردتر از آن دستمال بود و پیاپی از شدت ضربت ابن ملجم و مسمومیت آن، زانو به زانو می شد و چون مرا دید فرمود: «ای اصْبَغ! مگر پیام من را از فرزندم نشنیدی؟» گفتم: «یا امیرالمؤمنین! آری، پیام شما را شنیدم، و لکن دوست داشتم در چنین حالی شما را ببینم و حدیثی از شما بشنوم.» فرمود: «بنشین که بعد از این حدیثی از من نخواهی شنید.»

سپس فرمود: «ای اصْبَغ! همان گونه که تو به عیادت من آمده ای، من نیز روزی به عیادت رسول خداصلی الله علیه وآله رفتم و آن حضرت به من فرمود: برخیز به مسجد برو و به مردم بگو: "الصَّيْلَةُ جَامِعَةٌ"، و چون مردم جمع شدند بر بالای منبر یک درجه

پایین تر از جایی که من می نشینم بنشین و به مردم بگو: "آگاه باشید! هر کس عاق پدر و مادر خود شود لعنت خدا بر او باد. آگاه باشید هر غلامی از اطاعت آقای خود فرار کند لعنت خدا بر او باد. آگاه باشید هر کس در اجرت اجیر خود ظلم کند لعنت خدا بر او باد." ای اصیغ! من نیز همان گونه که حبیب رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده بود پیام او را به مردم رساندم. پس مردی از انتهای مسجد برخاست و گفت:

"یا اباالحسن! سه جمله کوتاه گفתי، پس شرح آنها را بیان کن." و من پاسخی به او ندادم تا این که نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدم و گفتم: "پیام شما را رساندم و مردی از آخر مجلس چنین گفت." فرمود: "او را نشناختی؟" گفتم: "خیر." فرمود: "او برادرم خضر بود."

اصیغ می گوید: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود: «دست خود را باز کن.» و چون باز کردم یکی از انگشتان مرا گرفت و فرمود: «ای اصیغ! رسول خداصلی الله علیه وآله نیز این چنین انگشت مرا گرفت و فرمود: "ای اباالحسن! آگاه باش که من و تو دو پدر این امت هستیم و هر کس در حق ما ظلم کند عاق ما می شود و لعنت خدا بر او باد. آگاه باش که من و تو دو مولا- و آقای این امت هستیم و هر کس از فرمان ما فرار کند لعنت خدا بر او باد. و آگاه باش که من و تو دو اجیر این امت هستیم و هر کس در اجرت ما ظلم کند لعنت خدا بر او باد." سپس فرمود: "آمین"، من نیز گفتم: آمین.»

اصیغ می گوید: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام [از شدت ضربت] بیهوش شد و چون به هوش آمد فرمود: «ای اصیغ! هنوز نشسته ای؟» عرض کردم: «آری، ای مولای من!» فرمود: «می خواهی حدیث دیگری را برای تو بگویم؟» گفتم: «آری، خدا خیر شما را افزون نماید.»

فرمود: «ای اصیغ! روزی رسول خداصلی الله علیه وآله مرا در یکی از کوچه های مدینه مغموم و اندوهگین دید، به گونه ای که اندوه از صورت من آشکار بود. پس به من فرمود: "یا اباالحسن! تو را غصه مند می بینم، آیا می خواهی حدیثی برای تو بگویم که پس از آن هرگز اندوهی نداشته باشی؟" گفتم: "آری." فرمود: "چون روز قیامت شود خداوند

منبری برای من نصب می کند که از منبرهای پیامبران و شهدا بلندتر است. سپس مرا امر می کند که بر بالای آن بروم و تو را نیز امر می کند که یک درجه پایین تر از من قرار بگیری و سپس دو ملک دیگر را امر می کند که پایین تر از تو بنشینند و چون همه ما بر آن منبر قرار گرفتیم، اولین و آخرین گرد ما حاضر می شوند. پس آن ملکی که یک درجه از تو پایین تر است ندا می کند:

ای مردم! آگاه باشید هر کس مرا نمی شناسد بداند که من رضوان، خازن بهشت می باشم و خداوند از منت و کرم و فضل و لطفی که بر پیامبر خود دارد مرا امر نموده که کلیدهای بهشت را به محمدصلی الله علیه و آله بدهم و محمدصلی الله علیه و آله مرا امر کرده که آنها را به علی بن ابی طالب علیه السلام بدهم. پس شما گواه باشید که من امر خدا و رسول اوصلی الله علیه و آله را اطاعت نمودم. و کلیدهای بهشت را به تو خواهد داد.

سپس ملکی که یک درجه پایین تر از اوست برمی خیزد و ندایی می کند که همه اهل محشر صدای او را می شنوند و می گوید:

ای مردم! هر کس مرا نمی شناسد بداند که من مالک و خازن دوزخ و آتش هستم. آگاه باشید که خداوند از منت و فضل و کرم و لطفی که بر پیامبر خود دارد مرا امر کرده کلیدهای دوزخ را به محمدصلی الله علیه و آله بدهم و او نیز مرا امر کرده که آنها را به علی بن ابی طالب علیه السلام بدهم. پس شما شاهد باشید که او کلیدهای دوزخ را گرفت."

سپس فرمود: "یا علی! پس از آن تو به من توسل می جویی و اهل بیت تو به تو توسل می جویند و شیعیان تو به اهل بیت تو توسل می جویند." [امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:] پس من دو دست خود را بر هم زدم و گفتم: "یا رسول الله! از آن پس به بهشت خواهیم رفت؟" فرمود: "به خدای کعبه سوگند، چنین خواهد بود." (۱)

اصبغ می گوید: پس از آن من سخنی از مولای خود نشنیدم تا او از دار دنیا

ص: ۱۸۲

۱- (۳۰۴) این حدیث با اختلاف عبارات در أمالی صدوق / ۱۷۸، و در روضه الواعظین / ۱۱۳، و تفسیر قمی: ۲ / ۳۲۶، و بشاره المصطفی / ۴۷، و بحار: ۴۰ / ۴۶ و ج ۷ / ۳۳۶، و معانی الأخبار / ۱۱۷، و علل الشرایع: ۱ / ۱۶۶، و بصائر الدرجات / ۴۳۷ نقل شده است.

رحلت نمود. صلوات الله عليه.

نظر طبیب و وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین می گوید: هنگامی که علی علیه السلام ضربت خورد، اطبای کوفه را برای معالجه او جمع کردند و کسی در بین آنان مانند اثیر بن عمرو بن هانی سلولی نبود. او صاحب کرسی طبابت و معالجه جراحات بود و از آن چهل نفر غلامی بود که ابن الولید آنان را در «عین التمر» به اسارت گرفته بود.

او چون به زخم سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کرد دستور داد ریه گوسفندی را که تازه ذبح کرده اند بیاورند. سپس رگی از آن خارج کرد و در داخل زخم گذارد و در آن دمید و چون بیرون آورد و دید سفیدی مغز سر آن حضرت در آن دیده می شود به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «یا امیرالمؤمنین! وصیت های خود را بکنید که شمشیر مسموم این دشمن خدا به مغز سر شما رسیده است.» پس امیرالمؤمنین علیه السلام در همان ساعت قلم و کاغذ طلب کرد و این گونه وصیت نمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: أَوْصَى بِأَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، صَلَوَاتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْهِ «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِعَذِّكَ أُمُوتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ». أَوْصِيكَ يَا حَسَنُ وَ جَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا بِتَقْوَى اللَّهِ رَبِّنَا، «وَلَا تَمُوتَنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا»، [وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ] فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ، وَ إِنَّ الْمُبِيرَةَ الْحَالِقَةَ لِلدِّينِ، فَسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

أَنْظُرُوا إِلَى ذَوِي أَرْحَامِكُمْ فَصَلُّوهُمْ يَهْوُونَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الْحِسَابَ، اللَّهُ اللَّهُ فِي الْأَيْتَامِ فَلَا تَعْبُوا أَفْوَاهَهُمْ بِجَفْوَتِكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهَا وَصِيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا زَالَ يُوصِينَا

بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورُتُهُمْ.

وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ فَلَا- يَسْبِقُكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عِمَادُ دِينِكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ فَلَا يَحْلُونَ مِنْكُمْ مَا بَقِيْتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تُنَاطِرُوا، وَ إِنَّهُ إِنْ خَلَا- مِنْكُمْ لَمْ تَنْظُرُوا، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي صِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي زَكَاةِ أَمْوَالِكُمْ فَإِنَّهَا تُطْفِئُ غَضَبَ رَبِّكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي أُمَّةِ نَبِيِّكُمْ فَلَا- يُظْلَمَنَّ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَوْصَى بِهِمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ فَأَشْرَكُوهُمْ فِي مَعَايِشِكُمْ، وَ اللَّهُ اللَّهُ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَإِنَّهَا كَانَتْ آخِرَ وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذْ قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِالضَّعِيفِينَ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.»

ثُمَّ قَالَ: «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ، لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً فَإِنَّهُ يَكْفِيكُمْ مَنْ بَغَى عَلَيْكُمْ وَ أَرَادَكُمْ بِسُوءٍ، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا كَمَا أَمَرَكُمْ اللَّهُ، وَ لَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيُؤَلَّى الْأَمْرَ عَنْكُمْ، وَ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ، عَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاضِعِ وَ التَّبَادُلِ وَ التَّبَارُّ، وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّقَاتُحَ وَ التَّفَرُّقَ وَ التَّدَابُرَ، «وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا- تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعِدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»، حَفِظَكُمْ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ حَفِظَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ، أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ خَيْرَ مُسْتَوْدِعٍ وَ أَقْرَأَ عَلَيْكُمْ سَلَامَ اللَّهِ وَ رَحْمَتَهُ.» (1)

مؤلف گوید: ما بخش شهادت و وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام را در کتاب میزان الحق ذکر نموده ایم. خوانندگان گرامی می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

مراسم دفن بدن مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ طوسی در تهذیب از امام صادق علیه السلام نقل نموده که چون ضربت بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و هنگام وفات آن حضرت رسید، به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «مرا غسل بدهید و کفن کنید و حنوط بر من بریزید و مرا بر

ص: ۱۸۴

۱- ۳۰۵) مقاتل الطالبيين / ۲۳، بحار الأنوار: ۴۲ / ۲۳۴، نهج البلاغه: ۳ / ۷۷، کافی: ۷ / ۵۱، ذکر فيها نفس الوصية مع اختلاف يسير في العبارات.

سریری حمل نماید و شما آخر آن سریر را بگیرید و مقدم آن را رها کنید و سریر خود می آید کنار قبری آماده که لحد آن باز شده و خشت های آن در جای خود قرار گرفته، پس مرا در آن قبر دفن کنید. و گوش فرا دهید تا ببینید چه می شنوید.»

پس آنان بدن مبارک پدر را در قبر گذاردند و چون خشت های لحد را چیدند، ناگهان دیدند چیزی در قبر نیست و هاتفی ندا داد: «امیرالمؤمنین علیه السلام بنده صالح و شایسته خدا بود و خداوند او را به پیامبرش ملحق نمود و او نسبت به هر وصی پیامبری این چنین می کند، حتی اگر پیامبری در مشرق از دنیا برود و وصی او در مغرب از دنیا برود، خداوند وصی او را به او ملحق خواهد نمود.» (۱)

در کتاب روضه الواعظین نیشابوری نقل شده که چون ابن ملجم ملعون ضربت بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام زد آن حضرت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

«أوصيكم بتقوى الله، وأن لا تبغوا الدنيا ولا تأسوا على شيءٍ منها زوى عنكما وقولا بالحق و أعمالا للخير و كوننا للظالم خضيا ما و للمظلوم عوناً، أوصيكم و جميع و لمدى و أهلى و من بلغه كتابى بتقوى الله، و نظم أمركم و صلاح ذات بينكم فإنى سمعت جدكم صلى الله عليه وآله يقول: صلاح ذات البين أفضل من عامه الصلاة و الصيام، الله الله فى الأيتام فلا تعبوا أفواههم و لا تضيعوا بحضرتكم، الله الله فى جيرانكم فإنه وصيه نبيكم ما زال يوصى بهم حتى ظننت أنه سيورثهم، الله الله فى القرآن لا يسبقكم بالعميل به غيركم، الله الله فى الصلاة فإنها عمود دينكم، الله الله فى بيت ربكم لا تخسوه ما بقيتم فإنه إن ترككم لم تناظروا، الله الله فى الجهاد بأموالكم و أنفسكم و ألسنتكم فى سبيل الله، و عليكم بالتواضع و التبادل و إياكم و التدابر و التقاطع، لا تتركوا الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر فيؤلى عليكم شراركم، ثم تدعون فلا يستجاب لكم، يا بنى عبدالمطلب لا أفيئكم تخوضون دماء المسلمين خوفاً تقولون: قتل أمير المؤمنين، ألا لا يقتلن بى إلا قاتلى، انظروا إذا أنا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربته بضربه، و لا يمثل بالرجل فإنى

ص: ۱۸۵

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ الْمُثَلَّةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ.^(۱)

روایت شده که چون ابن ملجم را دستگیر کردند امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندان خود فرمود: «به او آب و غذا بدهید و جای او را نیکو قرار دهید و اگر من شفا یافتم خود می دانم که او را یا عفو کنم و یا قصاص نمایم، و اگر از ضربت او جان سپردم و شما خواستید او را قصاص کنید او را مثله نکنید [یعنی بدن او را تکه تکه نکنید]»^(۲)

شیخ مفید در کتاب ارشاد از یکی از موالی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام رحلت از دنیا به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

«هنگامی که من از دنیا رحلت نمودم، مرا بر سریری حمل کنید و شما انتهای آن را به دوش بگیرید و جلوی آن را رها کنید، خود حرکت خواهد نمود. پس مرا به نجف کوفه ببرید و در آنجا صخره ای از نور را مشاهده خواهید نمود و چون محلّ نور را حفر نمایید در آن نوشته ای خواهید دید، پس مرا در آن محلّ دفن نمایید.»

امام حسن علیه السلام می فرماید: «هنگامی که پدرم - صلوات الله علیه - از دنیا رحلت نمود، ما آخر سریر او را بلند کردیم و جلوی آن سریر خود بلند شد و ما صدایی مانند صدایی که در هنگام وزش باد از درخت شنیده می شود از آن می شنیدیم تا این که به بیابان نجف رسیدیم و سنگ سفید و نورانی را دیدیم و چون آن محلّ را حفر کردیم نوشته ای را یافتیم که بر آن نوشته شده بود: "این قبری است که نوح برای علی بن ابی طالب آماده کرده است." پس آن حضرت را دفن کردیم و با خوشحالی بازگشتیم که خداوند پدرمان را گرامی داشته است. پس به عدّه ای از شیعیان برخورد کردیم که آنان به تشییع جنازه و نماز بر پدرم موفّق نشده بودند. پس ما قصّه دفن او را به آنان خبر دادیم و آنان رفتند و چیزی نیافتند و باز گشتند.»

شیخ مفید رحمه الله نیز از جابر نقل نموده که گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: «امیرالمؤمنین علیه السلام کجا دفن شد؟» امام علیه السلام فرمود: «او قبل از طلوع فجر در آن

ص: ۱۸۶

۱- (۳۰۷) روضه الواعظین / ۱۳۷.

۲- (۳۰۸) همان.

بلندی نورانی نجف [بناحیه الغزین] دفن شد و حسن و حسین و محمد فرزندان علی علیه السلام و عبدالله جعفر او را دفن کردند. (۱)

شیخ مفید نیز می فرماید: قبر امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان امام صادق علیه السلام پنهان بود تا این که آن حضرت در زمان دولت عباسی که برای ملاقات با منصور دوانیقی در حیره رفته بود او را زیارت نمود و پس از آن شیعیان قبر او را شناختند و به زیارت او شتافتند. صلوات الله و سلامه علیه و علی ذریته الطاهرين... (۲)

پاداش زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ بزرگوار محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیارات از حضرت رضا، از پدرانش علیهم السلام نقل نموده که حضرت زین العابدین علیه السلام قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت نمود و مقابل آن قبر ایستاد و گریه کرد و گفت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته، السلام علیک یا امین الله...» إلى قوله علیه السلام «أنت إلهی و سیدی و مولای اغفر... إنک علی کل شیءٍ قدير.» ثم ذکر متون الزیارات. (۳)

محمد بن قولویه سپس روایاتی را درباره ثواب زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر نموده که به برخی از آنها اشاره می شود:

ابووبه بصری می گوید: وارد مدینه شدم و خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم: «فدای شما شوم! قبل از زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام به زیارت شما آمدم.» امام علیه السلام فرمود: «بدکاری کردی! اگر از شیعیان ما نبودی من به تو نگاه نمی کردم. آیا زیارت نمی کنی کسی را که خدا و ملائکه و انبیا و مؤمنین او را زیارت می کنند؟» گفتم: «فدای شما شوم! چنین چیزی را نمی دانستم.» فرمود: «پس بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خداوند از همه ائمه افضل است و ثواب اعمال آنان برای او خواهد بود و هر کدام آنان به اندازه اعمالشان فضیلت داده شده اند.»

ص: ۱۸۷

۱- (۳۰۹) ارشاد مفید: ۱ / ۲۴.

۲- (۳۱۰) همان: ۱ / ۱۰.

۳- (۳۱۱) کامل الزیارات / ۹۴.

مفضل بن عمر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «من مشتاق زیارت نجف هستم.» فرمود: «برای چه؟» گفتم: «دوست دارم قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کنم [و من او را دوست می دارم].» فرمود: «آیا فضیلت زیارت او را می دانی؟» گفتم: «خیر، شما مرا راهنمایی کنید.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که تو امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت می کنی بدان که تو زائر استخوان های آدم و بدن نوح و جسم علی بن ابی طالب علیهم السلام هستی.»

گفتم: «آدم به جزیره سرانندیب در مطلع الشمس و دریای هند هبوط نمود و مردم می گویند: استخوان های او در بیت الله الحرام است، و چگونه می شود که استخوان های او در کوفه [یعنی نجف] بوده باشد؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند زمانی که نوح در کشتی بود به او وحی نمود که هفت دور کعبه را طواف کند و او چنین کرد، سپس نوح از کشتی خارج شد و آب تا زانوی او بود. پس تابوتی که استخوان های آدم علیه السلام در آن بود را برداشت و داخل کشتی برد و سپس هر چه خدا می خواست دور کعبه طواف نمود.»

سپس کشتی او در وسط مسجد کوفه به زمین نشست و خداوند به زمین امر نمود که آب خود را ببلعد [ابلی ماءك] و زمین در مسجد کوفه آب خود را بلعید؛ همان گونه که شروع آب از مسجد کوفه بود و چون زمین آب خود را بلعید جمعیتی که با نوح در کشتی بودند متفرق شدند و حضرت نوح آن تابوت را در نجف دفن نمود، و نجف پاره کوهی است که خداوند با موسی بر آن تکلم نمود و عیسی را تقدیس کرد و ابراهیم را خلیل خود قرار داد و محمدصلی الله علیه و آله را حبیب خود برگزید و آن را مسکن پیامبران قرار داد، و به خدا سوگند، احدی بعد از آدم و نوح در آن ساکن نشده که گرامی تر از امیرالمؤمنین علیه السلام بوده باشد.»

سپس فرمود: «هنگامی که وارد نجف می شوی، آدم و نوح و علی بن ابی طالب را زیارت کن و در آن صورت تو زائر پدران پیشین خود از پیامبران و محمدصلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و علی سید اوصیا خواهی بود و بدان که برای زائر امیرالمؤمنین علیه السلام درهای

آسمان در هنگام دعا گشوده می شود، پس خود را از خیر محروم مکن و در خواب غفلت مباش.»^(۱)

شیخ طوسی در تهذیب از ابن مارد نقل کرده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «پاداش کسی که جدّ شما امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کند چیست؟»

امام علیه السلام فرمود: «هر کس جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام را با معرفت به حقّ او زیارت کند، خداوند به هر گامی که برای زیارت او بر می دارد پاداش حجّ مقبول و عمره مقبوله به او می دهد.» سپس فرمود: «ای فرزند مارد! به خدا سوگند، قدمی که در زیارت جدّم غبارآلود شود، خواه پیاده به زیارت برود یا سواره، خداوند آن قدم را به آتش نخواهد سوزاند. تو این حدیث را با آب طلا بنویس.»^(۲)

شیخ طوسی نیز با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «به خدا سوگند، تو در سرزمین عراق کشته خواهی شد و در آن دیار مدفون می شوی.» امیرالمؤمنین می فرماید: «به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتم: "پاداش کسی که قبور ما را زیارت کند و آنها را احیا و آباد نماید و از آنها نگه داری کند چیست؟"»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «یا اباالحسن! خداوند قبر تو و قبر فرزندان تو را از زمین های بهشت و عرصه های آن قرار داده است و قلب های نیکان و برگزیدگان از بندگان خود را عاشق زیارت شما نموده است، آنان درباره شما از هر آزار و ذلّت و مشکلی استقبال می کنند و قبور شما را آباد می نمایند و برای تقرب به خدا و دوستی رسول خداصلی الله علیه وآله فراوان به زیارت قبور شما می روند. یا علی! این گروه از شیعیان مخصوص به شفاعت من می باشند و در قیامت وارد بر حوض من می شوند و آنان فردای قیامت در بهشت زوّار من خواهند بود.»

سپس فرمود: «یا علی! هر کس قبور شما را تعمیر کند و از آنها نگه داری نماید،

ص: ۱۸۹

۱- (۳۱۲) کامل الزیارات / ۹۰، بحار الأنوار: ۱۰۰ / ۲۵۸، وسائل: ۱۴ / ۳۸۴.

۲- (۳۱۳) تهذیب: ۶ / ۲۲.

مانند این است که در بنای بیت المقدس به سلیمان بن داود کمک کرده باشد، و کسی که قبور شما را زیارت کند پاداشی معادل هفتاد حج بعد از حج الإسلام خواهد داشت و از گناهان خود خارج می شود همانند روزی که از مادر متولد شده است. پس من تو را بشارت می دهم و تو نیز به دوستان خود بشارت به نعمت های بهشتی و شادمانی آن را بده؛ آن نعمت هایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است.»

سپس فرمود: «لکن عدّه ای از حثاله، [یعنی افراد بی ارزش و فرومایه] از این مردم، به زائران قبور شما ملامت می کنند، همانند ملامتی که به زن زناکار می کنند. خدا آنان را به شفاعت و حوض من نرساند.»^(۱)

ص: ۱۹۰

انس بن مالک می گوید: هر روز یکی از فرزندان انصار کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله را انجام می داد. روزی نوبت من بود؛ ام ایمن غذائی را به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و عرض کرد: «یا رسول الله، این غذا را خودم طبخ نموده و به خاطر شما آورده ام.»

حضرت فرمود: «خدایا محبوب ترین بندگانت را برسان که با من در خوردن این طعام شرکت کند.» در همان هنگام درب منزل کوبیده شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای انس! درب را باز کن.»

انس می گوید: پیش خود گفتم: «خدا کند که مردی از انصار باشد.» و چون علی علیه السلام را پشت در دیدم، گفتم: «پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول کاری است.» و به جای خود برگشتم. بار دیگر در کوبیده شد، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «درب را باز کن.» باز آرزو کردم که ای کاش مردی از انصار باشد، و چون در را باز کردم و دیدم علی علیه السلام است، گفتم: «پیامبر صلی الله علیه و آله به کاری مشغول است.» و به جای خود باز گشتم. برای دفعه سوم که در کوبیده شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای انس در را باز کن و او را به خانه بیاور. تو اول کسی نیستی که قوم خود را دوست می داری؛ او از انصار نیست.» من رفتم و علی علیه السلام را به خانه آوردم و او با پیامبر صلی الله علیه و آله از آن غذا که مرغ بریانی بود تناول فرمود. (۱)

ص: ۱۹۲

نکته قابل توجه این است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در موقعیت ها و مناسبت های گوناگون در صدد شناسایی و معرفی شخصیت حضرت امیر علیه السلام بوده و در این قضیه نیز آن حضرت را به عنوان محبوب ترین بندگان خدا معرفی می فرماید. و جالب این جاست که این روایت با کیفیت های مختلف و متجاوز از ۱۸ نقل در کتب معتبر اهل سنت آمده است و همگان به محبوبیت بی نظیر امیرالمؤمنین علیه السلام نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اعتراف و اقرار دارند و این اقرار قطعاً لوازم و پی آمدهایی دارد که اهل بصیرت به آن آگاهند. چگونه ممکن است کسی محبوب ترین انسان ها نزد خدا و رسول باشد ولی دستورات دینی و موضع گیری های سیاسی و فرامین او در هر بُعدی از ابعاد مطاع نباشد؟ آیا محبوب حق جز به فرمان و رضای وی سخنی می گوید و اقدامی می کند؟!

منطق امام علی علیه السلام در معرفی حق و باطل

مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در جریان جنگ جمل به حیرت و تردید افتاد که آیا حق با کدام دسته از آنهاست؟ زیرا از یک سو شخصیت بزرگی چون علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر سرداران بزرگ اسلام را می دید، و از سوی دیگر طلحه و زبیر که از فداکاران در صحنه های نبرد حق بودند را می دید، و نیز عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را که اکنون رو در روی علی علیه السلام به جنگ پرداخته می دید. و لذا به محضر مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: «أَيُّمَكِنُّ أَنْ تَجْتَمِعَ زُبَيْرٌ وَ طَلْحَةُ وَ عَائِشَةُ عَلِيٍّ بَاطِلٍ؟ أَيَا مَمَكِنُّ اسْتِ كِه زُبَيْرٍ وَ طَلْحِه بَا آن سَوَابِقِ دَرخْشَانِ وَ عَائِشِه هَمْسِرِ پِيَامْبِرِ صَلِي اللّٰه عَلِيه وَ آله بِر رَاه بَا طَلِّ گَام بَگَدَارِنْد؟»

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «إِنَّكَ لَمَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ وَ إِعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ. امر بر تو مشتبه گردیده است، زیرا حق و باطل با شخصیت افراد شناخته نمی شوند، بلکه حق را بشناس تا

اهل آن را بشناسی و باطل را بشناس تا اهل باطل را بشناسی» (۱).

به راستی چه کلام متین و منطق حکیمانه ای از آن امیر بیان صادر شده است که در استحکام و عظمت، تالی تلو وحی است و باید حقّ و باطل را از آن شناخت و بر اساس آن طرفداران آن دو را شناسایی نمود؟ اگر کسی چنین معیاری را در اختیار داشته باشد به سادگی می تواند راه خود را انتخاب نموده و از حیرت نجات یابد. چه بسیارند کسانی که امروز نیز وقتی شکوه ظاهری و سحر کلام برخی از مهاجمین علیه معارف دینی و سنگرداران و مرزبانان راستین آن را می بینند بدان سو گرایش پیدا کرده و یا لاقبل به تردید و حیرت می افتند که اگر آن سو بر باطل است چگونه، و اگر این سو، باز چگونه؟ اما راه روشن، همان دستور امیرالمؤمنین علیه السلام است که حقّ را بشناسید تا شناخت اهلش آسان گردد و باطل را بشناسید تا شناخت اهلش میسر گردد.

پاسخ علی علیه السلام در حال نماز

روزی علی علیه السلام به نماز ایستاده بود و جمعی از مردم نیز به آن حضرت اقتدا کرده بودند. ناگاه شخصی به نام ابن کوّاء آیه «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۲) را قرائت کرد و قصد داشت که بگوید: اعمال و سوابق درخشان حضرت علی علیه السلام از قبیل: سبقت در اسلام، برادری با پیامبر صلی الله علیه وآله، فداکاری در ليله المبيت، و خدمات بزرگ دیگر آن حضرت باطل گردیده است. و لکن آن حضرت به محض شنیدن این آیه سکوت کرد و از ادامه قرائت خودداری فرمود، و چون آیه به پایان رسید نماز را ادامه داد، و چون بار دیگر آن فرد آیه را تکرار کرد،

ص: ۱۹۴

۱- (۳۱۶) علی و بنوه، نوشته دکتر طاها حسین مصری، صفحه ۴۰.

۲- (۳۱۷) زمر / ۶۵.

حضرت نیز به حکم قرآن که دستور سکوت را هنگام قرائت قرآن داده است سکوت فرموده و دوباره ادامه داد، و بعد از چند مرتبه تکرار، حضرت نیز این آیه را قرائت فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسُدَّ تَخَفَنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» (۱) و دیگر اعتنا نکرد و نماز خود را به پایان رسانید. (۲)

امام علی علیه السلام و تفسیر صحیح از استغفار

شخصی در حضور مبارک حضرت امیر علیه السلام استغفار می نمود. حضرت متوجه شد که او از امیدوارانی است که دل به ذکر توبه و استغفار خوش کرده و اهل عمل نیست و حقیقت استغفار را درک نمی کند و لذا به وی فرمود:

«تَكَلَّفَكَ أُمَّكَ، أَتَدْرِي مَا الْأَشْيَاءُ تَعْفَارُ؟ مادرت به عزایت بنشیند، آیا میدانی که استغفار چیست؟ استغفار درجه علیین و مردمی است که در مقام قرب قرار گرفته اند. استغفار کلمه ای است که بر شش پایه استوار است: ۱- پشیمانی از گذشته، ۲- تصمیم بر ترک گناه، ۳- ادای حق الناس، ۴- ادای حق الله، ۵- ذوب کردن گوشت بدن که از مال حرام روئیده است، با رنج عبادت، ۶- چشاندن رنج عبادت در مقابل لذت هایی که از معصیت برده است.» (۳)

بر اساس استنباط دانشمندان دو شرط از این شرایط شش گانه، شرط تحقق توبه، و دو شرط دیگر شرط قبولی توبه، و دو شرط دیگر شرط کامل شدن آن است. دو شرط تحقق توبه عبارتند از: ۱- آتش درونی بر آنچه که گذشت و تأسف از آنچه که رخ داده است. ۲- تصمیم جدی بر ترک عمل ناشایسته ای که از او سر زده است.

و اما دو شرط قبولی توبه عبارتند از: ۱- برگرداندن حق مردم، زیرا خداوند عادل است و از حق بندگان خویش نمی گذرد. ۲- ادای حقوق الهی یعنی آنچه که از واجبات ترک شده است جبران و تدارک شود.

و اما دو شرط تکمیل شدن توبه عبارتند از: ۱- آب کردن گوشت های بدن که از راه حرام روئیده شده است تا به جای آن از راه حلال بروید. ۲- چشاندن رنج عبادت

ص: ۱۹۵

۱- (۳۱۸) روم / ۶۰.

۲- (۳۱۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، معتزلی: ۲ / ۳۱۱.

۳- (۳۲۰) نهج البلاغه، حکمت ۴۰۹، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۴۶۰.

و طاعت به بدن همان گونه که شیرینی و لذت معصیت را چشیده است.

امام علی علیه السلام و خواجه ربیع

یکی از زهاد یعنی زاهد های هشتگانه معروف جهان اسلام، «خواجه ربیع» است که از اصحاب حضرت امیر علیه السلام بوده است، و اکنون در مشهد قبری منسوب به وی می باشد. وی در دوران آخر عمر خویش قبری کنده بود و در آنجا می رفت و خود را نصیحت می کرد و هیچ سخنی غیر از ذکر خدا از او شنیده نمی شد و تنها جمله ای که از او شنیدند پس از شهادت حضرت حسین علیه السلام بود که گفت: «وای بر این ائمت که فرزند پیغمبرشان را شهید کردند.» ولی بعدها از گفتن این جمله نیز استغفار کرد که چرا به جای ذکر خدا، چنین جمله ای را گفتم!

وی جزو سپاهیان حضرت امیر علیه السلام بود و در یکی از جنگ ها به حضور آن حضرت آمد و عرض کرد: «یا امیر المؤمنین، إِنَّا شَكَّكْنَا فِي هَذَا الْقِتَالِ؛ ما در این جنگ تردید داریم و چون با اهل قبله می جنگیم، من می ترسم که این جنگ از نظر شرعی جایز نباشد.» آن گاه درخواست نمود (و یا حضرت تصمیم گرفتند) که او را برای مرزبانی به یکی از سرحدات اعزام نماید. (۱)

در این باره استاد شهید مطهری (ره) تعابیری دارند که خلاصه ای از آن نقل می شود. این زهد و عبادت چه ارزشی دارد؟ آیا عبادت شخصی که در رکاب حضرت علی علیه السلام است ولی در راهی که علی علیه السلام راهنما و فرمانده آن است شک می کند و عمل به احتیاط می نماید چه ارزشی دارد؟ اسلام بصیرت می خواهد و این شخص محروم از آن است. وی در دوران ستمگری مثل معاویه و ظالم تر از او یعنی یزید زندگی نموده که بزرگ ترین جنایت ها در تاریخ اسلام انجام گرفته و تمام زحمات پیامبر صلی الله علیه و آله را به باد داده اند و او فریادی بر آنان نزد. و لکن از یک جمله ای که به عنوان اظهار تأسف از شهادت حسین بن علی علیه السلام می گوید پشیمان می شود که

ص: ۱۹۶

۱- (۳۲۱) گفتارهای معنوی، نوشته استاد شهید مطهری (ره) صفحه ۵۸، با اندکی تلخیص.

چرا حرف دنیایی زدم و به جای آن ذکر و تسبیح و تکبیر نگفتم، لا- یُرَى الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا. جاهل یا تند می رود و افراط می کند و یا کند می رود و تفریط می کند. یک دسته مانند خواجه ربیع فکر می کنند که اسلام عبارت از ذکر و نافله و زیارت عاشورا و امثال این هاست و یک دسته فقط به مسائل اجتماعی اسلام اهمیّت می دهند و به عبادت خدا توجّهی ندارند.

دفاع علی علیه السلام از پدرش ابوطالب

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در صحن منزل نشسته بود و مردم بر گرد آن حضرت جمع بودند. ناگهان مردی بلند شد و در مقابل آن حضرت ایستاد و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین تو در جایگاه و منزلتی هستی که خدا به تو داده است در حالی که پدرت ابوطالب در آتش جهنّم گرفتار شعله های عذاب است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ساکت باش خداوند دهانت را بشکند. قسم به آن خدایی که محمّدصلی الله علیه وآله را به رسالت مبعوث نمود اگر پدرم ابوطالب هر گنهکاری را شفاعت کند پذیرفته می شود. آیا پدرم در آتش باشد و فرزندش تقسیم کننده بهشت و جهنّم؟ به خدا قسم که نور ابوطالب بر همه انوار غلبه دارد مگر نور پیامبر و فاطمه و حسن و حسین و اولادش که امامان معصوم هستند. نور او از نور ماست که قبل از خلقت آدم به مدّت دو هزار سال خلق شده است.»^(۱)

بدون شکّ ایمان ابوطالب به نبوّت پیامبرصلی الله علیه وآله و امامت فرزندش حضرت امیرعلیه السلام از محکم ترین و استوارترین ایمان ها بوده است. آنچه که باعث رواج شایعه عدم ایمان ابوطالب گردید قصد ضربه وارد کردن به شخصیت حضرت علی علیه السلام بوده است. زیرا وقتی که در زندگانی خود آن حضرت هیچ گونه نقطه ضعفی نیافتند به پدر بزرگوارش که از حامیان و پشتیبانان پیامبرصلی الله علیه وآله در دوران غربت اسلام و عسرت مسلمین بود و رحلت او غمی جانکاه بر قلب رسول خدا به جای گذارد،

ص: ۱۹۷

۱- (۳۲۲) کتّ الفوائد کراچکی / ۸۰، امالی ابن شیخ / ۱۹۲، تفسیر ابوالفتوح: ۴ / ۲۱۱.

تاخته اند تا به خیال باطل خویش چهره نورانی فرزند برومندش را مخدوش نمایند.

ما معتقدیم، همان گونه که پدر ابراهیم علیه السلام بت پرست نبوده است و «آزر» سرپرستی آن حضرت را عهده دار بوده و اگر حضرت ابراهیم علیه السلام او را پدر خطاب نموده به همین دلیل است، پدر حضرت امیر علیه السلام نیز با ایمان بوده است. و لذا ما در زیارت وارث به فرزند برومند علی علیه السلام عرض می کنیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ؛ تُوْنُورِي دَرِ پِشْتِ پِدرَانِ وَ رَحْمِ مَادِرَانِ بُوْدِه اِي.» پس نه ابوطالب مشرک بوده و نه ابراهیم علیه السلام فرزند مشرک، زیرا صلب مشرک شامخ نیست تا بتواند نور ولایت را حمل کند.

امام علی علیه السلام و ليله المبيت

در ذیل آیات ۱۹۱ تا ۱۹۴ سوره آل عمران از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده است که این آیات درباره حضرت علی علیه السلام و جماعتی از اصحاب و یاران او نازل گردیده است. زیرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از مرگ عموی خود ابوطالب مأمور به هجرت به سوی مدینه گردید، قریش در دارالندوه برای از بین بردن او با همدیگر پیمان بستند که نیمه شب بر آن حضرت صلی الله علیه و آله حمله آورند و او را بکشند تا قاتل او معلوم نگشته و بنی هاشم به خون بهای پیامبر صلی الله علیه و آله راضی گردند.

و خداوند امر فرمود که علی علیه السلام در آن شب به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و رسول خدا صلی الله علیه و آله به سمت مدینه هجرت فرمود و مشرکین در توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله شکست خوردند. سپس حضرت علی علیه السلام به دستور پیامبر همسران آن حضرت را به سمت مدینه حرکت داد.

وقتی که ابوسفیان از جریان مطلع گردید، غلام نیرومند خود به نام اسود را مأمور پیدا کردن حضرت علی علیه السلام و جلوگیری از هجرت او از مکه نمود. اسود با عجله خود را به آن حضرت رسانید و او را تهدید به مرگ نمود، حضرت علی علیه السلام

هم پس از برحذر داشتن او از این کار، او را کشته و به راه خویش ادامه داد تا این که ابوسفیان رسید و با حضرت علی علیه السلام به مشاجره پرداخت که چرا همسران پیامبر صلی الله علیه وآله را که از بستگان ما هستند به مدینه می بری در حالی که غلام مرا نیز به قتل رسانده ای؟

حضرت فرمود: «با اجازه کسی می برم که اجازه من به دست اوست، و بهتر است تو برگردی.» و لکن ابوسفیان به جنگ پرداخت ولی سودی نبرده و با نومیذی برگشت و حضرت علی علیه السلام و همراهان به سلامت به مدینه رسیدند و به شکرانه سلامت به ذکر خدا مشغول شدند که این آیات درباره او و همراهانش نازل شد: (۱) «الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ... إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۲).

یکی از برگ های زرین دفتر زندگانی این امام عظیم الشان، در حادثه عظیم هجرت و «لیله المصیبت» یعنی شب خوابیدن حضرت امیر علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه وآله ورق خورده است. آن گاه که آن بزرگوار با کمال شجاعت و از جان گذشتگی در میان حلقه محاصره دشمنان مسلح، جان خود را به خطر می اندازد تا جان پیامبر صلی الله علیه وآله از گزند مشرکین محفوظ بماند و دشمن به گمان این که آن حضرت در بستر خود خوابیده است از تصور آن که از میان آنها خارج شده غافل بماند و همچنان انتظار ساعت معین را داشته باشد و بدین ترتیب حضرت محمد صلی الله علیه وآله از دسترس آنها دور و به غاری پناهنده گردد.

سید ابن طاووس در کتاب طرائف می فرماید: وَ لَوْلَا نَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ فَرَاشَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُفْدِيهِ بِمُهْجَتِهِ مَا تَمَكَّنَ مَنُ هِجْرَتِهِ وَلَا إِتْمَامَ رِسَالَتِهِ. یعنی اگر آن حضرت به جای پیامبر صلی الله علیه وآله در آن شب نمی خوابید هرگز هجرت انجام نمی گرفت و امر رسالت به اتمام نمی رسید.

ص: ۱۹۹

۱- (۳۲۳) امالی شیخ صدوق / ۳۰۳ - ۳۰۱، نهج البیان شیبانی، تفسیر برهان.

۲- (۳۲۴) آل عمران / ۱۹۱ - ۱۹۴.

در مسافرتی که حضرت امیرعلیه السلام برای جنگ با اصحاب جمل و دفع فتنه ناکثین یعنی طلحه و زبیر و عایشه و پیروان آنان به سمت بصره رفته بود، در سرزمینی فرود آمد و این مکان درست همان جایی بود که حجاج بیت الله الحرام نیز در همان جا فرود آمده بودند. آنان در نزدیکی خیمه حضرت اجتماع کردند تا از سخنان گهربارش استفاده کنند ولی آن حضرت از خیمه بیرون نیامد. و ابن عباس برای اطلاع دادن از اجتماع مردم به درون خیمه رفت و دید که آن حضرت مشغول وصله کردن کفش های خویش می باشد، عرض کرد: «احتیاج ما به اصلاح امور به دست شما بیشتر از وصله کردن این کفش پاره است.»

حضرت پاسخی نداد تا وقتی که اصلاح کفش خویش را به پایان رسانید. آن گاه دو لنگه کفش را کنار هم گذارده و فرمود: «این کفش مراقبت کن.» ابن عباس می گوید: گفتم: «از کثرت اندراس و شدت کهنگی هیچ ارزش و بهایی ندارد.»

فرمود: «مع الوصف چقدر ارزش دارد؟» گفتم: «یک درهم یا نصف درهم.» فرمود: «به خدا سوگند که این کفش در نزد من محبوب تر از حکومت و امارت بر شماست مگر این که بتوانم احقاق حقّ و یا دفع باطلی بنمایم.»^(۱)

پیشوای عارفان و امام وارستگان و زاهدان به همه صاحب منصبان و حاکمان به خصوص پیروان خویش می آموزد که حکومت طعمه ای نیست که در اختیار آنان قرار گرفته باشد بلکه وسیله ای برای اقامه حقّ و ابطال باطل و دفاع از مظلوم و تاختن بر ظالم است و خلاصه، آزمونی است تا معلوم شود چگونه ادعای خود را مبنی بر خدمت به بندگان خدا به اثبات می رسانند، که در قرآن کریم آمده است:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.»^(۲) «شما را

ص: ۲۰۰

۱- (۳۲۵) ارشاد شیخ مفید.

۲- (۳۲۶) یونس / ۱۴.

جانشین حکومت های پیشین و حاکمان گذشته روی زمین قرار دادیم تا ببینیم چه می کنید.» و این لحن گرچه به ظاهر اخبار از گذشته است ولی در حقیقت هشدار به آینده است که اگر شما نیز به وظیفه خویش عمل نکنید حکومت را از دست شما نیز خواهیم گرفت و به دیگران خواهیم داد.

امام علی علیه السلام و حدیث منزلت

به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر رسید که رومیان سپاه انبوهی در «بلقا» فراهم آورده اند و می خواهند به مسلمین حمله کنند. تابستانی سخت گرم و هنگام رسیدن میوه ها بود و مردم می خواستند در خانه ها به آسایش بسر ببرند، در بیت المال نیز چندان مالی دیده نمی شد. پیامبر در این لشکرکشی که به جنگ تبوک مشهور است اعلام فرمود که قصد جنگ با رومیان را داریم. شمار سپاهیان اسلام در این جنگ ۳۰ هزار تن بود. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در این لشکرکشی حضرت علی بن ابی طالب را در مدینه نهاد و همین امر سبب زبان درازی منافقین گردید و گفتند: «پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را دوست نداشته و لذا او را همراه خود نبرده است.» حضرت امیر علیه السلام در این باره به پیامبر صلی الله علیه و آله شکوه ای نمود، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «من تو را خلیفه خود قرار دادم؛ چرا که تو برای من به منزله هارون نسبت به موسی علیهما السلام هستی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.»

و این حدیث که مورد قبول عام و خاص است به حدیث منزلت اشتهار یافت؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی؟» یعنی، آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی؟ (۱)

ص: ۲۰۱

صالح، پسر میثم تمار می گوید: پدرم برای من نقل کرد که یک روز در بازار نشسته بودم که اصبع بن نباته نزد من آمد و گفت: «از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که فرمود: سخن ما سخت و دشوار است و کسی جز فرشته مقرب یا پیامبر مرسل و یا مؤمن آزموده نمی تواند آن را تحمّل کند.» پدرم گفت: «من از جای خود برخاسته و به نزد حضرت امیرعلیه السلام آمدم و گفتم: جانم فدای شما باد، اصبع بن نباته چیزی گفت و من اندوهگین شدم.»

امام علی علیه السلام فرمود: «ای میثم! بنشین، آیا هر علمی را دانشمندان می توانند تحمّل کنند؟ مگر نمی بینی که وقتی خداوند به فرشتگان می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، فرشتگان می گویند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (۱)، آیا فرشتگان توانستند آن علم را تحمّل کنند؟»

پدرم گفت: «این گفتار شما از آنچه که ابن نباته نقل کرد به خدا قسم مهم تر بود.» حضرت فرمود: «پس از نزول تورات، حضرت موسی گمان کرد که در زیر آسمان کبود کسی بالاتر و داناتر از او نیست و لذا خداوند برای این که موسی علیه السلام گرفتار عجب نشود به او خبر داد که در میان مخلوقات داناتر از او هم وجود دارد.»

حضرت موسی علیه السلام برای کسب فیض از پیشگاه آن مرد با فضیلت از خداوند خواست که او را به خدمت آن دانشمند هدایت کند؛ و خداوند او را به نزد حضرت خضر علیه السلام هدایت فرمود. در این سفر خضر علیه السلام سه کار انجام داد که برای موسی علیه السلام قابل تحمّل نبود: ۱- کشتی را سوراخ کرد، ۲- جوانی را کشت، ۳- دیوار مخروبه ای را تجدید بنا کرد. حضرت موسی علیه السلام که از راز آنها آگاه نبود نتوانست آنها را تحمّل کند و لذا لب به اعتراض گشود.

ص: ۲۰۲

در این امت اسلامی نیز، پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در روز غدیر بر روی دست گرفت و فرمود: "من کنت مولاه فهذا علی مولاه." هر کس را که من مولی باشم علی مولای اوست." سپس فرمود: «میثم! مگر امت اسلامی می توانست آن را تحمّل کند؟ به جز آنها که خداوند دستشان را گرفت و نگه داشت.»

سپس فرمود: «ای میثم! مژده باد بر شما؛ باز هم مژده باد بر شما؛ باز هم مژده باد بر شما که خداوند به شما مقامی داده است که به فرشتگان و پیامبران و دیگر امت ها نداده است؛ چرا که شما توانستید فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تحمّل کنید.» (۱)

میثم تمار آن شهید بزرگ راه ولایت، آن آشنای به منطق وحی و رسالت، آن مدافع سرسخت مسیر امامت، آن شاگرد بزرگ مکتب مصطفی و آن تربیت یافته دامن مرتضی، کسی که عمری را به عشق امام زیست و سرانجام جان در طبق اخلاص نهاد، او که حتی مرگ نتوانست صدای حق طلبانه او را خاموش کند؛ آن خریدار سر دار که فارغ از خویش بود و زندگی را جز عقیده و پیکار در راه آن نمی دانست؛ میثم که همه امامان و پیشوایان معصوم علیهم السلام از او به نیکی یاد می کردند، او حامل اسرار ولایت بود و امتحان داده و سرفراز در آزمون بزرگ الهی بود. میثم خرمافروشی ساده بود و امیرالمؤمنین علیه السلام همواره به مغازه اش می آمد و به او حکمت می آموخت، و گاهی به جایش خرما می فروخت. میثم نه عنوان بزرگی داشت و نه خاندان سرشناسی، پس چه شده است که رهبر جهان اسلام و قدرتمندترین رئیس دین و دولت به جای او پشت ترازو می ایستد و خرما می فروشد؟ او در پیشگاه خدا منزلتی رفیع داشت. مژده باد بر میثم و مژده باد بر رهپویان راه میثم.

ص: ۲۰۳

مردی از اهل کوفه موقع برگشتن از صفین در حالی که سوار بر شتر نری بود وارد شام شد. مردی از اهل شام زمام شتر او را گرفت و گفت: «ای کوفی! این شتر ماده مال من است که در جنگ صفین از من گرفته بودی.» نزاع در گرفت و طرفین نزد معاویه رفتند. مرد شامی پنجاه شاهد اقامه کرد که این شتر ماده متعلق به مرد شامی است. معاویه حکم کرد که شتر ماده را به شامی بدهند. کوفی گفت: «اصلحك الله، این شتر نر است نه ماده!» معاویه گفت: «حکم من قاطعیت دارد و همین که حکم کردم به حق است.» آن گاه به وی اشاره ای کرد که بعداً نزد او برود.

وقتی که حاضران متفرق شدند مرد کوفی نزد معاویه آمد. معاویه دو برابر قیمت شتر را به همراه بذل و بخشش های فراوان دیگر به کوفی پرداخت و گفت: «از جانب من به علی بگو: من با ۱۰۰ هزار نفر در برابر وی صف آرای می گردم که یک نفر از آنان نمی تواند شتر نر را از شتر ماده تشخیص دهد.» (۱)

در این حقیقت نمی توان شک نمود که مردم نادان، کورکورانه مورد بهره برداری قرار می گرفتند. مردم شام آنچنان کورکورانه از معاویه اطاعت می کردند که معاویه در راه صفین با آنان در روز چهارشنبه نماز جمعه خواند و هیچ کس اعتراضی ننمود. از این دردناک تر این که از یک شامی که به درایت و عقل معروف بود پرسیدند: «این ابوتراب کیست که امام و خطیب در منبر نسبت به او لعنت می فرستد؟» در پاسخ گفت: «به نظر من او از گروه دزدانی است که فتنه به پا می کنند.»

شفاعت علی علیه السلام برای ملاقات با زهرا علیها السلام

فاطمه علیها السلام مانند سایه حرکت نمود و با قدم های لرزان، اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد و ناله اش بلند شد، باران اشک می ریخت و با سوز جگر پی در پی

ص: ۲۰۴

پدر را صدا می زد و با گفتن: «یا ابتاه یا رسول الله، یا ابتاه یا رسول الله» رفت تا به آن تربت پاک روی آورد و استغاثه نمود و گفت: «بابا! ای رسول خدا! پس از تو از دست پسر خطاب و فرزند ابی قحافه چه بر سر ما آمد؟ دیگر دلی نماند که نلرزد و اشکی نماند که نریزد.»

همین که داستان شکایت زهرا به گوش ابابکر رسید گریست و به رفیقش پیشنهاد کرد که بیا با هم به نزد حبیبه رسول خداصلی الله علیه وآله برویم شاید او را از خود راضی کنیم. پس با هم به سوی خانه فاطمه راه افتادند و از او اذن خواستند، ولی نپذیرفت، و آنان چاره ای ندیدند جز آن که رو به علی علیه السلام بیاورند و آن امام پذیرفت و وساطت فرمود و آن دو وارد شدند و سلام کردند ولی آن حضرت جواب آنها را نداد. روبه روی او نشستند ولی او روی خود را به سوی دیوار نمود؛ التماس کردند تا با آنها سخن بگویند. پس او آن دو را مخاطب ساخت و فرمود: «اگر حدیثی از رسول خدا بگویم باور می کنید؟»

هر دو گفتند: «آری.» فرمود: «شما را به خدا نشنیدید که پدرم فرمود: "خشنودی فاطمه خشنودی من و خشم فاطمه خشم من است، هر کس فاطمه را خشنود کند مرا خشنود نموده، و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا به خشم آورده، و هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته؟"»

آنان گفتند: «ما از رسول خداصلی الله علیه وآله این سخن را شنیده ایم.» آن گاه فاطمه علیها السلام صورت و دو دست خود را به جانب آسمان بلند کرد و با سوز دل گفت: «من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما مرا به خشم آوردید و خشنودم ننمودید. اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را به او خواهم کرد.»^(۱)

ص: ۲۰۵

۱- (۳۳۱) امام علی بن ابی طالب، عبدالفتاح، عبدالمقصود، صفحه ۱۱۸ و ۱۱۹ و صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳.

در جنگ خندق که عمرو بن عبدود توانسته بود خود را به این سوی خندق برساند، با صدای تکان دهنده ای مانند غرّش شیر فریاد برآورد: «ای مردان محمّد! آیا در میان شما کسی هست که به مبارزه برخیزد؟» پیامبر ایستاده و دست به دعا برداشته بود و منتظر بود که یکی از مسلمین پا به میدان بگذارد. بار دیگر فریاد زد: «آیا کسی نیست که به مبارزه برخیزد؟»

پس حضرت علی علیه السلام قدم جلو نهاد ولی رسول خداصلی الله علیه وآله او را باز داشت و علی علیه السلام اطاعت نمود. و عمرو برای بار سوّم با زبان سرزنش گفت: «کجاست بهشتی که گمان می کنید اگر کشته شوید به آن وارد می شوید؟ آیا مردی از شما خواهان آن نیست؟ آیا کسی قدم به میدان نمی گذارد؟»

علی علیه السلام برخاست و باز رسول خداصلی الله علیه وآله اجازه نداد. چند بار این مبارزطلبی تکرار شد تا سرانجام علی علیه السلام به اذن پیامبرصلی الله علیه وآله قدم به پیش گذارد. عمرو از این جسارت که جوانی به میدان او آمده با تعجب پرسید: «کیستی؟» فرمود: «علی.» گفت: «از عبد مناف؟» فرمود: «از فرزندان ابی طالب.» عمرو گفت: «پدرت ابوطالب با من دوست بود و من نمی خواهم تو را بکشم.»

حضرت فرمود: «ای عمرو! تو با قوم خود عهد کرده ای که هر مردی از قریش اگر سه پیشنهاد به تو بنماید یکی از آنها را بپذیری.» گفت: «آری چنین است.»

فرمود: «پس پیشنهاد اوّل من این است که اسلام را بپذیر.» خنده ای کرد و گفت: «از این پیشنهاد در گذر.» علی علیه السلام فرمود: «پس برگرد و جنگ مکن و گرنه تو را می کشم.» عمرو از این سخن به شدت عصبانی و خشمگین گردید که جوانی تازه رسیده او را که قهرمان عرب است به کشتن تهدید می کند، ولی به ظاهر آرامش خود را حفظ کرد و گفت: «عرب از فرار من سخن ها می سازد.»

علی علیه السلام فرمود: «پس من تو را به جنگ می خوانم؛ از اسب خویش فرود آی و

پیاده شو تا با یکدیگر بجنگیم.» عمرو از اسب پیاده شد و با شمشیر خود پای اسب خود را برید و این عمل به این معنی بود که یا باید کشته شوم و یا نام اسلام را از صفحه تاریخ محو کنم. در این حال بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بارز الإیمان کلّه إلى الشّرك کلّه.» یعنی تمامی ایمان با تمامی کفر به مبارزه برخاسته است.

عمرو شمشیری به سپر حضرت زد که آن را دو نیمه ساخته و بر سر آن حضرت نیز آسیبی رسانید و متقابلاً حضرت علی علیه السلام شمشیری به عمرو فرود آورد که آن پهلوان را به خاک افکند و بانگ تکبیر از جمعیت مسلمین برخاست. چون آن حضرت به عزم بریدن سر او بر سینه اش نشست، آب دهان خود را به صورت مبارک آن حضرت انداخت. حضرت به پا خاست و دور میدان گردشی نمود و مجدداً بر سینه اش نشست. عمرو با تعجب پرسید: «چرا در همان وهله اول سرم را نبریدی؟»

حضرت فرمود: «چون از حرکت خلاف نزاکت و ادب تو در خشم شدم و اگر در آن حال تو را می کشتم، غضب من نیز دخالت پیدا می کرد و من می خواستم که فقط برای خدا باشد.» وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله سر دشمن را در دست علی علیه السلام دید فرمود: «ضربه علیّ یوم الخندق أفضل من عباده الثقلین؛ ثواب این شمشیر از عبادت جنّ و انس بالاتر است.» (۱)

در این جنگ که به جنگ احزاب نیز مشهور است کلیه گروه های وابسته به کفر و شرک و کانون بت پرستی با وجود اختلافات قبیله ای با هم پیمان بستند و در یک جبهه صف کشیدند. در جنگ خندق مشعل پیروزی به دست قدرتی افتاد که پایه های آن بر یک حقیقت روشن و استوار بود و شکست و فرار نصیب جبهه متکی بر کفر گردید. و لذا وجود مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله دو جبهه را تمامی ایمان و تمامی کفر معزّفی نمود و برای پیروزی حقّ دعا فرمود و سرانجام ارزش ضربت فرود آمده بر

ص: ۲۰۷

عمر و را از عبادت ثقلین یعنی جنّ و انس بالاتر بیان نمود. راستی راز آن چیست؟ مگر شمشیرهای فراوانی تاکنون در جبهه اسلام زده نشده بود؟ پس چرا دارای چنان ارجی نبوده است؟ رمز آن را در نیت و سرشت امام علیه السلام باید جستجو کرد نه بالا رفتن و پایین آمدن شمشیر. به راستی اگر در آن روز دشمن پیروز گشته و جبهه اسلام شکست می خورد آیا دیگر دین و آئینی باقی می ماند تا جنّ و انس بر اساس آن عبادت کنند؟ خوشا به حال پیروان علی علیه السلام که این گرانبهاترین سرمایه را در اختیار دارند.

توییح فرماندار بصره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن نامه ای از عثمان بن حنیف گلایه کرده و او را نکوهش نموده است. وی از طرف آن حضرت به عنوان حاکم و فرماندار بصره منصوب شده بود که به واسطه رفتن به یک میهمانی، مورد توییح و سرزنش آن حضرت قرار گرفت و امیرالمؤمنین علیه السلام به او چنین نوشت:

«اما بعد: ای پسر حنیف! شنیده ام که یکی از جوانان بصره تو را به طعام عروسی خوانده است و تو شتابان آن دعوت را پذیرفته ای و غذاهای رنگارنگ و متنوع همراه با ظروف مخصوص برایت آورده اند. من گمان نداشتم که تو به میهمانی بروی که نیازمندان و فقیران حضور نداشته و فقط ثروتمندان و اغنیا دعوت شده باشند.

پس بنگر به آنچه می خوری و از آنچه شبهه ناک است صرف نظر کن و از آنچه یقین به حلیت آن داری استفاده کن. بدان که هر کسی پیشوایی دارد که از او پیروی نموده و از نور دانش او بهره می گیرد. بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو کهنه جامه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است. البته شما نمی توانید چنین راهی را بیمایید ولی با رعایت تقوی و کوشش و پاکدامنی و درستکاری مرا یاری کنید. به خدا قسم من از دنیای شما طلا و زری نیندوخته و مال چندانی گرد نکرده

ام

و با جامه کهنه ای که در بر دارم لباس دیگری هر چند کهنه فراهم نکرده ام.

بله، از آنچه که زیر آسمان کبود است فدک در دست ما بود که مورد طمع و بخل عدّه ای قرار گرفت و ما نیز از آن چشم پوشیدیم و خداوند بهترین داور است. فدک و غیر فدک را برای چه می خواهیم؟ در حالی که فردا جایگاه انسان در قبر و گور است که در آن حفره وحشتناک و تاریک هیچ اثر و خبری از انسان باقی نخواهد ماند. گودالی که اگر دست گورکن آن را اندکی بگشاید، سنگ و کلوخ آن انسان را در تنگنا و فشار قرار می دهد...

من اگر بخواهم از غسل مصفّی و مغز نان گندم و لباس های حریر و ابریشم استفاده کنم می توانم ولی هیئات که هوای نفس بر من غالب شود و به چنین طعامی روی آورم در حالی که شاید در اطراف حجاز و یمامه کسی باشد که گرسنه سر بر بالین بگذارد و هرگز غذای سیری نخورده باشد... آیا به همین اکتفا کنم که اسم من امیرالمؤمنین و پیشوای مسلمین باشد ولی در اندوه و پریشانی آنان شریک نباشم؟» (۱)

برای پیروان و ارادتمندان آن امام جای بسی دقت و تأمل است که چرا حضرت امیرعلیه السلام از حضور سفیر خود بر سر یک سفره در بصره آزرده خاطر گشته و بدون هیچ ملاحظه ای از او گلایه نموده است. در مجلسی که مطمئناً میگساری و قماربازی و آنچه که ما آن را گناه می دانیم به خفا یا به علن صورت نگرفته ولی مع الوصف آن حضرت را برآشفته نموده است. مگر چه شده بود که آن بزرگوار را وادار کرد تا چنین نامه ای بنویسد و حاکم منصوب از طرف خویش را سرزنش کند و بگوید: «من انتظار نداشتم و گمان نمی کردم که تو در چنین میهمانی شرکت کنی؟» اندک دقت در مضمون نامه، جواب را روشن می کند که:

ثروتمندان و اغنیا دعوت شده بودند ولی از فقرا و محرومین خبری نبوده

ص: ۲۰۹

۱- (۳۳۳) تلخیص از شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۴۵ حضرت امیرعلیه السلام.

است. آری آنچه که امام را رنج می دهد این است که نماینده تفکر او که در سرلوحه کارش جنگ فقر و غنا و مبارزه کاخ و کوخ است این را نادیده بگیرد و در چنان مجلسی حضور یابد. و اگر رفاه طلبان بی درد بگویند: «ما کجا و علی علیه السلام کجا؟» خود پاسخ می دهد که: درست است که نمی توانید مثل من باشید و این راه را طی کنید ولی لااقل در خط من باشید و به ادعا اکتفا نکنید، العاقل تکفیه الاشاره.

امام علی علیه السلام در محکمه قاضی

حضرت علی علیه السلام زره خود را نزد مردی مسیحی دید. نزد او رفت و فرمود: «این زره از من است.» و چون او انکار کرد فرمود: «بیا نزد قاضی برویم.» و لذا او را به نزد قاضی آورد تا با او مرافعه و محاکمه کند. چون وارد محکمه قضاوت شدند امام علیه السلام ادعای خود را به این شرح بیان فرمود: «این زره که در تصرف این مرد است از من می باشد و تاکنون آن را به کسی نفروخته و نبخشیده ام.»

قاضی از نصرانی پرسید: «راجع به گفته امیرالمؤمنین چه می گویی؟» نصرانی گفت: «این زره از من است و در عین حال امیرالمؤمنین را دروغگو نمی دانم.» قاضی از امام علیه السلام پرسید که آیا شاهد دارید؟ حضرت تبسم نموده و فرمود: «قاضی راست می گوید، من شاهد ندارم.»

در این حال قاضی مطابق موازین دینی و شرع اسلام حکم به نفع نصرانی داد و آن مرد زره را برداشته و راه افتاد و امام از دنبال او نگاه می کرد نصرانی چند قدم که رفت برگشت و گفت: «شهادت می دهم که این حکم از احکام پیغمبران است...» و مسلمان گردید و گفت: «یا امیرالمؤمنین به خدا قسم این زره مال توست و من دنبال قشون شما که به صفین می رفت بودم؛ این زره از شتر شما به زمین افتاد و من آن را برداشتم.»

امام فرمود: «حال که اسلام آوردی زره مال تو باشد.» و در نهایت وی در جنگ

معجزه ای از مرقد مطهر امام علی علیه السلام

به دستور حضرت امیرعلیه السلام جنازه مطهر آن بزرگوار را در زمین مرتفعی که عرب به آن نجف می گوید به خاک سپردند. و مردم از محلّ دفن آن حضرت اطلاعی نداشتند و سالیان دراز جز ائمه علیهم السلام و نزدیکان آنها نمی دانستند که قبر مطهر آن حضرت کجاست، تا این که هارون الرّشید، خلیفه عباسی در بیرون کوفه که دشت وسیعی داشت به شکار آهو رفت. به فرمان وی اطراف دشت را قرق نموده و از هر سو آهوان را رم می دادند تا در تیررس هارون قرار گیرند. ناگاه چشم هارون به دسته ای از آهوان افتاد و دستور تعقیب آنها را داد و سگان شکاری و بازها را رها نمود تا مانع از فرار آهوها گردند. آهوان از تپه ای بالا رفته و در آنجا خوابیدند ولی سگ ها و بازهای شکاری از تپه بالا نرفته و متفرّق گردیدند. و لذا آهوان دو مرتبه از بلندی به پایین آمدند و به محض این که آنها را تعقیب نمودند بار دیگر به تپه مذکور رفته و سگ ها و بازها قادر به رفتن بالای آن تپه نبوده و هر کدام به سویی سقوط می کردند.

هارون الرّشید تا سه مرتبه شاهد این صحنه شگفت آور بود. سپس دستور داد که از کوفه پیرمرد سالخورده ای که از اوضاع آن محلّ اطلاعاتی داشت و از قبیله بنی اسد بود حاضر کنند. پیرمرد پس از امان خواستن از هارون و اطمینان از عدم خطر جانی به وی گفت: «پدرم نقل کرد که شیعیان این محلّ را موضع دفن حضرت امیرعلیه السلام می دانستند و چون حرم امن خداست هر کس که به آن پناه ببرد در امان است، و این آهوان در پناه آن حضرت از آسیب محفوظ ماندند.» پس هارون دستور داد که گنبدی بر آن تربت پاک و مرقد مطهر بنا کنند. (۲)

ص: ۲۱۱

۱- (۳۳۴) عبقریه الإمام علی علیه السلام، نوشته محمود عقّاد نویسنده مصری / ۴۶.

۲- (۳۳۵) سید ابن طاووس در کتاب فرحه الغری / ۱۰۰، و شیخ طوسی در تهذیب شیخ طوسی: ۶ / ۱۱۱.

در دوران های قبل از هارون نیز قبر مبارک آن حضرت توسط امام سجاده علیه السلام و امام صادق علیه السلام به شیعیان معرفی گردیده و مورد زیارت قرار می گرفت ولی ساختمان تپه از طرف هارون بوده و هجوم زوار به زیارت قبر آن حضرت از آن زمان آزاد گردیده است.

دعاها و توسلات امیرالمؤمنین علیه السلام

از دعاهاى امیرالمؤمنین علیه السلام دعایی است که سید رضی در نهج البلاغه از آن حضرت نقل نموده است و آن دعا این است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ تُحَسِّنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي، وَ تُقَبِّحَ فِيمَا أَبْطُنُ لَكَ سِرِّي بِرَتِي، مُحَافِظًا عَلَى رِثَاءِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي، بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي، فَأُبْدِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَ أَفْضَى إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي، تَقَرُّبًا إِلَى عِبَادِكَ، وَ تَبَاعُدًا مِنْ مَرَضَاتِكَ.» (۱)

مؤلف گوید: جملات دعای فوق علاوه بر نیایش، دارای درس هایی از اخلاق و عرفان است که باید به آن ها توجه نمود.

ابن عباس می گوید: در شب صفین به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتم: «آیا می بینید چگونه دشمن ما را احاطه نموده است؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آیا ترسیدی؟» گفتم: «آری.» پس دست به دعا بلند نمود و فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُضَامَ فِي سُلْطَانِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَقِرَ فِي غِنَاكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُضَيِّعَ فِي سَلَامَتِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَغْلَبَ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ.» (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را دید که از روی دفتر خود دعای طولانی را می خواند، پس به او فرمود: «ای مرد! آن خدایی که دعای طولانی را مستجاب می کند دعای

ص: ۲۱۲

۱- (۳۳۶) بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۳۱، نهج البلاغه، الحکمه ۲۷۶.

۲- (۳۳۷) بحار الأنوار: ۹۴ / ۲۴۲ عن مهج الدعوات / ۱۲۹.

کوتاه را نیز مستجاب می نماید.» آن مرد عرض کرد: «مولای من! چگونه بخوانم؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بگو: **الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ، وَ أَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ، وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ، وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ.**» (۱)

مؤلف گوید: از دعاهایی که بسیار نافع و موثر است، دعای صباح امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد، مرحوم علامه مجلسی متن آن را با شرح عبارات و لغات در جلد ۹۴ بحار الأنوار صفحه ۲۴۳ بیان نموده است. محدث قمی نیز در مفاتیح الجنان متن آن را آورده است.

حِرْزِ امیرالمؤمنین علیه السلام

این حرز برای محفوظ ماندن از شرّ شیاطین و خطرهای دیگر مانند سحر و سمّ و آزار سلطان و دزد و درّنده و گزنده و هر آزار دهنده دیگر است و باید نوشته شود و به بازوی دست راست بسته شود، و متن آن طبق نسخه سید بن طاوس در مهج الدعوات چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَي كُنُوشِ أَي كُنُوشِ أَرِهْ شَشْ عَطِيطْسَفِيخِ يَاطِيطِرُونِ قِرْبَالِسيُونِ مَا وَ مَاسَامَا سوما طِيسْطَالوسِ [طِيسْطَالوسِ] حَنْطوسِ مَسْفَقْلَسِ مَسَاصَعوسِ اقْراطِيعوسِ [افْطِيعوشِ] لَطْفِيكسِ [لَطْفِيكسِ] هَذَا وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الْعَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْتُنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتُ مِنَ الشَّاهِدِينَ أَخْرَجَ بِقُدْرَةِ اللَّهِ مِنْهَا أَيُّهَا اللَّعِينُ بِقُوَّةِ [بَعِزَّةِ] رَبِّ الْعَالَمِينَ أَخْرَجَ مِنْهَا وَإِلَّا كُنْتُ مِنَ الْمَسْجُونِينَ أَخْرَجَ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لِمَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ أَخْرَجَ مِنْهَا مَيْدُومًا مَيْدُورًا مَلْعُونًا كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا- أَخْرُجْ يَا ذَا الْمَحْزُونِ أَخْرُجْ يَا سَيُورَا يَا سُورَايُورُ بِالْإِسْمِ الْمَخْزُونِ يَا طَطْرُونَ طَرَعُونَ مِرَاعُونَ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ يَا هِيَا يَا هِيَا شَرَاهِيَا حَيًّا قَيُّومًا بِالْإِسْمِ الْمَكْتُوبِ عَلَى جَبْهَةِ إِسْرَافِيلَ اطْرُدُوا عَنِّي صَاحِبِ هَذَا الْكِتَابِ كُلِّ جِنِّي وَ جِنِّيهِ وَ شَيْطَانٍ وَ

ص: ۲۱۳

شَيْطَانِهِ وَ تَابِعِ وَ تَابِعِهِ وَ سَاجِرٍ وَ سَاجِرِهِ وَ غُولٍ وَ غُولِهِ وَ كَلِّ مَتَعَبْتِ وَ عَابِثِ يَعْبُثُ بَيْنِ آدَمَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ» (١)

ص: ٢١٤

١- (٣٣٩) بحار الأنوار: ٩٤ / ١٩٣ نقل از مكارم الأخلاق، و ص ٢٢٨ نقل از مهج الدعوات / ١٠.

شب ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام

توحید نهد در دل کعبه قدم امشب

بت ها همه گشتند به تعظیم، خم امشب

ارکان حرم دور حرم ذکر گرفتند

در کعبه فتاده است به سجده صنم امشب

بر گوش رسد زمزمه چشمه زمزم

تا صبح زند از اسدالله دم امشب

تبریک بگویند به کعبه که دوباره

گردیده به میلاد علی محترم امشب

تا فاطمه بنت اسد در حرم آید

ای اهل حرم دور شوید از حرم امشب

پیدایش سیمای خداوند، مبارک

بر کعبه تماشای خداوند، مبارک

امشب حرم از عرش سرفرازتر آمد

در بیت خدا روی خدا جلوه گر آمد

شمشیر خدا شیر خدا حیدر کزار

یا حامی جان بر کف پیغامبر آمد

یا آمنه بنت وهب زاده محمدصلی الله علیه وآله

یا فاطمه بنت اسد را پسر آمد

یا فاتح بدر و احد و خیبر و احزاب

یا شیر حق از بیشه فتح و ظفر آمد
ای بیت خدا روی خداوند مبارک
ای ختم رسل جان عزیزت به بر آمد

* * *

در کعبه ندا می رسد از خالق سرمد
میلاذ علی باد مبارک به محمّد صلی الله علیه و آله
بت های حرم سوره توحید بخوانید
در مقدم مولا در تهلیل فشانید
میلاذ علی را همه تبریک بگویید
از بنت اسد عیدی خود را بستانید
با دست علی تا به روی خاک بیفتید
در کعبه بمانید بمانید بمانید
امشب همه دور اسدالله به در آید
با مدح علی آتش دل را بنشانید

ص: ۲۱۶

با دیدن آن قامت و آن طلعت نیکو

فریاد بر آرید و عیدی بستانید

[میثم به رخ و طلعت زیبای علی گفت:

ای عالمیان جمع شوید عیدی خود را بستانید(۱)]

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

ولایت چیست مهر مرتضی و حبّ اولادش

ندارد بهره از دین هر که نبود مهر مولایش

مرا غیر از علی بعد از پیمبر نیست مولایی

که در قرآن ولی الله خوانده حقّ تعالایش

الا یا اهل عالم من کسی را دست حقّ دانم

که شد مُهر نبوّت در حرم جای کف پایش

اگر در حشر با ذکر علی آیند خلق الله

عجب نبود جهنّم بسته گردد جمله درهایش

بیان اوست توحیدی که توحید است تفسیرش

جمال اوست قرآنی که قرآن است معنایش

مسیح آسمانی را طیب جسم و روح است این

که می ریزد ز یک لبخند صد گردون مسیحایش

پیمبر جان کلّ انبیا، او جان شیرینش

کتاب الله روی کبریا این روی زیبایش

تماشای جمال خویش در روی علی می کرد

معاذ اللّٰه اگر بودى خدا روى تماشايش

ص: ۲۱۷

۱- ۳۴۰) نخل میثم: ۴ / ۸۵.

علی حرف الف بین حروف مصحف خلقت
از آن رو در خلاق چون الف دیدند تنهایش
علوم انبیا یک قطره از دریای تعلیمش
کمال اولیا یک شمه از درس الفبایش
به قلب عرشیان مهرش، به چشم فرشیان نورش
به دوش مصطفایش پا، در آغوش خدا جایش
ید الله است و عین الله، وجه الله و نور الله
خدایا عبد خوانم یا خداوند تعالایش
به شیطان گر نگاهی افکند رضوان کشد نازش
ز رضوان گر کند قطع نظر نار است مأوایش
ملک گر خاک سلمانش شود تا حشر طوبی له
فلک بی مهر مقدادش اگر گردید ایوایش
کرامت آبی از جویش، ملاحظت خاکی از کویش
امامت آستان بوسش، قیامت راه پیمایش
اگر عین اللهش خوانی جهان چون نقطه در چشمش
وگر وجه اللهش خوانی خدا بینی به سیمایش
مترسانید از خشم جحیم در صف محشر
محب شیر داور از جهنم نیست پروایش
نگویم خالق یکتاست آن یکتای هستی را
ولی گویم بود یکتا چو ذات پاک یکتایش

خوشا آن کس که هر شب هم نشینی با علی دارد

که هر آن ليله القدری بود شب های احیایش

شود پرونده طاعت به محشر کوهی از آتش

مگر مولا زند مُهر و کند از لطف امضایش

ص: ۲۱۸

به هر سائل توان بخشد به دست جود، دنیایی

اگر دست سؤال آرد به دامن کلّ دنیایش

تمنّای خلاق را بر آرد در صف محشر

هر آن کس از علی غیر از علی نبود تمنّایش

تولّای علی فوق عبادات است نزد حقّ

خوشا آن کس که باشد هم تولّاً هم تیرایش

اگر قسیس با مهر علی انجیل برگیرد

مسیحا بوسه ها آرد به دیوار کلیسایش

برهمن بسته چشم و گوش خود را و نمی داند

که دائم یا علی گویند در بت خانه بت هایش

به گردون ولایت هر که جز روی علی بیند

به اعمی می شود توهین اگر خوانند اعمایش

اگر در طور سینا اوفتد یک جلوه از حُسنش

هزاران موسی عمران شود غرق تجلّایش

الهی با همه آلودگی از تو دلی خواهم

که غیر از یاعلی ذکری نخیزد از سویدایش

محمّدصلی الله علیه وآله در شب معراج خلوت کرد چون با حقّ

به آوای علی می کرد صحبت ربّ اعلایش

به اسم اعظم داور عجب نبود که در محشر

اگر بخشند خلقت را به تار موی زهرایش

خدا را، خود به جان او قسم می داد پیغمبر

سپس او را دعا می کرد بالعل گهرزایش

علی افلاکی و حیف است بین خاکیان باشد

کجا باشد فرشته جا در آغوش هیولایش

ص: ۲۱۹

به محراب عبادت آن چنان محو خدا گردد

که در حال نماز آرند بیرون تیر از پایش

به خاک رهرو راه ولایش سجده باید برد

که هر خار مگیلان می شود یک نخل طوبایش

خوش آن چشمی که در رؤیا ببیند ماه رویش را

به از بیداری عمر است آن یک لحظه رؤیایش

کجا «میثم» کند وصف علی با آن که می داند

ز وصف خلق غیر از شخص پیغمبر مبرایش

بود مست تولای علی تا لحظه آخر

کز اول پر ز صهبای ولایت بود مینایش (۱)

ولادت مولا امیر المؤمنین علیه السلام

تجلی گاه رحمت بیتِ حیّ - داوری کعبه

مطافِ اولیا تا صبحِ روزِ محشری کعبه

بهشتِ دل صفایِ جانِ هر پیغمبری کعبه

ولی امشب ز شب هایِ دگر زیباتری کعبه

گهی جان می دهی بر او گهی دل می بری کعبه

ببر دل ز آنکه امشب زادگاه حیدری کعبه

درونت گشته چون قلب محمدصلی الله علیه وآله منجلی امشب

همه دورِ تو می گردند و تو دورِ علی امشب

به عشقِ مرتضیٰ ای کعبه امشب عشقبازی کن
علی از تو، تو از یارانِ مولا دلنوازی کن
کنارِ صاحبیت از کلّ هستی بی نیازی کن
بیال امشب به خود تا صبحِ محشر سرفرازی کن
ثنای شیر حقّ آغاز با صوتِ حجازی کن
حرم دورت بگردم از علی مهمان نوازی کن
یم اسرارِ حقّ را از صدفِ دُرْدانه پیدا شد
درون خانه امشب رویِ صاحبِ خانه پیدا شد
الا ای آسمان، چشم بد از ماه تو دور امشب
رها کن ماهِ خود را و بگیر از کعبه نور امشب
پوشان خاکِ پاکِ مکه را از زلفِ حور امشب
قیامت کرده بیت کبریا از وجد و شور امشب
فلک مست نشاط است و زمین غرق سرور امشب
خدا با حُسنِ مولا از حرم کرده ظهور امشب

* * *

ز اهلِ قبله بُرده به جسم کعبه جان داده
جمال خویش را در صورتِ مولا نشان داده
نسیم مکه بوی عطر رضوان با خود آورده
طلوع صبح از ره یک جهان جان با خود آورده
امینِ وحی خطّ عفو و غفران با خود آورده

علی دستِ خدا فتحِ نمایان با خود آورده

شرف، عزّت، شجاعت، نورِ ایمان با خود آورده

مگر بنتِ اسد از کعبه قرآن با خود آورده

* * *

ص: ۲۲۱

بیال ای فاطمه بنت اسد امشب اسد زادی

تو در بیت احد مرآت الله الصمد زادی

محمدصلی الله علیه وآله باز کن آغوش، جانت در برت آمد

وصی و جانشین و یار و میر لشگرت آمد

تعالی الله مرآت جمال داورت آمد

لوای فتح بر بام فلک زن، حیدرت آمد

علی فرمانده پیروز بدر و خیبرت آمد

امیرالمؤمنین ساقی حوض کوثر آمد

* * *

برادر، ابن عم، داماد، یار تو است این مولود

نه یک کودک همه دار و ندار تو است این مولود

بتان کعبه امشب غرق توحیدند در کعبه

خدا را در جمال مرتضی دیدند در کعبه

به نور مهر او امشب درخشیدند در کعبه

ملایک حله های نور پوشیدند در کعبه

به دور شیر حق تا صبح گردیدند در کعبه

به رخسار علی چون لاله خندیدند در کعبه

صنم ها ذکر الله الصمد خواندند با مولا

بتان در سجده افتادند و می گفتند: یا مولا!

علی جان مدح ذات خالق اکبر گوارایت

ولادت در حریم خالق داور گوارایت

پذیرایی معبود از تو و مادر گوارایت

تجلای حق از آئینه منظر گوارایت

ص: ۲۲۲

سرودِ وحی در آغوشِ پیغمبر گوارایت
سلام حقّ سلام خلق تا محشر گوارایت
تو با صوتِ ملیحت روح را غرق تلاوت کن
تو پیش از وحی، قرآن بهر پیغمبر تلاوت کن
تو مولود حرم ممدوح ذات حقّ تعالی
تو بر ختمِ رسل جان و رسل را پیر و مولایی
تو بر هر مؤمنی از نفس مؤمن نیز اولایی
تو از اوج تفکر برتری از مدح بالایی
تو آری تو، مراد و قبله اهل تولّایی
تو مولایی تو اولایی تو بالایی تو والایی
تو توحیدی تو ایمانی تو آغازی تو انجामी
تو حجّی تو جهادی تو تمام دین اسلامی (۱)

مولود کعبه

ای خانه کعبه زاد گاهت
ای بیت، اسیر یک نگاهت
هم هشت بهشت بذل دستت
هم هفت سپهر خاک راهت
چون ذات مقدّس الهی
کس پی نبرد به قدر و جاهت
تو نفس محمدی علی جان

آینه سرمدی علی جان
ای روی خدا و روی کعبه
میلاَد تو آبروی کعبه
ابروی تو قبله نماز است
تا چشم بود به سوی کعبه
سوگند به کعبه کز ازل بود
دیدارِ تو آرزوی کعبه
مهمان خدای کعبه مولا
بر تو است بنای کعبه مولا

ص: ۲۲۳

امروز حرم علی علی گفت
سر تا به قدم علی علی گفت
تا کور شوند بت پرستان
در کعبه صنم علی علی گفت
باید همه عمر با علی بود
باید همه دم علی علی گفت
این ذکر شده است عادت من
محبوب ترین عبادت من
آن شب حرم خدا شبی داشت
در آتش عاشقی تبی داشت
از مهر و مه و ستاره بهتر
در سینه خویش کوکبی داشت
دیوار حرم به خنده می گفت
دیدید که خانه صاحبی داشت
فریاد کشید بام کعبه
آمد به جهان امام کعبه
این کعبه و زمزم و مقام است
این حمد و تشهد و قیام است
این شیر خدا ابوالأئمه
این کلّ ائمه را امام است

این روح صفا، صفای مروه

این قبله مسجدالحرام است

مرآتِ یقینِ کامل است این

قرآنِ نگشته نازل است این

ای سرّ خدا و راز کعبه

وی از تو به عرش ناز کعبه

هم پشت سرت دعای زمزم

هم پیش رخت نماز کعبه

بگذار به ناز ای علی جان

پا بر سر چشم ناز کعبه

لطفی که حرم امید دارد

بر گرد سرت طواف آرد(۱)

عید غدیر

ای مبارک آیه اکمال دین عیدت مبارک

ای غدیر ای عید کلّ مسلمین عیدت مبارک

ای امین وحی، جبریل امین، عیدت مبارک

آسمان، چشم دلت روشن زمین، عیدت مبارک

ص: ۲۲۴

شیعه مولا امیرالمؤمنین، عیدت مبارک

یا علی ای مصطفی را جانشین عیدت مبارک

عید اهل آسمان جشن زمینی هاست امشب

ذکر کلّ آفرینش یا علی مولا است امشب

عید قرآن، عید عترت، عید دین، عید هدایت

عید امت، عید شیعه، عید جود، عید عنایت

عید «اتممتُ علیکم نعمتی» عید ولایت

عید عفو و عید رحمت عید لطف بی نهایت

عید از مولا امیرالمؤمنین کردن حمایت

روی برگ هر گیاهی نقش بسته این روایت

کای تمام خلق! نازل آیه اکمال دین شد

شیر حق، نفس نبی، حیدر امیرالمؤمنین شد

کیست تا بی پرده وجه خالق داور ببیند

در غدیر خم گل لبخند پیغمبر ببیند

از جهاز اشترانش زیر پا منبر ببیند

بر فراز دست ختم الانبیا حیدر ببیند

شافع محشر ببیند ساقی کوثر ببیند

هادی و رهبر ببیند سید و سرور ببیند

ای تمام مؤمنات و مؤمنین مولا مبارک

این ولایت بر امیرالمؤمنین بادا مبارک (۱)

سحر بی علی علیه السلام

ای چشم‌ها به صورت مولا نظر کنید

جاری به زخم خود همه خون جگر کنید

زینب! حسن! حسین! علی چشم خویش بست

بر آن غریب، جامه ماتم به بر کنید

ریزید همچو اشک به خاک ای ستارگان

سخت است بی علی شب خود را سحر کنید

بیرون شهر کوفه در آن کوچه خموش

آن کودک خرابه نشین را خبر کنید

ای جنّ و انس و حور و ملک ای تمام خلق

تا روز حشر خاک یتیمی به سر کنید

شیر خدا نیاز ندارد دگر به شیر

اشک عزا روانه بر او از بصر کنید

امشب به جای آن که بر او شیر آورید

خون جگر نثار، به زخم پدر کنید

از قصّه خرابه شام آورید یاد

یک شب گر از خرابه کوفه گذر کنید

هنگام شب جنازه او را چو می برید

در سینه داغ فاطمه را تازه تر کنید

ای ناله‌های نیمه شب هر شب علی

آتش شوید و بر جگر ما اثر کنید

ص: ۲۲۶

از بس گناه کرده ام افتادم از نظر

ای خاندان وحی به «میثم» نظر کنید(۱)

شهادت مولا علی علیه السلام

مرا نیاز نباشد طیب ببرید

برای مرگ علی دست بر دعا ببرید

نیاز نیست مداوا کنید زخم سرم

برای پیر خرابه نشین غذا ببرید

سلام من به شما ای فرشتگان خدا

نبرد فاطمه با خود مرا شما ببرید

جنازه من مظلوم را چو مادرتان

شبانه مخفی و تنها و بی صدا ببرید(۲)

همای رحمت

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

که به ما سوا فکندی همه سایه هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سر چشمه بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بیاری ار نه دوزخ

به شرار قهر سوزد همه جان ما سوا را

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

به جز از علی که آرد پسری ابوالعجائب

که علم کند به عالم شهدای کربلا را

ص: ۲۲۷

۱- ۳۴۵) نخل میثم: ۴ / ۱۲۲.

۲- ۳۴۶) نخل میثم: ۴ / ۴۹.

چو به دوست عهد بندد ز میان پاک بازان
چو علی که میتواند که به سر برد وفا را
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من
چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا
به دو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت
که ز کوی او غباری به من آر، توتیا را
چه توئی قضای گردان، به دعای مستمندان
که زجان ما بگردان ره آفت قضا را
همه شب در این امیدم که نسیم صبح گاهی
به پیام آشنائی بنوازد آشنا را
ز نوای مرغ یاحق بشنو که در دل شب
غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریار(۱)

ص: ۲۲۸

رهبران

معصوم

صدّيقه طاہره فاطمه زهرا عليها السلام

اشاره

ص: ۲۲۹

امام باقر و امام صادق علیهما السلام می فرمایند: «حضرت صدیقه طاهره علیها السلام در روز بیستم جمادی الثانی، پنج سال پس از بعثت، در چهل و پنجمین سال عمر شریف رسول خداصلی الله علیه وآله قدم به عالم دنیا گذارد.»(۱)

انعقاد نطفه آن بانو - همان گونه که در بحار علامه مجلسی رحمه الله و کتب دیگر نقل شده - به این کیفیت بوده که رسول خداصلی الله علیه وآله در ابطح با عمار یاسر و منذر بن ضحاح و ابوبکر و عمر و علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب و حمزه بن عبدالمطلب نشسته بود. ناگهان جبرئیل با آن صورت اصلی خود نازل شد و بال های او مشرق تا مغرب دنیا را گرفته بود. پس ندا داد: «ای محمد! خداوند علی اعلی تو را سلام می رساند و به تو امر می کند که تا چهل روز از خدیجه کناره گیری کنی.»

این دستور برای رسول خداصلی الله علیه وآله که علاقه فراوانی به حضرت خدیجه داشت سخت دشوار آمد. پس رسول خداصلی الله علیه وآله چهل روز [چله نشینی کرد و]، روزها روزه گرفت و شب ها به عبادت خدا مشغول بود و در روزهای آخر، عمار یاسر را نزد خدیجه فرستاد و به او پیام داد که: «ای خدیجه! گمان مکن که علاقه من به تو کم شده است، بلکه این امر الهی است، و او مرا امر نموده که از تو فاصله بگیرم، همانا

ص: ۲۳۱

خداوند در هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر ملائکه مباحثات می نماید. ای خدیجه، چون شب می رسد در را به روی خود ببند و در بستر خود استراحت کن. همانا من در منزل فاطمه بنت اسد خواهم بود.»

پس حضرت خدیجه هر روز از فراق رسول خداصلی الله علیه وآله محزون بود، و چون چهل روز گذشت باز جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: «ای محمّد! خداوند علی اعلی تو را سلام می رساند و دستور می دهد که آماده تحیت و تحفه او باشی.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «تحفه و تحیت خداوند چیست؟» جبرئیل علیه السلام گفت: «نمی دانم.» ناگهان میکائیل با طبقی از خرما و انگور فرود آمد، و آن را مقابل رسول خداصلی الله علیه وآله قرار داد، جبرئیل نیز جلو آمد و گفت: «خداوند تو را امر کرده که امشب برای افطار خود از این میوه ها استفاده کنی.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «رسول خداصلی الله علیه وآله همیشه هنگام افطار به من می فرمود: "در را باز نگه دار تا هر که می خواهد بیاید و نزد من افطار کند." و لکن در آن شب مرا بر در خانه گماشت و فرمود: "این غذا جز برای من بر کسی حلال نیست." پس من بر در خانه نشستم و رسول خداصلی الله علیه وآله سرپوش از آن طبق برداشت و دید یک خوشه خرمای تازه و یک خوشه انگور در آن است. پس از آن میل کرد تا سیر شد و آب نیز نوشید تا سیر آب گردید، و دست خود را جلو آورد و جبرئیل علیه السلام بر آن آب ریخت و میکائیل علیه السلام دست او را شست و اسرافیل با حوله ای خشکانید و بقیه طعام با ظرف آن به آسمان رفت.

سپس رسول خداصلی الله علیه وآله برخاست تا نماز بخواند، جبرئیل علیه السلام به او گفت: "در این ساعت خواندن نماز بر تو حرام است تا به منزل خدیجه بروی و با او همبستر شوی؛ چرا که خداوند به ذات خود سوگند یاد نموده که در این شب از صُلب تو ذرّیه پاک و طیب را بیافریند." پس رسول خداصلی الله علیه وآله از جای خود برخاست و به طرف منزل خدیجه حرکت کرد.»

حضرت خدیجه علیهما السلام می فرماید: «من به تنهایی عادت کرده بودم و چون شب

می شد سرخود را می پوشاندم و پرده اتاق را می آویختم و درب خانه را می بستم و نماز عشای خود را می خواندم و چراغ اتاق را خاموش می کردم و در بستر خواب می رفتم و در آن شب هنوز خواب مرا فرا نگرفته بود که رسول خداصلی الله علیه وآله درب خانه مرا کوبید. من گفتم: "کیست جز محمدصلی الله علیه وآله که درب خانه مرا می کوبد." ناگهان صدای رسول خداصلی الله علیه وآله را شنیدم که با آن طراوت و شیرینی سخن خود می فرماید:

"ای خدیجه! در را باز کن، من محمد هستم." پس من با شادمانی تمام برخاستم و درب خانه را گشودم و رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد و عادت همیشه او این بود که چون وارد می شد آب طلب می کرد و وضو می گرفت و دو رکعت نماز به اختصار می خواند و سپس به بستر خواب وارد می شد، لکن در آن شب آب طلب نکرد و نمازی نخواند، بلکه بازوی مرا گرفت و در بستر خود خواباند و با من مزاح و ملاحظه نمود و همان گونه که مردها برای زناشویی با همسر خود عمل می کنند عمل کرد و به خدا سوگند او از من جدا نشد جز آن که من سنگینی حمل فاطمه علیها السلام را در خود احساس نمودم.» (۱)

محدث قمی رحمه الله می گوید: این چله نشینی و اعتزال، نشانه جلالت فاطمه علیها السلام است، به گونه ای که قلم قدرت بیان آن را ندارد و شاید انتخاب رطب و انگور دلیل کثرت برکت و منافع زیادی است که در میوه های دیگر به این اندازه یافت نمی شود و این اشاره به کثرت برکات این بانوی طاهره و مبارکه و ذریه او می باشد.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب امالی از مفضل نقل نموده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «ولادت فاطمه علیها السلام چگونه بوده است؟» امام علیه السلام فرمود: «آری، حضرت خدیجه چون با رسول خداصلی الله علیه وآله ازدواج نمود، زن های مکه از او فاصله گرفتند و ارتباط خود را با او قطع کردند تا جایی که به خانه او نرفتند و بر او سلام نکردند و زن های دیگر را نیز از ارتباط با او منع کردند. از این رو، حضرت خدیجه غمناک و

ص: ۲۳۳

وحشت زده شد و بر جان رسول خداصلی الله علیه وآله هراس پیدا کرد، و چون به فاطمه علیها السلام باردار شد، فاطمه از داخل رحم با او سخن می گفت و او را امر به صبر می نمود و خدیجه این مسأله را از رسول خداصلی الله علیه وآله پنهان می کرد تا این که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله وارد خانه شد و دید خدیجه با کسی سخن می گوید. از او پرسید: "ای خدیجه! با چه کسی سخن می گویی؟" خدیجه گفت:

"فرزندی که در رحم دارم با من سخن می گوید و انس می گیرد." رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: "ای خدیجه! اکنون جبرئیل به من خبر می دهد که او دختر و نسل پاک من خواهد بود و زود است که خداوند نسل من را از او قرار دهد و امامان بعد از من از نسل او باشند و خداوند آنان را جانشینان و خلفای خود در روی زمین قرار دهد."

پس خدیجه همواره به همین غربت و تنهایی به سر می برد تا این که هنگام زایمان او فرا رسید و از زن های قریش و بنی هاشم خواست که در امر زایمان به او کمک نمایند. آنان پیام دادند که تو به حرف ما گوش نکردی و با محمدصلی الله علیه وآله یتیم ابوطالب که مردی فقیر و بدون مال بود ازدواج کردی و ما اکنون به تو کمک نخواهیم کرد.

از این رو، حضرت خدیجه غصه مند گردید، ناگهان چهار زن مجلله به شکل زن های بنی هاشم بر او وارد شدند و چون آنان را دید وحشت نمود. پس یکی از آنان گفت: "ای خدیجه! محزون مباش، ما فرستاده های خدا هستیم؛ من ساره همسر ابراهیم علیه السلام، و این آسیه بنت مزاحم، همسر فرعون، رفیق تو در بهشت، و آن دیگری مریم، دختر عمران، و این کلثوم، خواهر موسی بن عمران می باشیم، و خداوند ما را فرستاده تا همانند زن های دیگر به تو کمک کنیم."

پس یکی از آنان در طرف راست، و دیگری در طرف چپ، و سومی در مقابل، و چهارمی پشت سر حضرت خدیجه قرار گرفتند، و فاطمه علیها السلام طاهره مطهره به دنیا آمد و چون روی زمین قرار گرفت، مکه بلکه همه شرق و غرب زمین را روشن نمود. سپس ده نفر از حور العین وارد شدند و به دست هر کدام طشتی از بهشت و ابریقی

از آب کوثر بود. پس آن زنی که مقابل خدیجه قرار داشت آب کوثر را گرفت و فاطمه علیها السلام را با آن شست. سپس با دو حوله سفید و معطر او را پوشاند و کام او را برداشت، و فاطمه علیها السلام فرمود: "أشهد أن لا إله إلا الله و أن أبا رسول الله سيد الأنبياء، و أن بعلی سيد الأوصياء، و ولدی ساده الأبطال." سپس یکایک آنان را نام برد و بر آنان سلام کرد و همگی خندان شدند و حور العین بهشتی به همدیگر بشارت و تبریک گفتند و اهل آسمان ها به همدیگر بشارت دادند و در آسمان نوری ظاهر شد که ملائکه تاکنون چنین نوری را ندیده بودند.

سپس آن چهار زن قنذاقه فاطمه علیها السلام را به دست حضرت خدیجه دادند و گفتند: "بگیر فرزند پاک و پاکیزه خود را، همانا او و نسل او مبارک خواهند بود." پس خدیجه با شادمانی فرزند خود را گرفت و چون پستان در دهان او گذارد شیر فراوانی برای او جاری شد، به گونه ای که فاطمه علیها السلام در هر روز به اندازه یک ماه رشد می کرد و در هر ماه به اندازه یک سال رشد می نمود.^(۱)

شخصیت حضرت فاطمه علیها السلام

تردیدی نیست که حضرت فاطمه علیها السلام از اصحاب کسا و معصومه و پاک و مطهره و راضیه و مرضیه است و از نام های او که حدود یکصد و شصت نام می باشد مقام والا و منزلت عالی او روشن می شود.

او در آیه شریفه تطهیر: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^(۲) در طهارت و عصمت با پدر و شوهر و فرزندان خود شریک است و در آیه مباحله نیز مقصود از، «نساءنا» او است، و در آیات هجرت نیز شریک پدر و شوهر خود می باشد و هجرت او در سخت ترین شرایط واقع شده است.

او مادر همه ائمه معصومین علیهم السلام و باقی مانده رسول الله صلی الله علیه و آله و سیده زنان عالم از

ص: ۲۳۵

۱- (۳۵۰) امالی صدوق / ۷۶، بحار الأنوار: ۴۳ / ۲، بیت الأحران / ۲۳.

۲- (۳۵۱) أحزاب / ۳۳.

اولین و آخرین است. او در قیامت یکی از چهار راکب و صاحب جلال و عظمت و عزت خواهد بود، و اختیار شفاعت به دست او داده خواهد شد، و همه اولین و آخرین امید شفاعت او را دارند.

فاطمه علیها السلام از همه مردم به رسول خداصلی الله علیه و آله نزدیک تر و شبیه تر بود و آن حضرت بیش از هر کسی او را دوست می داشت و چون بر پدر خود وارد می شد رسول خداصلی الله علیه و آله به احترام او به پای می خاست و او را در جای خود می نشاند و فراوان او را می بوسید و می فرمود: «من بوی بهشت را از فاطمه استشمام می کنم.»

و می فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را شاد کند مرا شاد کرده و هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است، و فاطمه عزیزترین مردم است نزد من.» و اگر رسول خداصلی الله علیه و آله خشمگین می شد تنها چیزی که خشم او را برطرف می نمود ملاقات با فاطمه علیها السلام بود.

مرحوم کلینی در کتاب کافی از محمّد بن سنان نقل نموده که گوید: من خدمت حضرت جوادعلیه السلام بودم و سخن از اختلاف شیعیان به میان آمد. پس حضرت جوادعلیه السلام به من فرمود:

«ای محمّد بن سنان! خداوند تبارک و تعالی همواره متفرد به وحدانیت خود بود تا این که محمّد و علی و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین را خلق نمود و پس از هزار سال چیزهای دیگر را آفرید و آنان را گواه بر خلقت مخلوقات خود نمود و طاعت آنان را بر همه مخلوق خود واجب کرد و امور مخلوق خود را به آنان واگذار کرد. از این رو، محمّد و علی و فاطمه علیهم السلام آنچه را می خواهند حلال می کنند و آنچه می خواهند حرام می کنند و خواسته آنان از خواسته خدا جدا نیست.»

سپس فرمود: «ای محمّد بن سنان! آنچه گفتم معنای دیانت و اعتقادی است که اگر کسی از آن پیشی بگیرد از جاده حق منحرف شده است و اگر کسی از اعتقاد به آن تخلف کند هلاک شده است و اگر کسی از آن جدا نشود هدایت شده است.

پس

تو این سخن را غنیمت بدان.»^(۱)

محدث قمی رحمه الله گوید: از این حدیث ظاهر می شود که فاطمه علیها السلام از کسانی است که خداوند همه امور را به آنان واگذارده است و فاطمه علیها السلام هر چه را بخواهد حلال می کند و هر چه را بخواهد حرام می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد بر فاطمه علیها السلام شد و او را محزون و غمگین دید پس به او فرمود: «...ای فاطمه! هنگامی که تو به درب بهشت می رسی، دوازده هزار از حوریان بهشتی به استقبال تو می آیند که تاکنون به استقبال کسی نرفته و نخواهند رفت و در دست آنان چراغی از نور است و بر اسب هایی از نور سوار هستند...»

و تو با آنان اهل بهشت را ملاقات خواهی کرد، و برای شیعیان تو سفره هایی از نور گسترده می شود و آنان مشغول خوردن طعام های بهشتی هستند، در حالی که مردم گرفتار حساب خواهند بود.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ»^(۲)، و چون اولیای خدا در بهشت مستقر می شوند، حضرت آدم و پیامبران دیگر به زیارت تو خواهند آمد...
«(۳)»

حضرت فاطمه علیها السلام می فرماید: پدرم فرمود: «هر کس بر تو درود و صلوات بفرستد خداوند او را می بخشد و در بهشت او را به من ملحق خواهد نمود، هر کجای بهشت که باشم.»

مؤلف گوید: ما در کتاب اسوه النساء فضائل حضرت فاطمه علیها السلام و موضوعات دیگر مربوط به او و حوادث بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله را در حد امکان و استعداد خود بیان کرده ایم. از این رو، در این کتاب به همین اندازه بسنده می نمایم.

ص: ۲۳۷

۱- (۳۵۲) کافی: ۱ / ۴۴.

۲- (۳۵۳) انبیاء / ۱۰۲.

۳- (۳۵۴) بیت الأحزان / ۳۴، بحار الأنوار: ۸ / ۵۵.

سلمان فارسی رضوان الله علیه می گوید: بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم، او به من فرمود: «مرحباً یا سلمان اکنون داخل خانه فاطمه علیها السلام شو که او مشتاق زیارت تو است و تحفه ای از بهشت برای او آمده می خواهد تو را از آن بهره مند نماید.»

سلمان می گوید: من به درب خانه فاطمه علیها السلام رفتم و اجازه دخول خواستم، او به من اجازه دخول داد، چون داخل شدم دیدم آن بانو در صحن حجره نشسته و چادری بر سر دارد و به من فرمود: «بنشین.» و چون نشستم فرمود: «من دیروز در صحن این حجره نشسته بودم و برای پدرم مغموم و گریان بودم و درب حجره را به روی خود بسته بودم ناگهان دیدم درب حجره باز شد و سه نفر از زن های نیکو صورت وارد شدند که من تاکنون زنانی زیاتر و پاکیزه تر از آنان را ندیده بودم، و چون آنان را شناختم گفتم: "آیا شما اهل مکه و یا اهل مدینه هستید؟"

آنان گفتند: "ما نه اهل مکه هستیم و نه اهل مدینه بلکه ما اهل دارالسلام بهشت هستیم و خداوند رب العالمین ما را نزد تو فرستاده و او بر شما سلام می فرستد و شما را در مصیبت فقدان پدرتان حضرت محمد صلی الله علیه و آله تسلیت می دهد." پس من مقابل آنان نشستم و به یکی از آنان که بزرگ تر از بقیه بود گفتم: "نام تو چیست؟" او گفت: "من ذره هستم." به او گفتم: "برای چه نام تو ذره است در حالی که من از تو جلالمت و بزرگواری مشاهده می کنم؟" او گفت: "برای این که خداوند مرا برای ابوذر غفاری آفریده." پس به دیگری گفتم: "نام تو چیست؟" او گفت: "نام من مقدوده است." گفتم: "برای چه مقدوده نامیده شده ای؟" او گفت: "برای این که خداوند مرا برای مقداد آفریده است." پس به سومی گفتم: "نام تو چیست؟" او گفت: "من سلمی هستم." گفتم: "برای چه سلمی نامیده شده ای؟" او گفت: "برای این که خداوند مرا برای سلمان فارسی آفریده است."

سلمان می گوید: سپس فاطمه علیها السلام به من فرمود: «آنان از بهشت برای من هدیه ای آوردند و من مقداری از آن را برای تو ذخیره نمودم.»

سپس فاطمه علیها السلام طبقی از خرمای تازه و سفید را نزد من آورد که از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر بود، پس پنج عدد از آن خرماها را به من داد و فرمود: «با آن ها افطار کن [و هسته های آن ها را برای من بیاور].»

من به طرف منزل خود حرکت کردم و به خدا سوگند به هر کس برخورد نمودم به من می گفتند: «ای سلمان! با خود مشک حمل نموده ای؟» و چون هنگام افطار رسید با آن ها افطار کردم و هسته ای در آنها ندیدم، و چون صبح شد به منزل فاطمه علیها السلام رفتم و چون به او گفتم: آن ها هسته ای نداشت، تبسم نمود و فرمود:

«ای سلمان! خداوند آن ها را در زیر عرش خود برای من آفریده بود، برای چه هسته داشته باشد؟ و این هدیه به سبب دعایی بود که پدرم به من تعلیم نموده بود.»

سلمان می گوید: من به فاطمه علیها السلام عرض کردم: «ای حبیبه من! آن دعا را به من تعلیم دهید.» فاطمه علیها السلام فرمود: «ای سلمان! اگر دوست می داری که [در دنیا مبتلای به تب نشوی و] چون خدا را ملاقات می کنی او از تو راضی باشد بر این دعا مواظبت کن، و آن دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ النَّوْرِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ لِلشَّيْءِ: كُنْ فَيَكُونُ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّوْرَ مِنَ النَّوْرِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْمَعْرُوفِ مَذْكُورٌ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ النَّوْرَ عَلَى الطُّورِ، بِقَدْرِ مَقْدُورٍ، فِي كِتَابٍ مَسِيَّ طُورٍ، عَلَى نَبِيِّ مَحْبُورٍ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُورٌ، وَ بِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ، وَ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ مَشْكُورٌ، وَ صَيَّرَ اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.»

سلمان می گوید: من این دعا را یاد گرفتم و به خدا سوگند به بیش از هزار نفر از اهل مدینه و مکه که مبتلای به تب بودند یاد دادم و همه آنان با اذن خداوند

عبدالله جعفر از پدر خود جعفر علیه السلام نقل نموده که گوید: فاطمه علیها السلام در دعای خود می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي، وَ تَرَى مَكَانِي، وَ تَعْلَمُ سِرِّي وَ عَلَانِيَتِي، وَ لَا يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي، وَ أَنَا الْبَائِسُ الْفَقِيرُ الْمُسْتَعِيثُ الْمُسْتَجِيرُ الْوَجِلُ الْمُسْتَفِيقُ الْمُقَرُّ الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمُسْتَكَينِ، وَ أَبْتَهِلُ إِلَيْكَ ابْتِهَالَ الْمَذْنِبِ الدَّلِيلِ، وَ أَدْعُوكَ دُعَاءَ الْخَائِفِ الضَّرِيرِ، دُعَاءَ مَنْ خَضَعَتْ لَكَ رَقَبَتُهُ، وَ فَاضَتْ لَكَ عَجْرَتُهُ، وَ ذَلَّ لَكَ حَيْفَتُهُ، وَ رَغِمَ لَكَ أَنْفُهُ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي بِدُعَائِكَ شَقِيئًا، وَ كُنْ لِي رَوْفًا رَحِيمًا، يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ، يَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» (۲)

ص: ۲۴۰

۱- (۳۵۵) بحار الأنوار: ۴۳ / ۶۸، وج ۸ / ۹۴ و ۲۲۶.

۲- (۳۵۶) همان: ۹۴ / ۲۲۵.

الهی چشم دشمن هم نبیند آنچه من دیدم

که پامال خزان تنها گلم را در چمن دیدم

چراغ آرزوهای مرا کشتند در خانه

سیه تر روز خود از شب در این بیت الحزن دیدم

چگونه زنده مانم من که تنها یاور خود را

به زیر تازیانه با دو چشم خویشتن دیدم

نگاهم بود بر دست مغیره رو چو گرداندم

گشودم چشم و سیل اشک در چشم حسن دیدم

کنار خانه زهرای مرا کشتند و بعد از آن

به مسجد قاتل او را به اشکم خنده زن دیدم

درون سینه آن مظلومه رازی داشت سر بسته

که من آثار آن را آشکار از پیرهن دیدم

نمی گویم چه آمد بر سرم آن قدر می گویم

که مرگ خویش را هنگام غسل آن بدن دیدم

الهی جان من با آه من از دل برون آید

که آن شب لاله خونین خود را در کفن دیدم

به مظلومی من تا عمر داری گریه کن «میثم»

که عمری خویش را تنها میان انجمن دیدم (۱)

توسل به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

اگر سیم و زرم بخشید بی زهرا نمی خواهم
و گر جان و سرم بخشید بی زهرا نمی خواهم
اگر روز قیامت از عطش جانم به لب آید
شراب کوثرم بخشید بی زهرا نمی خواهم
اگر آب بقا ریزند بی حیدر نمی نوشم
و گر چشم ترم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر سلمان شوم بی مهر زهرا نامسلمانم
خلوص بوذرم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر چون نخل خشکی باشم و از روضه رضوان
همه برگ و برم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر در روضه رضوان هزاران حور و غلمانم
دمادم ساغرم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر با آن همه فیض منی در ماه ذیحجه
وقوف مشعرم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر با دست جبریل امین پروانه جنت
به صبح محشرم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر از کُل سادات و ملک در قله گردون
مقام برترم بخشند بی زهرا نمی خواهم
اگر از کثرت اشک سحر در خلوت شب ها

دو دریا گوهرم بخشند بی زهرانی خواهم

اگر مردم بمیرم وز نفس های مسیحائی

روان بر پیکرم بخشند بی زهرانی خواهم

ص: ۲۴۳

اگر با جام خضر از چشمه آب بقا دائم

حیات دیگرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

کیم من «میثم» عمری گدای کوی زهرایم

هزاران افسرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

در مدح حضرت زهرا علیها السلام

محمدصلی الله علیه وآله بحر بی پایان رحمت گوهرش زهرا

علی فلک نجات آفرینش لنگرش زهرا

رسول الله می نازد که دارد دختری چون او

کتاب الله می نازد که باشد کوثرش زهرا

به معراج نبوت گر بگیری اوج می بینی

که گردون هاست در این راه و باشد محورش زهرا

خلایق راست قرآن داور و قرآن از آن بال

که در تفسیر و در تعبیر باشد داورش زهرا

علی در غزوه ها یار محمدصلی الله علیه وآله بود و می بودی

در امواج غم و اندوه تنها یاورش زهرا

همای قله قاف ولایت ملک هستی را

گرفته زیر پر زیرا بود بال و پرش زهرا

درست ام اییها گر شود تفسیر می بینی

که هر پیغمبری بود از نخستین مادرش زهرا

سلام حق سلام انبیا بر شخص پیغمبر

سلام شخص پیغمبر به تنها دخترش زهرا

عبور ناقه اش چون روز محشر افتد از محشر

کند محشر به پا محشر که گردد محشرش زهرا

ص: ۲۴۴

گریزد از قیامت تیره گی تا مرز تاریکی
چو گردد با خدایی نور خود روشنگرش زهرا
ولایت چیست بشنو، آسمان کلّ خوبی ها
که باشد مهر و ماه و آفتاب و اخترش زهرا
محمدصلی الله علیه وآله جانِ جان عالم است و هیچ می دانی
که باشد جان شیرین در درون پیکرش زهرا
خدا در دیده ظاهر نمی گنجد اگر گنجد
به چشم خواجه لولاک باشد مظهرش زهرا
رسول الله را باشد دو قرآن صامت و ناطق
کتاب صامتش قرآن کتاب دیگرش زهرا
درود هر زن آزاده و هر مرد آزاده
بر آن بانو که باشد در ولایت رهبرش زهرا
ولایت همچو قرآن محمدصلی الله علیه وآله جاودانی شد
به یمن همت دخت ولایت پرورش زهرا
محمدصلی الله علیه وآله حیّ سرمد را بود پیغمبر خاتم
که در هر عصر و هر نسل است پیغام آورش زهرا
عبادت سنگرش زهرا نبوت محورش زهرا
ولایت همسرش زهرا امامت مصدرش زهرا
محمدصلی الله علیه وآله شهر علم و در علی ابن ابی طالب
زهی شهری که باشد زینت بام و درش زهرا

درخت سبز توحید و نبوت کیست؟ پیغمبر

امامان شاخه ها و شیعیان برگ و برش زهرا

جز اینم گر بود ایمان ندارم بهره از ایمان

که دین هم اولش زهرا بود هم آخرش زهرا

ص: ۲۴۵

بیا حجّ ولایت کن که این حجّ تا ابد باشد

صفا و مروه و سعی و منی و مشعرش زهرا

علی سنگر نشین جنگ ها بود و عجب دارم

که شد بعد از پیمبر حامی بی سنگرش زهرا

تک و تنها کنار آستان خانه پشت در

خدا داند خدا داند چه آمد بر سرش زهرا

غلاف تیغ خصم دون ز کار انداخت دستش را

بلی این بود پاداش جهاد اکبرش زهرا

برای یاری حیدر فشاری دید پشت در

که رفت از دست آنجا هم صدف هم گوهرش زهرا

دریغا کز جفای اهل دوزخ پایمال آمد

بهشت وحی و پرپر شد گل نیلوفرش زهرا

گل لبخند روید ز آفتاب حشر ای «میشم»

اگر بر خلق افتد سایه ای از چادرش زهرا(۱)

عروسی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام

ماه ربیع کرده تجلاً مبارک است

ماه سرور اهل تولاً مبارک است

جشن وصال حیدر و زهرا مبارک است

این جشن ازدواج به مولا مبارک است

از فیض وصل فاطمه دلشاد شد علی

خیزید و کف زنید که داماد شد علی

امروز مهر و ماه به هم مقترن شوند

حوران عرش خادمه بوالحسن شوند

جن و ملک به خاک درش بوسه زن شوند

محصول این زفاف حسین و حسن شوند

روز و شب عروسی زهرای اطهر است

عاقده خدا و احمد و داماد حیدر است

آدم به بزم وصل شه اولیا بیا

از باغ خلد با همه انبیا بیا

ص: ۲۴۶

با انبیا به بزم شه اولیا بیا

مریم تو با زنان بهشتی بیا بیا

حوران عرش روی در این خانه می کنند

با خنده موی فاطمه را شانه می کنند

داماد را هماره ز سوی خدا سلام

بر این دو زوج از همه انبیا سلام

* * *

ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام

این ازدواج علّت ابقای مکتب است

بالله قسم طلیعه میلاد زینب است

حسن خدا به روی علی دید فاطمه

بشکفت همچو لاله و خندید فاطمه

در چشم آفتاب درخشید فاطمه

بنت اسد عروس تو گردید فاطمه

لبخند زن به چهره نورانی عروس

اول بزنی تو بوسه به پیشانی عروس

امشب ستاره می چکد از چرخ آبنوس

در محضر علی بر سر حجله عروس

باز آخدیجه بر در آن حجله کن جلوس

دست عروس و صورت داماد را بیوس

قلب تو منجلی شده امشب مبارک است

داماد تو علی شده امشب مبارک است

عالم از این خبر همه خلد مخلد است

دامادی ولی خداوند سرمد است

این جان احمد است که داماد احمد است

داماد نه، بگو که تمام محمّدصلی الله علیه وآله است

این جا عروس، دخت رسول مکرم است

مهریه اش شفاعت خلق دو عالم است

امشب چه با صفاست حرم خانه علی

ناموس کبریا شده ریحانه علی

کوثر قدم نهاده به کاشانه علی

لبریز نور آمده پیمانۀ علی

در حجله زفاف محمّدصلی الله علیه وآله قدم نهد

دست علی و فاطمه را دست هم دهد

قلب علی از آن همه عزّ و وقار زد

لبخند اشتیاق به دیدار یار زد

بر باغ آرزوش نسیم بهار زد

کم کم نقاب از رخ زهرا کنار زد

خورشید آسمان هدی را نظاره کرد

لاحول گفت و روی خدا را نظاره کرد

لبخند زد ز شوق که این همسر من است

یا جان احمد است که در پیکر من است

أمّ الأئمّه فاطمه اطهر من است

من روز حشر ساقی و این کوثر من است

ص: ۲۴۷

ای هستی امام ولایت خوش آمدی

ای مادر تمام ولایت خوش آمدی

بگذار پا به دیده ام ای نور دیده ام

کز اشک شوق گل سر راه تو چیده ام

از هر چه دل بریده به وصلت رسیده ام

خوش انتظار آمدنت را کشیده ام

دار الولای کوچک من گلشن از تو شد

بیت علی و قلب علی روشن از تو شد

آئینه خدای تعالی من تویی

مشعل فروز دیده بینای من تویی

بالله قسم بهشت تماشای من تویی

نازم به این مقام که زهرای من تویی

هر وصف تو که زمزمه خلق عالم است

گویی هزار میوه به یک نخل «میثم» است (۱)

شهادت فاطمه علیها السلام و آتش غم

قلب سلاله های پیمبر کباب شد

آخر دعای مادرشان مستجاب شد

شمعی که بود روشن از او خانه علی

آخر کنار حجره در بسته آب شد

ماهی که نقش پنجه ابر سیاه داشت

با دست بو تراب نهان در تراب شد
امشب ستارگان همه فریاد می زنند
کز داغ ماه خون جگر آفتاب شد
از یک شراره چشمه خورشید شد سیاه
با یک هجوم بیت ولایت خراب شد
شهر مدینه روز قیامت گواه باش
بالله به فاطمه ستم بی حساب شد
در مجلس عزای جوان می برند گل
این جا سرشک دیده زینب گلاب شد
ای مرغ شب سلام ببر بهر فاطمه
با او بگو سلام علی بی جواب شد
«میشم» شکست پشت علی از فراغ یار
مولا ز غصه پیر به فصل شباب شد (۲)

مدح حضرت زهرا علیها السلام

بی عطر تو به باغ ولایت بهار نیست
بی مهر تو به نخل عمل برگ و بار نیست
یک لحظه بی محبت تو روح زندگی
در سال و ماه و هفته و لیل و نهار نیست
احمد که گفت جان محمد صلی الله علیه وآله فدای تو

گفتار اوست وحی الهی، شعار نیست

١- ٣٥٩ نخل ميثم.

٢- ٣٦٠ نخل ميثم.

طاعات جنّ و انس و ملّک را به روزِ حشر

منهای دوستیّ شما اعتبار نیست

ملّک وجود گم شده ای در مزار تو است

کی گفته بانوی دو جهان را مزار نیست

با تو، لوای نصر امامت در اهتزاز

بی تو به هفت چرخِ نبوّت مدار نیست

در منطق تو معجزه بدر و خیر است

تیغ خطابه تو کم از ذوالفقار نیست

سجّاده را ز مهر جبینِ تو آبرو

محراب را ز شوق نمازت قرار نیست

پرواز معرفت به جلالت نمیرسد

زیرا که قدرِ قدر به کس آشکار نیست

روز جزا که حقّ دهدت اختیارِ تام

ما را به جز اراده تو اختیار نیست

جز نام تو به برگِ عبور بهشت، ثبت

جز مهر تو بر آتش دوزخ مهار نیست

در اوج هفت گنبدِ گردون ستاره ای

مانند چشم پاک تو شب زنده دار نیست

آزردن دلِ تو، جز آزدن رسول

خشمِ تو غیرِ خشم خداوندگار نیست

احسان وجود، عادتان بوده از نخست

لطف و کرم ز غیر شما انتظار نیست

با تو شرار نار، گل تازه می شود

بی تو گل بهشت به جز مشتم خار نیست (۱)

اولین شهیده

ای با تمام هستی خود یاور علی

در بیت وحی حامی و هم سنگر علی

چون شد که در بهار جوانی خزان شدی

ای یاس مصطفی گل نیلوفر علی

با دفن مخفیانه تو در دل زمین

هفت آسمان خراب شده بر سر علی

وقتی نفس به قلب تو پیچید پشت در

می خواست روح، پر زند از پیکر علی

با تازیانه اجر رسالت به دست تو

تقدیم شد به پیش دو چشم تر علی

در لحظه غروب غم انگیز مرگ تو

گویی رسیده بود شب آخر علی

دست خدایی تو چو از کار اوفتاد

نیرو گرفت خصم ستم گستر علی

یا رب چه می شود که گذارم به باغ وحی

صورت به قتلگاه گل پرپر علی

ص: ۲۴۹

۱- (۳۶۱) نخل میثم: ۴ / ۱۷۲.

وقتی که گوشواره ز گوش تو شد جدا

افتاد لرزه بر بدن دختر علی

ای اولین شهیده راه علی بمان

آخر به خاطر دل غم پرور علی

ای طایر شکسته پر بوستان وحی

این قدر بال بال مزین در بر علی

«میثم» بر آستان ولایت نظاره کن

بی فاطمه شکسته شده محور علی (۱)

تقسیم غم ها

منم تنهای تنها و تویی تنهاترین یارم

مرو مگذار تنهائیم که من تنها تو را دارم

تو هم جان علی هم حافظ جان علی بودی

چگونه پیکرت را در درون خاک بگذارم

منم مشکل گشای خلقت و دست خدا زهرا

بین بی تو چه مشکل ها که افتاده است در کارم

همه غم های عالم بین ما تقسیم شد آری

که تو از درد می نالی و من از غصه بیدارم

دو چشم بسته و قد خم و ضعف تنت گوید

که امشب می روی از دستم ای مظلومه بیمارم

از آن روزی که شد در ابر سیلی صورتت پنهان

بود هم سوز آن در سینه هم دردش به رخسارم
من آن نخلم که تو هم برگ من، هم بار من بودی
خدا داند دگر بی تو نه برگی مانده نه بارم
بزن چادر کنار از رخ که هنگام جدایی شد
مپوشان روی خود را از من ای شمع شب تارم

ص: ۲۵۰

۱- ۳۶۲) نخل میثم: ۴ / ۱۸۳.

بنالید ای تمام چاه ها ای نخل ها بر من
که زهرای مرا کشتند پیش چشم خونبارم
دو دست بسته از خانه مرا بردند در مسجد
عدو نگذاشت یارم را ز روی خاک بردارم
بگو بغض گلو را پیش چشمم بشکنند زینب
سکوت سینه سوزش داده بیش از گریه آزارم
غم ناگفته ام چون شعله خیزد از دل «میشم»
به هر بیتش بود آهی ز سوز سینه زارم(۱)

فاتح خیبر در غم فاطمه علیها السلام

فلک با ما دمی یاور نبودی
ز تو ما را چنین باور نبودی
ز بیداد تو زهرا و علی را
به جز خون در دو چشم تر نبودی
به زهرا پشت در، یاری نکردی
تسلای دل حیدر نبودی
چرا وقتی که زهرا فضا را خواند
تو آن مظلومه را یاور نبودی
چرا وقتی که گل نقش زمین شد
پناه غنچه پرپر نبودی
چو شد یاس علی نیلوفری، کاش

تو هم ای چرخ نیلوفر نبودی
پدر، زینب ز تو دارد سؤالی
مگر تو یار پیغمبر نبودی
چرا می زد مغیره مادرم را
مگر تو بهر او شوهر نبودی
چرا لب بستی و خاموش گشتی
مگر تو فاتح خیبر نبودی
چرا برخانه ات بی حرمتی شد
مگر تو ساقی کوثر نبودی
تماشا کردی و نفرین نکردی
مگر تو حجت داور نبودی
چرا با چاه گفتی راز خود را
مگر تو خلق را رهبر نبودی

ص: ۲۵۱

برای داغ دیده شاخه گل
به غیر از شعله آذر نبودی
در خانه به خود می گفتم ای کاش
که زهرا را چو من دختر نبودی
وصایای نبی این بود، ورنه
تو یکدم غافل از مادر نبودی
بگو «میشم» که جز سوز دل ما
به شعرت شعله دیگر نبودی(۱)

گفت و گو با مدینه در مصائب حضرت زهرا علیها السلام

ای خدا چند قیل و قال کنم
حالتی ده که با تو حال کنم
آتشی زن به قلب خاموشم
کز شرارش رود ز سر هوشم
ای که یک عمر در کنار منی
حیف نشناختم که یار منی
حال با سوز سینه آمده ام
به دیار مدینه آمده ام
گر چه کوه گناه آوردم
به رسالت پناه آوردم
گر چه من رو سیه تر از همه ام

هر که ام میهمان فاطمه ام

سید کاینات، راهم داد

دخترش فاطمه، پناهم داد

روسیاهم، بدم، گنه کارم

میهمان خدای غفّارم

تو مرا غرق رحمت کردی

تو مرا در بقیع آوردی

تا بشویم گناه از دامن

این من، این قبرِ بی چراغ حسن

حسنت در بقیع راهم داد

سید السّاجدین پناهم داد

ای مرا پنجمین امام همام

سیدی باقر العلوم، سلام

ای وصیّ نبی، وصیّ ولی

جعفر ابن محمّد ابن علی

پشت دیوار اگر چه محبوسم

قبرتان را ز دور می بوسم

به محمّدصلی الله علیه وآله قسم به مادرتان

نروم ناامید از درتان

گر چه خالی است از عمل دستم

هر که ام زائر شما هستم

ص: ۲۵۲

۱-۳۶۴) نخل میثم: ۴ / ۱۹۹.

ای غریب وطن بقیع بقیع

قبله مرد و زن بقیع بقیع

جانِ جانِ همه کجاست بقیع

ترت فاطمه کجاست بقیع

نقش تاریخ درد و داغت کو

ای چراغ همه، چراغت کو

محفل اشک چشم یار کجاست

آن چهل صورت مزار کجاست

از کجا ناله علی خیزد

در کجا اشک مهدیش ریزد

ای مدینه، به من جواب بده

به شرار درونم آب بده

از چه کشتند مادر ما را

به چه جرمی زدند زهرا را

پاسخ زحمت رسول این بود

راستی حرمت بتول این بود

گر چه قبرش ز دیده پنهان است

مثل خورشید نورافشان است

همه جای تو تربت زهراست

شاهد اشک غربت زهراست

گم نگشته مزار مادر ما

همه جا قبر اوست در بر ما

فاطمه کیست؟ رهبر شیعه

تا صف حشر، مادر شیعه

شوهر او امام و سرور ماست

محسن او شفیع محشر ماست

مهر اولاد او سفینه ماست

تا ابد داغ به سینه ماست

آن کبودی که بر رخ زهراست

در گُل روی مهدیش پیداست (۱)

خدا حافظی با مدینه

منم و بوی عطر گلزارت

ای مدینه خدا نگهدارت

روزگار عاقبت ملولم کرد

دور از مسجد الرسولم کرد

دل بشکسته ام که می شد آب

ماند در بین منبر و محراب

با چه حال ای خدای ربّ جلیل

دور کردم ز باب جبرائیل

دلم افروخته کجا بروم؟

زین در سوخته کجا بروم؟

ص: ۲۵۳

۱-۳۶۵) نخل میثم: ۴ / ۲۰۳.

ای بهشت همه خداحافظ

خانه فاطمه خداحافظ

من که کوتاه شد دگر دستم

داغدار غم علی هستم

نخل های مدینه گریه کنید

یاد آن زخم سینه گریه کنید

دخت خیر البشر خداحافظ

زخم گل میخ در خداحافظ

لاله های بهشت پاک بقیع

دسته گل های زیر خاک بقیع

چار قبر غریب چار امام

بر شما تا ابد سلام سلام

حجج الله قادر ذوالمن

باقر و صادق و علی و حسن

همسر باوفای خیر الناس

مادر داغدیده عباس

ابن و زوج و بنات پیغمبر

مادر کعبه مادر حیدر

با شما انس داشتم این جا

دل خود را گذاشتم این جا

با شمايم همه خداحافظ

محسن فاطمه خداحافظ

حجه ابن الحسن گل زهرا

ما كه رفتيم التماس دعا

با خبر از نهاد ما هم باش

در مدينه به ياد ما هم باش (۱)

ص: ۲۵۴

۱- ۳۶۶) نخل ميثم: ۴ / ۲۰۵.

رهبران

معصوم

امام حسن بن علي مجتبي عليه السلام

اشاره

ص: ۲۵۵

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام روز سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان سال دوّم و یا سوّم هجرت در مدینه به دنیا آمد. شیخ صدوق از حضرت رضا، از پدرانش، از حضرت زین العابدین علیهم السلام، از اسماء بنت عمیس نقل نموده که گوید: هنگام ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام من به حضرت فاطمه علیها السلام کمک می کردم، و چون امام حسن علیه السلام به دنیا آمد، رسول خداصلی الله علیه وآله به خانه فاطمه علیها السلام آمد و فرمود! «ای اسماء! فرزندم را بیاور.» پس من او را در پارچه زردی پیچیدم و به او دادم.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «مگر من قبلاً به شما نگفتم که مولود را در پارچه زرد پیچید؟» پس من او را گرفتم و در پارچه سفیدی پیچیدم و به دست آن حضرت دادم. و رسول خداصلی الله علیه وآله در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت.

سپس به علی علیه السلام فرمود: «فرزندم را به چه نامی نام گذاری کردید؟» علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله! من نخواستم از شما سبقت بگیرم، لکن دوست می داشتم که نام او را حرب گذارم.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من نیز از پروردگار خود سبقت نمی گیرم.» پس جبرئیل نازل شد و گفت: «ای محمد! خدایِ علیّ اعلیٰ به تو سلام می رساند و می فرماید: نسبت علی به تو همانند نسبت هارون است به موسی، جز این که بعد از تو پیامبری نیست. پس تو این فرزند را به نام فرزند هارون نام گذاری کن.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «نام فرزند هارون چه بود؟» جبرئیل گفت: «شَبْر.» رسول

خداصلی الله علیه وآله فرمود: «زبان من عربی است.» جبرئیل گفت: «او را حسن نام گذار.» پس رسول خداصلی الله علیه وآله او را حسن نامید. و چون روز هفتم ولادت رسید، برای او دو قوچ عقیقه نمود، و یک ران آن را با یک دینار به قابله داد، و سر او را تراشید، و به اندازه وزن موی آن طلا تصدق نمود و با گیاه خلوف سر او را شست و فرمود: «ای اسماء! ریختن خون [برای فرزند] عمل زمان جاهلیت است.» (۱)

امام حسن علیه السلام هنگام رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله هفت سال و اندی و یا هشت سال داشت و چون به امامت رسید ۳۷ سال داشت و شش ماه و سه روز خلافت و امامت او طول کشید و چون با بی وفایی مردم بر جان خود و شیعیان خود ترسید، در سال ۴۱ با معاویه صلح نمود؛ چرا که برخی از بزرگان اصحاب او در پنهانی مطیع معاویه بودند و به او وعده دادند که چون لشکر امام حسن علیه السلام نزدیک لشکر معاویه برسد امام حسن علیه السلام را تحویل معاویه بدهند. از این رو، امام حسن علیه السلام یآوری جز خواص شیعیان خود نداشت و آنان قدرت مقابله با لشکر شام را نداشتند از این رو ناچار به صلح گردید. (۲)

روش زندگی و فضائل اخلاقی امام حسن علیه السلام

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: «حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام همواره در زمان خود عابدترین و زاهدترین و بهترین مردم بود. او هنگامی که به حج می رفت پیاده حرکت می کرد و در برخی از سفرها با پای برهنه به طرف خانه خدا می رفت، و چون به یاد مرگ و قبر و قیامت و عبور از صراط می افتاد گریه می کرد، و چون به یاد ایستادن در پیشگاه خدا برای حساب می افتاد ناله ای می زد و بیهوش می شد، و چون به نماز می ایستاد بدن او در پیشگاه خداوند عزوجل می لرزید، و چون به یاد بهشت و دوزخ می افتاد، مانند شخص مارگزیده به خود می پیچید و از

ص: ۲۵۸

۱- (۳۶۷) عیون اخبار الرضا: ۱ / ۲۹، علل الشرایع: ۱ / ۱۳۸، روضه الواعظین نیشابوری / ۱۵۴، بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۳۹.

۲- (۳۶۸) إعلام الوری: ۱ / ۴۰۲.

خداوند درخواست بهشت می کرد و از آتش دوزخ به خدا پناه می برد، و هیچ گاه آیه ای از قرآن نمی خواند که در آن «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» باشد، مگر آن که می گفت: "لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ"، و در همه حالات ذکر خدا را می گفت، و از همه مردم راستگوتر بود، و چون وضو می گرفت بندهای بدن او می لرزید و رنگ صورت او زرد می شد، و چون درباره این حالت از او سؤال می شد می فرمود: "حقّ است بر کسی که مقابل پروردگار عرش می ایستد رنگ او زرد شود و مفاصل او به لرزه درآید." و چون به درب مسجد می رسید سر خود را بالا می نمود و می فرمود: "إلهی ضیفک بیابک یا محسن قد أتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم."

و چون از نماز صبح فارغ می شد با کسی سخن نمی گفت [و مشغول دعا و ذکر خدا بود] تا خورشید طلوع کند. او بیست و پنج مرتبه پیاده به حجّ رفت، در حالی که شترها مقابل او آماده بودند. او دو مرتبه و بعضی گفته اند سه مرتبه، اموال خود را با خدا نصف کرد. حتّی نعل عربی را در راه خدا می داد و کفش دیگری را که خف نامیده می شد برای خود بر می داشت. (۱)

سخنان امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه

نسب امام حسن و امام حسین شریف ترین نسبت است و در عالم کسی چنین نسب زیبایی ندارد. روزی به معاویه گفته شد: «خوب بود به حسن بن علی بگویی بالای منبر برود و سخن بگوید تا عجز و ناتوانی او بر مردم ظاهر شود.» معاویه نیز به امام حسن علیه السلام گفت: «بالای منبر برو و سخن بگو.» پس امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ای مردم! هر کس مرا می شناسد و هر کس نمی شناسد، من حسن بن علی بن ابی طالب، فرزند سیدة النساء، فاطمه، دختر رسول الله صلی الله علیه وآله هستم. من فرزند بهترین خلق خدایم. من فرزند رسول خدایم. من فرزند صاحب فضائل هستم.»

ص: ۲۵۹

من فرزند صاحب معجزات و دلایل هستم. من فرزند امیرالمؤمنین هستم. من کسی هستم که از حق خود ممنوع شده ام. من و برادرم حسین دو آقای جوانان بهشتی هستیم. من فرزند رکن و مقام هستم. من فرزند مکه و منی هستم. من فرزند مشعر و عرفات هستم.»

معاویه گفت: «ای ابا محمّد! این سخن ها را رها کن و درباره خرمای رطب سخن بگو.» امام علیه السلام فرمود: «باد خرما را بزرگ می کند و گرما آن را محکم می کند و سرما آن را گوارا می کند.» و سپس به سخن اوّل خود ادامه داد و فرمود: «من امام خلق خدا، و فرزند رسول الله هستم.» و چون معاویه ترسید که اگر سخن او ادامه پیدا کند مردم فریفته او شوند، گفت: «یا ابا محمّد! بس کن، همین اندازه کافی خواهد بود.» پس امام حسن علیه السلام سخن خود را قطع کرد و از منبر پایین آمد. (۱)

درباره جود و سخاوت او روایات زیادی نقل شده و ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

سخاوت و حلم امام حسن علیه السلام

انس بن مالک می گوید: روزی یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام شاخه گلی را به آن حضرت اهدا نمود، امام علیه السلام به او فرمود: «من تو را در راه خدا آزاد نمودم.» من گفتم: «آیا برای یک شاخه گل او را آزاد می کنی؟» امام حسن علیه السلام فرمود: «خداوند ما را چنین تأدیب نموده و می فرماید: «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها» (۲)، و بهتر از احسان او این بود که من او را آزاد نمایم.» (۳)

درباره حلم او نیز نقل شده که مردی از اهل شام چون او را سوار بر مرکب دید شروع کرد به دشنام و لعنت کردن به او و آن حضرت پاسخی به او نداد، و چون گفته های او به پایان رسید، امام حسن علیه السلام روی مبارک خود به او نمود و به او سلام

ص: ۲۶۰

۱- (۳۷۰) امالی صدوق / ۲۴۴.

۲- (۳۷۱) نساء / ۸۶.

۳- (۳۷۲) أنوار البهیة / ۳۸، مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۱۸۲.

کرد و با خنده به او فرمود: «ای شیخ! من فکر می‌کنم تو غریب هستی و مرا اشتباه گرفته‌ای. بیا، اگر گرسنه هستی ما به تو غذا می‌دهیم، و اگر خواسته‌ای داری به تو عطا خواهیم کرد، و اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی خواهیم نمود، و اگر نیاز به مرکبی داری ما برای تو مرکب فراهم خواهیم نمود، و اگر برهنه باشی تو را لباس خواهیم داد و اگر محتاج باشی تو را بی‌نیاز خواهیم کرد، و اگر تو را طرد کرده باشند به تو پناه خواهیم داد، و اگر نیازی داشته باشی نیاز تو را برطرف خواهیم نمود، و اگر اسباب و وسایل خود را برداری و تا در این شهر هستی میهمان ما باشی برای تو بهتر خواهد بود؛ چرا که ما میهمان سرای وسیعی داریم و مال ما فراوان است.»

مرد شامی چون این سخنان را شنید گریه کرد و گفت: «من شهادت می‌دهم که تو خلیفه خدا در روی زمین هستی. اللّٰهُ اعلم حيث يجعل رسالته، و تاکنون تو و پدرت مبعوض ترین خلق خدا نزد من بودید و اکنون محبوب ترین خلق خدا هستید نزد من.» سپس وسایل خود را به خانه امام حسن علیه السلام منتقل نمود و مهمان او بود تا به شهر خود بازگشت و از علاقه مندان به خاندان نبوت گردید. (۱)

ابن هانی شاعر، معروف به «مغربی» درباره امام حسن علیه السلام می‌گوید:

هو علّه الدّٰنیا و من خلقت له

و لعلّه ما کانت الاشیاء

من صفو ماء الوحی و هو مجاجه

من حوضه الینبوع و هو شفاء (۲)

من ایکه (۳) الفردوس حیث تفتت

ثمراتها و تفتیاً الأفیاء

من شعله القبس الّتی عرضت علی

موسی و قد حارت به الظّماء

من معدن التقدیس و هو سلاله

من جوهر الملکوت و هو ضیاء

هذا الّذی عطفت علیه مکّه

و شعابها و الرّکن و البطحاء

فعلیه من سیما النبیّ دلّاله

و علیه من نور الإله بهاء (٤)

ص: ٢٤١

١- (٣٧٣) أنوار البهیة / ٣٨، بحار الأنوار: ٤٤ / ١٤٥.

٢- (٣٧٤) مجاجه الشیء: عصارته.

٣- (٣٧٥) الإیکه: الأشجار الملتفّ الكثير.

٤- (٣٧٦) مناقب: ٣ / ١٧٣.

وله أيضاً:

و خيرزاد المرء من بعد التقى

حبّ التقاه الغرّ أصحاب الكساء

شاعر معروف اهل البيت عبدى نيز مى گوید:

محمّد و صفوه و ابنته

و ابناه خير من تحفّى و احتدى

صلّى عليهم ربّنا بارى الورى

و منشئ الخلق على وجه الثرى

صفاهم الله تعالى و ارتضى

و اختارهم من الأنام و اجتبى

لولاهم ما رفع الله السّما

و لا دحى الأرض و لا أنشأ الورى (١)

لا يقبل الله لعبد عملاً

حتّى يوالىهم يا خلاص الولا

و لا يتمّ لامرء صلّاته

إلّا بذكرهم و لا يزكو الدّعا

لو لم يكونوا خير من وطئ الحصى

ما قال جبريل لهم تحت العبا

هل أنا منكم شرف ثمّ على

يفاخر الأملاك إذ قالوا بلى (٢)

مؤلف گوید: امامت امام حسن علیه السلام و ائمه دیگر اهل بیت علیهم السلام تا حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف در تعدادی از روایات از سلمان و حذیفه و جابر و دیگران در کتب شیعه و سنی نقل شده و ما برخی از آنها را در این کتاب و کتاب میزان الحق و دوله المهدی بیان نمودیم، اکنون برای تبرک به یکی از آن روایات که در کتاب کافی و إعلام الوری نقل شده اشاره می کنیم.

سلیم بن قیس می گوید: من شاهد بودم که امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزند خود امام حسن وصیت نمود و بر وصیت خود امام حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه و همه فرزندان دیگر خود و بزرگان از شیعه و اهل بیت خویش را گواه گرفت و کتاب [یعنی قرآن] و سلاح خود را به او سپرد و فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله مرا امر کرد که تو را وصی

ص: ۲۶۲

۱- (۳۷۷) و الظاهر أنّ «لا» زائده.

۲- (۳۷۸) مناقب: ۴ / ۵ .

خود قرار دهم و کتاب و سلاح خود را به تو تحویل بدهم، همان گونه که او مرا وصی خود قرار داد و کتاب و سلاح خود را به من تحویل داد، و مرا نیز امر کرده که به تو بگویم: هنگام مرگ این ها را به برادر خود حسین تحویل بدهی.»

سپس روی مبارک خود را به امام حسین علیه السلام نمود و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز تو را امر کرد که آنها را به این فرزند خود [علی بن الحسین علیه السلام] بدهی.» سپس دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز تو را امر نمود که آنها را به فرزند خود محمد بن علی علیه السلام بدهی و سلام رسول خدا صلی الله علیه وآله و من را به او برسانی.» (۱)

همسران و فرزندان امام حسن علیه السلام

شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد می گوید: امام حسن علیه السلام پانزده فرزند داشته است:

۱ و ۲ و ۳- زید بن حسن و خواهران او أم الحسن و أم الحسین، و مادر این سه فرزند أم بشیر دختر ابومسعود بن عقبه بوده است.

۴- حسن بن حسن، و مادر او خوله، دختر منظور فزاریه بوده است.

۵ و ۶ و ۷- عمرو بن حسن و برادران او قاسم بن حسن و عبدالله بن حسن و مادر آنان کنیز ام ولد بوده است.

۸- عبدالرحمان بن حسن، و مادر او نیز کنیز ام ولد بوده است.

ص: ۲۶۳

۱ - ۳۷۹) فی الکافی عن سلیم بن قیس قال: شهدت أمير المؤمنين حين أوصى إلى ابنه الحسن و أشهد علی وصيته الحسين ومحمداً وجميع ولده ورؤساء الشيعة وأهل بيته، ثم دفع إليه الكتاب والسلاح وقال له: «يا بنی أمرنی رسول الله أن أوصی إليك وأدفع إليك کتبی وسلاحی كما أوصی إلى ودفع إلى کتبه وسلاحه، وأمرنی أن آمرک إذا حضرک الموت أن تدفعها إلى أخیک الحسين.» ثم أقبل علی ابنه الحسين فقال: «وأمرک رسول الله صلی الله علیه وآله أن تدفعها إلى ابنک هذا.» ثم أخذ بيد علی بن الحسين وقال: «وأمرک رسول الله صلی الله علیه وآله أن تدفعها إلى ابنک محمد بن علی، فاقرأه من رسول الله و منی السلام.» کافی: ۱ / ۲۹۷ - ۲۳۰. أقول: ترى روايات هذه الوصايا من رسول الله إلى علی علیه السلام و إلى کل إمام من الأئمة عليهم السلام و من کل إمام إلى إمام بعده حتى ينتهي إلى الإمام الثاني عشر عليه السلام، فی الکافی و إعلام الوری و کتب الصدوق و غيرها و أكثرها فی الکافی: ۱ / ۲۸۶ إلى ۳۲۸.

۹ و ۱۰ و ۱۱- حسین بن حسن ملقب به اَثرم و برادر او طلحه بن حسن و خواهر آنان فاطمه بنت حسن، و مادر آنان اُم اسحاق، دختر طلحه بن عبیدالله تمیمی بوده است.

۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵- اُم عبدالله، فاطمه، ام سلمه و رقیه که از مادران گوناگون بوده اند. (۱)

صاحب مناقب، برای امام حسن علیه السلام سیزده فرزند پسر و یک دختر شماره کرده، و صاحب کشف الغمّه، پانزده فرزند پسر و یک دختر گفته، و ابن خُشّاب یازده فرزند پسر و یک دختر بیان کرده، و نظر مفید اتقن است. ابوطالب مکی می گوید: امام حسن علیه السلام با دویست و پنجاه زن ازدواج کرد و بعضی گفته اند با سیصد زن ازدواج نمود. (۲)

و ابو عبدالله محدّث می گوید: همه این زن ها با پاهای برهنه دنبال جنازه امام حسن حرکت می کردند.

مؤلف گوید: برخی از محققین می گویند: این که امام حسن علیه السلام با سیصد زن و یا دویست و پنجاه زن ازدواج کرده باشد اولاً- ریشه آن نقل ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب است و دیگران به صورت اصل مسلم از او نقل کرده اند، در حالی که او ضعیف الزوایه است و مورد وثوق و اعتماد نیست. از سویی چنین نسبتی به هیچ وجه از نظر عقلی قابل قبول نیست؛ چرا که فرزندان آن حضرت بیش از پانزده نفر تا بیست نفر نقل نشده است و همه آنان از ده نفر از همسران او بوده اند که نام آنها در کتب تاریخ و سیره ثبت شده است و این فرزندان متناسب با همان ده همسر است.

و اگر امام علیه السلام با ۲۵۰ یا ۳۰۰ همسر ازدواج نموده باشد، باید فرزندان فراوانی می داشته؛ چرا که آن حضرت نه اهل عزل نطفه بوده و نه فقیر بوده است. از طرف دیگر، از جدّ او رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: «تناکحوا تناسلوا تکثروا فإنی

ص: ۲۶۴

۱- (۳۸۰) ارشاد / ۱۷۶، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۶۳.

۲- (۳۸۱) بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۶۹.

أباهي بكم الأمم يوم القيامة و لو بالسَّيِّ قَط.» و با توجه به بشارت قرآن نسبت به کثرت نسل رسول الله صلی الله علیه و آله از او و از برادر او امام حسین علیهما السلام، امکان ندارد که او نطفه خود را عزل کرده باشد.

حاصل سخن این که عقل نمی پذیرد که آن حضرت سیصد همسر گرفته باشد و تنها ده فرزند [و یا پانزده فرزند] از آنان پیدا کرده باشد. بنابر این، صحیح همان است که در بعضی از کتب معتبره تاریخ و سیره آمده که آن حضرت غیر از کنیزها بین ۲۰ تا ۳۰ همسر به طور متعاقب و تدریجاً داشته است؛ چرا که در هیچ زمانی بیش از چهار همسر دائم نمی توانسته داشته باشد و به همین علت او را مطلق می گفته اند و مردم طبق مَثَل معروف «یک کلاغ چهل کلاغ» بر عدد همسران او افزوده اند و بعضی از سیره نویسان نیز بدون دقت در کتاب های خود ثبت کرده اند.^(۱)

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود: "ای مردم! دختران خود را به فرزندانم حسن ندهید؛ چرا که او کثیرالطلاق است." پس مردی از همدان برخاست و گفت: "آری، به خدا سوگند، ما دختران خود را به او خواهیم داد؛ چرا که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین است و ما چنین خواهیم کرد؛ خواه او دختران ما را طلاق دهد و خواه نگاه دارد."»^(۲)

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که امام حسن علیه السلام پنجاه نفر از همسران خود را طلاق داد و امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم کوفه فرمود: «با فرزندانم حسن ازدواج نکنید؛ چرا که او کثیرالطلاق است.» پس مردی برخاست و گفت: «آری، به خدا سوگند، ما دختران خود را به او تزویج می کنیم؛ چرا که او فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام است؛ اگر دوست داشت نگه دارد و اگر دوست نداشت طلاق بدهد.»^(۳)

مؤلف گوید: اولاً کثرت ازدواج و اولاد در آن زمان ها مورد ملامت و نکوهش

ص: ۲۶۵

۱- (۳۸۲) بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۶۹.

۲- (۳۸۳) کافی: ۶ / ۵۶.

۳- (۳۸۴) همان.

نبوده است، و ثانیاً زنان اهل کوفه افتخار می کرده اند که همسر امام حسن علیه السلام بشوند و لو در پاره ای از زمان باشد، و ثالثاً هدف امام علیه السلام همانند جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله از همسران زیاد، مسأله غریزه جنسی نبوده؛ چرا که امام حسن علیه السلام با بعضی از زن های فقیر ازدواج می نمود و او از فقر نجات می یافت و افتخاری نیز برای او بود گر چه او را طلاق می دادند، رابعاً انتقاد به عمل معصوم و حجّت خدا دلیل عدم معرفت است. و الله العالم بحقائق الأمور.

معرفت به امام علیه السلام

همان گونه که گذشت امامت به معنای رهبری یک امام معصوم و منتخب از ناحیه خداوند است که عالم به همه ارزش ها و مصالح دنیا و آخرت مردم باشد و انگیزه های شخصی و مادی در او وجود نداشته باشد. اطاعت از چنین امامی بر همه امت اسلامی واجب و لازم است. اگر مردم امام خود را این گونه شناخته و معتقد به امامت او باشند و اطاعت از او را بدون چون و چرای بر خود لازم بدانند، هرگز نسبت به چیزی که اسرار واقعیّه آن را نمی دانند بر امام خرده نمی گیرند و او را مورد بازخواست قرار نمی دهند.

بنابر این، کسانی که به امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد حکمیّت انتقاد کردند و انتقاد آنان تا سرحدّ جنگ با آن حضرت کشیده شد، نسبت به امام علیه السلام معرفت نداشته اند، و یا کسانی که به امام حسین علیه السلام در مورد قیام و حرکت به طرف عراق انتقاد کردند و توفیق حمایت و یاری کردن او را پیدا نکردند تا او مظلومانه و با نیروی اندکی در مقابل سپاه سی هزار نفری قرار گرفت و آن حماسه بزرگ را آفرید، از عدم معرفت آنان به امام و معنای امامت بود. و به جرأت می توان گفت: تمام ضربه ها و شکست هایی که در طول تاریخ اسلام رخ داده و همه خونریزی ها و از بین رفتن امکانات و کشته شدن شخصیّت هایی مانند امام معصوم و عزیزان و اصحاب او که دل ها را تا قیامت جریحه دار کرده است، همگی ناشی از عدم معرفت به مقام امام و

پیروی نکردن از او بوده است. و این حقیقت در مورد امام حسن علیه السلام روشن تر دیده می شود.

امام باقر علیه السلام به شخصی به نام سدیر می فرماید: «اعتقادات خود را برای من بیان کن تا اگر اشتباه و تقصیری در آن باشد تو را ارشاد کنم.» سدیر می گوید: من شروع کردم و عقاید خود را برشمردم تا این که امام علیه السلام فرمود: «بایست تا من تو را راهنمایی کنم.»

سپس فرمود: «دانشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد امیرالمؤمنین علیه السلام سپرد، هر کس او را به آن دانش [که همه اسرار عالم در آن نهفته بود] شناخته و معتقد باشد مؤمن است و هر کس او را انکار کند کافر خواهد بود، و بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام نیز همین گونه است.» سدیر می گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: «چگونه می شود امام حسن علیه السلام همانند امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، در حالی که او حکومت و ولایت را به معاویه واگذار نمود؟»

امام باقر علیه السلام فرمود: «ساکت شو ای سدیر! او نسبت به آنچه انجام داده است داناتر از همه مردم بوده و اگر صلح امام حسن علیه السلام نبود خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین رخ می داد [و همه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام کشته می شدند].» (۱)

شخصی به نام ابوسعید عقیصا می گوید: به امام حسن علیه السلام گفتم: «ای فرزند رسول خدا! چه با معاویه سازش و صلح نمودی؟ در حالی که می دانستی حقّ با تو است و معاویه گمراه و ستمگر است؟»

امام حسن علیه السلام فرمود: «ای ابوسعید! آیا من حجتّ خدای متعال بر این مردم و امام آنان بعد از پدرم نیستم؟» گفتم: «آری.» فرمود: «آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم حسین نفرمود: حسن و حسین دو امام هستند؛ خواه قیام کنند و خواه از قیام خودداری کنند؟ [و صلح نمایند].» گفتم: «آری.» فرمود: «بنابر این، من قیام کنم و یا

ص: ۲۶۷

سپس فرمود: «مصالحه کردن من با معاویه همانند مصالحه کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله است با قبیله بنی ضمیره و بنی اشجع و اهل مکه هنگامی که آن حضرت از حدیبیه بازگشت، در حالی که آنان کافر به نزول وحی بودند و معاویه و یاران او کافر به تأویل و اسرار تنزیل بودند.»

آن گاه فرمود: «ای ابوسعید! اگر من از طرف خداوند امام و پیشوای مردم هستم، نباید نظر مرا در مسأله صلح و یا جنگ خارج از تدبیر صحیح بدانند، گر چه حکمت آن برای آنان پوشیده باشد.»

سپس فرمود: «مگر تو قصه موسی و خضر را [در قرآن] نخواندی که خضر چون کشتی را سوراخ کرد و فرزند نوسالی را کشت و دیواری را [با شکم گرسنه بدون اجرت] بنا نمود، موسی بر او خشم کرد؛ چرا که او حکمت عمل خضر را نمی دانست، تا این که خضر حکمت کار خود را برای او روشن کرد و موسی راضی شد؟ و همین گونه است خشم شما بر من؛ چرا که شما حکمت کار من را نمی دانید، و اگر من با معاویه [در آن شرایط] صلح نمی کردم احدی از شیعیان ما زنده نمی ماند و معاویه همه آنان را می کشت.» (۱)

زید بن وهب جهنی می گوید: هنگامی که در مداین [به امر معاویه] کارد بر ران امام حسن علیه السلام زدند و آن حضرت در بستر بیماری بود، من به آن حضرت گفتم: «ای فرزند رسول خدا! مردم متحیر هستند چه کنند، نظر شما چیست؟»

امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، معاویه برای من از این مردم بهتر است؛ چرا که این مردم به دنبال کشتن من و غارت زندگی و مال من هستند و خود را شیعه ما می دانند. به خدا سوگند، اگر من از معاویه تأمین جان و اهل خود را بگیرم بهتر از این است که این مردم [برای دنیای خود] مرا بکشند و اهل بیت و خانواده من ضایع

ص: ۲۶۸

بشوند. به خدا سوگند، اگر من با معاویه جنگ کنم این مردم مرا تحویل معاویه خواهند داد. به خدا سوگند، اگر من با معاویه صلح کنم و عزت خویش را حفظ نمایم، بهتر از آن است که او مرا بکشد و یا من اسیر او باشم و یا بر من منت گذارد و تا ابد بر بنی هاشم سب و دشنام بدهد و او و پیروانش همیشه بر زنده و مرده ما منت داشته باشند»^(۱)

سلیم بن قیس می گوید: هنگامی که امام حسن علیه السلام در جلسه ای که با معاویه اجتماع نموده بود، بر بالای منبر رفت، فرمود: «ای مردم! معاویه گمان کرده که من او را لایق خلافت دانسته ام و خود را لایق آن ندانسته ام. همانا او گمان دروغ کرده و دروغ می گوید؛ چرا که طبق فرموده کتاب خدا و سخنان رسول او صلی الله علیه و آله من برای حکومت و امامت بر این مردم از همه آنان سزاوارتر هستم، و به خدا سوگند، اگر این مردم با من بیعت می کردند و از من اطاعت می نمودند و من را یاری می کردند، برکات آسمان و زمین بر آنان فرود می آمد، و تو ای معاویه! طمع در خلافت و رهبری نمی کردی، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

"هیچ امتی حکومت و امارت بر خود را به دست مردی [مانند معاویه] نمی دهد و مفضل را بر افضل مقدم نمی کند، جز آن که آن امت به پستی و تباهی خواهد رفت و همانند امتی خواهد شد که به جای پرستش خدا، گوساله پرستیدند." آری، بنی اسرائیل چون از هارون وصی موسی اطاعت نکردند گوساله پرست شدند، در حالی که می دانستند هارون خلیفه موسی است.

سپس فرمود: «این امت نیز علی علیه السلام را رها کردند [و گوساله پرست شدند و از سامری این امت پیروی کردند]، در حالی که از پیامبر خود شنیدند که می فرمود: "یا علی! أنت منی بمنزله هارون من موسی غیر النبوه فلا- نبی بعدی." و به شخص رسول الله صلی الله علیه و آله آن قدر آزار رساندند که از بین قوم فرار کرد و به غار ثور پناهنده شد و به

ص: ۲۶۹

مدینه هجرت نمود، در حالی که او آنان را به خدا و توحید دعوت می فرمود، و اگر آن حضرت یارانی می داشت هرگز از بین قوم خود فرار نمی کرد. من نیز اگر یارانی می داشتم هرگز با تو ای معاویه بیعت نمی کردم، لکن این سنت و روش امت ها بوده و خواهد بود و این امت نیز همانند امت های پیشین است. و خداوند هارون را معذور داشت، [هنگامی که مردم می خواستند او را بکشند]. از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله به غار ثور فرار کرد؛ چرا که یآوری برای خود نداشت، و همچنین خداوند من و پدرم را معذور داشت؛ چرا که این امت ما را رها کردند و با دیگران بیعت کردند و ما یآوری برای خود نیافتیم.»

آن گاه فرمود: «ای مردم! اگر شما در شرق و غرب عالم بگردید، فرزند پیامبری جز من و برادرم حسین نخواهید یافت.» [و سپس از منبر پایین آمد]. (۱)

ماجرای صلح امام حسن علیه السلام با معاویه

همان گونه که گذشت از روایات شیعه و اهل تسنن استفاده می شود که امام مجتبی علیه السلام برای نجات خود و شیعیان خود چاره ای جز صلح با معاویه نداشت؛ چرا که معاویه عدّه ای را با تطمیع و پول های زیاد گماشته بود تا امام علیه السلام را غافل گیر کنند و بکشند. از این رو، آن حضرت حتّی بین شیعیان خود تأمین جانی نداشته و حتّی برای رفتن به نماز، زره بر تن می نموده است.

مرحوم صدوق می گوید: معاویه عدّه ای را مانند عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و حجر بن حارث و شیبث بن ربیع گماشت و به هر کدام آنان گفت: «اگر حسن بن علی علیهما السلام را بکشی من دویست هزار درهم و فرماندهی لشکری از لشکرهای شام و یکی از دخترانم را به تو خواهم داد.»

و چون امام حسن علیه السلام از این جریان مطلع گردید برای رفتن به نماز بین شیعیان خود زره بر تن می کرد تا این که یکی از آن چند نفر در حال نماز تیری به آن حضرت

ص: ۲۷۰

پرتاب نمود و چون آن حضرت زره بر تن داشت به او آسیبی نرسید. و دیگری چون آن حضرت را در سابط در بین تاریکی ها دید خنجر مسمومی به او زد و در بدن او اثر کرد. از این رو، فرمود تا او را به منطقه دیگری به نام «جریحا» بردند و در آنجا نیز عموی مختار ثقفی حاکم بود و مختار به عموی خود گفت: «بیا تا حسن بن علی را بگیریم و تحویل معاویه بدهیم تا او حکومت عراق را به ما واگذار کند.»

از این رو، شیعیان تصمیم گرفتند تا مختار را بکشند تا این که عموی او از شیعیان درخواست عفو نمود و آنان از او گذشتند.

و امام حسن علیه السلام به آنان فرمود: «وای بر شما! به خدا سوگند، معاویه نسبت به هیچ کدام از شما - برای کشتن من - به وعده های خود وفا نخواهد نمود، و من گمان می کنم اگر دست خود را در دست معاویه بگذارم و با او صلح نمایم او مرا رها نخواهد نمود که به دین جدّم عمل کنم، لکن می توانم در گوشه ای به تنهایی عبادت خدا را انجام بدهم. و من می بینم که فرزندان شما در حکومت معاویه به درب خانه های بنی امیه باید بایستند و گرسنه و تشنه باشند و چیزی به آنان ندهند. پس هلاکت باد آنان را با اعمال زشت و خیانت باری که انجام می دهند «و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»».

پس آنان عذرهای غیرقابل قبولی را برای آن حضرت بیان کردند، و امام علیه السلام در همان ساعت به معاویه نوشت: «من می خواستم دین خدا را احیا کنم و باطل را از بین ببرم، لکن امید من به یأس منتهی شد و تو به مراد خود رسیدی و من از حکومت کناره گیری خواهم نمود و آن را به تو وا می گذارم، گر چه این برای معاد تو خطرناک خواهد بود. و من برای واگذاری حکومت به تو شرایطی دارم که بیان خواهم نمود...»

امام علیه السلام در نامه دیگری شرایط خود را مکتوب نمود و از او خواست که به آن شرایط وفا کند و خیانت نکند و سپس به او نوشت: «ای معاویه! زود است که تو همانند دیگران که به ناحق و باطل حکومت را به دست گرفتند و از حقّ حمایت

نکردند پشیمان شوی و در آن وقت پشیمانی برای تو سودی نخواهد داشت. والسلام» (۱)

نامه امام حسن علیه السلام به معاویه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

در کشف الغمّه آمده که امام حسن علیه السلام پس شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و بیعت مردم با آن حضرت به معاویه نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ صَيْحَرَ، أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، فَأُظْهِرَ بِهِ الْحَقَّ، وَدَفَعَ بِهِ الْبَاطِلَ، وَأَدَلَّ بِهِ أَهْلَ الشُّرُكِ وَأَعَزَّ بِهِ الْعَرَبَ عَامَّةً وَشَرَّفَ بِهِ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ خَاصَّةً، فَقَالَ تَعَالَى: «وَإِنَّهُ لَمَذْكَرٌ لِمَكَ وَ لِقَوْمِكَ»، فَلَمَّا قَبِضَهُ اللَّهُ تَعَالَى تَنَازَعَتِ الْعَرَبُ الْأَمْرَ بَعْدَهُ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: "مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ." وَقَالَتْ قُرَيْشٌ: نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَ عَشِيرَتُهُ، فَلَا تَنَازِعُوا سُلْطَانَهُ، فَعَرَفَتِ الْعَرَبُ ذَلِكَ لِقُرَيْشٍ، وَ نَحْنُ الْآنَ أَوْلِيَاؤُهُ وَ ذَوُوا الْقُرْبَى مِنْهُ - وَ لَا عَزْوٌ - إِنَّ مَنَازَعَتَكُمْ إِيَّانَا، بِغَيْرِ حَقٍّ فِي الدِّينِ مَعْرُوفٌ، وَ لَا أَثَرَ فِي الْإِسْلَامِ مَحْمُودٌ، وَ الْمَوْعِدُ اللَّهُ تَعَالَى بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ، وَ نَحْنُ نَسْأَلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ لَا يُؤْتِينَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا شَيْئًا يَنْقُصُنَا بِهِ فِي الْآخِرَةِ.

وَ بَعْدُ: فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ وَ لَانِي هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ، فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةُ، وَ انْظُرْ لِأَمِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تُحَقِّقُ بِهِ دِمَاءَهُمْ وَ تُصْلِحُ أُمُورَهُمْ وَ السَّلَامُ» (۲)

و چون معاویه از سخنان امام حسن علیه السلام پند نگرفت و شرایط برای امام حسن علیه السلام سخت شد ناچار با معاویه صلح نمود.

ص: ۲۷۲

۱- (۳۸۹) بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۳ - ۳۴، علل الشرایع: ۱ / ۲۲۱.

۲- (۳۹۰) بحار الأنوار: ۴۴ / ۶۴، کشف الغمّه: ۱۰ / ۱۳۸ - ۱۴۵.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هذا ما صالحَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ: صَلَحَهُ عَلِيٌّ أَنْ يُسَلَّمَ إِلَيْهِ وَلا يَهْ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ، عَلِيٌّ أَنْ يَغْتَمِلَ فِيهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَشَيْئِهِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَيَرِهِ الْخُلَفَاءِ الصَّالِحِينَ [الراشدين] وَلا يَسْ لِمُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ عَهْدًا بَلْ يَكُونُ الْأَمْرُ بَعْدَهُ سُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ عَلِيٌّ أَنْ النَّاسَ آمِنُونَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فِي شَامِهِمْ وَ عِرَاقِهِمْ وَ حِجَازِهِمْ وَ يَمَنِهِمْ، وَ عَلِيٌّ أَنْ أَضْحَابَ عَلِيٍّ وَ شَيْعَتَهُ آمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ وَ نَسَائِهِمْ وَ أَوْلَادِهِمْ، وَ عَلِيٌّ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ بِمِثْلِكَ عَهْدُ اللَّهِ وَ مِيثَاقُهُ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ بِالْوَفَاءِ، وَ بِمَا أُعْطِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَلِيٌّ أَنْ لا يَنْغِي لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ لا لِأَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَائِلَةٌ سِرًّا وَ لا جَهْرًا، وَ لا يُخَيَّفَ أَحَدًا مِنْهُمْ فِي أَفْقٍ مِنَ الْأَفَاقِ، شَهِدَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ - وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا - فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ السَّلَامُ.» (1)

و چون این صلح نامه مورد قبول واقع شد و شهود بر آن گواهی دادند، معاویه از امام حسن علیه السلام درخواست نمود که در اجتماع مردم اعلان کند که با معاویه صلح نموده و ولایت بر مسلمانان را به او واگذار کرده است. پس امام حسن علیه السلام پذیرفت و مردم جمع شدند و آن حضرت پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر و آل او علیهم السلام چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَكْبَرَ التَّقَى...»

یعنی: «ای مردم! زیرک ترین افراد اهل تقوا هستند و احمق ترین افراد اهل فجور و گناه هستند. ای مردم! اگر شما بین جابلقا و جابرسا [و شرق و غرب عالم] بگردید، جز من و برادرم حسین مردی را پیدا نخواهید کرد که جدّ او رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و شما می دانید که به واسطه جدّ من هدایت شدید و او شما را از گمراهی و جهالت نجات داد و بعد از ذلّت و ناچیزی به رفعت و عزّت و کثرت رسانید. همانا معاویه در حکومت، با من به نزاع برخاست، در حالی که حکومت حقّ من بود نه

حقّ او، و من برای اصلاح امت و جلوگیری از فتنه، حکومت را به او واگذاردم، در حالی که شما با من بیعت نموده بودید که در جنگ و صلح با من باشید و از من حمایت کنید [و بیعت خود را شکستید] و من صلاح را در این دیدم که با معاویه صلح کنم و از جنگ بین او و خود جلوگیری نمایم؛ چرا که حفظ خون شیعیان خود را بهتر از جنگ و خونریزی دیدم و هدف من جز صلاح و بقای شما نبود، و این رخداد برای شما یک آزمایشی است و زندگی دنیا برای شما بهره اندکی خواهد بود.» (۱)

مؤلف گوید: ما در کتاب *دوله المهدی علیه السلام* در بحث رجعت ائمه علیهم السلام، سخنان امام صادق علیه السلام را درباره شتکوه های امام حسن علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به این حوادث نقل کرده ایم و در جلد ۴۴ بحار، صفحه ۶۶ نیز حدیث رجعت نقل شده است، علاقه مندان می توانند مراجعه کنند.

شهادت امام حسن علیه السلام

مرحوم کلینی می فرماید: جعده، دختر اشعث بن قیس کندی [به دستور معاویه]، امام حسن علیه السلام و یکی از کنیزان او را مسموم کرد، اما آن کنیز سم را برگرداند و نجات یافت، لکن سم در بدن امام علیه السلام ماند و به واسطه آن از دنیا رحلت نمود. (۲)

امام حسن علیه السلام روز پنجشنبه هفتم ماه صفر سال چهل و نهم هجری مسموم از دنیا رفت و سنّ مبارک او چهل و هفت سال بود. و بعضی گفته اند وفات او در بیست و هشتم صفر بوده، و بعضی گفته اند در آخر ماه بوده است. بدن مبارک آن حضرت در بقیع مدفون گردید. قاتل آن حضرت، همان گونه که گذشت، جعده، دختر اشعث بن قیس بود، و مادر جعده، ام فروه، خواهر ابوبکر بن ابوقحافه بود.

روایت شده که معاویه علیه اللعنه ده هزار دینار و ده قطعه زمین از زمین های

ص: ۲۷۴

۱- (۳۹۲) بحار الأنوار: ۴۴ / ۶۵، اسد الغابه: ۲ / ۱۴.

۲- (۳۹۳) کافی: ۱ / ۴۶۱.

کوفه را به او داد تا امام حسن علیه السلام را مسموم نماید. (۱)

شیخ مفید رحمه الله می گوید: معاویه نیز به او وعده داد که او را به فرزند خویش تزویج نماید و یکصد هزار درهم نقره نیز برای او فرستاد تا او امام حسن علیه السلام را مسموم نمود و آن حضرت چهل روز بیمار بود و در ماه صفر از دنیا رحلت نمود. (۲)

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبيين می گوید: «امام حسن علیه السلام پس از صلح با معاویه از کوفه به مدینه آمد و در مدینه اقامت داشت تا این که معاویه اراده کرد از مردم برای فرزند خود یزید بیعت بگیرد و چیزی برای او مشکل تر از وجود امام حسن علیه السلام و سعد بن وقاص نبود. از این رو، هر دو را مسموم کرد.» (۳)

یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به نام سالم بن ابی جعد می گوید: یکی از شیعیان به من گفت: نزد امام حسن علیه السلام رفتم و به آن حضرت گفتم: «ای فرزند رسول خدا! شما با معاویه صلح نمودید و ما را ذلیل و عبد بنی امیه قرار دادید و اکنون کسی برای شما باقی نمانده است.» امام علیه السلام فرمود: «برای چه؟» گفتم: «برای این که شما حکومت و ولایت را تحویل معاویه ستمگر دادید.»

امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، [به اختیار خود] حکومت را تحویل او ندادم، جز این که انصار و یارانی نداشتم، و اگر یارانی می داشتم شب و روز با او جنگ می کردم تا خداوند بین من و او حکم نماید.»

سپس فرمود: «من اهل کوفه را شناختم و آزمودم که آنان فاسد شده اند و صلاحیت ندارند که از من حمایت کنند، چرا که آنان عهد و پیمانی در سخن و عمل ندارند و بین آنان اختلاف حاکم است، آنان در سخن به ما می گویند: "دل های ما با شماست." و در عمل شمشیرهای آنان به روی ما کشیده می شود.» ناگهان دیدم خون از گلوی مبارک امام علیه السلام خارج شد و طشتی طلب کرد و دو مرتبه آن طشت پر از

ص: ۲۷۵

۱- (۳۹۴) أنوار البهیة / ۳۹، کافی: ۱ / ۴۶۲.

۲- (۳۹۵) ارشاد: ۲ / ۱۵، أنوار البهیة / ۳۹.

۳- (۳۹۶) مقاتل الطالبيين / ۴۷.

خون شد و آن را عوض کردند. پس من گفتم: «ای فرزند رسول خدا! من شما را مریض می بینم.» فرمود: «آری، معاویه سمّی فرستاده و مرا مسموم کرده اند و آن سمّ بر کبید و جگر من واقع شده و همان گونه که می بینی جگرم پاره پاره خارج می شود.» گفتم: «آیا خود را معالجه نمی کنی؟» فرمود: «معاویه قبلاً دو مرتبه مرا مسموم نمود [و دعا کردم و عافیت یافتم]، لکن در این مرتبه علاجی بر آن نمی بینم.» (۱)

جناده بن ابی امیّه می گوید: در آن بیماری که امام حسن علیه السلام پس از آن از دنیا رحلت نمود، من وارد بر آن حضرت شدم و دیدم مقابل او طشتی قرار دارد و جگر او از شدت سمّی که معاویه به او خوراند بود قطعه قطعه در آن می ریزد. پس گفتم: «ای مولای من! چرا معالجه نمی کنی؟» فرمود: «مرگ را با چه می توان معالجه کرد؟» پس من گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»

سپس امام علیه السلام روی مبارک خویش را به من کرد و فرمود: «به خدا سوگند، رسول خداصلی الله علیه وآله به ما فرموده است این حکومت و ولایت را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه مالک می باشند و هیچ کدام ما نیستیم مگر آن که یا مسموم می شویم و یا با شمشیر ما را می کشند.»

سپس طشت را از مقابل آن حضرت برداشتند و امام علیه السلام گریان شد. پس من گفتم: «ای فرزند رسول خدا! مرا موعظه کن.» امام علیه السلام فرمود: «نَعَمْ اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُكَ وَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ.»

سپس موعظه او ادامه پیدا کرد تا این که نفس او قطع گردید و رنگ او زرد شد و من بر جان او ترسیدم. آن گاه امام حسین علیه السلام و اسود بن ابی اسود وارد شدند و امام حسین علیه السلام خود را روی برادر انداخت و سر و چشمان او را بوسید و سپس نزد او نشست و این دو برادر آهسته با هم سخن می گفتند. ناگهان ابوالأسود گفت: «إِنَّا لِلَّهِ،

ص: ۲۷۶

امام حسن علیه السلام از مرگ خود خبر می دهد.»

جناده سپس می گوید: امام حسن علیه السلام وصایای خود را به امام حسین علیه السلام کرد و در روز پنج شنبه آخر ماه صفر سال پنجاهم هجری از دنیا رحلت نمود و سنّ او هنگام رحلت از دنیا چهل و هفت سال بود و در بقیع دفن شد. (۱)

محدث قمی می گوید: یکی از وصیت های او به امام حسین علیهما السلام این بود که فرمود: «هنگامی که من از دنیا رفتم مرا نزد قبر جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله ببرید تا با او تجدید عهد کنم و سپس مرا برگردانید و نزد جدّه ام فاطمه بنت اسد در بقیع دفن کنید و به زودی، ای برادر، خواهی دید که این مردم گمان می کنند شما می خواهید مرا نزد رسول خداصلی الله علیه وآله دفن کنید. از این رو، آنان نمی خواهند تو مرا به قبر جدّم نزدیک کنی و من در این باره تو را سوگند می دهم که نگذاری به اندازه خون حجامت خون ریزی شود.» و سپس وصیت های دیگری را نسبت به اهل و اولاد و اموال خود و وصیت هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام مرگ به او نموده بود را به برادر خود کرد.

و چون امام حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود، امام حسین علیه السلام او را غسل داد و کفن کرد و تابوت او را به طرف مصلاّی رسول خداصلی الله علیه وآله - که آن حضرت در آنجا بر جنازه ها نماز می خواند - سوق داد و بر بدن او نماز خواند. از سویی، مروان و همراهان او از بنی امیه تردیدی نداشتند که بنی هاشم امام حسن علیه السلام را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله دفن خواهند نمود. از این رو، جمع شدند و لباس جنگ بر تن نمودند و چون امام حسین علیه السلام جنازه برادر را برای تجدید عهد به طرف قبر رسول الله صلی الله علیه وآله آورد، عایشه که بر استری سوار شده بود با آنان روبه رو شد و گفت: «برای چه می خواهید کسی را که من دوست نمی دارم به خانه من وارد کنید؟ دور کنید او را از خانه من و حجاب رسول الله صلی الله علیه وآله را پاره نکنید و کسی را نزد او دفن نکنید.» (۲)

منعته عن حرم الرسول ضلاله

و هو ابنه فلائی امر یمنع

فکأته روح النبی و قد رأته

بالبعد بینهما العلائق تقطع

ص: ۲۷۷

۱- (۳۹۸) کفایه الأثر / ۲۲۷، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۳۸.

۲- (۳۹۹) أنوار البهیة / ۴۰، کافی: ۱ / ۳۰۰، احتجاج: ۲ / ۱۱.

پس امام حسین علیه السلام به عایشه پاسخ داد و فرمود: «تو و پدرت پیش از این حجاب رسول الله صلی الله علیه و آله را هتک نمودید و کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست نمی داشت نزدیک او دفن کردید و خداوند در این باره از تو سؤال خواهد نمود.»

از سویی، مروان نیز رجز خوانی می کرد و می گفت: «چه بسا که جنگیدن بهتر از سکوت است! آیا عثمان باید در انتهای مدینه دفن شود و شما حسن علیه السلام را کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنید؟ هرگز چنین چیزی انجام نخواهد شد و من شمشیر خود را آماده جنگ با شما کرده ام.» و نزدیک بود که فتنه و جنگی بین بنی امیه و بنی هاشم رخ دهد.

پس ابن عیاس به مروان گفت: «ای مروان! از هر کجا آمده ای بازگرد. ما نمی خواهیم امام حسن علیه السلام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنیم، لکن می خواهیم او با زیارت خود تجدید عهدی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بکنند و سپس او را - طبق وصیت او - در بقیع کنار جدّه اش فاطمه بنت اسد دفن خواهیم نمود، و اگر وصیت کرده بود که او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنیم، تو می دانستی که کوچک تر از آنی که بتوانی از آن جلوگیری کنی، لکن امام حسن علیه السلام از تو داناتر به حقّ خدا و رسول او صلی الله علیه و آله بود که صدای کلنگ کنار قبر او بلند نشود، همان گونه که دیگران چنین کاری را انجام دادند و بدون اجازه او کسانی را داخل خانه او کردند و حرمت او را حفظ نکردند.»^(۱)

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده که بنی امیه در این ماجرا جنازه امام حسن علیه السلام را تیرباران کردند و هفتاد تیر به طرف آن پرتاب نمودند. در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به این موضوع اشاره شده است. در آن زیارت می خوانیم:

«وَأَنْتُمْ بَيْنَ صَيْرِيعٍ فِي الْمِحْرَابِ قَدْ فَلَقَ السَّيْفُ هَامَتَهُ، وَ شَهِيدٍ فَوْقَ الْجَنَازَةِ قَدْ شَكَّتْ بِالسَّهْمِ أَكْفَانُهُ، وَ قَتِيلٍ بِالْعَرَاءِ قَدْ رُفِعَ فَوْقَ الْقَنَاهِ رَأْسُهُ، وَ مُكْبَلٍ فِي السَّجْنِ قَدْ رُضَّتْ بِالْحَدِيدِ أَعْضَاؤُهُ، وَ مَسْمُومٍ قَدْ قُطِعَتْ بِجَرَعِ السَّمِّ أَمْعَاؤُهُ.»

ص: ۲۷۸

یعنی: «برخی از شما را با شمشیر فرقتش را شکافتند و او را در محراب به خاک و خون کشیدند [مانند امیرالمؤمنین علیه السلام]، و برخی را مانند امام حسن علیه السلام جنازه او را تیرباران کردند. و برخی را با شمشیر کشتند و بدن او را روی زمین رها کردند و سر او را بالای نیزه بردند [مانند امام حسین علیه السلام]، و برخی را به زندان بردند و زنجیر بر بدن او بستند تا بدن او زیر زنجیر کوبیده شد [مانند موسی بن جعفر علیه السلام]، و بعضی را به وسیله سم کشتند و درون و امعاء او را پاره پاره کردند [مانند حضرت رضا و ائمه دیگر علیهم السلام]» (۱)

شاعر عرب درباره امام حسن علیه السلام می گوید:

نعش له الرّوح الأمين مشیّع

و غدت له زمر الملائک تخضع

نتلوا له حقد الصدور فما یرى

منها لقوس بالکنانه منزع

و رموا جنازته فعاد و جسمه

غرض لرامیه السّهام و مّوقع

شکوه حتّی أصبحت من نعشه

تُستلّ غاشیه النّبال و تنزع (۲)

مسعودی در کتاب مروج الذهب از اهل بیت علیهم السلام نقل کرده که چون بدن امام حسن علیه السلام دفن شد، محمّد بن الحنفیه برادر او بالین قبرش ایستاد و گفت: «اگر حیات و زندگی تو برای ما گوارا بود همانا مرگ تو برای ما سخت شد؛ چرا که تو خامس اهل کسا و فرزند محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و شجره طوبی هستی.» و سپس این اشعار را سرود:

ءأدهن رأسی أم تطیب مجالسی

و خدّک معفور و أنت سلیب

ءأشرب ماء المزن من غیر مائه

و قد ضمّن الأحشاء منک لهیب

سأبکیک ما ناحت حمامه إیکه

و ما اخضرّ في دوح الحجاز قضيب... (۳)

مرحوم مجلسی پس از نقل جریان شهادت امام حسن علیه السلام می گوید: در برخی از

ص: ۲۷۹

۱- ۴۰۱) أنوار البهیة / ۴۱ - ۴۲، مزار ابن مشهدی / ۲۹۸، بحار الأنوار: ۹۹ / ۱۶۷.

۲- ۴۰۲) أنوار البهیة / ۴۲.

۳- ۴۰۳) بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۶۰.

تألیفات اصحاب روایت شده که چون وفات امام حسن علیه السلام نزدیک شد و سمّ در بدن آن حضرت جاری گردید، رنگ مبارک او سبز شد و امام حسین علیه السلام به برادر خود گفت: «برای چه رنگ صورت شما مایل به سبز شده است؟»

پس امام حسن علیه السلام گریه کرد و فرمود: «سخن جدّم درباره من و تو صحیح است.» و سپس برادر خود را در آغوش گرفت و فراوان گریه کردند و چون از امام حسن علیه السلام در این باره سؤال شد فرمود:

جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله به من خبر داد و فرمود: «در شب معراج هنگامی که من وارد بهشت شدم و منازل اهل ایمان را دیدم، در بین آنها دو قصر مساوی و در کنار هم را دیدم که یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ بود. پس به جبرئیل گفتم: "این دو قصر از کیست؟" فرمود: "یکی از آنها از امام حسن علیه السلام است و دیگری از امام حسین علیه السلام." گفتم: "برای چه رنگ آنها یکسان نیست؟" جبرئیل سکوت کرد و جواب نداد. گفتم: "برای چه جواب نمی دهی؟" فرمود: "از شما حیا می کنم." گفتم: "به حقّ خدا، به من بگو علت آن چیست؟" فرمود: "آن قصری که سبز است قصر امام حسن علیه السلام است؛ چرا که او را با سمّ می کشند و رنگ او هنگام مرگ سبز خواهد شد، و اما آن دیگری که سرخ است قصر امام حسین علیه السلام است؛ چرا که او را می کشند و صورت او آغشته به خون می گردد." پس آن دو برادر گریان شدند و صدای گریه و ناله و ضججه از حاضرین نیز بلند شد. (۱)

طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج می گوید: امام حسن به برادر خود امام حسین علیهما السلام فرمود: «معاویه نامه ای به پادشاه روم نوشت و از او خواست که سمّ کشنده ای برای او بفرستد. پادشاه روم جواب داد: "دین ما اجازه نمی دهد که ما چنین سمّی را برای کسانی که با ما جنگ ندارند بفرستیم." پس معاویه با فرستادن هدایا و اموالی به او نوشت: "کسی که من می خواهم این سمّ را به او بخورانم فرزند کسی است که در

ص: ۲۸۰

مکه ادعای پیامبری کرد و اکنون فرزند او مطالبه ملک پدر خود را می کند و من می خواهم با این سم مردم را از شرّ او آسوده کنم." پس پادشاه روم این سم را برای او فرستاد و برای مصرف آن شروطی قرار داد [که به هر کسی خورانده نشود]، و معاویه با حيله آن را به من خورانید.» (۱)

پاداش زیارت و گریه بر امام حسن علیه السلام

مرحوم صدوق در کتاب امالی از ابن عباس نقل کرده که گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست بود، ناگهان امام حسن علیه السلام [که فرزند خردسالی بود] وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله چون او را دید گریان شد و فرمود: «بیا، عزیزم!» و پیوسته او را صدا زد تا او را بر روی پای راست خود نشانند... و فرمود:

«حسن فرزند من است، او از من است، او نور چشم من و روشنی قلب من و میوه دل من و آقای جوانان اهل بهشت و حجّت خدا بر این امت است. امر او امر من است و سخن او سخن من است. هر کس از او پیروی کند از من خواهد بود و هر کس با او مخالفت کند از من نخواهد بود.»

سپس فرمود: «من چون به این فرزندم نگاه کردم به یاد ذلّت و خواری او بعد از خود افتادم که همواره گرفتار آن خواهد بود تا مظلومانه به وسیله سم کشته شود و چون او را مسموم کنند همه ملائکه آسمان های هفتگانه و هر چیزی برای او گریان خواهد شد؛ حتی پرنندگان هوا و ماهیان دریا. و هر کسی بر مظلومیت او گریه کند، کور وارد قیامت نشود، روزی که چشم هایی کور خواهد بود. و هر کسی برای مظلومیت او محزون شود، قلب او محزون نخواهد شد، روزی که قلب ها محزون باشد. و هر کسی در بقیع به زیارت او برود، قدم او بر صراط ثابت خواهد ماند، روزی که قدم های مردم بر صراط بلغزد و در جهنم سقوط کنند.» (۲)

ص: ۲۸۱

۱- (۴۰۵) احتجاج / ۱۴۹، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۴۷.

۲- (۴۰۶) امالی صدوق، مجلس ۲۴، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۴۸.

تردید نیست که گناهان مردم منشأ بلاها و گرفتاری‌ها می‌شود و اگر گناه نمی‌کردند و از خدا و قیامت غافل نمی‌شدند برکات از آسمان و زمین بر آنان می‌بارید؛ چنان که خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱)؛

یعنی: «اگر قریه‌ها و روستاها [تعبیر قریه و روستا برای اهل معصیت است، همان طور که تعبیر مدینه و شهر برای اهل تقوا و دیانت است] ایمان می‌آوردند و از خدا می‌ترسیدند [و نافرمانی او را نمی‌کردند]، ما برکات آسمان و زمین را برای آنان می‌گشودیم، لکن آنها پیامبران ما را تکذیب کردند و ما آنان را به اعمال خلاف و گناهانشان مؤاخذه نمودیم.»

و در آیه دیگر می‌فرماید: «وَ مَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُو عَن كَثِيرٍ» (۲)؛ یعنی «هر بلایی به شما می‌رسد به سبب کارهای خلاف شماست و بسیاری از آنها را خدا بر شما می‌بخشد.»

این قانون درباره مردم عادی جاری است، امّا درباره اولیای خدا و مؤمنین خلص جاری نیست؛ چرا که علت ابتلای اولیا و مؤمنین خلص، گناه و نافرمانی آنان نیست، بلکه دو چیز سبب ابتلای آنان به بلاهای دنیاست:

۱- ترفیع درجات که جز به وسیله بلا و صبر، به آن درجات عالیه نمی‌رسند.

۲- برای این که مردم درباره آنان غلو نکنند و نسبت الوهیت و خدایی به آنان ندهند.

خداوند برخی از مؤمنین را به بلاهای بزرگ مبتلا می‌نماید تا به مقام عالی تری دست یابند، و بسا خداوند چون بنده مؤمن گنهکار خود را دوست می‌دارد او را به

ص: ۲۸۲

۱- (۴۰۷) أعراف / ۹۶.

۲- (۴۰۸) شوری / ۳۰.

بلائی گرفتار می کند تا از گناه پاک شود و عقوبت او به عالم آخرت کشیده نشود. برای روشن شدن این مسأله باید به روایات معصومین علیهم السلام توجه نماییم.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به نام ابن رثاب می گوید: به آن حضرت گفتم: «آیا آیه شریفه «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» شامل معصومین، مانند علی و فرزندان او علیهم السلام می شود؟ در حالی که آنان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و پاک و معصوم هستند؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «خیر؛ چرا که مصائب آنان برای گناهی نیست که انجام داده باشند. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز یکصد مرتبه توبه و استغفار می نمود، بدون این که گناهی انجام داده باشد. و خداوند اولیای خود را به مصائب و بلاهایی مبتلا می کند تا پاداش آنان را در قیامت [بیشتر] بدهد، بدون این که گناهی را در دنیا انجام داده باشند.» (۱)

حمران بن اعین می گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: «به من بگوئید: علت این که امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام با وجود آن که برای حفظ دین خدا قیام کردند، برای چه گرفتار ظلم طاغوت ها شدند و ستمگران بر آنان پیروز گردیدند تا این که به شهادت رسیدند؟»

امام باقر علیه السلام فرمود: «ای حمران! خداوند متعال، این مصائب و بلاها را برای آنان نوشته و تقدیر حتمی نموده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به آنان خبر داده بود و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام با توجه به آنچه می دانستند قیام کردند و هر کدام از ما نیز با توجه به آنچه می دانیم سکوت می نماییم.»

ص: ۲۸۳

۱- ۴۰۹) فی البحار عن معانی الأخبار عن ابن رثاب قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»، أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ هُوَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارِهِ مَعْصُومُونَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَسْتَغْفِرُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَخْصُّ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِأَجْرِهِمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ. بحار: ۴۴ / ۲۷۶، معانی الأخبار / ۳۸۳.

سپس فرمود: «ای حمران! اگر امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام هنگام بلا و سلطه طاغوت ها از خداوند درخواست کمک می کردند، خداوند بلا را از آنان برطرف می کرد، و اگر نابودی طاغوت ها را از او درخواست می کردند خداوند فوری آنان را نابود می کرد و چنین مصائبی بر آنان وارد نمی شد، و این حوادث بر آنان به واسطه گناہانی نبوده که آنان انجام داده باشند و یا نافرمانی خدا را کرده باشند، بلکه برای رسیدن به منازل و درجات بهشتی و کرامت خداوند بوده است و خداوند می خواسته آنان به آن درجات و کرامت ها برسند، و مردم جز این نباید درباره آنان فکر کنند [و گرنه به اشتباه فکر کرده اند.]» (۱)

سخنان حکیمانه امام حسن علیه السلام

فاضل ارجمند، حجه الاسلام آقای شیخ جواد قیومی، سخنان امام حسن علیه السلام را در کتاب «صحیفه الامام الحسن علیه السلام» جمع آوری نموده و ما برخی از آنها را برای تبرک در این کتاب نقل می کنیم:

۱- امام حسن علیه السلام درباره تقوا فرمود: «التَّقْوَى بَابُ كُلِّ تَوْبَةٍ وَ رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ، وَ شَرَفُ كُلِّ عَمَلٍ.»

یعنی: «تقوا دری است برای هر توبه، و اساسی است برای هر حکمت، و

ص: ۲۸۴

۱- (۴۱۰) و فيه عن بصائر الدرجات عن حمران بن أعین قال: قلت للباقر عليه السلام: جعلت فداك يا أبا جعفر رأيت ما كان من أمر قيام علي بن أبي طالب و الحسن و الحسين و خروجهم و قيامهم بدین الله و ما أصیبوا به من قتل الطواغیت إیاهم و الظفر بهم حتی قتلوا أو غلبوا؟ فقال أبو جعفر علیه السلام: یا حمران إن الله تبارک و تعالی قد کان قدّر ذلك علیهم و قضاء و أمضاه و حتمه، ثم أجراه، فبتقدم علم من رسول الله إلیهم فی ذلك قام علی و الحسن و الحسين صلوات الله علیهم، و بعلم صمت من صمت منّا، و لو أنّهم یا حمران حیث نزل بهم ما نزل من أمر الله و إظهار الطواغیت علیهم، سألوا الله دفع ذلك عنهم و ألحوا علیه فی طلب ازاله ملک الطواغیت، إذن لأجابهم و دفع ذلك عنهم، ثم کان انقضاء مدّه الطواغیت و ذهاب ملکهم أسرع من سلک منظوم انقطع فتبّد، و ما کان الّذی أصابهم من ذلك یا حمران لذنبٍ اقترفوه و لا لعقوبه معصیه خالفوا الله فیها، و لكن لمنازل و کرامه من الله أراد أن یبلغوها، فلا تذهبن فیهم المذاهب. المصدر.

شرافتی است برای هر عمل.»

۲- و درباره توکل فرمود: «مَنْ اتَّكَلَّ عَلَى حُسْنِ الْإِخْتِيَارِ مِنَ اللَّهِ، لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي اخْتَارَهَا اللَّهُ لَهُ.»

یعنی: «کسی که تکیه بر حسن اختیار و تقدیر خدا کند، هرگز جز تقدیر و اختیار خدا را آرزو نمی کند.»

۳- و درباره حسن خلق فرمود: «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ.»

یعنی: «بهترین نیکی ها خلق نیک است.»

۴- و درباره مشورت فرمود: «مَا تَشَاوَرَ قَوْمٌ إِلَّا هُدُوا إِلَى رُشْدِهِمْ.»

یعنی: «هیچ مردمی با همدیگر مشورت نکردند مگر آن که به صلاح و رشد خود رسیدند.»

۵- و درباره توشه قیامت فرمود: «يَا بَنَ آدَمَ! إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ فِي هَيْدَمِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمَّكَ، فَخُذْ مِمَّا فِي يَدَيْكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَتَزَوَّدُ وَ الْكَافِرُ يَتَمَتَّعُ.»

یعنی: «ای فرزند آدم! تو از زمانی که از مادر متولد شدی همواره مشغول تباه کردن عمر خود بوده ای، پس بیدار شو و از آنچه در اختیار داری برای آخرت خود ذخیره کن، همانا مؤمن همواره از دنیا برای آخرت خود توشه بر می دارد، و کافر در حال خوشگذرانی از لذت های دنیاست.»

۶- و درباره معاشرت با مردم فرمود: «صَاحِبِ النَّاسِ مِثْلَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُصَاحِبُوكَ بِهِ.» یعنی: «با مردم همان گونه معاشرت کن که دوست می داری آنان با تو معاشرت کنند.»

۷- و در توصیف برادری فرمود: «الْإِخَاءُ: الْوَفَاءُ فِي الشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ.»

یعنی: «برادری [در اسلام] این است که در سختی و آسایش با برادر خود باوفا باشی.»

۸- و درباره فرصت ها فرمود: «الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفُوتِ، بَطِيئَةُ الْعُودِ.»

یعنی: «فرصت سریع می گذرد و به کندی باز می گردد.»

۹- و درباره مزاح فرمود: «الْمِزَاحُ يَأْكُلُ الْهَيْبَةَ، وَقَدْ أَكْثَرَ مِنَ الْهَيْبَةِ الصَّامِتُ.»

یعنی: «مزاح هیبت و بزرگواری را از بین می برد، و سکوت هیبت و بزرگواری را زیاد می کند.»

۱۰- و درباره خیری که شری در آن نیست فرمود: «الْخَيْرُ الَّذِي لَا شَرَّ فِيهِ: الشُّكْرُ مَعَ النُّعْمَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّازِلَةِ.»

یعنی: «خیری که هرگز شری در آن نیست، شکر در حال نعمت و صبر در حال مصیبت است.»

مناظرات امام حسن علیه السلام

روزی معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: «من بهتر از تو هستم.» امام علیه السلام فرمود: «برای چه، ای پسر هند؟» معاویه گفت: «برای این که مردم مرا پذیرفتند و تو را نپذیرفتند.» امام علیه السلام فرمود: «هیئات! هیئات! که تو بهتر از من باشی؛ چرا که تو با وجود قدرتت، شری هستی ای فرزند هند جگرخوار! و آنان که تو را پذیرفته اند اگر از روی میل از تو اطاعت کنند نافرمانی خدا را کرده اند و اگر مجبور بوده اند، به فرموده قرآن، معذور خواهند بود.»

سپس فرمود: «من هرگز نمی گویم: من بهتر از تو هستم؛ چرا که خیری در تو نیست [و تو جز شرّ و پلیدی چیزی نیستی]، در حالی که خداوند مرا از پلیدی ها پاک نموده، همان گونه که تو را از فضائل و نیکی ها جدا ساخته است.» (۱)

روزی امام حسن علیه السلام با یزید بن معاویه خرما می خوردند. پس یزید به امام حسن علیه السلام گفت: «من همواره تو را دشمن می داشته و می دارم.» امام علیه السلام به او فرمود:

«ای یزید! بدان که شیطان با پدر تو معاویه هنگام مجامعت شریک بوده و نطفه تو با شرکت شیطان منعقد شده است. از این رو، تو مرا دشمن می داری و همان گونه

ص: ۲۸۶

که خداوند به شیطان می فرماید: «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (۱)، شیطان در جماع جدّ اعلای تو حرب نیز شریک بوده تا جدّ تو صخر به وجود آمده، [و با جدّ تو ابوسفیان و پدر تو معاویه نیز شریک بوده تا تو به وجود آمده ای]، از این رو، [تو و جدّ تو صخر] و ابوسفیان و پدر تو معاویه [با جدّ من رسول الله صلی الله علیه و آله دشمن بوده اند].» (۲)

روزی عمرو بن عاص در حال طواف به امام حسن علیه السلام گفت: «شما فکر می کنی که دین خدا تنها به واسطه تو و پدرت برقرار می ماند؟ اکنون بین که خداوند معاویه را بعد از ناتوانی قوی گردانید و بعد از خفا او را آشکار نمود.»

سپس گفت: «شما فکر می کنی خداوند به کشته شدن عثمان راضی بود؟ آیا سزاوار است که تو مانند شتری که دور آسیاب می گردد با لباس های زیبا دور خانه خدا بگردی، در حالی که تو قاتل عثمان بودی؟ به خدا سوگند، شایسته است که معاویه برای جلوگیری از پراکندگی امت و اختلاف تو را نیز همانند پدرت به قتل برساند.»

امام حسن علیه السلام در جواب او فرمود: «اهل آتش دارای نشانه هایی هستند و یکی از آن نشانه ها انکار اولیای خدا و دوستی با دشمنان اوست، [و تو یکی از آنان هستی].»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، تو خوب می دانی که علی علیه السلام یک لحظه در دین خدا شک نمود و در ذات مقدّس او تردید پیدا نکرد. به خدا سوگند، اگر از من دور نشوی من تو را با کلماتی تیزتر از شمشیر دور خواهم کرد. پس از من حذر کن؛ چرا که تو می دانی من کیستم. من هرگز [مانند تو] ناتوان و فرومایه و پست و پرخور نیستم و مثل من در میان قریش مثل نخ میان گردن بند است. خاندانم به خوبی و پاکی شناخته شده اند و جز به پدرم منسوب نیستم. اما تو خود می دانی و مردم نیز

ص: ۲۸۷

۱- (۴۱۲) إسرائ / ۶۴ .

۲- (۴۱۳) بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۰۴، صحیفه الإمام الحسن / ۳۲۸.

می دانند که قریش درباره پدر تو اختلاف کردند؛ [چرا که چهار نفر با مادر تو زنا کردند] و بدترین آنان در آن اختلاف پیروز شد و تو را به خود نسبت داد. پس از من دور شو که تو رجس و پلید هستی، در حالی که ما خاندان پاک و مطهریم و خداوند پلیدی را از ما دور کرده است.» پس عمرو بن عاص با شنیدن این سخنان خشمگین گردید و نتوانست چیزی بگوید و از آن حضرت دور شد. (۱)

فضائل امام حسن علیه السلام در کتب اهل سنت

۱- رسول خداصلی الله علیه وآله امام حسن علیه السلام را برگردن خود سوار می نمود و او را می بوسید و می فرمود: «اللّٰهُمَّ أَحِبِّهِ وَ أَحَبِّ مِنْ يَحِبُّهُ.» (۲) و می فرمود: «بأبي و أمي من أحبني فليحب هذا.» (۳) و می فرمود: «اللّٰهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنِي وَ أَنَا أَحَبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحَبِّ مِنْ يَحِبُّهُ.» (۴)

۲- رسول خداصلی الله علیه وآله امام حسن علیه السلام را روی منبر می برد و می فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَ لَعَلَّ اللّٰهُ أَنْ يَصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فَتْنَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.» یعنی: «این فرزند من آقای همه امت است و امید است خداوند به وسیله او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان را اصلاح بدهد.» (۵)

۳- رسول خداصلی الله علیه وآله درباره طاغوت زمان امام حسن علیه السلام فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلِيَّ مَنبَرِي فَاقْتُلُوهُ.» (۶) یعنی: «هنگامی که معاویه را روی منبر من دیدید او را بکشید.» این روایت در بسیاری از کتب اهل تسنن نقل شده است.

ص: ۲۸۸

۱- (۴۱۴) بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۰۲، شرح ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۸، صحیفه الإمام الحسن / ۳۱۷.

۲- (۴۱۵) فضائل الخمسه عن النجاری: ۳ / ۲۸۴، صحیح ترمذی: ۲ / ۳۰۷، فضائل الخمسه: ۳ / ۲۸۴ - ۲۸۹.

۳- (۴۱۶) کنز العمال: ۷ / ۱۰۴، فضائل الخمسه: ۳ / ۲۸۸.

۴- (۴۱۷) المصدر / ۱۰۵، فضائل الخمسه: ۳ / ۲۸۴.

۵- (۴۱۸) فضائل الخمسه: ۳ / ۲۹۰ عن النجاری و عن صحیح ابن داود: ۲۹ / ۱۷۳، و نسایی: ۱ / ۲۰۸.

۶- (۴۱۹) میزان الاعتدال: ۲ / ۷، تهذیب التهذیب لابن حجر: ۵ / ۱۱۰.

۴- در تفسیر آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که آن حضرت در خواب دید بنی امیه روی منبر او سخن می گویند [و مردم را به جاهلیت باز می گردانند]، و چون آزرده گردید آیه «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» و سوره قدر بر او نازل شد و خداوند شب قدر را برای او بهتر از هزار ماه قرار داد و فرمود: «شب قدر برای تو بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه است.» (۱)

۵- امام حسن علیه السلام ۲۵ بار پیاده به حج رفت و دو مرتبه مال خود را با خدا تنصیف نمود. (۲)

۶- حلم و صبر امام حسن علیه السلام و پاسخ او به گفته های زشت آن مرد شامی - همان گونه که گذشت.

۷- سخنان زیبای امام حسن علیه السلام که فرمود: «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ.» (۳)

۸- جود و سخای امام حسن علیه السلام (۴).

۹- بی وفایی اصحاب امام حسن علیه السلام و حلم و صبر او بر آنان و صلح او

ص: ۲۸۹

۱- (۴۲۰) صحیح ترمذی ج ۲، مستدرک صحیحین: ۳ / ۱۷۰ و ...

۲- (۴۲۱) مستدرک صحیحین: ۳ / ۱۶۹، سنن بیهقی: ۴ / ۳۳۱، حلیه الأولیاء: ۲ / ۳۷ و ... قال ابن عباس: ما ندمت علی شیءٍ فانتی فی شبابی إلاً أننی لم أحج ما شیئاً و لقد حج الحسن بن علی علیه السّلام خمساً و عشرين حجّه ماشياً و إنّ النّجائب لتقاد معه، و لقد قاسم الله ماله ثلاث مرّات حتّی أنّه يعطی الخفّ و یمسک النعل. فضائل الخمسه: ۴ / ۳۰۶، سنن بیهقی: ۴ / ۳۳۱.

۳- (۴۲۲) الدر المنثور: ۲ / ۷۶، فیض القدير: ۲ / ۵۲۸.

۴- (۴۲۳) روی عن الحسن بن علیّ علیهما السّلام أنّه کان ماراً فی بعض حیطان المدینه فرأی أسود بیده رغیف يأکل و یطعم الكلب لقمهً إلی أن شاطره الرّغیف، فقال له الحسن علیه السّلام: «ما حملک أن شاطرته و لم تغابنه فیہ بشیءٍ؟» فقال: «استحت عینای من عینیه أن أغابنه.» فقال له: «غلام من أنت؟» فقال: «غلام أبان بن عثمان.» فقال: «و الحائط؟» قال: «لأبان بن عثمان.» فقال له الحسن علیه السّلام: «أقسمت علیک لا برحت حتّی أعود إلیک.» فمرّ و اشتری الغلام و الحائط و جاء إلی الغلام، فقال: «یا غلام قد اشتریتک.» قال: «فقام قائماً.» فقال: «السّمع و الطّاعه لله و لرسوله و لک یا مولای.» قال: «و قد اشتریت الحائط و أنت حرّ لوجه الله و الحائط هبه منّی إلیک.» قال: فقال الغلام: «یا مولای! قد وهبت الحائط للمذی و هبتنی له.» فضائل الخمسه: ۳ / ۳۰۹، تاریخ بغداد: ۶ / ۳۴.

با معاويه و تعبير اصحاب او پس از صلح با معاويه : «السّلام عليك يا مدلّ المؤمنين»، و يا «بايعت معاويه و اذلت رقابنا» (١).

١٠- زيبايى اخلاقى و جمال ظاهرى و نسبت شريف امام حسن عليه السلام و عدم معرفت مردم كوفه نسبت به او. (٢).

ص: ٢٩٠

١- (٤٢٤) روى ابن حجر فى الصّواعق قال: و أخرج البزار و غيره أنّه لما استخلف يعنى الحسن عليه السّلام بينما هو يصلّى إذا وثب عليه رجل فطعنه بخنجر و هو ساجد، ثمّ خطب النّاس فقال: «يا أهل العراق اتّقوا الله فينا فإنّا امرأؤكم و ضيفانكم، و نحن أهل البيت المذنبين قال الله فيهم: "إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت و يطهّركم تطهيراً"». فما زال يقولها حتّى ما بقى أحد فى المسجد إلّا و هو يبكى. فضائل الخمسه: ٣ / ٣١٢، الصّواعق المحرّقه ٨٣ / ٨٣.

٢- (٤٢٥) قال الفخر الرّازى فى تفسير سوره الكوثر: إنّ رجلاً قام إلى الحسن بن علىّ عليهم السّلام و قال: سوّدت وجوه المؤمنين بأن تركت الإمامه لمعاويه؛ فقال عليه السّلام: «لا- تؤذنى يرحمك الله، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله رأى بنى أمّيه فى المنام يصعد منبره رجلاً فرجلاً فسأه ذلك فأنزل الله تعالى: "إنّا أعطيناك الكوثر"، و "إنّا أنزلناه فى ليله القدر و ما أدراك ما ليله القدر ليله القدر خير من ألف شهر"، فكان ملك بنو أمّيه كذلك ثمّ انقطعوا و صاروا مبتورين. فضائل الخمسه من الصّحاح السّتّه: ٣ / ٣٠٢.

امام مجتبی علیه السلام با لباس زیبا و با وقار از منزل بیرون می آمد، و گاهی سوار بر قاطری زیبا می شد و با کمال سظوت و صلابت از کوچه های مدینه می گذشت و به بیرون شهر می رفت. روزی یک یهودی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: «سؤال دارم.» فرمود: «سؤال کن.» عرض کرد: «جدّ شما رسول خدا فرموده است: "الدّنيا سجن المؤمن و جنّه الکافر." یعنی دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. آیا تو مؤمن هستی و با این وضع در بهشت هستی و من که کافر در سختی و عذاب و جهنّم بسر می برم؟»

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «تو آنچه را که در آخرت هست نمی توانی بینی و درک کنی. اگر تو آن مقام و منزلت روحانی مؤمن را بینی تصدیق می کنی که این دنیا با تمام لذائذش برای مؤمن زندان است، و چون کافر حدّ کمال خود را در همین خوراک و لباس می بیند این جا را بهشت می پندارد در حالی که آتش جهنّم و عذاب دردناک همیشگی او را احاطه خواهد کرد. و این است معنای جمله پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.»^(۱)

ص: ۲۹۲

روزی مرد فقیری از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در خواست کمک نمود. اتفاقاً آن حضرت چیزی نداشت تا به وی بدهد، از سوی دیگر نمی خواست که او را دست خالی برگرداند و لذا فرمود: «اگر به تو کاری را بگویم انجام می دهی؟» عرض کرد: «چه کاری؟» فرمود: «امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار است، نزد او برو و با این جملات به او تسلیت بگو:

الحمد لله الّذی سترها بجلوسک علی قبرها و لا هتکها بجلوسها علی قبرک؛ شکر خدای را که دخترت زیر سایه پدر از دنیا رفت نه این که پس از مرگ پدر زنده ماند تا هتک حرمتش شود.» وقتی که سائل این جملات را گفت، خلیفه دستور داد تا به او جایزه ای بدهند و سپس پرسید که: «این سخن را تو خود گفتی؟» گفت: «خیر، حسن بن علی علیه السلام آن را به من آموخته است.» خلیفه گفت: «راست می گویی، او کانون سخنان شیرین و فصیح است.»

در اینجا دو نکته قابل توجه است: ۱- روح بلند و بزرگوار امام مجتبی علیه السلام که نمی توانست تحمّل کند بی نوائی دست خالی و ناامید برگردد و لذا به طور غیر مستقیم او را به مقصود رساند. ۲- امام علیه السلام با تعلیم آن جمله، هرگز آرزو و یا رضایتی در مورد طول عمر خلیفه نداشته، بلکه با دقت در جمله معلوم می شود که ستایش بر یکی از نعمت های الهی - که عبارت از عدم هتک حرمت دختر خلیفه باشد - گردیده است، نه مدحی از کسی و نه ستایشی از ظالمی.

معجزه ای از امام مجتبی علیه السلام

در کتاب کشف الغمّه آمده است که در راه مکه یکی از اولاد زبیر در خدمت حضرت مجتبی علیه السلام بود و اقرار به امامت آن حضرت داشت. در منزلی از منازل در پای درخت خرمائی فرشی گسترده بودند. آن شخص نگاهی به آن درخت کرد و گفت: «ای کاش این درخت خرمای رطب داشت تا کام ما را شیرین می ساخت.»

امام علیه السلام آن سخن را شنید و فرمود: «مگر آرزوی رطب داری؟» گفت: «اگر می بود می خوردم.» حضرت فوراً دست به دعا برداشته و لب مبارک خود را به دعایی که کسی نمی فهمید حرکت داد. و بدون درنگ آن درخت سبز شد و شکوفه بیرون آورد و دانه بسته شد و بزرگ گردید و رنگ به رنگ شد تا رطب رسیده گشت.

شترداری که همراه کاروان بود گفت: «هذا سحر عجیب!» یعنی این یک سحر و جادوی شگفت انگیز است. حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «ویلک لیس بسحر بل دعوه ابن نبیّ مستجاب؛ وای بر تو! این سحر و جادو نیست بلکه دعای فرزند پیامبر است که قبول و مستجاب گردیده است.» پس شخصی بالای درخت رفت و خرماها را پایین آورد و همگان تناول کردند. (۱)

در اصطلاح، معجزه از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر می شود و آنچه از اوصیاء و اولیاء مانند ائمه اطهار علیهم السلام صادر می شود کرامت نامیده می شود ولی به هر دو معجزه نیز اطلاق می گردد. در روایت است که: «بسم الله الرحمن الرحيم من العبد بمنزله کن من المولی.»

یعنی همان گونه که خداوند اگر بخواهد امری محقق گردد کافی است که اراده کند، که در قرآن کریم آمده است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۲)، پس اراده از سوی حق تعالی همان، و تحقق مراد در خارج همان؛ به همین نحو اگر عبد صالح پروردگار خواسته ای داشته باشد، با بسم الله الرحمن الرحيم به خواسته خود نائل می گردد، زیرا بر حسب روایت معروف «عبدی أطعنی حتّی أجعلک مثلی.»

یعنی ای بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود قرار بدهم یعنی کاری که من می توانم انجام بدهم تو نیز به اذن من انجام خواهی داد. و همه انبیا و اولیا معجزات و کرامات خود را باذن الله می دانسته اند.

ص: ۲۹۴

۱- (۴۲۷) عیون المعجزات / ۵۵، حدیقه الشیعه مقدّس اردبیلی / ۴۹۳.

۲- (۴۲۸) یس / ۸۲.

مردی به عثمان - که درب مسجد نشسته بود - گذشت و از او عطا و بخششی درخواست نمود. عثمان فرمان داد که ۵ درهم به او بدهند. آن مرد گفت: «مرا به کسی راهنمایی کن که از این بیشتر ببخشد.» عثمان گفت: «نزد جوانمردانی که در گوشه مسجد نشسته اند برو - آنان امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بودند -». پس آن مرد نزد آنان رفت و سلام کرد و درخواست بخشش نمود.

امام مجتبی علیه السلام به او فرمود: «ای مرد! درخواست عطا و بخشش حلال و روا نیست مگر در یکی از سه مورد: ۱- برای دادن خونبها، ۲- برای پرداخت قرض و بدهکاری، ۳- در فقر و تهیدستی که موجب خفت و خواری است.» آن مرد گفت: «به واسطه یکی از همین سه امر دست سؤال دراز کرده ام.»

حضرت مجتبی علیه السلام فرمان داد که ۵۰ درهم به او بدهند. امام حسین علیه السلام نیز به تبعیت و احترام به آن حضرت ۴۹ درهم، و عبدالله بن جعفر نیز به تبعیت و احترام به آن دو بزرگوار ۴۸ درهم به وی عطا نمودند.

آن مرد در راه بازگشت به عثمان گفت: «تو به من چیزی دادی ولی نپرسیدی که برای چه درخواست می کنم ولی آن بزرگوار از من پرسید و سپس هر کدام به ترتیب ۵۰ و ۴۹ و ۴۸ درهم به من دادند.»^(۱)

آن بزرگواران با آن که معدن کرم و خاندان احسان و جود بودند در عین حال با روش صحیحی که جز از آن سرچشمه های هدایت انتظار نمی رود از هر گونه سوء استفاده ای از احساسات مذهبی جلوگیری می کردند. به افراد محتاج می آموختند که در چه شرایطی دست نیاز بردارند و به سیادت و بزرگواری و کرامت روح خویش ضربه نزنند، و به متدینین نیز می آموختند که با بذل و بخشش های بی مورد خود،

ص: ۲۹۵

موجب گداپرووری و به وجود آمدن افراد تنبل و بی خاصیت نشوند، و نکته ظریف این قصه این است که در مقدار احسان حرمت یکدیگر را حفظ نمودند.

احتجاج امام مجتبی علیه السلام

عمرو بن عاص و ولید بن عقبه و عتبه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه نزد معاویه گرد آمدند و به او پیشنهاد دادند که حسن بن علی علیه السلام را احضار کند. معاویه علت را پرسید. گفتند: «می خواهیم او را توبیخ کنیم و به او بفهمانیم که پدرش قاتل عثمان بوده است.» معاویه به آنان گفت: «هر چه شما بگویید مردم شما را تکذیب می کنند و هر چه او درباره شما بگوید مردم او را تصدیق خواهند کرد. بنابراین صلاح نیست که چنین کنید.» گفتند: «شما او را احضار کنید ما به خوبی از عهده پاسخش بر خواهیم آمد.»

پس معاویه دنبال آن حضرت فرستاد و وقتی آن بزرگوار وارد مجلس شد معاویه عرض کرد: «این افراد مطالبی دارند که می خواهند با شما در میان بگذارند. پاسخ آنها را بدهید.» امام حسن علیه السلام فرمود: «بگویند، من می شنوم.»

عمرو عاص بلند شد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: «ای حسن! تو میدانی که پدرت اولین کسی بود که فتنه و آشوب به پا کرد و در طلب حکومت بود، و دیدی که چگونه خداوند او را به جزای اعمالش رسانید؟»

آن گاه ولید بن عقبه بپاخاست و گفت: «ای بنی هاشم! شما با عثمان با وجود قوم و خویشی، خوب رفتار نکردید. او شما را گرامی می داشت ولی شما به او ستم کردید و او را کشتید. ای حسن! ما می خواستیم پدرت را بکشیم که خداوند ما را از دست او نجات داد، و اگر او را در مقابل خون عثمان می کشتیم هیچ گناهی نداشتیم.» سپس عقبه بپاخاست و گفت: «ای حسن! تو می دانی که پدرت بر عثمان ظلم کرد و او را کشت، چون نسبت به حکومت و دنیای او حسادت ورزید، و ما می خواستیم او را بکشیم که خداوند او را کشت.» سپس مغیره مطالبی در سب

حضرت امیرعلیه السلام و بزرگداشت عثمان بیان نمود.

آن گاه امام مجتبی علیه السلام بلند شد و حمد و ستایش الهی به جای آورد و رو به حضار کرد و فرمود: «از تو شروع می کنم ای معاویه! این ها به من دشنام ندادند بلکه تو بودی که به من دشنام دادی، چون بغض و عداوت نسبت به جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله داری. ای حضار! شما را به خدا سوگند آیا کسی را که فحش دادید اولین مؤمن نبود؟ آیا به دو قبله نماز نخواند؟ و تو ای معاویه در آن روزگار کافر و مشرک نبودی؟»

آیا در جنگ بدر، پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله دست او نبود در حالی که به دست معاویه و پدرش پرچم مشرکین بود؟ شما را به خدا و به اسلام سوگند آیا می دانید که جدّم رسول خدا سه مرتبه قاصد به نزد معاویه فرستاد ولی هر سه مرتبه جواب داد که او در حال خوردن است و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "خدا هرگز او را سیر نکند؟" شما را به خدا سوگند آیا می دانید که معاویه مهار شتری را که پدرش بر آن سوار بود و برادرش آن را می راند گرفته بود که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را دید و فرمود: "لعن الله الجمل و قائده و راکبه و سائقه. خدا شتر و سوار و گیرنده مهار و راننده آن را لعنت کند؟" این سهم تو ای معاویه.

و امّا تو ای عمرو عاص! ۵ نفر در مورد تو نزاع کردند که تو فرزند کدام یک از آنها باشی و سرانجام بدترین مردم تو را به فرزندی انتخاب کرد و سپس تو در بین مردم پیاخاستی و گفتی: "من بدگوی محمد صلی الله علیه و آله هستم." و خداوند در مورد تو آیه نازل فرمود که: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله را با اشعاری هجو کردی و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: "خدایا در مقابل هر بیت شعر عمرو عاص او را لعنت کن." سپس تو نزد نجاشی رفتی و آن همه سعایت در حقّ بنی هاشم کردی ولی خداوند تو را تکذیب فرمود و ناامید بازگشتی. تو دشمن بنی هاشم در جاهلیت و در عصر اسلام بودی.»

سپس رو به عقبه بن ابی معیط کرد و فرمود: «چگونه تو را سرزنش کنم بر دشنامی که به علی علیه السلام گفתי در حالی که علی علیه السلام تو را ۸۰ تازیانه زد و پدرت را به

امر جَدَم کشت و جَدَم او را به دستور خدا کشت چون اقدام به قتل آن حضرت کرده بود. جَدَم شما را به آتش و پدرم به شمشیر و تازیانه حواله داد.

و اما تو ای عتبه! که ما را به قتل عثمان مَتَّهَم می کنی؟ چرا خودت وقتی که دیدی در بستر همسرت بیگانه ای خفته است او را نکشتی و همسرت را هم بعد از آن عمل زشت و ناپسند طلاق نگفتی؟

و اما تو ای اعور ثقیف! به چه دلیلی علی را سَبِّ می کنی؟ به خاطر این که از پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله داشت؟ یا این که از روی ظلم حکومت نمود؟ یا این که دنیا طلب و شیفته مال دنیا بود؟ هر کدام از این ها را که بگویی مردم تو را تکذیب می کنند.

و اما این که ما را از قتل ترساندی، مانند مثال پشه ای است که روی درخت خرمایی نشسته بود، هنگام بلند شدن به درخت گفت: "خودت را محکم بگیر که می خواهم بلند شوم." درخت خرما گفت: "من آمدن و نشستن تو را نفهمیدم تا چه رسد که از پرواز تو پروایی داشته باشم." ما از عداوت تو چیزی متوجه نشدیم تا چه رسد به دشنام تو. سپس از مجلس بیرون رفت. معاویه گفت: «به شما نگفتم که درباره او نمی توانید انصاف را رعایت کنید؟ به خدا قسم او با سخنانش خانه را تاریک کرد؛ دیگر در شما خیری نیست.» (۱)

آخرین کلمات امام مجتبی علیه السلام

حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: «برادرم امام مجتبی علیه السلام در آخرین ساعات عمر خویش قنبر را مأمور فرمود که محمّد بن علی (محمّد حنفیه) را احضار کند. و چون محمّد حنفیه حاضر شد، امام مجتبی علیه السلام پس از سلام، به او فرمود: "بنشین؛ حیف است که از سخنانی که به واسطه آن مرده زنده می شود و زنده می میرد محروم بمانی. کونوا اوعیه العلم و مصابیح الدّجی؛ در تیره گی ها و ظلمت ها ظرف دانش و

ص: ۲۹۸

۱ - (۴۳۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲ / ۱۰۱، مقتل الحسین خوارزمی: ۱ / ۱۱۴، تذکره الخواص ابن جوزی / ۲۰۰، حیاة الامام الحسن قرشی: ۲ / ۲۹۷.

مصباح هدایت باشید. آیا نمی دانی که خداوند فرزندان ابراهیم را به عنوان ائمه قرار داده و برخی از آنها را بر برخی برتری و فضیلت بخشیده، و به حضرت داود زبور را عنایت نموده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از بین آنان برگزیده است؟

ای محمد بن علی! می ترسم که گرفتار حسادت گردی. خداوند کافران را به وصف حسد ذکر کرده است «كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» (۱). مبدا که شیطان بر تو مسلط گردد.»

سپس جمله ای از حضرت امیر علیه السلام نقل فرموده است: «من أحب أن يبزني في الدنيا والآخرة فليبزني محمداً ولدي. هر کس که می خواهد به من در دنیا و آخرت نیکی کند، به فرزندم محمد نیکی بنماید.»

سپس در مورد امامت حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: «حسین بن علی بعد از وفات من امام و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و پدر و مادرش می باشد و خدا محمد صلی الله علیه و آله را، و محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را، و علی علیه السلام من را و من هم حسین علیه السلام را برای امامت انتخاب نمودیم.»

محمد حنفیه عرض کرد: «تو امام و آقای من هستی و حسین اعلم و بردبارتر و نزدیک تر به پیامبر صلی الله علیه و آله است و قبل از آن که خلق گردد امام بوده و قبل از آن که به سخن بیاید وحی الهی را قرائت نموده است و اگر خداوند کسی را بهتر از محمد صلی الله علیه و آله می دانست آن حضرت را انتخاب نمی کرد و آن حضرت نیز علی علیه السلام را و علی علیه السلام شما را و شما حسین علیه السلام را انتخاب نمی کردید. ما تسلیم و راضی به رضای حق و به آن که در مشکلات به او روی می آوریم هستیم.» (۲)

ص: ۲۹۹

۱- (۴۳۱) بقره / ۱۰۹.

۲- (۴۳۲) با اندکی تلخیص از اعلام الوری طبرسی / ۲۱۷، اثبات الهداه: ۵ / ۱۶۵.

وظیفه حکومت از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام

روزی معاویه به حضرت مجتبی علیه السلام عرض کرد: «در حکومت و زمامداری چه وظیفه ای بر عهده من گذاشته شده است؟» حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «آنچه را که سلیمان پیغمبر علیه السلام گفته است.»

معاویه عرض کرد: «مگر سلیمان چه گفته است؟» فرمود: «سلیمان به برخی از رجال حکومتش گفت: آیا می دانید چه وظیفه ای به عهده زمامدار است که اگر این وظائف را عملی کند هیچ گاه به وی زبانی نمی رسد و در پناه خداوند قرار می گیرد؟ آن وظائف عبارتند از:

۱- در پنهانی و آشکار از خدا بترسند و کاری که مقتضای فرمان الهی است انجام بدهند خواه مردم بدانند یا ندانند. ۲- به هنگام خشنودی یا غضب از دایره عدل قدم بیرون نگذارند. ۳- معیارهای اقتصادی را در فقر و ثروت مراعات نمایند. ۴- از تصرفات غاصبانه پرهیز کنند. ۵- اسراف و ولخرجی ننمایند.»^(۱)

تفاوت دیدگاه امام مجتبی علیه السلام با جناب ابوذر

به حضرت مجتبی علیه السلام عرض کردند که: «ابوذر غفاری چنین اظهار نظر می کرد که: من فقر را از ثروت، و بیماری را از سلامتی بهتر دوست می دارم.»

حضرت فرمود: «خدا رحمت کند ابوذر را، ولی من نظر دیگری دارم و آن این که کسی که می داند و باور دارد که آنچه را خداوند اختیار کند به جا و رواست و می داند که پروردگار او حکیمانه کارها را ردیف می کند، تمام مسائل زندگی را به او واگذار می کند. پس هر چه خدا خواست همان نیکو و محبوب است نه آنچه که خود بخواهد.»^(۲)

ص: ۳۰۰

۱- (۴۳۳) صواعق ابن حجر / ۲۱۸ - ۲۴۰، تراث الأئمه / ۲۲۱.

۲- (۴۳۴) صواعق ابن حجر / ۲۱۸ - ۲۴۰، تراث الأئمه / ۲۲۵.

شخصی به حضرت مجتبی علیه السلام عرض کرد: «من یک منزل ساخته ام، دوست دارم که شما تشریف بیاورید و دعایی بفرمائید.» حضرت مجتبی علیه السلام وارد منزل او شد و دید که خانه با شکوه و بسیار جالب، و با شکل زیبایی بنا گردیده است. نگاهی به همه سوی آن منزل افکند و فرمود:

«أَخْرَبْتُ دَارَكَ وَ عَمَرْتُ دَارَ غَيْرِكَ. أَحَبَّكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَقَّتَكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ؛ خانه خود را خراب کردی و خانه دیگران را آباد نمودی. خاکیان تو را می ستایند و دوست می دارند ولی افلاکیان تو را با دیده خشم می نگرند.» (۱)

ادعیه و احراز امام حسن و امام حسین علیهما السلام

سید بن طاوس از امام حسن علیه السلام نقل نموده که آن حضرت این دعا را می خواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ الْخَلْفُ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَ لَيْسَ فِي خَلْقِكَ خَلْفٌ مِنْكَ، إِلَهِي مَنْ أَحْسَنَ فَبَرَحَمَتِكَ، وَ مَنْ أَسَاءَ فَبِخَطِيئَتِهِ، فَلَا الَّذِي أَحْسَنَ اشْتِغْنِي عَنْ رِفْدِكَ وَ مَعُونَتِكَ، وَ لِمَا الَّذِي أَسَاءَ اشْتِئِدَلْ بِحِكِّكَ وَ خَرَجَ مِنْ قُدْرَتِكَ، إِلَهِي بِحِكِّكَ عَرَفْتُكَ، وَ بِكَ اهْتَدَيْتُ إِلَى أَمْرِكَ، وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ، فَيَا مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارزُقْنِي الْإِحْلَاصَ فِي عَمَلِي وَ السَّعْيَةَ فِي رِزْقِي. اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَيْرَ عُمْرِي آخِرَهُ، وَ خَيْرَ عَمَلِي خَوَاتِمَهُ، وَ خَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَهِي أَطَعْتُكَ - وَ لِمَكَ الْمَنْ عَالِي - فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ: الْإِيمَانَ بِحِكِّكَ، وَ التَّضَيُّعَ بِدِيْقِ بَرَسُولِكَ، وَ لَمْ أَعْصِكَ فِي أَبْغَضِ الْأَشْيَاءِ: الشُّرْكَ بِكَ وَ التَّكْذِيبَ بِرَسُولِكَ فَاعْفُ لِي مَا بَيْنَهُمَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَ يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ.» (۲)

سید بن طاوس نیز نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام این دعا را تعلیم فرزند خود امام حسن علیه السلام نمود:

ص: ۳۰۱

۱- (۴۳۵) الصّواعق المحرقة ابن حجر / ۲۱۸ - ۲۴۰، تراث الأئمة / ۲۳۳.

۲- (۴۳۶) مهج الدعوات / ۱۷۸، بحار الأنوار: ۹۴ / ۱۹۰.

«يا عُدَّتِي عِنْدَ كَرْبَتِي، يا غِيَاثِي عِنْدَ شِدَّتِي، وَ يا وِلْيِي فِي نِعْمَتِي، يا مُنْجِي فِي حَاجَتِي، يا مَفْرَعِي فِي وَرْطَتِي يا مُنْقِذِي مِنْ هَلَكَتِي، يا كَالِي فِي وَحِدَتِي، اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَ اجْمَعْ لِي شَمْلِي، وَ أَنْجِحْ لِي طَلِبَتِي، وَ أَصْلِحْ لِي شَأْنِي، وَ اكْفِنِي ما أَهْمَنِي، وَ اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجاً وَ مَخْرَجاً، وَ لا تَفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَ العَافِيهِ أَيْداً ما أَبْقَيْتَنِي، وَ فِي الآخِرَةِ إِذا تَوَفَّيْتَنِي بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» (١)

سید بن طاوس نیز می فرماید: امام حسین علیه السلام این دعا را می خواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَوْفِيقَ أَهْلِ الْهُدَى، وَ أَعْمَالَ أَهْلِ التَّقْوَى، وَ مُنَاصِيحَةَ أَهْلِ التَّوْبَةِ، وَ عَزْمَ أَهْلِ الصَّبْرِ، وَ حِدْرَ أَهْلِ الْخَشْيَةِ، وَ طَلَبَ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَ زِينَةَ أَهْلِ الْوَرَعِ، وَ حِدْرَ أَهْلِ الْجَزَعِ، حَتَّى أَخَافَكَ، اللَّهُمَّ مَخَافَةً تَحْجِرُنِي عَنْ مَعْصِيَتِكَ، وَ حَتَّى أَعْمَلَ بِطَاعَتِكَ عَمَلًا أَشِيحُ بِهِ كِرَامَتَكَ، وَ حَتَّى أَنْاصَ حَكَ فِي التَّوْبَةِ خَوْفًا لَكَ، وَ حَتَّى أُخْلِصَ لَكَ فِي النَّصِيحَةِ حُبًّا لَكَ، وَ حَتَّى أَتَوَكَّلَ عَلَيْكَ فِي الْأُمُورِ حُسْنَ ظَنٍّ بِكَ، سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ، وَ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» (٢)

صاحب جنات الخلود دعایی برای امام حسن علیه السلام به این عبارت نقل نموده است:

«يا شَديدَ القُوَى وَ يا شَديدَ المِحالِ يا عَزيزُ اذْلاَّتْ بِعِزَّتِكَ جَميعُ مَنْ خَلَقْتَ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنِي مَوْنَهُ فُلانٍ بما شِئتَ.»
و به جای کلمه فلان، نام دشمن خود را ذکر کند، و خواندن آن پس از فريضة مغرب با خواندن دو رکعت نماز حاجت تأثیر عظیمی برای دفع دشمن دارد.

صاحب کتاب جنات الخلود برای امام حسین علیه السلام نیز دعایی به این عبارت نقل نموده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَ مَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَ أَرْضِكَ وَ أَنْبِيائكِ وَ

ص: ٣٠٢

١- (٤٣٧) بحار الأنوار: ٩٤ / ١٩١ عن مهج الدعوات / ١٧٩.

٢- (٤٣٨) بحار الأنوار: ٩٤ / ١٩١ عن مهج الدعوات / ١٩٥.

رُسُوكَ أَنْ تَسُدَّ تَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي مِّنْ أَمْرِي عُدَّةٌ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِّنْ أَمْرِي يُسْرًا» (۱)

سپس گوید: خواندن این دعا بعد از هر نماز واجب، سبب فتح و فرج و پیروزی بر دشمن و سهولت امور و قضای دین و شرح صدر و تلقین شهادتین در هنگام مرگ و رفاقت با آن حضرت و همسایگی با او در بهشت خواهد بود.

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به این کلمات تعویذ می نمود:

«أُعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَّامَّةٍ». و می فرمود: «این چنین پدرم ابراهیم فرزندان خود اسماعیل و اسحاق را تعویذ می نمود.» (۲)

حز امام حسین علیه السلام

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ، يَا كَاشِفَ الْغَمِّ يَا فَارِجَ الْهَمِّ، يَا بَاعِثَ الرُّسُلِ، يَا صَادِقَ الْوَعْدِ، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَاعْفُؤْ لِي وَ مَنْ اتَّبَعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَ شِيَعَتِي وَ طَيْبٌ مَا فِي صُلْبِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ.» (۳)

ص: ۳۰۳

۱- (۴۳۹) بحار الأنوار: ۹۴ / ۲۶۵ عن مهج الدعوات / ۱۳.

۲- (۴۴۰) بحار الأنوار: ۹۴ / ۱۹۶ عن الشهيد الأول.

۳- (۴۴۱) بحار الأنوار: ۹۴ / ۲۶۵ عن مهج الدعوات / ۱۳.

مدح امام مجتبی علیه السلام

ای کمال حسن داور یا حسن

ای ز سر تا پا پیمبر یا حسن

ای به روی سینه ختم رسل

صورتت قرآن دیگر یا حسن

در شجاعت چون امیرالمؤمنین

از تو آید فتح خبیر یا حسن

پرورشگاه تو ای جان جهان

دامن زهراى اطهر یا حسن

جنگ عاشورا قیام کربلا

از تو آید چون برادر یا حسن

صلح تو یک کربلا خون و قیام

جنگ تو اعجاز حیدر یا حسن

بر دفاع دین حقّ این جنگ و صلح

هر دو با هم شد برابر یا حسن

مصطفی ختم رسل خوانده تو را

در قیام و صلح، رهبر یا حسن

صبر تو صبر امیرالمؤمنین

عزم تو میراث مادر یا حسن

سایه باب البقیعت بهر من

ز آفتاب کعبه بهتر یا حسن
دور قبر بی چراغت روز و شب
می زند مرغ دلم پر، یا حسن
ای خوش آن زائر که در پشت بقیع
نیمه های شب زند در، یا حسن
ای که هر بیگانه و هر آشنا
داده دشنامت مکرر یا حسن
ای که جای اشک چشم آسمان
در غمت افشانده اختر یا حسن
از مزار بی چراغت می دهی
نور بر دل ها سراسر یا حسن
روز محشر می شود با یاد تو
اشک چشم شیعه کوثر یا حسن
سوزهای مخفی و ناگفته ات
می زند بر سینه آذر یا حسن
دیده ای کز بهر تو گریان بود
نیست گریان روز محشر یا حسن
خون دل هایی که عمری خورده ای
از دهانت ریخت آخر یا حسن
بعد بابت بین مردم کس نبود

مثل تو بی یار و یاور یا حسن
قتل تو آن هم به دست همسرت
بود کی این گونه باور یا حسن
با چه جرمی بر تن مسموم تو
تیر کین بنشست تا پر، یا حسن

ص: ۳۰۶

حَقِّ ذِي الْقُرْبَى ادا شد تا تو را

تیر کین آمد به پیکر یا حسن

کاش می شد در کنار تربت

می زدم بر سینه و سر یا حسن

تو کریم اهلیتی از کرم

حاجت ما را بر آور یا حسن

روز محشر دست «میثم» را بگیر

ای که هستی دست داور یا حسن (۱)

مدح امام مجتبی علیه السلام

ای مظهر جمال جمیل خدا حسن

وی طلعت تو آینه کبریا حسن

خاک در تو کعبه عشاق کوی حق

مهر رخ تو قبله اهل ولا حسن

پاسخ شنید از طرف ذات ذوالجلال

هر دل شکسته ای که تو را زد صدا حسن

آنجا که وهم را نبود راه هیچ گاه

دائم تو رهبری و توئی مقتدا حسن

از ماهیان بحر الی ساکنان عرش

گریند در غم تو به صبح و مسا حسن

با خنده دیده دوخت به روی تو فاطمه

با گریه بوسه زد به لب‌ت مصطفی حسن

گردی گراز بقیع تو با خود برد نسیم

نبود عجب که زنده کند مرده را حسن

گرید به یاد غربت تو چشم اهل دل

سوزد چراغ قبر تو در قلب ما حسن

ص: ۳۰۷

۱- (۴۴۲) نخل میثم.

گرد حریم تو که درش بسته روز و شب

صف بسته اند سلسله انبیا حسن

صلح و ثبات و صبر تو گردید از ازل

بنیانگذار واقعه کربلا حسن

چشم زمانه بعد علی از تو در جهان

مظلوم تر ندیده به حقّ خدا حسن

ای چشم غیر بر کرمّت، با کدام جرم

دشنام ها شنیده ای از آشنا حسن؟

آن خواست دست بسته برد سوی دشمنت

این یک فشرد بر روی پایت عصا حسن

این غم کجا برم که خطیبت به پیش رو

دشنام داد بر پدرت مرتضی حسن

این غم کجا برم که تو را یار آشنا

گردید مار و کشت به زهر جفا حسن

این غم کجا برم که پس از مرگ جای گل

باران تیر بر بدنت ریخت یا حسن

این غم کجا برم که برادر به دست خویش

بیرون کشید از بدنت تیرها حسن

تابوت و تن ز تیر، یکی گشت و زین الم

قد حسین همچو کمان شد دو تا حسن

گر جان شود جدا از تنش بر فراز دار

«میثم» نمی شود ز تو هرگز جدا حسن (۱)

ص: ۳۰۸

۱- ۴۴۳) نخل میثم: ۲ / ۲۵۵.

زبان حال امام حسن علیه السلام

عزیز فاطمه فرزند مصطفی حسنم

امام عالم اما غریب در وطنم

پس از علی که کسی مثل او ستم نکشید

ستم کشیده ترین رهبر زمانه منم

هزار بحر غم و غصه داشتم در دل

که گشت خون و برون ریخت آخر از دهنم

میان خلق به طاووس جنتم مشهور

که جغد شوم غم، افکنده سایه در چمنم

کجا روم به که گویم که یار در خانه

فکنده شعله زهر جفا به جان و تنم

به جای گل که گذارند بر جنازه من

رسیده چوبه هفتاد تیر بر بدنم

نصیب من همه این بود در تمامی عمر

که بین جمع بسوزم چو شمع و دم نزنم

اگر چه نیست چراغی به تربتم روشن

به بزم اهل محبت چراغ انجمنم

رواست بر جگر پاره پاره در محشر

شراره سر کشد از رشته رشته کفنم

به یاد غربت و مظلومیم پیمبر گفت:

که ماهیان همه گیرند در غم حسنم
ز سوز «میثم» و فریاد شیعه شد تألیف
کتاب غربت و اندوه و غصه و محنم (۱)

ای بقیع

ای مزار غریب چار امام
ای بهشت بقیع بر تو سلام
عطر گل های احمدی داری
لاله های محمّدی داری
داغ دل های ما نشانه توست
ای بسا دُرّ که در خزانه توست
چار خورشید را هم آغوشی
غرق نوری و باز خاموشی
خاک تو تربت ائمه ماست
سند غربت ائمه ماست
همه شب شمع انجمن داری
تو در آغوش خود حسن داری
شهر تو شهر سید الشهداست
سرمه چشم اولیای خداست

ص: ۳۰۹

قبله جان ساجدین داری
در بغل زین العابدین داری
آن امامی که وقت راز و نیاز
گریه اش داد آبرو به نماز
دُرّ احمد به سینه گوهر توست
باقر اهل بیت در بر توست
این حریم امام ناطق ماست
این مزار امام صادق ماست
ای بقیعِ غریبِ راست بگو
تربت فاطمه کجاست بگو
نالهِ زن از جگر، بگو همه را
که کجا می زدند فاطمه را
تو بگو در کنار قبر رسول
چه کسی تازیانه زد به بتول
پُر کن از ناله دشت و صحرا را
جان زهرا! که کُشت زهرا را؟
تو بگو روی فاطمه نیلی است
تو بگو جای ضربت سیلی ست
گل نشکفته امید کجاست
تربت محسن شهید کجاست

در کجا شد ز جور اهل فتن

تیر باران تنِ امام حسن (۱)

ص: ۳۱۰

۱- ۴۴۵) نخل میثم: ۴ / ۲۲۹.

رهبران

معصوم

امام حسين بن علي سيد الشهداء عليه السلام

اشاره

ص: ۳۱۱

امام حسین علیه السلام روز سه شنبه و یا پنج شنبه سوّم شعبان سال چهارم هجری به دنیا آمد. (۱) بعضی گفته اند: ولادت آن حضرت در پنجم شعبان سال چهارم هجرت بوده است. (۲) و بین او بین امام حسن علیه السلام فقط شش ماه فاصله بوده است.

از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که روزی آن حضرت پس از نماز ظهر جبرئیل علیه السلام را دید و فرمود: «اللّٰهُ أَكْبَرُ». پس جبرئیل علیه السلام بشارت بازگشت جعفر بن ابی طالب علیهما السلام را از حبشه به او داد، و چون [به شکرانه آن] باز «اللّٰهُ أَكْبَرُ» گفت، جبرئیل علیه السلام بشارت ولادت امام حسین علیه السلام را به او داد و [به شکرانه آن] باز رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «اللّٰهُ أَكْبَرُ». (۳)

روایت شده که خداوند متعال رسول خود صلی الله علیه وآله را نسبت به حمل امام حسین و ولادت او تبریک و تهنیت، و نسبت به شهادت و کشته شدن او تسلیت داد، و چون این خبر به گوش فاطمه علیها السلام رسید و آزرده گردید، آیه شریفه «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ وِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (۴) نازل شد. (۵)

ص: ۳۱۳

۱- (۴۴۶) مسار الشّیعه / ۶۱، مصباح المتّهجد / ۷۵۸. و هو المشهور بین عموم الشّیعه.

۲- (۴۴۷) ارشاد مفید: ۲ / ۲۷، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۷۶، مقاتل الطّالیین / ۷۸، اسد الغابه: ۲ / ۱۸.

۳- (۴۴۸) جواهر الکلام: ۱۰ / ۴۰۹، بحار الأنوار: ۱۰۲ / ۲۵۱.

۴- (۴۴۹) أحقاف / ۱۵.

۵- (۴۵۰) مناقب ابن شهر آشوب: ۳ / ۲۰۹، بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۵۳، أنوار البهیة / ۴۳.

محدث بزرگوار مرحوم حاج شیخ عباس قمی می فرماید: از اخبار لوح ظاهر می شود که حضرت صدیقه، فاطمه زهرا علیها السلام، هنگامی که از ولادت فرزند خود امام حسین علیه السلام اندوهگین شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله آن لوح معروف را به او داد تا خشنود گردد.

حدیث لوح فاطمه علیها السلام

حدیث لوح (۱) را مرحوم کلینی و صدوق از امام صادق علیه السلام نقل نموده اند که فرمود: «روزی پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: "مرا به تو نیازی است، هر وقت برای تو ممکن است بگو تا با تو خلوت کنم و نیاز خود را بگویم."»

جابر عرض کرد: «هر وقت مایل باشید من آماده هستم.» پس پدرم با او ملاقات نمود و به او فرمود: "ای جابر! قصه لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیدی و به تو خبر داد که در آن چه چیزی نوشته شده است را برای من بگو."»

جابر گفت: "به خدا سوگند، من گواهی می دهم که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله من خدمت مادر شما حضرت فاطمه علیها السلام رسیدم و او را نسبت به ولادت امام حسین علیه السلام تبریک گفتم و دیدم که در دست او لوح سبزی بود که به گمانم از زمرد بود و در آن نوشته ای سفید و نورانی همانند نور خورشید بود. پس من به او گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد، این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به پدرم اهدا نموده و در آن نام پدرم و شوهرم و نام این دو فرزندم و نام های اوصیای از فرزندانم نوشته شده است و آن را پدرم به من اهدا نموده تا مرا خشنود نماید."»

سپس جابر گفت: "مادر شما آن لوح را به من داد و من آن را خواندم و از روی آن نسخه ای بازنویس کردم."»

امام صادق علیه السلام می فرماید: «پدرم به جابر فرمود: "آیا می توانی آن نوشته را حاضر کنی؟" جابر گفت: "آری." پس پدرم به خانه جابر رفت و جابر نوشته ای را

ص: ۳۱۴

بيرون آورد و به پدرم نشان داد و گفت: "به خدا سوگند، در آن لوح این چنین نوشته شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَافِرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَظُمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدْ آلائِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُذِلُّ الظَّالِمِينَ وَ دَيَّانُ الدِّينِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَذَابِي [عدلى] عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعِدُّبُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَهَيَّاى فَاغْدِ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَمَا كَمِلْتُ أَيَّامًا وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِشَبْلَيْكَ بَعْدَهُ وَ بَسْبَطَيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّتِهِ أَبِيهِ وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا حَازِنَ وَحْيِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ حَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مِنِ اسْتِشْهَادِهِ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً عِنْدِي وَ جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بَعَثْتَهُ أَثِيبَ وَ أَعَاقِبَ أَوْلَهُمْ:

عَلَيَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِيَةِ وَ ابْنُهُ شَبِيهُ جَدِّهِ الْمُحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ لِعِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحُكْمِي، سَيَهْلِكُ الْمُزْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقِّ الْقَوْلِ مِنِّي لِمَا كَرِمْتَنِي جَعْفَرٍ وَ لَأَسِيرَنَّ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ، انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى وَ انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ فِتْنَةَ عَمِيَاءِ حَنْدِسٍ، لِأَنَّ حَيْطَ فَرَضِي [وصيتي] لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي لَا يَشْقُونَ أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ وَ وَئِلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّتِهِ عِنْدِي مُوسَى وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي، [ألا] إِنَّ الْمُكذِّبَ بِالثَّامِنِ مُكذِّبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَائِي، وَ عَلَيَّ وَ لِي وَ نَاصِرِي، وَ مَنْ أَصْنَعَ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النَّبِيِّ وَ أَمْنَحُهُ بِالْأَضْطِلَاعِ يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتُ مُسْتَكْبِرٍ، يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقِّ الْقَوْلِ مِنِّي لِأَقْرَنَ عَيْنَيْهِ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ وَارِثُ عِلْمِي وَ مَعْدِنُ حُكْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلَيَّ وَ لِي وَ نَاصِرِي، وَ الشَّاهِدُ فِي خَلْقِي، وَ أَمِينِي عَلَيَّ وَ حَيْبِي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ

إِلَى سَبِيلِي، وَالْحَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ، ثُمَّ أَكْمَلَ ذَلِكَ بِإِنِّهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ، سَيِّدِ النَّبِيِّينَ فِي زَمَانِهِ أَوْلِيَاءِي وَتَتَهَادَوْنَ رُؤُوسَهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُؤُوسُ الثُّرَاكِ وَالِدَيْكُمْ فَيُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبِغُ الْأَرْضُ بِعِدْمَائِهِمْ، وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّزِينُ فِي نَسَائِهِمْ، أَوْلِيكَ أَوْلِيَاءِي حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حُنْدِسٍ، وَبِهِمْ أَكْشَفُ الزَّلَازِلَ، وَارْزُقِ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ. «(۱)»

نجات فطرس ملک به برکت امام حسین علیه السلام

قطب راوندی می گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام متولد شد، خداوند به جبرئیل دستور داد تا با عده ای از ملائکه به زمین فرود آید و به رسول خدا صلی الله علیه وآله تبریک و تهنیت بگوید. پس جبرئیل با جمعی از ملائکه هبوط نمود و در بین راه به جزیره ای برخورد نمود که در آن ملکی به نام فطرس بود و در اثر کوتاهی در انجام وظیفه بال هایش شکسته شده بود و در آن جزیره افتاده بود، و هفتصد سال بود که در آن جزیره خدا را عبادت می کرد، و چون جبرئیل علیه السلام را دید به او گفت: «کجا می روی؟» جبرئیل گفت: «نزد محمد صلی الله علیه وآله می روم [تا او را نسبت به ولادت حسین علیه السلام تهنیت بگویم].»

فطرس گفت: «مرا با خود نزد او ببر، شاید او در حق من دعایی بکند.» و چون جبرئیل او را آورد و احوال او را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به او بگو: خود را [بال خود را] به این مولود بمالد.» و چون چنین کرد، خداوند در همان ساعت بال های او را به او باز گرداند و با جبرئیل به آسمان صعود نمود و ملائکه او را عتیق الحسین علیه السلام نامیدند. (۲)

ص: ۳۱۶

۱- (۴۵۲) کمال الدین ۱ / ۳۱۱، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۴۸، کافی: ۱ / ۵۲۷، بحار الأنوار: ۳۶ / ۹۵.

۲- (۴۵۳) الخرائج و الجرائح: ۱ / ۲۵۳، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۸۲، أنوار البهیة / ۴۴.

در کتاب مدینه المعاجز نقل شده که چون امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، ملکی در آسمان باقی نماند مگر آن که خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و به آن حضرت تسلیت داد و از پاداش بزرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله و مقام والای او در قیامت خبر داد و پاداش زائر و گریه کننده بر مصایب امام حسین علیه السلام را نیز بیان نمود، و با همه این ها رسول خدا صلی الله علیه وآله گریه می کرد و می فرمود: «خدایا، خوار کننده او را خوار کن و قاتل او را هلاک کن و او را به آرزوهای دنیایی او نرسان و در دوزخ او را معذب نما.»^(۱)

شیخ مفید می فرماید: امام حسین علیه السلام در روز شنبه دهم محرم سال شصت و یک هجری بعد از نماز ظهر، مظلوم و تشنه در راه خدا به شهادت رسید. سنّ مبارک او هنگام شهادت پنجاه و هشت سال بود. هفت سال با رسول خدا صلی الله علیه وآله زندگی نمود و سی و هفت سال با پدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام و چهل و هفت سال با برادر خود امام حسن علیه السلام زندگی کرد و مدّت خلافت او بعد از امام حسن علیه السلام یازده سال بود.^(۲)

مؤلف گوید: ماجرای شهادت و مقتل امام حسین علیه السلام و سیره و اخلاق شریفه آن حضرت فراوان نوشته شده و ما نیز در کتاب «امام الشهداء و سالار شهیدان» فضائل و اخلاق و امامت و شهادت و حوادث بعد از شهادت و اسارت اهل بیت آن حضرت و ماجرای توأین و خروج مختار و مجازات یکایک قاتلین آن حضرت را به ترتیب حروف الفبا بیان نموده ایم و در پایان کتاب اشعاری نیز درباره ولادت و فضائل و مصائب آن حضرت به عربی و فارسی ذکر کرده ایم، و متون عربی مطالب فوق را نیز در پاورقی آوردیم تا همگان از آن استفاده کنند و نویسندگان را نیز از دعای خیر خود بهره مند نمایند.

ص: ۳۱۷

۱- (۴۵۴) مدینه المعاجز: ۳ / ۴۴۰، بحار الأنوار: ۴۴ / ۲۴۷، أنوار البهیة / ۴۴.

۲- (۴۵۵) ارشاد مفید: ۲ / ۱۳۳، أنوار البهیة / ۴۶.

در این جا به گوشه‌هایی از عظمت و بزرگی مصائب امام حسین علیه السلام اشاره می‌کنیم، به امید آن که دوستان این خانواده با خواندن آنها در مصائب آن حضرت فراوان گریه کنند و دری از بهشت به روی آنان گشوده شود.

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب بحار گوید: صاحب کتاب الدر الثمین در تفسیر آیه «فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۱) روایت نموده که آدم علیه السلام بر ساق عرش نام‌های پیامبر و ائمه علیهم السلام را دید و جبرئیل [برای قبول شدن توبه او] به او تلقین نمود و گفت: «این چنین با خدای خود بگو:

يا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، يا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ، يا فَاطِزُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ.» و چون نام حسین علیه السلام را به زبان جاری کرد و قلب او خاشع گردید و اشک او جاری شد به جبرئیل گفت: «برادر! نام پنجمی را که بر دم قلبم شکست و اشکم جاری شد.» جبرئیل گفت:

«این فرزند تو مصیبتی پیدا می‌کند که همه مصائب دنیا مقابل آن کوچک است.» آدم علیه السلام گفت: «مصیبت او چگونه است؟» جبرئیل گفت:

«يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَحِيدًا فَرِيدًا، لَيْسَ لَهُ ناصِرٌ وَلَا مُعِينٌ، وَ لَوْ تَرَاهُ يا آدَمُ وَ هُوَ يَقُولُ: واعطشاهُ، واقله ناصراهُ، حتّى يحول العطش بينه وبين السماء كالمدخان، فلم يجبه أحدٌ إلّا بالسُّيوفِ، وَ شَرِبَ الحُتُوفِ، فيذبح ذبائح الشاه من قفاه، وَ ينهب رحله أعيداهُ، وَ شهّر رؤسهم هو وَ أنصاره في البلدان، وَ معهم النسوان، كذلك سبق في علم الواحد المنان.» فبکی آدم و جبرئیل بکاء التکلی.

یعنی: «او را با لب تشنه می‌کشند، در حالی که غریب و تنها و بدون یاور و معین خواهد شد. ای کاش، تو، ای آدم! او را می‌دیدی که می‌گوید: "واعطشاه وقله»

ناصره." و عطش او به قدری شدید می شود که دودی بین او و بین آسمان قرار می گیرد و چشم او جایی را نمی بیند و احدی به او جواب نمی دهد [و او را یاری نمی کند] مگر با شمشیرها. تا این که او را مانند گوسفندی از قفا سر می برند و خیمه های او را غارت می کنند و سر مبارک او و یاران او را همراه با اهل بیت او در شهرها می گردانند و به مردم نشان می دهند، و این چنین در علم خدای مَنان گذشته است.» پس آدم و جبرئیل در مصیبت او مانند مادر بیچه مرده گریه کردند. (۱)

بازگشت اسرای اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه

مرحوم سید بن طاووس در کتاب لهوف می گوید: هنگامی که عیال و اهل بیت امام حسین علیه السلام از شام بازگشتند و به عراق رسیدند، به راهنمای قافله گفتند: «ما را از راه کربلا- حرکت بده.» و چون به محلّ شهادت امام حسین علیه السلام رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و عدّه ای از بنی هاشم و یکی از اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدند که برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده بودند و در یک ساعت همدیگر را ملاقات کردند و صدای گریه و ماتم آنان بلند شد و همگی پریشان شدند و بر سر و صورت لطمه زدند و مجلس عزا و ماتم برپا کردند و جگرهای آنان از این مصیبت کباب شد و زن های اطراف کربلا نزد آنان جمع شدند و چند روز اقامه عزا نمودند و سپس به

ص: ۳۱۹

۱- ۴۵۷) فی البحار: روی صاحب «الدّر الثمین» فی تفسیر قوله تعالی: «فتلقی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه إنه هو التّوّاب الرّحیم»، أنّه [یعنی آدم علیه السّلام] رأى فی ساق العرش أسماء النّبیّ و الأئمّه علیهم السّلام فلقنه جبرئیل: قل: «یا حمید بحقّ محمّد، یا عالی بحقّ علیّ، یا فاطر بحقّ فاطمه، یا محسن بحقّ الحسن و الحسین و منک الإحسان»، فلما ذکر الحسین سالت دموعه و انخسع قلبه، و قال: «یا أخی جبرئیل! فی اسم الخامس ینکسر قلبی و تسیل عبرتی؟» قال جبرئیل: «ولدک هذا یصاب بمصیبه تصغر عندها المصائب.» فقال: «یا أخی و ما هی؟» قال: «یقتل عطشاناً غریباً فریداً، لیس له ناصر و لا معین، و لو تراه یا آدم و هو یقول: "واعطشاه، واقّله ناصره"، حتّی یحول العطش بینه و بین السّماء کالدّخان، فلم یجبه أحد إلّا بالسّیوف، و شرب الحتوف، فیذبح ذبح الشّاه من قفاه، و ینهب رحله أعداؤه، و تشهر رؤسهم هو و أنصاره فی البلدان، و معهم التّسوان، کذلک سبق فی علم الواحد المّنان.» فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثّکلی. بحار: ۴۴ / ۲۴۵.

طرف مدینه آمدند.

بشیر بن جذلم می گوید: چون نزدیک مدینه رسیدیم، حضرت زین العابدین علیه السلام پیاده شد و بار خود را پایین آورد و خیمه ای برپا نمود و زن ها را نیز پیاده نمود و به من فرمود: «ای بشیر! خدا پدر تو را رحمت کند، او مرد شاعری بود، آیا تو نیز توانایی شعر [گفتن] داری؟» گفتم: «آری، من نیز شاعر هستم.»

فرمود: «پس داخل مدینه شو و خبر شهادت پدرم را به اهل مدینه برسان.» بشیر می گوید: من بر اسب خود سوار شدم و با سرعت خود را به مدینه رساندم و چون به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم، صدای من به گریه بلند شد و گفتم:

یا أهل یثرب لا مقام لکم بها

قتل الحسین فادمعی مدرار

الجسم منه بکربلاء مضرّج

و الرأس منه علی القناه یدار

سپس گفتم: «اکنون حضرت زین العابدین با خواهران و عمّه های خود از اسارت بازگشته و نزدیک مدینه رسیده اند، و آن حضرت مرا فرستاده تا شما را از ورود آنان آگاه سازم. پس همه زن های مدینه بیرون آمدند و بر سر و صورت زدند و صدای گریه و واویلا از آنان بلند شد که من تاکنون چنین روز مصیبت بار و تلخی را در مدینه ندیده بودم.

و از کنیزی شنیدم که برای امام حسین علیه السلام نوحه می خواند و می گفت:

نعی سیدی ناع نعاہ فأوجعا

و أمرضنی ناع نعاہ فأفجعا

فعینتی جودا بالدّموع و أسکبا

وجودا بدمع بعد دمعکما معا

علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا

فأصبح هذا المجد و الدّین أجدعا

علی بن نبیّ الله و ابن وصیّه

و إن کان عنا شاحط الدّار أشسعا

آن کنیز سپس به من گفت: «تو حزن ما را در مصیبت اباعبدالله علیه السلام تازه کردی و نمک بر زخم های ما پاشیدی، تو کیستی، خدا تو را رحمت کند؟» گفتم: «من بشیر بن جذلم هستم و مولای من حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرا فرستاده و او اکنون با عیال و زنان [و فرزندان] اباعبدالله در خارج مدینه هستند.» پس همه آنان به طرف

ص: ۳۲۰

قافله اسرا دویدند و قبل از من خود را به آنان رساندند.

من نیز بر اسب خود سوار شدم و چون به آنان رسیدم، دیدم جمعیت آنان همه جا را پر کرده است. پس از اسب خود پیاده شدم و خود را به خیمه زین العابدین علیه السلام رساندم و دیدم آن حضرت از شدت گریه با دستمالی اشک چشمان خود را پاک می کند. پس خادمی برای آن حضرت صندلی آماده کرد و امام علیه السلام بر روی آن نشست، اما گریه او را مهلت نمی داد و صدای مردم به گریه بلند شده بود و زن ها ناله می زدند و مردم از اطراف می آمدند و آن حضرت را تسلیت می دادند و من دیدم که در خیمه زین العابدین علیه السلام ضججه و شیون بلند شد. امام علیه السلام با دست مبارک خود اشاره نمود و فرمود:

«ساکت باشید!» پس همه آنان ساکت شدند و امام علیه السلام فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِي الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ الَّذِي بَعْدَ فَارُتَفَعَ...»

تا این که فرمود: «ای مردم! خداوند ما را به مصائب بزرگی مبتلا نمود و شکاف بزرگی بر پیکره اسلام وارد شد. [پدرم] امام حسین و عترت او علیهم السلام کشته شدند و زنان و فرزندان کوچک او اسیر گردیدند و سر مبارک پدرم را بالای نیزه بردند و در شهرها گرداندند و این مصیبتی بود که مثل و مانند نداشت.

ای مردم! بعد از شهادت پدرم کدام یک از شما می توانید شاد باشید؟ و کدام چشمی می تواند از گریه بر او خودداری کند؟ همانا آسمان های هفتگانه و ارکان آنها و دریاها و زمین و اشجار و ماهیان دریاها و امواج آنها و ملائکه مقربین خدا و همه اهل آسمان ها بر او گریستند.

ای مردم! کدام قلبی در مصیبت او پاره نمی شود؟ و کدام دلی به او توجه نمی کند؟ و کدام گوشی طاقت دارد که چنین ثلمه ای را در اسلام بشنود؟

ای مردم! ما را آواره کردند و از خانه و کاشانه خود طرد نمودند و از شهرهایمان دور کردند، گویی ما اولاد ترک و کابل بودیم، در حالی که نه جرمی را مرتکب شده بودیم و نه عمل خلافی را انجام داده بودیم و نه ضربه ای به اسلام وارد کرده بودیم.

و این چیزی است که در دنیا سابقه نداشته است. به خدا سوگند، اگر جدّ ما به جای سفارش به نیکی، به این مردم فرموده بود: با ما به جنگ برخیزند و ما را بکشند بیش از این نمی کردند. فَإِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. حقّاً این مصیبت بزرگ و دردناک و فجیع و سخت و تلخ و خطرناک بود. و ما آن را به حساب خدا و در راه او می پنداریم و انتقام از آن را به او وامی گذاریم. همانا او عزیز و صاحب انتقام است. (۱)

گریه های حضرت زین العابدین علیه السلام پس از شهادت پدر

مرحوم سید بن طاووس سپس از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت زین العابدین علیه السلام چهل سال برای پدر خود گریه کرد و در آن مدّت شب ها به عبادت [مشغول] بود و روزها روزه می گرفت و چون هنگام افطار غلام او آب و غذا مقابل آن حضرت می گذارد و می گفت: «ای مولای من! افطار بکنید.» امام علیه السلام می فرمود:

«فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه و تشنه کشته شد!» و این سخن را با اشک چشم خود تکرار می کرد و غذای او با اشک چشم او آمیخته می شد و این چنین بود تا به لقای خدا پیوست. (۲)

گریه بر امام حسین علیه السلام در سخنان امام رضاعلیه السلام

مرحوم صدوق در کتاب عیون از ریّان بن شیب نقل نموده که گوید: من در روز اوّل محرم خدمت حضرت رضاعلیه السلام رسیدم. امام علیه السلام به من فرمود: «ای پسر شیب! آیا امروز روزه گرفته ای؟» گفتم: «خیر.» فرمود: «این روز، همان روزی است که حضرت زکریا علیه السلام دعا نمود و از خدا درخواست فرزند کرد و گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (۳)، و خداوند دعای او را مستجاب نمود و به ملائکه دستور داد در محراب به او بگویند: «وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ

ص: ۳۲۲

۱- (۴۵۸) بحار الأنوار: ۴۵ / ۱۴۹، لهوف / ۱۷۷ - ۱۸۲.

۲- (۴۵۹) همان.

۳- (۴۶۰) آل عمران / ۳۸.

يُبَشِّرُكَ بِبَيْحِيٍّ». پس هر که این روز را روزه بگیرد و دعا کند، خداوند دعای او را مستجاب خواهد نمود، همان گونه که دعای زکریا علیه السلام را مستجاب نمود.»

سپس فرمود: «ای پسر شیب! ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت ظلم و قتال را در آن حرام می دانستند و حرمت آن را حفظ می کردند، امّا این امت حرمت این ماه و حرمت پیامبر خود را حفظ نکرد و در این ماه ذریّه پیامبر خود را کشت و زن ها و اهل بیت او را اسیر نمود و خیمه های آنان را غارت کرد. پس خدا هرگز نیامرزد آنان را.

ای پسر شیب! اگر خواستی برای چیزی گریه کنی [اوّل] برای حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام گریه کن؛ چرا که مردم کوفه او را همانند گوسفندی که سر می برند سر بریدند و هیجده نفر از مردان بنی هاشم را نیز با او کشتند که روی زمین مثل و ماندی برای آنان نبود.»

آن گاه فرمود: «همانا آسمان های هفتگانه و همه نقاط زمین برای امام حسین علیه السلام گریه کردند. و چهار هزار از ملائکه برای یاری او فرود آمدند و به آنان اجازه کمک و یاری داده نشد و آنان تا زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام گرد قبر او پریشان و غبارآلود خواهند ماند و شعار آنان "یا لثارات الحسین" است و از یاران امام زمان می باشند.»

سپس فرمود: «ای پسر شیب! پدرم از پدرش، از جدّش امام باقر علیه السلام نقل نمود که چون جدّم امام حسین علیه السلام کشته شد آسمان خون و خاک قرمز بارید.

ای پسر شیب! اگر برای حسین علیه السلام گریه کنی تا اشک تو بر صورت تو جاری شود، خداوند گناهان کوچک و بزرگ و کم و زیاد تو را می بخشد.

ای پسر شیب! اگر دوست می داری که چون خدا را ملاقات کنی گناهی بر تو نباشد، امام حسین علیه السلام را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر دوست می داری که در غرفه های بهشتی هم نشین رسول خدا صلی الله علیه و آله باشی، به قاتلین امام حسین علیه السلام لعنت کن.

ای پسر شیب! اگر دوست می داری خداوند همان پاداشی که به شهدای کربلا

داده است را به تو نیز بدهد، هر گاه به یاد کربلا و شهدای کربلا افتادی بگو: "یا لیتنی کنتُ معَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً"؛ [یعنی: ای کاش، من نیز همراه یاران امام حسین علیه السلام می بودم و به چنین رستگاری و سعادت می رسیدم].

ای پسر شیب! اگر دوست می داری که در مقامات و درجات بهشتی با ما باشی، برای حزن و اندوه ما محزون و اندوهگین باش و برای شادی و مسرت ما نیز شاد و مسرور باشد. و بر تو باد به محبت و ولایت ما؛ چرا که اگر کسی در این دنیا سنگی را دوست بدارد در قیامت با آن سنگ محشور خواهد شد. (۱)

مدینه در عزای امام حسین علیه السلام

صاحب کتاب وسیله التّجاه از شبیر بن حزام نقل کرده که گوید: محمّد بن حنفیه خبر از شهادت امام حسین علیه السلام نداشت و چون صداهای شیون و گریه اهل مدینه [پس از اعلان بشیر بن جذلم] را شنید گفت: «به خدا سوگند، من چنین زلزله ای را جز در وقت رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله نشنیده بودم.» پس از کسی سؤال کرد: «مگر چه حادثه ای رخ داده است؟» و احدی جرأت نمی کرد خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به او بدهد؛ چرا که او مریض بود و مریضی، او را از پای درآورده بود و خطر مرگ برای او وجود داشت. تا این که اصرار کرد و یکی از غلامان او به او گفت:

«فدای تو بشوم! برادرت حسین علیه السلام را [اهل کوفه دعوت کردند] و چون به کوفه رسید، به او خیانت نمودند و پسر عم او مسلم بن عقیل را کشتند و اکنون او با اهل بیت خود سالم به مدینه بازگشته است.»

محمّد گفت: «پس چرا او به دیدن من نمی آید؟» گفتند: «او منتظر قدم تو است.» پس محمّد بن حنفیه با ناتوانی برخاست و پیاپی زمین می خورد و می گفت: «لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم.» تا این که در قلب خود احساس مصیبت کرد

ص: ۳۲۴

و گفت: «به خدا سوگند من مصائب آل یعقوب را احساس می کنم.»

سپس گفت: «برادرم و میوه دلم حسین کجاست؟» و نمی دانست که او شهید شده است. پس به او گفتند: «برادر تو بیرون مدینه است.» پس او را سوار بر مرکب نمودند و غلامان و خدّام او را به خارج مدینه بردند و چون چشم او به پرچم های سیاه افتاد، گفت: «این پرچم ها برای چیست؟ به خدا سوگند، برادرم را بنی امیّه کشته اند.» سپس ناله شدیدی زد و از مرکب پایین افتاد و غش نمود.

پس یکی از غلامان نزد حضرت زین العابدین علیه السلام رفت و گفت: «عموی خود را دریاب که نزدیک است جان از بدن او جدا شود.» پس حضرت زین العابدین علیه السلام که در حال گریه و اشک بر پدر خود بود، نزد عموی خود آمد و سر او را به دامن گرفت و چون محمّد بن حنفیه به هوش آمد، صدا زد: «ای فرزند برادر! برادرم و نور چشمم حسین چه شد؟» حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

«عموجان! مرا یتیم کردند [و مردان ما را کشتند] و کسی با من بازنگشت مگر زن ها که با پریشانی و چشم های گریان و... بازگشتند. ای عمو! ای کاش بودی و می دیدی که برادر تو هر چه استغاثه نمود و از مردم طلب یاری کرد کسی به فریاد او نرسید تا این که او را بال تشنه کشتند.» پس محمّد حنفیه فریادی زد و بیهوش گردید و چون به هوش آمد، گفت:

«ای فرزند برادر! مرا از ماجرای مصیبت وارده آگاه ساز.» پس امام علیه السلام با چشم گریان مصائب کربلا را برای او توضیح می داد و اشک می ریخت تا این که تاب او تمام شد و دیگر قدرتی برای گفتن و شنیدن نبود، و چیزی نگذشت که زن های مدینه رسیدند و با زن های اسرا ملاقات کردند و آن قدر گریه و شیون زیاد شد که نزدیک بود سنگ ها را متلاشی سازد.

در کتاب منتخب آمده که امّ کلثوم، هنگامی که با چشم گریان وارد مدینه شد، گفت:

مدینه جدّنا لا تقبلینا

فبالحسرات والأحزان جئنا

ص: ۳۲۵

ألا فأخبر رسول الله عَنَّا

بأنَّا قد فجعنا في أخينا

و إنَّ رجالنا بالطفِّ صرعى

بلا رأس و قد ذبحوا البينا

وأخبر جدنا أنا أسرنا

و بعد الأسر يا جدًا سينا

و رهطك يا رسول الله أضحوا

عرايا بالطفوف مسلينا

و قد ذبحوا الحسين و لم يراعوا

جنابك يا رسول الله فينا

فلو نظرت عيونك للأسارى

على أقتاب الجمال محملينا

رسول الله بعد الصون صارت

عيون الناس ناظرة إلينا

و كنت تحوطنا حتى تولت

عيونك ثارت الأعداء علينا

أفاطم لو نظرت إلى السبايا

بناتك في البلاد مشتينا

أفاطم لو نظرت إلى الحيارى

و لو أبصرت زين العابدين

أفطم لو رأينا سهارى
و من سهر الليالى قد عمينا
أفطم ما لقيتى من عداك
ولا قيراط ممّا قد لقينا
فلو دامت حياتك لم تزال
إلى يوم القيامة تندينا
و عرّج بالبقيع وقف و نادِ
أيا ابن حبيب ربّ العالمينا
و قل يا عمّ يا حسن المزكى
عيال أخيك أضحوا ضائعينا
أيا يا عمّاه إنّ أخاك أضحى
بعيداً عنك بالرمضا رهينا
بلا رأس تنوح عليه جهراً
طيور و الوحوش الموحشينا
و لو عاينت يا مولاي ساقوا
حريماً لا يجدن لهم معينا
على متن النياق بلا وطاء
و شاهدت العيال مكشّفينا
مدينه جدّنا لا تقبلينا
فبالحسرات و الأحزان جئنا

خرجنا منك بالأهلين جمعاً

رجعنا لا رجال ولا بنينا

و كنا في الخروج بجمع شمل

رجعنا حارسين مسلّينا

و كنا في أمان الله جهراً

رجعنا بالقطيعه خائفينا

و مولانا الحسين لنا أنيس

رجعنا و الحسين به رهينا

ص: ٣٢٦

فنحن الضائعات بلا كفيل

و نحن النائحات على أخيها

و نحن السائرات على المطايا

نشال على جمال المبغضينا

و نحن بنات يس و طه

و نحن الباقيات على أيينا

و نحن الطاهرات بلا خفاء

و نحن المخلصون المصطفونا

و نحن الصابرات على البلايا

و نحن الصادقون الناصحونا

ألا يا جدنا قتلوا حسيناً

و لم يرعوا جناب الله فينا

ألا يا جدنا بلغت عدانا

مناها و اشتفى الأعداء فينا

لقد هتكوا النساء و حملوها

على الأفتاب قهراً أجمعينا

و زينب أخرجوها من خباها

و فاطم والله تبدى الأنينا

سكينه تشتكى من حرّ و جد

تنادى: الغوث رب العالمينا

و زين العابدين بقيد ذلّ

و راموا قتله أهل الخؤونا

فبعدهم على الدنيا تراب

فكأس الموت فيها قد سقينا

و هذى قصّتی مع شرح حالی

ألا يا سامعون ابكوا علينا

راوی می گوید: و امّیا زینب علیها السلام چون نزدیک مسجد رسول خداصلی الله علیه و آله رسید، دو دست خود را بر دو ستون در گذارد و صدا زد: «یا جدّ! من خبر شهادت برادرم حسین را آورده ام.» و صدای گریه و ناله او بلند شد، ناگهان از قبر رسول خداصلی الله علیه و آله نیز ناله سوزناکی بلند شد و صدای گریه و ضجّه مردم بالا رفت. و هر گاه چشم زینب علیها السلام به زین العابدين علیه السلام می افتاد، اندوه او تازه می شد و پریشان می گردید. (۱)

راوی می گوید: اشعار امّ کلثوم تمام نشده بود که زن و مرد مدینه با گریه و ناله گرد آنان جمع شدند و به آنان سلام می کردند و آنها مشغول گریه و شیون بودند.

صاحب کتاب وفيات الأئمه در پایان اشعار فوق می گوید: به نظر می رسد که

ص: ۳۲۷

۱- (۴۶۲) وسیله البغاه / ۲۷۸، بحار الأنوار: ۴۵ / ۱۹۷، ینابیع المودّه: ۳ / ۴۲۲، نور العین / ۷۲، الأئمه / ۴۶۲، عوالم الإمام الحسین علیه السلام / ۴۲۲.

زینب علیها السلام بعد از شهادت برادر خود همواره گریان و شکسته دل و کمرخمیده بود و گویا می فرمود:

یا غائباً عن أهله أتعود أم

تبقى إلى يوم المعاد مغيباً

یا لیت غائبنا یعود لأهله

فنقول أهلاً بالحبيب و مرحباً

لو كان مجروحاً لعولج جرحه

کیف العلاج و نور بهجته خبا

و در کتاب خرائج و جرایح نقل شده که حاملین سرهای شهدا در بین راه چون به دیر راهب رسیدند و کنار دیر برای خوردن غذا نشستند دیدند دستی ظاهر شد و به دیوار دیر نوشت:

أترجو أمه قتلت حسیناً

شفاعه جدّه يوم الحساب

و چون خواستند آن را بگیرند پنهان گردید و چون به جای خود بازگشتند باز نوشت:

فلا والله ليس لهم شفيع

و هم يوم القيامة في العذاب

و چون باز خواستند آن را بگیرند پنهان شد و چون به جای خود بازگشتند نوشت:

و قد قتلوا الحسين بحكم جورٍ

و خالف حكمهم حكم الكتاب

و سپس قصّه راهب را نقل می نماید. (۱)

مؤلف گوید: ما قصّه دیر راهب را در کتاب «امام الشّهدا» بیان کرده ایم مراجعه شود.

پادش اقامه عزا و ذکر مصائب امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود به نام فضیل فرمود: «شما مجالس برپا می کنید و از ما سخن می گوئید؟»
فضیل می گوید: من گفتم: «فدای شما شوم! آری،

ص: ۳۲۸

۱- ۴۶۳ خرائج: ۲ / ۵۷۹.

ما برای شما مجالس [عزا] برپا می کنیم.» فرمود: «من این مجالس را دوست می دارم، بر شما واجب است که امر ما را احیا کنید [و سخن ما را به گوش مردم برسانید]. خدا رحمت کند کسانی را که امر ما را زنده می کنند [و مکتب و مرام ما را بر مردم روشن و آشکار می سازند و معارف و احکام دین را به آنان یاد می دهند].»

سپس فرمود: «ای فضیل! کسی که نام ما را ببرد و یا نام ما نزد او برده شود و برای مصائب ما از چشم او به اندازه بال مگسی اشک خارج شود، خداوند گناهان او را می بخشد و لو بیشتر از کف روی دریا باشد.» (۱)

عَبَاد بن کثیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «من با یکی از قصه گوهای دروغ پرداز برخورد کردم که به اطرافیان خود می گفت: "این مجلسی است که هر که در آن بنشیند، شقی و بدبخت نمی شود."» امام علیه السلام فرمود: «هرگز و هرگز چنین نیست. او غلط گفته؛ جایگاه او حفره است [حفره محل اجتماع غایط را گویند و یا مقصود امام علیه السلام از حفره، گودال جهنم است].»

سپس فرمود: «خداوند ملائکه ای دارد، غیر از ملائکه نویسنده اعمال. هنگامی که آنان می بینند عده ای در مجلسی جمع شده اند و نام محمّد و آل محمّد علیهم السلام را می برند [و سخن از فضائل و مصائب و احادیث آن ها می گویند]، به یکدیگر می گویند: "بایستید که به حاجت خود رسیدید." پس در آن مجلس می نشینند و همانند اهل آن مجلس از سخنان گوینده استفاده می کنند [و به فضائل و مصائب و فرموده های اولیای خدا گوش فرا می دهند]، و هنگامی که اهل آن مجلس متفرّق می شوند، مریض های آنان را عیادت می کنند و امواتشان را تشییع می نمایند و از غایب آنان دلجویی می کنند؛ و این است آن مجلسی که اگر کسی در آن بنشیند شقی

ص: ۳۲۹

۱- ۴۶۴) فی البحار عن قرب الإسناد عن الأزدی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال لفضیل: «تجلسون و تحدّثون؟» قال: «نعم جعلت فداك»، قال: «إنّ تلک المجالس أحبّها، فأحيوا أمرنا یا فضیل، فرحم الله من أحيا أمرنا، یا فضیل من ذكرنا أو ذكرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذّباب، غفر الله له ذنوبه، و لو كانت أكثر من زبد البحر.» بحار الأنوار: ۳۵ / ۷۱.

و بدبخت نمی شود.»(۱)

امام صادق علیه السلام در سخن دیگری نیز فرمود: «گروهی از ملائکه هستند که چون می بینند یک نفر و یا دو نفر و یا سه نفر در مجلسی نشسته اند و فضائل [و مصائب] آل محمد علیهم السلام را می گویند، به همدیگر می گویند: "آیا نمی بینید این ها با جمعیت اندک خود و دشمنان فراوانی که دارند فضائل آل محمد علیهم السلام را می گویند؟" پس گروه دیگری از ملائکه می گویند: "این [توفیق] فضل الهی است که خداوند به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است."»(۲)

امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنن

۱- رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.»

یعنی: «حسین از من است و من از حسین هستم. خداوند دوست می دارد کسی را که حسین را دوست بدارد و حسین سبطی از اسباط است.»

۲- رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، هُوَ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.»

یعنی: «حسین از من است و من از حسین هستم. حسین یکی از اسباط است. خداوند دوست می دارد کسی را که حسین را دوست بدارد، حسن و حسین دو

ص: ۳۳۰

۱- (۴۶۵) فی الکافی عن عبّاد بن کثیر، قال: قالت لأبي عبد الله عليه السلام: «إني مررت بقاص و هو يقول: هذا المجلس [الذي] لا يشقى به جليس»، قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: «هيهات هيهات، أخطأت أستاذهم الحفزه؛ إن لله ملائكة سيّاحين، سوى الكرام الكاتبين، فإذا مرّوا بقوم يذكرون محمّداً و آل محمّداً (صلوات الله عليهم اجمعين) قالوا: قفوا فقد أصبتم حاجتكم، فيجلسون، فيتفقّهون معهم فإذا قاموا، عادوا مرضاهم، و شهدوا جنازتهم، و تعاهدوا غائبهم، فذلك المجلس العذی لا يشقى به جليس.» کافی: ۱۸۷ / ۲.

۲- (۴۶۶) فی الکافی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن من الملائكة الذين في السماء، ليطلعون إلى الواحد و الإثنين و الثلاثة و هم يذكرون فضل آل محمّد قال: فتقول الطائفه الأخرى من الملائكة: ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم.» کافی: ۱۸۷ / ۲.

۳- در کتاب صواعق و کنز العمال آمده که زید بن ارقم می گوید: من نزد عبیدالله زیاد نشسته بودم و دیدم که سر بریده امام حسین علیه السلام را برای او آوردند. پس او آن سر را مقابل خود قرار داد و چوب خیزران را گرفت و بر لبان او فرود آورد. من به او گفتم: «بردار چوب خیزران خود را از این لب ها! به خدا سوگند، من فراوان دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را می بوسید.» و چون من گریان شدم، ابن زیاد گفت:

«خدا چشمان تو را گریان کند، اگر پیر و خرفت نشده بودی گردن تو را می زدم.» پس زید برخاست و صدا زد: «ای مردم! شما از این پس همانند غلامان، ذلیل شدید؛ چرا که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتید و عبیدالله زیاد را بر خود امیر قرار دادید. به خدا سوگند، او خوبان شما را خواهد کشت و بدان شما را ذلیل خواهد نمود، و از رحمت خدا دور است کسی که راضی به ذلت و عار بشود.»

سپس رو به عبیدالله زیاد کرد و گفت: «برای تو حدیثی بخوانم که بیش از همه چیز تو را به خشم آورد. من دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن را روی زانوی راست خود و امام حسین را روی زانوی چپ خود نشانده بود و دست خود را روی سرهای آنان گذارده بود و می فرمود: "خدایا، من این دو فرزندم را به تو و به صالح المؤمنین [یعنی امیر المؤمنین] می سپارم." سپس گفت: «ای عبیدالله زیاد! تو با امانت های پیامبر صلی الله علیه و آله چه می کنی؟»(۲)

سخاوت امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنن

۴- فخر رازی در تفسیر آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»(۳) می گوید: یکی از عرب های بادیه نشین، نزد امام حسین علیه السلام آمد و پس از سلام حاجت خود را بیان

ص: ۳۳۱

۱- (۴۶۷) کنز العمال: ۶ / ۲۲۱.

۲- (۴۶۸) فضائل الخمسه: ۳ / ۳۱۹، کنز العمال: ۷ / ۱۱۰، صواعق / ۱۱۸.

۳- (۴۶۹) بقره / ۳۱.

کرد و گفت: «من از جدّ شما شنیدم که می فرمود: "حاجت خود را از یکی از چهار نفر طلب کنید: ۱- عربی شریف، ۲- مولایی کریم، ۳- حامل قرآن، ۴- صاحب جمال زیبا." اما عرب بودن، پس تو فرزند رسول خدایی، و اما کرم، پس عادت شما کرم است، و اما قرآن، در خانه شما نزول یافت، و اما صورت زیبا، من از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: "هرگاه خواستید به من بنگرید به حسن و حسین من نگاه کنید."»

پس امام حسین علیه السلام به او فرمود: «حاجت تو چیست؟» آن عرب حاجت خود را روی زمین نوشت، و امام علیه السلام به او فرمود:

«من از پدرم علی علیه السلام شنیدیم که می فرمود: "قیمت هر کسی به کمالات اخلاقی و دانش اوست." و از جدّم نیز شنیدم که می فرمود: "احسان باید به اندازه معرفت [سائل] باشد." و من سه مسأله از تو سؤال می کنم، اگر به یکی از آنها پاسخ صحیح دادی، یک سوّم آنچه آماده کرده ام را به تو می دهم، و اگر به دو سؤال پاسخ صحیح دادی، دو سوّم آن را می دهم، و اگر به هر سه سؤال پاسخ صحیح دادی، همه آن را به تو می دهم؛ چرا که از عراق کیسه مهر کرده ای از پول برای من رسیده است.»

پس آن عرب گفت: «آن سه سؤال را مطرح کنید، و لا حول و لا قوه إلا بالله.»

امام حسین علیه السلام فرمود: «بهترین اعمال چیست؟» اعرابی گفت: «ایمان به خدا.»

امام علیه السلام فرمود: «نجات بنده از هلاکت به چیست؟» اعرابی گفت: «به توکل و اعتماد به خدا.»

امام علیه السلام فرمود: «زینت انسان به چیست؟» اعرابی گفت: «به علم و دانشی که همراه با حلم و بردباری باشد.»

امام علیه السلام فرمود: «اگر علم با حلم نباشد به چیست؟» اعرابی گفت: «به مالی که همراه با کرم و بخشش باشد.»

امام علیه السلام فرمود: «اگر آن را نیز نداشته باشد، زیبایی او به چیست؟» اعرابی گفت: «به فقری که همراه با صبر باشد.»

امام علیه السلام فرمود: «اگر آن را نیز نداشته باشد، زیبایی او به چیست؟» اعرابی گفت: «در آن صورت، باید صاعقه و عذابی از آسمان فرود آید و او را بسوزاند.»

پس امام علیه السلام خندید و کیسه پول را نزد او قرار داد. (۱)

ابن عساکر در کتاب ترجمه الإمام الحسین علیه السلام نقل کرده که سائلی در کوچه های مدینه می گشت تا به خانه امام حسین علیه السلام رسید و درب آن خانه را کوبید و گفت:

لم یخب الیوم من رجاک و من

حرک من خلف بابک الحلقه

و أنت جود و أنت معدنه

أبوک من کان قاتل الفسقه

امام حسین علیه السلام در آن وقت مشغول نماز بود. پس نماز خود را کوتاه نمود و در را باز کرد و چون آثار فقر و بیچارگی را در او دید، قنبر را صدا زد و فرمود: «چقدر از نفقات باقی مانده؟» قنبر گفت: «دویست درهم، که فرمودی بین اهل بیت شما تقسیم کنم.» امام علیه السلام فرمود: «آن را بیاور که این مرد سزاوارتر به آن است.» پس دویست درهم را به او داد و در پاسخ اشعار او فرمود:

خذها فإنی إلیک معتذر

و اعلم بأنی علیک ذو شفقه

لو کان فی سیرنا عصا تمدّ إذا

کانت سماناً علیک مندفقه

لکن ریب المنون ذونکد

و الکفّ منّا قلیله النفقه

قنبر می گوید: مرد اعرابی آن دویست درهم را گرفت و باز گشت و گفت:

مطهرون نقیات جیوبهم

تجرى الصلاه علیهم اینما ذکرُوا

و أنتم الأعلون عندكم

علم الكتاب و ماجاءت به السور

من لم يكن علوياً حين تنسبه

فما له في جميع الناس مفتخر(۲)

در مناقب ابن شهر آشوب آمده که اعرابی چون آن دویست درهم را گرفت گریه کرد و امام علیه السلام به او فرمود: «آیا عطای ما را ناچیز دانستی؟» اعرابی گفت: «خیر، لکن

ص: ۳۳۳

۱- (۴۷۰) تفسیر فخر رازی، فضائل الخمسه: ۳ / ۳۳۱.

۲- (۴۷۱) ترجمه الإمام الحسین علیه السلام لابن عساكر / ۲۳۱، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۸۹ عن المناقب: ۳ / ۲۲.

من تعجب می کنم که چگونه این دست با کرم زیر خاک می رود؟»

شعیب بن عبدالرحمن گوید: هنگامی که می خواستند بدن امام حسین علیه السلام را دفن کنند در پشت او جای همیان دیده شد و چون از حضرت زین العابدین علیه السلام سؤال کردند، فرمود: «این اثر همیانی است که پدرم شب ها به خانه های فقرا و ایتم و زن های بی سرپرست می برد.» (۱)

امام حسین علیه السلام درباره انفاق در راه خدا فرمود:

إذا جاءت الدنيا عليك فجد بها

على الناس طراً قبل أن تتفلى

فلا الجود يفيها إذا هي أقبلت

ولا البخل يبقها إذا ما تولت

صاحب مناقب گوید: از تواضع آن حضرت این است که یک بار به فقرا و مساکین برخورد نمود و آنان پاره های نان خود را روی عبایی ریخته بودند و می خوردند. پس به آنان سلام کرد و آنها او را به طعام خود دعوت نمودند و آن حضرت کنار آنان نشست و فرمود:

«اگر این ها صدقه نمی بود، با شما هم غذا می شدم.» سپس فرمود: «همگی به منزل من بیایید.» پس آنان را اطعام نمود و لباس و پول به آنان داد. (۲)

عمرو بن دینار می گوید: امام حسین علیه السلام به عیادت اسامه بن زید رفت، او مریض بود و می گفت: «ای وای از اندوه من!» امام علیه السلام به او فرمود: «اندوه تو چیست، ای برادر؟» اسامه گفت: «من شصت هزار درهم مدیون هستم.»

امام علیه السلام فرمود: «دین تو به عهده من باشد.» اسامه گفت: «می ترسم قبل از این که شما دین من را پرداخت کنید من بمیرم.» امام علیه السلام فرمود: «هرگز نخواهی مرد تا من دین تو را ادا کنم.» امام علیه السلام قبل از مرگ او دین او را پرداخت کرد. (۳)

ص: ۳۳۴

۱- (۴۷۲) مناقب: ۳ / ۲۲۲.

۲- (۴۷۳) همان: ۳ / ۲۲۲.

۳- (۴۷۴) همان / ۲۲۱.

در تعدادی از کتب اهل سنت از ابن عباس نقل شده که گوید: خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی نمود که: «من به سبب یحیی بن زکریا هفتاد هزار از قوم او را کشتم و به سبب فرزند دختر تو [امام حسین علیه السلام] دو برابر آن را خواهم کشت.» (۱)

ابن حجر در کتاب صواعق محرقه از زهری نقل نموده که گوید: «قاتلین امام حسین علیه السلام در مدّت کوتاهی در دنیا به عقوبت عمل خود رسیدند. آنان یا کشته شدند و یا کور شدند و یا صورت های آنان سیاه شد و یا مُلک آنان زوال یافت.»

و نیز گوید: ابوالشّیخ روایت نموده که عدّه ای [در اطراف کربلا] جمع شدند و سخن آنان این بود که هر کس در خون [امام] حسین علیه السلام شرکت نمود، قبل از مرگ به بلایی گرفتار شد. پس پیرمردی گفت: «من از کسانی بودم که در خون او شرکت داشتم و آسیبی ندیده ام.» ناگهان چراغ خیمه شعله ور شد و چون او برخاست تا آن را اصلاح نماید، آتش او را گرفت و هر چه کرد نتوانست آتش را از خود جدا نماید و فریاد می زد: «النّار! النّار!» تا این که خود را در فرات انداخت و آتش او را نکرده تا هلاک گردید. (۲)

در کتاب ذخائر العقبی نقل شده: مردی به نام زرعه، از لشکر عمر سعد، هنگامی که امام حسین علیه السلام آب طلب کرد و خواست بنوشد تیری به گلوی آن حضرت زد و آن حضرت نتوانست آب را بنوشد و فرمود: «خدایا، عطش را بر او مسلّط کن.»

پس او هنگام مرگ از سوختن شکم و سردی پشت خود فریاد می زد، در حالی که مقابل او یخ و وسیله خنک کننده و پشت او آتش قرار داده بودند و فریاد می زد: «به من آب بدهید که عطش مرا هلاک نمود.» پس قدحی از آب و شربت و شیر به او می دادند و او می نوشید و باز می گفت: «به من آب بدهید که از عطش هلاک شدم»، تا این که شکم او مانند شکم شتر پاره شد. (۳)

ص: ۳۳۵

۱- (۴۷۵) تاریخ بغداد: ۱ / ۱۴۱، تهذیب التّهذیب: ۲ / ۳۵۳، فضائل الخمسه: ۳ / ۳۵۲.

۲- (۴۷۶) صواعق ابن حجر / ۱۱۶.

۳- (۴۷۷) ذخائر العقبی / ۱۴۴، فضائل الخمسه: ۳ / ۳۷۰.

در کتاب کنز العمال و الدر المنثور در تفسیر سوره کوثر از انس بن مالک نقل شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به من نهر کوثر را عطا نمود، که طول آن ششصد سال راه و عرض آن مابین مشرق و مغرب است، و کسی که عهد مرا بشکند، و یا اهل بیت مرا آواره کند، و یا آنان را بکشد، از آن نخواهد نوشید.» (۱)

مؤلف گوید: ما در کتاب امام الشهداء قیام مختار و مجازات قاتلین امام حسین علیه السلام را به ترتیب حروف الفبا بیان نموده ایم. خوانندگان محترم می توانند به آن کتاب مراجعه فرمایند.

سخنان حکیمانه امام حسین علیه السلام

۱- در وصیت های موسی بن جعفر علیهما السلام به هشام آمده که امام حسین علیه السلام فرمود: «همه دنیا و آنچه خورشید بر آن می تابد - در شرق و غرب و دریا و خشکی و کوه ها و بیابان ها - نزد ولی خدا و کسی که معرفت به حق خدا پیدا کرده است، مانند سایه ای است که به سبب خورشید پیدا می شود و تمام خواهد شد.»

سپس فرمود: «آیا آزادمردی پیدا نمی شود که این "لماظه" [یعنی لذت های ناچیز دنیا] را به اهلش واگذارد [و خود را آزاد نماید]؟» آن گاه فرمود: «برای [بدن های] شما بهایی جز بهشت نیست. پس شما خود را به غیر بهشت نفروشید [که خسارت خواهید کرد]. و اگر کسی راضی شود که خداوند فقط دنیای او را آباد نماید، حَقّاً به چیز پست و بی ارزشی راضی شده است.» (۲)

ص: ۳۳۶

۱- (۴۷۸) کنز العمال: ۷ / ۲۲۵، الدر المنثور، فی تفسیر الآیه.

۲- (۴۷۹) فی وصیّه موسی بن جعفر علیه السلام لهشام: قال: وقال الحسين بن عليّ عليهما السلام: «إنّ جميع ما طلعت عليه الشمس في مشارق الأرض و مغاربها بحرها و برّها و سهلها و جبلها عند وليّ من أولياء الله و أهل المعرفة بحقّ الله كفىء الظلال.» ثمّ قال عليه السلام: «أو لا حرّ يدع هذه اللماظه لأهلها یعنی الدّنيا [لماظه باقیمانده غذا در اطراف دهن را گویند] لیس لأنفسکم ثمن إلاّ الجنّه فلا تبعوها بغيرها فإنّه من رضی من الله بالدّنيا فقد رضی بالخصيس.» أنوار البهيّه / ۴۵، بحار الأنوار: ۱ / ۱۴۴.

۲- در تاریخ ابوعلی سلامی آمده که اشعار ذیل مربوط به امام حسین علیه السلام است و احدی چنین اشعاری را نسروده است:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً
فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشَأَتْ
فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا
فَقِلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا
فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَنْخَلُ (۱)

و قال أيضاً:

لئن كانت الأفعال يوماً لأهلها

كمالاً فحسب الخلق أبهى و أكمل (۲)

۳- شخصی در مقابل امام حسین علیه السلام از برادر دینی خود غیبت کرد، امام علیه السلام به او فرمود: «از غیبت کردن خودداری کن؛ چرا که غیبت نان خورش سگ های دوزخ است.» (۳)

۴- امام حسین به فرزند خود زین العابدین علیهما السلام فرمود: «ای فرزند عزیزم! بترس از ظلم به کسی که یآوری جز خدا ندارد.» (۴)

۵- مردی از انصار مدینه نزد امام حسین علیه السلام آمد و چون خواست حاجت خود را بگوید، امام علیه السلام به او فرمود: «ای برادر انصاری! به صورت خود ذلت سؤال مده و خواسته خود را مکتوب کن، من إن شاء الله تو را خشنود خواهم نمود.» پس آن مرد انصاری نوشت: «یا ابا عبدالله! فلان شخص پانصد دینار از من طلب دارد و در طلب

ص: ۳۳۷

٢- ٤٨١) أنوار البهيّة / ٤٦.

٣- ٤٨٢) وقال عليه السّلام لرجل اغتاب عنده رجلاً: يا هذا كفّ عن الغيبة فإنّها إدام كلاب النّار. تحف العقول / ١٧٦.

٤- ٤٨٣) وقال لإبنه عليّ بن الحسين عليهما السّلام: «أى بنى، إتيّاك وظلم من لا يجد عليك ناصرًا إلّا الله عزّوجلّ». تحف العقول / ١٧٧.

خود اصرار می نماید. شما از او بخواهید که به من مهلت بدهد تا هنگام قدرت، بدهی خود را بپردازم.»

امام علیه السلام چون نامه او را قرائت نمود، داخل منزل خود شد و کیسه ای را که هزار دینار در آن بود آورد و فرمود: «با پانصد دینار آن قرض خود را ادا کن و با پانصد دینار دیگر زندگی خود را اصلاح نما.»

سپس فرمود: «حاجت خود را جز به یکی از سه نفر مگو: ۱- صاحب دیانت، ۲- صاحب مروّت، ۳- صاحب حسب و شرافت، امّا صاحب دیانت، برای حفظ دین خود حاجت تو را برآورده می کند، و امّا صاحب مروّت به سبب مروّت و جوانمردی حیا می کند که حاجت تو را برآورده نکند، و امّا صاحب حسب و شرافت، می داند که تو آبروی خود را فروخته ای، از این رو آبروی تو را حفظ می کند و حاجت تو را برآورده می نماید.»(۱)

۶- امام حسین علیه السلام فرمود: «کاری مکن که نیاز به معذرت خواهی پیدا کنی؛ چرا که مؤمن کار خلافی نمی کند که نیاز به معذرت پیدا کند، لکن منافق هر روز خلاف می کند و معذرت خواهی می نماید.»(۲)

۷- و فرمود: «برای سلام کردن هفتاد حسنه و پاداش است؛ شصت و نه پاداش

ص: ۳۳۸

۱- (۴۸۴) و جاءه عليه السلام رجل من الأنصار يريد أن يسأله حاجة فقال عليه السلام: «يا أخا الأنصار صن وجهك عن بذله المسأله و ارفع حاجتك في رقعه فأني آتٍ فيها ما سارّك إن شاء الله»؛ فكتب: «يا أبا عبد الله إن لفلان عليّ خمسمائة دينارٍ و قد ألحّ بي فكلمه ينظرني إلى ميسره.» فلما قرأ الحسين عليه السلام الرقعه دخل إلى منزله فأخرج صرّة فيها ألف دينار و قال عليه السلام له: «أمّا خمسمائة فاقض بها دينك، و أمّا خمسمائة فاستعن بها على دهرك، و لا ترفع حاجتك إلّا إلى أحد ثلاثة: إلى ذي دين، أو مروّه، أو حسب، أمّا ذو الدين فيصون دينه، و أمّا ذو المروّه فإنّه يستحيي لمروّته، و أمّا ذو الحسب فيعلم أنّك لم تكرم وجهك أن تبدله له في حاجتك فهو يصون وجهك أن يردّك بغير قضاء حاجتك.» تحف العقول / ۱۷۸.

۲- (۴۸۵) و قال عليه السلام: «إيّاك و ما تعتذر منه، فإنّ المؤمن لا يسيء و لا يعتذر، و المنافق كلّ يوم يسيء و يعتذر.» المصدر / ۱۷۹.

آن مربوط به سلام کننده است، و یک پاداش آن برای پاسخ دهنده» (۱)

۸- و فرمود: «بخیل کسی است که از سلام کردن بخل می ورزد» (۲)

۹- و فرمود: «کسی که با دیگری با معصیت معاشرت و رفاقت کند، امید او مبدل به ناامیدی می شود و از آنچه می ترسیده به آن مبتلا خواهد شد» (۳)

۱۰- و فرمود: «خداوند اگر بخواهد بنده خود را [که از خدا غافل شده مؤاخذه کند و] غافلگیر نماید، نعمت های فراوان به او می دهد و توفیق شکر آن نعمت ها را از او می گیرد» (۴)

۱۱- مردی در حضور امام حسین علیه السلام گفت: «احسان و نیکی اگر به اهلش انجام نشود، ضایع شده است.» امام علیه السلام فرمود: «چنین نیست که تو می گویی، بلکه مانند باران فراوانی می ماند که بر سر خوب و بد ببارد» (۵)

۱۲- امام حسین علیه السلام هنگامی که به طرف کربلا حرکت می کرد [و نامه عیدالله که در آن دستور سختگیری به آن حضرت داده شده بود به دست او رسید] فرمود: «همانا دنیا تغییر نموده و دگرگونی پیدا کرده و زشت شده و خوبی های آن پشت کرده و چیزی از آنها باقی نمانده، جز به اندازه آبی که ته ظرف می ماند. و زندگی در آن ذلت بار است و مانند چراگاه دشوار و سختی می ماند که استفاده از آن ناگوار خواهد بود. آیا نمی نگرید که به حق عمل نمی شود و مردم از باطل و بیدادگری پرهیز نمی کنند؟ و این برای این است که مؤمن خود را برای ملاقات با خداوند آماده کند و من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمکاران را جز رنج و

ص: ۳۳۹

۱- (۴۸۶) و قال علیه السلام: «للسلام سبعون حسنه، تسع و ستون للمبتدی و واحده للزاد.» المصدر.

۲- (۴۸۷) و قال علیه السلام: «البخيل من بخل بالسّلام.» المصدر.

۳- (۴۸۸) و قال علیه السلام: «من حاول امرأ بمعصيه الله، كان أفوت لما يرجو، و أسرع لما يحذر.» المصدر.

۴- (۴۸۹) و قال علیه السلام: «الإستدراج من الله سبحانه لعبده أن يسبغ عليه النعم، و يسلبه الشكر.» المصدر / ۱۷۷.

۵- (۴۹۰) و قال عنده رجل: «إنّ المعروف إذا أُسدى إلى غير أهله ضاع.» فقال الحسين عليه السلام: «ليس كذلك، و لكن تكون الصّنيهه مثل وابل المطر تصيب البرّ و الفاجر.» المصدر / ۱۷۶.

نکبت نمی بینم. همانا مردم بندگان دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنان است، اطراف دین می گردند تا زمانی که زندگی مادی آنان مرتب و تأمین باشد، و اگر گرفتار بلا- و امتحان شوند دین خدا را رها می کنند، و در آن زمان اهل دیانت کمیاب خواهند بود.» (۱)

فرزندان امام حسین علیه السلام

صاحب اعلام الوری و عدّه ای از بزرگان امامیه فرزندان امام حسین علیه السلام را شش نفر نام برده اند:

- ۱- علی بن الحسین [علی اکبر] زین العابدین علیه السلام، مادر او «شاه زنان و یا شهربانو» دختر کسرا یزدجرد بن شهريار.
- ۲- علی اصغر که با پدر خود در کربلا کشته شد، و مادر او لیلا دختر ابومره بن عروه بن مسعود ثقفی است و مردم به اشتباه او را علی اکبر می نامند.
- ۳- جعفر بن حسین علیهما السلام، و مادر او از قبیله قضاعیه است، و جعفر بن حسین در زمان پدر خود از دنیا رحلت نمود و فرزندی از او باقی نماند.
- ۴- عبدالله [معروف به عبدالله رضیع]، او در کودکی در کربلا در دامن پدر خود کشته شد.
- ۵- سکینه بنت الحسین علیهما السلام، مادر او رباب، دختر امرئ القیس بن عدی بن اوس می باشد، رباب مادر عبدالله بن الحسین علیهما السلام نیز می باشد.

ص: ۳۴۰

۱ - ۴۹۱) قال السّید فی اللّهُوف: فورد کتاب عبیدالله بن زیاد لعنه الله إلى الحرّ یلومه فی أمر الحسین علیه السّلام و یأمره بالتّضییق علیه، فعرض له الحرّ و أصحابه و منعوه من السّیر، فقال له الحسین علیه السّلام: «ألم تأمرنا بالعدول عن الطّریق؟» فقال له الحرّ: «بلی و لکن کتاب الأمير عبیدالله قد وصل یأمرنی فیہ بالتّضییق علیک...» فقام علیه السّلام خطیباً فی أصحابه فحمد الله و أثنی علیه و ذکر جدّه فصلی علیه ثمّ قال: «إنّه قد نزل بنا من الأمر ما قد ترون، و إنّ الدّنیاء قد تعیّرت و تنکرت و أدبر معروفها و استمّرت جدّاء و لم تبق منه إلّا صبابه کصبابه الإناء و خسیس عیش کالمرعی الویل. ألا ترون إلى الحقّ لا یعمل به و إلى الباطل لا یتناهی عنه؟ لیرغب المؤمن فی لقاء ربّه فإنی لا أری الموت إلّا سعاده، و الحیاه مع الظّالمین إلّا برماً.» اللّهُوف / ۴۸.

۶- فاطمه بنت الحسین علیهما السلام، مادر او امّ اسحاق دختر طلحه بن عبداللّه تیمیه است. (۱)

مؤلف گوید: رقیه نیز از فرزندان آن حضرت است و نام او برده نشده و شاید رقیه لقب او بوده است و امام علیه السلام در هنگام وداع او را رقیه صدا زده است.

شهادی کربلا از بنی هاشم

صاحب اعلام الوری و ارشاد مفید گویند: «جمیع کسانی که از بنی هاشم در کربلا با امام حسین علیه السلام کشته شدند هیچ‌کس نفر بودند و نوزدهمین آنان خود امام حسین علیه السلام بوده و آنان عبارت اند از:

۱، ۲، ۳، ۴- عبّاس، عبداللّه، جعفر و عثمان، فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام از فاطمه امّ البنین.

۵، ۶- عبیداللّه و ابوبکر فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام از لیلا دختر مسعود ثقفی.

۷، ۸- علی و عبداللّه فرزندان امام حسین علیه السلام.

۹، ۱۰، ۱۱- قاسم، عبداللّه و ابوبکر فرزندان امام حسن علیه السلام.

۱۲، ۱۳- محمّد و عون، فرزندان عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب و زینب کبری علیهم السلام.

۱۴، ۱۵، ۱۶- عبداللّه، جعفر و عبدالرحمان، فرزندان عقیل بن ابی طالب.

۱۷- عقیل یا عقیل؛ فرزند عقیل بن ابی طالب.

۱۸- محمّد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب.

همه این شهدا جز عبّاس بن علی بن ابی طالب که قبر جدایی دارد، در پایین پای امام حسین علیه السلام دفن شدند، گودالی برای آنان کردند و همه آنان را در آنجا دفن نمودند. (۲)

ص: ۳۴۱

۱- (۴۹۲) اعلام الوری: ۱ / ۴۷۸، ارشاد مفید: ۲ / ۱۳۵، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۷۷، کشف الغمّه: ۲ / ۳۸.

۲- (۴۹۳) اعلام الوری: ۱ / ۴۷۶، ارشاد مفید: ۲ / ۱۲۵.

شیخ مفید می گوید: «اصحاب امام حسین علیه السلام اطراف قبر او دفن شده اند گر چه ما جای معینی برای آنان نمی دانیم جز آن که می دانیم همگی در حائز حسینی دفن شده اند.»^(۱)

سید مرتضی رحمه الله درباره سر مبارک امام حسین علیه السلام در کتاب «رسائل الشریف المرتضی» می گوید: «سر مبارک امام حسین علیه السلام از شام به کربلا آورده شد و به بدن شریف آن حضرت ملحق گردید.»^(۲)

پاداش زیارت امام حسین علیه السلام

ما در کتاب امام الشهدا پاداش و ثواب زیارت امام حسین علیه السلام را از کتاب کامل الزیارات مفصل بیان نموده ایم، در این جا نیز برای تبرک، آنچه مرحوم شیخ مفید بیان نموده است را نقل می نمایم.

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد می فرماید: روایات فراوانی در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام بلکه وجوب آن نقل شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «زیارت امام حسین علیه السلام بر هر کسی که اعتقاد به امامت او دارد واجب است.» و فرمود: «زیارت امام حسین علیه السلام معادل یکصد حج و یکصد عمره مقبوله است.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «پاداش کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، بهشت خواهد بود.» سپس گوید: اخبار مربوط به زیارت امام حسین علیه السلام فراوان است.^(۳)

در کتاب مقنعه نیز راجع به کیفیت زیارت امام حسین علیه السلام از یونس بن ظبیان نقل نموده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «من فراوان به یاد امام حسین علیه السلام می افتم، چه بگویم؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «سه مرتبه بگو: صَلِّی اللّٰهُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللّٰهِ.» سپس فرمود: «سلام شما از دور و نزدیک به ما خواهد رسید.»^(۴)

ص: ۳۴۲

۱- (۴۹۴) ارشاد مفید: ۲ / ۱۲۶.

۲- (۴۹۵) رسائل الشریف المرتضی: ۳ / ۱۳۰.

۳- (۴۹۶) ارشاد مفید: ۲ / ۱۳۳.

۴- (۴۹۷) مقنعه مفید / ۴۹۱.

شهید اوّل در کتاب دروس می فرماید: «ثواب زیارت امام حسین علیه السلام قابل شماره نیست، حتی روایت شده که زیارت آن حضرت بر هر مؤمنی واجب است و اگر آن را ترک کند، حقّ خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله را ترک نموده و عاق رسول خداصلی الله علیه وآله می شود، و نرفتن به زیارت آن حضرت به معنای ناقص بودن ایمان و دین او خواهد بود و بر اغنیا و متمکّنین واجب است که در هر سال دو مرتبه به زیارت آن حضرت بروند، و بر فقرا حقّ است که در هر سال یک مرتبه به زیارت او بروند.

و کسی که یک سال از عمر او بگذرد و به زیارت امام حسین علیه السلام نرود یک سال از عمر او کاسته می شود و زیارت آن حضرت عمر انسان را طولانی می کند، و ایام زیارت آن حضرت از عمر انسان محسوب نمی شود، و زیارت آن حضرت غصّه ها و اندوه ها را از بین می برد و گناهان انسان را می شوید و هر قدمی که در زیارت او برداشته می شود پاداش حجّ مقبوله و آزاد کردن هزار بنده در راه خدا و انفاق هزار بار اسب در راه خدا خواهد داشت و هر درهمی که در زیارت آن حضرت خرج شود، ده هزار درهم پاداش خواهد داشت، و کسی که با معرفت قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد.»

تا این که گوید: «و کسی که با قبر امام حسین علیه السلام فاصله داشته باشد و بر بام خانه خود بالا رود و سر به سوی آسمان بالا کند و بگوید: "السّلام علیک یا ابا عبدالله، السّلام علیک و رحمه الله و برکاته"، خداوند پاداش یک حجّ و یک عمره برای او می نویسد و اگر این عمل را هر روز پنج مرتبه انجام بدهد، همین پاداش را خواهد داشت.» (۱)

ص: ۳۴۳

۱- (۴۹۸) قال شیخنا الشّهید فی الدّروس: و ثواب زیارته لا یحصی حتّی روی أنّ زیارته فرض علی کلّ مؤمن، و أنّ ترکها ترک حقّ لله تعالی و لرسوله، و إنّ ترکها عقوق رسول الله صلّی الله علیه و آله و انتقاص فی الإیمان و الدّین، و إنّ حقّ علی الغنی زیارته فی السنّه مرّتين و الفقیر فی السنّه مرّه، و إنّ من أتى علیه حول و لم یأت قبره، نقص من عمره حول، و إنّها تطیل العمر، و إنّ ایام زیارته لا تعدّ من الأجل، و تفرّج الهمّ، و تمحصّ الذّنوب، و لكلّ خطوه حجّه مبروره و له بزیارته أجر عتق ألف نسمة و حمل ألف فرس فی سبیل الله، و له بكلّ درهم أنفقّه عشره آلاف درهم، و إنّ من أتى قبره عارفاً بحقّه غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر. إلی أن قال: و من بعد عنه و صعّد علی سطحه و رفع رأسه إلی السّماء ثمّ توجّه إلی قبره علیه السّلام و قال: «السّلام علیک یا ابا عبدالله السّلام علیک و رحمه الله و برکاته»، کتب الله له زوره و الزوره: حجّه و عمره، و لو فعل ذلك فی کلّ یوم خمس مرّات کتب الله له ذلك. الدّروس: ۲ / ۹، أنوار البهیة / ۴۶.

مؤلف گوید: آنچه مرحوم شهید اول به طور خلاصه بیان نموده، مضامین روایاتی است که در کامل الزیارات و وسائل الشیعه و مستدرک وسائل الشیعه و تهذیب شیخ طوسی و منابع دیگر نقل شده است.

ص: ۳۴۴

حکایات و قضایای مربوط به امام حسین علیه السلام

اشاره

ص: ۳۴۵

شخصی از انصار از حضرت امام حسین علیه السلام درخواستی داشت. حضرت فرمود: «ای برادر انصاری! آبروی خود را حفظ کن و با زبان خواسته خود را مطرح منما. خواسته خود را در یک کاغذ بنویس و به من بده و من انشاء الله حاجت تو را روا خواهم کرد.» پس مرد انصاری در یک کاغذ نوشت: «ای اباعبدالله! فلان شخص از من ۵۰۰ دینار طلبکار است و اصرار بر گرفتن آن دارد. با او صحبت بفرمائید تا مهلتی به من بدهد.»

پس حضرت نامه او را قرائت فرمود و به داخل منزل خود رفت و همراه خود کیسه ای که در آن ۱۰۰۰ دینار بود آورد و به مرد انصاری فرمود: «۵۰۰ درهم آن را به آن شخص طلبکار بده و ۵۰۰ درهم دیگر را صرف خرج زندگانی خود بنما. و هیچگاه نیاز خود را نزد هیچ کس غیر از سه نفر مطرح مکن:

۱- متدین باشد، ۲- صاحب مروت و مردانگی باشد، ۳- از خانواده شرافتمندی باشد. و اما متدین دین خود را حفظ می کند، و صاحب مروت از مردانگی خود خجالت می کشد و می داند که تو آبروی خود را می خواهی به او بدهی و لذا آبروی تو را حفظ می کند و تو را دست خالی بر نمی گرداند.»^(۱)

ص: ۳۴۶

برخی از غلامان عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب علیهما السلام) وی را از شهادت دو پسرش مطلع ساختند. عبدالله که این خبر را شنید گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون.»

ابوالسلاسی که یکی از غلامان عبدالله بود گفت: «هذا ما لقينا من الحسين.» یعنی «این مصیبت از ناحیه حسین به ما رسید.» ناگهان عبدالله کفش خود را بلند کرد و بر او زد و گفت: «يا بن اللّخاء، أللحسين تقول هذا؟» «ای پسر زن فاجر! آیا در مورد حسین چنین سخن می گویی؟ و الله اگر من خود حاضر بودم سر از پا نمی شناختم تا با او کشته شوم. و الله که من اکنون از آن دو پسر راضی شدم که با برادر و پسر عموی من جوانمردی نموده و در مصیبت ها با او شکیبایی نمودند.»

سپس رو به افرادی که دور او بودند کرد و گفت: «اگر چه برای من میسر نشد که در کربلا- در خدمت حسین علیه السلام باشم و او را یاری کنم ولی شکر خدا را می کنم که پسران من به این شرف بزرگ نائل گشتند و حسین علیه السلام را یاری نمودند.» (۱)

آخرین شب امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام عصر تا سوعا جلو خیمه خود دست به شمشیر گرفته و سر بر زانو گذارده و به خواب رفته بود که ناگاه سپاه دشمن با هیاهو نزدیک شد. زینب علیها السلام سراسیمه نزد برادر دوید و گفت: «برادر! مگر هیاهوی سپاه را نمی شنوی که نزدیک رسیده است.» امام علیه السلام سر از زانو برداشت و فرمود: «هم اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم که به من فرمود: «تو نزد ما می آیی.»

زینب علیها السلام با شنیدن این سخن به صورت خود زد و گفت: «ای وای!» حضرت حسین علیه السلام فرمود: «وای بر تو نیست، آرام باش، خدا ترا رحمت کند.»

ص: ۳۴۷

در این هنگام حضرت عباس آمد. امام علیه السلام فرمود: «یا عباس! ارکب بنفسی أنت؛ برادرم! عباس جانم به قربانت؛ بر اسب خویش سوار شو و بین که قوم چه اراده ای دارند و چه پیشامد تازه ای روی داده است؟»

حضرت عباس علیه السلام با ۲۰ نفر سوار در مقابل سپاه دشمن رفتند و پرسیدند که: «سبب حمله ناگهانی شما چیست؟» گفتند: «دستوری از امیر ما رسیده که باید هم اکنون تسلیم شوید یا با شما جنگ کنیم.» فرمود: «شتاب نکنید تا من خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام برسم و مطلب را به عرض او برسانم.»

همراهان حضرت در جلو سپاه دشمن ماندند و آنها را موعظه می کردند تا عباس نزد برادر آمد و گزارش داد که دشمن قصد جنگ دارد. حضرت فرمود: «برگرد و اگر توانستی تا بامداد فردا برای ما مهلت بگیر، باشد که امشب برای پروردگار خود نماز بخوانیم و دعا کنیم و در پیشگاه پروردگار آرزوش بخواهیم. خدا می داند که من نماز خواندن و قرآن خواندن و زیاد دعا کردن و استغفار را دوست می دارم.»

به هر ترتیب آن شب را از لشکر دشمن برای امام علیه السلام و یارانش مهلت گرفتند و امام از این فرصت کوتاه استفاده کرد و خود را برای شهادت آماده ساخت و یاران خود را بار دیگر امتحان کرد تا اگر کسی تاکنون از عاقبت این قیام بی خبر مانده است آگاه گردد. سپس در آن شب خطبه ای خواند و در ضمن آن فرمود: «به راستی من

اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و خویشانی نیکوکارتر و مهربان تر از خویشان خود نمی شناسم.» (۱)

ملاقاتی نیک فرجام با امام حسین علیه السلام

در یکی از منازل بین راه مکه و کوفه که حسین علیه السلام و اصحابش منزل کرده بودند، زهیر بن قین نیز که از دوستان آن حضرت به شمار نمی رفت و از روبه رو شدن با آن

ص: ۳۴۸

حضرت اجتناب می کرد تا مبادا از او درخواست یاری بنماید، در آن محلّ به خاطر وجود آب فرود آمد. هنگامی که زهیر با برخی از خویشاوندانش غذا می خوردند، فرستاده امام حسین علیه السلام رسید و او را دعوت کرد که به نزد آن حضرت برود. زهیر از پاسخ خودداری کرد. همسر وی «دلهم» او را سرزنش نمود که: «چرا پاسخ فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی دهی، لا اقل برو و سخنان او را گوش بده و برگرد.»

زهیر حرکت کرد و به خیمه خود برگشت در حالی که آثار سرور و خوشحالی از چهره او نمایان بود و گفت: «من حسینی شدم، تو نیز به نزد اقوام خود برگرد، نمی خواهم در این سفر به تو سختی برسد.» و سپس به همراهانش گفت: «هر کس میل دارد که در یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کند با ما بیاید و هر که با ما نیست با او وداع می کنم.» پس همسرش او را دعا کرد و از وی درخواست شفاعت نمود. (۱)

معلوم نیست که حسین بن علی علیه السلام در گوش زهیر چه رمز و رازی گفت که او را یکباره منقلب و دگرگون و حسینی ساخت. گویا کسی نبوده است تا از گفت و گوی آن حضرت با زهیر مطلع گردد ولی چنان انقلابی در او به وجود آمد که انعکاس آن در روز عاشورا آشکار گردید و زهیر با سخنان همیشه جاویدش، یقین و اخلاص خود را به نمایش گذارد. وقتی که حضرت حسین علیه السلام اجازه مفارقت به یاران خود داد، هر یک سخنی گفتند و زهیر نیز سخنی. زهیر به پا خاست و عرض کرد:

«به خدا سوگند، اگر کشته شوم و باز زنده شوم و باز کشته شوم و این عمل هزار بار تکرار گردد، دست از تو بر نمی دارم و از تو و خاندانت دفاع می کنم.»

مؤلف گوید: این گونه انقلاب های درونی نشانه یک اخلاق و شایستگی باطنی است و هر کس موفق به آن نمی شود، و تأثیر گذاری سخن امام علیه السلام نیاز به یک تأثیر پذیری دارد و گرنه امام علیه السلام دیگران را نیز نصیحت نمود و این تحوّل در وجود آنان حاصل نشد، همان گونه که در حکایت آینده مشاهده می شود.

ص: ۳۴۹

حضرت امام حسین علیه السلام در یکی از منازل بین راه مکه و کوفه خیمه ای را دید و پرسید که: «این خیمه متعلق به کیست؟» گفتند: «متعلق به عبیدالله بن حرّ جعفری است.» حضرت حسین علیه السلام شخصی را نزد او فرستادند. عبیدالله پرسید که: «منظور حضرت چیست؟» قاصد گفت: «اگر بپذیری هدیه ای برایت آورده ام. اینک حسین بن علی علیه السلام از تو می خواهد که به یاری او بیایی، اگر با دشمنانش بجنگی ثواب بزرگی داری و اگر کشته شوی شهید خواهی بود.» عبیدالله گفت: «به خدا سوگند، در کوفه اکثر مردم علیه او خروج کرده اند. و من یقین دارم که او را خواهند کشت و اکنون قدرت یاری او را ندارم و دوست هم ندارم که با وی روبه رو شوم.»

قاصد برگشت و ماجرا را بیان کرد. حضرت به اتفاق گروهی از یاران و خاندانش به خیمه او رفتند. عبیدالله حضرت را در صدر مجلس نشانید و به صورت و چشمان زیبای حسین علیه السلام می نگریست و سیر نمی شد. محاسن شریف آن حضرت را که به شدت سیاه بود از نظر گذارند و گفت: «موهای صورتت سیاه است یا رنگ کرده ای؟» حضرت فرمود: «پیری زود به من روی آورد.» فهمید که حضرت موهای خود را رنگ کرده است.

سپس حسین علیه السلام فرمود: «مردم شما ما را دعوت کردند و اصرار نمودند که به کوفه بیایم ولی اوضاع به گونه دیگری است و تو مرتکب گناهان زیادی شده ای. آیا

نمی خواهی توبه کنی و گناهانت را مورد آمرزش قرار بدهی؟» عرض کرد: «مقصود شما چیست؟» فرمود: «پسر دختر پیغمبرت را یاری کن و با دشمنانش جنگ بنما.»

عبیدالله گفت: «به خدا قسم می دانم که هر کس شما را یاری کند در آخرت خوشبخت خواهد شد، ولی یاری من برای شما سودی ندارد. من شما را به خدا سوگند می دهم که مرا در این راه وارد مکنی، زیرا من هنوز خود را برای مرگ آماده نکرده ام ولی اسب من متعلق به شماست.»

حضرت فرمود: «وقتی که خودت حاضر نیستی با ما همکاری کنی ما به اسب تو نیازی نداریم و به خودت هم نظری نیست، و لکن من تو را نصیحت می کنم، اگر می توانی از این اطراف دور شو که صدا و فریاد ما را نشنوی و میدان جنگ ما را نبینی، به خدا سوگند هر کسی که فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند، خداوند او را در آتش جهنم به رو در خواهد افکند.»(۱)

امام حسین علیه السلام و غلام سیاه

روزی امام حسین علیه السلام با اصحاب و یاران به باغ خود تشریف بردند. در آن باغ غلام آن حضرت به نام «صاف» مشغول کار بود، وقتی که امام علیه السلام به باغ نزدیک شد ملاحظه فرمود که غلام نشسته و مشغول خوردن نان است و سگی هم نزدیک او است. وی مقداری از نان را می خورد و مقداری را هم نزد سگ می انداخت. وقتی که نان تمام شد غلام گفت: «الحمد لله رب العالمین، خدایا مرا و آقای مرا ببخش و به او برکت بده همان گونه که به پدر و مادرش برکت عطا فرمودی، برحمتک یا أرحم الراحمین.»

حضرت به وی فرمود: «ای صاف!» غلام با حال اضطراب و وحشت پیاخاست و عرض کرد: «ای آقای من! شما را ندیدم، عفو بفرما.» حضرت فرمود: «من بدون

اجازه وارد باغ تو شدم، مرا عفو کن.» غلام عرض کرد: «شما این سخنان را از روی لطف و تفضل و کرم می گوئید.» حضرت فرمود: «دیدم که قسمتی از نان را به سگ می دادی.» عرض کرد: «این سگ به من نگاه می کرد و من شرم کردم که خود بخورم و آن حیوان به من نگاه بکند. این سگ نگهبان باغ شما و من هم غلام شما؛ هر دو با هم از غذای شما خوردیم.»

حضرت امام حسین علیه السلام گریه کرد و فرمود: «تو در راه خدا آزادی و به تو دو هزار

ص: ۳۵۱

دینار هم می دهم.» غلام عرض کرد: «اگر مرا آزاد کنی من دوست دارم که در باغ برای شما خدمت کنم.» حضرت فرمود: «انسان جوانمرد وقتی که سخنی گفت، حرف خود را با عمل ثابت می کند، من گفتم: من بدون اجازه وارد باغ تو شدم، یعنی باغ مال توست. من این باغ را به تو بخشیدم ولی این اصحاب و یاران من برای خوردن میوه و خرما آمده اند از آنها به عنوان مهمانان خودت پذیرایی کن، و به خاطر من آنها را اکرام کن که خدا تو را در قیامت اکرام کند و در حسن خلق و ادب تو بیفزاید.» غلام عرض کرد: «اگر شما این باغ را به من بخشیدید من هم آن را در اختیار اصحاب و شیعیان شما می گذارم.»^(۱)

ص: ۳۵۲

۱-۵۰۴) مقتل الحسین خوارزمی: ۱/ ۱۵۳.

میلادیه حضرت امام حسین علیه السلام

امشب همه عالم پر از شور حسین است

چشم ملایک روشن از نور حسین است

سینای دل یک شعله از طور حسین است

قلب رسول الله مسرور حسین است

خورشید نار اللهیان امشب درخشید

چشم همه آزادگان را نور بخشید

امشب عجب شوری دل دیوانه دارد

امشب یم رحمت به کف دُر دانه دارد

امشب محمد صلی الله علیه وآله در بغل ریحانه دارد

امشب علی قرآن به روی شانه دارد

امشب ز هم وا شد گل لبخند زهرا

آمد به دنیا نازنین فرزند زهرا

این مشرق الأنوار ربّ المشرقین است

این جان عالم این امام العالمین است

این عین حقّ یعنی علی را نور عین است

این شمع جمع آل پیغمبر حسین است

دیدار روی خالق سرمد مبارک

قرآن به روی سینه احمد مبارک

این کیست مصباح الهدا فلک نجات است

شوینده لوح تمام سیئات است

این کام خشکش خضر را عین الحیوه است

این هستی ما در حیات و در ممات است

ص: ۳۵۴

دار و ندار انبیا هستِ خداوند
چشم خدا روی خدا دست خداوند
چشم نبی محو تماشای حسین است
کوثر گریبان چاک لب های حسین است
خورشید محشر روی زیبای حسین است
کلّ قیامت قدّ و بالای حسین است
عشّاق او در حشر روی باز دارند
با دیدن رویش به جنّت ناز دارند
خورشید حسن ابتدا بادا مبارک
آزادگان را مقتدا بادا مبارک
بر جسم دین خون خدا بادا مبارک
میلاذ مصباح الهدا بادا مبارک
بیت الحرام دل رواق منظر او
روح تمام انبیا در پیکر او
ایمان بدون مهر او کفر تمام است
جنّت به غیر دوستان او حرام است
دوزخ به یاد روی او برداً سلام است
قرآن سوای مکتب او ناتمام است
رخسار او قرآن منشور است ما را
هر زخم او یک آیه نور است ما را

نام حسین اوّل به قلب ما نوشتند

آنگه گل ما را به مهر او سرشتند

آنان که بذر حبّ او در سینه کشتند

نه عاشق حور و نه دنبال بهشتند

ص: ۳۵۵

فردای محشر چشمشان سوی حسین است

حور و قصور و خلدشان روی حسین است

ای روح پاک انبیا پروانه تو

قلب همه خوبان عالم خانه تو

کوه غم خلق جهان بر شانه تو

عقل و خرد دیوانه دیوانه تو

بگذار تا آشفته موی تو باشم

دیوانه زنجیری کوی تو باشم

از کودکی گویی در آغوش تو بودم

با هر هلال غم سیه پوش تو بودم

در زمره عشاق خودجوش تو بودم

در هر نفس گویا و خاموش تو بودم

در خانه دیدم از تو یک عکس خیالی

با یک نگه کردی مرا حالی به حالی

از پاره های دل به خاکت گل نشاندم

سرمایه ام اشکی که بر پایت فشاندم

خود را ز هر سو بر سر کویت کشاندم

بالله قسم بی مهر تو قرآن نخواندم

صوم و صلوه و عشق و ایمانم تویی تو

گلوازه های صوت قرآنم تویی تو

هر چند قابل نیستم تا با تو باشم

بگذار در دنیا و عقبی با تو باشم

در مرگ و قبر و حشر تنها با تو باشم

در خلوت و در انجمن ها با تو باشم

ص: ۳۵۶

عشقم، کتابم، دینم، ایمانم، تویی تو

هم کعبه ام هم قبله جانم تویی تو

این جرم های بی شمارم یابن زهرا

این چشم های اشکبارم یابن زهرا

بر درگهت امیدوارم یابن زهرا

تنها تویی دار و ندارم یابن زهرا

من هر که هستم «میثم» کوی شمایم

آلوده ام اما ثناگوی شمایم (۱)

ولادت امام حسین علیه السلام

ای پیام آوران به پا خیزید

بار دیگر همه برانگیزید

به قدم های سید الشهداء

لاله از پاره های دل ریزید

به گل روی او سلام کنید

به سر زلف او درآویزید

آفتاب هدا مبارک باد

عید خون خدا مبارک باد

ای ملایک همه قیام کنید

این حسین است احترام کنید

از محمدصلی الله علیه وآله گرفته اذن دخول

دور گهواره ازدحام کنید
همه دست ادب به سینه نهید
همه بر حضرتش سلام کنید
جان خود پیشکش به فرش برید
بلکه قنداقه اش به عرش برید
جلوه ابتداست این مولود
به ملک مقتداست این مولود
هم بود کشتی نجات همه
هم چراغ هداست این مولود
خونبهایش خدای عزوجل
بلکه خون خداست این مولود
پیک حق گاهواره جنبانش
پدر و مادرم به قربانش
لیله القدر، کوكب آورده
قرص خورشید در شب آورده
ص: ۳۵۷

آسمان ستاره های خدا

ماه تسیح بر لب آورده

خونش آب وضوی اسلام است

ضامن آبروی اسلام است

دین تولای سیدالشهداست

حقّ تجلای سیدالشهداست

شمع جمع چهارده معصوم

مهر سیمای سیدالشهداست

آیه ذوالجلال و الإکرام

روی زیبای سیدالشهداست

سخن از ليله ولادت اوست

اصل میلاد او شهادت اوست

عاشقان را امیر کیست؟ حسین

خلق را دستگیر کیست؟ حسین

من سراج المنیر می خواهم

این سراج المنیر کیست؟ حسین

آن که شد پیشتر ز خلقت دل

دل به عشقش اسیر کیست؟ حسین

همه جا با دلم بود همراه

قَبْرُهُ فِي قُلُوبِ مَنْ وَالَاه

کیست این؟ کشتی نجات من است

حجّ من صوم من صلوه من است

عشق من روح من ولایت من

نوح من خضر من حیات من است

پیش عفوش سبک تر از کاهی

کوه سنگین سیئات من است

به تولّای او دمم دادند

عزّت هر دو عالم دادند

سالکان دست بوس و پابستش

عارفان جرعه نوش و سرمستش

هستی او ز هستی احمد

هستی احمد است از هستش

جز خدایی، قسم به ذات خدا

همه کارهاست در دستش

از کتاب اللّٰهت گر آگاهی است

این مقام خلیفه اللّٰهی است

این که در هر دلی اقامت اوست

به کرامت قسم کرامت اوست

اقتدار نبوّت و توحید

هر دو در سایه امامت اوست

به قیامت چه کار دارم من

لحظه هایم همه قیامت اوست

جنت و هر چه هست در کویش

همه قربان تارِ یک مویش

ای حسین ای تمام آیینم

آبرویم طریقتم دینم

جنت لاله های امّیدم

همه لحظه های شیرینم

ص: ۳۵۸

کَلّ دنیا تمام آخرتم

عزّت و افتخار و تمکینم

رو سیاهم، بدم، گنه کارم

به همه گفته ام تو را دارم

آرزوی منی حسین حسین

آبروی منی حسین حسین

چه بگویم چه لب فرو بندم

گفت و گوی منی حسین حسین

فکر من، ذکر من، عبادت من

های وهوی منی حسین حسین

تو از اوّل دل مرا بردی

همه حاصل مرا بردی

ای امید به خون نشسته من

نظری کن به حال خسته من

تیرگی از دلم به نور بشوی

روشنی ده به چشم بسته من

تا صدایت رسد به هر نسلی

از درون دل شکسته من

آشنا با غم شمایم من

«میثم» میثم شمایم من [\(۱\)](#)

عرش حقّ یا کعبه اهل ولایی کربلا

تا ابد آغشته با خون خدایی کربلا

هم عبادتگاه خیل اولیا تا روز حشر

هم زیارتگاه کلّ انبیایی کربلا

گر چه باشد خاکت از خون غریبان لاله گون

خلق عالم را دیار آشنایی کربلا

تربت فرزند زهرایی که از یک قبضه خاک

درد بی درمان عالم را دوا بی کربلا

صحنه جانبازی هفتاد و دو ثار اللّهی

قتلگاه زاده خیر التّسایی کربلا

ص: ۳۵۹

مضجع تنهای عشاق به خون غلطیده ای

محفل سرهای از پیکر جدایی کربلا

هم به تحت قبه ات کلّ دعاها مستجاب

هم به درد عالمی دار الشّفايي کربلا

خوابگاه اصغری یا قتلگاه اکبری

یا مزار یادگار مجتبابی کربلا

از نیستان تو می آید نوای عاشقان

نینوائی نینوائی نینوائی کربلا

گفته ثار الله در وصف تو کرب و البلاء

کربلایی کربلایی کربلایی کربلا

دل نه تنها میبری از «میشم» بی دست و پا

بلکه از خلق دو عالم دل ربایی کربلا(۱)

حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام

ای پناه همه سلام سلام

پسر فاطمه سلام سلام

تشنه کوثر ولای توام

مشتی از خاک کربلای توام

کربلا را تو قسمتم کردی

هر که هستم تو دعوتم کردی

سائلم سائل قدیم توام

زائرم زائر حریم توام

دارم از اشک و خون دل توشه

منم و این مزار شش گوشه

بوسه بر آستانه ات زده ام

دعوتم کرده ای که آمده ام

در دلم اشتیاق تو است حسین

کعبه من رواق تو است حسین

ای به قربان لطف و احسانت

سال ها سوختم ز هجرانت

ص: ۳۶۰

بعد يك عمر پاسخم گفتمی

در حریمت مرا پذیرفتی

ای به قربان اشك غربت تو

من مسکین کجا و تربت تو

من مزار تو در بغل دارم

خواب بینم و یا که بیدارم

با فراقتم مرا عذاب مکن

جان زهرا مرا جواب مکن

ای همه اشك دیده مرحم تو

اشك ده تا بگیریم از غم تو

کیستم عبد روسیاهم من

پای تا سر همه گناهم من

گر چه یا سیدی گنهکارم

گرد صحن رضا به رخ دارم

این دو گوشه است قبر اکبر تو

از چه مخفی است قبر اصغر تو

گریه و سوز و حال دارم من

یابن زهرا سؤال دارم من

شاخه یاس تو کجا افتاد

دست عباس تو کجا افتاد

خصم بر خیمه ات شرار افروخت

دامن دخترت کجا می سوخت

در کجا داغدیده دختر تو

بوسه زد بر بریده خنجر تو (۱)

حرم دو فرزند مسلم علیه السلام

این جا کجاست باغ دو ریحان مسلم است

این جا کجاست قبر دو طفلان مسلم است

این جا دو سرو ناز به خون آرمیده اند

این جا سر از دو کودک مسلم بریده اند

این جا دو طفل گمشده در خاک خفته اند

در موج خون به خنجر صد چاک خفته اند

این جا یتیم کوچکی از دیده دُر فشاند

تنها به زیر خنجر قاتل نماز خواند

ص: ۳۶۱

این جا یکی یتیم زغم جامه پاره کرد
جان دادن برادر خود را نظاره کرد
این جا روان ز دیده دُر ناب می شود
هر زائری ز شدت غم آب می شود
یا رب به این دو قبر که دو کعبه دلند
یا رب به این دو گل که نهان در دل گلند
یا رب به لاله گونی روی نکویشان
یا رب به اشک غربت و خون گلویشان
ما را به این دو لاله باغ ولا ببخش
بر این دو کودک و به شه کربلا ببخش (۱)

شام خراب

شامیان خنده به زخم جگر ما نزنید
ساز با ناله ذرّیه زهرا نزنید
سر مردان خدا را به سر نیزه زدید
مرد باشید دگر سنگ به زن ها نزنید
به زنان بر سر بازار اگر سنگ زدید
دختران را به کنار سر بابا نزنید
علی و فاطمه در جمع شما استادند
پیش چشم علی و فاطمه ما را نزنید
به اسیری که بود در غل و زنجیر زدید

به یتیمی که دویده است به صحرا نزنید

رقص شادی جلو محمل زینب نکنید

پای سرهای بریده به زمین پا نزنید

بگذارید برای شهدا گریه کنیم

خنده بر داغ دل سوخته ما نزنید

کشتن فاطمه بین در و دیوار بس است

تازیانه به تن زینب کبری نزنید

به تماشای سر پاک حسین آمده اید

این قدر دست به هنگام تماشا نزنید

سخن «میثم» دل سوخته را گوش کنید

دوستان غیر در خانه مولا نزنید(۲)

ص: ۳۶۲

۱- (۵۰۹) نخل میثم.

۲- (۵۱۰) نخل میثم.

مرثیه امام حسین علیه السلام

تا ابد کوثر توحید ز پیمانۀ اوست

سینه سوختگان شمع عزاخانه اوست

شعله های عطشش در نفس خسته ما

کوه سنگین غم ما به روی شانه اوست

حرم اوست حریمی که بود کعبه جان

دل بشکسته بهشتی است که ویرانه اوست

دل آتش زده ما که جهانی را سوخت

شعله اش از شرّ دامن ریحانه اوست

گوهری را که خدا قیمت آن داند و بس

دُرّ اشکی است که تقدیم به دُردانه اوست

درس آزادگی از مکتب او یافت کمال

روح مردانگی از همت مردانه اوست

طرفه بیتی است از آن شاعر دل سوخته ام

که پر از خون جگر ساغر و پیمانۀ اوست

«این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست»

«این چه شمعی است که جان ها همه پروانه اوست»

هر کجا حکم الهی است سخن گو سر توست

شاخه و نخل و نی و طشت طلا منبر توست

به «قیامت» قسم از روز قیامت تا حشر

همه ایام، «قیامت»، همه جا محشر توست

ص: ۳۶۳

آنچه گفتند و نگفتند در اوصاف بهشت
همه در یک گُل لبخند علی اصغر توست
آن که بخشید به اسلام بقا، خون تو بود
آن که خون تو بقا یافت از او خواهر توست
دوست می خواست تو را کشته ببیند و نه
نیزه فرمانبر تو، تیغ ثناگستر توست
عضو عضو بدنت سوره و زخمت آیات
ورق مصحف آغشته به خون پیکر توست
نه محرم نه صفر بلکه همه دوره سال
باید این بیت بخوانیم که یادآور توست
«این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست»
«این چه شمعی است که جان ها همه پروانه اوست»

کربلا ای حرمت بالاتر از بیت الحرام
تا به کی از دور گویم بر شهیدانت سلام
تا به کی از دور گردم دور نهر علقمه
تا به کی جای فرات خون دل ریزم به جام
آه از من گر نسوزم لحظه لحظه بر حسین
وای بر من گر شود بی کربلا عمرم تمام
کربلا! یک لحظه از آب فرات خود بپرس

مهر زهرا از چه شد بر زاده زهرا حرام

کربلا! فریاد زن با مردم عالم بگو

کوفیان با سنگ از مهمان گرفتند احترام

ص: ۳۶۴

بس که می گردد دلم بر گرد آن شش گوشه قبر

بس که مشتاق حسین و کربلایم صبح و شام

«بر مشامم می رسد هر لحظه بوی کربلا»

«در دلم ترسم بماند آرزوی کربلا» (۱)

گفتگوی امام حسین با علی اکبر علیهما السلام

پسر: پدر جان من نگویم زخم های تن مرا کشته

شرار تشنگی سنگینی آهن مرا کشته

پدر: علی ای داده در راه خدا صد بار جانت را

بیا بگذار یکدم در دهان من زبانت را

پسر: زبانت خشک گردیده نیاید از دهن بیرون

لبت را بر لبم بگذار و بنگر تر شده از خون

پدر: نبی بگذاشت در کامم زبان و کرد آرامم

تو هم آئینه اویی زبان بگذار در کامم

پسر: زبان خشک من بابا دلت را بیشتر سوزد

نمی خواهم تو را بر کام خشک من جگر سوزد

پدر: چو قرآن بوسه بر لب های خشکت می نهم بابا

زبان بگذار در کامم و گرنه جان دهم بابا

پسر: الهی جان رَوَد از جسم مجروح جوان تو

که باشد خشک تر از کام خشک من زبان تو

پدر: عزیز دل نه تنها از عطش سوزم اگر سوزم

تواز هُرم عطش سوزی من از داغ پسر سوزم

ص: ۳۶۵

۱- (۵۱۱) نخل میثم: ۴ / ۲۴۴.

پسر: تو بر من اشک ریزی چشم من هم بر تو می‌گرید

نگه کن عمّه ام زینب برای هر دو می‌گرید

پدر: اگر چه داغ تو چون شمع آبم کرد فرزندم

تو را تقدیم جانان کرده ام بر گرد فرزندم

پسر: به شوق دوست در دشمن رهایم کن خداحافظ

دعایم کن، دعایم کن، دعایم کن، خداحافظ (۱)

دل شکسته

تمام خنجره‌ها نینوای توست حسین

دل شکسته ما کربلای توست حسین

بهای خون تو را جز خدا نداند کس

تو کیستی که خدا خونبهای توست حسین

به بام کعبه اگر پا نهم هنوز دلم

کبوتر حرم با صفای توست حسین

ز دست فاطمه گیرد برات آزادی

کسی که زائر صحن و سرای توست حسین

هزار داغ بینم اگر، قسم به خدا

سرشک من همه وقف عزای توست حسین

تو آن سراج منیری که گمراهان تا حشر

چراغشان سر از تن جدای توست حسین

سلام بر تو که حتی سپاه دشمن هم

رهین منت و لطف و عطای توست حسین

ص: ۳۶۶

۱-۵۱۲) نخل میثم: ۴ / ۳۵۰.

سر تو دفن شد اما چهارده قرن است

جهان پر از تو و بانگ رسای توست حسین

سلام بر تو که قاتل، کریم خواند تو را

سلام بر تو که عالم گدای توست حسین

اگر شفاعت عالم کنی به روز جزا

خدا گواست کمی از جزای توست حسین

هنوز دوست به یاد تو اشک می ریزد

هنوز بر لب دشمن ثنای توست حسین

هنوز «میثم» آلوده با هزار زبان

زبان گشوده و مدحت سرای توست حسین [\(۱\)](#)

افتخار نوکری حسین فاطمه علیها السلام

بی یاورم بین و بر این در بیاورم

کی با تو رو به درگه دیگر بیاورم

بر بی پناهم به جوانی تو رحم کن

خود در پناه خالق اکبر بیاورم

حتّی بهای ذره ای از تربت تو نیست

قدر تمام عالم اگر زر بیاورم

از زخم دل دو کاسه خون گشت چشم من

تا مرحمی به زخم تو دلبر بیاورم

شش گوشه تو کعبه هفت آسمان بود

بر طوف آن ضريح مطهر بياورم

ص: ۳۶۷

۱-۵۱۳) نخل ميشم.

بالای سر که نیست مسیر طواف سر

بر پای بوس علی اکبر بیاورم

شوق وصال روی تو دارم به روز حشر

با این امید روی به محشر بیاوریم

حَتَّى الصَّبَاحِ قِيَامَتِ بِه سَوَى تُو

از خاک کربلای تو سر در بیاورم

از شوق این که در حرم تو کبوترم

چیزی نمانده است که پر در بیاورم

ص: ۳۶۸

رهبران

معصوم

امام علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام

اشاره

ص: ۳۶۹

امام سجاد علیه السلام روز پانزدهم جمادی الأولى سال سی و شش هجری قمری، روز فتح بصره و پیروزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر اصحاب جمل [یعنی طلحه و زبیر و عایشه و پیروان آنان]، در مدینه به دنیا آمد، و بعضی گفته اند: آن حضرت در پنجم شعبان سال سی و هشت هجری قمری به دنیا آمده است.

پدر آن حضرت، سبط رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت أباعبدالله الحسین علیه السلام، و مادر او [شاه زنان] شهربانو دختر پادشاه کسری [یزدگرد] است. شاعر در وصف او می گوید:

و أمه ذات العلی و المجد

شاه زنان بنت یزدجرد

و هو ابن شهریار بن کسری

ذو سودد لیس یخاف کسری

امام باقر علیه السلام می فرماید: «هنگامی که دختر پادشاه ایران - یزدگرد - را پس از فتح ایران به مدینه آوردند، زنان مدینه به دیدن او آمدند و مسجد به نور او روشن گردید، و چون عمر به او نگاه کرد، او صورت خود را پوشاند و گفت: "أف بیروح بادا هرمز"؛ یعنی روزی نیاید برای هرمز - پادشاه ایران - که دختر او اسیر شود و مقابل مردان نامحرم قرار گیرد.

عمر گفت: "این زن اسیر به من دشنام می دهد." و چون خواست او را برای خود بگیرد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "تو چنین حقّی نداری، باید او را آزاد گذاری تا او هر کس را می خواهد انتخاب نماید، و هر کس را انتخاب نمود قیمت این کنیز را از سهم او کم کن." و چون عمر او را آزاد گذارد، او بین مردم گردش کرد تا به امام

حسین علیه السلام رسید، پس دست خود را بر سر او گذارد. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: "نام تو چیست؟" او گفت: "جهان شاه." امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "بلکه نام تو شهربانویه است."

سپس به امام حسین علیه السلام فرمود: "این کنیز برای تو فرزندی خواهد آورد که بهترین مردم روی زمین باشد." و حضرت زین العابدین علیه السلام از او به دنیا آمد. از این رو، به آن حضرت "ابن الخیرتین" گفته شده است. یعنی فرزند بهترین عرب و بهترین عجم. بنابر این، حضرت زین العابدین علیه السلام برگزیده عرب و عجم است. (۱)

لقب ها و کنیه های حضرت زین العابدین علیه السلام

کنیه های آن حضرت: ابوالحسن، خاص، ابومحمّد، ابوالقاسم و ابوالأئمه می باشد.

القاب معروف آن حضرت: زین العابدین، سیّد السّاجدین، سیّد العابدین، زین الصّیّ الحین، وارث علم النّبیین، خازن وصایا المرسلین، امام المؤمنین، منار القانتین و الخاشعین، المتهجّد، الزّاهد، العدل، العابد، البکاء، السّجاد، ذوالثّفنات، و امام الأئمه می باشد. (۲)

فرزندان حضرت زین العابدین علیه السلام

صاحب اعلام الوری برای آن حضرت پانزده فرزند شماره نموده است:

۱- محمّد الباقر علیه السلام، مادر او امّ عبدالله، دختر حسن بن علی بن ابی طالب؛

۲ و ۳- زید، مکّنّا به ابوالحسین و عمر، مادر این دو، کنیز امّ ولد بوده است؛

۴ و ۵ و ۶- عبدالله، حسن و حسین، مادر این سه نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

۷ و ۸ و ۹- حسین اصغر، عبدالرحمان و سلیمان، مادر این سه نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

ص: ۳۷۲

۱- (۵۱۴) کافی: ۱ / ۴۶۶.

۲- (۵۱۵) مناقب: ۴ / ۱۷۵.

۱۰- علی، و او کوچک ترین فرزند او بوده است؛

۱۱- خدیجه، و مادر این دو نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

۱۲- محمّد اصغر؛ مادر او نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

۱۳- فاطمه؛

۱۴- علیّه؛

۱۵- امّ کلثوم، مادر این ها نیز کنیز امّ ولد بوده اند.

بعد از امام باقر علیه السلام، زید بن علی بهترین فرزند او بوده، و زید مردی عابد و با تقوا و با سخاوت و شجاع بوده و او بود که برای انتقام خون جدّ خود امام حسین علیه السلام قیام نمود و مردم را به امامت امام زمان خود دعوت کرد. و مردم گمان کردند خود را امام می دانند، در حالی که او به امامت برادر خود امام باقر علیه السلام معتقد بود و هنگام شهادت نیز به امام صادق علیه السلام وصیت نمود. (۱)

ابوالأسود شاعر درباره حضرت زین العابدین علیه السلام می گوید:

و إنّ غلاماً بین کسری و هاشم

لأکرم من نیطت علیه التمام

عبادت زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام

به آن بزرگوار «ذوالثّنات» می گفتند؛ یعنی کسی که در اثر سجده های طولانی سر زانوهایش پینه بسته بود.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «پدرم علی بن الحسین علیه السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند.» و روایت شده که آن حضرت پانصد درخت خرما داشت و در شبانه روز کنار هر کدام دو رکعت نماز می خواند، در حالی که باد او را مثل شاخه گیاه تکان می داد.

هنگامی که برای نماز خود وضو می گرفت رنگ مبارک او زرد می شد، و چون از

ص: ۳۷۳

او سؤال می کردند، می فرمود: «آیا می دانید من در مقابل چه کسی می خواهم بایستم؟»

هنگامی که آن حضرت از دنیا رحلت نمود و خواستند بدن او را غسل بدهند، آثاری در پشت او دیدند و چون از فرزند او امام باقر علیه السلام سؤال کردند، فرمود: «این اثر کیسه های آرد است که او شبانه به دوش می گرفت و به صورت پنهانی به فقرای مدینه می داد و می فرمود: صدقه پنهانی آتش خشم خدا را خاموش می کند.»

علی بن ابراهیم قمی از پدر خود نقل نموده که حضرت زین العابدین علیه السلام برای انجام مناسک حج بیست روز پیاده از مدینه به مکه می رفت.

زراره بن اعین می گوید: نیمه شبی شنیده شد که سائلی می گوید: «أین الزاهدون فی الدنیا الرّاعبون فی الآخرة»، یعنی کجایند کسانی که زاهد در دنیا و راغب در آخرت باشند؟ پس هاتفی از ناحیه بقیع پاسخ داد: «چنین کسی علی بن الحسین علیهما السلام است.»

در کتاب تذکره سبط بن جوزی، زهری از ابن عایشه نقل کرده که گوید: من حضرت زین العابدین علیه السلام را در حجر اسماعیل دیدم که در حال سجده می فرمود: «عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، سائلک بفنائک.» و من این دعا را برای هر مصیبت و بلائی خواندم گشایش و فرج برای من حاصل شد.

طاووس یمانی می گوید: شبی من در حجر اسماعیل نشسته بودم، ناگهان دیدم حضرت زین العابدین علیه السلام وارد شد. پیش خود گفتم: این آقا مرد صالحی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، به دعای او گوش می کنم بینم با خدای خود چه می گوید. و از او شنیدم که می گفت: «عبدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک.» و من این دعا را برای حلّ هر مشکلی خواندم برای من گشایش حاصل شد.

در احوال آن بزرگوار گفته شده است: هنگامی که وقت نماز می رسید، پوست بدن او به لرزه در می آمد و رنگ مبارکش زرد می شد و مانند شاخه خرما می لرزید، و چون به نماز می ایستاد رنگ صورت او تغییر می کرد و مانند عبد ذلیلی که در مقابل

پادشاه بزرگی قرار بگیرد مقابل خدا می ایستاد و اعضای بدن او از خوف خدا لرزان بود.

حضرت زین العابدین علیه السلام هنگام نماز همانند شاخه خشکی بود و بدن او حرکت نمی کرد جز آن که باد او را حرکت بدهد، و چون به سجده می رفت، سر از سجده بر نمی داشت تا عرق او جاری می شد. و چون ماه مبارک رمضان می رسید با کسی سخن نمی گفت و همواره مشغول دعا و تسبیح و استغفار و تکبیر بود، و با او ظرفی از تربت امام حسین علیه السلام بود و جز بر خاک [تربت پدر خود] بر چیز دیگری سجده نمی کرد، و می فرمود:

«اگر مردم از شرق تا مغرب بمیرند، من با داشتن قرآن هرگز وحشت نخواهم نمود.» و چون در قرائت سوره حمد به آیه «مالک يوم الدين» می رسید آن قدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود جان از بدن او خارج شود.

کوشش او در عبادت به قدری بود که فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام نزد جابر بن عبدالله انصاری آمد و گفت: «ما بر شما حقوقی داریم و یکی از آن حقوق این است که اگر ببینید یکی از ما می خواهد خود را در عبادت خدا هلاک کند به او تذکر بدهید که چنین نکند.»

پس جابر به خانه امام سجاد علیه السلام آمد و چون اجازه گرفت و وارد شد، دید آن حضرت در محراب عبادت قرار دارد و عبادت او را نحیف و ناتوان نموده و چون از او درخواست نمود که به جان خود رحم کند، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «من همواره بر روش پدر و جدّ خود خواهم بود تا آنان را ملاقات نمایم.»

روایت شده هنگامی که آن حضرت مشغول نماز می شد، از بس به خداوند توجه داشت صداهای دیگر را نمی شنید. از این رو، یکی از فرزندان او در یکی از شب ها از جای بلندی افتاد و دست او شکست و فریاد اهل خانه بلند شد و همسایگان جمع شدند و شکسته بندی را آوردند و او دست آن بچه را بست و او ناله می زد و امام علیه السلام این صداها را نمی شنید و چون صبح شد و دید دست آن بچه را

به گردن او بسته اند، فرمود: «چه شده است؟» پس ماجرا را به او خبر دادند.

حضور قلب آن حضرت در نماز و توجه او به خداوند به قدری بود که روزی ابلیس به صورت افعی مقابل او حاضر شد و آن حضرت به او توجه نفرمود(۱).

حمّاد بن حبيب عطّار کوفی می گوید: ما برای حجّ از کوفه حرکت کردیم و چون شبانه از منزل زباله گذشتیم، با باد سیاه تیره ای مواجه شدیم و قافله از حرکت ایستاد و من در آن بیابان سرگردان شدم تا این که به منطقه خشک و بی آب و گیاهی رسیدم، و چون شب در کنار درختی پناه گرفتم، ناگهان جوانی را دیدم که با لباس های سفید و معطر به سوی من آمد. با خود گفتم: این، یکی از اولیای خداوند است، و اگر من حرکتی انجام بدهم او از من دور می شود و من سبب می شوم که او از کار خود بازماند. پس خود را مخفی کردم و او نزدیک آن محلّ شد و آماده نماز گردید و برخاست و گفت:

«يا مَنْ حَازَ كُلَّ شَيْءٍ مِّمَّا كُنْتَ تَمْلِكُ، وَقَهَرَ كُلَّ شَيْءٍ مِّمَّا جَبَرْتَ، أَوْلِجْ قَلْبِي فَرَحَ الْإِقْبَالِ عَلَيْكَ، وَ أَلْحِقْنِي بِمَيْدَانِ الْمُطِيعِينَ لَكَ.» سپس وارد نماز شد و چون دیدم اعضای بدن او آرام گردید و حرکات او ساکن شد، رفتم در آن جایی که او [وضو گرفت و] برای نماز آماده شد. پس دیدم در آنجا چشمه ای است که از آن آب سفید می جوشد، پس من نیز آماده نماز شدم و پشت سر او به نماز ایستادم و دیدم محرابی در آن جا قرار دارد و او در آن محراب به عبادت ایستاده و آیات بشارت و عذاب را به زبان جاری می کند و با صدای دلنشین و ناله های سوزدار آن آیات را قرائت می نماید و چون خواست تیره تاریکی شب برطرف شود به پا خاست و گفت:

«يا مَنْ قَصَدَهُ الطَّالِبُونَ فَأَصَابُوهُ مُرْشِدًا، وَ أُمَّهُ الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مُتَفَضِّلًا، وَ لَجَأَ إِلَيْهِ الْعَابِدُونَ فَوَجَدُوهُ مَوْثِقًا، مَتَى رَاحَهُ مِنْ نَصِيبِ لَعْنِكَ بَدَنَهُ، وَ مَتَى فَرِحَ مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِبَيْتِهِ، إِلَهِي قَدْ تَفَشَّعَ الظُّلَامُ وَ لَمْ أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَ طَرًّا، وَ لَا مِنْ حِيَاضِ مُنَاجَاتِكَ»

ص: ۳۷۶

صَدْرًا، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَافْعَلْ بِي أَوْلَى الْأَمْرَيْنِ بِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

و چون ترسیدم که از من دور شود و من او را نشناسم و اثری از او ندانم، خود را به او چسباندم و گفتم: «سوگند به خدایی که ملالت و خستگی عبادت را از تو برداشته و لذت و شدت و شوق و رغبت به عبادت را به تو عنایت نموده، به من نظر مرحمتی بکن و به بیچارگی من ترحم نما؛ چرا که من گمراهم و خواسته من این است که مانند شما خدا را عبادت کنم، و آرزوی من این است که همین گونه با خدای خود سخن بگویم.»

پس او به من فرمود: «اگر تو در توکل خود به خدا صادق باشی گمراه نخواهی بود، لکن همراه من بیا.» و چون نزدیک آن درخت رسید، دست مرا گرفت و من احساس کردم که زمین از زیر قدم های من کشیده می شود و چون سفیدی صبح ظاهر گردید، به من فرمود: «بشارت باد تو را! این سرزمین مکه است.»

و چون من صدای ضجه و فریاد مردم مکه را شنیدم و راه خود را یافتم، او را سوگند دادم و گفتم: «سوگند به خدایی که روز قیامت به رحمت او امیدواری، به من بگو تو کیستی؟» فرمود: «اکنون که مرا سوگند دادی، من علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم.» (۱)

روایت شده که آن حضرت در دعای خود می فرمود: «اللَّهُمَّ مَنْ أَنَا حَتَّى تَغْضَبَ عَلَيَّ فَوَعَزَّتْكَ مَا يُزِينُ مُلْكَكَ إِحْسَانِي وَ لَا يُقَبِّحُهُ إِسَاءَتِي وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ خَزَائِنِكَ غِنَائِي وَ لَا يَزِيدُ فِيهَا فَقْرِي.»

یعنی: خدایا، من کیستم که تو بر من خشم کنی. سوگند به عزت، نیکی و احسان من ملک تو را زینت نمی دهد، و گناه من ملک تو را زشت نمی نماید، و بی نیازی من خزینه های تو را کم نمی کند، و فقر و نیازمندی من بر خزاین تو نمی افزاید. (۲)

ص: ۳۷۷

۱- (۵۱۸) أنوار البهیة / ۵۰، صحیفه سجّادیه / ۱۶۵.

۲- (۵۱۹) أنوار البهیة / ۶۱.

مرحوم صدوق در کتاب خصال از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «همواره عادت پدرم علی بن الحسین علیهما السلام این بود که در شب های تاریک، کیسه بزرگی را - که عرب آن را جراب می گوید - به دوش می گرفت، و در آن کیسه بزرگ کیسه هایی از طلا و نقره مسکوک بود، و بسا آرد و نان و هیزم به دوش می گرفت و درهای خانه های فقرا را می زد و به آنان می داد و برای این که شناخته نشود صورت خود را می پوشاند. از این رو، هنگام غسل دادن بر پشت او اثری مانند کوهان شتر دیده شد.

همواره یکصد خانواده از فقرای مدینه را تأمین می نمود، و دوست می داشت که فقرا و یتام و ناتوان ها و زمین گیر شده ها بر سر سفره او باشند و با دست مبارک خود به آنان غذا می داد، و برای کسانی که صاحب عیال و فرزندان بودند طعام را به دوش می گرفت و به خانه های آنان می برد، و چون شب فرا می رسید و چشم ها به خواب می رفت، آنچه زاید بر قوت خانواده خود بود در کیسه ای می ریخت و به دوش می گرفت و به خانه های فقرا می برد و صورت خود را می پوشاند و بین آنان تقسیم می کرد.» (۱)

روایت شده که حضرت زین العابدین علیه السلام هنگامی که می خواست چیزی را به فقیر بدهد، نخست، آن را می بوسید و سپس به فقیر می داد؛ [چرا که خداوند می فرماید: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» (۲)].

ابو عبدالله دامغانی گوید: حضرت زین العابدین علیه السلام، شکر و گردو را صدقه می داد، و چون از علت آن سؤال شد، فرمود: «خداوند می فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۳)، و من شکر و گردو را دوست می دارم.» (۴)

ص: ۳۷۸

۱- (۵۲۰) بحار الأنوار: ۴۶ / ۸۹، أنوار البهیة / ۵۱.

۲- (۵۲۱) توبه / ۱۰۴.

۳- (۵۲۲) آل عمران / ۹۲.

۴- (۵۲۳) بحار الأنوار: ۴۶ / ۸۹، أنوار البهیة / ۵۱.

در کتاب کافی از ابی مهدی نقل شده که گوید: حضرت زین العابدین علیه السلام بر الاغی سوار بود و چون به گروهی از جذامی ها رسید که مشغول خوردن غذا بودند، او را دعوت به غذای خود نمودند، امام علیه السلام فرمود:

«من روزه هستم و اگر روزه نبودم با شما هم غذا می شدم.» و چون به منزل خود بازگشت، دستور داد غذای نیکویی آماده کردند و آنان را دعوت نمود و خود نیز در کنار آنان نشست و با آنان غذا خورد. (۱)

رضای به قضای الهی

امام باقر علیه السلام می فرماید: پدرم علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «من بیماری سختی پیدا کردم. پدرم امام حسین علیه السلام به من فرمود: "چه چیز را دوست می داری؟" گفتم: "من نمی خواهم بر خدای خود چیزی را تعیین کنم. آنچه او برای من تدبیر نموده همان را دوست می دارم." پدرم فرمود: "احسنت! تو نیز همانند ابراهیم خلیل علیه السلام شدی که جبرئیل به او گفت: آیا حاجتی داری؟ فرمود: من چیزی بر خدای خود تعیین نمی کنم، تدبیر او برای من کافیت و او نیکو و کیلی است برای من." (۲)

ابن عباس می گوید: روزی همسر ایوب علیه السلام به ایوب گفت: «خوب است از خدا بخواهی تا تو را شفا بدهد؟» ایوب علیه السلام فرمود: «ما هفتاد سال در نعمت خدا بودیم، اکنون باید هفتاد سال نیز در بلای او صابر باشیم.» پس چیزی نگذشت که خداوند ایوب علیه السلام را عافیت و شفا بخشید. (۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدای عزوجل می فرماید: اگر من بنده ای از بندگان خود را گرفتار بستر بیماری نمایم و او مقابل عیادت کنندگان خود شکوه نکند، من گوشت پاکیزه و خون پاکیزه ای در بدن او قرار می دهم، و اگر او را قبض روح کنم، در رحمت من وارد خواهد شد، و اگر او را عافیت دهم، گناهی برای او نخواهد ماند.»

ص: ۳۷۹

۱- (۵۲۴) بحار الأنوار: ۴۶ / ۹۴، کافی: ۲ / ۲۳.

۲- (۵۲۵) دعوات راوندی / ۱۶۸، بحار الأنوار: ۸ / ۲۰۸.

۳- (۵۲۶) دعوات راوندی / ۱۶۵.

سؤال شد: «مقصود از گوشت و خون پاکیزه چیست؟» فرمود: «گوشت و خونی است که با آنها گناهی نکرده باشد.» (۱)

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «هشت چیز مربوط به قضا و قدر الهی است: خواب، بیداری، قوت، ضعف، صحت، مرض، مرگ و حیات.» (۲)

رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند می فرماید: کسی که به قضا و تقدیر من راضی نباشد و شاکر نعمت های من نباشد و بر بلای من صبر نکند، باید برای خود پروردگار دیگری برگزیند.» (۳)

[بر گو به آن که نیست رضا بر قضای حق

فکر خدای دیگر و ملک دگر کند]

رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که برای دنیای خود محزون باشد، بر خدای خود خشم نموده است، و کسی که از مصیبتی که بر او وارد می شود شکوه کند، از خدای خود شکوه نموده است.» (۴)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر کس مصیبت های کوچک را بزرگ بداند، خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا خواهد نمود.»

و در سخن دیگری فرمود: «تا زمانی که بیماری با تو می سازد تو نیز با او سازگار باش [و بی صبری مکن].» (۵)

جلالت و عزت زین العابدین علیه السلام

شیخ کثی و دیگران از ابن عایشه نقل کرده اند که هشام بن عبدالملک در زمان خلافت پدر خود عبدالملک به حج رفت و در حال طواف، مردم به او اجازه استلام حجر الأسود را ندادند. از این رو، برای او منبری قرار دادند و او بر روی آن نشست و

ص: ۳۸۰

۱- (۵۲۷) دعوات راوندی / ۱۶۷.

۲- (۵۲۸) همان / ۱۶۹.

۳- (۵۲۹) همان.

۴- (۵۳۰) همان.

۵- (۵۳۱) همان.

مردم شام او را طواف دادند. ناگهان دید حضرت زین العابدین علیه السلام با لباس معطر و زیبا و صورتی نورانی که آثار عبادت و سجده در او ظاهر بود، وارد مطاف شد، و چون به حجر الأسود نزدیک گردید مردم به احترام او کنار رفتند تا او حجر الأسود را استلام نمود.

هشام از دیدن این منظره به خشم آمد. در همین هنگام، مردی از اهل شام از هشام پرسید: «این جوانی که مردم به او احترام می کنند و از هیبت و جلالت او کنار می روند تا او حجر الأسود را استلام کند کیست؟» هشام گفت: «من او را نمی شناسم!» و این از ترس رغبت اهل شام به آن حضرت بود.

در این هنگام، فرزددق شاعر که در آنجا حاضر بود به هشام گفت: «لکن من او را می شناسم.» مرد شامی گفت: «او کیست؟» فرزددق گفت:

هذا الذي تعرف البطحاء وطئته

و البيت يعرفه و الحلّ و الحرم

هذا ابن خير عباد الله كلهم

هذا التقى التقى الطاهر العلم

هذا على رسول الله صلى الله عليه وآله والده

أمست بنور هداه تهتدى الأمم [الظلم]

إذا رأتة قریش قال قائلها:

إلى مكارم هذا ينتهى الكرم

ينمى إلى ذروه العزّ التي قصرت

عن نيلها عرب الإسلام و العجم

يكاد يمسكه عرفان راحته

رکن الحطيم إذا ما جاء يستلم

يغضى حياء و يغضى من مهابتة

فما يكلم إلا حين يتسم

ينشق نور الهدى عن نور عزته

كالشمس تنجذب في إشراقها الظلم

بكفه خيزران ريحها عبق

من كف أروع في عرينه شمم

مشتقه من رسول الله صلى الله عليه وآله نبوته

طابت عناصره و الخيم و الشيم

حمال أثقال أقوام إذا وفدوا

حلو الشمائل تحلو عنده نعم

هذا ابن فاطمه إن كنت جاهله

بجده أنبياء الله قد ختموا

ما قال لا قط إلا في تشهده

لو لا التشهد كانت لاؤه نعم

الله فضله قدماً و شرفه

جرى بذاك له في لوحه القلم

ص: ٣٨١

و ليس قولك من هذا بضائره
العرب تعرف من أنكرت و العجم
من جدّه دان فضل الأنبياء له
و فضل أمته دانت له الأمم
عمّ البرّيّه بالإحسان فانقشعت
عنها العمايه [الغيايه] و الإملاق و العدم
كلتا يديه غياث عمّ نفعهما
يستوكفان و لا يعرفهما عدم
سهل الخليقه لا يخشى بواده
تزينه خصلتان: الخلق و الكرم
لا يخلف الوعد ميمون نقيته
رحب الفنا أديب حين يعترم
من مشعر حبّهم دين و بغضهم
كفر و قريبهم منجى و معتصم
يستدفع السوء و البلوى بحبّهم
و يستردّ به الإحسان و النعم
مقدّم بعد ذكر الله ذكرهم
فى كلّ يوم و مختوم به الكلم
إنّ عدّ أهل التّقى كانوا أئمّتهم
أو قيل من خير أهل الارض قيل: هم

لا يستطيع جواد بعد غايتهم

و لا يدانيهم قوم و إن كرموا

هم الغيوث إذ أزمه أزمتم

و الأسد أسد الشرى و البأس محتدم

ياأبى لهم أن يحلّ الذمّ ساحتهم

خير كريم و أيدى بالندى هضم

لا ينقص العسر بسطاً من أكتفهم

سيان ذلك إن أثروا و أن عدموا

أى الخلائق ليست فى رقابهم

لأولويّه هذا أو له نعم

من يعرف الله يعرف أولويّه ذا

فالدّين من بيت هذا ناله الأمام

بيوتهم فى قریش يستضاء بهم

فى النَّابِات و عند الحلم ان حلموا

فجده من قریش من أزمّتها

محمّد و على بعده علم

بدر له شاهد و الشعب من أحد

و الخندقان و يوم الفتح قد علموا

و خير و حنين يشهدان له

و فى قريضه يوم صليم قتم

مواطنن قد علت فی کلّ نائیه

علی الصّحابه لم أکتّم کما کتموا(۱)

هشام با شنیدن این اشعار خشمگین شد و حقوق و جوایز او را قطع کرد و

ص: ۳۸۲

۱- (۵۳۲) أنوار البهیة / ۵۸، مناقب: ۳ / ۳۰۶.

دستور داد فرزددق را در عسفان - بين مكه و مدينه - به زندان انداختند و چون اين خبر به حضرت زين العابدين عليه السلام رسيد آن حضرت دوازده هزار درهم براي او فرستاد و فرمود: «از تو معذرت مي خواهيم. اگر بيش از اين مي داشتيم براي تو مي فرستاديم.»

پس فرزددق آنها را برگرداند و گفت: «اي فرزند رسول خدا! من اين اشعار را براي خشنودي خدا و رسول او گفتم و چيزي نمي خواهم.» امام عليه السلام باز آنها را به او برگرداند و فرمود: «سوگند به حقي كه من بر تو دارم، پذير. خداوند از نيت و منزلت تو آگاه است.» پس فرزددق پذيرفت و در زندان اشعاري در مذمت و توهين به هشام سرود و از اشعار اوست:

أتحبسنى بين المدينه و التى

إليها قلوب الناس يهوى منيها

يقلب رأساً لم يكن رأس سيّد

و عين له حواء باد عيوبها

و چون هشام اين اشعار را شنيد، دستور داد او را آزاد كردند.^(۱)

در مناقب ابن شهر آشوب آمده كه هشام به فرزددق گفت: «براي چه اين گونه اشعار را درباره ما نمي گويي؟» فرزددق گفت: «تو جدّي مانند جدّ او و پدري مانند پدر او و مادري مانند مادر او بياور تا براي شما نيز چنين اشعاري را بگويم.»

مرحوم محدث قمي در كتاب انوار البهيّه از استاد اكبر محقق بهبهاني نقل نموده كه گويد: جدّم گفت: عبدالرحمن جامي اين قصيده را در كتاب سلسله الذهب به فارسي برگردانده و درباره آن گفته است: يكي از زن هاي كوفه در خواب فرزددق را ديد و به او گفت: «خدا با تو چه كرد؟» فرزددق گفت: «خداوند مرا به سبب قصيده اي كه درباره حضرت زين العابدين گفتم بخشيد.» سپس عبدالرحمن جامي - با اين كه مشهور به ناصبي بودن است - مي گويد: «سزاوار است خداوند با اين قصيده همه مردم عالم را ببخشد.»^(۲)

ص: ۳۸۳

۱- (۵۳۳) روضه الواعظين / ۲۰۱، أنوار البهيّه / ۵۸.

۲- (۵۳۴) أنوار البهيّه / ۵۹.

قطب راوندی در کتاب خرائج می گوید: هنگامی که حجاج بن یوسف ثقفی در جنگ با عبدالله زبیر کعبه را خراب نمود و سپس بازسازی کرد و مردم خواستند حجر الأسود را نصب کنند، یکی از علمای اهل سنت حجر الأسود را گرفت و چون به جای خود گذارد قرار نگرفت. پس یکی از قضات آنان گرفت و چون به جای خود گذارد قرار نگرفت و یکی از زهاد آنان نیز چنین کرد و حجر الأسود به جای خود قرار نگرفت. پس حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمد و آن را گرفت و نام خدا را برد و آن را در جای خود گذارد و حجر الأسود قرار گرفت و مردم با دیدن این منظره تکبیر گفتند و فرزدق نیز در اشعار خود به این موضوع اشاره نموده و می گوید:

یکاد یمسکه عرفان راحته

رکن الحطیم إذا ما جاء یستلم (۱)

خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در دمشق شام

اوزاعی در کتاب الأحمر (۲) می گوید: هنگامی که [امام حسین علیه السلام و یاران و اهل بیت او در کربلا کشته شدند و] علی بن الحسین علیهما السلام [و اهل بیت او] و سر امام حسین علیه السلام [و عده ای از شهدا] را در شام نزد یزید آوردند، یزید به یک خطیب توانا گفت: «دست این جوان [یعنی حضرت زین العابدین علیه السلام] را بگیر و نزد منبر ببر و مردم را نسبت به او و پدر او که به جنگ ما برخاسته اند آگاه کن.»

پس آن خطیب بالای منبر مسجد دمشق رفت و تا توانست از بنی هاشم (۳) مذمت

ص: ۳۸۴

۱- (۵۳۵) الخرائج و الجرائح: ۱ / ۲۶۸.

۲- (۵۳۶) فی المناقب و فی کتاب الأحمر قال الأوزاعی: لَمَّا أتى بعلی بن الحسین علیه السلام و رأس أبیه إلی یزید

۳- (۵۳۷) بالشام قال لخطیب بلیغ: خذ بید هذا الغلام فانت به إلی المنبر و أخبر الناس بسوء رأی أبیه و جدّه و فراقهم الحق و بغیهم علینا، قال: فلم یدع شیئاً من المساوی إلّا ذکره فیهم، فلمّا نزل قام علی بن الحسین فحمد الله بمحامد شریفه و صلّى علی النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله صَلَاحٌ مَوْجِزُهُ، ثُمَّ قَالَ: یا معشر النَّاسِ فَمَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَعْرَفُهُ نَفْسِي، أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مَنِي، أَنَا ابْنُ مَرُوه وَ صَفَا، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُصْطَفَى، أَنَا ابْنُ مَنْ لَا يَخْفَى، أَنَا ابْنُ مَنْ عَلَا فَاسْتَعْلَى فَجَازَ سِدْرَهُ الْمُنْتَهَى وَ كَانُ مِنْ رَبِّهِ كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ مِثْنِي مِثْنِي، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِي بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، أَنَا ابْنُ الْمَقْتُولِ ظَلْمًا، أَنَا ابْنُ الْمَجْرُوزِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، أَنَا ابْنُ الْعِطْشَانِ حَتَّى قَضَى، أَنَا ابْنُ طَرِيحِ كَرْبَلَا، أَنَا ابْنُ مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَ الرَّذَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَتَ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ فِي الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ رَأَسَهُ عَلَى السَّيْنَانِ يَهْدِي، أَنَا ابْنُ مَنْ حَرَمَهُ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ تَسْبِي، أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانَا

نمود [و بنی امیّه را ستایش کرد] و چون از منبر پایین آمد، حضرت زین العابدین علیه السلام بالای منبر رفت و فرمود:

«ای مردم! هر کس مرا می شناسد و هر کس مرا نمی شناسد من خود را به او معرفی می کنم. همانا من فرزند مکه و منی و مروه و صفا و محمّد مصطفی و کسی که به مقام عالی سدره المنتهی رسید می باشم. من فرزند کسی هستم که در معراج ملائکه به او اقتدا کردند و خداوند او را از مسجد الحرام به مسجد اقصی [و سپس به سدره المنتهی] برد. من فرزند علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبرا هستم. من فرزند کسی هستم که از روی ظلم از قفا او را سر بریدند. من فرزند کسی هستم که او را بلب تشنه کشتند و بدن او را بدون لباس روی زمین کربلا رها نمودند. من فرزند کسی هستم که ملائکه آسمان بر او گریستند، و جنیان روی زمین و پرندگان هوا بر او نوحه کردند.

من فرزند کسی هستم که سر او را بالای نیزه کردند و [برای عیب‌الله زیاد و یزید بن معاویه] هدیه بردند. من فرزند کسی هستم که حرم و اهل بیت او را از عراق [تا شام] به اسارت بردند.

ای مردم! خداوند متعال ما را به بلای نیکویی آزمود، و پرچم هدایت و عدل و تقوا را به دست ما قرار داد و پرچم ضلالت و گمراهی را در دست غیر ما (۱) قرار داد و

ص: ۳۸۵

۱- (۵۳۸) أهل البيت ببلاءٍ حسن، حيث جعل رايه الهدى و العدل و التقى فينا، و جعل رايه الضلال و الردى في غيرنا، فضلنا أهل البيت بستّ خصال: فضلنا بالعلم، و الحلم، و الشجاعة، و السّماحة، و المحبّه و المحلّه في قلوب المؤمنين، و آتانا ما لم يؤت أحداً من العالمين من قبلنا، فينا مختلف الملائكة و تنزيل الكتب.

ما را به شش خصلت فضیلت داد: ما را به علم و حلم و شجاعت و سماحت [و کرم] و محبت در قلوب مؤمنین فضیلت داد، و به ما مقامی داد که به احدی قبل از ما نداده بود. رفت و آمد ملائکه و نزول آیات قرآن در خانه ما بود.»

هنوز سخنان زین العابدین علیه السلام تمام نشده بود که یزید از ترس رسوایی به مؤذن گفت: اذان بگو و چون مؤذن گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، زین العابدین علیه السلام فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيراً»، و چون گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله»، زین العابدین علیه السلام فرمود: «من نیز شهادت به یگانگی خدا می دهم.» و چون گفت: «أشهد أن محمداً رسول الله»، زین العابدین علیه السلام فرمود: «ای یزید! این آقای که شما به رسالت او شهادت می دهید جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد تو است دروغ گفته ای و اگر بگویی جد من است پس برای چه پدر من را کشتی و اهل بیت او و من را اسیر نمودی؟»

سپس فرمود: «ای مردم! آیا بین شما کسی هست که پدر و جد او رسول خدا باشد؟» پس صدای مردم به گریه بلند شد و یکی از شیعیان او به نام منهال بن عمرو طائی، و در روایتی مکحول، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و گفت: «چگونه است حال تو ای فرزند رسول خدا؟» حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «وای بر تو، ما همانند بنی اسرائیل شدیم که فرعونیان مردان آنان را می کشتند(۱) و زنانشان را زنده

ص: ۳۸۶

۱- (۵۳۹) قال: فلم يفرغ حتى قال المؤذن: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، فقال عليّ عليه السلام: «اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيراً»، فقال المؤذن: «أشهد أن لا إله إلا الله»، فقال عليّ عليه السلام: «أشهد بما تشهد به، فلما قال المؤذن: أشهد أن محمداً رسول الله، قال عليّ عليه السلام: يا يزيد هذا جدّي أو جدك؟ فإن قلت: جدك فقد كذبت، وإن قلت: جدّي فلم قتلت أبي و سببت حرمه و سببتي؟ ثم قال: معاشر الناس هل فيكم من أبوه و جدّه رسول الله؟ فعلت الأصوات بالبكاء، فقام إليه رجل من شيعته يقال له: المنهال بن عمرو الطائي، و في روايه مكحول صاحب رسول الله صلي الله عليه و آله فقال له: كيف أمسيت يا بن رسول الله؟ فقال: ويحك كيف أمسيت؟! أمسينا فيكم كهيهة بنى إسرائيل في آل فرعون، «يذبحون أبناءهم و يستحيون نسائهم» الآية و أمست العرب تفتخر على العجم بأن محمداً منها، و أمست قريش تفتخر على العرب بأن محمداً منها و أمسى آل محمّد مقهورين مخذولين، فإلى الله نشكو كثره عدونا و تفرّق ذات بيننا و تظاهر الأعداء علينا. مناقب: ۳ / ۳۰۵، بحار الأنوار: ۴۵ / ۱۷۴.

می گذاردند. عرب بر عجم افتخار می کرد که محمدصلی الله علیه وآله از عرب است و اکنون آل محمد مقهور و مخدول گشته و من به خدای خود شکایت می کنم از دشمنان زیاد و تفرق مردم و سلطه دشمنان بر ما.»

حلم و بردباری زین العابدین علیه السلام

شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد می گوید: یکی از خویشان حضرت زین العابدین علیه السلام [به نام حسن بن حسن] نزد آن حضرت آمد و هر چه می توانست به او فحش و دشنام داد و امام علیه السلام به او پاسخی نداد و چون او دور شد امام علیه السلام به اصحاب خود فرمود: «شما سخنان این مرد را شنیدید و من دوست می دارم با من نزد او برویم و پاسخ من را نیز بشنوید.» اصحاب گفتند: «خواهیم آمد، و ما دوست می داشتیم شما همان اول به او پاسخ می دادید.»

پس امام علیه السلام آماده شد و حرکت کردیم، در حالی که آن حضرت این آیه را تلاوت می فرمود: «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (۱). و ما دانستیم که امام علیه السلام پاسخی به او نخواهد داد، و آن مرد چون ما را دید یقین کرد که امام علیه السلام برای انتقام گرفتن آمده است، از این رو، خود را آماده اسائه ادب بیشتری نمود، لکن امام علیه السلام به او فرمود:

«ای برادر! تو آمدی سخنانی را به ما نسبت دادی. اگر سخنان تو درباره ما حق بوده خدا ما را ببخشد، و اگر حق نبوده خدا تو را ببخشد.» پس آن مرد با شنیدن این سخنان پیشانی امام علیه السلام را بوسه زد و گفت: «آری، آنچه من گفتم از ساحت مقدس شما دور بود و من سزاوار آن بودم.» (۲)

ص: ۳۸۷

۱- (۵۴۰) آل عمران / ۱۳۴.

۲- (۵۴۱) أنوار البهیة / ۵۹-۶۰.

نزدیک به این معناست آنچه از حماد لَحَام نقل شده که گوید: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: «پسر عموی شما، فلان شخص، هر چه توانست از شما بدگویی نمود.» پس امام علیه السلام به کنیز خود فرمود: «آب وضو بیاور.» سپس وضو گرفت و مشغول نماز شد. من با خود گفتم: «امام علیه السلام به او نفرین خواهد نمود.» پس دو رکعت نماز خواند و دست به دعا بلند نمود و گفت: «خدایا، من حقّ خود را بخشیدم و تو از من کریم تر هستی، پس تو نیز او را به من ببخش و او را مؤاخذه مکن.» سپس به حال تضرّع افتاد و پیوسته او را دعا نمود و من تعجب می کردم. (۱)

و به همین معنا اشاره دارد سخن امام رضا علیه السلام که به یکی از اهل قم فرمود: «از خدا بترسید و بر شما باد به سکوت و صبر و حلم.» سپس فرمود: «هرگز انسان، عابد شمرده نمی شود، مگر این که حلیم و بردبار باشد.» (۲)

در مناقب آمده: جوانی به حضرت زین العابدین علیه السلام دشنام داد و امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «ای جوان! سر راه ما گردنه سخت و خطرناکی است و اگر من از آن گردنه سالم بگذرم باکی از سخنان تو ندارم، و اگر درمانده شوم بدتر از آنچه تو می گویی خواهم بود.»

زین العابدین علیه السلام دو مرتبه غلام خود را صدا زد و او جواب نداد، تا این که در مرتبه سوم پاسخ داد و امام علیه السلام به او فرمود: «مگر تو صدای مرا نمی شنیدی؟» غلام گفت: «آری.» فرمود: «پس برای چه پاسخ نمی دادی؟» غلام گفت: «از مجازات شما ایمن بودم.» امام علیه السلام فرمود: «خدا را ستایش می کنم که او مملوک مرا از شرّ من ایمن نموده است.»

یکی از کنیزان زین العابدین علیه السلام آب بر روی دست آن حضرت می ریخت، ناگهان غفلت نمود و ظرف آب را رها کرد و دست امام علیه السلام آسیب دید، و چون

ص: ۳۸۸

۱- (۵۴۲) أنوار البهیة / ۶۰ ، بحار الأنوار: ۸۸ / ۳۸۵ ، مشکاه الأنوار / ۳۸۰.

۲- (۵۴۳) مشکاه الأنوار / ۳۷۹.

امام علیه السلام به او نگاه کرد او گفت: «خداوند می فرماید: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»». امام علیه السلام فرمود: «خشم خود را فرو بردم.» کنیز گفت: «خداوند می فرماید: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»». امام علیه السلام فرمود: «خدا از تو بگذرد.» کنیز گفت: «خداوند می فرماید: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»». امام علیه السلام فرمود: «من تو را در راه خدا آزاد نمودم.»

حضرت زین العابدین علیه السلام بر عده ای گذشت که غیبت آن حضرت را می کردند، پس ایستاد و به آنان فرمود: «اگر شما در گفتار خود صادق باشید خدا مرا ببخشد و اگر دروغ گو باشید خدا شما را ببخشد.»

عادت حضرت زین العابدین علیه السلام این بود که چون ماه مبارک رمضان می رسید خطاهای غلامان خود را می نوشت و چون شب آخر ماه می شد آنان را جمع می کرد و خطاهایشان را به آنان نشان می داد و می فرمود:

«شماها چنین خطاهایی را کرده اید و من شما را مجازات نکردم.» و چون آنان به خطاهای خود اعتراف می کردند بین آنان می ایستاد و می فرمود: «با صدای بلند بگوئید: "ای علی بن الحسین! پروردگار تو نیز خطاهای تو را همین گونه ثبت نموده و نامه ای برای تو آماده کرده و هر عمل کوچک و بزرگ تو را در آن جمع نموده است. پس به یاد ذلیلانه ایستادن خود در پیشگاه خدا باش. او کوچک ترین ظلمی به کسی نخواهد نمود. «وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا». پس تو اکنون از خطای ما بگذر تا خداوند نیز همان گونه که فرموده «وَلْيُغْفِرُوا وَ لِيُغْفَرُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» از تو بگذرد.» پس آنان را عفو می نمود و صدای ناله و گریه او بلند می شد. (۱)

تواضع و فروتنی زین العابدین علیه السلام

شخصی به نام نافع بن جبیر به آن حضرت گفت: «شما با افراد و اقوام بی اعتبار و پستی می نشینی [و این شأن شما نیست].» امام علیه السلام به او فرمود: «من با کسانی می نشینم که از مجالست با آنان در دین خود بهره مند شوم.» به آن حضرت گفته شد:

ص: ۳۸۹

«برای چه شما با هر قافله ای مسافرت می کنید، ناشناخته بین آنان می روید؟»

امام علیه السلام فرمود: «ترس از آن دارم که مردم بخواهند به واسطه رسول خداصلی الله علیه وآله به من احترام کنند و من نتوانم جبران نمایم.»

و در سخنی فرمود: «من هرگز تاکنون به واسطه خویشی با رسول خداصلی الله علیه وآله یک لقمه از کسی نخورده ام.»

صاحب محاسن و کافی نقل کرده اند که به عبدالملک خبر دادند حضرت زین العابدین علیه السلام کنیز خود را آزاد نموده و سپس با او ازدواج کرده است. پس عبدالملک [بن مروان، خلیفه مروانی] به آن حضرت نوشت:

«شما می دانید که همترازهای شما از قریش نسبت به دامادها و فرزندان خود ملاحظه شخصیت خویش را می نمایند، شما نه ملاحظه شخصیت خود را کرده اید و نه ملاحظه فرزندان خود را.»

پس حضرت زین العابدین علیه السلام در پاسخ او نوشت: «کسی در شرافت و کرامت به رسول خداصلی الله علیه وآله نمی رسد و من طبق سنت او با کنیز خود پس از آزاد نمودن و دریافت ثواب، ازدواج نمودم، و کسی که دین او پاک باشد چنین چیزی به او آسیب نمی رساند و خداوند با تشرف به اسلام همه کاستی ها و نقیصه ها و پستی ها [ی زمان جاهلیت] را از مسلمانان برطرف نمود، و تنها جاهلیت [و رسوم آن] سبب پستی و بی مقداری انسان است.»

پس سلیمان به پدر خود عبدالملک گفت: «یا امیرالمؤمنین! چقدر زین العابدین [با سخنان خود] بر تو فخر می کند.» عبدالملک گفت: «فرزندم! این چنین مگو، او بر ما فخر نمی کند، بلکه این زبان بنی هاشم و سخن آنان است که سنگ را می شکافد و از دریا اقتراف می نماید.»

در کتاب عقد الفرید آمده که حضرت زین العابدین علیه السلام به او فرمود: «عمل من همانند عمل رسول خداست که با کنیز خود و با همسر غلام خود [بعد از طلاق] ازدواج نمود.» پس عبدالملک به اطرافیان خود گفت: «کاری که مردم به سبب آن

پست و ناچیز می شوند علی بن الحسین علیه السلام به سبب آن کسب شرافت نمود.»

در کتاب امالی آمده که به آن حضرت گفته شد: «شما که بهترین مردم هستید برای چه با مادر خود غذا نمی خورید، در حالی که او چنین چیزی را دوست می دارد؟»

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «من نمی خواهم دستم به طرف لقمه ای برود که چشم مادرم به آن باشد و من عاق او بشوم.» از این رو، پس از این قصه، امام علیه السلام پارچه ای بر روی غذا می انداخت و دست خود را زیر آن پارچه می برد و لقمه خود را بر می داشت. (۱)

سخنان حکیمانه زین العابدین علیه السلام

سخنان آن حضرت فراوان است و ما در این مختصر به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- سخنان مفصلی درباره نصیحت و ارشاد شیعیان از آن حضرت نقل شده که در هر جمعه ای برای آنان تکرار می فرموده است و آغاز آنها توصیه به تقوا و یاد مرگ و حساب اعمال و دوری از غفلت است. «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَتَجِدْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا، وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمْرًا بَعِيدًا وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ، وَ يُحَكِّكُ يَابْنَ آدَمَ الْغَافِلَ...» (۲)

۲- سخنانی نیز درباره موعظه و زهد و حکمت از آن حضرت نقل شده که حقا تکان دهنده است: «كَفَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ كَيْدَ الظَّالِمِينَ وَ بَغْيَ الحَاسِدِينَ وَ بَطْشَ الجَبَّارِينَ...» (۳)

۳- سخنان مفصلی نیز درباره حقوق از آن حضرت نقل شده که معروف به «رساله الحقوق» است، و حقا هر مؤمنی باید به این رساله نگاه کند و توفیق ادای

ص: ۳۹۱

۱- (۵۴۵) مناقب آل ابی طالب: ۴ / ۱۶۱ - ۱۶۲.

۲- (۵۴۶) تحف العقول / ۱۸۰.

۳- (۵۴۷) همان / ۱۸۲.

حقوق واجب را از خدای خود طلب نماید، و در مورد این پنجاه حقی که آن حضرت بیان نموده دیگران را نیز آگاه سازد. (۱)

۴- سخنانی نیز درباره زهد در دنیا و نشانه های آن در مؤمن بیان نموده که هر مؤمنی باید در آنها دقت کند تا در مطامع و زینت های دنیا غرق نشود و حب دنیا او را بیچاره ننماید. (۲)

۵- امام علیه السلام نامه ای به محمد بن مسلم زهری نوشته که بسیار آموزنده و نجات بخش است. (۳)

۶- سخنان کوتاهی نیز از آن بزرگوار نقل شده که به برخی از آنها اشاره می شود:

قال علیه السلام: «الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ». یعنی: «صبر و رضایت از تقدیرات ناگوار دلیل بر بالا-ترین درجات یقین است». (۴)

و قال علیه السلام: «مَنْ قَنَعَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ». یعنی: «هر کس به داده های خدا قانع باشد، بی نیازترین مردم خواهد بود.»

و قال علیه السلام: «لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَى، وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَّقَبَلُ». یعنی: «هیچ عملی اگر همراه با تقوا باشد کم و ناچیز نیست و چگونه ناچیز است عملی که به درگاه خداوند پذیرفته باشد؟»

و قال علیه السلام: لبعض بنیه: «يا بَنِيَّ! انظُرْ خَمْسَةً فَلَا تُصَاحِبُهُمْ وَ لَا تُحَادِثُهُمْ وَ لَا تُرَافِقُهُمْ فِي طَرِيقٍ، فَقَالَ: يَا أَبَتَهُ مَنْ هُمْ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْكُذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ يُقَرِّبُ لَكَ الْبُعِيدَ وَ يَبْعُدُ لَكَ الْقَرِيبَ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفَاسِقِ، فَإِنَّهُ بِإِيَّاكَ بِأَكْلِهِ أَوْ أَقْلٍ مِنْ ذَلِكُكَ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْبُخِيلِ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَخْوَجَ مَا تُكُونُ إِلَيْهِ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرُّكَ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفَاطِعِ لِرِجْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ.» (۵)

ص: ۳۹۲

۱- (۵۴۸) تحف العقول / ۱۸۴.

۲- (۵۴۹) همان / ۱۹۶.

۳- (۵۵۰) همان / ۱۹۸.

۴- (۵۵۱) همان / ۲۰۰.

۵- (۵۵۲) همان / ۲۰۱.

یعنی حضرت زین العابدین علیه السلام به یکی از فرزندان خود فرمود: «فرزند عزیزم! به دقت بنگر و با پنج گروه از مردم هم نشین و هم سخن و همراه شو.» او گفت: «پدر جان! آنان کیانند؟»

امام علیه السلام فرمود: «بترس از هم نشینی با کذاب و دروغ گو که او همانند سراب (آب نما) می ماند؛ دور را برای تو نزدیک می کند و نزدیک را برای تو دور می نماید. و بترس از هم نشینی با فاسق؛ چرا که او تو را به یک لقمه و یا کمتر از آن می فروشد. و بترس از هم نشینی با بخیل؛ چرا که او در سخت ترین وضعیت مالی تو را محروم و خوار خواهد کرد. و بترس از هم نشینی با احمق؛ چرا که او می خواهد به تو کمک کند اما به سبب حماقت به تو آسیب خواهد رساند. و بترس از هم نشینی با قاطع رحم؛ چرا که من او را در کتاب خدا ملعون یافتم.»

و قال علیه السلام: «الْمُؤْمِنُ مِنْ دُعَائِهِ عَلَى ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ يُدَخَّرَ لَهُ، وَإِمَّا أَنْ يُعَجَّلَ لَهُ، وَإِمَّا أَنْ يُدْفَعَ عَنْهُ بَلَاءٌ يُرِيدُ أَنْ يُصِيبَهُ.» (۱)

یعنی: «دعای مؤمن سه گونه است: یا برای او ذخیره می شود [اگر مصلحت او اجابت در دنیا نباشد]، و یا فوری و یا با تأخیر مستجاب می شود [اگر مصلحت او در اجابت باشد]، و یا به جای آن دعا، بلایی که خداوند می خواسته به او برسد از او بر طرف می شود.»

و قال علیه السلام: «إِنَّ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ، الْإِنْفَاقَ عَلَى قَدْرِ الْإِقْتَارِ، وَ التَّوَسُّعَ عَلَى قَدْرِ التَّوَسُّعِ، وَ إِنْصَافَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ اِبْتِدَاءَهُ بِالسَّلَامِ.» (۲)

یعنی: «از اخلاق مؤمن است، انفاق و احسان در سختی و تنگدستی، به اندازه سختی و تنگدستی، و انفاق در وسعت، به اندازه وسعت، و انصاف با مردم، و ابتدای به سلام.»

و قال علیه السلام: «ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ: كَفَّ لِسَانَهُ عَنِ النَّاسِ وَ اغْتِيَابِهِمْ، وَ إِشْغَالُهُ نَفْسَهُ

ص: ۳۹۳

۱- (۵۵۳) تحف العقول / ۲۰۲.

۲- (۵۵۴) همان / ۲۰۴.

بِمَا يَنْفَعُهُ لآخِرَتِهِ وَ دُنْيَاهُ، وَ طُولُ الْبُكَاءِ عَلَيَّ خَطِيئَتِهِ» (۱)

یعنی: «سه چیز نجات بخش مؤمن است: باز داشتن زبان از غیبت و بدگویی از مردم، مشغول بودن مؤمن به آنچه مفید برای دنیا و آخرت اوست، و گریه پیاپی برای گناهان.»

و قال صلى الله عليه وآله: «نَظَرُ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ لِلْمَوَدَّةِ وَ الْمَحَبَّةِ لَهُ عِبَادَةٌ» (۲)

یعنی: «نگاه مؤمن در صورت برادر مؤمن خود از روی محبت و دوستی عبادت است.»

و قال لابنه محمد عليهما السلام: «افْعَلِ الْخَيْرَ إِلَى كُلِّ مَنْ طَلَبَهُ مِنْكَ، فَإِنْ كَانَ أَهْلِهِ فَقَدْ أَصَبْتَ مَوْضِعَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ بِأَهْلٍ كُنْتَ أَنْتَ أَهْلَهُ، وَإِنْ شَتَمَكَ رَجُلٌ عَنْ يَمِينِكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى يَسَارِكَ، وَ اعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَأَقْبَلْ عُذْرَهُ» (۳)

یعنی: حضرت زین العابدین به فرزند خود امام باقر علیهما السلام فرمود: «هر کس از تو عمل خیری را طلب نمود انجام ده، پس اگر او اهل خیر و سزاوار به آن بود، تو خیر را در جای خود قرار داده ای، و اگر او سزاوار به آن خیر نبود تو سزاوار به آن خواهی بود، و اگر کسی در طرف راست تو به تو دشنام داد و سپس برگشت و از طرف چپ تو آمد و عذرخواهی نمود عذر او را بپذیر.»

و قال عليه السلام: «إِنَّ الْمَعْرِفَةَ وَ كَمَالَ دِينِ الْمُسْلِمِ، تَرْكُهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ، وَ قَلَّةَ مِرَائِهِ، وَ حِلْمَهُ، وَ صَبْرَهُ، وَ حُسْنَ خُلُقِهِ» (۴)

یعنی: «معرفت و کمال دین مسلمان به چند چیز است: بیهوده سخن نگفتن، از نزاع و کشمکش دوری کردن، حلم و بردباری، صبر و شکیبایی و خلق نیک.»

ص: ۳۹۴

۱- (۵۵۵) تحف العقول / ۲۰۴.

۲- (۵۵۶) همان.

۳- (۵۵۷) همان.

۴- (۵۵۸) همان / ۲۰۲.

حضرت زین العابدین علیه السلام، روز شنبه دوازدهم و یا هیجدهم محرم سال نود و پنج هجری قمری به شهادت رسید. سن مبارک آن حضرت هنگام شهادت پنجاه و هفت سال بود و هشام بن عبدالملک در زمان خلافت برادر خود ولید بن عبدالملک او را مسموم نمود.

شیخ طوسی و شیخ مفید می فرمایند: آن حضرت را در روز بیست و پنجم محرم سال نود و پنج هجری قمری مسموم نمودند. محدث قمی می گوید: سال رحلت آن حضرت را «سنه الفقهاء» نامیدند؛ چرا که در آن سال بسیاری از علما و فقها از دنیا رفتند.

سبط بن جوزی در کتاب تذکره می گوید: علی بن الحسین علیه السلام که سید الفقها بود، در اول سال نود و پنج هجری قمری از دنیا رحلت نمود و پس از آن حضرت، عدّه ای از فقها در آن سال از دنیا رحلت نمودند، و قبر شریف آن حضرت در بقیع کنار عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام است.

مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «پدرم علی بن الحسین هنگام مرگ مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: فرزند عزیزم! من تو را وصیت می نمایم به آنچه پدرم هنگام مرگ مرا به آن وصیت نمود و فرمود: پدرش او را نیز چنین وصیت کرد و فرمود: "یا بُنَّی! إِيَّاكَ وَ ظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ ناصِرًا إِلَّا اللَّهَ." یعنی: فرزند عزیزم! بترس از ظلم به کسی که یآوری جز خدا ندارد.»

موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید: «هنگامی که مرگ علی بن الحسین علیه السلام فرا رسید، بیهوش گردید و سپس چشمان خود را باز نمود و سوره «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» و سوره «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ» را قرائت کرد و سپس فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»، و سپس روح از بدن او مفارقت کرد و دیگر سخنی نگفت.» (۱)

ص: ۳۹۵

سؤال فقهی از امام زین العابدین علیه السلام

سعید بن مسیب می گوید از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسیدم: «اگر مردی زن خود را بزند به گونه ای که حمل خود را سقط کند چه حکمی دارد؟»

فرمود: «اگر نطفه بوده یعنی از روزی که همبستر شده اند فقط ۴۰ روز از آن گذشته باشد، ۲۰ دینار، و اگر علقه باشد یعنی ۸۰ روز گذشته باشد، ۴۰ دینار، و اگر مضغه باشد یعنی ۱۲۰ روز گذشته باشد، ۶۰ دینار، و اگر دارای گوشت و استخوان بوده و جوارح و اعضا در آن پیدا شده و روح در آن دمیده شده باشد باید دیه کامل بپردازد.»^(۱)

سؤال اعتقادی از امام زین العابدین علیه السلام

وقتی که حضرت زین العابدین علیه السلام احوال و اوضاع روز قیامت و قصاص ظالم توسط مظلوم را مطرح فرمود، شخصی بلند شد و عرض کرد: «یا بن رسول الله! اگر مؤمن حقی بر گردن کافری داشته باشد، چه چیزی از کافر می گیرند و به مؤمن می دهند، در حالی که بی نوا خود اهل جهنم است؟»

حضرت فرمود: «از مسلمان به اندازه حقی که برگردن کافر دارد گناه کم شده و به پرونده کافر افزوده می شود و در نتیجه عذاب او افزوده می شود.» عرض کرد: «اگر

ص: ۳۹۸

مسلمان بر گردن مسلمان حقی داشته باشد چگونه استیفا می شود؟»

فرمود: «از حسنات و کارهای نیک مسلمان ظالم گرفته و به حسنات مظلوم می افزایند و اگر حسناتی نداشته باشد از گناهان مظلوم گرفته و بر گناهان مسلمان ظالم افزوده می شود و در نتیجه بر عذاب او می افزایند.»^(۱)

محمد حنفیه و امام زین العابدین علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «چون حضرت حسین علیه السلام به شهادت رسید محمد حنفیه نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد: "ای پسر برادر، من عموی تو و از تو بزرگ تر هستم، پس برای امامت شایسته ترم؛ سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله را به من بده." حضرت فرمود: "ای عمو! از خداوند بترس و آنچه را که حق تو نیست ادعا مکن که می ترسم عمرت کوتاه شود و در امر امامت تفرقه ایجاد شود."»

عرض کرد: "من شایسته تر از تو هستم برای امامت." حضرت فرمود: "ای عمو، آیا می خواهی نزد حاکمی برویم و در آنجا دعوی خود را مطرح کنیم؟" گفت: "نزد چه کسی برویم؟" حضرت فرمود: "نزد حجر الاسود." پس هر دو نزد حجر الاسود آمدند و ایستادند و حضرت فرمود: "عمو سخن بگو و حال خود را بیان کن که طالب امر امامتی." وی سخن گفت اما جوابی نشنید. پس حضرت زین العابدین علیه السلام جلو آمد و دست مبارک بر حجر الاسود گذارد و خدا را قسم داد که حجر را به زبان در آورده تا با زبان عربی فصیح، امامت بعد از حسین علیه السلام را روشن نماید.

ناگاه حجر الاسود به لرزه در آمد به حدی که نزدیک بود از جای کنده شده و بر زمین بیفتد و با زبان عربی فصیح گفت: "ای محمد! تسلیم شو که امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام، حق علی بن الحسین علیه السلام است." حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «محمد حنفیه برگشت و مرتب می گفت: "بابی علی؛ پدرم فدای علی بن الحسین باد."»^(۲)

ص: ۳۹۹

۱- (۵۶۱) زین العابدین، نوشته المقزم / ۱۴۵.

۲- (۵۶۲) کشف الغمه مترجم: ۲ / ۳۱۰.

محققین عقیده بر آن دارند که محمد حنفیه دارای جلالت و بزرگواری بوده و هرگز ادعای امامت نداشته بلکه معترف به امامت حق بوده است ولی چون پیروانی داشته که علی رغم میل او، وی را امام می دانسته اند، او می خواست با نمایش این صحنه و تظاهر به ادعای امامت، مسئله بر پیروان وی روشن گردد تا مبدا فتنه ای به وجود آید. و این که محمد حنفیه پس از اعجاز و خاتمه شهادت حجر الأسود اعتراف به امامت حضرت نمود و به قولی دست آن حضرت را بوسید، نشانه همین نیت پاک وی بوده است.

روح بلند امام سجّاد علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «عبدالملک بن مروان به طواف کعبه مشغول بود و حضرت سجّاد علیه السلام جلوی او طواف می کرد و به او اعتنایی نمی نمود. عبدالملک آن حضرت را از نظر قیافه نمی شناخت؛ پرسید: "این کیست که جلوی ما طواف می کند و به ما نظر نمی افکند؟"

گفتند: "او علی بن الحسین علیه السلام است." همانجا نشست و دستور داد که آن حضرت را برگردانند. چون آن حضرت برگشتند، عرض کرد: "ای علی بن الحسین! من قاتل پدرت حسین بن علی علیه السلام نیستم، چرا نزد ما نمی آیی؟"

حضرت فرمود: "قاتل پدرم دنیای پدرم را تباه کرد و پدر من آخرت قاتلش را تباه نمود و تو هم اگر می خواهی مثل او باش." گفت: "نه من هرگز چنین قصدی ندارم، بلکه خواهش می کنم نزد ما بیا و از دنیای ما بهره مند باش."

حضرت سجّاد نشست و ردای خود را پهن کرد و به درگاه پروردگار عرض کرد: "خدایا، حرمت دوستانت را به او بنمایان."

ناگاه دید که ردای آن حضرت پر از درّ و گوهرهایی شد که پرتو آنها نزدیک بود چشم ها را برباید. آن گاه به عبدالملک فرمود: "کسی که چنین حرمتی نزد خدا دارد آیا به دنیای تو محتاج است؟" آن گاه عرض کرد: "خدایا این ها را از من بگیر که به

آن‌ها نیاز ندارم." (۱)

حضرت سجاد علیه السلام در عرفات

حضرت سجاد علیه السلام در عرفات ایستاده بود و به زهری می فرمود: «تخمین می زنی که چه مقدار جمعیت در این سرزمین باشند؟» عرض کرد: «حدود ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر.»

حضرت فرمود: «ای زهری جلو بیا.» زهری می گوید: وقتی جلو رفتم دست خود را روی صورت من کشید و فرمود: «نگاه کن.» نگاه کردم و همه مردم را به صورت میمون دیدم و فقط از هر ده هزار نفر یک انسان را ملاحظه می کردم.

سپس فرمود: «نزدیک بیا.» نزدیک رفتم، باز دست به صورتم کشید و فرمود: «نگاه کن.» نگاه کردم و همه را به شکل خوک دیدم مگر همان عدّه مخصوص اندک را. سپس فرمود: «نزدیک شو.» نزدیک شدم، دست به صورتم کشید و همه را به شکل خرس دیدم جز همان عدّه را. گفتم: «پدر و مادرم به فدایت باد، معجزات و نشانه های تو مرا به وحشت انداخت و عجائب تو مرا حیران کرد.»

فرمود: «ای زهری، از این جمعیت زیاد جز همان عدّه محدودی که دیدی، حاجی نیست.» آن گاه فرمود: «دست به صورت خود بکش.» دست کشیدم و مردم را به حالت اولیّه خویش دیدم. (۲)

امام سجاد و صدقات پنهانی

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است: هنگامی که بدن پدر بزرگوارش حضرت سجاد علیه السلام را غسل می داد، اطرافیان متوجه پینه ای که روی زانوان و پاهای مبارک آن جناب بسته شده بود گردیدند. در این هنگام چشم آنها به شانه حضرت سجاد افتاد که یک قسمت از آن مانند زانوهایش پینه بسته بود. به حضرت باقر علیه السلام عرض

ص: ۴۰۱

۱- (۵۶۳) اثبات الهداه، مترجم: ۵ / ۲۳۴.

۲- (۵۶۴) بحار الأنوار: ۲۴ / ۱۲۴، ترجمه اثبات الهداه: ۵ / ۲۴۸.

کردند: «معلوم است که پینه های پاها و زانوها بر اثر عبادت است، ولی پینه شانه از چیست؟»

حضرت باقرعلیه السلام فرمود: «اگر بعد از حیات ایشان نبود علت آن را نمی گفتم. روزی نمی گذشت مگر این که پدرم به اندازه ممکن بینویان را سیر می کرد. شب که می شد آن حضرت آنچه را که از خوراک خود و خانواده اش زیاد می آمد در انبانی جای می داد و هنگامی که همه به خواب می رفتند از منزل خارج می شد و به در خانه عدّه ای تنگدست که از ترس آبرو سؤال نمی کردند می رفت و محتوی انبان را بین آنها تقسیم می کرد به طوری که متوجه نمی شدند که آورنده آنها کیست و هیچ یک از افراد خانواده آن حضرت نیز متوجه نمی شدند. فقط من متوجه شده بودم و منظور آن حضرت این بود که به پاداش صدقه پنهانی نائل گردد.» (۱)

ادعیه و احراز امام سجّادعلیه السلام

حرز امام سجّادعلیه السلام: «بِسْمِ اللَّهِ اسْتَعْنَتْ وَ بِسْمِ اللَّهِ اسْتَجَزْتُ وَ بِهِ اعْتَصَمْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ فَأَعِدْنِي، اللَّهُمَّ مِنْ كُلِّ طَارِقٍ طَرَقَ فِي لَيْلٍ غَسَقَ أَوْ صُبْحَ بَرَقَ مِنْ كَيْدٍ كَائِدٍ وَ حَسَدٍ حَاسِدٍ زَجْرَتُهُمْ بِقُلِّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَ بِالْإِسْمِ الْمَكُونِ الْمُتَرَدِّدِ بَيْنَ الْكَافِ وَ التُّونِ وَ بِالْإِسْمِ الْغَامِضِ الْمَكُونِ الَّذِي يَكُونُ مِنْهُ الْكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَتَدْرَعُ بِهِ مِنْ كُلِّ مَا نَظَرَتِ الْعُيُونُ وَ حَقَّقَتِ الطُّنُونُ، وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سِدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سِدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهْمٌ لَا يُبْصِرُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا.» (۲)

مؤلف گوید: در حاشیه مفاتیح الجنان نیز حرزی از آن حضرت نقل شده که اول آن: «بِسْمِ

ص: ۴۰۲

۱- (۵۶۵) سفینه البحار: ۲ / ۲۴.

۲- (۵۶۶) جنّات الخلود.

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ سَيَدَدْتُ أَفْوَاهَ الْجِنَّ...» می باشد، در بحار نیز - جلد ۹۴ صفحه ۲۶۵ - حرزی از آن حضرت نقل شده که اوّل آن چنین است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَسْمَعَ السَّمْعِينَ، يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ...». دعاهاى آن حضرت نیز بسیار است، برخی از آن ها در کتاب صحیفه سجّادیه جمع آوری شده است. سزاوار است برادران و خواهران دینی از آنها استفاده کنند.

ص: ۴۰۳

فضائل حضرت زین العابدین علیه السلام

ای خدا را اسم اعظم یا علی بن الحسین

وی تنت جان مجسم یا علی بن الحسین

ای دمیده از دمت روح خدائی از ازل

در گِل حوا و آدم یا علی بن الحسین

ای مناجات شبت در آسمان بخشیده روح

بر تن عیسی بن مریم یا علی بن الحسین

این عجب نبود که عبد در گهت با یک دعا

فیض بخشد بر دو عالم یا علی بن الحسین

نخل مکه پور طاها زاده سعی و صفا

جان کعبه قلب زمزم یا علی بن الحسین

جنت رویت پر از گلبوسه خون خدا

باغ جنت سبز و خرم یا علی بن الحسین

بعد تسبیح الهی ذکرشان مدح شماس

کوه و صحرا سُخره ایم جمله عالم یا علی بن الحسین

از ملک بگرفته تا جن و بشر تا وحش و طیر

سائل کوی تو من هم یا علی بن الحسین

در وفات و مرگ و قبر و برزخ و حشر و صراط

نیست با مهتر مرا غم یا علی بن الحسین

دوست دارم ناقه ات در کوچه های شهر شام

پای بگذارد به چشمم یا علی بن الحسین

دوست دارم با سرشک دیده در بازار شام

خون ز ساق پات شویم یا علی بن الحسین

ص: ۴۰۶

کی شنیده این که گردد روی زخم سلسله

حقله زنجیر مرحم یا علی بن الحسین

کی شنیده پای کوبی و دف و چنگ و زناپ

دور توحید مجسم یا علی بن الحسین

با که گویم شامیان آتش به فرقت ریختند

جای عرض خیر مقدم یا علی بن الحسین

با عزای تو مدینه گشت یکسر کربلا

تازه شد داغ محرم یا علی بن الحسین

داغ هجده یوسف بر لاله دل کم نبود؟

سوختی از آتش سَم یا علی بن الحسین

در مسیر شام آنچه بر سرت شد جز خدا

کس نمی داند مسلم یا علی بن الحسین

آن شررهایی که عمری در درونت صبر شد

سر کشید از «نخل میثم» یا علی بن الحسین (۱)

ولادت حضرت سجاد علیه السلام

سحرگه ماه، بهر خاک بوسی بر زمین آمد

زمین خرم تر و زیباتر از خلد برین آمد

جهان بر خود بناز امشب که یار نازنین آمد

عبادت چشم تو روشن که زین العابدین آمد

ملک خندان، فضا روشن، دل اهل ولا روشن

همه ارض و سما روشن همه ملک خدا روشن

ص: ۴۰۷

۱-۵۶۷) نخل میثم: ۴ / ۴۲۵.

که امشب شهربانو شهریار عالم آورده

خدای ذوالمنن شمس ولایت را قمر داده

درخت طور سینای امامت را ثمر داده

یم صبر و رضا و زهد و عصمت را گهر داده

سخن بی پرده گویم حقّ به ثارالله پسر داده

قیامت قدّ و بالایش، دعا مشتاق لب هایش

جمال الله، سیمایش پدر محو تماشایش

تو گویی آمنه امشب رسول اکرم آورده

علی، زهرا، محمدصلی الله علیه وآله را فروغ هر دو عین است این

پناه انس و جان فرمانروای عالمین است این

عبادت را اطاعت را دعا را زیب و زین است این

فروغ دیده زهرا علی بن الحسین است این

خرد شاگرد تعلیمش، کرم مشتاق تکریمش

قدر مسئول تصمیمش، قضا خیزد به تعظیمش

سخاوت، جود، پیش بذل دست او کم آورده (۱)

شهادت امام سجّاد علیه السلام

شد تازه داغ، باز به دل های اهل بیت

تکرار شد مصیبت عظمای اهل بیت

با قلب چاک چاک در آغوش خاک خفت

چارم امام و رهبر و مولای اهل بیت

دردا که شد خموش پس از سال ها فراق

آوای روح بخش مسیحای اهل بیت

ص: ۴۰۸

۱- ۵۶۸) نخل میثم: ۴ / ۴۱۳.

بعد از شهادتش به همه خلق شد عیان
کو را چه ها رسیده ز اعدای اهل بیت
آثار زخم سلسله ها هم هنوز بود
بر عضو عضو آن گل رعناى اهل بیت
این است آن اسیر که هجده ستاره دید
بر نیزه گرد ماه دل آرای اهل بیت
این است آن امام که با دست بسته دید
چون داغ خویش آبله بر پای اهل بیت
این است آن عزیز که آثار سنگ دید
بر ماه روی زینب کبرای اهل بیت
این غیرت الّلهی است که می دید آمدند
زن های شام بهر تماشای اهل بیت
با تازیانه گشت جسارت به عمّه اش
روزی که سوخت خانه زهرای اهل بیت
«میثم» قسم به فاطمه باور نکردنی است
این غم، که در خرابه شود جای اهل بیت(۱)

زبان حال امام سجّاد علیه السلام

دریا به دیده تر من گریه می کند
آتش ز سوز حنجر من گریه می کند
سنگی که می زنند به فرقم ز روی بام

بر زخم تازه سر من گریه می کند
از حلقه های سلسله خون می چکد چو اشک
زنجیر هم به پیکر من گریه می کند
ریزد سرشک دیده اکبر به نوک نی
این جا به من برادر من گریه می کند
وقتی زدند خنده به اشکم زنان شام
دیدم سه ساله خواهر من گریه می کند
رأس حسین بر همه سر زدند ولی
چون می رسد برابر من گریه می کند

ص: ۴۰۹

ای اهل شام نکوبید بر زمین
کاین جا ستاده مادر من گریه می کند
تا روز حشر هر که به گُل می کند نگاه
بر لاله های پرپر من گریه می کند
زن های شام هلهله و خنده می کنند
جایی که جدّ اطهر من گریه می کند
بگذار ظالمانه بخندند شامیان
«میثم» که هست ذاکر من گریه می کند(۱)

مجلس یزید لعنه الله علیه

رخسار یاس و سیلی دست خزان کجا
قدّ کمان و قامت سرو روان کجا
آل رسول و شامِ غم و مجلس یزید
بزم شراب و رأس امام زمان کجا
ای کاش می شکست قلم تا نمی نوشت
قرآن کجا و طشت زر و خیزران کجا
خیزید ای ذُراری زهرا ندا دهید
زینب کجا و مجلس نامحرمان کجا
در مجلس یزید نپرسید یک نفر
هفتاد داغ و این همه زخم زبان کجا
گیرم نبود سبط رسول خدا حسین

چوب جفا کجا و لب میهمان کجا

حورا کجا و دوزخیان آه وای من

بازوی ده فرشته و یک ریسمان کجا

از زخم های سید سجاد بشنوید

زنجیر خصم و پیکر جان جهان کجا

ای اهل بیت گر نگشایید باب لطف

ما رو بریم از در این آستان کجا

فیض از شماسست ورنه بدان کثرت گناه

«میثم» کجا و این همه سوز بیان کجا (۲)

ص: ۴۱۰

۱- (۵۷۰) نخل میثم: ۳ / ۳۶۸.

۲- (۵۷۱) نخل میثم: ۳ / ۳۶۹.

رهبران

معصوم

امام محمّد بن عليّ باقر العلوم عليه السلام

اشاره

ص: ۴۱۱

امام باقرعلیه السلام روز جمعه اوّل ماه رجب سال پنجاه و هفت هجری قمری به دنیا آمد. (۱) بعضی ولادت آن حضرت را در سوّم ماه صفر آن سال دانسته اند. شهادت آن بزرگوار نیز در روز دوشنبه هفتم ذی الحجّه سال یکصد و چهارده هجری قمری بوده است. سنّ شریف آن حضرت هنگام شهادت پنجاه و هفت سال بوده است. (۲)

گفته می شود که ابراهیم بن ولید بن عبدالملک او را مسموم نمود. بنابر این، شهادت آن حضرت در دوران هشام بن عبدالملک بوده است. (۳)

مادر امام باقرعلیه السلام امّ عبدالله، فاطمه دختر امام حسن علیه السلام است. بر این اساس، آن حضرت از ناحیه پدر و مادر هاشمی و علوی است. قبر او در بقیع کنار پدرش حضرت زین العابدین و عموی پدرش امام حسن مجتبی علیهما السلام است. (۴)

امام باقرعلیه السلام چهار سال دوران جدّ خود امام حسین علیه السلام را درک نمود، و سی و نه سال دوران پدر خود زین العابدین علیه السلام را درک نمود، و مدّت امامت او هیجده سال بود. در دوران امامت آن حضرت همان گونه که خواهد آمد، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک و هشام بن

ص: ۴۱۳

-
- ۱- (۵۷۲) کافی: ۱ / ۳۹۰، ارشاد مفید: ۲ / ۱۵۸، مصباح المتهجّد / ۷۳۷، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۲۱۰، اعلام الوری: ۱ / ۴۹۸، دلائل الإمامه / ۹۴.
 - ۲- (۵۷۳) فصول المهمّه / ۲۱۱، أنوار البهیّه / ۶۹.
 - ۳- (۵۷۴) أنوار البهیّه / ۶۹.
 - ۴- (۵۷۵) کافی: ۱ / ۳۹۰، ارشاد مفید: ۲ / ۱۵۸، اعلام الوری: ۱ / ۴۹۸.

عبدالملک حکومت کردند، و شهادت او در زمان هشام بن عبدالملک [به دست ابراهیم بن ولید بن عبدالملک] واقع شد. (۱)

فرزندان امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام دارای هفت فرزند بوده است:

۱- ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام؛

۲- عبدالله بن محمد و مادر این دو امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است؛

۳ و ۴- ابراهیم و عبدالله که از عبدالله فرزندی به جای نمانده و مادرشان، امّ حکیم دختر اسید بن مغیره ثقفیه بوده است؛

۵ و ۶- علی و زینت، که مادرشان کنیز امّ ولد بوده است؛

۷- امّ سلمه، مادر او نیز کنیز امّ ولد بوده است. (۲) و بعضی گفته اند امام باقر علیه السلام تنها یک دختر داشته به نام زینب که کنیه او امّ سلمه بوده است. (۳)

امامت امام باقر علیه السلام

همان گونه که در آغاز کتاب بیان شد، دلیل بر امامت هر امامی، عصمت، علم به همه علوم حتی لغات، فضیلت و افضلیت نسبت به همه مردم زمان، شجاعت، بلکه اشجعیّت روحی و جسمی امام نسبت به همه مردم و معجزات اوست. از نظر تنصیص نیز باید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ناحیه خداوند او را به عنوان امام بعد از خود و سپس هر امامی نیز امام بعد از خود را معرّفی کرده باشد. این شرایط در همه ائمه

ص: ۴۱۴

۱- (۵۷۶) اعلام الوری / ۴۹۸.

۲- (۵۷۷) ارشاد مفید: ۲ / ۱۷۶، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۲۱۰، طبقات کبری: ۵ / ۳۲۰، تذکره الخواص / ۳۰۶، اعلام الوری: ۵۱۱ / ۱.

۳- (۵۷۸) مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۲۱۰، اعلام الوری: ۱ / ۵۱۱.

دوازده گانه امامیه موجود بوده است.

اکنون برای تبرّک، تصریح امام سجّاد را نسبت به امام باقرعلیهما السلام بیان می کنیم.

مرحوم کلینی در کتاب کافی، با سند خود از امام باقرعلیه السلام نقل نموده که فرمود: «هنگامی که رحلت پدرم علی بن الحسین علیه السلام فرا رسید [طومار یا] صندوقی را به من داد و فرمود: ای محمّد! این صندوق را بردار [و به خانه خود ببر].» اسماعیل بن محمّد می گوید: هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رحلت نمود، برادران امام باقرعلیه السلام آمدند و گفتند: «ما را در این صندوق سهمی هست.»

امام باقرعلیه السلام به آنان فرمود: «به خدا سوگند، برای شما چیزی در آن نیست و اگر چیزی [از مال دنیا] در آن می بود پدرم به من تحویل نمی داد.» و در آن صندوق سلاح رسول خداصلی الله علیه وآله و کتاب های او بود. (۱)

روایات زیادی در کافی و غیر آن درباره تحویل امامت از هر امامی به امام بعد از خود نقل شده که پیش تر به آنها اشاره شد. همچنین نصوص و روایات فراوانی نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله درباره امام شیعه آمده که در کتب شیعه و اهل سنت موجود است؛ مانند لوح فاطمه و حدیث سلمان و جابر، و ما این احادیث را در کتاب میزان الحقیق نقل نموده ایم، علاقه مندان می توانند به آن کتاب مراجعه فرمایند.

یکی از آن احادیث، حدیثی است که مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل نموده و خلاصه آن این است که خداوند متعال کتابی را با دوازده مهر مختوم نمود و به رسول خودصلی الله علیه وآله داد و او را امر نمود که تحویل امیرالمؤمنین علیه السلام بدهد و او اولین مهر و خاتم آن را بگشاید و به آن عمل کند و سپس هنگام وفات به فرزند خود امام حسن علیه السلام بدهد او نیز مهر دوم را بگشاید و به آن عمل کند و این عمل این چنین انجام بگیرد تا به امام زمان علیه السلام برسد. (۲)

ص: ۴۱۵

-
- ۱- (۵۷۹) کافی: ۱ / ۲۴۲، بصائر الدرّجات: ۱۸ / ۲۰۰، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۳۰.
۲- (۵۸۰) کافی: ۱ / ۱۲۲، امالی صدوق / ۳۲۸، کمال الدّین / ۲۳۱، غیبت نعمانی / ۵۲.

امام باقر علیه السلام در زمان خود در علم و زهد و شرافت و فضیلت و همه ارزش های انسانی و اسلامی سرآمد بود و هیچ کدام از فرزندان پیامبر و بنی هاشم در علم و فضیلت به مقام او نمی رسیدند. در بین ائمه طاهرين عليهم السلام، سخنان امام باقر علیه السلام در علوم قرآن و آثار و سنن و حکم و آداب و انواع علوم دیگر بیش از دیگران است. در جلسات درس او هر که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده بود و بزرگان از تابعین و فقها از وجود او کسب علم می نمودند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را باقر العلوم، یعنی شکافنده علم و دانش معرفی فرموده بود. (۱)

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «امید می رود تو زنده باشی تا فرزند من محمد باقر را درک کنی. او علم دین را برای مردم می شکافد و آشکار می کند و چون تو او را دیدی سلام مرا به او برسان.» (۲)

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد از میمون قنّاح، از امام جعفر صادق، از امام محمد باقر علیهما السلام نقل نموده که فرمود: «من بر جابر بن عبدالله وارد شدم و بر او سلام کردم و چون پاسخ من را داد به من گفت: "تو کیستی؟" - و این پس از نابینا شدن جابر بود - گفتم: "من محمد بن علی بن الحسین علیه السلام هستم." جابر گفت: "نزد من بیا." پس من نزد او رفتم و او دست مرا بوسید و خم شد که پاهای مرا ببوسد، من خود را از او جدا ساختم. پس به من گفت: "رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را سلام رساند." گفتم: "بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام و رحمت باد، چگونه بود سلام او؟" جابر گفت: "روزی من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، به من فرمود: ای جابر! شاید تو زنده بمانی تا فرزند من محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام را ببینی. او کسی است که خداوند به او نور و

ص: ۴۱۶

۱- (۵۸۱) اعلام الوری: ۱ / ۵۰۵.

۲- (۵۸۲) امالی صدوق / ۲۸۹، ارشاد مفید: ۲ / ۱۵۹، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۱۹۷، فصول المهمه / ۲۱۱.

حکمت عطا خواهد نمود و چون او را دیدی سلام مرا به او برسان." (۱)

عبدالله بن عطای مکی می گوید: من تاکنون ندیدم که علما و دانشمندان نزد استادی کوچک تر باشند، مانند کوچک بودن آنان نزد امام باقر علیه السلام، و من حکم بن عتیبه را با آن جلالتی که داشت نزد امام باقر علیه السلام همانند بچه ای دیدم که مقابل معلم خود قرار گرفته باشد.

از این رو، جابر بن یزید جعفی، هنگامی که می خواست روایتی از آن حضرت نقل کند، می گفت: «حدّثنی وصی الأوصیاء و وارث علم الأنبياء، محمّد بن علیّ بن الحسین علیهما السلام».

امام صادق علیه السلام می فرماید: «محمّد بن منکدر می گفت: "من فکر نمی کردم پس از علیّ بن الحسین علیهما السلام کسی همانند او پیدا شود، تا این که فرزند او محمّد بن علیّ [الباقر علیه السلام] را دیدم، خواستم او را نصیحت کنم او مرا نصیحت نمود." اصحاب محمّد بن منکدر به او گفتند: "چگونه او تو را نصیحت و موعظه نمود؟" محمّد بن منکدر گفت: "روزی من در اطراف مدینه در هوای گرم وسط روز محمّد بن علیّ علیهما السلام را دیدم که چون مرد سمینی بود بر غلامان خود تکیه نموده بود و در آن هوای گرم مشغول کشاورزی بود و عرق از صورت او می ریخت. من با خود گفتم:

آیا پیرمردی از بزرگان قریش در چنین حالی باید در طلب دنیا باشد؟ با خود گفتم: او را موعظه خواهم نمود. سپس به او نزدیک شدم و سلام کردم. پس او در همان حال خستگی سلام مرا پاسخ داد. به او گفتم: اگر مرگ شما در این ساعت برسد، چه حالی خواهید داشت؟ پس او ایستاد و فرمود: به خدا سوگند، اگر اکنون مرگ من فرا رسد من در طاعت خدا خواهم بود و با این عمل نیاز خود را از تو و از همه مردم بر طرف می کنم، و هراس من این است که مرگ من فرا برسد و من در حال معصیت خدا باشم. پس به او عرض کردم: فدای شما شوم! من می خواستم شما را

ص: ۴۱۷

موعظه کنم، اما شما مرا موعظه نمودید.»^(۱)

امام باقر علیه السلام فرمود: «مردم گناهی برای ما نمی دانند، جز این که ما اهل بیت رحمت و شجره نبوت و معدن حکمت و مهبط ملائکه و موضع وحی الهی می باشیم.»^(۲)

و فرمود: «ما گنج های علم و دانش خدا، و ولات امر خدا یعنی رهبران و فرماندهان الهی هستیم. خداوند به واسطه ما اسلام را پیروز نمود و به واسطه ما اسلام را به پایان خواهد رساند. مردم دانش دین را از ما آموختند. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، او هیچ دانشی را به کسی نیاموخت و هیچ نعمتی را به کسی نداد جز آن که آن دانش را به ما آموخت و آن نعمت را به ما نیز عطا نمود. به خدا سوگند، هیچ کسی جز از ناحیه ما به وعده های خداوند نمی رسد.»^(۳)

مؤلف گوید: آری، خاندان نبوت، معادن علم و حکمت و واسطه های رحمت الهی هستند و هرگز باطلی و خطایی و انحرافی در آنان یافت نمی شود. از این رو، خداوند آنان را رهبران مردم و ولایت خود قرار داده است. و در حدیث متواتر ثقلین، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را عدل قرآن معرفی فرموده و بر مردم واجب نموده که از آنان جدا نشوند تا گمراه نگردند، و به همین علت امام باقر علیه السلام فرمود:

«اگر ما به رأی خود سخن بگوییم گمراه خواهیم بود؛ همان گونه که کسانی پیش از ما چنین کردند و گمراه شدند، لکن ما با راهنمایی پروردگار خود سخن می گوییم. او به رسول خود صلی الله علیه و آله علوم و معارف اسلام را یاد داده و رسول او نیز به ما یاد

ص: ۴۱۸

۱- (۵۸۴) کافی: ۵ / ۷۳، ارشاد مفید: ۱ / ۱۶۱، تهذیب التهذیب: ۶ / ۸۹۴، فصول المهمه / ۲۱۳ - ۲۱۴.

۲- (۵۸۵) ارشاد مفید: ۲ / ۱۶۸، کافی: ۱ / ۱۷۲، بصائر الدرجات / ۷۷.

۳- (۵۸۶) فی بصائر الدرجات: قال الباقر علیه السلام: «نحن خزنة علم الله، ونحن ولاة امر الله، و بنا فتح الله الإسلام، و بنا یختمه، فمننا يتعلمون، فوالله الذي فلق الحبة و برأ النسمه ما علم الله في أحدٍ إلّا فينا، و ما یدرک ما عند الله إلّا بنا.» بصائر الدرجات / ۸۲، اعلام الوری: ۱ / ۵۰۸ مع اختلاف سیر.

و در سخن دیگری فرمود: «اگر من حدیثی برای شما خواندم و نسبت آن را به کسی ندادم شما بدانید که سند من در آن حدیث پدرم زین العابدین، از پدرش امام حسین، از پدرش علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جبرئیل، از خداوند متعال است.» (۲)

و فرمود: «حدیث ما صعب مستصعب است و جز ملک مقرب و یا پیامبر مرسل و یا بنده ای که خداوند قلب او را به ایمان آزموده باشد آن را تحمّل نخواهد نمود و نخواهد پذیرفت [و درک نخواهد کرد].» (۳)

ابوبصیر که مردی نابینا بود می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به آن حضرت گفتم: «آیا شما وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید؟» فرمود: «آری.» گفتم: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث پیامبران گذشته بود و آنچه آنان می دانستند او می دانست، شما نیز چنین هستید؟» فرمود: «آری.» گفتم: «شما می توانید مرده ها را زنده کنید و انسان کور و جذامی را شفا بخشید؟» فرمود: «با اذن خدا، آری.» سپس به من فرمود: «ای ابوبصیر! جلو بیا.» و دست مبارک خود را بر صورت و بر چشم من کشید و چشم من روشن شد و من خورشید و آسمان و زمین و خانه ها و آنچه در خانه بود را دیدم. پس امام علیه السلام فرمود: «ای ابوبصیر! آیا می خواهی چشم داشته باشی و روز قیامت همانند مردم دیگر باشی؟ یا می خواهی به حال نابینایی بازگردی و بهشت خالصاً برای تو باشد؟» گفتم: «می خواهم به همان حال پیشین خود بازگردم.» پس امام علیه السلام دست مبارک خویش را بر چشم من کشید و من به حال نابینایی باز گشتم.

راوی حدیث فوق، مثنای حنّاط، می گوید: من این حدیث را برای محمد بن

ص: ۴۱۹

۱- (۵۸۷) و فیه عنه علیه السّلام قال: «لو أنّا حدّثنا برأینا ضللنا کما ضلّ من کان قبلنا، و لکنّا حدّثنا بیّنه من ربّنا بیّنها لنبیّه صلی الله علیه و آله فبیّنها لنا.» المصدر / ۲۱۹.

۲- (۵۸۸) ارشاد مفید: ۲ / ۱۶۷، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۸۸.

۳- (۵۸۹) کافی: ۱ / ۳۲۱.

ابی عمیر گفتیم، او گفت: «من شهادت می دهم که این حدیث حق و مسلم است و حَقَّائِیت آن مانند روشنی روز می ماند.» (۱)

ماجرای امام باقرعلیه السلام با هشام بن عبدالملک

ابوبکر حضرمی می گوید: هنگامی که هشام بن عبدالملک امام باقرعلیه السلام را به شام احضار نمود و آن حضرت به دار الإمارة هشام رسید، هشام به اطرافیان خود گفت: هنگامی که من از توییح و سرزنش محمّد بن علی فارغ شدم و ساکت گردیدم، شما او را توییح نمایید. سپس اجازه دخول داد.

امام باقرعلیه السلام وارد شد و با دست مبارک خود به عنوان سلام به همه جمعیت اشاره نمود و نشست، و هشام از این که به او به عنوان خلیفه سلام نکرد و بدون اجازه نشست خشمناک شد و گفت: «ای محمّد بن علی! همواره یکی از شما بنی هشام مردم را به سوی خود دعوت می کند و از روی سفاهت و دانش ناچیز خود گمان می کند که او امام و رهبر این مردم است.» سپس شروع به توهین و سرزنش نمود و چون ساکت شد اطرافیان او نیز یکی پس از دیگری آن حضرت را توییح و سرزنش نمودند، و چون ساکت شدند امام باقرعلیه السلام برخاست و فرمود:

«ای مردم! کجا رفته اید و شما را در چه راهی برده اند؟ مگر این نیست که خداوند پدران شما را به وسیله ما هدایت نمود و در نهایت نیز به وسیله ما هدایت می شوید؟ اگر شما قدرت و ملک موقّتی یافته اید برای ما نیز حکومت و قدرتی خواهد بود و بعد از حکومت ما حکومتی روی زمین نخواهد بود و در نهایت قدرت و حکومت به دست ما خواهد آمد؛ همان گونه که خداوند می فرماید: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»».

پس هشام دستور داد امام باقرعلیه السلام را به زندان انداختند. و چون امام وارد زندان

ص: ۴۲۰

۱- (۵۹۰) بصائر الدّرجات / ۲۸۹، کافی: ۱ / ۳۹۱، الخرائج و الجرایح: ۱ / ۲۷۴، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۱۸۴، دلائل الإمامه / ۱۰۰، فصول المهمّة / ۲۱۷، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۳۷.

شد، سخنانی را برای اهل زندان گفت که همه آنان شیفته او شدند و چون زندانبان این وضعیّت را به هشام خبر داد، هشام دستور داد او را به مدینه بازگردانند و دستور داد در مسیر راه کسی به آنان چیزی نفروشد و بازارها را به روی آنان ببندند و سه روز گذشت و آب و غذایی به آنان ندادند تا به شهر مدین رسیدند و اهل مدین نیز آنان را به شهر خود راه ندادند، و اصحاب امام علیه السلام از عطش و گرسنگی به آن حضرت شکایت کردند.

امام علیه السلام بالای کوهی رفت که مشرف بر شهر مدین بود، و با صدای بلند صدا زد: «یا أَهْلَ الْمَدِينَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا أَنَا بَقِيَّتُهُ اللَّهُ يَقُولُ اللَّهُ: «بَقِيَّتُهُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» (۱)».

پس پیر مردی از اهل مدین به مردم گفت: «به خدا سوگند، این ندای شعیب علیه السلام و دعوت اوست و اگر شما در بر روی این مرد باز نکنید عذاب خدا از بالا و پایین شما را می گیرد و هلاک خواهید شد. پس شما اکنون حرف مرا درباره او بپذیرید و بعد از این اگر نخواستید حرف مرا نپذیرید، چرا که من ناصح و خیرخواه شما هستم.» پس مردم با سرعت درها را باز کردند و خدمت امام باقر علیه السلام آمدند.

در کتاب کافی نقل شده که پس از این قضیه هشام بن عبدالملک دستور داد آن پیرمرد را نزد او بردند و کسی ندانست با او چه کردند. (۲)

عبادت امام باقر علیه السلام

در کتاب انوار البهیة روایت شده است: امام باقر علیه السلام هنگامی که برای حجّ وارد مسجد الحرام شد و نگاه او به کعبه افتاد، با صدای بلند گریه کرد و سپس گرد خانه خدا طواف نمود و پشت مقام ابراهیم علیه السلام نماز خواند و چون سر مبارک خود را از سجده برداشت، از بس گریه کرده بود جای سجده و چشمان او را آب گرفته بود.

ص: ۴۲۱

۱- (۵۹۱) هود / ۸۶.

۲- (۵۹۲) انوار البهیة / ۶۵، کافی: ۱ / ۴۷۱.

هنگامی که آن حضرت می‌خندید از خدای خود شرم می‌کرد و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَمَقُّتْنِي.» و نیمه‌های شب در مناجات خود با خداوند می‌فرمود: «أَمَرْتَنِي فَلَمْ أَتِمِّرْ وَ نَهَيْتَنِي فَلَمْ أَنْزِجِرْ فَهَا أَنَا ذَا عَبْدِكَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ لَا أَعْتَدِرُ.»

یعنی: «خدایا، من به امر و نهی تو گوش نکردم و نافرمانی نمودم، اکنون نیز بنده تو در پیشگاه تو است و [آن گونه که باید] عذرخواهی [کند] نمی‌کند.» (۱)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر گاه پدرم از چیزی محزون می‌شد و مشکلی برای او رخ می‌داد، زن‌ها و فرزندان کوچک خود را جمع می‌کرد و دست به دعا بلند می‌نمود و آنان آمین می‌گفتند.»

و در سخن دیگری می‌فرماید: «پدرم فراوان ذکر خدا می‌گفت و من همراه او بودم و می‌دیدم که او مشغول ذکر خداست، و اگر با مردم سخن می‌گفت باز از ذکر خدا غافل نمی‌شد، و من می‌دیدم که زبان او به حنک او چسبیده بوده و مشغول گفتن: "لا-إلا-إلا-الله" بود و همواره ما را جمع می‌کرد و می‌فرمود: "بین الطلوعین ذکر خدا را بگوئید تا خورشید طلوع کند." و به هر کدام از ما که می‌توانست قرآن بخواند می‌فرمود: "قرآن بخوان." و به هر کدام که نمی‌توانستند قرآن بخوانند می‌فرمود: "ذکر خدا را بگوئید."» (۲)

اتفاق و احسان امام باقر علیه السلام

محدث بزرگوار قمی می‌گوید: امام باقر علیه السلام افزون بر مقام علمی و جلالت و بزرگواری و امامت، در جود و کرم نیز نسبت به فقرا و شیعه و اهل سنت کریم و مهربان بود، در حالی که عیال و فرزندان او فراوان بودند و از نظر مال نیز در حد متوسط بود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «پدرم از همه خویشان ما از نظر مالی ضعیف تر بود و

ص: ۴۲۲

۱- (۵۹۳) أنوار البهیة / ۶۶، كشف الغممة / ۳۲۹، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۹۰.

۲- (۵۹۴) أنوار البهیة / ۶۶.

مخارج او از همه آنان بیشتر بود، با این حال هر روز جمعه یک دینار صدقه می داد و می فرمود: صدقه در روز جمعه نسبت به روزهای دیگر فضیلت بیشتری دارد.»(۱)

حسن بن کثیر می گوید: خدمت امام باقرعلیه السلام رسیدم و از فقر و بیچارگی و جفای برادران دینی خود شکایت کردم. امام باقرعلیه السلام فرمود: «چقدر زشت است عمل برادری که تا توبی نیازی رعایت تو را می کند و چون نیازمند شدی از تو می برد.» سپس به غلام خود فرمود تا کیسه پولی را که هفتصد درم در آن بود آورد و به من داد و فرمود: «این ها را صرف زندگی خود کن و چون تمام شد مرا آگاه نما.»(۲)

سلیمان بن قرم می گوید: امام باقرعلیه السلام همواره پانصد تا ششصد و تا هزار درهم به ما جایزه می داد و از صله و احسان به برادران دینی و سائلین و کسانی که امید به احسان او داشتند ملالت پیدا نمی کرد و می فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«سخت ترین اعمال سه چیز است: ۱- مواسات مالی با برادران؛ ۲- انصاف با مردم؛ ۳- یاد خدا بودن در همه حالات.»(۳)

شهادت امام باقرعلیه السلام

امام باقرعلیه السلام روز دوشنبه هفتم ذی الحجّه سال یکصد و چهارده هجری قمری در سنّ پنجاه و هفت سالگی به دست ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مسموم و به شهادت رسید. بنابر این، وفات آن حضرت در ایام خلافت هشام بن عبدالملک بوده است. قبر شریف آن حضرت در بقیع کنار قبر پدر خود زین العابدین و عموی خود امام حسن علیهما السلام است.

امام باقرعلیه السلام به فرزند خود امام صادق علیه السلام وصیت نمود که او را در همان بردی که روزهای جمعه در آن نماز می خوانده کفن کنند و همان عمامه ای را که بر سر

ص: ۴۲۳

۱- (۵۹۵) أنوار البهیّه / ۶۷ ، مستدرک السّفینه: ۳ / ۱۸۲.

۲- (۵۹۶) أنوار البهیّه / ۶۷ ، روضه الواعظین نیشابوری / ۲۰۴.

۳- (۵۹۷) المصدر، ارشاد مفید: ۲ / ۱۶۷ ، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۸۸.

می گذارده بر سر او بگذارند و قبر او را مربع قرار دهند و به اندازه چهار انگشت از زمین بالا بیاورند و هنگام دفن کفن او را باز نمایند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «پدرم وصیت نمود که من او را در سه جامه کفن کنم: ۱- ردایی که روزهای جمعه در آن نماز می خوانده؛ ۲- پیراهن؛ ۳- لباس دیگری. به پدرم گفتم: برای چه این سه چیز را در وصیت نامه خود می نویسی؟ فرمود: می ترسم مردم به تو فشار بیاورند و بگویند: او را در چهار تکه و یا پنج تکه کفن کن و تو باید غافل نباشی و عمامه جزء کفن محسوب نمی شود.»

و فرمود: «مقداری از مال من را وقف کن تا به مدت ده سال در ایام منا برای من عزاداری و گریه کنند.» و روایت شده که امام باقر علیه السلام وصیت نمود که سیصد درهم برای مراسم دفن و هزینه های آن حضرت صرف شود و این را از سنت می دانست، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای آل جعفر طعامی آماده کنید چرا که آنان مشغول عزاداری بر جعفر هستند.» (۱)

سخنان حکیمانه امام باقر علیه السلام

همان گونه که گذشت، بیشتر معارف اسلامی از مسائل اعتقادی و فقه و اخلاق و آداب و عبادت و عرفان و... به زبان مبارک امام باقر علیه السلام جاری شده است و همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يَقْرَأُ الْعِلْمَ بَقْرًا»، او به طور کامل علوم اسلامی و آنچه مورد نیاز مردم بوده است را شکافته و برای آنان آشکار نموده است. اکنون به برخی از سخنان حکیمانه آن حضرت اشاره می شود:

۱- امام باقر علیه السلام درباره ریاضت و عرفان به جابر جعفی می فرماید: «ای جابر! بدان که تو اهل ولایت ما نخواهی بود تا [در خود سازی به جایی برسی که] اگر همه اهل شهر تو جمع شوند و بگویند: "تو آدم ناشایستی هستی"، اندوهی به تو راه

ص: ۴۲۴

ندهد، و اگر همه آنان بگویند: "تو انسان شایسته ای هستی"، شاد نشوی. لکن تو باید خود را بر کتاب خدا عرضه کنی، پس اگر دیدی در راه قرآن حرکت می کنی و از هر چه فرموده است پرهیز کن، پرهیز می کنی و به هر چه ترغیب نموده، راغب هستی و از هر چه مردم را ترسانده، خائف هستی، پس بر این حال ثابت باش و به خود بشارت ده؛ چرا که گفته های مردم به تو آسیبی نمی رساند، و اگر دیدی با قرآن فاصله داری [و به دستورات آن عمل نمی کنی]، برای چه به خود مغرور شده ای؟»

سپس فرمود: «هدف از خلقت مؤمن جهاد با نفس خویش است تا بر هواهای نفسانی خود غالب شود و در این مبارزه و درگیری یک نوبت نفس خود را زمین می زند و برای خدا با او مخالفت می نماید و انحراف نفس خویش را مستقیم می کند، و نوبت دیگر نفس او را زمین می زند و او پیرو نفس خویش می شود، تا در نهایت خداوند به او کمک می نماید و لغزش او را جبران می کند و او به خود می آید و توبه می کند و از خدای خود خائف می شود، و به سبب همین خوف و هراس، بصیرت و معرفت بیشتری پیدا می کند؛ همان گونه که خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۱)؛ یعنی: اهل تقوا هنگامی که گرفتار وسوسه شیطان می شوند به خود می آیند [و از کیفر و عذاب خدا هراس پیدا می کنند] و بر بینش و معرفت آنان افزوده می شود.» (۲)

ص: ۴۲۵

۱- (۵۹۹) أعراف / ۲۰۱.

۲- (۶۰۰) فی تحف العقول، قال الباقر علیه السلام لجابر بن یزید الجعفی: ... و اعلم بأنک لا تكون لنا ولياً حتى لو اجتمع أهل مصرک و قالوا: إنک رجل سوء لم یحزنک ذلك، ولو قالوا: إنک رجل صالح لم یسرک ذلك، و لکن أعرض نفسک علی کتاب الله، فإن كنت سالکاً سبيله زاهداً فی تزهیده راغباً فی ترغیبه خائفاً فی تخویفه فأثبت و أبشر، فإنه لا یضرك ما قیل فیک، و إن كنت مبایناً للقرآن فماذا ألدی یغرك من نفسک، إن المؤمن معنی بمجاهده نفسه، لیغلبها علی هواها، فمره یقیم أودها و یخالف هواها فی محبه الله، و مره تصرعه نفسه فی تبع هواها، فینعشه الله فینتعش و یقیل الله عثرته فیتذکر و یفرع إلى التوبه و المخافه، فیزداد بصیره و معرفه لما زید فیہ من الخوف، و ذلك بأن الله یقول: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ». تحف العقول / ۲۰۶.

۲- امام باقر علیه السلام درباره آثار وضعی ترک عواطف و حقوق برادران دینی فرمود:

«هیچ بنده ای از کمک به برادر مسلمان خود و از کوشش در اصلاح کار او خودداری نمی کند، مگر آن که خداوند او را مبتلای به انجام حاجت دشمنان خود خواهند نمود که پاداشی جز گناه ندارد. و هیچ بنده ای نسبت به انفاق مال خود در راه خشنودی خدا بخل نمی ورزد، جز آن که خداوند او را مبتلا خواهد نمود که چند برابر آن مال را در راه معصیت خدا صرف نماید و خدا را به خشم آورد.» (۱)

۳- و درباره نشانه معرفت خدا فرمود: «کسی که نافرمانی و معصیت خدا را می کند، خدای خود را نشناخته و به او معرفت پیدا نکرده است.» سپس این اشعار را انشاء نمود:

تَعْصِي الْإِلَٰهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ

هَذَا لَعْمُرُكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ

لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ

إِنَّ الْمُجِبَّ لِمَنْ أَحَبَّ مُطِيعُ (۲)

۴- و درباره آثار قطعی اعمال نیک و بد فرمود: «سه خصلت است که صاحب آنها هرگز نخواهد مرد تا وبال و نتیجه آنها را در دنیا ببیند: ۱- ظلم و ستم به مردم؛ ۲- قطع رحم با خویشان؛ ۳- سوگند دروغ برای از بین بردن حکم خدا.» سپس فرمود: «مؤثرترین عمل از نظر پاداش دنیوی [و اخروی] صله رحم است، و اگر مردمی فاجر و فاسق باشند و صله رحم بکنند اموالشان فراوان می شود [و بلا از آنان دور می گردد و عمرشان طولانی می شود و خداوند از آنان خشنود خواهد شد همان گونه که] سوگند دروغ و قطع رحم خانه ها را بی صاحب می نماید.» (۳)

ص: ۴۲۶

۱- (۶۰۱) و قال الباقر عليه السلام: «ما من عبد يمتنع من معونه أخيه المسلم و السَّيِّعِي له في حاجته قضيت أو لم تقض إلا ابتلى بالسَّيِّعِي في حاجه ما يَأْتُم عليه و لا يوجر، و ما من عبد يبخل بنفقه ينفقها فيما يرضى الله إلا ابتلى بأن ينفق أضعافها فيما أسخط الله.» تحف العقول / ۲۱۴.

۲- (۶۰۲) تحف العقول / ۲۱۴.

۳- (۶۰۳) و قال عليه السلام: «ثلاث خصال لا يموت صاحبهنَّ أبداً حتى يرى وبالهنَّ: البغي، و قطيعه الرِّحم، و اليمين الكاذبه يبارز الله بها، و إنَّ أعجل الطَّاعه ثواباً لصله الرِّحم، و إنَّ القوم ليكونون فجَّاراً فيتواصلون فتنمى أموالهم و يثرون، و إنَّ اليمين الكاذبه و قطيعه الرِّحم ليذران الدَّيار بلاقع من أهلها.» تحف العقول / ۲۱۵.

۵- و درباره نشانه محبت نسبت به برادر دینی فرمود: «اگر می خواهی بدانی برادر دینی تو چه مقدار تو را دوست می دارد، به قلب خود بنگر که چه مقدار او را دوست می داری.»^(۱)

۶- و درباره آثار اعمال فرمود: «هر کس زبانش راستگو باشد عملش پاک و پسندیده است، و هر کس نیت او نیکو باشد روزی او فراوان است، و هر کس به خانواده و اهل خود احسان کند عمر او طولانی خواهد بود.»^(۲)

۷- و درباره آثار صله رحم فرمود: «صله و احسان به خویشان، اعمال انسان را پاک می کند و اموال را برکت می دهد و بلا را دفع می کند و حساب قیامت را آسان می نماید و عمر را طولانی می کند.»^(۳)

۸- و درباره نشانه های شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر محبت ما به برادران خود احسان می کنند و به زیارت آنان می روند و امر ما را زنده می نمایند. آنان هنگام خشم ظلم نمی کنند، و چون خشنود باشند [و نعمت برای آنان فراوان شود] اسراف نمی کنند. آنان برای همسایگان خود برکت هستند و با هر که هم نشین باشند با او مسالمت می کنند.»^(۴)

۹- و درباره کمال مؤمن فرمود: «همه کمالات و ارزش های مؤمن در سه چیز است: ۱- تفقه و بینش در معارف دین؛ ۲- صبر و بردباری در سختی ها و مشکلات؛ ۳- اندازه گیری [و اقتصاد] در معاش و زندگی.»

۱۰- و درباره آسودگی و نجات از آزار مردم به جابر جعفی فرمود: «از اهل زمان

ص: ۴۲۷

۱- ۶۰۴) و قال علیه السلام: «اعرف المودّه فی قلب أخیک بما له فی قلبک.» همان.

۲- ۶۰۵) و قال علیه السلام: «من صدق لسانه زکی عمله، و من حسنت نیته زید فی رزقه، و من حسن برّه بأهله زید فی عمره.» همان.

۳- ۶۰۶) همان / ۲۱۸.

۴- ۶۰۷) همان / ۲۱۹.

خود پنج چیز را غنیمت بشمار: ۱- اگر بین مردم باشی تو را نشناسند؛ ۲- اگر پنهان شوی سراغ تو را نگیرند؛ ۳- اگر حاضر باشی از تو مشورت نکنند؛ ۴- اگر سخنی گفتی از تو نپذیرند؛ ۵- اگر از دختران آنان خواستگاری نمودی به تو دختر ندهند.»

سپس فرمود: «و من تو را به پنج چیز وصیت می کنم: ۱- اگر مردم به تو ستم کنند تو به آنان ستم مکن؛ ۲- اگر مردم به تو خیانت کنند تو به آنان خیانت مکن؛ ۳- اگر تو را تکذیب کنند خشم مکن؛ ۴- اگر تو را ستایش کنند شاد مشو؛ ۵- اگر از تو بدگویی و مذمت کنند بی تاب مشو.»

سپس فرمود: «ای جابر! درباره چیزی که نسبت به تو می گویند فکر کن. پس اگر گفته آنان را درباره خود صحیح دیدی خشم مکن و از حقیقت بیزار مباش، چرا که سقوط تو از ناحیه خدا به سبب نپذیرفتن حقّ بزرگ تر از سقوط تو بین مردم است، و اگر گفته آنان را حقّ ندانستی [نیز خشم مکن، چرا که تو] ثواب و پاداش بدون زحمتی به دست آورده ای.» (۱)

ص: ۴۲۸

۱- ۶۰۸) و قال علیه السّلام لجابر بن یزید الجعفی: «یا جابر اغتنم من أهل زمانك خمساً: إن حضرت لم تعرف، و إن غبت لم تفتقد و ان شهدت لم تشاور، و إن قلت لم يقبل قولك، و إن خطبت لم تزوّج، و أوصيك بخمس: إن ظلمت فلا تظلم و إن خانوك فلا- تخن و إن كذبت فلا- تغضب و ان مدحت فلا- تفرح و إن ذممت فلا- تجزع و فكر فيما قيل فيك فإن عرفت من نفسك ما قيل فيك فسقوطك من عين الله جلّ و عزّ عند غضبك من الحقّ اعظم عليك مصيبه ممّا خفت من سقوطك من أعين الناس و إن كنت على خلاف ما قيل فيك فثواب اكتسبته من غير أن يتعب بدنك.» تحف العقول.

شخصی به نام سلام، می گوید: خدمت حضرت باقرعلیه السلام بودم که حمران بن اعین وارد شد، سؤالاتی کرد، وقتی که خواست برود، عرض کرد:

«یا بن رسول الله، وقتی ما شرفیاب به محضر مقدّس شما می شویم قلب مان صفایی پیدا می کند و دنیا در نظرمان بی ارزش جلوه می کند ولی همین که از خدمت شما دور می شویم و در اجتماع، با مردم و اهل خرید و فروش روبه رو می شویم باز به دنیا علاقمند می شویم.»

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «قلب گاهی سخت و گاهی نرم می شود.»

سپس فرمود: «اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض کردند: "ما می ترسیم منافق باشیم." پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: "به واسطه چه چیز؟" جواب دادند: "وقتی که خدمت شما هستیم، ما را بیدار نموده و به آخرت متمایل می سازید و ترس به ما رو می آورد و از دنیا فراموش می کنیم و به آن بی رغبت می شویم به گونه ای که گویا با چشم، آخرت و بهشت و جهنّم را مشاهده می کنیم. این حالت تا موقعی است که در خدمت شما هستیم، همین که از خدمت شما خارج شده و به منزل می رویم و بوی فرزندان به شامه ما می خورد و خانه و زندگی خود را می بینیم حالت قلبی را از دست می دهیم، گویا چنین حالتی را نداشته ایم. آیا با این خصوصیات منافق نیستیم؟"

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: "هرگز چنین نیست و این پیش آمدها و تغییرات از وسوسه های شیطان است که شما را به دنیا متمایل می کند. به خدا قسم اگر بر همان حال اوّل مداومت داشته باشید، فرشتگان آسمان با شما مصافحه می کنند و بر روی آب راه خواهید رفت." آن گاه مطالبی را درباره توبه برای اصحاب خویش بیان فرمود. (۱)

سؤالاتی چند از امام باقرعلیه السلام

طاووس یمانی از حضرت باقرعلیه السلام پرسید: «کدام دروغ به عنوان اوّلین دروغ واقع شد؟» فرمود: «از شیطان بود که گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۲).»

عرض کرد: «کدام گروه شهادت حق دادند ولی دروغ گفتند؟» فرمود: «منافقین که به حضرت رسول صلی الله علیه وآله عرض می کردند: «نَشْهَدُ أَنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ»، و خداوند در قرآن فرمود: «وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (۳).»

عرض کرد: «آن چه چیزی بود که فقط یک مرتبه پرید و قبل و بعد از آن نپرید و در قرآن مذکور است؟» حضرت فرمود: «طور سیناء بود که خداوند آن را بر سر بنی اسرائیل با بال هایی که در آن انواع عذاب بود به پرواز درآورد تا تورات را بپذیرند و خداوند فرمود: «وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ...» (۴).»

عرض کرد: «کدام رسول را خدا مبعوث فرمود که نه از جنّ بود و نه از فرشتگان و نه از انسان ها و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «کلاغی که نشان داد که قابیل چگونه هابیل را دفن کند و فرمود: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا...» (۵).»

عرض کرد: «چه کسی قوم خود را انذار نمود در حالی که نه از جنّ بود و نه از

ص: ۴۳۱

۱- (۶۰۹) اصول کافی: ۲ / ۴۲۳ و ۴۲۴.

۲- (۶۱۰) أعراف / ۱۲، و ص / ۷۶.

۳- (۶۱۱) منافقون / ۱.

۴- (۶۱۲) أعراف / ۱۷۱.

۵- (۶۱۳) مائده / ۳۱.

ملائکة و نه از انس و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «مورچه ای که گفت: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ...» (۱).»

عرض کرد: «بر چه کسی دروغ بسته شد که نه از فرشتگان بود و نه از جنّ و نه از انس و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «گرگی که برادران یوسف علیه السلام بر او دروغ بستند و گفتند او یوسف علیه السلام را خورده است.»

عرض کرد: «چه چیز است که کم آن حلال و زیاد آن حرام می باشد و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «نهر طالوت که خداوند فرمود: «إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ» (۲).»

عرض کرد: «کدام روزه است که خوردن و آشامیدن به آن آسیبی نمی رساند؟» فرمود: «روزه سکوت است که مریم فرمود: «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ...» (۳).»

عرض کرد: «آن چیست که هم زیاد می شود و هم کم؟ و آن چه چیز است که کم می شود ولی زیاد نمی شود؟» حضرت فرمود: «آنچه هم زیاد می شود و هم کم، ماه است و آنچه که کم می شود و زیاد نمی شود عمر است.» (۴)

تیراندازی امام باقر علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هشام بن عبدالملک نامه ای به حاکم مدینه نوشت و دستور داد پدرم امام باقر علیه السلام را به شام بفرستد. پس من و پدرم به شام رفتیم. وقتی که به دمشق رسیدیم تا سه روز اجازه ورود به ما نداد. در روز چهارم بر او وارد شدیم و او بر تخت خود نشسته بود و لشکریان و خواصّ درگاه وی بر روی پا همگی با تیر و کمان ایستاده و بزرگان قوم به تیراندازی مشغول بودند. وقتی که من و پدرم وارد شدیم پدرم جلو و من پشت سر آن حضرت بودم. پس پدرم را صدا زد و گفت: "ای

ص: ۴۳۲

۱- (۶۱۴) نمل / ۱۸.

۲- (۶۱۵) بقره / ۲۴۹.

۳- (۶۱۶) مریم / ۲۶.

۴- (۶۱۷) اعیان الشیعه: ۴ / ۴۲.

محمّد! با بزرگان قومت به سوی نشانه ای که نصب شده تیراندازی کن. " پدرم فرمود: "من پیر شده ام و موقع تیراندازی من گذشته است، مرا عفو کن."

هشام گفت: "به حقّ آن کس که ما را به دین خود و دین پیامبرش عزّت بخشید چاره ای نیست. باید تیراندازی کنی." سپس به شخصی اشاره کرد که تیر و کمانش را به پدرم بدهد. پدرم تیر و کمان را گرفت و تیری در کمان نهاد و به هدف افکند که درست به وسط آن خورد و سپس تیر دوّم را رها کرد و درست در وسط تیر اوّل خورد و بار سوّم تیری را رها کرد که درست به وسط تیر دوّم خورد تا تیر دهمی که به وسط تیر نهم خورد و هشام سراسیمه گردید و گفت:

"ای اباجعفر! تو بهترین تیراندازان عرب و عجم هستی و گمان می کنی که وقت تیراندازی تو گذشته است." (۱)

امام باقرعلیه السلام در جمع راهبان و قتیسان

امام صادق علیه السلام می فرماید: «در جریان مسافرت به شام چون از منزل هشام بیرون آمدیم اجتماعی بزرگ و انبوه دیدیم که نشسته اند. پدرم امام باقرعلیه السلام پرسید: "این ها کیستند؟" گفتند: "قتیسان و رهبانان مسیحی هستند و در این کوه عالمی دارند که اعلم از همه است و سالی یک مرتبه نزد او می آیند و مسائل خود را از او می پرسند و امروز برای همین امر جمع شده اند." پدرم نزد آنها رفت و من هم رفتم. پدرم سر خود را پوشید که او را نشناسند و همراه آنها به بالای کوه رفت. چون آنان نشستند، عالم را از عبادت خانه بیرون آوردند و در جای مخصوص نشانند. آن عالم بسیار پیر بود و برخی از حواریون حضرت عیسی علیه السلام را درک کرده بود. چشمش به پدرم که افتاد گفت:

"تو از امت مائی؟" پدرم فرمود: "از امت مرحومه هستم." پرسید: "از علمای آنهایی یا از نادانان؟" فرمود: "از نادانان نیستم؟" گفت: "شما می پرسید یا من"

ص: ۴۳۳

پیرسم؟" فرمود: "تو سؤال کن." پرسید: "آن ساعتی که نه شب است و نه روز کدام ساعت است؟" فرمود: "بین الطلوعین که از ساعات بهشت است." گفت: "شما ادعا می کنید که اهل بهشت می خورند و می آشامند ولی از آنها فضولاتی دفع نمی شود مثال آن در دنیا چیست؟" فرمود: "مثل جنین در رحم مادر که می خورد و چیزی از او دفع نمی شود."

عالم بزرگ مسیحی گفت: "تو که گفتی از علمای مسلمین نیستی؟" فرمود: "من گفتم از نادانان آنها نیستم." گفت: "ادعا می کنید که از میوه های بهشتی چیزی کم نمی شود آیا در دنیا نظیری دارد؟" فرمود: "مانند چراغی است که اگر صد هزار چراغ از او بیفروزند نور او کم نمی شود."

سؤال دیگری کرد و جواب شنید و سپس از جای خود حرکت کرد و گفت: "شما شخص از من داناتری را آورده اید تا مرا رسوا کنید. به خدا قسم دیگر تا این مرد در شام است من با شما سخن نمی گویم. هر چه که سؤال دارید از این پرسید."

چون این خبر به هشام رسید ما را روانه مدینه ساخت ولی قبل از ما قاصدی فرستاد که در بین مردمی که در شهرهای بین راه هستند منتشر کنند که دو پسر جادوگر ابوتراب محمد بن علی و جعفر بن محمد میل به مسیحیت پیدا کرده و مسیحی شده اند، پس هر کس به این ها چیزی بفروشد یا سلام به آنان کند یا با آنان مصافحه کند خونس هدر است.

چون قاصد به شهر مدین رسید و ما خواستیم وارد آن شهر شویم مردم درها را به روی ما بستند و ما را دشنام و به علی بن ابی طالب علیه السلام ناسزا گفتند و درب را نگشوده و آذوقه به ما ندادند. پدرم هر چه آنان را نصیحت کرد سودی نبخشید و لذا بر سر کوهی رفت که مشرف به شهر بود و آیاتی از قرآن را که در قصه شعیب نازل شده است قرائت فرمود. و باد سیاه تیره ای وزید و صدای حضرت به گوش مردم رسید. و بر بام ها آمدند و آن حضرت را مشاهده کردند. پیرمردی گفت: "به خدا قسم که این مرد در جایی ایستاده که آن محلّ شعیب است هنگام نفرین بر قوم

خود، اگر درها را باز نکنید مثل آن عذاب بر شما نیز نازل می گردد." پس مردم درها را باز کردند و ما را اطعام نمودند و ما روز دیگر از آن شهر خارج شدیم و هشام دستور داد که پیرمرد مذکور را به قتل برسانند.»(۱)

چند سؤال قرآنی از امام محمد باقر علیه السلام

ابوحمزه ثمالی می گوید: یکسال با حضرت ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام حجّ به جا آوردم، همان سال هشام بن عبدالملک نیز به حجّ آمده بود و همراه وی نافع، غلام عمر بن خطاب نیز حاضر بود. نافع به رکن خانه خدا نظری افکند و دید که مردم اجتماع زیادی کردند. به هشام گفت: «این کیست که مردم این چنین برگرد او جمع شدند.» هشام گفت: «این محمد بن علی بن الحسین است.»

نافع گفت: «هم اکنون نزد او می روم و از او سؤالی می کنم که کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی پیامبر نتواند پاسخ بگوید.» هشام گفت: «برو شاید او را خجل و شرمسار کنی.»

نافع نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: «من تورات و انجیل و زبور و قرآن را خوانده ام و حلال و حرام آنها را می دانم. می خواهم از تو سؤالی بکنم که جز پیامبر و وصی او نمی تواند پاسخ آن را بدهد.» حضرت باقر علیه السلام سر بلند کرد و فرمود: «هر چه که به ذهنت آمده است بپرس.»

عرض کرد: «فاصله بین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت عیسی چقدر بوده است؟»

فرمود: «عقیده خود را بگویم یا عقیده تو را؟» عرض کرد: «هر دو را.» فرمود: «به عقیده من ۵۰۰ سال، و به عقیده تو ۶۰۰ سال.»

عرض کرد: «پس چطور خداوند در قرآن می فرماید: «وَسَيَسْأَلُ مِمَّنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ»(۲). یعنی ای رسول ما، از پیامبر قبل از

ص: ۴۳۵

۱- (۶۱۹) منتخب التواریخ / ۴۳۰.

۲- (۶۲۰) زخرف / ۴۵.

خودت (عیسی علیه السلام) بپرس که آیا ما غیر از خداوند متعال خدایان دیگری برای پرستش شما قرار دادیم؟ اگر فاصله بین آن دو ۵۰۰ سال است چگونه آن حضرت می توانسته از او سؤال بکند؟»

حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» (۱)؛ منزّه است خدایی که بنده اش (پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله) را شبانه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی مبارک برد تا به او آیات خویش را بنمایاند. یکی از آیاتی که خداوند به او در شب معراج نمایاند این بود که جمیع پیامبران را محشور فرمود و سپس به جبرئیل امین امر کرد که دو مرتبه اذان و دو مرتبه اقامه بگوید و سپس امامت آن جمع را به عهده گرفت و نماز خواند. و جبرئیل در اذان جمله "حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ" را گفت. وقتی که از نماز فراغت یافت خداوند دستور سؤال از انبیاء را صادر فرمود و پیامبر صلی الله علیه وآله از پیامبران پرسید: "به چه چیز شهادت می دهید و چه می پرستید؟" همگی گفتند: "ما شهادت به وحدانیت پروردگار و رسالت تو می دهیم و بر این امر از ما عهد و پیمان گرفته شده است."

نافع عرض کرد: «درست گفתי ای ابوجعفر.» و باز سؤال کرد: «مردم در قیامت چه می خورند تا از حساب روز قیامت فارغ گردند؟» فرمود: «نان سفیدی می خورند تا خداوند به حساب همه برسد.»

عرض کرد: «چگونه در روز قیامت با آن همه شدائد و گرفتاری ها میل به غذا پیدا می کنند؟» فرمود: «آیا گرفتاری جهنم بیشتر است یا قیامت؟»

عرض کرد: «جهنم.» فرمود: «جهنمیان در جهنم میل به آب و غذا پیدا می کنند و به بهشتیان می گویند: «أَفَيْضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» (۲)، و پس از این درخواست، آنها از زقوم می خورند و از حمیم می آشامند.»

ص: ۴۳۶

۱- (۶۲۱) إسرائ / ۱.

۲- (۶۲۲) أعراف / ۵۰.

عرض کرد: «یک سؤال دیگر دارم.» فرمود: «چیست؟» عرض کرد: «خدا کجاست؟» فرمود: «وای بر تو! بگو خدا کجا نیست تا بگویم که کجا هست. سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ، فَوَدَّ صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَهُ وَلَا وَلَدًا.»

نافع نزد هشام بن عبدالملک برگشت و هشام از او پرسید: «چه کردی؟» گفت: «مرا به حال خود بگذار، به خدا قسم او اعلم از همه مردم و فرزند رسول خداست.»^(۱)

احوال پرسی از امام باقرعلیه السلام

منهال می گوید: در خدمت حضرت باقرعلیه السلام نشسته بودم که شخصی وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد و پاسخ شنید. احوال حضرت را پرسید. حضرت فرمود:

«آیا وقت آن رسیده است که بدانید حال ما چگونه است؟ ما در این امت، مانند بنی اسرائیل شدیم که فرزندانمان را می کشتند و زنانمان را زنده نگه می داشتند. این امت نیز با ما همین رفتار را دارند.»

سپس فرمود: «عرب گمان می کرد که بر عجم فضیلت دارد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله از میان آنان قیام کرد. و قریش بر سایر قبایل عرب افتخار و مباهات کرد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله از قریش بود. اگر تفاخر عرب بر عجم و قریش بر عرب درست باشد ما نیز بر سایر مردم فضیلت داریم چون ما از خاندان آن حضرت و عترت آن بزرگواریم که در این فضیلت هیچ کس با ما شریک نیست.»

عرض کردم: «به خدا قسم من دوست و علاقه مند به شما اهل بیت هستم.» حضرت فرمود: «پس خود را برای بلاها و ناگواری ها آماده بنما، زیرا بلا به سوی ما از سیل به سوی رودخانه سریع تر سرازیر می شود. بلا زودتر از همه به ما می رسد و سپس به شما و گشایش نیز از ما شروع می شود و به شما می رسد.»^(۲)

ص: ۴۳۷

۱- (۶۲۳) احتجاج: ۲ / ۳۲۵، اثبات الهداه مترجم: ۵ / ۳۱۳.

۲- (۶۲۴) امالی شیخ طوسی: ۲ / ۱۵۴.

مردی از اهل شام مرتب به مجلس امام باقر علیه السلام آمد و رفت می کرد و به آن حضرت عرض می کرد: «ای محمّد، در روی زمین هیچ کس را بیشتر از شما اهل بیت دشمن نمی دارم و معتقدم که اطاعت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در دشمنی با شماست ولی چون شما را شخصی دانشمند و سخنانی فصیح و بلیغ می دانم به منزل و محفل شما آمد و رفت می کنم.»

حضرت باقر علیه السلام همواره در جواب او می فرمود: «خیر است، و هیچ چیز بر خداوند مخفی نیست.» طولی نکشید که آن مرد شامی بیمار شد و وقتی که احساس کرد که کارش تمام است به متصدی امور کفن و دفن خود گفت: «وقتی که من مردم، محمّد بن علی علیه السلام را خبر کن تا بر جنازه من نماز بخواند و بگو که من دستور داده ام.»

همین که نیمه شب فرا رسید گمان کرد که از دنیا رفته است و لذا صبح نزد حضرت باقر علیه السلام آمد و قضیه را به عرض آن حضرت رسانید. حضرت مشغول تعقیبات نماز صبح بود، به وی فرمود: «او نمرده است، عجله نکنید تا من بیایم.»

آن گاه بلند شد و وضو گرفت و نماز خواند و دست و صورت را به آسمان بلند کرد سپس به سجده رفت و تا وقتی که خورشید طلوع کرد در حال سجده بود. سپس بلند شد و به منزل آن مرد شامی رفت و او را نشانید و دستور غذایی داد، سپس به منزل مراجعت فرمود. طولی نکشید که آن مرد سلامت خود را بازیافت و نزد حضرت باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: «أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ بَابُهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ أَتَى مِنْ غَيْرِكَ خَابَ وَ خَسِرَ وَ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا؛ شهادت می دهم که تو حجت خدا بر خلق و بابی هستی که باید از آن وارد گردید. هر کس که از غیر مسیر شما راه بیاید ضرر و زیان برده و گمراه گردیده است.»

حضرت فرمود: «چرا تغییر موضع داده ای؟» عرض کرد: «من مرگ را با چشم خود دیدم و داشتم می رفتم که ناگهان منادی ندا کرد که روح او را برگردانید. این

درخواست محمد بن علی است.» حضرت فرمود: «آیا دانستی که گاهی خدا بنده را دوست می دارد ولی عملش را نمی پسندد و گاهی بنده ای را نمی پسندد ولی عملش را دوست می دارد؟» (۱)

اولین دیدار جابر با امام باقر علیه السلام

جابر بن عبدالله انصاری به محضر حضرت علی بن الحسین علیه السلام مشرف گردید. ناگهان از درون منزل آن حضرت طفلی خارج گردید. جابر همین که او را دید بدنش لرزید و موی بر بدنش راست گردید و به او نظر کرد و گفت: «ای کودک جلو بیا.» جلو آمد. آن گاه گفت: «ای کودک جلو بیا.» جلو آمد. آن گاه گفت: «برگرد و برو.» برگشت و رفت. جابر گفت: «به خدای کعبه قسم که مانند شمائل رسول الله است.» سپس بلند شد و نزد او رفت و گفت: «ای کودک! نام تو چیست؟» گفت: «محمد.» گفت: «فرزند کیستی؟» گفت: «فرزند علی بن الحسین.» گفت: «جانم به فدایت، پس تو باقر هستی.» فرمود: «آری.»

آن گاه امام باقر علیه السلام به او فرمود: «پیامی که مأموریت داری که به من ابلاغ کنی، ابلاغ کن.» جابر عرض کرد: «ای مولای من! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا مژده داد که عمرم طولانی می گردد تا به لقای شما مشرف گردم و فرمود: "وقتی که او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان."» حضرت باقر علیه السلام فرمود: «سلام بر رسول خدا تا وقتی که زمین و آسمان برقرارند و سلام بر تو چنان که ابلاغ سلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نمودی.» (۲)

سخنرانی امام باقر علیه السلام در دو سالگی

وقتی که حضرت زین العابدین را با حرم امام حسین علیه السلام به اسارت بردند، فرزند آن حضرت جناب امام محمد باقر علیه السلام نیز که در آن هنگام دو سال و چند ماه از عمر

ص: ۴۳۹

۱- (۶۲۵) امالی شیخ طوسی: ۱ / ۲۵.

۲- (۶۲۶) کمال الدین صدوق / ۲۵۳، علم الیقین، فیض کاشانی: ۱ / ۴۱۰.

مبارکش گذشته بود با پدر بزرگوارش بر یزید وارد شد. یزید حضرت سجّاد را مخاطب خود قرار داده و گفت: «یا علی بن الحسین! چه دیدی؟» حضرت فرمود: «چیزی را دیدم که خدا قبل از این که آسمان ها و زمین ها را خلق کند درباره آن قضاوت فرموده است.»

یزید درباره حضرت سجّاد علیه السلام با اهل مجلس خود مشورت کرد. اهل مجلس رأی به قتل حضرت سجّاد علیه السلام دادند. آن گاه حضرت باقر علیه السلام در همان مجلس بپاخواست و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و در جواب یزید فرمود: «اهل مجلس تو اشاره ای به تو کردند که بر خلاف اشاره و رأی اهل مجلس فرعون در مورد موسی و هارون علیهما السلام بود، زیرا فرعون با آنها مشورت کرد که با آنها چه بکنیم؟ آنها گفتند: "موسی را با برادرش نگاه دار." ولی اهل مجلس تو اشاره به قتل ما نمودند. این امر دارای سببی است.» یزید گفت: «سبب آن چیست؟» حضرت باقر علیه السلام فرمود: «چون آنها حلال زاده بودند ولی اهل مجلس تو چنین نیستند، زیرا پیغمبران و فرزندان آنها را جز زنازادگان نمی کشند.» پس یزید ساکت شد. (۱)

بزرگ ترین گناه از نظر امام باقر علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام وارد مسجد الحرام گردید. دسته ای از قریش متوجه آن جناب شده و پرسیدند که این شخص کیست؟ به آنها گفته شد: «این امام و پیشوای اهل عراق است.» یکی از آنها گفت: «خوب است که شخصی را بفرستیم تا از او سوالی بکند.» جوانی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: «ای عمو! بزرگ ترین گناه کبیره کدام است؟» حضرت فرمود: «میگساری و شرابخواری.» جوان برگشته و جواب را به آنها گفت. گفتند: «بار دیگر نزد او برو و سؤال را تکرار کن.» برای بار دوم آمد و عرض کرد: «بزرگ ترین گناه کبیره کدام است؟»

ص: ۴۴۰

حضرت فرمود: «ای بردارزاده! مگر نگفتم که میگساری و شرابخواری! زیرا شرابخوار به زنا و سرقت و قتل و شرک رو می آورد، تمام کارهای ناشایسته ای که از شرب خمر سرچشمه می گیرد بالاترین گناهان هستند، همان گونه که درخت انگور نیز از همه درخت ها بالاتر می رود و بلندتر می شود.»^(۱)

شیعیان امیرالمؤمنین در فرمایش امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام می فرماید: «روزی چند نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله به منزل آن حضرت آمدند. آنان عبارت بودند از: ۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲- ابوبکر، ۳- زبیر، ۴- عمر، ۵- عبدالرحمن بن عوف، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تشریف آورد و با آنها نشست و بند کفش حضرت پاره شد و آن حضرت کفش خود را نزد حضرت امیر علیه السلام انداخت و فرمود: "در جانب راست عرش پروردگار، قومی وجود دارند که بر منبرهایی از نور نشسته اند و چهره های آنها از نور و لباس هایشان نیز از نور است و نور چهره آنها چشم ناظران را می زند."

ابوبکر عرض کرد: "آنها کیانند ای رسول خدا؟" حضرت سکوت فرمود. عمر عرض کرد: "آنها کیانند ای رسول خدا؟" حضرت سکوت فرمود. زبیر عرض کرد: "آنها چه کسانی هستند یا رسول الله؟" حضرت فرمود: "قوم تحابُّوا بروح الله من غیر أنساب و لا أموال و هؤلاء شیعتک یا علی و أنت إمامهم؛ آنها قومی هستند که به روح الله محبت می ورزند بدون این که قوم و خویشی یا طمع و چشم داشت مالی داشته باشند. آنها شیعیان تو هستند و تو امام آنها هستی ای علی."^(۲)

ص: ۴۴۱

۱- (۶۲۸) بحار الأنوار: ۱۱ / ۱۰۳.

۲- (۶۲۹) بحار الأنوار: ۶۸ / ۱۳۹.

ولادت حضرت باقر العلوم علیه السلام

گلشن توحید، آباد امام باقر است
مرغ دل در هر نفس یاد امام باقر است
دین حقّ از نور ارشاد امام باقر است
جلوه اجداد و اولاد امام باقر است
مژده یاران عید میلاد امام باقر است
کعبه دل روح قرآن جان زین العابدین
سر زده در اوّل ماه رجب ماهی تمام
کافتابش آورد هر صبح دم عرض سلام
کنیه بوجعفر، لقب باقر، محمّد شد به نام
قطره ای از چشمه علمش علوم خاص و عام
نجل پیغمبر امام ابن امام ابن امام
رهنمای راستان و پیشوای راستین
بحر بی پایان علم ذاتِ حیّ ذوالمنن
جابر آورده سلامش از رسول مؤتمن
باب او ابن الحسین و مام او بنت الحسن
جدّه اش زهرا و جدّش رحمه للعالمین (۱)

سرود میلاد

مدینه شد به نور حقّ منور

که آمد باقر علم پیمبر

ملائك محو آن جانانه گشتند

همه شادی کنان مسرور گشتند

ص: ۴۴۴

۱ - ۶۳۱) نخل میثم: ۴ / ۴۳۳.

به گرد مهد آن فرزانه گشتند

به شمع روی او پروانه گشتند

مدینه بهتر از خلد برین است

صفابخش دل اهل یقین است

به عالم جلوه گر ماه ولایت

ز دامان امام چهارمین است

زَند لبخند بر رخسار مادر

که آمد باقر علم پیمبر

زبان حال امام باقر علیه السلام در ماجرای کربلا

سوغات ما از کربلا درد و محن بود

پژمردگی لاله های در چمن بود

من تشنگی در خیمه را احساس کردم

یاد از دو دست خونی عباس کردم

من کودکی بودم که آهم را شنیدند

دیدم سر جدّ غریبم را بریدند

من دیده ام در وقت تشییع جنازه

اسبان دشمن را بر آن ابدان تازه

من با خبر هستم ز باغی بی شکوفه

خورشید را بر نیزه دیدم بین کوفه

گر چه که من مسموم آن زهر هشامم

من کشته ویرانه ای در شهر شام
دیدم که پَرپر می زند هم سنگر من
در خاطر من شد زنده یاد مادر من

سخن با مدینه و بقیع

ای فروزان گوهر پاک بقیع
گل پرپر شده در خاک بقیع
ای مدینه از دلم خون می چکد
وز طریق دیده بیرون می چکد
در شرار زهر می سوزد تنم
پَرپر از سوزش همه جان و تنم
ای فروزان گوهر پاک بقیع
گل پرپر شده خاک بقیع
نشست گرد مصیبت بر چهره اسلام
مدینه آمده روزت سیاه تر از شام
چه رنج ها که به طفلی رسید بر جانش
گهی به کرب و بلا، گه به کوفه، گه در شام
چه غصه داشت که فرمود: در من نه سال
کنند گریه بر آن پنجمین امام همام

عالمی ماتم سرا شد (۲)

فاطمه صاحب عزا شد

باقر آل پیمبر (۲)

کشته زهر جفا شد

پنجمین نور ولایت (۲)

گشته پُرپر از عداوت

صادقش سوزد ز داغش (۲)

گشته گریان در فراقش

در بقیع آید کنارش (۲)

قبر بی شمع و چراغش

ص: ۴۴۶

- ۱- الحجّ و الزّیاره، عربی.
- ۲- آداب حجّ و زیارت حرمین شریفین، فارسی.
- ۳- میزان الحقّ یا حقیقت مظلوم، فارسی - عربی.
- ۴- آیات الفضائل یا فضائل علی علیه السلام در قرآن، عربی - فارسی.
- ۵- دوله المهدی علیه السلام یا حکومت امام زمان عجل الله فرجه الشریف، فارسی - عربی.
- ۶- اسوه النساء، بانوی نمونه عالم، فارسی - عربی.
- ۷- امام الشهداء و سالار شهیدان، فارسی - عربی.
- ۸- انتظار مهدی علیه السلام و نشانه های ظهور، فارسی - عربی.
- ۹- شهید خراسان و پناه شیعیان، فارسی - عربی.
- ۱۰- عاشقان کربلا، زیارات عتبات عالیات عراق.
- ۱۱- آیین همسردهاری و آداب زندگی در اسلام، فارسی - عربی.
- ۱۲- بشارت های معصومین علیهم السلام، فارسی - عربی.
- ۱۳- مژده های رحمت در قرآن همراه خطبه غدیر، فارسی - عربی.
- ۱۴- محرّمات اسلام، فارسی - عربی.
- ۱۵- ماه های رحمت، ترجمه کتاب «فضائل الأشهر الثلاثة» مرحوم صدوق، فارسی - عربی.
- ۱۶- امام صادق علیه السلام، ترجمه کتاب «الإمام الصادق علیه السلام» از مرحوم علامه مظفر، فارسی.
- ۱۷- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله، ترجمه کتاب «مناقب آل ابی طالب علیه السلام» تألیف علامه ابن شهر آشوب.
- ۱۸- واجبات اسلامی، فارسی و عربی.

۱۹- پیام های قرآنی، یکصد و ده پیام نورانی قرآن.

۲۰- رهبران معصوم علیهم السلام.

۲۱- راه خدانشناسی.

۲۲- خطبه غدیر با ترجمه فارسی.

۲۳- بشارت های مهدویت، فارسی - عربی.

۲۴- در پناه قرآن.

۲۵- فتنه های آخر الزمان، فارسی - عربی.

۲۶- راه بهشت.

۲۷- اخلاق و سیره محمدی صلی الله علیه وآله.

ص: ۴۴۸

جلد ۲

اشاره

ص: ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»

(توبه / ۱۱۹)

رهبران معصوم عليهم السلام

جلد دوّم

مؤلف:

سید محمد حسینی بهارانچی

ص: ۳

امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام ۱۷

ولادت امام صادق علیه السلام ۱۹

مادر امام صادق علیه السلام ۱۹

جلالت قدر امام صادق علیه السلام ۲۰

اقرار مخالفین به فضیلت و مقام علمی امام صادق علیه السلام ۲۲

معجزات و استجابت دعای امام صادق علیه السلام ۲۶

تأثیر سخن امام صادق علیه السلام ۲۸

سیره اخلاقی و بزرگواری امام صادق علیه السلام ۳۰

مناظرات امام صادق علیه السلام ۳۱

سخنان حکیمانه امام صادق علیه السلام ۳۵

شهادت امام صادق علیه السلام ۳۸

پاداش زیارت امام صادق علیه السلام ۳۹

فرزندان امام صادق علیه السلام ۴۰

ادعیه و احراز امام صادق علیه السلام ۴۱

حرز دیگر امام صادق علیه السلام ۴۴

حکایات و قضایای مربوط به امام صادق علیه السلام ۴۵

نامه منصور دوانیقی به حضرت صادق علیه السلام ۴۶

گفت و گوی حضرت صادق علیه السلام با ابوحنیفه ۴۷

امام صادق علیه السلام و شخص فحاش ۴۷

عصای پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۸

توصیه امام صادق علیه السلام در مورد مادر ۴۹

امام صادق علیه السلام و مرد خراسانی ۴۹

امام صادق علیه السلام و آگاهی از غیب ۵۰

گریه دشمن بر امام صادق علیه السلام ۵۱

اشعار مدح و مرثیه امام صادق علیه السلام ۵۳

ولادت امام صادق علیه السلام ۵۴

شهادت امام صادق علیه السلام ۵۶

شهادت امام صادق علیه السلام ۵۷

مدح و مرثیه حضرت صادق علیه السلام ۵۸

امام کاظم موسی بن جعفر علیه السلام ۶۱

ولادت امام کاظم علیه السلام ۶۳

شخصیت امام کاظم علیه السلام در خردسالی ۶۴

فرزندان امام کاظم علیه السلام ۶۸

سیره امام کاظم علیه السلام ۶۹

فضائل امام کاظم علیه السلام ۷۳

سخنان حکیمانه امام کاظم علیه السلام ۷۶

شهادت امام کاظم علیه السلام ۸۰

پاداش زیارت امام کاظم علیه السلام ۸۶

برکت کلام امام کاظم علیه السلام ۸۸

احتجاج امام کاظم علیه السلام ۸۸

معجزه ای از امام کاظم علیه السلام ۸۹

ظلم ستیزی امام کاظم علیه السلام ۹۰

ص: ۶

اوصاف امامان عليهم السلام از زبان امام كاظم عليه السلام ۹۱

برخورد امام كاظم عليه السلام با علي بن يقطين ۹۲

ادعيه و احراز امام كاظم عليه السلام ۹۳

اشعار مدح و مرثيه امام كاظم عليه السلام ۹۵

مدح و مرثيه حضرت موسى بن جعفر عليه السلام ۹۶

شهادت موسى بن جعفر عليه السلام ۹۶

تشرف به شهر مقدس كاظمين ۹۷

در مصيبت امام كاظم عليه السلام ۹۸

يا موسى بن جعفر عليه السلام ۹۹

سوگ حضرت امام كاظم عليه السلام ۱۰۰

علي بن موسى امام رضاعليه السلام ۱۰۱

ولادت علي بن موسى الرضاعليه السلام ۱۰۳

نام و كنيه و لقب علي بن موسى الرضاعليه السلام ۱۰۴

فرزندان علي بن موسى الرضاعليه السلام ۱۰۶

اخلاق و سيره علي بن موسى الرضاعليه السلام ۱۰۶

سخنان حكيمانه علي بن موسى الرضاعليه السلام ۱۱۱

دعاي مجرب و حرز امام رضاعليه السلام ۱۱۳

ولايت عهدي امام رضاعليه السلام ۱۱۵

شهادت علي بن موسى الرضاعليه السلام ۱۱۵

هلاكت مأمون پس از شهادت حضرت رضاعليه السلام ۱۲۰

پاداش زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام ۱۲۲

ایام زیارتی حضرت رضا علیه السلام ۱۲۵

عنايات حضرت رضا علیه السلام به زوّار خود ۱۲۵

فضیلت مشهد و حرم مطهر علی بن موسی الرضا علیه السلام ۱۲۷

نماز حضرت رضا علیه السلام برای حوایج مهمّ ۱۲۸

ص: ۷

دعای حضرت رضاعلیه السلام ۱۲۸

مناظره حضرت رضاعلیه السلام درباره عصمت پیامبران علیهم السلام ۱۲۹

گفت و گوی حضرت رضاعلیه السلام با جاثلیق مسیحی ۱۳۲

پاسخ امام رضاعلیه السلام به یکی از خوارج ۱۳۴

حضرت رضاعلیه السلام و نماز عید فطر ۱۳۵

سؤال مأمون از حضرت رضاعلیه السلام ۱۳۶

توطئه بر ضد امام رضاعلیه السلام ۱۳۷

آمدن باران به دعای امام رضاعلیه السلام ۱۳۹

امام هشتم علیه السلام و تفسیر برخی از آیات قرآن ۱۴۰

امام هشتم علیه السلام در مراسم تشییع جنازه ۱۴۲

تحلیل امام هشتم علیه السلام از مسأله ولایت عهدی ۱۴۳

امام هشتم علیه السلام و دعبل خزاعی ۱۴۵

حرز امام رضاعلیه السلام ۱۴۷

اشعار مدح و مرثیه امام رضاعلیه السلام ۱۴۹

ولادت امام رضاعلیه السلام ۱۵۰

توسل به امام رضاعلیه السلام ۱۵۱

کرامتی از حضرت رضاعلیه السلام ۱۵۲

مدح امام رضاعلیه السلام ۱۵۵

زائر گنه کار امام رضاعلیه السلام ۱۵۸

به درگهت، تو گنه کار را راه بده ۱۵۸

محمّد بن علیّ جواد الأئمّه علیه السلام ۱۵۹

ولادت و امامت و شهادت امام جوادعلیه السلام ۱۶۱

فرزندان حضرت جوادعلیه السلام ۱۶۲

توسّل به حضرت جوادعلیه السلام ۱۶۳

گوشه هایی از معجزات حضرت جوادعلیه السلام ۱۶۳

ص: ۸

- نشانه های امامت حضرت جوادعلیه السلام ۱۶۶
- فضائل و مناقب حضرت جوادعلیه السلام ۱۶۹
- سخنان حکیمانه حضرت جوادعلیه السلام ۱۷۵
- شهادت حضرت جوادعلیه السلام ۱۷۷
- اولین ملاقات مأمون با امام جوادعلیه السلام ۱۸۱
- پاسخ های سیاستمداران حضرت جوادعلیه السلام ۱۸۲
- نفرین امام جوادعلیه السلام ۱۸۵
- معجزه ای از امام جوادعلیه السلام ۱۸۵
- ادعیه و احراز امام جوادعلیه السلام ۱۸۶
- اشعار مدح و مرثیه امام جوادعلیه السلام ۱۸۹
- در مدح حضرت جواد الأئمه علیه السلام ۱۹۰
- ولادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام ۱۹۱
- مدح حضرت جواد الأئمه علیه السلام ۱۹۳
- شهادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام ۱۹۵
- علی بن محمد امام هادی علیه السلام ۱۹۷
- ولادت حضرت هادی علیه السلام ۱۹۹
- مادر مکرّمه و معظّمه امام هادی علیه السلام ۱۹۹
- معجزات و نشانه های امامت حضرت هادی علیه السلام ۲۰۰
- برخوردهای متوکل با حضرت هادی علیه السلام ۲۰۵
- قصه زینب کذابه و حضرت هادی علیه السلام ۲۱۰

شهادت حضرت هادی علیه السلام ۲۱۱

دعای مخصوص حضرت هادی علیه السلام ۲۱۲

برخی از سخنان حکیمانه حضرت هادی علیه السلام ۲۱۳

سخنان امام هادی علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام ۲۱۵

رهنمود اخلاقی امام هادی علیه السلام ۲۱۵

ص: ۹

- پاسخ امام هادی علیه السلام به ابن سکیت ۲۱۷
- توطئه بر ضدّ امام هادی علیه السلام ۲۱۷
- امام هادی علیه السلام و آگاهی از اسرار ۲۱۸
- امام هادی علیه السلام و نیروهای مسلّح ۲۱۹
- کیفیت اطلاع امام هادی علیه السلام از شهادت پدر ۲۲۰
- امام هادی علیه السلام و درس توکل ۲۲۱
- دعا و حرز امام هادی علیه السلام ۲۲۲
- اشعار مدح و مرثیه امام هادی علیه السلام ۲۲۳
- مدح امام هادی علیه السلام ۲۲۴
- مصیبت امام هادی علیه السلام ۲۲۵
- به شهر سامرا مشرف می شویم ۲۲۵
- در مدح و مصائب امام هادی علیه السلام ۲۲۶
- در مصیبت امام هادی علیه السلام ۲۲۸
- حسن بن علیّ امام عسکری علیه السلام ۲۲۹
- ولادت امام حسن عسکری علیه السلام ۲۳۱
- مادر گرامی حضرت عسکری علیه السلام ۲۳۲
- شخصیت حضرت عسکری علیه السلام ۲۳۳
- امام عسکری علیه السلام در کودکی و خردسالی ۲۳۳
- معجزات حضرت عسکری علیه السلام ۲۳۴
- عبادت حضرت عسکری علیه السلام ۲۳۸

سخنان حکیمانه حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام ۲۳۹

شهادت حضرت عسکری علیه السلام ۲۴۲

زیارت حضرت عسکری علیه السلام ۲۴۷

سفارشات حضرت عسکری علیه السلام به شیعیان ۲۴۸

اعتراف دشمن به فضائل امام عسکری علیه السلام ۲۵۰

ص: ۱۰

- امام عسکری علیه السلام و کشف یک راز ۲۵۱
- امام عسکری علیه السلام و فیلسوف عراقی ۲۵۳
- دعا و حرز حضرت عسکری علیه السلام ۲۵۴
- اشعار مدح و مرثیه امام حسن عسکری علیه السلام ۲۵۵
- در مدح حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ۲۵۶
- توسّل به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ۲۵۶
- شهادت امام حسن عسکری و تسلیت به امام زمان علیهما السلام ۲۵۷
- حجّه بن الحسن امام زمان علیه السلام ۲۵۹
- ولادت امام زمان علیه السلام ۲۶۱
- ادله امامت حضرت بقیه الله علیه السلام ۲۶۶
- ملاقات شیعه با امام زمان علیه السلام ۲۸۱
- جستجوی معتضد عباسی از امام زمان علیه السلام ۲۸۳
- پیام حضرت بقیه الله درباره زیارت حضرت سیدالشهدا علیهما السلام ۲۸۵
- ملاقات چهل نفر با حضرت بقیه الله علیه السلام ۲۸۶
- معرفت به امام زمان علیه السلام ۲۹۰
- نشانه های حتمیه قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام ۲۹۲
- نشانه های حضرت مهدی علیه السلام بعد از قیام او ۲۹۴
- دعا و انتظار فرج ۲۹۵
- بهترین عمل شیعیان در زمان غیبت ۲۹۶
- اسرار غیبت حضرت مهدی علیه السلام ۲۹۸

دعاهاى حضرت بقيه الله عجل الله فرجه الشريف ٣٠٠

اشعار مربوط به امام زمان عليه السلام ٣٠٣

ولادت حضرت صاحب الزمان عليه السلام ٣٠٤

انتظار حضرت بقيه الله (عج) ٣٠٦

ص: ١١

ولادت حضرت مهدی (عج) ۳۰۷

نگاه پاک ۳۱۱

این جمعه ۳۱۲

یابن الحسن (عج) ۳۱۳

کعبه مقصود ۳۱۳

توجه به امام زمان علیه السلام ۳۱۴

انتظار جمال مهدی علیه السلام ۳۱۵

لذت عشق ۳۱۶

ز نظر مران گدا را ۳۱۶

کشتی ولایت ۳۱۷

بیا امام ۳۱۸

اهل البيت ۳۱۹

دین شد خراب ۳۲۰

فریاد واعظ ۳۲۰

عشق و انتظار ۳۲۱

هدهد بیا خبری گو ز یار من ۳۲۲

من اگر روی تو بینم چه شود ۳۲۳

دست از طلب ندارم تا روی یار بینم ۳۲۳

امید دیدار ۳۲۳

شاید به ما نظر مرحمت کنند ۳۲۵

اشك فراق ۳۲۵

عشق با حضرت مهدي عليه السلام ۳۲۵

اميد فرج ۳۲۶

آب حياتم دادند ۳۲۷

هراس از فتنه ۳۲۷

مرديم و امام خود نديديم ۳۲۸

آخر آيد نور حق تو غم مخور ۳۲۸

ص: ۱۲

مهدی بیا مهدی بیا ۳۲۹

ای پیک خبری از یار ما بگو ۳۲۹

آفرینش ارواح ائمه هدی و قصه حضرت آدم و حوا ۳۳۰

خلقت انوار چهارده معصوم علیهم السلام ۳۳۱

طاغوت های زمان معصومین علیهم السلام ۳۳۳

طاغوت های زمان رسول خداصلی الله علیه وآله ۳۳۶

۱- ابوسفیان ۳۳۶

نفاق و گمراهی ابوسفیان ۳۳۸

ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب ۳۴۰

۲- ابوجهل ۳۴۱

۳- ابولهب ۳۴۳

أبى بن خلف ۳۴۵

شرکت کنندگان در محاصره اقتصادی رسول خداصلی الله علیه وآله ۳۴۶

امداد غیبی خداوند برای نجات مسلمانان ۳۴۸

هجرت مسلمانان به حبشه ۳۵۰

هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله از مکه به مدینه ۳۵۲

طاغوت های زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۳۵۶

۱- ابوبکر بن ابی قحافه ۳۵۶

صاحبان صحیفه، هنگام مرگ ۳۵۸

عمر بن خطاب ۳۶۰

عثمان بن عفّان ٣٦٢

طاغوت زمان امام حسين عليه السلام ٣٦٦

معاويه بن ابى سفيان و زياد بن اييه ٣٦٦

ص: ١٣

طاغوت زمان امام حسین علیه السلام ۳۷۰

یزید بن معاویه ۳۷۰

حسن ظنّ و خوش گمانی بی جا ۳۷۲

عبدالله بن زبیر و مختار ثقفی و حجاج ثقفی ۳۷۵

طاغوت های زمان امام سجّاد علیه السلام ۳۷۸

۱- معاویه بن یزید بن معاویه ۳۷۸

۲- مروان بن حکم ۳۷۹

۳- عبدالملک بن مروان ۳۸۰

طاغوت های زمان باقر علیه السلام ۳۸۲

۱- ولید بن عبدالملک بن مروان ۳۸۲

۲- سلیمان بن عبدالملک بن مروان ۳۸۲

۳- عمر بن عبدالعزیز بن مروان ۳۸۳

۴- یزید بن عبدالملک بن مروان ۳۸۵

۵- هشام بن عبدالملک بن مروان ۳۸۶

قیام زید بن علی بن الحسین علیهم السلام و شهادت او به دست هشام ۳۸۷

۶- ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان ۳۸۸

۷- ۸- یزید و ابراهیم پسران ولید بن عبدالملک بن مروان ۳۹۰

۹- مروان بن محمّد بن مروان بن حکم، معروف به مروان حمار ۳۹۱

آیاتی از قرآن درباره بنی امیّه ۳۹۲

طاغوت های زمان امام صادق علیه السلام ۳۹۴

١- ابوالعباس سفاح: عبدالله بن محمد بن علي بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ٣٩٤

٢- ابوجعفر عبدالله منصور معروف به دوانيقى ٣٩٦

٣- مهدي عباسي: محمد بن عبدالله منصور ٣٩٧

٤- موسى بن المهدي، ملقب به هادي ٣٩٩

ص: ١٤

طاغوت های زمان امام کاظم علیه السلام ۴۰۰

۱- محمد بن منصور معروف به هارون الرشید ۴۰۰

ماجرای نابودی برامکه در دولت هارون الرشید ۴۰۱

۲- ابوموسی محمد امین، فرزند هارون ۴۰۳

طاغوت زمان حضرت رضا علیه السلام ۴۰۵

ابوالعباس عبدالله بن هارون، معروف به مأمون الرشید ۴۰۵

قیام های زمان مأمون الرشید ۴۰۷

۱- قیام سری بن منصور شیبانی، معروف به ابوالسرایا ۴۰۷

۲- قیام محمد بن جعفر الصادق علیه السلام ۴۰۷

ماجرای ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام ۴۰۹

هلاکت مأمون الرشید ۴۱۴

طاغوت زمان امام جواد علیه السلام ۴۱۶

ابواسحاق ابراهیم معتصم، برادر مأمون الرشید ۴۱۶

طاغوت های زمان حضرت هادی علیه السلام ۴۱۸

۱- ابوجعفر هارون واثق ۴۱۸

۲- محمد بن هارون، ملقب به متوکل ۴۱۹

تخریب قبر مطهر امام حسین علیه السلام به دست متوکل ۴۲۱

کشته شدن متوکل به دست فرزند خود منتصر ۴۲۵

۳- محمد بن متوکل معروف به منتصر بالله ۴۲۶

۴- احمد بن محمد بن معتصم، معروف به مستعین بالله ۴۲۶

۵- محمد بن جعفر متوکل، ملقب به معتز بالله ۴۲۸

طاغوت های زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ۴۳۰

ص: ۱۵

١- مهتدى بالله [محمد بن هارون الواثق بن المعتصم] ٤٣٠

٢- احمد بن جعفر متوكل، ملقب به معتمد على الله ٤٣٢

٣- احمد بن طلحه، معروف به معتضد بالله ٤٣٢

٤- علي بن معتضد، معروف به مكتفي بالله ٤٣٣

٥- جعفر بن احمد، معروف به مقتدر بالله ٤٣٤

٦- محمد بن احمد، معروف به قاهر بالله ٤٣٥

٧- محمد بن جعفر، معروف به راضى بالله ٤٣٦

٨- ابراهيم بن مقتدر، معروف به متقى بالله ٤٣٧

٩- عبدالله بن علي، معروف به مستكفي بالله ٤٣٧

١٠- فضل بن جعفر، معروف به مطيع لله ٤٣٨

رهبران

معصوم

امام جعفر بن محمد صادق عليه السلام

اشاره

ص: ۱۷

ولادت امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام، روز دوشنبه هفدهم ربیع الأول سال هشتاد و سه هجری قمری در زاد روز ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه به دنیا آمد و این روز به واسطه این دو ولادت، شرافت و برکت عظیمی پیدا نمود. از این رو، صلحای آل محمّد علیهم السلام از قدیم الأیام این روز را تعظیم می نموده اند. روزه این روز فضیلت و ثواب زیادی دارد و در این روز صدقه دادن و زیارت مشاهد مشرفه و اعمال خیر و ادخال سرور بر مؤمنین مطلوب و مستحب است. (۱)

مادر امام صادق علیه السلام

مادر امام صادق علیه السلام فاطمه، معروف به امّ فروه، دختر قاسم بن محمّد ابن ابی بکر است و مادر امّ فروه، اسماء، دختر عبدالرحمن بن ابی بکر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «مادرم از زن های مؤمنه و با تقوا و اهل احسان بود و خداوند محسنین را دوست دارد.»

عبدالأعلی می گوید: من امّ فروه را در حال طواف دیدم. کسای ساده و متنکّره ای بر او بود و با دست چپ خود حجر الأسود را استلام نمود. مردی به او گفت: «یا امه الله! در سنت خطا کردی.» و او در جواب فرمود: «ما از علم تو بی نیاز هستیم.»

محدث قمی می گوید: ظاهراً آن مرد از فقهای اهل سنت بوده است.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می گوید: پدر امّ فروه از معتمدین اصحاب علی بن الحسین علیهما السلام است و امّ فروه با تقواترین زنان زمان خود بوده و احادیث زیادی از آن حضرت نقل نموده است و یکی از آن احادیث این است که گوید امام سجاده علیه السلام فرمود: «ای امّ فروه! من در هر شبانه روز یکصد مرتبه برای گناهکاران شیعه استغفار می کنم، چرا که ما بر آنچه می دانیم صبر می کنیم و آنان بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.»

سپس گوید: خواهر امّ فروه، امّ حکیم، همسر اسحاق عریضی، فرزند عبدالله جعفر بن ابی طالب است و از امّ حکیم و اسحاق عریضی فرزندی به نام قاسم به وجود آمد و او مردی جلیل القدر و معروف به ابوهاشم جعفری بغدادی است. و او حضرت رضا و سایر ائمه بعد از آن حضرت علیهم السلام را درک نمود و از وکلای ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام بود و در بین آل ابی طالب کسی در علو نسب و جلالت قدر مانند او نبود و او از ناحیه پدر و مادر منتهی به عبدالله بن جعفر بن ابی طالب می شد و در جمادی الأولى سال ۲۶۱ هجری قمری وفات نمود. (۲)

جلالت قدر امام صادق علیه السلام

شیخ مفید می فرماید: امام صادق علیه السلام از بین برادران خود مخصوص به امامت و جانشینی پدر خود امام باقر علیهما السلام گردید و فضل او بر همه آنان ظاهر گردید و عظمت و جلالت قدر او بین عامه و خاصه مشهود شد و از او دانش و علوم فراوانی به جای ماند و نام او در شهرها و بلاد اسلامی مشهور گردید و از هیچ یک از خاندان او به اندازه آنچه از او روایت نقل شده روایت نشده است، چرا که اصحاب حدیث، نام کسانی که از او روایت نموده اند و از شاگردان و معتمدین و ثقات اصحاب آن

حضرت بوده اند را با اختلاف آراییی که داشته اند جمع کرده اند و عدد آنان به چهار هزار نفر رسیده است.

نشانه های امامت او به قدری است که قلوب مردم را مبهوت نموده و دهان مخالفین را از بدگویی نسبت به او بسته و آنان را گنگ نموده است. (۳)

خلاصه سخن این که از امام صادق علیه السلام علوم و دانش فراوانی نقل شده که از احدی به این اندازه نقل نشده است. امامان چهار مذهب و علمای اهل سنت از شاگردان و پیروان و خادمین او بوده و علموی را از او آموخته اند، ابوحنیفه و محمد بن الحسن، بلکه ابویزید طیفور سقاء جزء خادمین آن حضرت بوده اند و ابراهیم بن ادهم و مالک بن دینار از موالی او بوده اند. و از آن حضرت روایت شده که فرمود: «من بر هفتاد وجه سخن می گویم و با هر کدام سخن خود را اثبات می کنم.»

روزی سفیان ثوری بر امام صادق علیه السلام وارد شد و چون سخن آن حضرت را شنید تعجب نمود و گفت: «به خدا سوگند، ای فرزند رسول خدا! این سخن همانند درّ و گوهر است.» امام علیه السلام فرمود: «بلکه بهتر از درّ و گوهر است، چرا که گوهر جز سنگ چیز دیگری نیست.»

ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء از خلیل بن احمد نقل کرده که گوید: از سفیان ثوری [یکی از علمای اهل سنت] شنیدم که می گفت: من وارد مکه شدم و دیدم جعفر بن محمد علیه السلام در ابطح در حال استراحت است. پس به آن حضرت عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! چرا موقف عرفات در خارج حرم قرار گرفته و در سرزمین مشعر قرار نگرفته است [که داخل حرم باشد]؟» امام صادق علیه السلام فرمود:

«کعبه خانه خداست و حرم حجاب آن است و موقف عرفات درب ورود به درگاه الهی است و چون میهمانان قصد ورود به خانه معبود را می کنند نخست باید درب خانه او بایستند و تضرع کنند و چون اجازه دخول گرفتند به باب دوم که

مشعر الحرام است وارد شوند و خداوند چون تضرّع و کوشش آنان را در مناجات می بیند به آنان ترخّم می کند و چون مورد ترخّم قرار می گیرند دستور می دهد تا قربانی خود را انجام دهند و چون قربانی [و اعمال دیگر منی] را انجام دادند و از گناهان خود - که حجابی بین آنان و بین خدای خود بوده - پاک شدند به آنها دستور می دهد که با طهارت به زیارت کعبه بروند.»

سفیان ثوری پرسید: «چرا روزه گرفتن در ایام تشریق حرام شده است؟» امام علیه السلام فرمود: «برای این که حجّاج میهمانان خداوندند و میهمان نباید در خانه میزبان بدون اجازه میزبان روزه بگیرد.»

سفیان ثوری پرسید: «فدای شما شوم، برای چه [دستور آمده که] مردم به پرده کعبه پناهنده شوند، در حالی که از پرده کعبه کاری ساخته نمی شود؟» امام علیه السلام فرمود: «این همانند این است که کسی به لباس دیگری پناهنده شود و یا دور او بگردد، به امید آن که صاحب لباس چیزی به او بدهد و یا از جرم و گناه او بگذرد.» (۴)

اقرار مخالفین به فضیلت و مقام علمی امام صادق علیه السلام

علّامه مجلسی در کتاب بحار از کنز الفوائد نقل نموده که منصور دوانیقی روز جمعه ای تکیه بر دست امام صادق علیه السلام نمود و برای نماز جمعه خارج گردید. پس مردی به نام رزام [غلام خالد بن عبدالله] گفت: «این مرد [یعنی امام صادق علیه السلام] کیست که امیرالمؤمنین او را لایق دانسته و بر دست او تکیه نموده است؟» به او گفته شد: «او جعفر بن محمد صادق علیه السلام است.» پس او گفت: «به خدا سوگند، من او را نشناختم و حال که دانستم او امام صادق علیه السلام است دوست می دارم که صورت منصور زیر نعل آن حضرت باشد.»

سپس مقابل منصور ایستاد و گفت: «سؤالی دارم، یا امیرالمؤمنین!» منصور

اشاره به امام علیه السلام نمود و گفت: «از او سؤال کن.» رزام به منصور گفت: «من از تو سؤال دارم.» منصور گفت: «از امام صادق علیه السلام سؤال کن.»

پس رزام رو به امام صادق علیه السلام نمود و عرض کرد: «أَخْبِرْنِي عَنِ الصَّلَاةِ وَحُدُودِهَا.» یعنی: نماز و حدود آن را برای من بیان کنید، امام علیه السلام فرمود: «نماز چهار هزار حد [و شرط] دارد و تو را تاب آن شرایط و حدود نیست [و از آنها مؤاخذه نخواهی شد].» رزام گفت: «به من خبر دهید چه چیز در نماز واجب است و نماز بدون آن کامل نمی شود؟»

امام علیه السلام فرمود: «نماز صحیح نیست مگر با وضوی شاداب از نمازگزاری که نماز را کامل انجام دهد و اهل طعن و غیبت و فساد و وسوسه و انحراف از جاوده و صراط حق نباشد و با معرفت به مقام معبود به نماز بایستد و با طمأنینه و خضوع نماز بخواند و بین خوف و رجا و صبر و جزع قرار گرفته باشد. و مانند کسی مقابل خدا بایستد که وعده و وعید خدا را آماده و حاضر بداند و خود را هدف آن وعده ها و وعیدها ببیند، و آماده باشد تا جان خود را در راه خدا بذل نماید و با خواری مقابل او به خاک افتد و بینی خود را به خاک مالد، و همه علایق دنیا را رها کند و با چشم دل به او نظر نماید و خود را میهمان او بداند و از میزبان خود طلب انعام و احسان نماید، و اگر این چنین نماز بخواند این همان نمازی است که خدا از او خواسته و فرموده است: نماز، مؤمن را از فحشا و منکر حفظ می کند.»

منصور چون این کلمات زیبا و نورانی را شنید، رو به امام صادق علیه السلام کرد و گفت: «ما همواره از دریای علم و دانش شما استفاده می کنیم و برای کسب علم و دانش به سوی شما می شتابیم و شما همواره با نور خود تاریکی ها و نابینایی ها را از ما برطرف می کنید و ما همواره بر روی دریای علم و دانش شما سیر می کنیم.» (۵)

اربلی در کشف الغمّه درباره امام صادق علیه السلام گوید: مناقب و فضائل امام

صادق علیه السلام فوق احصا و شماره است و کسی را قدرت جمع آوری فضائل او نیست و هر کس وارد این میدان شود متحیر خواهد ماند. او مردی دانا و بیدار و با بصیرت است و علوم فراوانی به قلب او افاضه می شود تا جایی که در اثر روح تقوا و اتصال به خداوند، اسرار احکام و علومی که مردم از فهم آنها عاجزند به او منسوب می شود و از او نقل می کنند و کتاب جفری که در مغرب نزد بنوعبدالؤمن است و به ارث به همدیگر منتقل می کنند از سخنان اوست. (۶)

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب، از مسند ابی حنیفه، از حسن بن زیاد نقل نموده که گوید: از ابوحنیفه سؤال شد: «تو چه کسی را فقیه تر از همه مردم دیدی؟» ابوحنیفه گفت: «من جعفر بن محمدعلیه السلام را از همه مردم فقیه تر یافتم.» سپس گفت: «من زمانی به این حقیقت رسیدم که منصور کسی را نزد من فرستاد و گفت: "مردم شیفته جعفر بن محمدعلیه السلام شده اند و تو مسائل بسیار مشکل خود را جمع آوری کن تا از او سؤال کنیم [و او ناتوان شود]."»

پس من چهل مسأله مشکل آماده کردم و منصور در حیره بود، مرا خواست و چون بر او وارد شدم، دیدم جعفر بن محمدعلیه السلام کنار او نشسته است و چون من او را دیدم هیبت و ترسی مرا فرا گرفت که از پدر او امام باقرعلیه السلام چنین هیبتی را احساس نکرده بودم و چون نشستم منصور به آن حضرت گفت: "این ابوحنیفه است." امام علیه السلام فرمود: "او را می شناسم." سپس منصور گفت: "ای ابوحنیفه! مسائل خود را از جعفر بپرس." و چون من سؤالات خود را مطرح کردم امام صادق علیه السلام فرمود: "شما چنین می گوئید و اهل مدینه چنان می گویند و ما چنین می گوئیم." تا این که به همه چهل مسأله من پاسخ داد. ابوحنیفه سپس می گوید: «بدون شک، عالم ترین مردم کسی است که از همه مردم به نظرات و اختلافات آنان آگاه تر باشد.» (۷)

مرحوم صدوق در کتاب خصال و علل و امالی از محمد بن زیاد ازدی نقل نموده

که گوید: من از فقیه مدینه - مالک بن انس - شنیدم که می گفت: «من همواره خدمت امام صادق علیه السلام می رسیدم و آن حضرت برای من بالشی آماده می نمود و احترام و ارزشی برایم قائل بود و می فرمود: "ای مالک! من تو را دوست می دارم." من نیز از سخن او خشنود می شدم و حمد و ستایش خدا را می کردم.»

سپس گوید: «امام صادق علیه السلام مردی بود که هرگز از یکی از سه حالت جدا نبود: یا روزه دار بود و یا مشغول به عبادت بود و یا ذکر خدا را می گفت، بلکه او از بزرگان عباد و اکابر زهد و دارای خشیت الهی بود. او کثیر الحدیث و طیب المجالسه و کثیر الفوائد بود، هنگامی که می فرمود: "قال رسول الله صلی الله علیه و آله"، رنگ صورت او سبز و یا زرد می شد و این سبب شگفتی آشنایان او می شد.»

سپس گوید: «سالی من با او به حج رفتم و هنگام بستن احرام او را دیدم که هر چه می خواست لیبیک بگوید نفس او قطع می شد و نزدیک بود که از مرکب سقوط نماید. پس من به او گفتم: "ای فرزند رسول خدا! چاره ای از گفتن لیبیک نیست." فرمود: "چگونه جرأت می کنم لیبیک بگویم، در حالی که می ترسم خداوند در جواب من بگوید: لا- لیبیک و لا سعیدیک."» (۸)

عبدالله مبارک چون امام صادق علیه السلام را دید گفت:

أنت يا جعفر فوق المدح والمدح عناء

إنما الأشراف أرض و لهم أنت سماء جاز حد المدح من قد و لدته الأنبياء

الله أظهر دینه و أعزه بمحمد

و الله أكرم بالخلافه جعفر بن محمد (۹)

علمای اهل سنت، مانند مالک و شافعی و حسن بن صالح و ابویوب سختیانی و عمر بن دینار و احمد بن حنبل از امام صادق علیه السلام روایت نموده اند، مالک بن انس گوید: «هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ بشری خطور نکرده که انسانی از جهت فضیلت و علم و عبادت و تقوا بهتر از جعفر بن محمد

معجزات و استجابات دعای امام صادق علیه السلام

مؤلف گوید: ما معجزات امام صادق علیه السلام و استجابات دعاهاى آن حضرت را در کتاب امام صادق علیه السلام ترجمه کتاب «الإمام الصّادق» علامه مظفر به طور مشروح بیان نمودیم و در این جا برای تبرّک مختصری از آنها را بازگو می کنیم:

حارث ازدی می گوید: مردی از اهل کوفه به خراسان آمد و مردم را به امامت و ولایت جعفر بن محمّد علیه السلام دعوت نمود. پس عدّه ای دعوت او را پذیرفتند و امامت امام صادق علیه السلام را قبول نمودند و عدّه ای انکار کردند و عدّه ای از راه احتیاط توقّف نمودند [تا حقیقت آن حضرت برای آنان ثابت شود]، و از هر گروهی یک نفر به مدینه آمدند و خدمت امام علیه السلام رسیدند [تا احوال امام علیه السلام را از نزدیک ببینند و به گروه خود خبر دهند]. و چون بر آن حضرت وارد شدند، نماینده آن گروهی که توقّف نموده بود شروع به سخن نمود، و این شخص کسی بود که در بین راه با کنیز یکی از همراهان خود از راه غیر مشروع همبستر شده بود.

حارث ازدی می گوید: هنگامی که او سخن خویش را با امام علیه السلام شروع نمود و قصّه دعوت آن مرد کوفی را در خراسان بیان کرد، امام علیه السلام به او فرمود: «تو از کدام گروه بودی؟» او گفت: «من از گروهی بودم که در پذیرفتن امامت شما راه احتیاط و تقوا را پیشه کردند تا حقیقت شما بر آنان ثابت شود.» امام علیه السلام فرمود: «پس ورع و تقوای تو در آن شب معهود با آن کنیز چگونه بود؟» ناگهان آن مرد خجل و شرمسار شد [و دانست که امام علیه السلام از اسرار او آگاه است]. (۱۱)

صاحب مناقب از سدید صیرفی نقل نموده که گوید: اموال امام صادق علیه السلام نزد من جمع شده بود و چون خواستم آن اموال را به آن حضرت تحویل بدهم، برای امتحان یک دینار از آن را برداشتم و بقیّه را مقابل آن حضرت گذاردم تا ببینم آنچه

مردم درباره او از اسرار پنهانی می گویند حق است و یا غلو می کنند.

پس امام علیه السلام به من فرمود: «تو به ما خیانت کردی، اما مقصود تو این نبود که از ما جدا شوی.» گفتم: «فدای شما شوم، چه خیانتی؟» فرمود: «تو چیزی از حق ما را برداشتی تا ما را آزمایش کنی.» گفتم: «فدای شما شوم، درست می فرمایید؛ من می خواستم ببینم سخنان مردم درباره شما صحیح است یا خیر.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «مگر تو نمی دانی که هر چه مورد نیاز مردم است ما می دانیم و نزد ما موجود است؟ و آیا به آیه شریفه «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۱۲) توجه نکرده ای؟ اکنون بدان که علوم پیامبران نزد ما جمع شده است و دانش ما از دانش پیامبران است. آیا تو فکر دیگری درباره ما می کنی؟» گفتم: «فدای شما شوم، راست می گوید.» (۱۳)

در کتاب مناقب آل ابی طالب نقل شده که محمد راشد از جدّ خود نقل نموده که گوید: از امام صادق علیه السلام نشانه هایی طلب کردم، فرمود: «هر چه می خواهی سؤال کن به تو خبر خواهم داد، ان شاء الله.» گفتم: «من در این قبرستان برادری دارم که به خاک خفته، به او بگوئید نزد من بیاید.» فرمود: «نام او چیست؟» گفتم: «نام او احمد است.» فرمود: «ای احمد! به اذن خداوند و با اذن جعفر بن محمد برخیز!» پس، به خدا سوگند، من دیدم برادرم برخاست و از قبر خارج شد و گفت: «اطاعت نمودم و آمدم.» (۱۴)

لیث بن سعد می گوید: در سال ۱۱۳ هجری قمری برای حجّ به مکه آمدم و پس از نماز عصر بالای کوه ابوقیس رفتیم. پس مردی را دیدم که مشغول دعا بود و می گفت: «یا ربّ یا ربّ» تا نفس او قطع شد و سپس گفت: «ربّ ربّ» تا نفس او قطع گردید و سپس گفت: «یا الله یا الله» تا نفس او قطع گردید، سپس گفت: «یا حی یا

حیّ» تا نفس او قطع گردید، سپس گفت: «یا رحیم یا رحیم» تا نفس او قطع گردید، سپس هفت مرتبه گفت: «یا أرحم الرّاحمین» تا نفس او قطع گردید، سپس گفت: «خدایا، من علاقه به انگور دارم، مرا از آن اطعام فرما، و لباس های من کهنه شده، به من لباس جدید بپوشان.»

لیث بن سعد می گوید: به خدا سوگند، سخن او تمام نشده بود که من دیدم سبدی پر از انگور نزد او آماده شد و در آن زمان روی زمین انگور یافت نمی شد، و دو جامه جدید نیز مقابل او قرار گرفت و چون خواست از آن انگور تناول کند من گفتم: «من با شما در این انگور شریک هستم.» فرمود: «برای چه؟» گفتم: «برای این که شما دعا کردید و من آمین گفتم.» پس به من فرمود: «جلو بیا و تو نیز از این انگور تناول کن، لکن با خود مبر.» پس من از آن انگور به طور کامل خوردم، در حالی که آن انگور هسته نداشت و هر چه از آن خوردیم کم نشد.

سپس فرمود: «یکی از این دو لباس را نیز بردار.» گفتم: «من نیازی به آنها ندارم.» فرمود: «پس از من دور شو تا من آنها را بپوشم.» و چون از او دور شدم، او آنها را پوشید و لباس های کهنه خود را روی دست گرفته و از کوه پایین آمد. پس من همراه او رفتم تا این که به مسعی رسید و مردی به او گفت: «مرا بپوشان، خدا تو را بپوشاند.» پس آن لباس ها را به آن مرد داد و من به آن سائل گفتم: «این آقا کیست؟» او گفت: «این آقا جعفر بن محمد علیه السلام است.» پس من به جستجوی او رفتم و او را نیافتم. سپس گوید: حقاً این کرامت و فضیلت بسیار بزرگی است. (۱۵)

تأثیر سخن امام صادق علیه السلام

ابوبصیر می گوید: همسایه ای داشتم که از عمال سلطان [و خلیفه وقت] بود و اموالی از این طریق جمع آوری نموده بود و زنان خواننده ای اطراف او بودند و افراد

فاسق نزد او جمع می شدند و میگساری می کردند و من از آنان آزار می دیدم و بارها به او شکایت کردم که دست از این کارها بردارد و به سخن من توجه نکرد و چون به او اصرار نمودم به من گفت:

«من آلوده و گرفتار این اعمال شده ام و تو مبتلای به این اعمال نیستی، لکن اگر احوال مرا به امام صادق علیه السلام خبر بدهی شاید او بتواند مرا نجات بدهد.» و چون این سخن در قلب من اثر گذارد، نزد امام صادق علیه السلام رفتم و احوال او را بیان کردم و امام علیه السلام به من فرمود: «هنگامی که به کوفه بازگشتی، او به دیدن تو خواهد آمد. پس به او بگو: جعفر بن محمد می گوید: دست از این کارها بردار تا من برای تو بهشت را ضمانت کنم.»

ابوبصیر می گوید: چون من به کوفه آمدم آن مرد نیز همانند مردم دیگر به دیدن من آمد و من او را نگه داشتم تا همه مردم متفرق شدند. پس به او گفتم: «من وضع حال تو را به امام علیه السلام عرض کردم و او فرمود: "سلام مرا به همسایه خود برسان و بگو دست از این کارها بردار تا من بهشت را برای او ضمانت نمایم."» و چون من پیام امام علیه السلام را به او دادم، گریه کرد و گفت: «تو را به خدا، امام علیه السلام چنین پیامی را برای من به تو داد؟» گفتم: «آری، به خدا سوگند، او چنین پیامی را برای تو داد.» پس گفتم: «مرا همین کافی است.» و از من جدا شد و پس از چند روزی کسی را نزد من فرستاد تا از او دیدن کنم. پس من نزد او رفتم، لکن درب خانه را باز نکرد و گفت:

«ای ابوبصیر! من لباس ندارم و هرچه در منزل داشتم طبق دستور امام علیه السلام به صاحبانش بازگرداندم.» پس من نزد دوستان خود رفتم و برای او لباس [و غذا و آنچه نیاز داشت] تهیه کردم و به او دادم و پس از چند روز باز کسی را نزد من فرستاد و گفت: «من علیل و بیمار شده ام، نزد من بیا.» و من برای معالجه او همواره به او سر می زدم تا این که مرگ او فرا رسید و من کنار او نشسته بودم و او در حال جان دادن بود. سپس بیهوش گردید و چون به هوش آمد گفت: «ای ابوبصیر! امام علیه السلام به وعده خود وفا نمود.» و سپس از دنیا رفت.

پس من در سال بعد باز به حجّ رفتم و چون خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، قبل از این که وارد اتاق شوم از داخل اتاق فرمود: «ای ابوبصیر! ما به وعده خود برای رفیق تو وفا کردیم.» (۱۶)

سیره اخلاقی و بزرگواری امام صادق علیه السلام

مردی از حجّاج در مدینه به خواب رفت و چون بیدار شد فکر کرد همیان [و کیسه پول] او به سرقت رفته است و چون به جستجوی سارق رفت، امام صادق علیه السلام را دید و چون او را نمی شناخت به او چسبید و گفت: «تو همیان مرا برداشته ای.» امام علیه السلام فرمود: «در همیان تو چه بود.» او گفت: «هزار دینار.» امام علیه السلام او را به خانه خود برد و هزار دینار به او داد. پس آن مرد به خانه بازگشت و همیان خویش را یافت و برای تحویل مال و عذرخواهی نزد آن حضرت آمد. لکن امام علیه السلام آن مال را از او نپذیرفت و فرمود: «این چیزی است که از دست من خارج شده و هرگز نباید به دست من بازگردد.» آن مرد پرسید: «این آقا کیست؟» گفتند: «این آقا جعفر بن محمد علیه السلام است.» پس گفت: «شأن او و امثال او جز این نیست.» (۱۷)

عَلَّامَه مجلسی از کتاب کافی نقل نموده که مردی به نام ابوحنیفه سائق الحاج گوید: مفضّل شاگرد امام صادق علیه السلام به من برخورد نمود و من با یکی از خویشان خود بر سر میراث نزاع می کردم. پس ساعتی ما را نظاره کرد و سپس گفت: «به منزل من بیایید.» و چون به منزل او رفتیم، نزاع ما را با چهارصد درهم اصلاح نمود و آن چهارصد درهم را از مال خود به ما داد و چون ما مطمئن شدیم و نزاع ما برطرف شد گفت: «آگاه باشید که این از مال من نبود، بلکه امام صادق علیه السلام به من امر نموده که "اگر دو نفر از اصحاب من نسبت به مال دنیا نزاعی داشتند تو از مال من نزاع آنان را اصلاح کن." و این از مال امام صادق علیه السلام بود.»

فضل بن ابی قرّه گوید: امام صادق علیه السلام کیسه های طلا و نقره را در میان عبای خود می گذارد و می فرمود به فلانی و فلانی از خویشان او بدهند و می فرمود به آنان بگویند: «این اموال از عراق برای شما فرستاده شده.» و چون این اموال را به آنان می دادند و می گفتند: «از عراق برای شما فرستاده شده»، خویشان او به آن واسطه می گفتند: «خدا جزای خیر به تو بدهد که به خویشان رسول خداصلی الله علیه و آله احسان کردی و خدا بین ما و جعفر حکم کند.» و چون این خبر را به امام صادق علیه السلام می دادند امام علیه السلام صورت مبارک خود را به خاک می گذارد و می فرمود: «خدایا، مرا مقابل فرزندان پدرم ذلیل کن.» (۱۸)

مؤلف گوید: مشروح سیره زندگی و اخلاق شریف امام صادق علیه السلام در کتاب «امام صادق علیه السلام» بیان شده است، علاقه مندان به آن کتاب مراجعه کنند.

مناظرات امام صادق علیه السلام

مناظرات و بحث های علمی و اعتقادی امام صادق علیه السلام فراوان است و ما در کتاب امام صادق علیه السلام آنها را بیان نموده ایم و در این کتاب مختصری از آنها را برای تبرک ذکر می نماییم:

صاحب اعلام الوری، از کتاب کافی نقل نموده که عباس بن عمرو گوید: ابن ابی العوجا و ابن طالوت و ابن اعمی و ابن مقفع همراه عدّه ای از کفار و زنادقه دیگر در موسم حجّ در مسجد الحرام جمع شده بودند و امام صادق علیه السلام در آن وقت برای مردم مسائل حلال و حرام و تفسیر قرآن را بیان می نمود و به سؤالات آنان پاسخ می داد. پس برخی از منحرفین به ابن ابی العوجا گفتند: «آیا می خواهی از او [یعنی امام صادق علیه السلام] سؤالاتی بکنی و او را نزد پیروانش رسوا و عقاید او را ابطال نمایی؟ چرا که او علامه زمان خود و مورد علاقه مردم قرار گرفته است.»

ابن ابی العوجا پذیرفت و نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: «مجالس امانت است و هر کس تنگی سینه پیدا کرد به ناچار باید سرفه کند، آیا به من اجازه سؤال می دهید؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «از هر چه می خواهی سؤال کن.»

ابن ابی العوجا گفت: «تا کی اطراف این کعبه می گردید و به این سنگ ها پناه می برید و این خانه سنگی و گلی را می پرستید و همانند شتری که رم کرده باشد اطراف آن می دوید؟ هر کس درباره این عمل فکر کند و به دقت بیندیشد می فهمد که این قانون دور از عقل و حکمت است. پس شما که امام و بزرگ این مردمی و پدر شما نیز اساس و نظام این آیین بوده پاسخ این سؤال را بدهید.»

امام صادق علیه السلام در پاسخ او فرمود: «حقاً اگر خدا کسی را گمراه نموده باشد و قلب او را کور کرده باشد، آیین حق به مذاق او تلخ و ناگوار خواهد بود و همواره شیطان ولی و مربی او می باشد و او را در مسیر هلاکت خواهد برد.»

سپس فرمود: «این خانه ای است که خداوند مردم را به وسیله آن می آزماید تا عبادت و اطاعت آنان را بیابد و آنان را به تعظیم و زیارت آن ترغیب و تشویق نموده و آن را قبله نمازگزاران و شعبه ای از رضوان و طریقی برای آمرزش خود نسبت به آنان قرار داده است.»

سپس فرمود: «این خانه بر اساس جلال و کمال و عظمت و جلال پروردگار بنا شده است و خداوند آن را دو هزار سال قبل از دحوالأرض آفریده است و کسی از خدای [رب العالمین] و خالق ارواح و صور، سزاوارتر به اطاعت و انجام امر و نهی او نیست.»

ابن ابی العوجا گفت: «شما با این سخنان از خدای غایب و امر غیرمحسوس سخن گفتید [در حالی که می دانید مبنای استدلال ما مسائل حسی می باشد].»

امام صادق علیه السلام فرمود: «وای بر تو! چگونه غایب است کسی که شاهد بر مخلوق خود می باشد و از رنگ گردن به آنان نزدیک تر است؟ او سخن آنان را می شنود و اسرار آنان را می داند و هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ مکانی

قرار ندارد و به هیچ مکانی نزدیک تر از مکان دیگر نیست. آثار و افعال او دلالت بر وجود او می کند.»

سپس فرمود: «آن پیامبری که خداوند او را با آیات و نشانه های محکم و براهین روشن و آشکار [و محسوس] مبعوث به نبوت نمود، چنین عبادتی را برای ما بیان نموده است، و اگر تو نسبت به دستورات او شک و تردیدی داری سؤال کن تا من به تو پاسخ بدهم.»

پس ابن ابی العوجا مایوس و مجاب شد و نتوانست چیزی بگوید و از خدمت امام علیه السلام بازگشت و به همراهان خود گفت: «من از شما خواستم که راهی برای غلبه و پیروزی من بر این مرد باز کنید، و شما مرا گرفتار سخنان آتشین او و داخل ظلمت و تاریکی نمودید.» پس اصحاب و یاران ابن ابی العوجا به او گفتند: «ساکت شو! به خدا سوگند، تو با حیرت و ناتوانی خود ما را رسوا نمودی و ما تاکنون ندیده بودیم که تو این چنین مقابل امام صادق علیه السلام حقیر و ناچیز شوی.» ابن ابی العوجا با دست خود به امام علیه السلام اشاره نمود و گفت: «شما به من چه می گوید؟ این آقا فرزند کسی است که به دستور او این مردم سرهای خود را می تراشند.» (۱۹)

ابوشاکر دیصانی نیز که از ملحدین و منکرین خدا و حدوث عالم بود و همانند ابن ابی العوجا تنها از راه حواس ظاهری به عالم می اندیشید و چیزی را که ماورای حس بود نمی پذیرفت به امام صادق علیه السلام گفت: «شما مانند ماه و ستارگان می درخشید و بهترین و زیباترین عنصر می باشید و در بین علما فرد شاخص و دریای زاخر هستید. به من بگوئید دلیل بر حدوث عالم چیست؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «نزدیک ترین دلیل برای حدوث عالم این است که من برای تو بیان می کنم.» سپس فرمود تخم مرغی را آوردند و آن را کف دست خود گذارد و فرمود: «این چیزی است که اطراف آن بسته است و پوست ضخیمی

اطراف آن قرار دارد و پس از این پوست ضخیم، پوست نازک و رقیقی است و پس از آن یک مایع نقره ای روان می باشد و پس از آن مایع سفید و نقره ای، پوست نازک و جلد رقیق دیگری است و در آن نیز یک مایع زرد و طلایی قرار دارد. آیا در آنچه گفتم شک داری؟» ابوشاکر دیصانی گفت: «شکی در آن نیست.»

امام علیه السلام فرمود: «[با توجه به این که دست هیچ کس به داخل این تخم مرغ وارد نشده و احدی در تنظیم آن دخالت نکرده است] این تخم مرغ پس از مدتی شکافته می شود و جوجه ای همانند طاووس از درون آن بیرون می آید. آیا تو فکر می کنی دست کسی به داخل آن وارد شده باشد؟» ابوشاکر گفت: «خیر.»

امام علیه السلام فرمود: «این دلیل [روشنی برای] حدوث عالم است.»

ابوشاکر چون این سخنان را از امام علیه السلام شنید، گفت: «دلیل روشن و بیان کوتاه و زیبایی را ارایه فرمودید، لکن شما می دانید که ما هیچ دلیلی را نمی پذیریم جز این که حواسّ ظاهری ما آن را تأیید کند، یعنی یا چشم ما آن را ببیند و یا گوش ما آن را بشنود و یا ذائقه ما طعم آن را بیابد و یا شامه ما بوی آن را احساس نماید و یا بدن ما آن را لمس کند.»

امام علیه السلام فرمود: «با این حواسّ پنج گانه امور پنهانی را نمی توان استنباط نمود [چرا که مسأله حدوث عالم یک امر عقلانی و پنهانی است و با حواسّ ظاهری درک نمی شود] و حواسّ خمسّه ظاهری در استنباط و به دست آوردن حقایق [پنهانی] نیاز به دلیل عقلی دارد و این همانند ظلمت و تاریکی است که بدون چراغ برطرف نمی شود.» (۲۰)

سماعه می گوید: شخصی از ابوحنیفه سؤال کرد: «لا شیء» چیست؟ ابوحنیفه از پاسخ او عاجز شد و به من گفت: «این استر را سوار شو و نزد امام رافضی ها برو و آن را به «لا شیء» بفروش و قیمت آن را بگیر و بیاور.» پس او استر را سوار شد و نزد

امام صادق علیه السلام برد و به آن حضرت گفت: «ابوحنیفه گفته است این استر را به قیمت "لا شیء" بفروش.» امام صادق علیه السلام فرمود: «من آن را به قیمت "لا شیء" از تو خریدم.» و سپس دستور داد غلام او آن استر را به تربط حیوانات ببرد. فرستاده ابوحنیفه به امام علیه السلام گفت: «قیمت استر چه شد؟» امام علیه السلام فرمود:

«فردا صبح قیمت را تحویل می دهم.» و چون خبر به ابوحنیفه دادند، ابوحنیفه خشنود شد و اوّل صبح نزد امام علیه السلام آمد. پس امام علیه السلام سوار بر آن استر شد و ابوحنیفه نیز بر مرکب دیگری سوار شد و امام علیه السلام او را به صحرا برد و چون خورشید همه جا را فرا گرفت و از دور سرابی [آب نما] دیده شد، امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: «بگیر قیمت استر خود را.» و سپس آیه «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ» (۲۱) را قرائت نمود. پس ابوحنیفه با غم و اندوه نزد اصحاب خود بازگشت. اصحاب او گفتند: «تو را چه می شود؟» ابوحنیفه گفت: «استر را از دست دادیم [و چیزی در مقابل آن نگرفتیم].» و ابوحنیفه آن استر را ده هزار درهم خریده بود. (۲۲)

سخنان حکیمانه امام صادق علیه السلام

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «تا می توانی از خانه خود خارج مشو و اگر خارج شدی بر تو باد که از غیبت و حسد و ریا و ظاهرسازی و سازش با گنهکاران دوری نمایی.» سپس فرمود: «صومعه و معبد مسلمان خانه اوست و چه خوب عبادتگاهی است که به وسیله آن مؤمن چشم و زبان و شهوت خود را حفظ می نماید.» (۲۳)

۲- به امام صادق علیه السلام گفته شد: «شما کار خود را بر چه اساسی استوار نموده ای؟» امام علیه السلام فرمود: «من کار خود را بر چهار اصل استوار نموده ام: ۱- دانستم عمل من را دیگری انجام نخواهد داد، پس در انجام وظیفه خود کوشیدم؛ ۲- دانستم که خداوند بر احوال من مطلع و آگاه است، پس از او حیا نمودم [و از انجام کار زشت دوری کردم]؛ ۳- دانستم که رزق من را دیگری نخواهد خورد، پس اطمینان پیدا کردم [و از حرص و طمع و حرام دوری نمودم]؛ ۴- دانستم که نهایت زندگی من مرگ است، پس خود را آماده مرگ نمودم.» (۲۴)

۳- و فرمود: «تنها کسی شایسته امر به معروف و نهی از منکر است که سه خصلت در او وجود داشته باشد: ۱- عالم به معروف و منکر باشد؛ ۲- نسبت به آنچه امر و نهی می کند عادل باشد؛ ۳- در امر و نهی خود با خطاکار ارفاق و مدارا نماید.» (۲۵)

۴- به امام صادق علیه السلام گفته شد: «خیر دنیا و آخرت را برای من در یک جمله خلاصه کن.» امام علیه السلام فرمود: «دروغ مگو.» (۲۶)

۵- و فرمود: «به پدرانان احسان کنید تا فرزندانان نیز به شما احسان کنند و نسبت به زنان مردم عقیف و پاکدامن باشید تا همسران [و خواهران] شما نیز عقیف

۶- و فرمود: «خداوند می داند که گناه برای مؤمن بهتر از عجب است و اگر چنین نبود خداوند هرگز مؤمن را به گناه مبتلا نمی کرد.» (۲۸)

۷- و فرمود: «معروف [و عمل نیک] همانند نامش [نیکو] است، و هیچ چیزی بهتر از معروف نیست جز پاداش آن، و معروف هدیه خداوند است به بنده خود، و چنین نیست که هر کسی دوست بدارد عمل معروف و نیکی را نسبت به مردم انجام دهد، بتواند انجام بدهد و یا در آن رغبت داشته باشد و یا مأذون در انجام آن باشد. آری، اگر خداوند به بنده خود تفضّل و منت داشته باشد، به او رغبت و قدرت و اذن در کار خیر و معروف را می دهد و در آن صورت سعادت بنده و کرامت خداوند به او کامل خواهد شد.» (۲۹)

۸- و فرمود: «شیطان لشکری قوی تر از زن ها و خشم و غضب ندارد.» (۳۰)

۹- و فرمود: «عالم و دانشمند [دینی]، از هزار عابد و هزار زاهد و هزار کوشای در عبادت افضل و بهتر است.» (۳۱)

۱۰- و فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن زمان چیزی کمیاب تر از برادر موافق و انیس صالح و به دست آوردن یک درهم حلال نخواهد بود.» (۳۲)

امام صادق علیه السلام در روز بیست و پنجم ماه شوال سال یکصد و چهل و هشت هجری قمری و یا نیمه آن سال، به وسیله انگور مسموم از ناحیه منصور دوانیقی به شهادت رسید، سنّ مبارک او هنگام شهادت شصت و پنج سال بود. (۳۳)

مسعودی می گوید: امام صادق علیه السلام در بقیع کنار پدر و جدّ خود دفن شد و شصت و پنج سال داشت و برخی گفته اند او را مسموم نمودند. سپس گوید: بر لوح قبر ائمه بقیع نوشته شده:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَبِيدِ الْأُمَمِ وَ مَحْيَى الزَّمَمِ هَذَا قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سَيِّدَةَ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ قَبْرَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ [صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ]». (۳۴)

صاحب مشکاه الأنوار گوید: یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام پس از مسمومیت آن حضرت از ایشان عیادت نمود و چون دید در اثر مسمومیت بدن او نحیف شده و چیزی جز استخوان از او نمانده است، گریان شد. امام علیه السلام به او فرمود: «برای چه گریه می کنی؟» او گفت: «برای این که شما را در چنین حالی می بینم.»

امام علیه السلام فرمود: «گریه مکن، چرا که هر چه بر مؤمن رخ دهد خیر اوست، اگر اعضای بدن او قطعه قطعه شود خیر اوست و اگر مالک شرق و غرب دنیا باشد نیز خیر اوست.» (۳۵)

شیخ طوسی با سند خود از کنیز امام صادق علیه السلام «سالمه» نقل نموده که گوید: هنگام رحلت امام صادق علیه السلام من در کنار او بودم، ساعتی بیهوش شد و چون به

هوش آمد فرمود: «به حسن بن علی بن علی بن الحسین، معروف به حسن افسس، هفتاد دینار بدهید و به فلانی و فلانی، فلان مقدار را بدهید.» پس من گفتم: «آیا به کسی که می خواست با کارد شما را بکشد، این گونه احسان می کنید؟»

فرمود: «تو می خواهی من به آیه «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (۳۶) عمل نکنم؟»

سپس فرمود: «ای سالمه! خداوند بهشت را آفرید و آن را معطر و خوشبو نمود، به گونه ای که بوی آن از فاصله دو هزار سال راه به اهل آن می رسد و لکن عاق والدین و قاطع رحم داخل بهشت نمی شوند و بوی آن را نمی یابند.»

شیخ صدوق از ابوبصیر نقل نموده که گوید: پس از شهادت امام صادق علیه السلام من نزد امّ حمیده [عیال او] رفتم و او را تسلیت گفتم و گریان شدم و او نیز گریان شد و گفت: «ای ابوبصیر! ای کاش بودی و هنگام رحلت امام صادق علیه السلام چیز عجیبی را می دیدی.» گفتم: «چیز عجیب چه بود؟» او گفت: «امام علیه السلام لحظات آخر چشمان خود را باز نمود و فرمود: "همه خویشان مرا خبر کنید تا نزد من بیایند." پس ما آنان را خبر کردیم و آنها گرد او جمع شدند و امام نگاهی به آنان نمود و فرمود: "شفاعت ما به کسانی که نماز خود را سبک بشمارند نمی رسد."»

پاداش زیارت امام صادق علیه السلام

شیخ مفید در کتاب مقنعه درباره فضیلت زیارت ائمه بقیع می گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «هر کس به زیارت من بیاید گناهان او آمرزیده می شود و فقیر نخواهد بود.» (۳۷)

امام عسکری علیه السلام نیز فرمود: «هر کس امام صادق و یا پدر او امام باقر علیهما السلام را زیارت کند مبتلای به درد چشم و بیماری نشود و یا با بیماری از دنیا نرود.» (۳۸)

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس یکی از [ما] ائمه را زیارت کند و چهار رکعت نماز کنار قبر او بخواند خداوند برای او پاداش حج و عمره بنویسد.» (۳۹)

به امام صادق علیه السلام گفته شد: «پاداش زیارت یکی از شما امامان اهل بیت علیهم السلام چیست؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «پاداش زیارت یکی از ما امامان همانند پاداش زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.» (۴۰)

امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «هر امامی عهد و پیمانی به عهده شیعیان و دوستان خود دارد و شرط وفای به عهد و ادای پیمان آنان زیارت قبور آنان است. پس کسی که از روی میل و تصدیق به فرموده های آنان، به زیارت آنان برود، ائمه علیهم السلام در روز قیامت شفیعان او خواهند بود.» (۴۱)

و چه نیکو سروده صالح قزوینی در قصیده بایه خود:

و لله أفلاك البقیع فكم بها

كواكب من آل النبى غوارب

حوت منهم ما ليس يحويه بقعه

و نالت بهم ما لم تنله الكواكب

فبورك أرضاً كل يوم و ليله

تطوف من الأملاك فيك كتاب

و فيك الجبال الشمّ حلماً هوامد

و فيك البحور الفعم جوداً نواصب (۴۲)

مناقبهم مثل النجوم كأنها

مصائبهم لم يحصها الدهر حاسب

و هم للورى إماما نعیم مؤبّد

و إماما عذاب فى القيامة و اصب (۴۳)

فرزندان امام صادق علیه السلام

مرحوم طبرسی در اعلام الوری گوید: امام صادق علیه السلام دارای ده فرزند بود: ۱- اسماعیل؛ ۲- عبدالله؛ ۳- ام فروه؛ و

مادر این سه، فاطمه دختر حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است؛ ۴- موسی علیه السلام؛ ۵ -
اسحاق؛ ۶- فاطمه؛

ص: ۴۰

۷- محمّد، و مادر آنها کنیز امّ ولد به نام حمیده بربریه بود؛ ۸- عباس؛ ۹- علی؛ ۱۰- اسماء، از مادران متفرّق.

اسماعیل بزرگ ترین فرزند امام علیه السلام بود و آن حضرت بسیار او را دوست می داشت و به او محبّت می نمود به گونه ای که عده ای از شیعیان در زمان حیات امام صادق علیه السلام او را امام بعد از آن حضرت می دانستند، ولی او در زمان پدر در مدینه از دنیا رفت و امام علیه السلام در مرگ او بسیار محزون شد. دستور داد چند مرتبه جنازه او را زمین گذاردند و صورت او را باز نمود و به مردم فرمود: «ببینید! اسماعیل از دنیا رفته است!» این عمل برای این بود که بعضی منکر مرگ او شدند و او را امام غایب دانستند و معروف به اسماعیلیّه شدند [و امامت حضرت کاظم علیه السلام را نپذیرفتند] و امام صادق علیه السلام پس از روشن نمودن مرگ او، او را در بقیع دفن نمود. (۴۴)

و اسحاق بن جعفر و علی بن جعفر از اخیار بودند و امامت برادرشان موسی بن جعفر علیه السلام را پذیرفتند، و امّا عبدالله جعفر مدّعی امامت شد و محمّد بن جعفر نیز اعتقاد زیدیه را پذیرفت. و امّا عیّاس بن جعفر، مردی فاضل و با عظمت و بزرگوار بود. (۴۵)

ادعیه و احراز امام صادق علیه السلام

سید بن طاوس می گوید: من در یک کتاب قدیمی دیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: «من سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْر» را هنگامی که منصور دوانیقی مرا احضار نموده بود و قصد کشتن من را کرده بود خواندم و این سوره سبب نجات من گردید و منصور با من ملاطفت نمود.»

سپس فرمود: «پس از خواندن سوره قدر، هفت مرتبه "يا الله يا الله يا الله" گفتم و سپس گفتم: "إِنِّي أَتَشَفَّعُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَنْ تُقَلِّبَهُ لِي". تا این که فرمود: «و هر کس این گونه گرفتار شود باید همین عمل را انجام بدهد، و اگر ما این سوره را قرائت

نمی کردیم و شیعیان خود را به قرائت آن امر نمی نمودیم، مردم آنان را نابود می کردند و لکن به خدا سوگند این سوره برای شیعیان ما پناهگاهی می باشد.» (۴۶)

منصور دوانیقی فراوان قصد کشتن امام صادق علیه السلام را می نمود و امام علیه السلام به دعا پناه می برد و خداوند شَرِّ منصور را از او دور می نمود و ما به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

امام صادق علیه السلام در مرتبه سوّمی که منصور در ربنده بود و او را احضار نمود و گفت: «وَاللّٰهِ لَمَأْتَلَنَّهُ.» و به ابراهیم بن جبلة گفت: «لباس او را بگردنش بیاویز و او را بکش و نزد من بیاور.» ابراهیم می گوید: «من حیا کردم چنین کاری را انجام دهم جز این که آستین او را گرفتم و گفتم: "امیرالمؤمنین را اجابت کن." امام علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، سپس فرمود: "مرا رها کن تا دو رکعت نماز بخوانم." و پس از آن گریه شدیدی نمود و من پشت سر او ایستاده بودم، سپس گفت:

"اللّٰهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُرْبٍ، وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعِيْدَةٌ، فَكَمْ مِنْ كُرْبٍ يَضْعُفُ عَنْهُ الْفَوَاقِدُ، وَتَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الْقَرِيبُ، وَيَشْمَتُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتُعِينِي فِيهِ الْأُمُورُ أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ، رَاغِبًا فِيهِ إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ وَكَشَفْتَهُ وَكَفَيْتَنِيهِ، فَمَا أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَبٍ، وَمُنْتَهَى كُلِّ حَاجَةٍ، فَلَكَ الْحَمْدُ كَثِيرًا، وَ لَكَ الْمَنْ فَاضِلًا." (۴۷)

منصور برای نوبت چهارم امام صادق علیه السلام را توسط ابراهیم بن جبلة به کوفه احضار نمود و چون ابراهیم به مدینه آمد و رسالت خود را به امام علیه السلام خبر داد امام علیه السلام فرمود:

"اللّٰهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُرْبٍ [كُرْبِيهِ] وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَاتِّكَالِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي عَلَيْكَ ثِقَةٌ، وَبِكَ عِيْدَةٌ، فَكَمْ مِنْ كُرْبٍ يَضْعُفُ فِيهِ الْقُوَى، وَتَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَتَغْيَا فِيهِ

الْأُمُورُ، وَ يَخْذُلُ فِيهِ الْقَرِيبُ، وَ يَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ، وَ أَنْزَلْتُهُ بِكَ وَ شَكَوْتُهُ إِلَيْكَ، رَاغِبًا فِيهِ إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ وَ كَشَفْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَ مُنْتَهَى كُلِّ حَاجَةٍ، لَكَ الْحَمْدُ كَثِيرًا، وَ لَكَ الْمَنْ فَاضِلًا.»

و چون خواست سوار بر مرکب شود فرمود: «اللَّهُمَّ بِكَ أَسْتَفْتِحُ، وَ بِكَ أَسْتَنْجِحُ، وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَتَوَجَّهُ، اللَّهُمَّ ذَلِّ لِي حُزُونَتَهُ، وَ كُلِّ حُزُونَةٍ، وَ سَهِّلْ لِي صِدْقَ عُبُوبَتِهِ وَ كُلِّ صِدْقِ عُبُوبَةٍ، وَ ارْزُقْنِي مِنَ الْخَيْرِ فَوْقَ مَا أَرْجُو، وَ اصْرِفْ عَنِّي مِنَ الشَّرِّ فَوْقَ مَا أَحْذَرُ، فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَ تُثَبِّتُ وَ عِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ.»

ابراهیم بن جبله گوید: هنگامی که امام صادق علیه السلام وارد کوفه شد دو رکعت نماز خواند و سپس دست به دعا بلند نمود و فرمود:

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا أَظَلَّتْ، وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا أَقْلَّتْ وَ الرِّيَّاحِ وَ مَا ذَرَأَتْ وَ الشَّيَاطِينِ وَ مَا أَضَلَّتْ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَا عَمِلَتْ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَرْزُقَنِي خَيْرَ هَذِهِ الْبَلَدِ، وَ خَيْرَ مَا فِيهَا وَ خَيْرَ أَهْلِهَا وَ خَيْرَ مَا قَدِمْتُ لَهُ، وَ أَنْ تَصْرِفَ عَنِّي شَرَّهَا وَ شَرَّ مَا فِيهَا وَ شَرَّ أَهْلِهَا، وَ شَرَّ مَا قَدِمْتُ لَهُ.»

ربیع حاجب می گوید: چون امام علیه السلام نزدیک خانه منصور رسید، من به منصور خبر دادم و او شمشیری به دست مسیب بن زهیر داد و گفت: «هنگامی که جعفر بن محمد وارد شد و من با او سخن گفتم و به تو اشاره نمودم، مهلت مده و گردن او را بزن.» پس من این خبر را به امام صادق علیه السلام دادم و امام علیه السلام فرمود: «مترس؛ او چون مرا ببیند همه خشم او برطرف می شود.»

سپس امام علیه السلام پرده اتاق منصور را گرفت و فرمود: «يَا إِلَهَ جِبْرِئِيلَ وَ ميكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ، تَوَلَّيْنِي فِي هَذِهِ الْغَدَاةِ، وَ لَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ بِشَيْءٍ لَا طَاقَةَ لِي بِهِ.»

سپس وارد شد و لب های او به کلامی حرکت کرد که نفهمیدم چه می گوید، و من چون به منصور نگاه کردم دیدم آتش خشم او خاموش شده و امام علیه السلام را نزد خود خواند و دست مبارک او را گرفت و بر تخت خود نشاند و سپس گفت: «يَا اِبَاعَبْدَ اللَّهِ!»

به زحمت افتاده اید و من شما را برای این احضار نمودم که بگویم خویشان شما با من قطع رحم نموده اند...» (۴۸)

حرز دیگر امام صادق علیه السلام

مرحوم محدث قمی در کتاب مفاتیح الجنان از مهج الدعوات سید بن طاوس، حرزی از امام صادق علیه السلام نقل نموده که متن آن چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَيَا بَاسِطَ الرِّزْقِ وَيَا فَالِقَ الْحَبِّ، وَيَا بَارِي النَّسَمِ وَمُحْيِيَ الْمَوْتِ وَمُمِيتَ الْأَحْيَاءِ وَ دَائِمَ الثَّبَاتِ وَمُخْرِجَ النَّبَاتِ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ، وَأَنْتَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ.» (۴۹)

ص: ۴۴

منصور دوانیقی خلیفه عباسی طی نامه ای به حضرت صادق علیه السلام نوشت: «چرا آن حضرت مانند سایر مردم با او رفت و آمد نمی نماید.»

حضرت صادق علیه السلام در پاسخ او نوشتند:

«لَيْسَ لَنَا مَا نَخَافُكَ مِنْ أَجَلِهِ وَ لَا عِنْدَكَ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ مَا نَزُجُوكَ لَهُ وَ لَا أَنْتَ فِي نِعْمِهِ فَنُهَيْتَكَ وَ لَا نَرَاكَ فِي نِقْمِهِ فَنُعْزِيكَ بِهَا، فَمَا نَصْنَعُ عِنْدَكَ؟»

یعنی «نه از امر دنیای تو می ترسم و نه تو از امر آخرت چیزی داری که به امید آن به سوی تو بیایم. و نه نعمتی به تو رسیده است که برای تبریک گفتن نزد تو بیایم و نه نعمتی که برای تسلیت و تعزیت نزد تو بیایم، پس برای چه با تو آمد و رفت کنم؟»

منصور در پاسخ نوشت: «برای این که ما را نصیحت و موعظه فرمایی نزد ما بیا.» حضرت در پاسخ نوشتند: «کسی که دنیا طلب باشد هرگز لب به نصیحت تو نمی گشاید و کسی که دنبال آخرت باشد با تو مجالست نمی کند؛ مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا لَا يَنْصَحُكَ وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ لَا يَصْحَبُكَ.»

منصور گفت: «والله منزلت های مردم نزد من روشن شد که چه کسی دنیا می خواهد و چه کسی آخرت می خواهد؟»

گفت وگویی حضرت صادق علیه السلام با ابوحنیفه

شخصی به نام ابن شبرمه می گوید: روزی با ابوحنیفه به حضور جعفر بن محمد علیه السلام رسیدیم. من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که این شخص از فقهای عراق است. حضرت فرمود: «شاید همان کسی است که احکام دینی را به رأی خود قیاس می کند؛ آیا نعمان بن ثابت نیست؟» من که تا آن روز اسم او را نمی دانستم، ساکت ماندم؛ خودش به سخن درآمد و گفت: «آری من همان شخص هستم، خداوند شما را موفق بدارد.»

سپس حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: «از خدا بپرهیز و هرگز در امور دینی قیاس مکن؛ زیرا اولین کسی که در دین قیاس کرد شیطان بود؛ خداوند به او دستور داد که بر آدم سجده کند، او امتناع کرد و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» و گمراه شد.»

پس حضرت از او پرسید: «آیا گناه قتل ناحق بیشتر است یا زنا؟» عرض کرد: «به نظر من قتل ناحق.» حضرت فرمود: «خداوند در مورد قتل نفس دو شاهد می پذیرد، در حالی که در مورد زنا چهار شاهد لازم است. پس این یک نوع قیاس است که تو به آن قائل هستی.» باز پرسید: «آیا ارزش نماز بالاتر است یا روزه؟» عرض کرد: «نماز.»

حضرت فرمود: «پس چرا زنی که عادت ماهانه پیدا می کند باید قضای روزه ها را بگیرد ولی قضای نمازها لازم نیست. بپرهیز از خدا و هرگز در احکام دینی به عقیده خود قیاس مکن و بدان که ما در روز قیامت می گوییم: خدا و رسول گفت، ولی تو می گویی: شنیدیم و نظر دادیم...» (۵۰)

امام صادق علیه السلام و شخص فحاش

عمرو بن نعمان جعفی می گوید: امام صادق علیه السلام دوستی داشت که همواره با یکدیگر بودند و از او جدا نمی گشت. روزی با وی از محلی عبور می کردند، غلام آن

مرد نیز همراه وی، از پشت سر حرکت می کرد. آن مرد نگاهی به پشت سر انداخت و او را صدا زد، ولی غلام متوجه نشد، تا سه مرتبه او را صدا زد و جوابی نشنید. دفعه چهارم به او گفت: «ای مادر به خطا کجا هستی؟»

امام صادق علیه السلام پس از شنیدن این جمله دستش را بلند کرد و محکم به پیشانی خود زد و فرمود: «سبحان الله! به مادرش نسبت ناروا می دهی؟ من تو را پارسا می دانستم در حالی که تو بی پروائی.»

وی عرض کرد: «مادرش اهل سند و مشرک است.» امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا نمی دانی که هر امتی برای خود مراسم ازدواجی دارند؟ دور شو از من.» راوی می گوید: من دیگر ندیدم که حضرت صادق علیه السلام با او راه برود تا وقتی که مرگ بین آنها فاصله انداخت. (۵۱)

عصای پیامبر صلی الله علیه و آله

روزی ابوحنیفه برای استفاده از محضر مقدّس حضرت صادق علیه السلام به حضور آن حضرت مشرف گردید و دید که آن حضرت هنگام بیرون رفتن به عصا تکیه کردند.

ابوحنیفه عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! شما هنوز به سنّی نرسیده اید که نیاز به عصا داشته باشید.» حضرت فرمود: «آری همین طور است و من احتیاجی به عصا ندارم ولی چون این عصا متعلّق به رسول خداست برای تبرّک و تیمّن به دست گرفته ام.» ابوحنیفه خود را به طرف عصا کشانید و اجازه خواست که آن را ببوسد. پس امام صادق علیه السلام آستین خود را بالا زد و بازوی خویش را برهنه نمود و فرمود: «تو می دانی که این پاره ای از بدن رسول خدا و موی و پوست مبارک آن حضرت است. تو این را نمی بوسی و می خواهی چوب را ببوسی؟» (۵۲)

ابراهیم بن مهزم می گوید: شبی از خدمت حضرت صادق علیه السلام مرخص شده و به منزل رفتم و با مادرم گفتم و گو و مشاجره کردم و به وی سخنانی درشت گفتم. صبح که خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم آن حضرت بدون مقدمه فرمود:

«ای ابن مهزم! چه شد که دیشب نسبت به مادرت تندی و درشتی کردی، نمی دانی که شکم او روزگاری محلّ سکونت و آرامش تو بود و دامنش گهواره تو و سینه اش ظرف شیر تو بود؟» عرض کردم: «بله می دانم.» فرمود: «با مادرت هیچ گاه سخن تند و درشت مگو.» (۵۳)

امام صادق علیه السلام و مرد خراسانی

سهل بن حسن خراسانی بر حضرت صادق علیه السلام وارد گردید و سلام کرد و نشست و عرض کرد: «یابن رسول الله! چقدر شما رؤوف و مهربان هستید؟ شما اهلیت امامت می باشید، چرا در مقابل دشمن قیام نمی کنید و حقّ خود را نمی گیرید؟ شما شیعیانی دارید که عدد آنها به ۱۰۰ هزار شمشیر زن می رسد که همه جان فدای شمایند.»

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «بنشین ای خراسانی.» و آن گاه به شخصی دستور دادند که تنور را روشن کند و همین که تنور سرخ شد و بالای آن سفید گردید، خبر بدهد. آن گاه که چنین شد، حضرت به خراسانی فرمودند: «ای خراسانی! برخیز و در آتش تنور بنشین.» خراسانی عرض کرد: «آقای من! ای فرزند رسول خدا مرا به آتش معذب مفرما. از من بگذر تا خدا از تو بگذرد.»

حضرت فرمود: «گذشتم.» در همین حال، هارون مکی وارد شد و کفش هایش در دست هایش بود و بر حضرت سلام کرد.

حضرت فرمود: «کفش را بیانداز و در تنور آتش بنشین.» پس او بدون درنگ کفش‌ها را انداخت و درون تنور رفت و نشست و حضرت شروع به سخن گفتن از اوضاع و احوال خراسان کردند، مثل کسی که خراسان را از نزدیک می‌بیند، و پس از چندی فرمود:

«ای خراسانی! برخیز و به تنور نگاه کن.» خراسانی برخاست و دید که هارون مکی در تنور به صورت چهار زانو نشسته است. آن گاه از تنور بیرون آمد و سلام کرد.

حضرت فرمود: «ای خراسانی چند نفر مثل این در خراسان وجود دارد؟» عرض کرد: «به خدا قسم هیچ کس.» فرمود: «ما در زمانی هستیم که برای خود پنج نفر مؤمن متحد نمی‌یابیم؛ ما به زمان آگاه تر هستیم.» (۵۴)

امام صادق علیه السلام و آگاهی از غیب

جعفر بن محمد بن اشعث می‌گوید: من شیعه شدم در حالی که اصلاً سخنی از آن مذهب نزد ما مطرح نبود. علت آن این بود که: منصور دوانیقی به پدرم محمد بن اشعث گفت: «ای محمد! من مرد عاقلی را می‌خواهم که به او مأموریتی بدهم.»

پدرم شخصی را به او معرفی کرد. منصور به آن مرد گفت: «این پول را بگیر و به مدینه نزد چندین نفر و از جمله [امام] جعفر صادق برو و بگو: "من مرد غریبی از اهل خراسانم و آنجا شما شیعیانی دارید که این مال را برای شما فرستاده‌اند." و به شرط و شروطی به هر کدام از آنها مقداری از این پول را بده و از آنها قبض رسید دریافت کن و بگو: می‌خواهیم دست خط شما را داشته باشیم.» آن مرد پول را گرفت و به مدینه رفت و برگشت و به منصور گفت:

«همه آنها را ملاقات کردم و پول‌ها را دادم و از آنها قبض رسید دریافت نمودم ولی جعفر بن محمد علیه السلام را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات کردم که در حال نماز

خواندن بود، صبر کردم، وقتی که نمازش تمام شد آنچه را که به دیگران گفته بودم به او نیز گفتم و لکن آن حضرت فرمود: "ای مرد از خدا بترس و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را فریب مده که تازه از چنگال بنی مروان به در آمده اند و نیازمند به کمک مالی می باشند."

گفتم: "چه شده است؟" وی سر مبارکش را نزدیک من آورد و همه جریانی را که بین من و تو گذشته بود بازگو کرد که گویا در مجلس ما حضور داشته و به منزله شخص ثالثی بوده است. منصور گفت: «هر خاندان نبوتی محدثی دارند و محدث ما امروز جعفر بن محمد است.» این غیب گویی و معجزه موجب تشیع من گردید. (۵۵)

گریه دشمن بر امام صادق علیه السلام

ابوایوب جزری می گوید: شبی منصور دوانیقی مرا طلبید. چون حاضر شدم دیدم که بر مسند خویش نشسته و در پایین شمع گذارده اند و نامه ای در دست داشت و می خواند. چون سلام کردم، نامه را پیش من انداخت و گریه کرد، و گفت:

«این نامه محمد بن سلیمان است که خبر فوت امام جعفر صادق علیه السلام را نوشته است.»

پس سه مرتبه گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ مثل جعفر کجا پیدا می شود؟!»

آن گاه به من گفت: «نامه ای بنویس و بپرس که او چه کسی را جانشین خود معرفی نموده است. اگر یک نفر به خصوص را جانشین خود کرده گردن او را بزَن.»

بعد از چند روز جواب نامه رسید که حضرت صادق علیه السلام ۵ نفر را جانشین خود معرفی کرده است:

۱- خلیفه منصور دوانیقی؛

۲- محمد بن سلیمان والی مدینه؛

ص: ۵۱

۳- عبدالله افطح، فرزند امام صادق علیه السلام؛

۴- موسی بن جعفر علیه السلام؛

۵- أم حمیده مادر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام.

و چون منصور نامه را خواند گفت: «این ها را نمی شود کشت.» (۵۶)

ص: ۵۲

ولادت امام صادق عليه السلام

مه ربیع، نخستین مه سرور خداست

مه تبرّی و ماه نشاط اهل ولاست

مه مبارک میلاد خواجه لولاک

مه ولادت پنجم سلاله زهراست

شکفته در ارم باقرالعلوم گلی

که عالم از نفسش رشک جنّه الأعلاست

به امّ فروه بگویند اختری زادی

که در تجلّی او نور آفتاب، ناپیداست

هزار یوسف صدّیق را به صدق، امام

هزار دیده یعقوب را فروغ و ضیاست

هزار موسی عمران به طور او مدهوش

هزار عیسی مریم به فیض او احیاست

علوم مشرق و مغرب به پیش دانش او

چو قطره ایست که پنهان به وسعت دریاست

به پای کرسی درسش هزارها عالم

که همچنان علمند و مقامشان والاست

علوم کلّ ز لب جان فزایشان جاری

یکی به لحن حدیث و یکی به ذکر دعاست

یکی چو جابر جُعفی یکی ابوحمزه

یکی زُراه که کوه کمال سر تا پاست

هنوز مؤمن طاقش به هفت طاق یکی است

هنوز جابر حیان ز علم چهره گشاست

ص: ۵۴

هنوز مانده اروپا به علم او محتاج
هنوز شیفته اش آسیا و افریقاست
به وصف او گهر نظم و نثر قابل نیست
که نارساست به مدحش کلام هر چه رساست
رخش چراغ جمال و جمال آیت حق
دمش حیات کلام و کلام آب بقاست
حدیث صدق و صفا و کمال دانش اوست
هر آنچه در نفس روح بخش باد صباست
برای یافتن یک حدیث او همه خلق
اگر که سیر، تمام جهان کنند رواست
پیام سینه فروزش چراغ محفل دل
کلام روح فزایش به درد روح دواست
مه سپهر کمال، آفتاب غیب و شهود
امام جنّ و بشر شهریار ارض و سماست
به کلّ علم قسم بی چراغ دانش او
مسیر خلق چو راه ابوحنیفه خطاست
شروع مکتب او همچو بعثت نبوی
قیام علمی او خون سیدالشهداست
وجود، تشنه علم است و علم تا علم است
هماره تشنه نطق امام صادق ماست

خلاصه ای ز مُتون کتاب تدریش

تواضع و ادب و علم و حکمت و تقواست

از این که مذهب من جعفری است می بالم

فضیلت و شرف و اقتدار ما اینجاست

ص: ۵۵

کلاس شیعه همیشه معلّمی دارد
که نور علم ز کرسیّ درس او برپاست
به هر کجا که ز توحید می رود سخنی
تو گویی آن که هشام و مفضّلش گویاست
هر آن که گشت جدا از امام صادق ما
خدا گواست ز قرآن و اهل بیت جداست
به یک مباحثه او هزار باب کمال
به یک مکاتبه او دو صد چراغ هداست
هزار مرتبه گفتیم و باز می گوئیم
که خطّ شیعه ز خطّ ابوحنیفه جداست
زبان «میثم» و اوصاف حضرت صادق
عنایتی است که فوق همه عنایت هاست (۵۷)

شهادت امام صادق علیه السلام

آن طایر بهشتی، تنها در آشیانه
چون شمع در دل شب می سوخت عاشقانه
سوزش شرار سینه، ذکرش ترانه دل
آهش به اوج افلاک اشکش به رخ روانه
کی دیده زاهدی را وقت عبادت شب
با دست بسته دشمن بیرون برد ز خانه
او با کهولت سن با قامت خمیده

این با قساوت قلب در دست تازیانه

ص: ۵۶

کاهیده بُد تن او کز بهر کشتن او
منصور لحظه لحظه بگرفت از او بهانه
آن زاده پیمبر ارثیه ای ز حیدر
این بود کز سرایش آتش کشد زبانه
هر چند خانه اش سوخت او دود و شعله افروخت
دیگر نخورد یارش سیلی در آستانه
آوخ که کشت منصور او را به زهر و انگور
دردا که گشت خاموش آن گریه شبانه
هفتاد سال عمرش هفتاد سال غم بود
هر لحظه دید بیداد از فتنه زمانه
آن عزت رفیعش آن غربت بقیعیش
جز تلّ خاک نبود از قبر او نشانه
«میثم» اگر چه در خاک مدفون شد آن تن پاک
تا روز حشر باشد این نور جاودانه (۵۸)

شهادت امام صادق علیه السلام

عالم ز آه تیره تر از صبح محشر است
خون جگر به دیده آل پیمبر است
شهر مدینه گشته عزاخانه وجود
رخت سیاه بر تن زهرا و حیدر است
گفتم چه روی داده که از خاطر مگذشت

امشب شب یتیمی موسی ابن جعفر است

ص: ۵۷

گریند بر امام ششم هفت آسمان
در نُه فلک قیامت عظمای دیگر است
جسمی که آب شد ز جفا زیر خاک رفت
در قلب آب و خاک از این داغ آذر است
خواهی اگر که بوسه زنی بر مزار او
قبرش کنار تربت زهرای اطهر است
آتش زدند خانه او را حرامیان
این اجر خوبی پدر و ارث مادر است
جز تلّ خاک نیست نشانی از آن مزار
الحقّ که ننگ آل سعود ستمگر است
قامت خمیده تن شده مانند شمع آب
این شاهد جنایت منصور کافر است
بر او بریز اشک که این گریه نزد حقّ
با گریه بر حسین ثوابش برابر است
با آن که بسته است به رویش در بقیع

«میشم» همواره چشم امیدش بر این در است (۵۹)

مدح و مرثیه حضرت صادق علیه السلام

ای که خوانده است خداوند به قرآن نورت

نوری و سینه خوبان دو عالم طورت

مُلکِ جان خانه دل ها همگان معمورت

انس و جنّ و ملك و حور و پرى مأمورت

ص: ۵۸

چه جفاها که رسید از ستم منصورت

کرد از خانه و از شهر پیمبر دورت

بود آگاه عدو از محن جانکاهت

بُرد با فرق برهنه سوی قربانگاہت

کثرت سنّ تو و این همه آزار ای وای

آفتابِ حق و بیدادِ شبِ تار ای وای

برق شمشیر و رخ حجت دادار ای وای

دوست در سلسله ی دشمن غدار ای وای

خانه حجتِ حقّ و شرر نار ای وای

صدمه خار ستم بر گل بی خار ای وای

پاسخ آن همه خوبی شرر آذر بود

بیت آتش زده ارثیه ای از مادر بود

آخر از زهر جفا رفت وجودت در تاب

جگرِ خونجگرِ پاره زهرا شد آب

ریخت از دیده یاران به عزای تو گلاب

جگرِ موسی جعفر شد از این داغ کباب

بعد از آن غربت و مظلومیت و رنج و عذاب

بو تراب دگری باز نهان شد به تراب

در عزای تو جهان صحنه محشر گردید

تازه در ماتم تو داغ پیمبر گردید

ای سلام همه بر تربت بی زوّارت

غم بسیار محبّان ز غم بسیارت

به چه تقصیر عدو این همه داد آزارت

وامصیبت که چه کردند به قلب زارت

ص: ۵۹

برد سر بر فلک از خانه شرار نارت

ریخت اعجاز خلیل از لب گوهر بارت

شد خموش آتش و بهر تو دل عالم سوخت

بیشتر از همه زین غم جگر «میثم» سوخت (۶۰)

ص: ۶۰

رهبران

معصوم

امام موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام

اشاره

ص: ٦١

مرحوم محدث قمی می گوید: امام کاظم علیہ السلام روز یک شنبه هفتم ماه صفر سال یکصد و بیست و هشت هجری قمری در منطقه ابواء بین مکه و مدینه به دنیا آمد. (۶۱)

شهادت امام کاظم علیہ السلام در بغداد در زندان سندی بن شاهک در پنجم و یا بیست و پنجم ماه رجب در سال یکصد و هشتاد و سه هجری قمری [به وسیله سم توسط هارون الرشید] واقع شد و سن مبارک آن حضرت هنگام شهادت پنجاه و پنج سال بود. مادر او کنیز ام ولد به نام «حمیده البربریه» و یا «حمیده المصفاه» بوده است. کنیه آن حضرت ابوالحسن [الأول] و ابوابراهیم و ابوعلی و لقب او عبد صالح و کاظم بوده است.

مدت امامت آن حضرت سی و پنج سال بوده و از سن بیست سالگی به امامت رسیده است. در مدت امامت او همان گونه که خواهد آمد، منصور دوانیقی و فرزند او مهدی عباسی و سپس هادی عباسی و پس از او هارون الرشید حکومت می کرده اند و آن حضرت به دست هارون الرشید به شهادت رسیده است و در مدینه السلام در مقبره معروف به «مقابر قریش» [کاظمین امروز] مدفون شده است. (۶۲)

منهال قصاب گوید: «من از مکه به طرف مدینه آمدم و چون به منطقه ابواء رسیدم فرزند امام صادق علیه السلام [امام کاظم علیه السلام] در آن منطقه متولد گردیده بود. پس من قبل از امام صادق علیه السلام خود را به مدینه رساندم و امام علیه السلام روز بعد به مدینه آمد و سه روز مردم را اطعام نمود و من نیز بین آنان بودم و چون غذای آن حضرت را می خوردم یک شبانه روز نیاز به غذا نداشتم.»

روایت شده که امام صادق علیه السلام بسیار این فرزند را دوست می داشت و می فرمود: «دوست می داشتم که فرزند دیگری جز او نمی داشتم و محبت من تنها مخصوص او می بود.» (۶۳)

شخصیت امام کاظم علیه السلام در خردسالی

شیخ مفید در کتاب ارشاد از یعقوب سراج نقل نموده که گوید: من بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و دیدم آن حضرت بالای سر فرزند خود موسی بن جعفر علیه السلام که در گهواره بود ایستاده و همواره با او می خندد و بازی می کند. پس من نشستم تا او فارغ شد و چون نزد آن حضرت رفتم فرمود:

«بیا، مولا و آقای خود را ببین و بر او سلام کن.» چون من نزد او رفتم و بر او سلام کردم او با زبان فصیح به من پاسخ داد و فرمود: «برگرد و نامی را که دیروز بر فرزند خود گذاردی تغییر بده، چرا که آن نام مبعوض خداوند است.»

یعقوب سراج می گوید: خداوند روز قبل دختری به من داده بود و من نام او را «حمیرا» گذارده بودم. پس امام صادق علیه السلام فرمود: «امر مولای خود را بپذیر و نام فرزند خود را تغییر ده.» (۶۴)

ابن ابی حمزه طوسی در کتاب ثاقب المناقب گوید: شیعه و سنی نقل کرده اند که ابوحنیفه وارد خانه امام صادق علیه السلام شد و چون موسی بن جعفر علیه السلام را - که فرزند خردسالی بود در دهلیز خانه - دید با خود گفت: «این خانواده گمان می کنند که

خداوند در خردسالی به آنان علم و دانش عطا می نماید و من اکنون این بیچه را آزمایش خواهم نمود.»

پس به امام کاظم علیه السلام گفت: «بگو بدانم اگر غریبی وارد شهری شود کجا باید قضای حاجت نماید؟» ناگهان موسی بن جعفر علیه السلام نگاه خشم آلودی به او نمود و فرمود: «ای پیرمرد بی ادب! سلام تو چه شد؟» ابوحنیفه می گوید: «من خجل شدم و از خانه بیرون رفتم و سپس داخل شدم و بر او سلام کردم و او در نظر من بزرگ شد.»

سپس گفتم: «ای فرزند رسول خدا! اگر غریبی وارد شهری شد کجا باید قضای حاجت کند؟» فرمود: «از نهرها و جویبارها و سایه بان ها و زیر درختان میوه و سایه های کنار خانه ها و معابر و مجاری آب و آب های راکد پرهیز کند و سپس هر کجا می خواهد قضای حاجت نماید.»

ابوحنیفه می گوید: من به او گفتم: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! معصیت از ناحیه کیست؟» پس نگاهی به من نمود و فرمود: «یا از ناحیه خداوند است و یا از ناحیه بنده و یا از ناحیه هر دو. پس اگر بگوییم از ناحیه خداوند است، او کریم تر از آن است که بنده خود را برای کاری که انجام نداده است عقوبت نماید، و اگر بگوییم از ناحیه خدا و بنده است، خداوند عادل تر از آن است که بنده خود را برای عملی که خود با او شریک بوده است مجازات نماید. پس چاره ای جز این نیست که بگوییم معصیت از ناحیه بنده می باشد، و اگر خداوند از او بگذرد از فضل او خواهد بود و اگر عقوبت کند از عدل او خواهد بود.» ابوحنیفه می گوید: من چون این سخنان را از او شنیدم اشکم جاری شد و گفتم: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» (۶۵)

مرحوم صدوق و دیگران از هشام بن حکم نقل نموده اند که یکی از علمای مسیحی به نام «بریهه» که مسیحیان او را بزرگ ترین عالم و دانشمند خود می دانستند و به او افتخار می کردند، هفتاد سال در مسیحیت ماند و پس از آن در جستجوی

اسلام و کسی بود که پاسخ گوی او باشد و به کتب مسیحیت و حضرت مسیح علیه السلام آگاهی داشته باشد.

بریهه ضعف مبانی مسیحیت را دانسته بود و پنهان می کرد و در جستجوی حقیقت بود. از علمای مسلمین و دانشمندان آنها سؤال می کرد و چون برخی از علمای اهل سنت را ملاقات نمود و حق را بین آنان نیافت، گفت: «اگر پیشوایان شما بر حق بودند، شمه ای از حق بین شما نیز یافت می شد.» تا این که مکتب شیعه را به او معرفی کردند و او را نزد هشام بن حکم آوردند.

یونس بن عبد الرحمن می گوید: هشام بن حکم به من گفت: من در باب الکرخ در دکان خود نشسته بودم و عده ای نزد من قرآن می خواندند. ناگهان دیدم عده ای از مسیحیان که حدود یکصد نفر بودند با علمای خود و لباس های سیاه و کلاه های مخصوص با جاثلیق اعظم آنان به نام بریهه بر من وارد شدند و اطراف دکان من نشستند و برای بریهه کرسی گذاردند و او بر آن نشست و اسقف های دیگر و عباد آنان نزد او جمع شدند. سپس بریهه گفت: «من با همه علمای مسلمین سخن گفتم و چیزی نزد آنان نیافتم و اکنون آمده ام با تو سخن بگویم.»

یونس بن عبد الرحمن پس از بیان مناظره هشام با عالم مسیحی [بریهه] و غلبه او بر آن عالم مسیحی می گوید: مباحثه آنان طولانی شد و بریهه تسلیم گردید و مسیحیان آرزو می کردند که ای کاش با هشام برخورد نکرده بودند. بریهه نیز با حال اندوه به منزل خود بازگشت. همسر او گفت: «برای چه اندوهگین شده ای؟»

او مناظره خود با هشام را برای او بیان نمود. همسر او گفت: «وای بر تو! آیا تو می خواهی اهل حق باشی یا اهل باطل؟» بریهه گفت: «می خواهم اهل حق باشم.» همسر او گفت: «باید حق را بپذیری و از لجاجت دوری کنی؛ چرا که لجاجت شک است و شک شوم می باشد و اهل آن اهل دوزخ هستند.»

پس بریهه سخن همسر خود را پذیرفت و تصمیم گرفت صبحگاه نزد هشام برود. پس صبحگاه به تنهایی نزد هشام آمد و گفت: «ای هشام! آیا تو امامی داری و

از علوم او استفاده می کنی و از او پیروی می نمایی؟» هشام گفت: «آری، من امامی دارم.» بریهه گفت: «امام خود را برای من توصیف کن.» هشام امام خود را برای او توصیف نمود و او مشتاق او گردید و هشام و بریهه و همسر او برای دیدار امام صادق علیه السلام حرکت کردند و به خانه امام صادق علیه السلام رسیدند و در دهلیز خانه به امام کاظم علیه السلام که فرزند خردسالی بود برخورد نمودند.

در روایت ثاقب المناقب آمده که هشام و بریهه به امام کاظم علیه السلام - که فرزند خردسالی بود - سلام کردند. امام کاظم علیه السلام [پس از جواب سلام] به آنان خبر داد که برای چه آمده اند.

و در روایت صدوق آمده که هشام چون قصه بریهه را برای امام کاظم علیه السلام بیان نمود، امام علیه السلام به بریهه فرمود: «اطلاع تو از انجیل چگونه است؟» او گفت: «من به کتاب و آیین خود عالم هستم.» امام علیه السلام فرمود: «آیا تأویل آن را نیز می دانی؟»

او گفت: «آری، کاملاً از آن آگاه هستم.» امام علیه السلام شروع به خواندن انجیل نمود و بریهه گوش کرد و گفت: «حقاً حضرت مسیح نیز همین گونه قرائت می نمود و من پنجاه سال است که در جستجوی تو و امثال تو هستم.» سپس او و همسر او مسلمان شدند و ایمان آنان نیکو بود و چون هشام و بریهه و همسر او خدمت امام صادق علیه السلام آمدند و هشام ماجرای آنان و سخنان امام کاظم علیه السلام را بیان کرد، امام صادق علیه السلام فرمود: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۶۶).

پس بریهه گفت: «شما از چه راهی به تورات و انجیل و کتاب های پیامبران گذشته آگاه شده اید؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «علوم تورات و انجیل و کتب پیامبران علیهم السلام به وراثت به ما منتقل شده است و ما آنها را همانند پیامبران می خوانیم و از آنها آگاهیم، و خداوند هرگز حجتی روی زمین قرار نمی دهد که از او سؤال شود و بگوید: من نمی دانم.» پس بریهه تا امام صادق علیه السلام زنده بود ملازم او بود و چون

امام صادق علیه السلام از دنیا رحلت نمود او ملازم امام کاظم علیه السلام بود و در زمان امام کاظم علیه السلام از دنیا رحلت نمود و آن حضرت او را با دست خود غسل داد و کفن کرد و در قبر گذارد و فرمود: «این از حواریین حضرت مسیح علیه السلام می باشد و حقّ خدا را شناخته است.» (۶۷)

فرزندان امام کاظم علیه السلام

صاحب اعلام الوری می گوید: امام کاظم علیه السلام سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت:

۱- علی بن موسی الرضا علیه السلام؛ ۲- ابراهیم بن موسی؛ ۳- عباس بن موسی؛ ۴- قاسم بن موسی، و مادران این چهار فرزند کنیز امّ ولد بوده اند؛ ۵- احمد بن موسی؛ ۶- محمد بن موسی؛ ۷- حمزه بن موسی، این سه فرزند نیز از یک کنیز امّ ولد بوده اند؛ ۸- اسماعیل بن موسی؛ ۹- جعفر بن موسی؛ ۱۰- هارون بن موسی؛ ۱۱- حسین بن موسی، این چهار فرزند نیز از یک کنیز امّ ولد بوده اند؛ ۱۲- عبدالله بن موسی؛ ۱۳- اسحاق بن موسی؛ ۱۴- عبیدالله بن موسی؛ ۱۵- زید بن موسی؛ ۱۶- حسن بن موسی؛ ۱۷- فضل بن موسی؛ ۱۸- سلیمان بن موسی، مادر این هفت فرزند نیز کنیزان امّ ولد بوده اند؛ ۱۹- فاطمه الکبری؛ ۲۰- فاطمه الصغری؛ ۲۱- رقیه؛ ۲۲- حکیمه؛ ۲۳- امّ ابیها؛ ۲۴- رقیه الصغری؛ ۲۵- کلثم؛ ۲۶- امّ جعفر؛ ۲۷- لبابه؛ ۲۸- زینب؛ ۲۹- خدیجه؛ ۳۰- علیّه؛ ۳۱- آمنه؛ ۳۲- حسنه؛ ۳۳- بریهه؛ ۳۴- عایشه؛ ۳۵- امّ سلمه؛ ۳۶- میمونه؛ ۳۷- امّ کلثوم، مادر این بیست دختر نیز کنیزان امّ ولد بوده اند. (۶۸)

سپس می گوید: هر کدام از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام دارای شخصیت و فضیلت بوده اند و حضرت رضاعیه السلام از بین آنان مشهور به تقدّم در امامت و جلالت

قدر و رفعت و عظمت شأن بین عامّ و خاصّ می باشد. آن گاه گوید: احمد بن موسی، مردی کریم و با تقوا بود و امام کاظم علیه السلام او را دوست می داشت و مزرعه معروف به «یسیره» را به او بخشید، و گفته می شود که احمد بن موسی هزار غلام را خریداری نمود و آزاد کرد. و محمّد بن موسی علیهما السلام نیز مرد صالح و با تقوایی بود، و ابراهیم بن موسی نیز مرد شجاع و کریمی بود... (۶۹)

سیره امام کاظم علیه السلام

امام کاظم علیه السلام عابدترین، با سخاوت ترین و کریم ترین اهل زمان خود بود. روایت شده که آن حضرت نوافل را متصل به نماز صبح می نمود و سپس مشغول تعقیب می شد تا خورشید طلوع نماید و قبل از ظهر، صورت به خاک می گذارد و همواره ذکر خدا و حمد او را به جا می آورد تا ظهر شود.

امام کاظم علیه السلام فراوان در دعای خود می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ.» و از دعاها همیشه او این بود که می فرمود: «عَظَمَ الدَّنْبُ مِنْ عَيْدِكَ فَلْيُحْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ.» و از خوف خداوند آن چنان گریه می کرد که محاسن او از اشک چشمش خیس می شد. و بیش از همه به خویشان و اهل خود احسان می نمود.

امام کاظم علیه السلام همواره شبانه به فقرای مدینه سر می زد و زنبیلی به دوش می گرفت و پول و آرد و خرما برای آنان می برد و آنان نمی دانستند انفاق کننده کیست. او مردی کریم و صاحب کمال و عزّت بود و از مال خود هزار مملوک را آزاد نمود.

روزی مرد فقیر مؤمنی نزد او آمد و از او خواست تا فقر را از او برطرف کند. پس آن حضرت خندید و فرمود: «من از تو یک سؤال می کنم، اگر پاسخ آن را بدهی من ده برابر آنچه خواسته ای را به تو خواهم داد.» آن مرد که یکصد درهم برای معاش

خود از آن حضرت خواسته بود، گفت: «هر چه می خواهید سؤال کنید.»

امام کاظم علیه السلام فرمود: «اگر انتخاب را به دست تو بدهند، تو چه چیزی را برای دنیای خود انتخاب می کنی؟» او گفت: «من توفیق تقیه در دین و انجام حاجت برادران مؤمن خود را انتخاب خواهم نمود.» امام کاظم علیه السلام فرمود: «برای چه ولایت ما خانواده را انتخاب نمی کنی؟» آن مرد گفت: «برای این که خداوند آن را به من عطا نموده و لکن این دو چیز را ندارم.» امام علیه السلام فرمود: «أحسنست.» و دستور داد دو هزار درهم به او دادند و فرمود: «با آن مازو - یعنی خرمای خشک - خریداری کن که متاع خشکی است [و زبانی برای تو ندارد].» (۷۰)

قتال نیشابوری در کتاب روضه الواعظین می گوید: امام کاظم علیه السلام فقیه ترین اهل زمان خود بود. او کتاب خدا قرآن را بهتر از همه مردم حفظ می نمود و تلاوت می کرد و قرآن را با حزن می خواند، به گونه ای که مردم هنگام قرائت او گریان می شدند و اهل مدینه او را «زین المجتهدین» می نامیدند. و به علّت کظم غیظ و صبر او بر ظلم ستمکاران او را کاظم می نامیدند تا این که او در زندان زیر غل و زنجیر از دنیا رحلت نمود. او می فرمود: «من در هر روزی پنج هزار مرتبه استغفار می کنم.» (۷۱)

مرحوم صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام از ثوبانی نقل نموده که گوید: امام کاظم علیه السلام ده سال و اندی در زندان هارون الرشید بود. او هر روز پس از برآمدن آفتاب سر به سجده می گذارد و سجده او تا ظهر طول می کشید.

گاهی هارون از بالای بام زندان، او را نگاه می کرد. روزی به ربیع گفت: «این لباسی که من هر روز در داخل زندان می بینم چیست؟» ربیع گفت: «یا امیر المؤمنین! این لباس نیست، بلکه موسی بن جعفر علیهما السلام است که هر روز پس از طلوع خورشید به سجده می رود و تا ظهر در حال سجده است.» هارون گفت: «حقاً که این آقا از عباد بنی هاشم است.» ربیع می گوید: به او گفتم: «پس برای چه تو او را در زندان شکنجه

می دهی؟» هارون گفت: «هیئات! چاره ای جز این نیست.» (۷۲)

مرحوم صدوق نیز از پدر خود علی بن ابراهیم از عبدالله قزوینی نقل نموده که گوید: من بر فضل بن ربیع وارد شدم و او بر بالای بامی بود. پس به من گفت: «نزد من بیا.» و چون نزد او رفتم گفت: «از این روزنه به داخل خانه بنگر.» و چون نگاه کردم گفت: «چه دیدی؟» گفتم: «چیزی جز یک لباس ندیدم.» فضل گفت: «به دقت نظر کن.» و چون من به دقت نظر کردم مردی را دیدم که در حال سجده بود.

فضل بن ربیع گفت: «او را می شناسی؟» گفتم: «خیر.» گفت: «این آقا مولا و امام تو است.» گفتم: «مولای من کیست؟» گفت: «خود را به نادانی می زنی؟» گفتم: «تجاهل نمی کنم، من مولایی برای خود نمی دانم.»

پس فضل بن ربیع گفت: «این آقا ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام است و من شبانه روز احوال او را زیر نظر دارم و او هر روز چون نماز صبح را می خواند تا طلوع خورشید می نشیند و دعا می خواند و سپس به سجده می رود و تا ظهر در حال سجده است، و چون غلام به او خبر می دهد که ظهر شده مشغول نماز ظهر می شود بدون این که تجدید وضو نماید و من می فهمم که او در خواب نبوده است و این گونه است تا نماز عصر را بخواند، و چون نماز عصر را می خواند باز سر به سجده می گذارد و در حال سجده خواهد بود تا خورشید غروب نماید، و چون خورشید غروب می کند سر از سجده بر می دارد و بدون این که وضو بگیرد نماز مغرب را می خواند، و همواره در حال نماز و تعقیب است تا نماز عشا را بخواند، و چون نماز عشا را می خواند افطار مختصری برای او می آورند و چون میل می کند تجدید وضو می نماید و به سجده می رود و سپس سر از سجده بر می دارد و مختصری به خواب می رود و باز برای عبادت به پا می ایستد و تجدید وضو می کند و همواره مشغول عبادت است تا فجر طالع شود و چون فجر طالع می شود مشغول

نماز صبح می گردد و از زمانی که او را تحویل من داده اند عادت او چنین بوده است.» (۷۳)

خطیب بغدادی - که از بزرگان اهل سنت است - می گوید: موسی بن جعفر علیهما السلام چون فراوان عبادت می نمود و در عبادت خدا کوشا بود، او را بنده صالح خدا می خواندند، و روایت شده که آن حضرت وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و در اوّل شب سجده نمود و از او شنیده شد که می فرماید: «عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلِيَحْسِنِ الْعَفْوُ مِنْ عَبْدِكَ يَا أَهْلَ التَّقْوَى يَا أَهْلَ الْمَغْفِرَةِ»، و این جملات را تکرار نمود تا صبح شد. (۷۴)

محدث قمی گوید: در حدیث طویلی از مأمون الرشید نقل شده که او در توصیف موسی بن جعفر علیه السلام گوید: روزی من در مدینه نزد پدرم هارون بودم. ناگهان دیدم پیرمردی بر او وارد شد که عبادت او را نحیف کرده بود و مانند مشک خشکیده بود و سجده زیاد صورت و بینی او را خورده بود. (۷۵)

محدث قمی می گوید: امام کاظم علیه السلام «حلیف السیجده الطویله و الدّموع الغزیره» بود؛ یعنی آن حضرت با سجده طولانی و اشک زیاد از خوف خدا سوگند یاد نموده بود. (۷۶)

سپس گوید: امام کاظم علیه السلام غلامی داشت که با مقرض پینه های پیشانی و بینی او را که از کثرت سجده پیدا می شد می گرفت. و روایت شده که امام کاظم علیه السلام در حال سجده از دنیا رحلت نمود. (۷۷)

آن گاه گوید: عدّه ای از اصحاب و یاران او نیز به آن حضرت اقتدا نمودند و یکی از آنان محمّد بن ابی عمیر، عالم و فقیه و دانشمند ثقه و جلیل القدر و اهل عبادت است. از فضل بن شاذان نقل شده که گوید: من داخل عراق شدم و دیدم شخصی

رفیق خود را عتاب می کند و می گوید: «تو مردی صاحب عیال هستی و باید معاش آنان را تأمین کنی و من می ترسم با این سجده های طولانی چشم های خود را از دست بدهی.» پس او در پاسخ گفت: «وای بر تو! اگر به واسطه طول سجده، چشم کسی از بین می رفت باید چشم محمد بن ابی عمیر از بین می رفت.»

سپس گفت: «تو چه گمان میبری به مردی که بعد از نماز صبح سر به سجده می گذارد و سجده شکر می کرد و تا اذان ظهر در حال سجده بود؟» (۷۸)

و روایت شده که هارون الرشید زن زیبایی را فرستاد تا در زندان کنار موسی بن جعفر علیه السلام باشد و خادمی را نیز فرستاد تا احوال او را نظاره کند. پس آن خادم مشاهده نمود که آن زن سر به سجده گذارده و می گوید: «قدّوس قدّوس سبحانک سبحانک سبحانک»، و چون او را از زندان بیرون بردند با بدن لرزان چشم به آسمان دوخته بود و مشغول نماز شد و چون از او سؤال کردند گفت: «من این چنین دیدم بنده صالح خدا را.» و این گونه بود تا از دنیا رحلت نمود. (۷۹)

مؤلف گوید: حافظ چه زیبا سروده است:

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

فضائل امام کاظم علیه السلام

شیخ مفید در کتاب ارشاد از یحیای علوی نقل نموده که گوید: یکی از فرزندان عمر بن خطاب همواره در مدینه به موسی بن جعفر علیهما السلام آزار می نمود و به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دشنام می داد. پس برخی از دوستان امام کاظم علیه السلام به آن حضرت گفتند: «اجازه بدهید ما او را بکشیم.» لکن امام کاظم علیه السلام شدیداً آنان را از این عمل نهی نمود و فرمود: «او کجا زندگی می کند؟» گفتند: «او در اطراف مدینه کشاورزی می نماید.»

پس امام کاظم علیه السلام بر الاغی سوار شد و نزد او رفت و با همان الاغ وارد مزرعه او گردید و چون نزدیک او رسید پیاده شد و نزدیک او نشست و با او مصافحه و شوخی نمود و فرمود: «چه مقدار خرج این مزرعه کرده ای؟» او گفت: «یکصد دینار.» امام علیه السلام فرمود: «چه مقدار امیدواری که از آن برداشت کنی؟» او گفت: «من غیب نمی دانم.» امام علیه السلام فرمود: «من می گویم چقدر امیدوار هستی.»

او گفت: «امیدوارم دوپست دینار برای من به دست آید.» پس امام کاظم علیه السلام کیسه پولی که سیصد دینار در آن بود را به او داد و فرمود:

«زراعت برای تو باشد و خداوند آنچه را امید داری به تو خواهد داد.» پس آن مرد عمری برخاست و سر مبارک امام علیه السلام را بوسه زد و نسبت به سخنان گذشته خود عذرخواهی نمود، و امام علیه السلام تبسم نمود و به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت. ناگهان دید آن مرد عمری در آن جا نشسته و چون امام کاظم علیه السلام را دید گفت: «اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»، یعنی: «خداوند داناتر بوده که رسالت خود را نزد چه کسی قرار دهد.»

پس یاران مرد عمری به او گفتند: «مگر تو پیش از این از او بدگویی نمی کردی، اکنون چه شد که او را تمجید می کنی؟» مرد عمری گفت: «آیا سخن من را درباره او شنیدید؟» و سپس شروع به تمجید از امام علیه السلام نمود و با آنان به مخاصمه پرداخت و چون امام علیه السلام نزد اصحاب خود بازگشت به آنان فرمود: «آیا آنچه شما اراده کرده بودید بهتر بود و یا آنچه من انجام دادم؟» (۸۰)

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد گوید: هنگامی که هارون وارد مدینه شد، به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنِي عَمِّ»، و از این که خود را پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند بر دیگران افتخار نمود. پس امام کاظم علیه السلام جلو آمد و فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

یا آبه»، و چون رسول خداصلی الله علیه وآله را پدر خود خواند رنگ صورت هارون تغییر کرد و خشمناک گردید. (۸۱)

ایوب هاشمی گوید: شخصی به نام نفع انصاری با موسی بن جعفرعلیهما السلام بر هارون الرّشید وارد شدند. موسی بن جعفرعلیه السلام بر الاغی سوار بود و چون وارد شد، حاجب و دربان هارون به او احترام نمود و فوری به او اجازه ورود داد.

پس نفع از عبد العزیز بن عمر پرسید: «این آقا کیست؟» او گفت: «این آقا بزرگ آل ابوطالب و شیخ آل محمّد، موسی بن جعفرعلیهما السلام است.» نفع گفت: «من تعجب می کنم از بنی عباس که با دست خود کسی را راه می دهند و احترام می کنند که قدرت دارد پادشاهی را از آنان بگیرد.» سپس گفت: «به خدا سوگند، اگر این مرد [یعنی موسی بن جعفرعلیه السلام] از نزد هارون خارج شود به او توهین خواهم کرد.»

عبد العزیز بن عمر به او گفت: «چنین مکن، چرا که هر کس با این خانواده برخورد ناشایسته کرده رسوا گردیده و عبرت روزگار شده است.» پس نفع توجه نکرد و چون امام کاظم علیه السلام خارج شد، لجام الاغ او را گرفت و گفت: «تو کیستی؟»

امام کاظم علیه السلام فرمود: «مقصود تو چیست؟ اگر مقصود تو نَسَب من می باشد، همانا من فرزند محمّد حبیب خدا هستم و نسب من به اسماعیل ذبیح الله فرزند ابراهیم خلیل الله می رسد، و اگر مقصود تو بلد و شهر من است، همانا شهر من همان شهری است که خداوند بر تو - اگر مسلمان باشی - و بر همه مسلمانان واجب نموده که برای حجّ به آن سفر کنند، و اگر مقصود تو مفاخره است پس بدان که مشرکین قوم من، مسلمانان قوم تو را کفو خود ندانستند تا این که به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتند: "ای محمّد! همتهای ما را از قریش به جنگ با ما بفرست." و اگر مقصود تو شهرت و اسم است، پس بدان که ما کسانی هستیم که خداوند به مردم امر نموده تا در نمازهای خود بر ما صلوات و درود بفرستند و بر تو نیز در نماز واجب است بگویی:

"اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ." و آل محمد ما هستيم. افسار الاغ را رها كن.» پس او، در حالی كه دستش می لرزید، افسار الاغ را رها كرد و با خواری و ذلت بازگشت و عبد العزيز به او گفت: «آیا من به تو نگفتم توهين به اين خاندان سبب خواری و ذلت می شود؟» (۸۲)

سخنان حكيمانه امام كاظم عليه السلام

سخنان امام كاظم عليه السلام فراوان است و ما به بخشی از آنها برای تبرک اشاره می كنيم:

۱- امام كاظم عليه السلام به بعضی از شيعیان خود درباره تقوا فرمود: «أَيُّ فُلَانٍ اتَّقَى اللَّهَ وَقَلَّ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَلَاكُكَ فَإِنَّ فِيهِ نَجَاتَكَ، أَيُّ فُلَانٍ اتَّقَى اللَّهَ وَدَعَّ الْبَاطِلَ وَإِنْ كَانَ فِيهِ نَجَاتُكَ فَإِنَّ فِيهِ هَلَاكُكَ.»

يعني: «ای فلان! از خدا بترس و حقيقت را بگو، گرچه [به ظاهر] هلاکت تو در آن باشد؛ چرا که اگر حق بگویی نجات تو [در نهايت] در آن خواهد بود. ای فلان! از خدا بترس و باطل را رها کن، گرچه [در ظاهر] نجات تو در آن باشد؛ چرا که [در نهايت] هلاکت تو در آن خواهد بود.» (۸۳)

۲- امام كاظم عليه السلام نزد قبری حاضر شد و فرمود: «إِنَّ شَيْئاً هَذَا آخِرُهُ لِحَقِيقٍ أَنْ يُزْهَدَ فِي أَوَّلِهِ وَإِنَّ شَيْئاً هَذَا أَوَّلُهُ لِحَقِيقٍ أَنْ يُخَافَ آخِرِهِ.»

يعني: «دنيایی که اين پايان آن است سزاوار است که انسان از ابتدای آن هراس داشته باشد، و آخري که اين ابتدای آن است سزاوار است که انسان از پايان آن هراس داشته باشد.» (۸۴)

۳- امام كاظم عليه السلام درباره اسباب هلاکت انسان فرمود: «مَنْ تَكَلَّمَ فِي اللَّهِ هَلَكَكَ وَمَنْ طَلَبَ الرِّيَاسَةَ هَلَكَكَ، وَمَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَكَ.»

یعنی: «سه گروه از مردم هلاک می شوند: ۱- کسانی که درباره ذات مقدس الهی سخن می گویند [و می خواهند به ذات مقدس او پی ببرند]؛ ۲- کسانی که ریاست طلب هستند؛ ۳- کسانی که اهل عجب و خودپسندی هستند.» (۸۵)

۴- امام کاظم علیه السلام درباره طلب دنیا و طلب دین فرمود: «اِسْتَدَّتْ مَثْوَنَهُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ، فَأَمَّا مَثْوَنُهُ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ لَا تَمُدُّ يَدَكَ إِلَى شَيْءٍ مِنْهَا إِلَّا وَجَدْتَ فَاجِرًا قَدْ سَبَقَكَ إِلَيْهِ، وَأَمَّا مَثْوَنُهُ الْآخِرَةُ فَإِنَّكَ لَا تَجِدُ أَعْوَانًا يُعِينُونَكَ عَلَيْهِ.»

یعنی: «به دست آوردن دنیا و دین هر دو سخت و دشوار است؛ چرا که تو دست خود را به طرف هر چیزی از دنیا دراز کنی خواهی دید که قبل از تو فاجری دست خود را به طرف آن دراز نموده است، و اما سختی به دست آوردن دین برای این است که تو در این راه غریب هستی و یاورانی نخواهی داشت [و بیشتر مردم را می یابی که در جستجوی دنیا هستند و از دین و آخرت خود غافلند].»

۵- امام کاظم علیه السلام درباره بلاهایی که رخ می دهد فرمود: «كُلَّمَا أَحَدَثَ النَّاسُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ، أَحَدَثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعُدُّونَ.»

یعنی: «هر چه مردم گناهان جدید و تازه ای را مرتکب می شوند، خداوند نیز بلاها و مصیبت های جدید و تازه ای برای آنان به وجود می آورد.» (۸۶)

۶- امام کاظم علیه السلام درباره اولویت ها و ضرورت های علمی و عملی فرمود: «أَوْلَى الْعِلْمِ بِكَ مَا لَا يَصْلُحُ لَكَ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ، وَ أَوْجِبُ الْعَمَلِ عَلَيْكَ مَا أَنْتَ مَسْئُولٌ عَنِ الْعَمَلِ بِهِ، وَ أَلْزَمُ الْعِلْمَ لِمَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صِيْلَاحِ قَلْبِكَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فَسَادَهُ، وَ أَحْمَدُ الْعِلْمِ عَاقِبَهُ مَا زَادَ فِي عِلْمِكَ الْعَاجِلِ، فَلَا تَشْغَلَنَّ بِعِلْمٍ مَا لَا يَضُرُّكَ جَهْلُهُ، وَ لَا تَغْفُلَنَّ عَنِ عِلْمٍ مَا يَزِيدُ فِي جَهْلِكَ تَزُكُّهُ.»

یعنی: «سزاوارترین دانش برای تو آن دانشی است که تو نیاز عملی به آن داری، و واجب ترین عمل برای تو آن عملی است که از آن سؤال خواهی شد، و

واجب ترین دانش برای تو دانشی است که تو را به صلاح و فساد قلب و درون تو آگاه سازد، و بهترین دانش دانشی است که اکنون برای تو سودمند باشد. پس خود را مشغول به دانشی که برای تو سودی ندارد مکن و از دانشی که ترک آن سبب جهالت تو می شود غافل مشو.» (۸۷)

۷- امام کاظم علیه السلام درباره آشنایی با معارف اسلام فرمود: «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرُّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا، وَ فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ، وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.»

یعنی: «در معارف [و حلال و حرام] دین دانا و فقیه شوید؛ چرا که دانش دین کلید بصیرت و کامل شدن عبادت و رسیدن به درجات و مراتب عالی دین و دنیاست و فضیلت فقیه نسبت به عابد همانند فضیلت خورشید بر ستارگان است و کسی که در دین خود فقیه و دانا نباشد خداوند از عمل او راضی نخواهد بود.» (۸۸)

۸- امام کاظم علیه السلام درباره عفو و گذشت و اصلاح فرمود: «يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَلَا مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ أَجْرٌ فَلْيَقُمْ فَلَا يَقُومُ إِلَّا مَنْ عَفَى وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.»

یعنی «روز قیامت منادی ندا می کند: آگاه باشید! هر کس بر خدای خود حق دارد برخیزد. پس احدی جز اهل عفو و گذشت و اصلاح بر نمی خیزند.» (۸۹)

۹- امام کاظم علیه السلام در پاسخ هشام بن حکم که گفت: «کفر اول بوده و یا شرک؟» فرمود: «الْكُفْرُ أَقْدَمُ، أَوَّلُ مَنْ كَفَرَ إِبْلِيسُ «أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (۹۰) وَ الْكُفْرُ شَيْءٌ وَاحِدٌ، وَ الشُّرْكُ يُثْبِتُ وَاحِدًا وَ يُشْرِكُ مَعَهُ غَيْرَهُ.»

یعنی: «کفر سابق بر شرک است، و نخستین کسی که کافر شد ابلیس بود، همان گونه که خداوند می فرماید: او تکبر کرد و به آدم سجده نکرد و از کافرین بود، و

کفر یک چیز است و شرک این است که خداوند را پذیرفته باشد و دیگری را با او شریک گرداند.» (۹۱)

۱۰- امام کاظم علیه السلام درباره سخاوت و حسن خلق فرمود: «السَّخِيُّ الْحَسَنُ الْخُلُقِ فِي كَنْفِ اللَّهِ، لَا يَتَخَلَّى اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا سَخِيًّا، وَ مَا زَالَ أَبِي يُوصِينِي بِالسَّخَاءِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ حَتَّى مَضَى.»

یعنی: «انسان با اخلاق و گذشت در پناه خداست و لطف خدا از او جدا نمی شود تا او را داخل بهشت نماید، و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آن که اهل سخاوت بود.» سپس فرمود: «پدرم تا زنده بود همواره مرا به سخاوت و حسن خلق سفارش می نمود.» (۹۲)

۱۱- امام کاظم علیه السلام درباره کمک به ضعیف فرمود: «عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ.» یعنی: «کمک به ضعیف بهترین صدقه است.» (۹۳)

۱۲- امام کاظم علیه السلام درباره صبر در معصیت فرمود: «الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلجَّازِعِ اثْنَانِ.»

یعنی: «مصیبت برای صابر یکی است و برای غیر صابر دو تا خواهد بود.» (۹۴)

۱۳- امام کاظم علیه السلام درباره احسان به همسایه فرمود: «لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفَّ الْأَذَى، وَ لَكِنَّ حُسْنَ الْجَوَارِ الصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى.»

یعنی: «احسان به همسایه ترک آزار به او نیست، بلکه صبر بر آزار اوست.» (۹۵)

۱۴- امام کاظم علیه السلام درباره روشنی چشم فرمود: «ثَلَاثٌ يَجْلِبْنَ الْبَصِيرَ: النَّظْرُ إِلَى الْخُضْرَةِ، وَ النَّظْرُ إِلَى الْمَاءِ، وَ النَّظْرُ إِلَى الْوَجْهِ الْحَسَنِ.»

یعنی: «سه چیز چشم را روشن می کند [و سبب نشاط انسان می شود]: ۱- نگاه

شهادت امام کاظم علیه السلام

هارون الرشید در سال یکصد و هفتاد و نه هجری قمری به مکه رفت و با دستور او امام کاظم علیه السلام را در مدینه کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال نماز دستگیر کردند و نماز او را قطع نمودند در حالی که آن حضرت گریه می کرد و می فرمود:

«یا رسول الله! من به تو شکایت می کنم از آنچه با من می کنند.» مردم نیز هنگامی که این وضعیت را مشاهده کردند از هر سو به طرف آن حضرت آمدند و صدای گریه و ناله آنان بلند شد و چون او را در مدینه نزد هارون الرشید بردند، امام علیه السلام بر او سلام کرد و او پاسخ نداد و به آن حضرت دشنام و آزار نمود و دستور داد با زنجیر او را بستند و چون شب شد، دستور داد دو کجاوه آماده کردند و در پنهانی آن حضرت را داخل یکی از آنها قرار دادند و هارون او را تحویل حسان سروی داد و گفت: او را در بصره به عیسی بن جعفر بن ابی جعفر، امیر بصره تحویل دهد، و کجاوه دیگری را در روز به طور آشکار همراه با جماعتی به طرف کوفه فرستاد تا مردم گمان کنند امام علیه السلام را به طرف کوفه می برند.

پس حسان آن حضرت را در روز هفتم ذی الحجه در بصره به طور آشکار تحویل عیسی بن جعفر بن ابی جعفر داد و همه مردم فهمیدند، و او امام علیه السلام را در اتاقی حبس نمود و در را بر او قفل کرد و چون برنامه های عید قربان در پیش بود از او غافل ماند و در شبانه روز بیش از دو مرتبه در را بر او باز نمی کرد یکی برای قضای حاجت و یکی برای فرستادن غذا.

یکی از دفترداران عیسی بن جعفر [والی بصره] که مردی نصرانی بود می گوید: این مرد صالح [یعنی موسی بن جعفر علیه السلام] در ایامی که در بصره زندانی بود، اقسام کارهای زشت و ناپسند را از عیسی بن جعفر مشاهده نمود که هرگز باور نمی کرد.

و روایت شده که امام علیه السلام یک سال نزد عیسی بن جعفر زندانی بود و پس از یک سال او به هارون نامه ای نوشت و گفت: «او را از من تحویل بگیر و گرنه او را آزاد خواهم نمود، چرا که من همه کوشش خود را به کار بردم و نتوانستم بهانه ای برای اتهام او به دست آورم. حتی به دعاها و نیز گوش فرا دادم تا شاید بیایم که او در حق من و یا تو نفرین می کند و چیزی از او نشنیدم جز این که برای خود از خداوند درخواست رحمت و مغفرت می نمود.» پس هارون در پنهانی کسی را فرستاد و او را به بغداد آورد.

و بعضی گفته اند: هارون، موسی بن جعفر علیه السلام را روز مبعث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سال یکصد و هفتاد و نه هجری قمری به بغداد آورد و آن حضرت را تحویل فضل بن ربیع داد و مدت زیادی نیز نزد او زندانی بود و هارون از او خواست که او را به شهادت برساند و چون نپذیرفت، هارون امام علیه السلام را تحویل فضل بن یحیی داد و به او نیز درباره قتل آن حضرت سفارش نمود و او نیز نپذیرفت، و امام علیه السلام را در آسایش و رفاه قرار داد.

پس هارون که در آن وقت در رقه به سر می برد نامه ای توسط مسرور خادم به عباس بن محمد و سندی بن شاهک نوشت و دستور داد عباس بن محمد فضل بن ربیع را برهنه کند و یکصد تازیانه به او بزند و امام علیه السلام را تحویل سندی بن شاهک بدهد. بنابراین، امام کاظم علیه السلام همواره از زندانی به زندانی منتقل می شد تا به دست سندی بن شاهک ملعون داده شد. (۹۷)

صاحب کتاب الدرّ النظیم از سندی بن شاهک نقل نموده که گوید: خادم، یعنی مأمور خاص هارون، وارد زندان سندی بن شاهک شد تا از حال موسی بن جعفر علیه السلام برای هارون اطلاعی به دست آورد. پس امام علیه السلام به او فرمود: «برای چه آمده ای؟» خادم گفت: «خلیفه مرا فرستاده تا از احوال شما آگاه شوم و به او خبر دهم.» امام علیه السلام

فرمود: «به هارون بگو: هیچ روزی از روزهای سختی و گرفتاری من نمی گذرد جز آن که یک روز از خوشی و سرور تو نیز خواهد گذشت، تا این که خداوند در قیامت من و تو را حاضر نماید و در آن روز اهل باطل زیانکار خواهند بود.» (۹۸)

فضل بن ربیع می گوید: هارون مرا نزد موسی بن جعفر علیه السلام که در زندان سندی بن شاهک بود فرستاد، پس من وارد زندان شدم و دیدم آن حضرت مشغول نماز است و هر چه منتظر ایستادم آن حضرت نماز دوّم را به نماز اوّل متصل نمود و به من توجه نکرد و چون ایستادن من طولانی شد و ترسیدم هارون مرا مؤاخذه نماید، قبل از سلام نماز شروع به سخن کردم تا این که امام علیه السلام از نماز خودداری نمود و به من توجه کرد. هارون به من گفته بود به او مگو: امیرالمؤمنین مرا نزد شما فرستاده است. پس من طبق دستور هارون گفتم:

«برادرت هارون به شما سلام می رساند و می گوید: سخنانی درباره شما به من گفته بودند و به این علت من شما را به این جا احضار کردم و اکنون فهمیده ام که شما از آن سخنان پاک بوده اید و بر شما دروغ بسته اند و من درباره ماندن شما در این جا و بازگشت به مدینه فکر کردم و ماندن شما را در اینجا اصلح دانستم تا سعایت کنندگان نتوانند چیزی درباره شما بگویند. اکنون از شما درخواست می کنم که غذای مناسب طبع خود را که در مدینه برای شما فراهم می شده بفرمایید تا فضل بن ربیع برای شما آماده نماید.»

پس امام علیه السلام پاسخ مرا در دو جمله خلاصه نمود و بدون آن که به من توجه نماید فرمود: «مال من حاضر نیست تا نفعی از آن ببرم و خداوند مرا اهل سؤال قرار نداده است.» و سپس فرمود: «اللّٰهُ أَكْبَرُ» و نماز خود را شروع نمود.

پس من نزد هارون باز گشتم و چون سخنان امام علیه السلام را به او گفتم، هارون گفت: «نظر تو درباره او چیست؟» گفتم: «اگر شما خطی در اطراف او بکشی و بگویی که از

آن خارج نشود او خارج نخواهد شد.» هارون گفت: «چنین است که می گویی، اما ماندن او نزد من اصلح است.» (۹۹)

صاحب اعلام الوری گوید: هنگامی که امام کاظم علیه السلام نزد فضل بن یحیی زندانی بود، او شخصی را کنار آن حضرت گماشته بود تا بلکه بهانه ای از او به دست آورد و طبق دستور هارون ملعون او را به شهادت برساند، و لکن او از آن حضرت جز عبادت و تلاوت قرآن و روزه ندید، بلکه آن حضرت از محراب عبادت دور نمی شد. از این رو، فضل بن یحیی جای او را نیکو قرار داد و آزاری به او نکرد و چون این خبر به گوش هارون رسید، خشمگین شد و دستور داد تا امام علیه السلام را به قتل برساند و چون فضل بن یحیی از دستور او سرپیچی نمود، به عباس بن محمد گفت: تا بدن او را برهنه کند و یکصد تازیانه به او بزند و امام علیه السلام را تحویل سندی بن شاهک داد و چون این خبر به گوش یحیی بن خالد رسید به هارون گفت:

«من خواسته تو را انجام خواهم داد.» و سپس نزد سندی بن شاهک آمد و دستور قتل امام علیه السلام را به او داد و او پذیرفت و آن حضرت را با غذا و یا با خرما مسموم نمود و سه روز گذشت تا این که امام علیه السلام به شهادت رسید، و چون به شهادت رسید، سندی بن شاهک اطبای بغداد را جمع نمود و آنان اثری از جراحت در بدن او ندیدند. پس بدن آن حضرت را روی جسر بغداد گذارد و به مردم [یعنی شیعیان] گفت: «بیایید ببینید او با مرگ طبیعی از دنیا رفته است.» و سپس او را در مقبره بنی هاشم دفن نمودند. (۱۰۰)

برخی گفته اند: سلیمان بن ابی جعفر جنازه آن حضرت را از آنان گرفت و با دست خود او را غسل داد و کفن قیمتی بر بدن او پوشاند که ارزش آن دو هزار و پانصد دینار بود و همه قرآن بر آن نوشته شده بود و سپس با پای برهنه و گریبان چاک کرده دنبال جنازه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت کرد تا او را در مقابر قریش

روایت شده که روز دَوّم مسمومیت امام علیه السلام، طیبی برای او آوردند و چون طیب از حال او سؤال نمود، امام علیه السلام به او اعتنایی نکرد و چون اصرار نمود امام علیه السلام کف دست خود را که اثر زهر در آن دیده می شد به او نشان داد و فرمود: «این نشانه بیماری من است.» پس آن طیب خارج شد و گفت: «به خدا سوگند، او از شما آگاه تر است نسبت به عملی که با او انجام داده اید.» (۱۰۲)

قطب راوندی از محمّد بن فضل هاشمی نقل کرده که گوید: من یک روز قبل شهادت امام کاظم علیه السلام نزد او رفتم، آن حضرت به من فرمود: «من قطعاً از دنیا می روم و چون مرا دفن کردی به مدینه بازگرد و این امانت ها را به فرزندم علی بن موسی علیه السلام برسان. همانا او وصی و صاحب امر بعد از من خواهد بود.»

محمّد بن فضل هاشمی می گوید: من به دستور آن حضرت عمل کردم و امانت ها را تحویل امام هشتم علیه السلام دادم. (۱۰۳)

روایت شده که مسیب گوید: به خدا سوگند، من دیدم جنازه امام کاظم علیه السلام را شخصی شبیه به او غسل می داد و مردم فکر می کردند آنان غسل می دهند و او را نمی شناختند و گمان می کردند او برای کمک نزد آنان آمده است، و چون شخص یاد شده جنازه را غسل داد و حنوط کرد و کفن نمود، به من فرمود:

«ای مسیب! پس از این شکّ مکن که من امام تو و مولای تو و حجّت خدا بر تو هستم و مثل من مثل یوسف صدیق است و مثل این ها مثل برادران یوسف است که یوسف علیه السلام بر آنان وارد شد و او را شناختند و او آنان را شناخت.» (۱۰۴)

مرحوم کلینی با سند خود از شخصی به نام مسافر [خادم] نقل نموده که گوید: هنگامی که هارون امام کاظم علیه السلام را از مدینه به بغداد برد، آن حضرت به فرزند خود

علی بن موسی الرضا علیه السلام دستور داد که هر شب در دهلیز خانه بخوابد تا خبر رحلت پدر به او برسد. پس ما هر شب بستر امام رضا علیه السلام را در دهلیز خانه می انداختیم و آن حضرت بعد از نماز عشا می آمد و استراحت می نمود و چون صبح می شد به منزل خود باز می گشت و این برنامه تا چهار سال ادامه داشت تا این که یکی از شب ها، بستر او را آماده کردیم و آن حضرت طبق معمول نیامد و ما و خانواده آن بزرگوار سخت وحشت نمودیم تا این که آن حضرت روز بعد وارد خانه شد و نزد امّ احمد [عیال امام کاظم علیه السلام] رفت و چون فرمود: «امانت پدرم را بیاور»، او ناله و فریاد کرد و بر صورت زد و گریبان پاره نمود و گفت: «به خدا سوگند، مولا و آقای من از دنیا رحلت نموده است.»

پس حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: «سخن بازدار و چیزی مگو تا خبر به والی مدینه برسد.» پس امّ احمد کیف مخصوصی را [که در آن پول و مدارک دیگر را قرار می دهند] آورد و در آن دو هزار و یا چهار هزار دینار بود و همه را به آن حضرت داد و به فرزندان دیگر امام کاظم علیه السلام نداد و گفت: «این سرّی بود بین من و امام کاظم علیه السلام [و امّ احمد مورد علاقه خاصّ آن حضرت بود].»

سپس امّ احمد گفت: امام کاظم علیه السلام به من فرموده بود: «این امانت را حفظ کن و تا من زنده ام کسی از آن آگاه نشود و چون از دنیا رفتم هر کدام از فرزندانم که آن را از تو مطالبه نمود به او تحویل ده و بدان که من از دنیا رفته ام.» و سپس گفت: «به خدا سوگند، اکنون فرموده امام کاظم علیه السلام به وقوع پیوست.» پس امام هشتم علیه السلام آن امانت را گرفت و به آنان فرمود: «همگی از انتشار این خبر خودداری کنید تا خبر به والی مدینه برسد.» و پس از آن، دیگر امام هشتم علیه السلام در دهلیز خانه نخوابید و چند روزی نگذشت که خبر شهادت امام کاظم علیه السلام به والی مدینه رسید و ما یافتیم که در همان شبی که امام هشتم علیه السلام به خانه ما نیامده امام کاظم علیه السلام از دنیا رفته بوده است. (۱۰۵)

مؤلف گوید: چه زیبا سروده شاعر ناشناخته عرب:

عَجَباً لِحَلْمِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

وَأَنَاتِهِ فِي مَهَلِهِ الْأَشْرَارِ

كَيْفَ الْقَرَارِ لِأَرْضِهِ وَسَمَائِهِ

وَبَنُو الْبَتُولِ مَشْرَدِ الْكُفَّارِ

لَهْفِي لِمُوسَى الْكَاطِمِ بْنِ الصَّادِقِ

نَجْلِ النَّبِيِّ خَلِيفَةِ الْأَبْرَارِ

أَمْرَ الرَّشِيدِ بْنِ اللَّعِينِ لِأَخْذِهِ

غَضَباً عَلَيْهِ بِرُوضِهِ الْمَخْتَارِ

جَزْوَهِ قَسراً عَنْ مَدِينَةِ جَدِّهِ

حِينَ الصَّلَاةِ مَنَاجِيّاً لِلْبَارِي

نَادَى بِقَلْبٍ مَكْمُودٍ يَا جَدَّنَا

يَا لِلْفَضِيحَةِ مِنْ يَدِ الْفَجَّارِ

فَأَقِيمِ بَيْنَ يَدَيِ رَشِيدِ الْكَافِرِ

مَتَحَرِّكاً شَفْتَاهُ بِالْأَذْكَارِ

شَتَمَ الرَّشِيدَ لِبَغْضِهِ وَكَفَرَهُ

سَبْحَانَ مَا أُجْرِيَ عَلَى الْمَخْتَارِ

فِي السَّجْنِ أَمْسَى فِي الْقَيْودِ مَصْفُودَا

وَسَجُودِهِ مُسْتَعْرِقِ بِنَهَارِ

وَتَرَاهُ فِي قَعْرِ السَّجُونِ مَعْدَبَا

كاللؤلؤ المكنون قعر بحار

أيامه مثل الليالي مظلمه

و نجومه دمع كعين الجارى

و بتسع تمرٍ سمّه فى داره

أحشاه قد أوقدت بالنار

و بدت جنازته و أشرق نوره

نور الإله رأى أولوا الأبصار

كالعرش حُمّل فوق أربع حامل

ابن النبى و سيد الأبرار

و يقول المؤلف:

و لقد بكت ملائكه السماء لقتله

و الأنبياء المرسلون بغير قرار

يا من يمر على السجون فابكوا عليه

و لقد بكت عليه خيره الأختيار

و ارجوا به شفاعه جدّه الم

صطفى فهو خير آل نزار

پاداش زیارت امام کاظم علیه السلام

زیارت امام کاظم علیه السلام همانند زیارت هر کدام از ائمه دیگر علیهم السلام فراوان سفارش شده است و فقها آن را مستحبّ مؤکّد بلکه برخی واجب دانسته اند و ما در کتاب «واجبات اسلام» نظر فقها را درباره زیارات معصومین علیهم السلام بیان نموده ایم.

محدث بزرگوار قمی در کتاب أنوار البهیة گوید: زیارت حضرت کاظم علیه السلام در بغداد مستحب است و روایت شده که پاداش زیارت آن حضرت بهشت می باشد.

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «کسی که قبر پدرم را در بغداد زیارت کند، مانند این است که قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله و قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت نموده باشد؛ گر چه مقام والای رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما السلام محفوظ است.» (۱۰۶)

خطیب بغدادی در تاریخ خود از علی بن خلیل نقل نموده که گوید: هیچ حاجت و امر مهمی برای من رخ نداد جز آن که قبر موسی بن جعفر علیهما السلام را زیارت نمودم و با توسل به آن حضرت خداوند مشکل مرا اصلاح نمود. سپس گوید: زنی را در بغداد دیدند که می دوید؛ به او گفتند: «کجا می روی؟» او گفت: «نزد موسی بن جعفر علیهما السلام می روم، چرا که فرزندم را زندانی کرده اند.» پس مردی از حنبلی ها گفت: «فرزند تو در زندان مرد.» آن زن گفت: «خدایا، به حق آقایی که در زندان کشته شد، قدرت خود را نشان ده و فرزند مرا به من بازگردان.» ناگهان فرزند او آزاد شد و فرزند آن مرد حنبلی را - به سبب استهزایی که به آن زن کرد - گرفتند و به زندان بردند. (۱۰۷)

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «پس از زیارت پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام نماز خود را در مساجد اطراف قبر او بخوانید.»

و روایت شده که فرموده اند: «بالای سر مبارک امام کاظم علیه السلام نماز نخوانید؛ چرا که مقابل قبور قریش خواهد بود و جایز نیست قبور قریش برای ما قبله قرار بگیرد.» (۱۰۸)

محمد بن سنان می گوید: به امام رضاعلیه السلام گفتم: «پاداش زائر قبر پدرت چیست؟» فرمود: «پاداش زیارت قبر پدرم بهشت است. پس بر تو واجب است که او را زیارت کنی.» (۱۰۹)

امام رضاعلیه السلام فرمود: «خداوند بغداد را به واسطه قبر پدرم نجات داد.» (۱۱۰)

امام هفتم حضرت کاظم علیه السلام از کوچه های بغداد عبور می فرمود که صدای ساز و آواز و پایکوبی را از منزلی شنید. در همین حال کنیزی برای ریختن خاکروبه از منزل بیرون آمد. امام علیه السلام به او فرمود: «ای کنیز! صاحب این منزل آزاد است یا بنده؟» عرض کرد: «آزاد است.» امام علیه السلام فرمود: «راست گفتی، آزاد است که چنین می کند، اگر بنده بود از مولایش می ترسید.»

کنیز به منزل برگشت و صاحب منزل که بر سر سفره شراب نشسته بود به او گفت: «چرا دیر کردی؟» کنیز گفت: «مردی را با این اوصاف و شمایل دیدم از من سؤالی کرد و من پاسخ دادم و او مطلبی گفت و لذا مقداری طول کشید.»

صاحب منزل که بشر نام داشت از منزل با سرعت خارج شد و به خدمت امام هفتم علیه السلام رسید و به دست آن حضرت توبه کرد و از اوتاد و زهاد و پرهیزکاران عصر خود گردید. برخی گویند چون پابرهنه به شرف توبه نائل شده بود تا آخر عمر دیگر کفش نپوشید و همواره پا برهنه می گشت و لذا به او «بشر حافی» - یعنی پابرهنه - می گفتند. (۱۱۱)

احتجاج امام کاظم علیه السلام

هارون الرشید از حضرت کاظم علیه السلام پرسید: «به چه دلیل همه مردم شما را منسوب به پیغمبر صلی الله علیه و آله دانسته و شما را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می نامند در حالی که شما فرزندان حضرت علی علیه السلام هستید و پیغمبر صلی الله علیه و آله جدّ مادری شماست نه جدّ پدری، و اگر کسی را به پیغمبر صلی الله علیه و آله منسوب می کنند باید آن حضرت جدّ پدری وی باشد؟» حضرت فرمود: «اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده شود و فرزند تو را خواستگاری کند آیا حاضری که دختر خود را به آن حضرت بدهی؟» عرض کرد: «بالاترین افتخار

برای من این است که پیامبر صلی الله علیه و آله داماد من باشد.» حضرت فرمود: «ولی او به خواستگاری دختر من نمی آید و من هم نمی توانم چنین کاری را بکنم.»

عرض کرد: «چرا؟» حضرت فرمود: «چون او مرا به دنیا آورده ولی تو را به دنیا نیاورده است.» عرض کرد: «احسنت ای موسی.» سپس عرض کرد: «چگونه شما فرزند آن حضرت هستی در حالی که پیغمبر علیه السلام فرزند ذکور نداشت و شما از طریق حضرت فاطمه علیه السلام به او منسوب هستی؟»

فرمود: «مرا معاف بدار از این محاجه و احتجاج.» عرض کرد: «به حق قرابت و خویشی و به حق قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را معاف نمی دارم.» حضرت کاظم علیه السلام این آیه قرآن را تلاوت فرمود: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُليْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى» (۱۱۲). آنگاه فرمود:

«پدر عیسی که بود؟» عرض کرد: «عیسی پدر نداشت.» حضرت کاظم علیه السلام فرمود: «حضرت عیسی علیه السلام از طریق مریم به پیامبران ملحق گردید و ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیها السلام؛ آیا باز هم بیافزایم؟» عرض کرد: «آری.» حضرت کاظم علیه السلام فرمود: «در روز مباحله با نصاری پیامبر صلی الله علیه و آله افرادی را آورد که همگان معترفند غیر از علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نبوده اند، در حالی که تأویل قول خداوند از "أبناؤنا" حسن و حسین علیهما السلام، و از "نسائنا" حضرت زهرا علیها السلام، و از "أنفسنا" حضرت امیر علیه السلام است.» (۱۱۳)

معجزه ای از امام کاظم علیه السلام

یکی از مورّخین دستگاه هارون الرّشید می گوید: شبی مسرور کبیر بدون اجازه بر من وارد شد و بدون سلام گفت: «هارون الرّشید با تو کار دارد.» پس من از حیات خویش ناامید شدم و پیش خود گفتم: «قتل من فرا رسیده است.» وارد بر هارون شدم و سلام کردم و جواب داد و گفت: «به زندان موسی بن جعفر بن محمّد برو و او

را از زندان آزاد کن و ۳۰ هزار درهم و ۵ جامه به او بده و او را مخیر کن که اگر می خواهد نزد ما بماند و الا هر جا که دوست دارد برود.»

من گفتم: «ای امیرالمؤمنین! موسی بن جعفر را آزاد کنم؟» گفت: «آری.» سه مرتبه من تکرار کردم و هارون جواب داد: «بله، وای بر تو آیا می خواهی عهد خود را زیر پا بگذارم؟» گفتم: «چه عهدی؟»

گفت: «در رختخواب بودم که یک شیر به من حمله ور شد و در سیاهی به گونه ای بود که تاکنون ندیده بودم. بر سینه من نشست و گلوی مرا فشار داد و گفت: "آیا موسی بن جعفر را ظالمانه حبس کرده ای؟" گفتم: "رهایش می کنم و به او هدایایی خواهم داد." پس از من عهد گرفت و از سینه ام بلند شد که نزدیک بود روح از بدنم خارج شود.»

مأمور می گوید: به زندان رفته و آن حضرت را در زندان دیدم که مشغول نماز است، نشستم تا سلام داد. سپس سلام هارون را به او رسانده و هدایای او را تقدیم نموده و مژده آزادی به او دادم. فرمود: «احتیاجی به هدایای او نیست زیرا حق مردم مظلوم در آن است.» دست او را گرفتم و بیرون آوردم و گفتم: «چگونه به این مقام رسیدی؟» حضرت فرمود: «دیشب پیغمبر صلی الله علیه و آله را خواب دیدم که سه مرتبه به من فرمود: "ای موسی! تو مظلومانه محبوس هستی." و سپس دعایی به من تعلیم نمود؛ خواندم و این نتیجه را گرفتم.» (۱۱۴)

ظلم ستیزی امام کاظم علیه السلام

صفوان بن مهران، مشهور به صفوان جمال می گوید: به حضور حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم حضرت به من فرمود: «ای صفوان! همه کارهای تو خوب و نیکوست مگر یک کار.» عرض کردم: «فدایت کردم، کدام کار من ناپسند است؟»

فرمود: «کرایه دادن شتران خویش به هارون الرشید.» عرض کردم: «به خدا قسم من این شتران را از روی خوش بینی به هارون کرایه داده ام و برای اعانت بر ظلم ندادم و او نیز برای صید و لهو و خوشگذرانی شتران من را کرایه نکرده است بلکه برای راه مکه و حج کرایه کرده است و خود من نیز همراه او نیستم، بلکه مأمورانی به همراه شتران می فرستم تا از آنها مواظبت کنند.»

حضرت فرمود: «ای صفوان! آیا کرایه شتران را قبلاً دریافت کرده ای یا بعداً به تو خواهد پرداخت؟» عرض کردم: «پرداخت نکرده و بعد از مراسم حج به من خواهد داد.» فرمود: «آیا دوست داری که آن ظالم زنده بماند تا کرایه تو را بپردازد؟» عرض کردم: «آری دوست دارم.» فرمود: «هر کس بقای آنها را دوست بدارد در زمره همان ظالمین محسوب می گردد و سرانجام کارش جهنم است.»

صفوان می گوید: رفتم و تمامی شتران خویش را فروختم، وقتی که هارون مطلع گردید به من گفت: «شنیده ام که شتران خود را فروخته ای.» گفتم: «آری فروخته ام.» گفت: «برای چه؟» گفتم: «پیر شده ام و خدمتکاران من نمی توانند به کارها رسیدگی کنند.» گفت: «هیئات هیئات، من می دانم که تو به اشاره موسی بن جعفر این کار را کرده ای.» گفتم: «من با موسی بن جعفر کاری ندارم.» گفت: «این حرف ها را رها کن؛ اگر رفاقت دیرینه با تو نداشتم تو را می کشتم.» (۱۱۵)

اوصاف امامان علیهم السلام از زبان امام کاظم علیه السلام

ابوبصیر می گوید: به حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: «فدایت کردم، امام به چه چیز شناخته می شود؟» فرمود: «به چند خصلت:

۱- پدرش به امامت وی تصریح کرده باشد؛

۲- از جواب هیچ سؤالی عاجز نماند؛

۳- هر گاه دیگران از سؤال خاموش شوند، به سخن گفتن شروع کند؛

۴- از اموری که در آینده اتفاق می افتد خبر بدهد؛

۵- با هر قومی به زبان خودش تکلم بنماید.»

سپس فرمود: «قبل از آن که بر خیزی به تو نشان می دهم که چطور امام اگر بخواهد با هر زبانی حرف می زند.» طولی نکشید که مردی آمد که از اهالی خراسان بود و با امام به عربی تکلم نمود ولی حضرت به فارسی به او جواب دادند.

مرد خراسانی عرض کرد: «به خدا قسم گمان می کردم که شما فارسی نمی دانید، با شما عربی صحبت کردم.» حضرت فرمود: «سبحان الله، هر گاه من جواب تو را با زبان تو نتوانم بدهم، فضل و برتری من بر تو در چه خواهد بود تا مستحق امامت بر تو باشم؟» سپس فرمود: «امام کسی است که کلام هیچ یک از مردم و زبان مرغان و کلام هر موجود زنده ای بر او مخفی نباشد.» (۱۱۶)

برخورد امام کاظم علیه السلام با علی بن یقطين

ابراهیم جمال که کارش شترچرانی بود از علی بن یقطين (وزیر هارون الرشید) وقت ملاقات خواست ولی علی بن یقطين به او اجازه ورود نداد و او را از دیدار خود محروم ساخت. در همان سال علی ابن یقطين به حج مشرف گردید و سپس به مدینه رفته و تصمیم گرفت که به خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب گردد، ولی حضرت اجازه ورود و ملاقات ندادند. مرتبه دوم اجازه خواست، باز هم اجازه ندادند. سرانجام از آن حضرت پرسید: «گناه من چیست که شما مرا به حضور نمی پذیرید؟»

حضرت فرمود: «تو ابراهیم جمال شترچران را به ملاقات پذیرفتی و تا وقتی که او از تو راضی نشود خداوند کوشش تو را نمی پذیرد.» عرض کرد: «الآن چگونه

من می توانم ابراهیم جَمال را پیدا کنم؟ او در کوفه است و من در مدینه؟»

حضرت فرمود: «امشب به قبرستان بقیع برو، بدون این که هیچ یک از اصحاب و یاران و غلامانت مطلع بشوند. آن گاه اسبی را که آنجا است سوار شو طولی نخواهد کشید که درب خانه ابراهیم جَمال خواهی بود.»

وی به دستور آن حضرت چنین کرد و در ظرف چند لحظه خود را در کوفه پشت در منزل ابراهیم جَمال دید، درب را کوبید و ابراهیم از درون منزل جواب داد: «کیستی؟» گفت: «من علی بن یقظین هستم.» ابراهیم گفت: «علی بن یقظین وزیر درب خانه من چه می کند؟» گفت: «بر من مشکل بزرگی روی آورده، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از من راضی نیست مگر این که تو راضی شوی.»

ابراهیم گفت: «خدا از تو راضی باشد.» علی بن یقظین گفت: «این مقدار فائده ندارد باید کفش خود را بر صورت من بگذاری و بگویی راضی شدم.» ابراهیم ابتدا قبول نکرد ولی بر اثر اصرار علی بن یقظین کفش خود را بر صورت وی نهاده و او هم می گفت: «خدایا تو شاهد باش.» سپس سوار بر مرکب شده و پس از لحظاتی خود را در مدینه یافت و شبانه به محضر مبارک حضرت کاظم علیه السلام شرفیاب شد و اجازه ورود گرفت و حضرت او را بوسیدند. (۱۱۷)

ادعیه و احراز امام کاظم علیه السلام

مرحوم محدث قمی در کتاب شریف مفاتیح الجنان از علی بن یقظین نقل نموده که گوید: عدّه ای از خویشان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گرد آن حضرت نشسته بودند که گفته شد: «خلیفه عباسی موسی بن مهدی قصد از بین بردن او را نموده.» پس امام کاظم علیه السلام به خویشان خود فرمود: «شما صلاح من را در چه می دانید؟» آنان گفتند: «نظر ما این است که از او پنهان شوی تا از شر او ایمن باشی.» پس حضرت

کاظم علیه السلام تبسم نمود و دست به دعا بلند کرد و برای خشنودی خویشان خود فرمود:

«اول نامه ای که از عراق می رسد، خبر مرگ موسی بن مهدی می باشد.» و سپس این دعا را خواند:

«إِلٰهِی كَمْ مِنْ عَدُوٍّ انْتَضَى عَلَیَّ سَیْفَ عَدَاوَتِهِ، وَ شَحَدَ لِي ظُبَّةَ مُدَيَّتِهِ، وَ أَرْهَفَ لِي شَبَا حَدِّهِ، وَ دَافَ لِي قَوَاتِلَ سُومِيهِ، وَ سَدَّدَ نَحْوِي صَوَائِبَ سِهَامِهِ، وَ لَمْ تَنْمَ عَنِّي عَيْنُ حِرَاسَتِهِ، وَ أَضْمَرَ أَنْ يَسُومَنِي الْمَكْرُوهُ، وَ يُجَرِّعَنِي ذُعَافَ مَرَارَتِهِ، فَظَلَّتْ إِلَيَّ ضَعْفِي عَنِ اخْتِمَالِ الْفَوَاحِشِ، وَ عَجَزِي عَنِ الْإِنْتِصَارِ مِمَّنْ قَصَدَنِي بِمُحَارَبَتِهِ، وَ وَحَدَتِي فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّوَانِي، وَ إِزْصَادِهِمْ لِي فِيمَا لَمْ أَعْمَلْ فِيهِ فِكْرِي فِي الْإِزْصَادِ لَهُمْ بِمِثْلِهِ، فَأَيَّدْتَنِي بِقُوَّتِكَ، وَ شَدَّدْتَ أَرْزِي بِنَصْرِكَ...»

و پس از این دعا خویشان امام کاظم علیه السلام متفرق شدند و پس از آن فوراً خبر مرگ موسی بن مهدی به آنان رسید و دعای آن حضرت مستجاب گردید. (۱۱۸)

مؤلف گوید: از مضامین این دعا ظاهر می شود که امام کاظم علیه السلام در فشار سختی قرار داشته و چاره ای برای آن حضرت جز دعا نبوده است. دعاهاى امام کاظم علیه السلام فراوان است و ما از بین آنها به سه دعای مختصر اشاره می کنیم:

۱. «يا خالقَ الْخَلْقِ وَ يا باسِطَ الرِّزْقِ وَ يا فالقَ الْحَبِّ وَ يا بارئِ النَّسَمِ وَ مُحَيِّى الْمَوْتِ وَ مُمِيتَ الْأَحْيَاءِ يا دائِمَ الثَّباتِ وَ مُخْرِجَ النَّباتِ أَفْعَلُ بى ما أَنْتَ أَهْلُهُ فَإِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ.»

۲. در آخر هر دعایی مکرر می فرمود: «عَظَمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيُحْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ.»

۳. هنگام وزیدن باد می فرمود: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عَلَيْنَا رَحْمَةً وَ عَلَي الْكافِرِينَ عَذَاباً، وَ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.» (۱۱۹)

مدح و مرثیه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

ای هفتمین ولیّ خدا چارمین امام
بر کاظمین و صحن و سرایت زما سلام
موسای اهل بیّتی و سینای کاظمین
تو با خدا و خلق جهان با تو هم کلام
تو کیستی وصیّ نبی حجّت خدا
داری به کلّ خلق وجود اختیار تام
هم دُرّ هفت بحری و هم بحر شش گهر
هم آفتاب جانی و هم ظلّ مستدام
صحن تو بهر شیعه تو مسجد النّبی
قبر تو کعبه و حرّمت مسجد الحرام
دشمن ز کظم غیظ تو حیران و شرمسار
هارون به پیش عزم تو از کف دهد زمام
با بغض تو عبادت جنّ و ملک هدر
بی مهر تو بهشت به پیغمبران حرام
حاجات خلق در حرم قدس تو روا
باب الحوائج ز خداوند گشته نام
ما سائل رهیم و تو دست عطای حقّ
تو خضر رحمتی و همه خلق تشنه کام
حور و ملک، فقیر و غنیّ انس و جان همه

کردند بر زیارت قبر تو ازدحام
این غم کجا برم به که گویم که بهر تو
در حبس تیره فرق نمی کرد صبح و شام
زنجیرها به پیکر پاکت گریستند
در زیر کند و سلسله عمر تو شد تمام
جسمت به تخته پاره و بر دوش چارتن
خوب از جنازه تو گرفتند احترام
در ماتم تو شیعه فشانند ز دیده اشک
تا مهدیت ظهور کند بهر انتقام
عالم به زخم سلسله ات گریه می کند
ای در میان سلسله بر عالمی امام
«میشم» چگونه اشک نریزد برای تو
ای کرده بر عزای تو خلق جهان قیام (۱۲۰)

شهادت موسی بن جعفر علیه السلام

در دل تاریک زندان مثل شمع روشنم
لحظه لحظه، قطره قطره، آب گردیده تنم

بس که لاغر گشته ام چون می گذارم سر به خاک

خصم پندارد که این من نیستم پیراهنم

در سیه چال بلا با دوست خلوت کرده ام

این نماز، این حال خوش، این اشک دامن دامنم

هر که زندانی شود باید ملاقاتش روند

این که ممنوع الملاقات است در زندان، منم

قاتل دل سنگ می خندد به اشک دیده ام

حلقه زنجیر می گرید به زخم گردنم

بس که جسمم آب گشته مثل شمع سوخته

محو گشته جای نقش تازیانه بر تنم

روزه دارم، وقت افطار است و گویی قاتلم

کرده با خرمای زهر آلوده قصد کُشتنم

گاه گاه از ساق های پای من خون می چکد

بس که پا ساییده گشته بین کند و آهنم

دوستان! از گریه من حبس هم آمد به تنگ

با وجود آن که خندیدم به روی دشمنم

یاد از جسم من و از تخته در می کند

هر که گردد زائر و آید کنار مدفنم (۱۲۱)

تشرّف به شهر مقدّس کاظمین

این جاست کاظمین که از کعبه برتر است

این جانسیم همنفس روح پرور است

این جاست کاظمین که بگرفته در بغل

دو جسم پاک را که دو روح مطهر است

ص: ۹۷

این جا حریم حضرت ابن الرضا جواد

این جا مزار و تربت موسی ابن جعفر است

این است آن امام غریبی که همچنان

آثار زخم سلسله هایش به پیکر است

گویی هنوز از دل مطموره ها به گوش

آوای آن سلاله پاک پیمبر است

جسمی که بوده در غل و زنجیر سال ها

تابوت او چرا دگر از تخته در است

گر بنگری هنوز به جسم شریف او

آثار تازیانه خصم ستمگر است

ای دیده خون بیار به یاد جواد او

آن که غریب خانه و مقتول همسر است

سوزد دلم به یاد امامی که بر تنش

بالای بام سایه زبال کبوتر است

در بین حجره با لب عطشان و چشم تر

گویی سرش به دامن زهرای اطهر است

گویی هنوز از لب او بانگ آب آب

بر گوش شیعه بلکه الی صبح محشر است

شمشیر و تازیانه و دشنام و زهر کین

اجر رسول بوده و پاداش حیدر است

«میشم» به ملک هر دو جهان ناز می کند

زیرا گدای آل رسول است و حیدر است (۱۲۲)

در مصیبت امام کاظم علیه السلام

بارالها سیر شد از زندگانی جانم امشب

تنگ گردیده دلم از دوری طفلانم امشب

چهارده سالست بی جرم و گنه زندانیم من

کن خلاصم دیگر از این گوشه زندانم امشب

باز کن زنجیر از پایم مسیب طی شد عمرم

گوشه زندان من بی کس به تو مهمانم امشب

رو صبا اندر مدینه خواهرم معصومه را گو

جان بابا از فراق روی تو گریانم امشب

در مصائب موسى بن جعفر

عجبا لحلم الواحد القهار

و اناته فى مهله الاشرار

كيف القرار لارضه و سمائه

و بنوا البتول مشرد الكفار

لهفى لموسى الكاظم بن الصادق

نجل تانى خليفه الابرار

جروه قسرا عن مدينه جده

حين الصلاه مناجيا للبارى

نادى بقلب مكمد يا جدنا

يا للفضيحه من يد الفجار

فاقيم بين يدي رشيد الكافر

متحركا شفتاه بالاذكار

شتم الرشيد لبغضه و لكفره

سبحان ما اجرى على المختار

فى السجن امسى فى قيود مصفدا

و سجود مستغرق بنهار

و تراه فى قعر السجون معذبا

كاللولو المكنون قعر بحار

ايامه مثل الليالى مظلمه

و نجومه دمع كعين الجارى

و بتسع تمر سمه فى داره

احشاه قد اوقدت بالنار

و بدت جنازته و اشرق نوره

نور الاله راى اولوا الابصار

كالعرش حمل فوق اربع حامل

ابن النبى خليفه الابرار

ص: ٩٩

سوگ حضرت امام کاظم علیه السلام

زندانیانِ عشقِ چو شب را سحر کنند
از سوزِ شمع و اشکِ روانش خبر کنند
مانند غنچه سر به گریبان در آورند
شور و نوای بلبلی شوریده سر کنند
چون سر به خشت یا که به زانوی غم نهند
یکباره سر ز کنگره عرش بر کنند
با آن شکسته حالی و بی بال و بی پری
تا آشیانِ قدس به خوبی سفر کنند
چون رهسپر شوند به سینای طورِ عشق
از شوق، سینه را سپر هر خطر کنند
آنان کزین معامله هستند بی خبر
برگو که تا به محبس هارون نظر کنند
تا بنگرند گنجِ حقیقت به کنجِ غم
آن لعل خشک را به دُرِ اشک تر کنند
برپا کنند حلقه ماتم به یاد او
تا عرش و فرش را همه زیر و زبر کنند
آتش به عرصه ملکوت قدم زنند
ملکِ حدوث را ز غمش پُر شرر کنند
تا شد به زیر سلسله سر حلقه عقول

افتاد شور و غلغله در حلقه عقول (۱۲۵)

ص: ۱۰۰

رهبران

معصوم

امام علی بن موسی رضاعلیه السلام

اشاره

ص: ۱۰۱

مؤلف گوید: ما احوالات امام هشتم علی بن موسی الرضاعلیه السلام را در کتاب مستقلی به نام «شهید خراسان و پناه شیعیان» بیان نموده ایم. در این جا نیز به طور مختصر اشاره ای به تاریخ زندگی و سیره عملی و احوال دیگر آن حضرت خواهیم نمود.

امام هشتم علیه السلام در روز پنج شنبه و یا جمعه، یازدهم ذی القعدة الحرام سال یکصد و چهل و هشتم هجری قمری در مدینه پس از گذشت چند روز از شهادت جدش امام صادق علیه السلام به دنیا آمد، و امام صادق علیه السلام همواره آرزوی دیدار او را می نمود.

در روایتی از موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که فرمود: «پدرم امام صادق علیه السلام بارها به من می فرمود: "عالم آل محمّد علیه السلام در ضیلب تو خواهد بود، و ای کاش من او را درک می نمودم. او همنام جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام است."»

مادر امام هشتم علیه السلام کنیز امّ ولد به نام تکتم [و یا نجمه] بوده است. حضرت کاظم علیه السلام هنگامی که این کنیز را خریداری نمود، به اصحاب خود فرمود: «به خدا سوگند، من این کنیز را نخریدم مگر به امر خداوند و وحی او.» و چون از آن حضرت توضیح خواستند فرمود: «من در خواب جدّم رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله و پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که در دست آنان پارچه حریری بود و چون آن را باز نمودند پیراهنی بود و عکس این کنیز در آن دیده می شد. پس به من فرمودند: "ای موسی! تو از این کنیز

فرزندی خواهی داشت که بعد از تو بهترین مردم روی زمین خواهد بود، و چون به دنیا آمد نام او را علی بگذار. " و فرمودند: «زود است که به وسیله این فرزند خداوند عدالت و رأفت و رحمت خود را ظاهر سازد و خوشا به حال کسی که او را تصدیق نماید [و امامت او را بپذیرد] و وای به حال کسی که با او دشمنی کند و امامت او را انکار نماید.» (۱۲۶)

شیخ صدوق از نجمه مادر امام رضاعلیه السلام نقل نموده که گوید: هنگامی که من به فرزندم علی بن موسی الرضاعلیه السلام باردار شدم، سنگینی حمل او را احساس نمی کردم و در خواب از شکم خود صدای تسبیح و تهلیل و تمجید می شنیدم و وحشت و اضطراب پیدا می کردم و چون بیدار می شدم چیزی را نمی شنیدم، و هنگامی که فرزندم روی زمین قرار گرفت دو دست خود را روی زمین قرار داد و سر به سوی آسمان بلند کرد و لب های خود را مانند کسی که سخن می گوید حرکت می داد، و چون پدر او موسی بن جعفرعلیه السلام وارد شد به من فرمود:

«ای نجمه! گوارا باد تو را کرامت الهی.» پس من او را در پارچه سفیدی پیچیدم و به دست پدر دادم و او در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت و با آب فرات [آب شیرین] کام او را برداشت و به من فرمود: «بگیر او را که او بقیه الله روی زمین است.» (۱۲۷)

نام و کنیه و لقب علی بن موسی الرضاعلیه السلام

نام امام هشتم علیه السلام همانند نام جدش امیرالمؤمنین علیه السلام، «علی» است و همان گونه که در احوالات امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت علی به معنای بلندمرتبه است و از نام خدای علی اعلی گرفته شده و دلالت بر علو مقام صاحب خود دارد، و در تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ» (۱۲۸) آمده که مقصود از دوازده ماه، دوازده امام هستند، و مقصود از «منها اربعه حرم» چهار امامی است که نام آنان علی است، مانند علی بن ابی طالب، علی بن الحسین، علی بن موسی و علی بن محمد الهادی علیهم السلام. (۱۲۹)

القاب علی بن موسی علیهما السلام عبارتند از:

۱- رضا؛ ۲- رضی، و این دو دلالت بر خشنودی او از خداوند و خشنودی خداوند از او دارد و آن حضرت به خشنودی خود از خداوند افتخار می نمود؛ ۳- صابر؛ ۴- وفی؛ ۵- قبله هفتم، چرا که محلّ توجه مردم در روی زمین هفت نقطه است: مکه، مدینه، نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد الرضا؛ ۶- در کتب آسمانی ملقب به «هدانه»؛ یعنی دورمانده از وطن است.

کنیه آن حضرت «ابوالحسن ثالث» است، و «ابوالحسن» - مطلق - امیرالمؤمنین علیه السلام است و ابوالحسن اول امام سجاده علیه السلام است و ابوالحسن ثانی امام کاظم علیه السلام است و ابوالحسن ثالث حضرت رضاعلیه السلام است، و بعضی گفته اند چون در یک زمان دو امام مکتبای به ابوالحسن بوده اند [یعنی امام کاظم و امام رضاعلیهما السلام]، امام کاظم علیه السلام را ابوالحسن ماضی و یا ابوالحسن اول، و امام رضاعلیه السلام را ابوالحسن ثانی می نامیده اند. علی بن یقظین می گوید: هنگامی که موسی بن جعفر علیه السلام در زندان بود به من نوشت: «أَنَّ فُلَانًا ابْنِي سَيِّدٌ وُلْدِي وَ قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي» (۱۳۰).

مرحوم صدوق در کتاب عیون از محمد بن ابی نصر بزنطی نقل نموده که گوید: به حضرت جواد علیه السلام گفتم: «عده ای از مخالفان شما [یعنی اهل سنت] می گویند: " پدر شما را مأمون رضا نامیده است، چرا که راضی شده او ولیعهد او باشد. "

امام جواد علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، دروغ می گویند و گناه می کنند، چرا که پدرم را خداوند رضا نامیده، از آن رو که او در آسمان مرضی خدا بوده و در روی

زمین نیز مرضی رسول خداصلی الله علیه وآله و ائمه بعد از او بوده است.»

بزنطی می گوید: گفتم: «مگر این نیست که همه پدران شما مرضی خدا و رسول او بوده اند؟» فرمود: «آری.» گفتم: «پس برای چه تنها پدر شما رضا نامیده شده است؟» فرمود: «چون مخالف و موافق از او راضی بوده اند و هیچ کدام از ائمه [علیهم السلام] چنین نبوده اند. از این رو، پدرم را رضا نامیده اند.» (۱۳۱)

فرزندان علی بن موسی الرضاعیه السلام

بعضی گفته اند: امام هشتم علیه السلام تنها یک فرزند داشته و آن محمد بن علی الجوادعلیهما السلام بوده است. و بعضی گویند سه فرزند پسر داشته است و برخی دیگر گفته اند که شش فرزند پسر داشته است، و قول اصح این است که آن حضرت پنج فرزند پسر و یک فرزند دختر داشته که اسامی آنها از این قرار است:

۱- محمد [بن علی] قانع؛ ۲- حسن، مکنای به ابی محمد؛ ۳- جعفر؛ ۴- ابراهیم؛ ۵- حسین؛ ۶- عایشه، و مادران این ها، جز امام جواد، معلوم نیست.

اخلاق و سیره علی بن موسی الرضاعیه السلام

روایت شده که علی بن موسی الرضاعیه السلام در تابستان روی حصیر و در زمستان روی پلاس می نشست و لباس زیرین او ضخیم و زبر بود و چون به میان مردم می رفت لباس زیبا می پوشید.

حضرت رضاعیه السلام نماز صبح را در اول وقت می خواند و سپس سر به سجده می گذارد و چون خورشید بالا می رفت سر از سجده بر می داشت و برای مراجعات مردم می نشست و یا سوار بر مرکب می شد و برای حوایج خود حرکت می نمود و کسی قدرت نداشت که صدای خود را در خانه او بلند کند، و زنی را در خانه خود مسؤول بیدار کردن زن ها برای نماز قرار داده بود و این سخت ترین مشکل آنان بود

ص: ۱۰۶

حتی بعضی از کنیزان آرزو می کردند که از خانه آن حضرت خارج شوند.

علی بن موسی الرضا علیه السلام با مردم کم سخن می گفت و سخن و پاسخ و تمثیل او از قرآن مجید بود و قرآن را در سه روز ختم می کرد و می فرمود: «اگر بخواهم، در کمتر از آن نیز می توانم ختم کنم و لکن به هیچ آیه ای برخورد نمی کنم مگر آن که در معنا و نزول آن فکر می کنم که در چه زمان و درباره چه چیزی نازل شده است و به همین علت در سه روز قرآن را ختم می نمایم.» (۱۳۲)

ابراهیم بن عباس می گوید: من هرگز ندیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام با کسی در سخن جفا کند [و آداب سخن را رعایت ننماید] و یا مقابل او تکیه کند و یا به یکی از دوستان و غلامان خود دشنام دهد و یا مقابل کسی آب دهن بیاندازد و یا خنده باصدا بکند، بلکه خنده او تبسم بود و چون بر سر سفره می نشست همه خدام و غلامان و دربانان و کارپردازان خود را صدا می زد و در کنار خود می نشاند.

امام هشتم علیه السلام شب ها کم می خوابید و بیشتر شب ها از اول شب تا صبح در عبادت بود و فراوان روزه می گرفت و روزه اول و وسط و آخر هر ماه از او فوت نمی شد و می فرمود: «ثواب روزه همه عمر را خواهد داشت.» (۱۳۳)

امام هشتم علیه السلام فراوان صدقه می داد و صدقه او پنهانی بود و بیشتر صدقات او در شب های تاریک بود، و اگر کسی گمان کند که امام هشتم در فضیلت مانندی دارد او را تصدیق نکنید. (۱۳۴)

معمر بن خلاد می گوید: حضرت رضا علیه السلام چون بر سر سفره می نشست دستور می داد ظرفی در کنار او قرار دهند و از بهترین هر غذایی برمی داشت و در آن ظرف می ریخت و سپس دستور می داد برای فقرا ببرند و این آیه را تلاوت می نمود: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ...» (۱۳۵)، سپس می فرمود: «خداوند می دانسته که هر کسی قدرت آزاد

کردن یک بنده را ندارد، پس به جای آن فرموده: «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ» (۱۳۶)، و راه بهشت را برای آنان باز نموده است. (۱۳۷)

یسع بن حمزه گوید: من خدمت حضرت رضاعلیه السلام بودم و جمعیت زیادی نیز گرد او بودند و از حلال و حرام سؤال می کردند. پس مرد بلند قامت گندم گونی وارد شد و به آن حضرت گفت: «ای فرزند رسول خدا! من از دوستان شما و پدرانتان علیهم السلام هستم و از حجّ بازگشته ام و پول و نفقه من مفقود گردیده و مالی ندارم تا خود را به وطن خویش رسانم و اگر به من کمک کنید، من مرد ثروتمندی هستم، چون به شهر خود رسیدم آنچه به من داده اید را از طرف شما صدقه خواهم داد.» امام هشتم علیه السلام به او فرمود: «بنشین، خدا تو را رحمت کند.» و سپس سخنش را با مردم ادامه داد تا همه آنان متفرّق شدند و فقط من و سلیمان جعفری و خیمه باقی ماندیم.

پس فرمود: «به من اجازه می دهید به داخل اتاق بروم؟» سلیمان جعفری گفت: «خدا کار شما را مقدم نماید.» پس امام علیه السلام داخل حجره شد و ساعتی نگذشت که بازگشت و دست مبارک خود را از بالای درب حجره بیرون آورد و فرمود: «مرد خراسانی کجاست؟» مرد خراسانی گفت: «من آماده هستم.» پس امام علیه السلام به او فرمود: «بیا این دویست دینار را بگیر و صرف نفقه و مخارج خود بکن و به آن تبرک جوی و از ناحیه من تصدّق مکن و خارج شو که من تو را نبینم و تو نیز مرا نبینی.»

چون آن مرد خراسانی رفت و امام علیه السلام نزد ما آمد، سلیمان جعفری گفت: «فدای شما شوم! برای چه صورت خود را از او پوشانید؟» امام علیه السلام فرمود: «از ترس این که ذلت سؤال را در صورت او ببینم. مگر تو حدیث رسول خداصلی الله علیه و آله را نشنیدی که فرمود: "صدقه پنهانی پاداش هفتاد حجّ دارد و کسی که گناه خود را آشکار کند خوار خواهد شد و کسی که پنهان نماید آمرزیده خواهد شد؟"» (۱۳۸)

مرحوم کلینی در کتاب کافی از مردی از اهل بلخ نقل نموده که گوید: هنگامی که علی بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه به خراسان می بردند، من در خدمت آن حضرت بودم، پس روزی دستور داد سفره ای گسترده و همه دوستان و غلامان سیاه را دعوت نمود و در کنار خود نشاند. پس من گفتم: «فدای شما شوم! خوب بود برای این ها سفره دیگری قرار می دادند و شما از آن جدا می شدید.»

پس امام علیه السلام به من عتاب نمود و فرمود: «چنین مگو، همانا پروردگار همه ما یکی است و پدر ما [آدم علیه السلام] یکی است و مادرمان [حوّا] یکی است و پاداش در قیامت به سبب اعمال داده می شود.» (۱۳۹)

محدث قمی گوید: این سیره آن حضرت بوده با فقرا و خدمتگزاران، و اما چون فضل بن سهل ذوالریاستین مقابل او می ایستد، ساعتی امام علیه السلام به او توجه نمی کند و سپس به او می فرماید: «چه می خواهی؟» فضل می گوید: «یا سیدی...» (۱۴۰)

امام هشتم علیه السلام نسبت به احترام نعمت های الهی و جلوگیری از اسراف و تبذیر فراوان سفارش می نمود. یاسر خادم می گوید: روزی غلامان امام علیه السلام مشغول خوردن میوه بودند و میوه ها را کامل نمی خوردند و دور می انداختند. پس حضرت رضاعلیه السلام به آنان فرمود: «سبحان الله! اگر شما به این میوه ها نیاز ندارید، کسانی هستند که به آن ها نیازمندند [و شما نباید آن ها را از بین ببرید].» (۱۴۱)

امام هشتم علیه السلام نسبت به تعیین مزد کارگر قبل از انجام کار بسیار حساس بود. پس روزی دید غلام سیاهی در کنار غلامان او مشغول به کار است، به غلامان خود فرمود: «آیا مزد او را تعیین کرده اید؟» گفتند: «خیر، مزدی برای او معین نکرده ایم و لکن هر چه به او بدهیم راضی می شود.»

پس امام علیه السلام با تازیانه آنان را زد و شدیداً بر آنان خشم نمود و فرمود: «مگر من

به شما دستور ندادم که مزد اجیر را قبل از عمل تعیین کنید.» (۱۴۲)

امام هشتم علیه السلام عالم آل محمّد صلوات الله عليهم اجمعین نامیده می شد و مانند اجداد خود از اسرار و علوم پنهانی آگاه بود. محمّد بن سنان می گوید: در زمان هارون الرّشید [که آن حضرت از او تقیه نمی کرد]، به امام علیه السلام گفتم: «شما خود را به عنوان امام معرّفی نموده اید و در جای پدر خود نشسته و از هارون هراس نمی کنید، در حالی که از شمشیر هارون خون می ریزد؟»

امام علیه السلام فرمود: «جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "اگر ابوجهل توانست یک مو از سر من کم کند شما شهادت بدهید که من پیامبر خدا نیستم." من نیز می گویم: اگر هارون توانست یک مو از سر من کم کند شما گواهی بدهید که من امام نیستم.» (۱۴۳)

مؤلف گوید: ما مناظرات حضرت رضا علیه السلام را به طور مفصّل در کتاب «شهید خراسان» بیان نمودیم. طالبین می توانند به آن کتاب مراجعه فرمایند و اگر کسی بخواهد از علوم امام هشتم علیه السلام آگاهی پیدا کند باید به سخنان آن حضرت و مناظرات او با جاثلیق نصرانی و رأس الجالوت و رؤسای صابئین و هر بزد اکبر و علمای زردشت و نسطاس روسی و متکلمین دیگر که در مجلس مأمون حاضر شدند و سخنان خود را مطرح نمودند و امام علیه السلام پاسخ همه آنان را داد و قانع گردیدند مراجعه کند.

آری پاسخ امام هشتم به سؤالات عمران صابی و اسلام آوردن او به دست مبارک آن حضرت با توجه به این که عمران صابی مرد استدلال و جدل بود و کسی نمی توانست در مقابل سخن او سخنی بگوید، و احتجاج امام علیه السلام برای سلیمان مروزی یگه تاز خراسان و امثال او، دلیل احاطه کامل علمی آن حضرت در مسائل گوناگون است. (۱۴۴)

۱. امام هشتم علیه السلام درباره عقل و جهل فرمود: «صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ». یعنی: «دوست هر کسی عقل او، و دشمن او جهل اوست.»

۲. و درباره دوستی با مردم فرمود: «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ.»

یعنی: «دوستی با مردم، نصف عقل است.»

۳. و درباره کارهایی که مورد خشم خداوند است فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْقِيلَ وَالْقَالَ وَ إِضَاعَةَ الْمَالِ وَ كَثْرَةَ السُّؤَالِ.» یعنی:

«خداوند از نزاع و کشمکش، و ضایع کردن مال، و سؤال زیاد خشم دارد.»

۴. و درباره عافیت و نجات مؤمن فرمود: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَكُونُ الْعَافِيَةُ فِيهِ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ تَشِبُّعُهُ مِنْهَا فِي اغْتِزَالِ النَّاسِ وَ

وَاحِدٌ فِي الصَّمْتِ.»

یعنی: «زمانی بر این مردم خواهد آمد که اگر عافیت و نجات در آن زمان ده قسمت شود، نه قسمت آن در دوری از مردم و

یک قسمت دیگر در خاموش بودن و سخن نگفتن است.»

۵. و درباره رضایت خدا از بنده خود فرمود: «مَنْ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ رَضِيَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ مِنَ الْعَمَلِ.»

یعنی: «هر کس از رزق کم خدا راضی باشد، خداوند از عمل کم او راضی خواهد شد.» (۱۴۵)

۶. و درباره توسعه دادن بر عیال فرمود: «صَاحِبُ النُّعْمَةِ يَجِبُ أَنْ يُوسِّعَ عَلَى عِيَالِهِ.» (۱۴۶) یعنی: «کسی که صاحب نعمت مال

می شود باید بر عیال خود توسعه بدهد.»

۷. و درباره عبادت فرمود: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ، وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ

التَّفَكَّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ» (۱۴۷) یعنی:

«عبادت به نماز و روزه زیاد نیست بلکه به تفکر زیاد در خلقت خداوند است.»

۸. و درباره روش پیامبران علیهم السلام فرمود: «ثَلَاثٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ: الْعِطْرُ وَ إِخْفَاءُ الشَّعْرِ [إِخْفَاءُ السَّرِّ] وَ كَثْرَةُ الطَّرُوقِهِ.»

یعنی: «سه چیز از عادت و روش پیامبران است: عطر، کوتاه کردن مو [و پوشاندن اسرار] و زناشویی کردن فراوان.»

۹. و درباره سکوت و خاموشی فرمود: «الْصَّمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ.»

یعنی:

«سکوت دری از درهای حکمت، و سبب محبت و دلیل هر خیری است.» (۱۴۸)

۱۰. و درباره سخاوت فرمود: «السَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ، وَ الْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ.»

طعامه.»

یعنی: «انسان سخی و با سخاوت از غذای مردم می خورد تا مردم از غذای او بخورند، و انسان بخیل از غذای مردم نمی خورد

تا کسی از غذای او نخورد.» (۱۴۹)

۱۱. ابن سکیت از امام هشتم علیه السلام پرسید: «امروز حجت خدا بر مردم کیست؟» امام علیه السلام فرمود: «الْعَقْلُ يُعْرِفُ بِهِ

الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ، وَ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيَكْذِبُهُ.» فَقَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ: «هَذَا وَ اللَّهُ هُوَ الْجَوَابُ.»

یعنی: «عقل، صادق و راستگو را معرفی می کند و انسان عاقل از او پیروی می نماید و کاذب و دروغگو را نیز معرفی می کند

و انسان عاقل او را تکذیب می نماید.» ابن سکیت گفت: «به خدا سوگند، پاسخ صحیح همین است.» (۱۵۰)

۱۲. و درباره بوسیدن مؤمن فرمود: «لَا يَقْبَلُ الرَّجُلُ يَدَ الرَّجُلِ، فَإِنَّ قُبْلَهُ يَدِهِ كَالصَّلَاةِ لَهُ.»

ص: ۱۱۲

یعنی: «نباید کسی دست کسی را ببوسد، چرا که بوسیدن دست او به منزله نماز بر اوست.»

۱۳. و فرمود: «قُبِّلَهُ الْأُمُّ عَلَى الْقَمِّ، وَقُبِّلَهُ الْأُخْتِ عَلَى الْخَدِّ، وَقُبِّلَهُ الْإِمَامُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ.»

یعنی: «محلّ بوسیدن مادر دهان است و محلّ بوسیدن خواهر صورت است و محلّ بوسیدن امام علیه السلام بین دو چشم اوست.» (۱۵۱)

۱۴. و درباره کمال ایمان فرمود: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ ثَلَاثٌ: التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا.»

یعنی: «هیچ بنده ای به کمال نمی رسد تا سه خلصت در او جمع شود: بینش در دین، اندازه گیری در معاش و صبر در مصایب و بلاها.» (۱۵۲)

دعای مجزّب و حرز امام رضاعلیه السلام

مرحوم صدوق در کتاب عیون از یاسر خادم نقل نموده که گوید: هنگامی که حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام وارد خراسان شد و آن حضرت را به خانه حمید بن قحطبه آوردند، امام علیه السلام لباس های خود را از تن در آورد و به حمید بن قحطبه داد و او به کنیزی داد تا بشوید. پس چیزی نگذشت که آن کنیز آمد و رقعۀ ای را به دست حمید بن قحطبه داد و گفت: «این رقعۀ در جیب لباس علی بن موسی علیه السلام بود.» و چون حمید این خبر را به امام داد، امام علیه السلام به او فرمود: «این رقعۀ و عودۀ [و دعای] مجزّب است و ما آن را از خود دور نمی کنیم.»

حمید گفت: «آیا آن را به من اهدا می کنید؟» امام علیه السلام فرمود: «این حرزی است که هر کس در جیب خود قرار دهد از شرّ شیطان رجیم و سلطان [لثیم] حفظ خواهد ماند.» و سپس آن را برای حمید املا نمود، و متن آن چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَانِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا أَوْ غَيْرَ تَقِيٍّ، أَخَذْتُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْبَصِيرِ عَلَى سَمْعِكَ وَ بَصِيرَتِكَ، لَا سُلْطَانَ لَكَ عَلَيَّ وَلَا عَلَى سَمْعِي وَلَا بَصْرِي وَلَا شَعْرِي وَلَا عَلَى بَشْرِي وَلَا عَلَى لَحْمِي وَلَا عَلَى دَمِي وَ مَخِي وَلَا عَلَى عَصَبِي وَلَا عَلَى عِظَامِي وَلَا عَلَى أَهْلِي وَلَا عَلَى مَالِي وَلَا عَلَى مَا رَزَقَنِي رَبِّي سَتَرْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَسْتَرَهُ النَّبِيُّ الَّذِي اسْتَتَرَ بِهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ مِنْ سُلْطَانِ الْفِرَاعِنَةِ، جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِي وَ ميكائيلُ عَنْ يَسَارِي وَ إِسْرَافِيلُ مِنْ وَرَائِي وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَمَامِي وَ اللَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ مَا يَمْنَعُكَ وَ يَمْنَعُ الشَّيْطَانَ مِنِّي، اللَّهُمَّ لَا يَغْلِبُ جَهْلُهُ أَنَا تَكَّ أَنْ يَسْتَفِرَّنِي وَ يَسْتَخْفِنِي اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ.» (۱۵۳)

سید بن طاوس گوید: برای این حرز [و دعا] قصه عجیب دیگری است و آن این است که ابوالصیلت هروی گوید: روزی من داخل منزل امام رضا علیه السلام نشسته بودم که فرستاده مأمون الرشید وارد شد و گفت: «امیرالمؤمنین را اجابت کن.»

پس علی بن موسی الرضا برخاست و فرمود: «ای اباصلت! او در چنین وقتی مرا جز برای اذیت و آزار نمی طلبد، و به خدا سوگند خدا نمی گذارد او آسیبی به من برساند؛ چرا که دعایی از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من می باشد.»

ابوصلت می گوید: پس من همراه آن حضرت وارد بر مأمون الرشید شدیم و چون چشم مأمون به او افتاد گفت: «یا ابالحسن! ما دستور دادیم یکصد هزار درهم به شما بدهند و نیازهای اهل خویش را نیز مکتوب نما تا انجام شود.»

و چون امام علیه السلام از نزد مأمون بازگشت، مأمون بر پشت سر او نگاه کرد و گفت: «من چیزی را اراده نمودم و خداوند چیز دیگری را اراده نمود و آنچه خداوند اراده نمود بهتر بود.» (۱۵۴)

مرحوم صدوق در کتاب عیون از ریّان بن صلت نقل نموده که گوید: بر امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام وارد شدم و عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! مردم می گویند شما با اظهار زهدی که می کنید ولایت عهدی مأمون را پذیرفته اید.»

امام علیه السلام فرمود: «خدا می دانست که من از پذیرفتن آن کراهت داشتم و لکن چون بین کشته شدن و پذیرفتن آن مخیر شدم آن را بر کشته شدن مقدم نمودم.»

سپس فرمود: «وای بر این مردم! آیا نمی دانند که یوسف علیه السلام پیامبر خدا بود و ناچار شد که خزانه داری عزیز مصر را بپذیرد و بگوید: «اجعلنی علی خزائن الأرضِ اِنّی حَفِیظٌ عَلِیْمٌ» (۱۵۵)؟ من نیز با تهدید به قتل ناچار به پذیرفتن ولایت عهدی گردیدم. علاوه بر این، پذیرفتن من مشروط بوده و کآنه من خود را خارج از این مسئولیت قرار داده ام [و در عزل و نصب و حکم و قضاوت امور حکومتی هیچ دخالتی نمی کنم] و به خدای خود شکوه می کنم و او را پناه خود می دانم.» (۱۵۶)

مؤلف گوید: ما تفصیل جریان ولایت عهدی حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام و نماز عید و دعای باران آن حضرت را در کتاب «شهید خراسان» بیان نموده ایم. علاقه مندان می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

شهادت علی بن موسی الرضاعلیه السلام

مرحوم محدث قمی می فرماید: «هنگامی که مأمون به اشاره فضل بن سهل از ولایت عهدی حضرت رضاعلیه السلام پشیمان شد، به عراق رفت و با حيله و نیرنگ فضل بن سهل را توسط دایی خود، غالب، در حمام سرخس به قتل رساند و برای حضرت رضاعلیه السلام نیز توطئه نمود و چون آن حضرت بیمار شد او را مسموم کرد.» (۱۵۷)

از حسن بن عباد کاتب امام رضاعلیه السلام نقل شده که گوید: هنگامی که مأمون قصد رفتن به بغداد را نمود، من بر حضرت رضاعلیه السلام وارد شدم. پس به من فرمود: «ای پسر عباد! ما داخل عراق نخواهیم شد و عراق را نخواهیم دید.» من گریان شدم و گفتم:

«شما مرا از دیدار خانواده و فرزندانم ناامید کردید.» فرمود: «این چنین نیست، تو داخل عراق خواهی شد و مقصود من این بود که من داخل عراق نخواهم شد.» پس آن حضرت مریض شد و در یکی از روستاهای طوس مدفون گردید. (۱۵۸)

شیخ مفید گوید: حسن بن سهل و فضل بن سهل نظر مأمون را درباره حضرت رضاعلیه السلام دگرگون کردند و مأمون تصمیم گرفت که آن حضرت را از بین ببرد. سپس شیخ مفید از عبدالله بن بشیر نقل نموده که گوید: مأمون به من دستور داد ناخن های خود را رها کنم تا بزرگ شود و سپس مرا خواست و چیزی مانند تمر هندی به من داد و گفت: «این را با دو دست خود خمیر کن.» و چون چنین کردم برخاست و خدمت حضرت رضاعلیه السلام رفت و احوال او را پرسید و گفت: «آیا امروز کسی از خدمت گذاران نزد شما آمده است؟ الآن آب انار آماده کنید که چاره ای از خوردن آن نیست.» سپس مرا صدا زد و گفت: «انار بیاور.» و چون آوردم گفت: «با دو دست خود آب آن را بگیر.» و سپس آن را به حضرت رضاعلیه السلام داد و آن آب انار سبب شهادت آن حضرت شد و پس از آن دو روز بیش امام علیه السلام زنده نبود. (۱۵۹)

و در زیارت ائمه علیهم السلام به این معنا اشاره شد، که درباره حضرت رضاعلیه السلام می گوئیم: «و مَسْمُومٌ قَدْ قُطِّعَتْ بِجُرْعِ السَّمِّ أَمْعَاؤُهُ» و در لوح فاطمه علیها السلام نیز آمده «وَ عَلِيٌّ وَلِيِّ وَ ناصِرِي وَ مَنْ أَضَعَّ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النَّبَوَّةِ وَ أَمْنَحُهُ بِالْأَضْطِلَاعِ بِهَا يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتٌ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ [یعنی ذالقرنین] إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي.» (۱۶۰)

و در کتاب تذکره سبط بن جوزی آمده که گوید: امام رضاعلیه السلام چون از حمام

خارج شد، برای آن حضرت طبقی از انگور آوردند که بعضی از دانه های آن را با سوزن مسموم نموده بودند و اثری بر آن دیده نمی شد، و چون امام علیه السلام از آن انگور مسموم خورد، از دنیا رحلت نمود، و سن مبارکشان پنجاه و پنج سال بود. (۱۶۱)

یاسر خادم گوید: امام رضا علیه السلام در روز آخر عمر شریفش ضعیف و ناتوان شده بود و بعد از نماز ظهر به من فرمود: «ای یاسر! آیا کسانی که در خانه اند غذایی خورده اند؟» گفتم: «مولای من! با وضعیتی حال شما چگونه کسی در این جا می تواند چیزی بخورد؟»

پس امام علیه السلام برخاست و نشست و فرمود: «سفره غذا را آماده کنید.» و همه خدّام و اهل خانه را فرمود تا بیایند و از یکایک آنان سؤال کرد و آنان حاضر شدند و چون غذای خود را خوردند، فرمود: «برای زن ها نیز غذا ببرید.» و هنگامی که همه آنان غذا خوردند، آن حضرت بیهوش شد و صدای ناله زن ها و کنیزهای مأمون بلند شد، و زن های او با پاها و سرهای برهنه خارج شدند و در طوس صدای ناله و گریه بلند شد. مأمون نیز با پای برهنه و سر برهنه بیرون آمد و بر سر خود می زد و ریش خود را می کند و گریان بود.

پس بالین حضرت رضا نشست و آن حضرت به هوش آمده بود. پس گفت: «ای مولای من! به خدا سوگند، نمی دانم کدام یک از دو مصیبتی که بر من وارد شده بزرگ تر است: فقدان و فراق شما، و یا سخنان مردم که می گویند: "من شما را در پنهانی مسموم نموده و کشته ام؟"» پس امام علیه السلام نگاهی به او نمود و فرمود: «با فرزندم ابی جعفر [جواد]، نیکو معاشرت کن، چرا که عمر تو و عمر او یکسان خواهد بود.»

و سپس دو انگشت سبّابه خود را کنار همدیگر قرار داد و چون پاسی از شب گذشت از دنیا رحلت نمود. یاسر خادم گوید: آخرین سخن امام علیه السلام این آیه بود:

«قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ» (۱۶۲) «وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا» (۱۶۳). (۱۶۴)

صدوق رحمه الله گوید: چون صبح شد، مردم جمع شدند و گفتند: «او، یعنی مأمون، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به طور مرموز کشته است.» و در این باره فراوان سخن گفته شد و مردم مأمون را قاتل امام علیه السلام دانستند. و محمد بن جعفر بن محمد، عموی امام هشتم علیه السلام به خراسان آمد و نزد مأمون رفت و مأمون به او گفت: «با مردم سخن بگو و به آنان بگو که جنازه علی بن موسی امروز تشییع نمی شود.» مأمون بیم داشت که فتنه ای رخ دهد. پس محمد بن جعفر به مردم گفت: «متفرق شوید، امروز حضرت رضاعلیه السلام تشییع نمی شود.» و چون مردم متفرق شدند، شبانه آن حضرت غسل داده شد و مدفون گردید.» (۱۶۵)

سید شبلنجی در کتاب، نور الأبصار گوید: از هرثمه بن اعین که از خدام مأمون بود و مأمون او را در خدمت حضرت رضاعلیه السلام قرار داده بود، نقل شده که گوید:

روزی حضرت رضاعلیه السلام مرا طلبید و فرمود: «ای هرثمه! من تو را به سرّی آگاه می کنم و باید تا زنده هستم بر کسی آشکار نسازی و گرنه من در پیشگاه خداوند دشمن تو خواهم بود.» پس من سوگند یاد نمودم که تا آن حضرت زنده است سخن او را بر کسی آشکار نسازم.

پس امام علیه السلام به من فرمود: «بدان ای هرثمه! اجل من نزدیک شده و من به پدران و اجداد خود ملحق خواهم شد و مرا به وسیله انگور و خرما می مسموم خواهند کشت و مأمون می خواهد مرا پشت سر پدر خود هارون دفن کند و خداوند چنین اجازه ای به او نمی دهد و زمین را بر آنان سخت می کند و کلنگ ها در آن کارگر نمی شود و نمی توانند آن را حفر نمایند، و تو بدان که قبر من در فلان موضع قرار

خواهد گرفت. و چون من از دنیا رحلت نمودم و مرا آماده دفن کردند تو همه این سخنان را برای مأمون بگو تا همه شما از امر من آگاه باشید؛ به او بگو:

شتاب مکن و بر من نماز مخوان و مرد عربی که صورت او پوشیده است خواهد آمد و از مرکب خود پیاده خواهد شد و بر من نماز خواهد خواند و شما با او نماز بخوانید. و چون نماز بر من خوانده شد و مرا نزد آن محلّ معین بردند، چون شما کمی زمین را حفر کنید، قبر آماده ای خواهید دید و در کف آن آب سفیدی دیده می شود و سپس آن آب فرو می رود و این نشانه قبر من خواهد بود. پس مرا در آن قبر دفن کنید.» سپس گوید: من آنچه امام علیه السلام فرموده بود را به مأمون گفتم و همه آنچه حضرت رضاعلیه السلام فرموده بود به وقوع پیوست. (۱۶۶)

و از معمر بن خلّاد نقل شده که گوید: روزی حضرت جواد علیه السلام به من فرمود: «مرکب را آماده کن.» گفتم: «برای کجا؟» فرمود: «همان گونه که به تو می گویم.»

پس مرکب را آماده کردم و سوار شدیم تا رسیدیم به زمین پستی، پس به من فرمود: «این جا بایست.» پس من ایستادم و آن حضرت رفت و پس از ساعتی بازگشت، گفتم: «فدای شما شوم! کجا رفتید؟» فرمود: «السّاعه پدرم را در خراسان به خاک سپردم.» (۱۶۷)

ابوالفرج اصفهانی از ابوالصّیلت نقل نموده که گوید: چون حضرت رضاعلیه السلام به شهادت رسید، مأمون قبل از دیگران برای حفر قبر او آمد و دستور داد در کنار قبر پدرش قبری را حفر کنند. سپس به ما گفت: «صاحب این جنازه برای من حدیث نموده که در قبر او آب و ماهی ظاهر خواهد شد.» پس ما زمین را حفر نمودیم و چون به لحد رسیدیم آبی ظاهر شد و در آن ماهی دیده شد و سپس آب فرو رفت و ما آن حضرت را در آن قبر دفن نمودیم.

محدّث قمی گوید: من به برکت مولای خود علی بن موسی الرّضاعلیه السلام ملهم

شدم که شاید ظهور آب و ماهی در قبر او برای تنبیه نمودن مأمون بوده که خداوند به وسیله آب و ماهی از او انتقام خواهد گرفت و قدرت و ملک او تمام خواهد شد و خشم خداوند بر او واقع می شود و هلاکت او به وسیله آب و ماهی انجام می گیرد. و دمیری در تعبیر ماهی و آب گوید: «آن نشانه غم و اندوه و زوال منصب و حلول غضب می باشد، چرا که خداوند صید را در روز شنبه بر یهود حرام نمود و آنان امر خدا را مخالفت کردند و مستحق لعنت شدند.» (۱۶۸)

هلاکت مأمون پس از شهادت حضرت رضاعلیه السلام

مسعودی در کتاب مروج الذهب درباره احوال مأمون و جنگ او در سرزمین روم می نویسد: هنگامی که مأمون از جنگ بازگشت، در بین راه در کنار چشمه ای به نام «بریدون» توقف نمود و از آب سرد و زیبا و صفا و خرمی آن منطقه تعجب نمود. پس دستور داد درخت های بلندی را قطع کردند و بر روی آن آب پلی ساختند و او بر روی آن نشست و اتاقی از چوب برای او آماده نمودند که از سرما محفوظ بماند و در زیر آن پل آب جاری بود. پس مأمون درهمی را داخل آب انداخت و از بس آن آب صاف و شفاف بود، نوشته درهم در قعر آب خوانده می شد و به قدری آن آب سرد بود که احدی نمی توانست دست خود را داخل آن نگه دارد. ناگهان مأمون نگاهش به یک ماهی بزرگ افتاد که نیم متر طول آن بود و مانند نقره چشم ها را به خود متوجه نموده بود. پس گفت: «هر کس این ماهی را بگیرد من یک شمشیر به او می دهم.» پس یکی از غوآص ها پرید و آن ماهی را گرفت و چون نزدیک مأمون آورد آن ماهی تکان خورد و از دست او خارج شد و در آب افتاد و آب آن چشمه به صورت و سینه مأمون پاشید و لباس او مرطوب شد. پس برای مرتبه دوم غوآص آن ماهی را گرفت و در مندیلی قرار داد و مقابل او گذارد و لکن مأمون یکباره از سردی

آن آب لرزید به گونه ای که قدرت حرکت نداشت و از شدت سرما بی تاب شد و فریاد زد تا اطراف او لحاف و لباس های گرم کننده جمع کردند و آتش گرد او روشن نمودند و او از شدت سرما فریاد می زد و چون آن ماهی را طبخ کردند و برای او آوردند نتوانست از آن بخورد و در سكرات مرگ قرار گرفت و معتصم به «بختی شوم» و «ابن ماسویه» طیب گفت: «شما از نظر طبّی حال مأمون را چگونه می بینید؟» پس آنان دست های او را گرفتند و نبض او را بررسی کردند و گفتند:

«حرکت نبض او خارج از متعارف است و نشانه مرگ و فنای او می باشد و راهی برای معالجه او نیست.» و چون مأمون خود را مشرف به مرگ دید گفت: «مرا در جای بلندی قرار دهید تا لشکر و ملک خود را ببینم.» و چون لشگر خود را در آن بیابان مشاهده نمود گفت: «یا من لا یزول ملکه إرحم من قد زال ملکه.» یعنی: «ای خدایی که ملک و سلطنت او زوال ناپذیر است رحم کن به کسی که ملک و سلطنت او زوال یافت.»

سپس او را به بستر خود باز گرداندند و معتصم مردی را نزد او گماشت که هنگام مرگ شهادتین را به او تلقین کند. ابن ماسویه طیب گفت: «فریاد مکن، به خدا سوگند، او اکنون فرقی بین خدای خود و چیز دیگر نمی گذارد.»

پس مأمون چشمان خود را باز کرد و چشمان او درشت و سرخ و وحشتناک شده بود و می خواست که با دستان خود به ابن ماسویه حمله کند و به او پرخاش نماید و لکن ناتوان شد و در همان ساعت به دوزخ واصل گردید، و مرگ او در روز هفدهم رجب سال دویست و هیجده هجری قمری واقع شد و او را به طوس آوردند و در طوس دفن گردید. (۱۶۹)

مرحوم صدوق از دعبل خزاعی نقل نموده که گوید: خبر شهادت حضرت رضاعلیه السلام در قم به من رسید و من قصیده رائیه خود را درباره آن حضرت سرودم:

أَرَى أُمَّيَّةَ مَعْدُورِينَ إِن قَتَلُوا
وَلَا أَرَى لِبَنِي الْعَبَّاسِ مِنْ عُذْرٍ
أَوْلَادُ حَزْبٍ وَ مَرْوَانَ وَ أُسْرَتُهُمْ
بَنُو مُعَيْطٍ وَ لَاهُ الْحِقْدِ وَ الْوَعْرِ
قَوْمٌ قَتَلْتُمْ عَلَى الْإِسْلَامِ أَوْلَهُمْ
حَتَّى إِذَا اسْتَمْسَكُوا جَاذُوا عَلَى الْكُفْرِ
إِرْبَعٌ (١٧٠) بِطُوسَ خَيْرُ النَّاسِ كُلِّهِمْ
وَ قَبْرِ شَرِّهِمْ هَذَا مِنَ الْعَبْرِ
مَا يَنْفَعُ الرَّجْسَ مِنْ قُرْبِ الزَّكِيِّ وَ مَا
عَلَى الزَّكِيِّ بِقُرْبِ الرَّجْسِ مِنْ ضَرَرٍ
هَيْهَاتَ كُلِّ امْرِيٍّ رَهْنٌ بِمَا كَسَبَتْ
لَهُ يَدَاهُ فَخُذْ مَا شِئْتَ أَوْ فَذَرْ

صدوق نیز گوید: علی بن ابی عبدالله خوافی در مصیبت حضرت رضاعلیه السلام گوید:

يَا أَرْضَ طُوسَ سَقَاكَ اللَّهُ رَحْمَتَهُ
مَاذَا حَوَيْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسُ
طَابَتْ بِقَاعِكَ فِي الدُّنْيَا وَ طَابَ بِهَا
شَخْصٌ ثَوِي بِسَنَابَادِ مَرْمُوسٍ
شَخْصٌ عَزِيْزٌ عَلَى الْإِسْلَامِ مَضْرَعُهُ
فِي رَحْمَةِ اللَّهِ مَغْمُورٌ وَ مَغْمُوسٌ
يَا قَبْرَهُ أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَمَّنَهُ

حِلْمٌ وَ عِلْمٌ وَ تَطْهِيرٌ وَ تَقْدِيسٌ

فَخِرّاً بِأَنَّكَ مَعْبُوطٌ بِجُنَّتِهِ

وَ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ مَحْرُوسٌ (۱۷۱)

پاداش زیارت علی بن موسی الرضاعلیه السلام

مرحوم کلینی در کتاب کافی روایات فراوانی را درباره فضیلت زیارت علی بن موسی الرضاعلیه السلام نقل نموده و ما به برخی از آن ها اشاره می کنیم، گر چه در کتاب «شهید خراسان» ثواب زیارت آن حضرت را به طور تفصیل بیان نموده ایم.

۱. علی بن مهزیار گوید: به حضرت جوادعلیه السلام گفتم: «فدای شما شوم! زیارت پدر شما امام رضاعلیه السلام افضل است یا زیارت امام حسین علیه السلام؟» فرمود: «زیارت پدرم افضل است، چرا که امام حسین علیه السلام را هر کسی زیارت می کند، اما پدرم را جز خواصّ از شیعه زیارت نمی کنند.» (۱۷۲)

ص: ۱۲۲

۲. محمّد بن سلیمان گوید: به امام جواد علیه السلام گفتم: «شخصی حجّ تمتّع [واجب] خود را به توفیق الهی انجام داده و سپس به مدینه آمده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را زیارت نموده و سپس نزد شما آمده و بر شما سلام کرده و شما را حجّت خدا بر مردم و باب رحمت الهی دانسته و سپس به کربلا رفته و بر امام حسین صلی الله علیه و آله سلام نموده و سپس به بغداد رفته و امام کاظم علیه السلام را زیارت کرده و پس از آن به شهر خود بازگشته است، آیا اگر در سال بعد توفیق حجّ و زیارت نصیب او شد، بهتر است به حجّ برود و یا به خراسان برود و پدر شما علیّ بن موسی الرضاعلیه السلام را زیارت کند؟»

فرمود: «افضل این است که به زیارت پدرم در خراسان برود و شایسته است زیارت پدرم را در ماه رجب انجام دهد.» (۱۷۳)

۳. حضرت جواد علیه السلام فرمود: «هر کس قبر پدرم را در طوس زیارت کند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد.» و در سخن دیگری فرمود: «کسی که در طوس قبر پدرم را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را خواهد آمرزید، و در قیامت برای او منبری مقابل منبر پیامبر خدا و امیرالمؤمنین علیهما السلام قرار خواهد داد [و بر بالای آن منبر خواهد بود] تا خداوند از حساب خلائق فارغ گردد.» (۱۷۴)

۴. یحیای مازنی گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «کسی که قبر فرزندان علیّ بن موسی الرضاعلیه السلام را زیارت کند، خداوند پاداش هفتاد حجّ مقبول به او خواهد داد.» گفتم: «پاداش هفتاد حجّ؟» فرمود: «بلکه پاداش هفتاد هزار حجّ به او خواهد داد.» گفتم: «پاداش هفتاد هزار حجّ به او خواهد داد؟» فرمود: «بسا حجّی که پذیرفته نخواهد بود، و کسی که فرزندان علیّ بن موسی را زیارت کند و یک شب نزد او بماند مانند این است که خدا را در عرش او زیارت نموده باشد.»

سپس فرمود: «هنگامی که قیامت برپا شود چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین بر عرش خدای رحمان قرار خواهند گرفت. از اولین: نوح و ابراهیم و موسی

و عیسیٰ علیهم السلام خواهند بود، و از آخرین: محمّد و علیّ و حسن و حسین علیهم السلام خواهند بود. سپس مضماری [مطمار] کشیده می شود [و آن ریسمانی است که بناها برای مستقیم شدن دیوار به کار می برند] و در کنار ما زوّار قبور ائمه علیهم السلام قرار خواهند گرفت جز آن که مقام اعلا- و منزلت نزدیک تر را زوّار قبر فرزندان علیّ بن موسی علیه السلام خواهند داشت. (۱۷۵)

۵. زید شحام گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «پاداش کسی که رسول خداصلی الله علیه و آله را زیارت کند چیست؟» فرمود: «مانند آن است که خدا را در عرش زیارت نموده باشد.» گفتم: «پاداش کسی که یکی از شما را زیارت کند چیست؟» فرمود: «مانند کسی است که رسول خداصلی الله علیه و آله را زیارت کند.» (۱۷۶)

۶. بزندی می گوید: من مکتوب حضرت رضاعلیه السلام را به خطّ مبارک آن حضرت خواندم که در آن نوشته شده بود: «به شیعیان من خبر ده که پاداش زیارت من نزد خداوند، معادل هزار حجّ مقبول و هزار عمره مقبوله است.» پس من به حضرت جوادعلیه السلام گفتم: «معادل هزار حجّ؟» فرمود: «به خدا سوگند، پاداش آن هزار هزار حجّ است برای کسی که عارف به حقّ او باشد و او را به امامت پذیرفته باشد.» (۱۷۷)

۷. حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «کسی که از راه دور به زیارت من بیاید، من در قیامت در سه موقف به زیارت او خواهم رفت و او را از وحشت های قیامت نجات خواهم داد: ۱- هنگامی که نامه ها را به دست راست و یا دست چپ مردم می دهند [و اگر نامه به دست راست داده شود نشانه نجات است]؛ ۲- هنگام عبور از صراط؛ ۳- هنگامی که میزان اعمال نصب می شود.» (۱۷۸)

۸. صدوق رحمه الله از حضرت هادی علیه السلام نقل نموده که فرمود: «هر کس حاجتی از خدای خود دارد باید جدم علیّ بن موسی الرضاعلیه السلام را در طوس زیارت کند و با

حال غسل باشد و دو رکعت نماز بالای سر آن حضرت بخواند و حاجت خود را در قنوت آن نماز بخواهد، و اگر چنین کند خداوند دعای او را مستجاب خواهد نمود، به شرط آن که خواسته او کار حرام و یا قطع رحم نباشد.» سپس فرمود: «محلّ قبر علی بن موسی الرضاعلیه السلام یکی از بقعه های بهشت است و هیچ مؤمنی او را زیارت نمی کند مگر آن که خداوند او را از آتش دوزخ آزاد و در بهشت ساکن خواهد نمود.» (۱۷۹)

ایام زیارتی حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم سید بن طاوس در کتاب اقبال الأعمال می گوید: من در برخی از کتب علمای عجم رضوان الله علیهم دیده ام که فرموده اند زیارت حضرت رضاعلیه السلام در روز ۲۳ ذیقعد از دور و نزدیک مستحب است.

محدث قمی پس از نقل این مطلب گوید: علامه مجلسی رحمه الله از صاحب کتاب العدد القویّه نقل نموده که او گوید: شهادت حضرت رضاعلیه السلام در چنین روزی بوده است؛ والله العالم.

مرحوم سید دامادقدس سره نیز در «رساله أربعه آیام» در اعمال روز دحو الأرض، یعنی روز ۲۵ ذیقعد، فرموده است: زیارت حضرت رضاعلیه السلام در این روز افضل اعمال مستحبّه و مورد سفارش معصومین علیهم السلام است. رزقنا الله زیارته و زیاره آباءه و أبنائه و شفاعتهم و الحشر معهم و جوارهم فی الدنیا و الآخرة. (۱۸۰)

عنايات حضرت رضاعلیه السلام به زوّار خود

شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب اعلام الوری، بعد از ذکر دلایل امامت و معجزات حضرت رضاعلیه السلام، گوید: آنچه از برکات مشهد الرضاعلیه السلام و نشانه ها و عجایب و

معجزات آن بزرگوار بر مردم ظاهر شده است و عام و خاص و مخالف و موافق تاکنون از قبر شریف آن حضرت دیده اند، فراوان و غیر قابل شماره است، چرا که در کنار آن قبر مبارک فراوان افراد مریض و نابینا و سرطانی و... شفا یافته اند و دعاهای مردم مستجاب گردیده و مشکلات زندگی آنان اصلاح شده است و ما اکثر آن ها را شاهد بودیم و یقین حاصل کردیم [که آن بزرگوار حَقّاً امام رؤوف می باشد].

مرحوم شیخ حرّ عاملی صاحب کتاب وسایل الشّیعه نیز در کتاب اثبات الهداه بعد از نقل این کلام از بزرگان گوید: من نیز همانند طبرسی در مدّت ۲۶ سال که در آن مشهد ساکن بودم، فراوان شاهد این برکات بودم و در حدّ تواتر و فوق تواتر برای من نقل شد و من خود یاد ندارم که در کنار قبر شریف آن حضرت از خداوند چیزی خواسته باشم و خداوند به من عطا فرموده باشد.

سپس می فرماید: تفصیل این قصّه در این کتاب امکان پذیر نیست و عنایات رضویّه بی شمار است و برای نمونه یک مورد آن را به یاد می آورم و آن این است که دختری از همسایگان ما گنگ بود و [برای شفای خود به زیارت آن حضرت رفت و پس از دعا و الحاح]، روزی مرد بزرگوار و نیکو صورتی را کنار قبر شریف دید و به نظر او آمد که آن بزرگوار حضرت رضاعیه السلام است. پس آن حضرت به او فرمود: «چرا حرف نمی زنی؟ حرف بزنی!» ناگهان زبان او باز شد و سخن گفت و به طور کلیّ حالت گنگی از او برطرف گردید و من درباره این قصّه این اشعار را سرودم:

یا کلیم الرّضاعیه السلام

و علیک السّلام و الإکرام

کلمینی عسی أن أکون کلیماً

لکلیم الرّضاعیه السلام

محدّث قمی پس از نقل آنچه گذشت می گوید: من نیز در مدّت مجاورت خود در مشهد مقدس علی بن موسی الرّضاعیه السلام، از این برکات و عنایات و معجزات فراوان دیدم، به ویژه در سال ۱۳۴۳ هجری که برکات بیشتری را مشاهده نمودم و اگر بخواهم در این میدان وارد شوم خارج از وضع کتاب خواهم شد و حَقّاً راست گفته شیخ بزرگوار عاملی در شعر خود که می گوید:

ص: ۱۲۶

و ما يُرى من برکات مشهده

فی کلّ یوم أمسه مثل غده

و کشف العمی و المرضی به

إجابہ الدعاء فی أعتابه (۱۸۱)

مؤلف گوید: این حقیر ناچیز نیز به یقین یافتم که کسی از درگاه رضوی محروم نخواهد شد و من هر خواسته ای داشته ام و در کنار قبر شریف آن حضرت از خداوند درخواست نموده ام به آن رسیده ام و اگر بخواهم آن ها را مکتوب کنم، کتاب مستقلی خواهد شد. در این جا خوب است از آن دو بیت شعری که خود آن حضرت برای دعبل خزاعی خواندند یاد کنیم. دعبل در شعر خود قبور یکایک فرزندان فاطمه علیها السلام را یاد نمود و چون به حضرت کاظم علیه السلام رسید گفت:

وَقَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ

تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَانُ فِي الْعُرْفَاتِ

در این هنگام حضرت رضاعلیه السلام به او فرمود: این دو بیت را نیز به اشعار خود بیفزای:

وَقَبْرٌ بِطُوسَ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ

أَلَحَّتْ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفَرَاتِ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا

يُفْرِجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

یعنی، ای فاطمه زهرا! قبر یکی از فرزندان تو نیز در طوس است و مصیبت او بسیار بزرگ می باشد و دل ها را آتش می زند و آن قبر تا زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام وسیله نجات شیعیان از مصائب و اندوه ها خواهد بود.

فضیلت مشهد و حرم مطهر علی بن موسی الرضاعلیه السلام

صدوق رحمه الله در کتاب امالی از حضرت رضاعلیه السلام نقل نموده که فرمود: «در خراسان بقعه ای است که به زودی محلّ رفت و آمد ملائکه خواهد شد و تا قیامت فوجی از ملائکه در آن نزول خواهند نمود و فوجی به آسمان صعود خواهند کرد.» سؤال شد: «ای فرزند رسول خدا! آن بقعه کدام است؟» فرمود: «آن بقعه در سرزمین طوس

است و به خدا سوگند باغی از باغستان های بهشت می باشد و کسی که مرا در آن بقعه زیارت کند مانند آن است که رسول خداصلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد.» (۱۸۲)

و در کتاب عیون از حضرت جواد الأئمه علیه السلام نقل شده که فرمود: «بین دو کوه طوس قطعه ای از زمین است که از بهشت گرفته شده و هر کس داخل آن شود روز قیامت از عذاب دوزخ آزاد خواهد بود.» (۱۸۳)

نماز حضرت رضاعلیه السلام برای حوایج مهمه

در کتاب کافی از مقاتل بن مقاتل نقل شده که گوید: به حضرت رضاعلیه السلام گفتم: «فدای شما شوم! دعایی برای برآورده شدن حوایج به من یاد دهید.»

امام علیه السلام فرمود: «اگر حاجت مهمی به درگاه خدا داشتی غسل کن و بهترین لباس خود را بپوش و خود را معطر کن و در زیر آسمان دو رکعت نماز به جای آور؛ در هر رکعت بعد از حمد پانزده مرتبه توحید «قل هو الله احد»، و در رکوع و پس از سلام نیز پانزده مرتبه، و سپس در سجده بگو: "اللَّهُمَّ إِنَّ كُلَّ مَعْبُودٍ مِنْ لَدُنْ عَرْشِكَ إِلَى قَرَارِ أَرْضِكَ فَهُوَ بَاطِلٌ سِوَاكَ فَإِنَّكَ [أَنْتَ] اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ." سپس بگو: خدایا، حاجت من را الساعه بر آورده نما، و هر چه می توانی اصرار کن.» (۱۸۴)

دعای حضرت رضاعلیه السلام

در کتاب عیون از علی بن عاصم کوفی نقل شده که گوید: حضرت رضاعلیه السلام این دعا را می خواند: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي الْهُدَى وَ تَبَتَّنِي عَلَيْهِ وَ احْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا آمِنًا مَنْ لَا حُزْنَ عَلَيْهِ وَ لَا خَوْفَ وَ لَا جَزَعَ إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ.» (۱۸۵)

و روایت شده که حضرت رضاعلیه السلام چون به امر خیری مشغول می شد

می فرمود: «اللَّهُمَّ سَلِّمْ وَتَمِّمْ.» و می فرمود: «چون به کار خیری مشغول می شوید مغرور نشوید و این جمله را بگویید، چرا که بسا کارهای خیر منتهی به ناپسندی می شود. پس شما از خداوند با این کلمات حسن عاقبت بخواهید.» (۱۸۶)

مناظره حضرت رضاعلیه السلام درباره عصمت پیامبران علیهم السلام

اباصلت هروی می گوید: مأمون عباسی حضرت رضاعلیه السلام و کارشناسان اعتقادی و مذهبی مسلمانان و اهل کتاب را جمع نمود تا گفت و گو و مناظره ای داشته باشند. پس شخصی به نام محمد بن جهم برخاست و به حضرت رضاعلیه السلام عرض کرد: «یابن رسول الله! آیا قائل به عصمت انبیاء هستید؟»

حضرت فرمود: «بله.» عرض کرد: «پس راجع به این آیات که خداوند در قرآن در مورد حضرت آدم علیه السلام می فرماید: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (۱۸۷)؛ یعنی آدم گناه نمود و گمراه شد؛ و در مورد حضرت یونس علیه السلام که می فرماید: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» (۱۸۸)، یعنی حضرت یونس غضبناک از محلّ مأموریت خویش خارج شد و گمان کرد که ما بر او دست نمی یابیم؛ و در مورد حضرت یوسف علیه السلام که می فرماید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا» (۱۸۹)، یعنی زلیخا اراده یوسف کرد و یوسف نیز اراده او نمود؛ و در مورد حضرت داود علیه السلام که می فرماید: «وَاذْهَبْنَا فَتَنَّا» (۱۹۰)، یعنی داود فهمید که ما او را آزمایش کردیم، و در مورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید: «وَتُخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» (۱۹۱)؛ یعنی تو در درون خویش چیزی را مخفی می کنی که خداوند آن را آشکار می کند؛ چه می فرمائید؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! تقوا داشته باش، خدای عزوجلّ در مورد آدم علیه السلام که آن جمله را فرمود، آدم حجّت خدا در روی زمین و خلیفه پروردگار بود و برای آن

بهشت خلق نشده بود و معصیت آدم در بهشت بود نه در روی زمین و عصمت باید حتماً در روی زمین باشد تا مقدرات امر الهی تحقق یابد. پس وقتی که به زمین هبوط کرد و حجت و خلیفه خدا شد معصوم گردید و خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اضْيَطْفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (۱۹۲).

و امّیا در مورد حضرت یونس که آن مطلب را فرمود، "ظَنُّ" به معنای یقین است، یعنی یقین پیدا کرد که بر او تنگ گرفته نخواهد شد، و لذا در مورد دیگری می فرماید: «وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلِيَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» (۱۹۳)؛ یعنی معیشت او در تنگی و روزی او در سختی است. و اگر یونس گمان یا یقین داشت که خداوند بر او دست نمی یابد کافر گردیده بود.

و اما در مورد حضرت یوسف علیه السلام که آن مطلب را فرمود، منظور از اراده زلیخا، اراده سوء و معصیت بود و لکن اراده یوسف علیه السلام اراده قتل زلیخا بود که او را به گناه بزرگی دعوت کرده بود و خداوند او را منصرف از قتل وی نمود که می فرماید: «كَذَلِكَ لِنَصِّيرَفَ عَنْهُ الشُّوْءَ وَ الْفُحْشَاءَ» (۱۹۴)، یعنی قتل و زنا را از او دور گردانیدیم. و امّیا مطلبی که درباره حضرت داود علیه السلام فرمود...»؛

در این جا آن شخص سخن حضرت را قطع نمود و گفت: «می گویند داود علیه السلام در محراب عبادت نماز می خواند که ابلیس به صورت پرنده ای بسیار زیبا برای وی مجسم گردید و داود علیه السلام نمازش را قطع کرد و به دنبال پرنده حرکت کرد و پرنده به پشت بام پرید و او نیز به دنبال آن پرنده آمد و زن اوریا را دید که مشغول شست و شوی بدن خویش است. وقتی که او را دید به او مایل گردید و اوریا در یک جنگ شرکت کرد و داود نامه ای نوشت که اوریا را به جایی بفرستند که کشته شود و بعد از کشته شدن وی با همسرش ازدواج کرد.»

پس حضرت رضاعلیه السلام محکم دست مبارک خویش را بر پیشانی زد و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، شما نسبت های ناروایی - مثل بی اعتنایی به نماز و فحشاء و قتل - به پیغمبری از پیغمبران خدا می دهید؟!» عرض کرد: «یا بن رسول الله! پس خطای داود علیه السلام چه بوده است؟»

حضرت علیه السلام فرمود: «داود علیه السلام گمان کرد که روی زمین شخصی اعلم از او وجود ندارد، و خداوند برای این که به او بفهماند که چنین نیست دو فرشته را فرستاد و آنها در محراب عبادت آن حضرت حاضر شدند و گفتند: "ما دو خصم هستیم که از تو تقاضای داوری می کنیم؛ این برادرم ۹۹ میش دارد و من یک میش و می خواهد میش من را هم بگیرد و به میش های خود ملحق کند." حضرت داود علیه السلام فرمود: "ظلم کرده که می خواهد چنین کاری را بکند." و از آن فرد، هیچ بینه و دلیلی نخواست و از نفر دوّم نخواست که از خود دفاع کند. این روش از نظر قضایی خطا محسوب می شد زیرا خداوند درباره او فرموده بود: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ» (۱۹۵).

عرض کرد: «پس قصّه اوریا چه بوده است؟» حضرت فرمود: «در ایّام حضرت داود علیه السلام، زنی که شوهر خود را از دست می داد به ازدواج هیچ کس در نمی آمد و حضرت خواست این سدّ را بشکند و لذا خود با همسر اوریا که کشته شده بود ازدواج نمود تا فتح بابی برای دیگران بشود.

و امّا مطلبی که راجع به حضرت ختمی مرتبت فرمود، خداوند اسم زنان دنیایی و اخروی آن حضرت را به او معرفی کرده و آنها را به عنوان مادران مؤمنین «أمّهات المؤمنین» نامیده بود و یکی از آنها زینب، دختر جحش بود که در آن روزگار همسر زید بن حارثه بود. پس حضرت نام زینب را همچنان در سینه خود مخفی نگه می داشت و از خوف این که مبادا منافقین بگویند زن آینده او در خانه زید است

به کسی در این مورد چیزی نمی فرمود. پس خداوند او را توصیه فرمود که: «وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» (۱۹۶)، و خداوند فقط ۳ نفر را مستقیماً خود تزویج نمود: ۱- حضرت حوعلیها السلام را به آدم علیه السلام، ۲- زینب بنت جحش را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله که می فرماید: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا» (۱۹۷)، ۳- حضرت فاطمه علیها السلام را به حضرت علی علیه السلام. این جا بود که آن شخص به گریه درآمد و عرض کرد: «یا بن رسول الله! من به سوی خداوند توبه می کنم که درباره پیغمبران خدا به جز آنچه که شما فرمودید سخنی بگویم.» (۱۹۸)

گفت و گوی حضرت رضاعلیه السلام با جاثلیق مسیحی

جاثلیق که از علمای دین مسیح علیه السلام بود با متکلمین اسلامی به گفت و گو و مناظره می پرداخت و می گفت: «ما و شما همگی متفق بر نبوت عیسی مسیح علیه السلام و زنده بودن آن حضرت در آسمان هستیم ولی در نبوت پیغمبر اسلام بین ما و شما اختلاف است و همگی متفق هستیم که از دنیا رفته است. پس چه دلیلی دارید که آن حضرت پیامبر بوده است؟» متکلمین اسلامی متحیر مانده بودند. پس جاثلیق در محضر مقدس حضرت رضاعلیه السلام و مأمون عباسی حاضر گردید و به حضرت عرض کرد: «نظر شما درباره عیسی علیه السلام و کتاب او چیست؟»

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «من اقرار به نبوت و کتاب عیسیایی دارم که اقرار به نبوت پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله نموده و امت خویش را به آن بشارت داده است و به عیسیایی که اقرار به نبوت آن حضرت نکرده است کافر هستیم.»

سپس فرمود: «ای نصرانی! ما به عیسی علیه السلام که ایمان به محمد صلی الله علیه وآله داشت ایمان داریم ولی یک نقص داشت که نماز و روزه، بسیار کم به جا می آورد.» جاثلیق گفت: «به خدا قسم عیسی علیه السلام همواره صائم النهار و قائم اللیل بود.»

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «او برای چه کسی نماز و روزه به جا می آورد؟» جاثلیق ساکت شد. (زیرا آنها معتقد به خدایی عیسی علیه السلام بودند و اگر عیسی علیه السلام خدا بود برای چه کسی عبادت می کرد؟)

جاثلیق به حضرت رضاعلیه السلام عرض کرد: «کسی که مرده را زنده کند و اکمه و ابرص (کور مادرزاد و پیس) را شفا دهد مستحقّ عبادت است.»

حضرت فرمود: «یَسَعُ نِیز هَمِین کارها را می کرد؛ او بر روی آب راه می رفت و اکمه و ابرص را شفا می داد و حزقیل نیز ۳۵ هزار نفر را پس از مرگ ۶۰ ساله زنده نمود و قومی از بنی اسرائیل خارج از بلاد خویش شدند از ترس طاعون و مرگ و خداوند آن ها را هلاک کرد، و به پیامبری از پیامبرانش امر کرد که بر استخوان های مرده آنها بعد از چندین سال بگذرد و آنها را صدا بزند و بگوید: "به اذن خدا زنده شوید و آنها نیز زنده شدند."

از سویی خداوند قصه ابراهیم و پرندگان را در قرآن ذکر کرده و فرموده است: «فَصَبْرُهُنَّ إِلَيْكَ» (۱۹۹)، و داستان موسی علیه السلام را که می فرماید: «وَ اخْتَارَ مُوسَى» (۲۰۰)، ذکر نموده زیرا آنها می گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (۲۰۱)، پس سوخته شدند و بعد از آن موسی آنها را زنده نمود. و قریش نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست نمودند که آنها را زنده کند.»

سپس فرمود: «تورات و انجیل و قرآن و زبور این مطالب را مطرح نموده اند و اگر باید هر کس که مرده زنده می کند را خدا دانست، می بایست تمامی این ها را خدا پنداشت.» (۲۰۲)

در روایتی آمده است که از اباصلت هرروی سؤال شد: «مأمون با این که حضرت رضاعلیه السلام را اکرام و محبت می نمود چگونه به قتل آن حضرت راضی شد؟» وی در

پاسخ گفت: «مأمون حضرت رضاعلیه السلام را به خاطر فضیلتش احترام می کرد ولی چون می خواست آن حضرت را در بین مردم، دنیا طلب معرفی کند و از عظمت بیاندازد به او پیشنهاد ولایت عهدی داد و آن حضرت را مجبور نمود، ولی وقتی که از عظمت امام علیه السلام کاسته نشد بلکه روزافزون گردید، متکلمین را از بلاد مختلف جمع آوری نمود تا با مباحثه ها و مناظرات علمی آن حضرت را شکست بدهد و خبر شکست آن حضرت در بین مردم منتشر گردد و از مقام آن حضرت کاسته شود. و چون از این راه نیز به مقصود خود نرسید تصمیم به قتل او نمود.» (۲۰۳)

پاسخ امام رضاعلیه السلام به یکی از خوارج

یکی از خوارج خنجری مسموم را برداشته و گفت: «من از این شخصی که ادعا می کند فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله است (امام هشتم) سؤال می کنم که چرا ولایت عهدی این طاغی (مأمون) را پذیرفته است؟ اگر جواب قانع کننده ای نداشته باشد با این خنجر او را از پای در می آورم.» از این رو، خنجر را مخفی نموده و بر حضرت رضاعلیه السلام وارد شد. حضرت رضاعلیه السلام فرمودند: «من به تو پاسخ خواهم داد به شرط این که اگر قانع شدی آنچه را که همراه داری بشکنی.»

خارجی متحیر و مبهوت شد و خنجر را بیرون آورده و شکست و سپس عرض کرد: «چرا با این طاغی موافقت نمودی و حال آن که تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و آنان از دیدگاه شما کافرند؟»

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «آیا مأمون کافرتر است یا عزیز مصر و اهل مملکت مصر؟ این ها (مأمون و اطرافیانش) ادعای مسلمانی و توحید دارند ولی عزیز مصر و یارانش اصلاً خداشناس نبودند و چنین ادعایی هم نداشتند، و یوسف علیه السلام فرزند یعقوب پیامبر که هم خود پیامبر بود و هم فرزند پیامبر، به او فرمود: «اجْعَلْنِي عَلِيَّ

خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ» (۲۰۴)، یعنی مرا مسؤول خزینه مملکت کن؛ و یوسف علیه السلام با فراغه مصر نشست و برخاست داشت در حالی که من مجبور به قبول ولایت عهدی گردیدم و با اکراه وارد این قضیه شدم.» پس مرد خارجی گفت: «عیبی بر تو نیست؛ تو صادق و فرزند پیامبر صادق صلی الله علیه وآله هستی.» (۲۰۵)

حضرت رضاعلیه السلام و نماز عید فطر

مأمون عباسی حضرت رضاعلیه السلام را مجبور به قبول ولایت عهدی نمود و از آن حضرت درخواست نمود که نماز عید و خطبه های آن را برای مردم ایراد فرماید. حضرت رضاعلیه السلام در پاسخ فرمود: «من در قبول ولایت عهدی شرط کرده بودم که در هیچ یک از امور شرکت نکنم. مرا از خواندن نماز عید معاف بدار.»

مأمون در پاسخ گفت: «با این برنامه می خواهم اعتماد مردم را جلب کرده و شخصیت شما را نیز به آنها بنمایانم.» این پیام ها مرتب بین مأمون و حضرت رضاعلیه السلام رد و بدل می شد تا این که حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «اگر مرا معاف می داشتی بهتر بود، حال که اصرار داری من به گونه ای که حضرت رسول صلی الله علیه وآله و حضرت امیرعلیه السلام به نماز می رفتند خواهم رفت.»

مأمون در پاسخ گفت: «هر گونه که میل دارید خارج شوید.» سپس به تمامی مسئولین و مردم دستور داد که صبحگاهان درب خانه حضرت رضاعلیه السلام اجتماع کنند و آماده نماز گردند.

پس همه مردم در کوچه ها و پشت بام ها نشسته و منتظر خروج حضرت رضاعلیه السلام بودند و لشکریان و فرماندهان نیز سوار بر مرکب ها، انتظار آن بزرگوار را می کشیدند تا این که خورشید طلوع کرد و آن حضرت غسل نمود و لباس پوشید و عمامه سفید پنبه ای بر سر گذارد و یک طرف آن را به روی سینه و طرف دیگر را بین

دو شانه قرار داد و خود را معطر ساخت و عصایی به دست گرفت و به غلامان خویش فرمود: «شما نیز مانند من گردید.»

سپس با پای برهنه از منزل خارج شد و پس از اندکی صدای مبارکش به تکبیر بلند شد و همراهانش تکبیر گفتند تا به درب منزل رسیدند. همین که فرماندهان و لشکریان حالت امام علیه السلام را مشاهده کردند از مرکب ها پیاده شده و کفش ها را بیرون آورده و هم صدای با امام تکبیر گفتند و فریاد از در و دیوار و زمین و آسمان شهر مرو به تکبیر و صدای گریه مردم بلند شد. مأمون از جریان مطلع گردید و به حضرت رضاعلیه السلام پیام داد: «شما به زحمت افتادید، برگردید و آن کسی که هر ساله نماز می خوانده امسال نیز خواهد خواند.» (۲۰۶)

مأمون از این صحنه پرشکوه احساس خطر نمود و متوجه شد که اگر حضرت رضاعلیه السلام به این شکل به مصلی برسد و نماز عید بخواند مطمئناً بدون بازتاب سیاسی نخواهد بود و لذا به این بهانه که حضرت به زحمت افتاده اند، مانع از اقامه آن نماز عید گردید و حضرت رضاعلیه السلام هم از آغاز می دانستند که مأمون با برپایی نماز عید با چنان کیفیتی موافقت نخواهد کرد و لذا از قبول پیشنهاد وی امتناع فرمودند.

سؤال مأمون از حضرت رضاعلیه السلام

روزی مأمون به حضرت رضاعلیه السلام عرض کرد: «چگونه جدت علی بن ابی طالب علیه السلام قسیم (تقسیم کننده) بهشت و دوزخ است؟» حضرت فرمود:

«آیا نشنیده ای از پدران خودت که از جدت عبدالله بن عباس روایت کرده اند که گفت: من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: حب علی ایمان و بغض او کفر است؟»

عرض کرد: «آری.» حضرت فرمود: «پس به این معنی، قسیم بهشت و دوزخ است.» مأمون گفت: «خدای تعالی مرا باقی نگذارد بعد از تو ای ابوالحسن! گواهی

می دهم که تو وارث علم رسول خدائی.»

ابوصلت می گوید: «چون حضرت رضاعلیه السلام به منزل برگشت، من عرض کردم: "یابن رسول الله! چه خوب جوابی به مأمون دادی."»

فرمود: "ای ابوصلت! من با او در آن مقامی که بود تکلم کردم و حال آن که شنیدم از پدر بزرگوار خود که او از پدران بزرگوار خود روایت نمود که: رسول خداصلی الله علیه وآله به حضرت امیرعلیه السلام فرمود: ای علی تو قسم بهشت و دوزخی. و در روز قیامت به آتش جهنم می گویی: این فرد از برای من است و این فرد از برای تو."» (۲۰۷)

توطئه بر ضد امام رضاعلیه السلام

هرثمه می گوید به قصد زیارت حضرت رضاعلیه السلام به درب خانه مأمون رفتم، صبیح دیلمی را ملاقات نمودم، صبیح گفت: «دیشب مأمون مرا با سی نفر از غلامان خاص خود که محرم اسرار بودند طلبید و چون نزد او رفتیم از ما عهد و پیمان گرفت که به دستور او عمل کنیم و راز او را پنهان نگه بداریم. به هر یک از ما شمشیر زهرآلودی داد و گفت: "به سوی حجره حضرت رضاعلیه السلام بروید و در هر حالت که او را یافتید بدون سخن گفتن با وی او را با این شمشیرها قطعه قطعه کنید و سپس نزد من بیایید. اگر این کار را اجرا کردید و این راز را افشا ننمودید به هر یک از شما جوایز ارزنده ای خواهم داد."»

ما شمشیرها را از وی گرفته و متوجه حجره آن حضرت شدیم و دیدیم که بر پهلوی مبارک خوابیده و دست های خود را حرکت می دهد و سخنی می گوید که ما نمی فهمیدیم، من یک طرف ایستادم، آن غلامان به جانب امام رفتند و یکباره شمشیرها را بر بدن آن حضرت که زره نپوشیده بود فرود آوردند و آن گاه آن حضرت را در فرش پیچیدند و به سوی مأمون برگشتند و گزارش کار خود را به وی دادند.

چون صبح گردید مأمون سر خود را برهنه کرد و بند لباس خود را گشود و مانند مصیبت زدگان گریان و نالان از خانه بیرون آمد و در مجلس نشست تا مردم برای تسلیت نزد او بیایند. پس از چندی برخاست و با پای برهنه به سمت حجره آن حضرت روانه شد تا به غسل و کفن و دفن او بپردازد ولی صدایی از حجره شنید و مضطربانه به من امر کرد که داخل حجره آن حضرت شوم و برای او خبری بیاورم. وقتی که وارد شدم دیدم آن حضرت در محراب نشسته و به عبادت مشغول است. چون خبر به مأمون دادم مضطرب گشته و گفت:

"شما مرا فریب دادید." پس گفت: "ای صبیح! نزد او برو و حقیقت حال را معلوم کن." من نزد آن حضرت آمدم. آن حضرت مرا صدا زد و من پاسخ دادم و خود را بر خاک می مالیدم و زار می گریستم. فرمود: "برخیز خدا تو را رحمت کند." و این آیه را تلاوت فرمود: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۲۰۸)، یعنی، می خواهند نور خدا را با دهان خویش خاموش کنند ولی خداوند علیرغم میل کافران این نور را به اتمام می رساند.

پس من نزد مأمون برگشتم و او را به شدت غضبناک دیدم و گفتم: "او در محراب مشغول عبادت بود و هیچ اثر زخمی بر بدن آن حضرت ندیدم."

مأمون گفت: "به امرا و اشراف و اعیان که برای عرض تسلیت به مناسبت رحلت امام رضا علیه السلام آمده اند بگویید: حضرت غش کرده بودند و بحمد الله عارضه بر طرف شد و به صحت مبدل گردید."

هرثمه می گوید به محضر جناب امام رضا علیه السلام مشرف شدم حضرت فرمود:

«و الله که تا اجل موعود ما فرا نرسیده باشد، از کید و مکر این گروه هیچ ضرری به ما نمی رسد.» (۲۰۹)

هنگامی که مأمون حضرت رضاعلیه السلام را به قبول ولایت عهدی مجبور کرد، مدّتی باران از آسمان نبارید و برخی از بی خردان و متعصّبین می گفتند: «از آن روزی که علی بن موسی ولی عهد شده است باران نیامده است.» و با این سخن قصد داشتند که بگویند قدم ایشان مایه بی برکتی است. مأمون به حضرت رضاعلیه السلام عرض کرد:

«ای کاش دعا می کردید تا باران بیاید.» حضرت فرمود: «روز دوشنبه دعا خواهم کرد، چون دیشب جدّم رسول خداصلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم که به من فرمودند: "پسرم روز دوشنبه انتظار باران داشته باش و به صحرا برو و از خداوند طلب باران بنما که خداوند به مردم باران می دهد و فضیلت تو را بر آنها آشکار می سازد.»

پس روز دوشنبه حضرت رضاعلیه السلام با جمع کثیری از مردم بیرون آمد و به صحرا رفتند و حضرت بر فراز منبر نشست و حمد و ثنای الهی به جای آورد و آن گاه چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ يَا رَبَّ أَنْتَ عَظَّمْتَ حَقَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَتَوَسَّلُوا بِنَا كَمَا أَمَرْتَ، وَ أَمَلُوا فَضْلَكَ وَ رَحْمَتَكَ، وَ تَوَقَّعُوا إِحْسَانَكَ وَ نِعْمَتَكَ، فَاسْقِهِمْ سَقِيًّا نَافِعًا عَامًّا غَيْرَ ضَارٍ وَ لِيُكُنْ ابْتِدَاءً مَطْرِهِمْ بَعْدَ انْصِرَافِهِمْ مِنْ مَشْهَدِهِمْ هَذَا إِلَى مَنَازِلِهِمْ وَ مَقَارِهِمْ.»

یعنی: «خدایا تو حقّ ما اهل بیت را بزرگ و عظیم قرار دادی، مردم همان طور که تو دستور فرمودی به ما روی آوردند و امیدوار به فضل و احسان و نعمت تو هستند. خدایا بارانی نافع که ضرری به کسی نرساند بفرست. خدایا باران را وقتی بفرست که این مردم از این صحرا به خانه هایشان رفته باشند.»

طولی نکشید که ابرها در آسمان با رعد و برق ظاهر شدند و مردم آماده حرکت به سوی منازل گردیده تا باران بر آنها نبارد. حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «این ابر برای شما نیست، بلکه متعلّق به فلان شهر و فلان مردم است.» ابر از آسمان رفت، و دوباره ابری پیدا شد و رعد و برقی تولید کرد و باز مردم آماده رفتن شدند که حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «این ابر نیز متعلّق به فلان شهر و فلان مردم است.» به همین

ترتیب ده قطعه ابر در آسمان ظاهر شد و تولید رعد و برق نمود و حضرت می فرمود: متعلق به فلان شهر و فلان مردم است.

تا این که یازدهمین قطعه ابر در آسمان پدید آمد و حضرت رضاعلیه السلام فرمود:

«این ابر متعلق به سرزمین شما است، شکر خدا کنید و به منازل خود بروید که بعد از رفتن به منزل باران شروع خواهد شد.» سپس از منبر به زیر آمد و مردم رفتند، همین که نزدیک منازل خود رسیدند باران شروع به باریدن کرد و همه جا را فرا گرفت. مردم می گفتند: «گوارا باد بر تو ای فرزند رسول خدا این کرامت های الهی.»

سپس حضرت رضاعلیه السلام برای جمع زیادی از مردم سخنانی فرمود و آنها را دعوت به تقوای الهی و پرهیز از گناه و سفارش به اعتراف به حقوق آل محمدصلی الله علیه و آله نمود، و خداوند با دعای امام هشتم علیه السلام برکتی فراوان به بلاد خراسان عنایت فرمود. (۲۱۰)

امام هشتم علیه السلام و تفسیر برخی از آیات قرآن

ابوصلت می گوید: مأمون از حضرت رضاعلیه السلام پرسید: «معنای این آیه شریفه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۲۱۱)، [یعنی، خداوند آسمان ها و زمین را در ۶ روز خلق کرد و عرش او بر آب قرار گرفت تا شما را بیازماید که کدامیک نیکو کارترید] چیست؟»

حضرت فرمود: «خداوند عرش و آب را آفرید تا قدرت خود را بر فرشتگان اظهار فرماید و بدانند که خداوند بر هر کاری قادر است. سپس با قدرت خویش عرش را بالا برد و فوق آسمان های هفتگانه قرار داد. سپس آسمان ها و زمین را در عرض ۶ روز آفرید و بر عرش قرار گرفت. خداوند می توانست در یک چشم بهم زدن آسمان ها و زمین را خلق کند ولی آنها را در ۶ روز خلق کرد تا برای ملائکه مرحله به مرحله آنها را اظهار نماید و لذا ما استدلال به حدوث آنها می کنیم. و

خداوند عرش را به جهت احتیاج نیافرید، زیرا او بی نیاز از عرش و از همه مخلوقات است چون جسم نیست و متعالی از هر صفتی است که مخلوقات دارند.

و امّا این که فرمود: «لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، خداوند خلائق را خلق فرمود تا آنها را به تکلیف طاعت و عبادت خویش مکلف کند، نه این که به عنوان تجربه و امتحان این کار را کرده باشد، زیرا او همواره علیم به همه چیز است. «مأمون عرض کرد: «غم از دلم برداشتی، خدا غم از دلت بردارد.»

سپس عرض کرد: «معنای این آیه شریفه چیست؟: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأْمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲۱۲)، یعنی، اگر خدا بخواهد همه اهل زمین ایمان می آورند، آیا تو می خواهی مردم را اجبار کنی تا ایمان بیاورند؟! هیچ کس بدون اذن خدا ایمان نمی آورد.»

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «پدرم موسی بن جعفرعلیه السلام از پدراناش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نمودند که فرمود: مسلمین به پیامبرصلی الله علیه و آله عرض کردند: "اگر کسانی را که قدرت داری مجبور به اسلام آوردن می کردی، عدّه و قدرت ما زیاد می گشت." حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: "من از پیش خود بدعت نمی گذارم و من اهل تکلف نیستم، هر چه را که خداوند امر کند اجرا خواهم کرد."

سپس خداوند این آیه را نازل فرمود که: "اگر خدا می خواست از روی ناچاری و اضطرار همه مردم ایمان می آوردند"، همان گونه که هنگام مرگ که فرشته مرگ را می بینند [یا در قیامت]، ایمان می آورند. و اگر چنین می کردم دیگر استحقاق ثواب و مدح بر ایمان خود نداشتند ولی من قصد دارم که از روی اختیار، ایمان بیاورند تا مستحقّ قرب الهی و کرامت ابد و خلود در بهشت باشند، آیا تو ناخشنود هستی که ایمان نمی آورند؟

و امّا فرمایش خداوند که فرمود: "هیچ کس جز به اذن خداوند ایمان نمی آورد"، معنایش تحریم ایمان نیست بلکه حصول ایمان به اذن خداوند است که [هنگام تکلیف و تعبد] امر فرموده است ایمان بیاورید، و وقتی هم که تکلیفی در کار نیست او کسی را به ایمان وادار نمی فرماید. مأمون عرض کرد: «غم از دلم زدودی، خداوند غمت را بزداید.»

سپس عرض کرد: «معنای این آیه شریفه چیست؟: «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَشْعِرُونَ سَمْعًا»، یعنی، کسانی که چشم هایشان در پرده است و نمی توانند مرا به یاد بیاورند و نمی توانند بشنوند.»

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «پرده چشم، مانع از یادآوری و تذکر نیست و یادآوری ربطی به چشم ندارد و لکن خداوند کافران به ولایت حضرت امیرعلیه السلام را به کرها و نابینایان تشبیه فرموده که سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در مورد حضرت علی علیه السلام سنگین و ثقیل می دانستند و نمی توانستند بشنوند.» مأمون عرض کرد: «غم از دلم برداشتی، خداوند غم از دلت بردارد.» (۲۱۳)

امام هشتم علیه السلام در مراسم تشییع جنازه

موسی بن سیار می گوید: در خدمت حضرت رضاعلیه السلام بودم که به طوس رسیدیم، ناگهان صدای گریه و ناله ای شنیدم، پس از جستجو معلوم شد که شخصی از شیعیان از دنیا رفته است. امام هشتم علیه السلام از مرکب پیاده شد و به سمت جنازه آمد و آن را بلند کرد و سپس رو به من کرد و فرمود:

«ای موسی بن سیار! هر کس جنازه یکی از دوستان ما را تشییع کند، از گناهان خود پاک می شود آن گونه که از مادر زاده شده است.»

آن گاه جنازه را بر کنار قبر گذاردند و حضرت رضاعلیه السلام جلو آمدند و مردم را کنار

زده و دست بر سینه آن شخص گذارده و فرمودند: «ای فلان بن فلان! مژده باد تو را به بهشت و از این پس هیچ خوفی بر تو نیست.»

من عرض کردم: «یابن رسول الله! به خدا قسم شما قبلاً در این سرزمین قدم نگذارده اید؛ آیا این شخص را می شناختید؟» حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «ای موسی بن سیار! مگر نمی دانی که خداوند اعمال شیعیان ما را بامداد و شامگاه بر ما ائمه عرضه می نماید و ما از آنها آگاه می شویم و هر کس که در اعمال خود کوتاهی کرده باشد از خداوند می خواهیم که از او درگذرد و اگر کار ارزشمندی انجام داده باشد از خداوند می خواهیم که از او تقدیر و تشکر بنماید.» (۲۱۴)

تحلیل امام هشتم علیه السلام از مسأله ولایت عهدی

ابوصلت می گوید: مأمون به حضرت رضاعلیه السلام عرض کرد: «یابن رسول الله! من فضیلت و علم و زهد و تقوا و عبادت شما را دیدم و احساس کردم که شما نسبت به خلافت مقدم تر و شایسته تر از من هستید.»

حضرت رضاعلیه السلام فرمودند: «من به عبودیت افتخار می کنم و به زهد در دنیا امید نجات از شر دنیا دارم و به تقوای از محارم الهی امید نیل به سعادت دارم و با تواضع در دنیا امید رفعت و مقام نزد خداوند را دارم.»

مأمون عرض کرد: «من چنین صلاح می دانم که خودم را از خلافت خلع کنم و شما را به عنوان خلیفه معرفی و با شما بیعت بنمایم.»

حضرت فرمود: «اگر خلافت لباسی است که خداوند بر قامت تو دوخته است، حق نداری آن را به بدن دیگری ببوشانی و اگر خلافت متعلق به تو نیست تو حق نداری چیزی را که مالک آن نیستی به دیگری ببخشی.»

مأمون عرض کرد: «یابن رسول الله! شما مجبور هستی که خلافت را بپذیری.»

حضرت فرمود: «من از روی میل و رغبت هرگز آن را نمی پذیرم.» پس مأمون مأیوس شد و پیشنهاد دیگری کرد و عرض کرد: «اگر خلافت را نمی پذیرید، لااقل ولایت عهدی مرا بپذیرید که بعد از من خلیفه مسلمین باشید.»

حضرت فرمود: «به خدا سوگند، پدرم از پدران بزرگوارش از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کردند که من زودتر از تو از دنیا می روم و با زهر جفا کشته خواهم شد و فرشتگان آسمان و زمین بر من گریه خواهند کرد و من کنار قبر هارون دفن خواهم شد.»

مأمون با شنیدن این سخنان گریه کرد و گفت: «چه کسی شما را می کشد در حالی که من زنده هستم؟ چه کسی می تواند به شما کوچک ترین آسیبی برساند در حالی که من حیات دارم؟» حضرت فرمود: «اگر می خواستم می گفتم که چه کسی مرا به قتل خواهد رسانید.»

مأمون عرض کرد: «یابن رسول الله! شما با قبول نکردن ولایت عهدی می خواهید به مردم چنین وانمود کنید که اهل زهدید، و دنیاطلب نیستید.»

حضرت فرمود: «به خدا قسم، از روزی که به دنیا آمدم تاکنون دروغ نگفته ام و من برای دنیا از دنیا فرار نمی کنم و من می دانم که تو با این نقشه چه می خواهی بکنی؟» عرض کرد: «چه می خواهم بکنم؟»

حضرت فرمود: «آیا حقیقتاً در امان هستم که بگویم؟» گفت: «آری در امانی.» فرمود: «تو می خواهی به مردم بگویی که علی بن موسی الرضا از دنیا روگردان نیست بلکه من روگردانم. مگر نمی بینید که چگونه به جهت طمع در دنیا ولایت عهدی را پذیرفته است؟»

پس مأمون از این سخن غضبناک شد و گفت: «شما همواره با من این طور برخورد می کنید و خود را از غضب من در امان می دانید، به خدا قسم اگر ولایت عهدی مرا قبول نکنی گردنت را خواهم زد.»

حضرت فرمود: «حال که چنین است خداوند مرا از افتادن به هلاکت به دست خویش منع فرموده است. هر طور که صلاح می دانی عمل کن، ولی بدان که من

ولایت عهدی را می پذیرم به شرطی که در هیچ یک از کارهای حکومت از قبیل عزل و نصب و تغییر رسم و سنت دخالتی نکنم بلکه فقط مشاوری از راه دور باشم.»

مأمون پذیرفت و مراسم رسمی ولایت عهدی با عدم میل باطنی آن حضرت آغاز گردید. (۲۱۵)

امام هشتم علیه السلام و دعبل خزاعی

عبدالسلام هروی می گوید: دعبل خزاعی در شهر مرو به حضور حضرت رضاعلیه السلام مشرف گردید و عرض کرد: «من برای شما شعری گفته ام و می خواهم شما قبل از هر کس بشنوید.» فرمود: «بخوان.» پس دعبل شروع کرد به خواندن شعر خویش و در هر مرحله حضرت رضا او را تشویق نمود و برای او طلب آمرزش می کرد تا این که به این شعر رسید:

وَ قَبْرِ بَغْدَادَ لِنَفْسِ زَكِيَّةِ

تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْعُرْفَاتِ

قبری در بغداد متعلق به روح پاکیزه ای است که خداوند در غرفه های بهشتی آن را جای داده است (و آن قبر حضرت کاظم علیه السلام است).

حضرت رضاعلیه السلام فرمودند: «آیا من به شعرت دو بیت اضافه نکنم تا تکمیل گردد؟» عرض کرد: «بفرمائید یا بن رسول الله.» حضرت فرمود: «این دو بیت را نیز به دنبال اشعار خود بخوان:

وَ قَبْرِ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ

تَوَقَّدُ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحُرْقَاتِ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا

يُفْرِجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

یعنی: یک قبر هم در طوس است که آه چه مصیبتی جانسوز دارد، صاحب این قبر تا قیام حضرت مهدی علیه السلام اندوه و مصیبت را از ما برطرف می نماید.»

دعبل عرض کرد: «این قبر کیست؟» حضرت فرمود: «قبر من است و طولی

نخواهد کشید که قبر من محلّ زیارت و آمد و رفت شیعیان من خواهد شد. هر کس مرا در غربت زیارت کند، هم درجه من در قیامت است و آمرزیده خواهد شد.»

سپس برخاست و به منزل رفت و پس از لحظاتی خادم آن حضرت ۱۰۰ دینار رضوی برای دعبل آورد. دعبل عرض کرد:

«به خدا قسم این اشعار را به خاطر پول و جایزه نگفته ام.» پول را ردّ کرد و تقاضا نمود که حضرت رضاعلیه السلام یکی از لباس های خویش را به عنوان تبرّک به وی بدهند. حضرت رضاعلیه السلام یک جُبه که از جنس خز بود به همراه صد دینار به او دادند و فرمودند: «پول را بگیر که به آن محتاج خواهی شد.»

دعبل از مرو همراه یک قافله بیرون آمد ولی در بین راه گرفتار دزدان شدند و دزدان کتف همه اهل قافله و دعبل را بستند و شروع به تقسیم اموال قافله نمودند و در آن حال یکی از دزدان قطعه ای از شعر دعبل را می خواند که گفته بود:

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا

وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صِفْرَاتٍ

یعنی می بینم که مالشان در بین دیگران تقسیم می شود و دستان خودشان از اموال خویش خالی است.

دعبل که شعر خود را شنید به آن مرد گفت: «این شعر را چه کسی سروده است؟» دزد گفت: «مردی از خزاعه که نامش دعبل بن علی است.» دعبل گفت:

«شاعر و سراینده این قصیده من هستم.» دزد همین که شنید نزد رئیس دزدان که مشغول نماز بود دوید و گفت: «دعبل در میان کاروان کتف بسته است.»

رئیس دزدان که این را شنید خود نزد دعبل آمد و احوال او را جویا شد و قصیده وی را از اوّل تا آخر شنید و دستور داد که کتف او و سایر کاروانیان را باز کردند و اموال آنها را باز گردانند.

سپس دعبل به قم رسید و مردم قم درخواست کردند که آن قصیده را بخواند و او نیز مردم را به مسجد جامع دعوت کرد و قصیده اش را خواند و مردم مال فراوانی به او بخشیدند. و وقتی خبر جُبه حضرت رضاعلیه السلام را شنیدند درخواست کردند که

دعبل آن را به هزار دینار به آنها بفروشد. او امتناع نمود و از شهر خارج شد ولی چند نفر از جوانان قم او را تعقیب نموده و جبهه را از او گرفتند. دعبل به قم برگشت و درخواست جبهه را نمود آنها امتناع کردند و سرانجام راضی شد که قسمتی از جبهه را به او بدهند آنها هم قطعه ای از آن را به همراه ۱۰۰۰ دینار به او دادند و دعبل به وطن بازگشت و فهمید که دزد خانه اش را غارت کرده است و او صد دینار حضرت رضاعلیه السلام را - که فرموده بودند به آن احتیاج پیدا می کنی - به خاطر آورد و مردم هر دینار رضوی را به صد درهم از او خریداری کردند و در نتیجه زندگی مجددی را شروع کرد. (۲۱۶)

حز امام رضاعلیه السلام

اشاره

در کتاب جنات الخلود این حرز از آن حضرت نقل شده است:

«اَسْتَسِيلَمْتُ يَا مَوْلَايَ لِمَكَ وَ اَسْتَسِيلَمْتُ نَفْسِي اِلَيْكَ وَ تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ فِي اُمُورِي وَ اَنَا عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ فَاحْبَانِي اللَّهُمَّ فِي سِتْرِكَ عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ وَ اعْصِمْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ اَذِيٍّ بِمَنْكَ وَ اكْفِنِي شَرَّ كُلِّ ذِي شَرٍّ بِقُدْرَتِكَ، اللَّهُمَّ مَنْ كَادَنِي وَ ارَادَنِي اَدْرَأْ اِلَيْكَ فِي نَحْرِهِ، وَ اَسْتَعِيذُ بِكَ عَلَيْهِ وَ اَسْتَعِيذُ مِنْهُ بِحَوْلِكَ فَسِدِّ عَنِّي اَبْصَارَ النَّاطِرِينَ، اِنْ كُنْتُ نَاصِرًا لِي، لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ اِلَهَ الْعَالَمِينَ اَسْأَلُكَ كِفَايَةَ الْاَذَى وَ الْعَافِيَةَ وَ الشُّفَاءَ وَ النَّصِيْرَ عَلَيَّ الْاَعْيَادِ وَ التَّوْفِيْقَ لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، يَا جَبَّارَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ، يَا رَبَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ.» (۲۱۷)

ولادت امام رضاعليه السلام

آلا که قلب خراسان ما امام رضاست

بهار و باغ و گلستان ما امام رضاست

کمال مکتب ایمان ما امام رضاست

چراغ چشم و دل و جان ما امام رضاست

رؤوف کلِ امامان ما امام رضاست

پناه کشور ایران ما امام رضاست

به زائر حرمش وعده داده و باید

سه جا به دیدنش از لطف و مرحمت آید

مزار بضعه پاک پیمبر است این جا

فروغ دیده زهرای اطهر است این جا

بهشتِ قرب خداوند اکبر است این جا

چه ازدهام عجیبی است، محشر است این جا

قسم به کعبه که از کعبه بهتر است این جا

حریم زاده موسی بن جعفر است این جا

به چشم زائر خود تا که محترم گردد

روا بود که حرم دور این حرم گردد

نوای دل، غزل ناب عاشقانه او

فرشته مرغ گرفتار دام و دانه او

دعای محفل قدوسیان ترانه او

ستاده موسی عمران در آستانه او

مسیح محو صدای نقاره خوانه او

کرم ترشّحی از بحر بی کرانه او

اگر چه شهر خراسان دیار غربت اوست

شفای چشم وطن از غبار تربت اوست

الا رؤوف تر از ما به ما امام رضا

غریب با همه کس آشنا امام رضا

ابوالحسن خلف مرتضا امام رضا

گدا و شاه زجودت رضا امام رضا

رفیق زائر بی دست و پا امام رضا

نگاه ماست به دست تو یا امام رضا

تو کیستی به چنین عزّت و جلال بگو

که همنشین گدایی و ضامن آهو

کبوتر تو به مرغ بهشت ناز کند

به چار صحن تو هفت آسمان نماز کند

بهشت با حرمت روز و شب نیاز کند

به شوق زائرت آغوش خویش باز کند

کرم به دامن تو دست خود دراز کند

مرا گدایی کوی تو سرفراز کند

اگر چه در حرمت دست خالی آمده ام

ولی به درگه مولی الموالی آمده ام

در آستان تو با خسته حالی آمده ام

ولی به بارگه ذوالجلالی آمده ام

تو که پناه به کویت دهی دو عالم را

قبول کن به غلامی خویش «میثم» را (۲۱۸)

توسّل به امام رضا علیه السلام

دامن آلوده و بارِ گناه آورده ام

گر چه آهی در بساطم نیست آه آورده ام

هر که بودم هر که هستم با کسی مربوط نیست

بر امام مهربان خود پناه آورده ام

هر که آرد تحفه ای در محضر مولای خود

من دو دست خالی و کوه گناه آورده ام

در کرم شه را گدا باید گدا را نیز شاه

من گدا دست گدایی سوی شاه آورده ام

بر کبوترهای صحنه هدیه ناقابلی است

گندم اشکی که در این بارگاه آورده ام

نالہ ام در سینه، اشکم در بصر، سوزم به دل

نامه ای چون دود آه خود، سیاه آورده ام

ص: ۱۵۱

نی عجب با کوه عصیان عفو، نازم را کشد

رو به سوی مظهر عفو اله آورده ام

ذره بودم زائر شمس الشَّموسم کرده اند

قطره ای بودم به این دریا پناه آورده ام

گر چه هستم قطره ای ناچیز، یک دریای اشک

هدیه بر مولای خود روحی فداه آورده ام

هر فقیری هست دست خالیش سرمایه اش

من فقیرم دست خالی را گواه آورده ام

«میشما» مولا اگر پُرسد چه آوردی بگو

سر به خاک زائرت از گرد راه آورده ام (۲۱۹)

کرامتی از حضرت رضاعلیه السلام

خاطرم را قصه ای بس جان فراست

داستانی که کرامات رضاست

داستانی خوش تر از دُرِّ عَدَن

خوب تر از جان شیرین در بدن

داستان دو برادر در سفر

او سراپا خیر و این یک بود شرّ

آن یکی دارای تقوا و عفاف

این یکی سر تا قدم غرق خلاف

هر دو بودند از محبّان رضا

هر دو زوّار خراسان رضا

آن یکی در بین ره محو خدا

این یکی مست گناه از ابتدا

از قضا دست قدر در کار شد

آن که بود اهل گنه بیمار شد

لحظه لحظه گشت حال او خراب

قطره قطره همچو شمعی گشت آب

نخل عمرش بی برو و بی برگ شد

روحش از پیکر برون با مرگ شد

با کتابی خالی از حسن عمل

عاقبت افتاد در کام اجل

ص: ۱۵۲

زائرین با محنت و رنج و فسوس
رحم آوردند و بردندش به طوس
در حریم خسرو گردون مطاف
با دو صد امید دادندش طواف
در خراسان گشت مدفون پیکرش
کس ندانستی چه آمد بر سرش
با چنان جرم و گناه بی شمار
بود بر حالش برادر غصّه دار
کای برادر با چنین جرم عظیم
چون کند با تو خداوند کریم؟
از قضا در خواب دید او را شبی
صورتش همچون درخشان کوکبی
عفو حقّ گردیده او را سرنوشت
قبر او گردیده باغی از بهشت
گفت: ای جان برادر این جلال
با چنان اعمال می بودت محال
آن عمل، این باغ زیبا، قصّه چیست؟
فاش بر گو این کرامت لطف کیست
گفت: این لطف امام هشتم است
آن که جرم خلق در عفویش گم است

فاش می گویم که با مقراض مرگ
شد چو اعضای وجودم برگ برگ
ز آتش خشم اجل افروختم
پای تا سر شعله گشتم سوختم
آب غسل و دست غسلم به تن
گشت آتش وای بر احوال من
می زدندم تازیانه دو ملک
آتش از تابوت می شد بر فلک
چون مرا بردند در صحن رضا
غرق رحمت گشتم اندر آن فضا
شعله های خشم بر من گل شدند
رعدها آوازه بلبل شدند
تا بگرداندند جسمم را همه
دور قبر آن عزیز فاطمه
دیدم آن مولا ستاده در حرم
سوی زوارش بود چشم کرم
هاتفی گفت: ای گرفتار و اسیر
دامن فرزند زهرا را بگیر
ورنه چون بیرون روی از این مزار
باز گردی بر عذاب حقّ دچار

چشم بگشودم سوی آن مقتدا

اشک ریزان می زدم او را صدا

کای به سویت خلق آورده پناه!

روسیاهم روسیاهم روسیاه

رحم بر حال تباهم یا رضا

بی پناهم بی پناهم یا رضا

هر چه آوردم برون آه از نهاد

یوسف زهرا جوابم را نداد

ص: ۱۵۳

هاتفم گفت: ای سراپا اضطراب

گر که می خواهی تو از مولا جواب

نام زهرا را ببر در محضرش

ده قسم او را به حقّ مادرش

لاجرم آهی کشیدم از جگر

گفتم: ای ریحانه خیرالبشر!

تا نرفتم از درت دستم بگیر

جان زهرا مادرت دستم بگیر

نام زهرا را چو بردم بر زبان

اشک مولا گشت بر صورت روان

برد سوی آسمان دست دعا

گفت: ای عفو تو فوق هر خطا

بار الها بنده ات در این حرم

بر زبان آورد نام مادرم

بگذر از جرم و گناه او همه

عفو کن او را به جان فاطمه

نام زهرا عاقبت اعجاز کرد

حقّ در رحمت به رویم باز کرد

یا رضا عبد گنه کار توام

مجرمی در بین زوّار توام

من هم ای سر تا قدم جود و کرم
در حضورت نام زهرا می برم
ای همه چشم امیدم بر درت
یک نگاهم کن به جان مادرت
حیف، زهر قاتلت، بی تاب کرد
پیکرت را قطره قطره آب کرد
چشم در راه جوادت دوختی
سوختی و سوختی و سوختی
بر فلک می رفت آهت یا رضا
حجره ات شد قلتگاهت یا رضا
در درون حجره در بسته ات
حبس می شد ناله آهسته ات
کاش بالای سرت معصومه بود
نقل بزم اشک آن مظلومه بود
دیده ها لبریز اشک غربت
گریه «میشم» نثار تربت (۲۲۰)

کیستم من؟ شمع جمع آل خیر المرسلینم

کیستم من؟ قلبه دل، کعبه اهل یقینم

کیستم من؟ یوسف زهرا امام هشتمینم

کیستم من؟ کوثر و طاها و نور و یا و سینم

کیستم من؟ ملجاء خلق سماوات و زمینم

من رؤوف آل پیغمبر رضا سلطان دینم

کیستم من؟ بضعه پیغمبر اکرم رضایم

کیستم من؟ نجل زهرا و علی مرتضایم

کیستم من؟ چارده معصوم را شمس الضحایم

کیستم من؟ حجّت حقّ ضامن خلق خدایم

کیستم من؟ نور چشم رحمة للعالمینم

من رؤوف آل پیغمبر رضا سلطان دینم

من در آغوش خراسان کعبه بیت الحرامم

من پناه مرد و زن، من دستگیر خاص و عامم

من رکوعم من سجودم من قیامم من سلامم

من چراغ و چشم نه معصوم و باب سه امامم

من امام کلّ خلق اولین و آخرینم

من رؤوف آل پیغمبر رضا سلطان دینم

خضر باشد تشنه کام جام سقاخانه من

مرغ روح قدسیان مشتاق دام و دانه من

آسمان و آفتاب و ماه او پروانه من

کوثر علم و کمال و فضل از پیمانہ من

ص: ۱۵۵

عارفان را جام نور از چشمه علم الیقینم

من رؤوف آل پیغمبر رضا سلطان دینم

علم و فقه و حکمت و عرفان زبان از من گرفته

ملک هستی تا ابد مهد امان از من گرفته

آنچه در دامن گرفت آسمان از من گرفته

آفرینش ز امر حق خطّ امان از من گرفته

چرخ گردون را امانم ملک هستی را امینم

من رؤوف آل پیغمبر رضا سلطان دینم

من مه ذیقعه را از مهر رویم نور دادم

من به خیل دوستان خویش شوق و شور دادم

من شفا از خاک قبرم بر دل رنجور دادم

من سلام زائرینم را جواب از دور دادم

من به گلزار جنان با زائر خود همنشینم

من رؤوف آل پیغمبر رضا سلطان دینم

گه به دوش نجمه چون ماه درخشان می درخشم

گه به دست موسی جعفر چو قرآن می درخشم

گه به قلب اهل ایمان همچو ایمان می درخشم

گاه بر جان وجود از قلب ایران می درخشم

گه فقیران، گاه محرومان عالم را معینم

من رؤوف آل پیغمبر رضا سلطان دینم

ای گنه کاران من از رحمت شما را می پذیرم

از عطای خویشان اهل خطا را می پذیرم

هر که هستی باش من شاه و گدا را می پذیرم

دوست و دشمن غریب و آشنا را می پذیرم

ص ۱۵۶:

در نمی بندم به روی هیچ کس آری من اینم
من رؤوف آل پیغمبر رضا سلطان دینم
اهل ایران من به شهر طوس مهمان شمایم
در دل این خاک خورشید خراسان شمایم
هم نگهبان شما هم کعبه جان شمایم
مهر تابان شما و مهر ایمان شمایم
هان طواف آرید اینک دور قبر نازنینم
من رؤوف آل پیغمبر رضا سلطان دینم
من صفا و شوق و شور اهل ایران را چو دیدم
از کنار تربت جدّم محمدصلی الله علیه و آله پا کشیدم
آمدم صحرا به صحرا تا در این وادی رسیدم
همچو جان در سینه خاک خراسان آرمیدم
گشته ایران حلقه انگشتر و من چون نگینم
من رؤوف آل پیغمبر رضا سلطان دینم
زائرین قبر من در دو دنیا با شمایم
عهد کردم تا سه نوبت دیدن هر یک بیایم
دستگیر عالمی از رحمت بی منتهایم
«میثم» آلوده را هم از کرم یاری نمایم
دمبدم در نظم او مضمون نو می آفرینم
من رؤوف آل پیغمبر رضا سلطان دینم (۲۲۱)

زائر گنه کار امام رضاعليه السلام

نسیم در بدرم گرد راه آوردم
ز شب سیاه ترم رو به ماه آوردم
نبود دسته گلم تا به دست برگیرم
در این حرم عوض گل گناه آوردم
به دل شکستگیم گر شهود می طلبی
دو چشمه اشک برایت گواه آوردم
گناه کارم و رو کرده ام به دارالزهد
سفید مویم و روی سیاه آوردم
ز آتش گنهم آب دیده خشکیده
ز فقر اشک در این خانه آه آوردم
هزار در به رویم باز بود و کردم ناز
نیاز خویش در این بارگاه آوردم
به نامه سیهم خط قرمزی بکشید
که بر رؤوف رؤوفان پناه آوردم
خدا کند که مرا هم کسی حساب کند
که روی به کوی رضا گاه آوردم
سرشک خجالت و طومار جرم عمرم را
حضور مظهر عفو اله آوردم
رواست تا بنویسد به نخل خود «میثم»

که از بهشتِ ولایت گیاه آوردم

به درگهت، تو گنه کار را راه بده

مگو که بی خردم هیچ کس نمی خردم

کرامت تو به بالای دست می بردم

اگر جدا کنی از خود مرا کم از صفرم

و گر کنار تو باشم فزون تر از عدنم

گدایی درت از خلق بی نیازم کرد

که در سؤال کسی جز تو را صدا نزدم

هزار بار شدم غافل از تو دیدم باز

فزونی کرمت سوی این حرم کشدم

ز کثرت کرمت ای رؤوف اهل البیت

خجالتی که کشیدم هماره می کشدم

زهی کرامت و لطف که دعوتم کردی

به جای آن که گذاری به سینه دستِ رَدَم

مرا به گلشن عشقش پناه داد رضا

اگر چه نیست به جز مشت خار در سپرم

به روی خویش نهادم نام «میثم» را

بهانه اینست قبولم کند اگر چه بدم

رهبران

معصوم

امام محمد بن علي جواد عليه السلام

اشاره

ص: ۱۵۹

در کافی و ارشاد آمده که حضرت جواد الأئمه علیه السلام شب جمعه پانزدهم و یا هفدهم ماه رمضان سال یکصد و نود و هفت هجری قمری به دنیا آمد. (۲۲۲)

در مناقب روایت شده که آن حضرت در روز جمعه دهم ماه رجب سال ۱۹۷ متولد شده است. (۲۲۳)

در کافی و ارشاد روایت شده که امام جوادعلیه السلام در آخر ذی القعدة سال ۲۲۰ به شهادت رسید و سنّ شریف آن حضرت هنگام امامت، هفت سال، و هنگام شهادت، ۲۵ سال، و مدت امامت او هفده سال بوده است. ایام امامت آن حضرت مصادف بوده با باقی مانده خلافت مأمون و ابتدای حکومت معتصم و به دست او نیز به شهادت رسیده است. مادر آن حضرت کنیز امّ ولد، به نام «سبیکه» و یا «درّه» بوده است و حضرت رضاعلیه السلام او را «خیزران» نامیده است. او از خاندان ماریه قبطیه، مادر ابراهیم، فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله و از بهترین زنان زمان خود بوده است. (۲۲۴)

صاحب اعلام الوری گوید: القاب آن حضرت عبارت است از: ۱- تقی؛ ۲- منتجب؛ ۳- جواد؛ ۴- مرتضی؛ و کنیه آن حضرت ابوجعفر ثانی بوده است. (۲۲۵)

حضرت جوادعلیه السلام را در زمان خلافت معتصم عباسی به وسیله سم شهید

نمودند و در مقابر قریش [کاظمین علیهما السلام] پشت سر جدّ خود موسی بن جعفر علیهما السلام دفن کردند. (۲۲۶)

در کتاب عیون المعجزات از کلیم بن عمران نقل شده که گوید: به حضرت رضاعلیه السلام گفتم: «از خدا بخواهید تا او فرزندی به شما عطا کند.» فرمود: «من یک فرزند پسر پیدا خواهم نمود و او وارث من خواهد بود.» و چون حضرت جوادعلیه السلام به دنیا آمد امام هشتم علیه السلام به اصحاب خود فرمود:

«خداوند فرزندی مانند موسی بن عمران علیه السلام به من داد که دریا برای او شکافته می شود و او مانند عیسی علیه السلام می باشد و مادر او پاک و مطهره است.» و چون حضرت جوادعلیه السلام به دنیا آمد، حضرت رضاعلیه السلام به اصحاب خود فرمود:

«فرزندم را از روی ظلم می کشند و اهل آسمان بر او گریه خواهند نمود و خداوند بر دشمن و کسی که به او ظلم می کند خشم می نماید و چیزی نمی گذرد که خداوند قاتل او را به کیفر دردناک و عذاب شدید خواهد رساند.» (۲۲۷)

فرزندان حضرت جوادعلیه السلام

بعضی گفته اند: آن حضرت دو فرزند پسر و پنج فرزند دختر داشته است و صحیح تر این است که فقط دو فرزند پسر داشته: یکی علی بن محمد، ملقب به نقی علیه السلام که دارای مقام امامت الهیه بوده، و دیگری موسی بن محمد، و دو فرزند دختر نیز داشته: یکی به نام فاطمه و دیگری به نام امامه، و همه فرزندان آن حضرت صالح و صالحه بوده اند و در وصف آنان گفته شده:

«بدور طوالع، جبال قوارع، غیوث هوامع، سیول درافع، سیوف قواطع.» (۲۲۸) و بعضی سه دختر دیگر را به نام های حکیمه، خدیجه و امّ کلثوم از فرزندان آن حضرت دانسته اند. و در ارشاد شیخ مفید آمده که آن حضرت جز فاطمه و امامه

دختر دیگری نداشته است. (۲۲۹)

توسل به حضرت جواد علیه السلام

صاحب جنات الخلود گوید: یافتن گنج قناعت و رسیدن به نعمت های پی در پی و توانگری و بخشش موقوف است بر توسل جستن به آن حضرت به این دعا:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ وَلِيِّكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِيَّاهُ جِئِدْتُ بِهِ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَ تَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَيَّ مِنْ وُشِيِّكَ وَ وَسَّعْتَ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ وَ أَعْنَيْتَ بِحِلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَ جَعَلْتَ حَاجَتِي إِلَيْكَ إِنَّكَ لِمَا تَشَاءُ قَدِيرٌ.» و این دعا بعد از هر نماز به جهت ادای قرض نیز مجرب است. (۲۳۰)

کوشه هایی از معجزات حضرت جواد علیه السلام

مرحوم طبرسی در اعلام الوری از علی بن خالد نقل نموده که گوید: من در سامرا بودم و به من خبر دادند که در آن جا مردی از نواحی شام آمده که ادعای پیامبری می کرده و او را در زنجیر بسته و به زندان انداخته اند. پس من به درب زندان آمدم و از زندان بانان خواهش کردم تا مرا نزد او بردند، ولی دیدم او مردی دانا و عاقل است [و نشانه ای از ادعای پیامبری در او نیست]. به او گفتم: «قصه تو چیست؟» او گفت:

«من در شام در محلّ رأس الحسین علیه السلام مشغول عبادت بودم تا این که شبی همان گونه که در محراب عبادت ذکر خدا را می گفتم، شخصی مقابل من حاضر شد و فرمود: "برخیز." چون برخاستم کمی مرا همراه خود برد، ناگهان دیدم در مسجد کوفه هستم. پس به من فرمود: "آیا این مسجد را می شناسی؟" گفتم: "آری، این مسجد کوفه است." پس او و من در مسجد کوفه نماز خواندیم و چون فارغ شدیم باز چند قدم مرا با خود برد و ناگهان دیدم که در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه

ص: ۱۶۳

هستم. پس در آنجا نیز او نماز خواند و من نیز نماز خواندم.

سپس خارج شدیم و پس از چند قدم خود را در مکه دیدم و با همدیگر طواف نمودیم و پس از آن چند قدم همراه او آمدم و خود را در جای اول در شام که آنجا عبادت می کردم یافتم و آن شخص از چشم من غایب شد. و من در شگفت بودم تا یک سال گذشت و باز او را دیدم و او مرا صدا زد و چون نزد او رفتم همانند سال قبل مرا به کوفه و مدینه و مکه برد و به شام بازگرداند و چون خواست از من جدا شود به او گفتم: "به حق آن کسی که تو را قادر بر این کار نموده، خود را به من معرفی کنید." پس او به من فرمود:

"من محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم." پس من این قصه را برای دوستان خود گفتم تا این که خبر به محمد بن عبدالملک زیات رسید و او مرا گرفت و در زنجیر بست و به عراق فرستاد و مرا زندانی کردند و سخن مرا محال دانستند.»

علی بن خالد می گوید: من به او گفتم: «قصه تو را به محمد بن عبدالملک زیات بگویم؟» گفت: «بگو.»

پس من قصه او را برای محمد بن عبدالملک زیات، والی عراق نوشتم و او در پشت نامه من نوشت: «به او بگو: همان کسی که تو را از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برده و از مکه به شام باز گردانیده باید بیاید و تو را از این زندان خارج نماید.»

علی بن خالد می گوید: «من از این پاسخ اندوهگین شدم و باز گشتم و چون روز بعد رفتم تا در زندان این خبر را به او بدهم و او را امر به صبر نمایم، دیدم شرطه ها و زندان بان ها و مردم زیادی از اهل عراق برآشفته اند و می گویند: "امروز صبح آن زندانی که از شام به عراق آورده بودند و ادعای پیامبری می کرد ناپدید شده است و معلوم نیست به زمین فرو رفته و یا به آسمان صعود نموده است."»

پس من که زیدی مذهب بودم با دیدن چنین معجزه ای معتقد به امامت ائمه

مرحوم کلینی نیز در کافی از علی بن اسباط نقل نموده که گوید: حضرت جوادعلیه السلام را پس از شهادت حضرت رضاعلیه السلام دیدم که فرزند خردسالی بود و چون خواستم که قامت او را برانداز کنم و برای رفقای خود توصیف نمایم، آن حضرت نشست و فرمود:

«ای علی بن اسباط! خداوند در امامت همان گونه احتجاج نموده که در پیامبری و نبوت احتجاج نموده است.» و سپس این آیه را تلاوت نمود: «آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۲۳۲)؛ یعنی: «ما نبوت و پیامبری را به عیسی علیه السلام در حال کودکی دادیم.» (۲۳۳)

صاحب کتاب مناقب از محمد بن فرج نقل نموده که گوید: حضرت جوادعلیه السلام به من نوشت: «خمس ما را بیاورید، چرا که من جز در این سال از شما مطالبه خمس نمی کنم.» پس در همان سال آن حضرت به شهادت رسید. (۲۳۴)

ابوهاشم جعفری گوید: روزی خدمت امام جوادعلیه السلام رسیدم و با خود سه رقعہ بدون نام آورده بودم که از طرف صاحبانش به آن حضرت بدهم و نمی دانستم صاحبان آنها چه کسانی هستند و به این علت در باطن خود ناراحت و اندوهگین بودم. پس حضرت جوادعلیه السلام یکی از آنها را برداشت و فرمود: «این رقعہ مربوط به ریّان بن شیب است.» و سپس دومی را گرفت و فرمود: «این رقعہ نیز مربوط به محمد بن حمزه است.» و سومی را نیز گرفت و فرمود: «این نیز مربوط به فلان شخص است.» پس من مبہوت شدم و آن حضرت به من تبسم نمود. (۲۳۵)

صفوان بن یحیی گوید: به حضرت رضاعلیه السلام گفتم: «ما قبل از ولادت حضرت جوادعلیه السلام همواره به شما عرض می کردیم: "امام بعد از شما کیست؟" و شما می فرمودید: "خداوند فرزندی به من عطا خواهد نمود." و اکنون خداوند فرزندی به شما عطا نموده و چشم ما روشن گردیده است. اکنون می گوییم: "خداوند روزی را نیاورد که شما بین ما نباشید"، لکن اگر حادثه ای برای شما رخ دهد، امام بعد از شما که خواهد بود؟»

پس حضرت رضاعلیه السلام با انگشت خود به حضرت جواد که مقابل او ایستاده بود اشاره کرد و فرمود: «امام شما این آقا است.» پس من گفتم: «فدای شما شوم! این فرزند شما سه سال بیش ندارد!»

امام علیه السلام فرمود: «باکی نیست، حضرت عیسی علیه السلام به پیامبری مبعوث گردید و دو سال بیش نداشت.» و چون حضرت رضاعلیه السلام از دنیا رحلت نمود سنّ حضرت جوادعلیه السلام نزدیک به هفت سال بود. از این رو، بین مردم بغداد و شهرهای دیگر اختلافی رخ داد و عدّه ای از علمای شیعه مانند ریّان بن صلت و صفوان بن یحیی و محمّد بن حکیم و عبدالرحمان بن حجاج در برکه زلون جمع شدند و در مورد امامت حضرت جوادعلیه السلام که سنّ مبارکش هفت سال بیش نبود و آنها امام زمان خود را نشناخته بودند گریه و ناله می کردند. پس یونس بن عبدالرحمن به آنان گفت:

«دست از گریه بردارید و نگوئید مسائل خود را از چه کسی سؤال کنیم، و صبر کنید تا فرزند حضرت رضاعلیه السلام [یعنی جواد الائمه علیه السلام] بزرگ شود.» پس ریّان بن صلت برخاست و دست خود را در گلوی یونس بن عبدالرحمن گذارد و گفت: «تو در ظاهر خود را شیعه معرفی می کنی و در باطن اهل شکّ و شرک هستی.»

سپس گفت: «اگر او از طرف خداوند امام باشد و اکنون به دنیا آمده باشد همانند مرد بزرگ و عالم خواهد بود و اگر از ناحیه خداوند به امامت تعیین نشده باشد اگر هزار سال عمر کرده باشد مانند یکی از مردم خواهد بود و سزاوار است

شما در این مسأله دقت کنید.»

پس مردم یونس بن عبدالرحمان را نکوهش نمودند و چون موسم حج بود، هشتاد نفر از فقها و علمای بغداد و شهرهای دیگر آماده حج شدند و به مدینه رفتند تا امام جواد علیه السلام را از نزدیک ملاقات کنند، و چون وارد مدینه شدند در خانه امام صادق علیه السلام مستقر گردیدند و آنجا محل مناسبی برای اجتماع آنان بود، و چون نشستند عبدالرحمان بن موسی، عموی حضرت جواد علیه السلام، وارد شد و در صدر مجلس نشست و شخصی فریاد کرد: «این فرزند رسول خداست، هر کسی سؤال دارد از او پرسد.»

پس سؤالاتی از او کردند و چون پاسخ های غیر صحیحی از او شنیدند اضطراب و اندوه آنان زیاد شد و پیش خود گفتند: «اگر فرزند حضرت رضاعیه السلام [یعنی جواد الائمه علیه السلام] قدرت پاسخ دادن به این مسائل را می داشت، نباید ما مواجه با عموی او می شدیم و پاسخ های غیر صحیح از او می شنیدیم.»

پس از بالای مجلس دری گشوده شد و موفق [خادم آن حضرت] گفت: «این ابوجعفر جواد علیه السلام است [بیاید سؤالات خود را از او پرسید.]» پس آنان بر حضرت جواد علیه السلام وارد شدند و بر او سلام کردند [و جمال مبارک او را دیدند] و همان مسائل را از آن حضرت سؤال کردند و چون پاسخ صحیح شنیدند خشنود شدند و دعا و تحیت بر او فرستادند و گفتند: «عموی شما چنین و چنان فتوا داد.»

پس حضرت جواد علیه السلام روی مبارک خود را به عموی خویش نمود و فرمود: «لا إله إلا الله»، و سپس فرمود: «ای عمو! فتوا دادن از پیش خود نزد خداوند، بزرگ و خطرناک است و خداوند از شما سؤال خواهد نمود که: برای چه نسبت به چیزی که نمی دانستی فتوا دادی، در حالی که داناتر و عالم تر از تو بینندگان من بود؟»

اسحاق بن اسماعیل - که برای حج آمده بود - می گوید: من ده مسأله بر روی یک کاغذ نوشته بودم و پیش خود گفتم: «اگر او این مسائل را پاسخ بدهد از او می خواهم که دعا کند خداوند حمل عیال من را پسر قرار دهد.» و چون دیدم مردم

فشار آورده و پیوسته مسائل خود را از او سؤال می کنند و جواب صحیح دریافت می کنند با خود گفتیم: «می روم و فردا می آیم مسائل خود را مطرح می نمایم.»

پس آن حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: «ای اسحاق بن اسماعیل! خداوند دعای مرا درباره فرزند تو مستجاب نمود، او پسر خواهد بود و تو نام او را احمد بگذار.» گفتم: «الحمد لله، حقاً که این حجّت بالغه الهی است.» و چون او به شهر خود بازگشت، خداوند فرزند پسری به او داد و او نامش را احمد گذارد. (۲۳۶)

ابویحیای صنعانی گوید: خدمت حضرت رضاعلیه السلام بودم که فرزند او حضرت جوادعلیه السلام وارد شد و او فرزند خردسالی بود. پس حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «خداوند مولودی با برکت تر از این مولود برای شیعیان ما قرار نداده است.» (۲۳۷)

مرحوم کلینی در کتاب کافی از محمّد بن حسن عمّار نقل نموده که گوید: روزی در مدینه نزد علی بن جعفر بن محمدعلیهم السلام عموی حضرت جواد نشسته بودم و دو سال بود که من نزد او می رفتم و آنچه او از برادر خود موسی بن جعفرعلیهما السلام نقل می نمود من می نوشتم تا این که روزی حضرت جوادعلیه السلام در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله بر او وارد شد و من دیدم علی بن جعفر بدون عبا و با پای برهنه دوید و دست او را بوسید و او را تکریم و تعظیم نمود. پس حضرت جوادعلیه السلام به او فرمود: «ای عمو! بنشین، خدا تو را رحمت کند.» علی بن جعفر گفت:

«چگونه صحیح است که من بنشینم و شما ایستاده باشید؟» اصحاب علی بن جعفر او را ملامت و توبیخ کردند و گفتند: «تو عموی پدر او هستی و این گونه به او احترام می کنی؟» پس علی بن جعفر محاسن سفید خود را به دست گرفت و گفت: «ساکت شوید! اگر خداوند این پیرمرد را برای امامت شایسته ندانسته باشد و این جوان را شایسته آن دانسته باشد، آیا من می توانم فضل او را انکار کنم؟» سپس

گفت: «من از گفته های شما به خدا پناه می برم، چرا که من خود را غلام او می دانم.» (۲۳۸)

محدث قمی رحمه الله پس از نقل حدیث فوق گوید: «علی بن جعفر، سیدی جلیل القدر و صاحب فضل و کثیر الورع و راوی احادیث برادر خود، موسی بن جعفر علیه السلام است و در تمسک به برادر و قبول امامت او بسیار کوشا و جدی بوده است و احادیث فراوانی درباره معالم دین از او نقل نموده و همواره ملازم برادر خود بوده [و او را امام واجب الإطاعه خود می دانسته] است و چهار مرتبه در ملازمت با برادر خود و اهل و عیال او برای عمره به مکه رفته است.»

روایت شده که روزی او نزد حضرت جواد علیه السلام نشست و چون طیب خواست حضرت جواد علیه السلام را فصد نماید و رگی از او بزند، علی بن جعفر برخاست و گفت: «ای مولای من! اجازه بدهید که نخست مرا فصد کند و من قبل از شما اثر فرورفتن آهن را در بدن خود بیابم.» و چون حضرت جواد علیه السلام برخاست علی بن جعفر دوید و کفش او را آماده نمود تا بپوشد. (۲۳۹)

فضائل و مناقب حضرت جواد علیه السلام

حضرت جواد علیه السلام در همان سنّ کودکی در کمال عقل و فضل و علم و حکمت و ادب بود، به گونه ای که احدی از سادات و غیر سادات هرگز در مرتبه او نبودند. او همانند پدران خود در همان سنین کودکی صاحب همه کمالات انسانی و علوم الهیه بود و کوچک ترین فرقی با آنان نداشت. از این رو، مأمون الرشید خلیفه عباسی مجذوب و شیفته او شده بود و دختر خود امّ الفضل را به او تزویج نمود و همراه او به مدینه فرستاد و فراوان از او تعظیم و توقیر و تجلیل نمود.

ریّان بن شیب گوید: هنگامی که مأمون اراده نمود دختر خود را به حضرت جواد الائمه علیه السلام تزویج نماید، این عمل بر عدّه ای از بنی عباس گران آمد و سخن در

این باره فراوان گفته شد تا این که به مأمون گفتند:

«تو را به خدا سوگند می دهیم که از چنین تصمیمی صرف نظر نمایی، چرا که ما ترس آن داریم با این عمل، لباس خلافت از قامت بنی عباس خارج گردد. و ما تازه از مشکل ولایت عهدی علی بن موسی الرضاعلیه السلام خارج شده ایم و اکنون شما مشکل دیگری برای بنی عباس ایجاد می کنی.»

مأمون گفت: «به خدا سوگند، من از ولایت عهدی علی بن موسی پشیمان نشدم و من می خواستم خلافت را کلاً به او واگذار کنم و لکن او نپذیرفت و اما ابوجعفر جواد را خواستم که مقام او را در سنین کودکی بر همه مردم آشکار سازم.»

عباسیین گفتند: «او فرزند خردسالی است و آگاهی لازم را ندارد و شما باید صبر کنید تا فقه و آداب اسلامی را بیاموزد و سپس آنچه را صلاح می دانید درباره او انجام بدهید.»

مأمون گفت: «وای بر شما! من این جوان را بهتر از شما می شناسم، این ها از خاندانی هستند که دانش و علوم آنان الهام الهی است و همواره پدران او در علم دین و آداب بی نیاز از رعیت بوده و مردم نیازمند به آنان بوده اند و اگر شما تردیدی در این مسأله دارید او را آزمایش کنید تا آنچه من گفتم برای شما نیز آشکار گردد.»

پس مردم به سخن مأمون راضی شدند و چون خارج گردیدند به یحیی بن اکثم که قاضی آن زمان بود گفتند تا سؤالاتی از حضرت جوادعلیه السلام بکنند و مأمون نیز پذیرفت و حضرت جوادعلیه السلام که در آن زمان نه سال و چند ماه از عمر او گذشته بود وارد شد و در کنار مأمون نشست، یحیی بن اکثم نیز مقابل امام جوادعلیه السلام نشست و به مأمون گفت: «یا امیرالمؤمنین! آیا اجازه می دهی که سؤالی از ابوجعفر بکنم؟»

مأمون گفت: «از او اجازه بگیر.» پس یحیی بنی اکثم به حضرت جوادعلیه السلام گفت: «فدای شما شوم! آیا اجازه می دهید مسأله ای را از شما سؤال کنم؟» حضرت جوادعلیه السلام فرمود: «هر چه می خواهی سؤال کن.»

یحیی بن اکثم گفت: «فدای شما شوم! چه می گوئید درباره محرمی که در احرام

حضرت جوادعلیه السلام فرمود: «صید او در حرم بوده و یا خارج حرم؟ عالم بوده یا جاهل؟ عمداً صید کرده یا سهواً؟ صید کننده آزاد بوده و یا غلام؟ بالغ بوده یا غیر بالغ؟ اولین بار او بوده که صید کرده و یا قبلاً نیز صید کرده بوده؟ صید او از حیوانات پرنده بوده یا حیوانات غیر پرنده؟ حیوانی که صید کرده کوچک بوده یا بزرگ؟ اصرار در صید مجدد داشته و یا نادم و پشیمان شده؟ شب صید کرده و یا روز؟ در احرام عمره بوده و یا در احرام حج؟»

پس یحیای اکثم متحیر ماند و ناتوانی و نادانی در صورت او ظاهر گشت و زبان او گره خورد و اهل مجلس ناتوانی او را مشاهده کردند و مأمون خدا را شکر کرد که چنین نعمتی و توفیقی نصیب او نموده و نظر او موافق حقیقت درآمده است. پس مأمون در همان جلسه به حضرت جوادعلیه السلام گفت: «آیا شما از دختر من خواستگاری می کنید؟ من دخترم ام الفضل را به شما تزویج خواهم نمود.»

پس حضرت جوادعلیه السلام پذیرفت و این خطبه را قرائت فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ إِفْرَاراً بِنِعْمَتِهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِخْلَاصاً لَوْحِدَانِيَّتِهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ بَرِيَّتِهِ وَعَلَى الْأَصْفِيَاءِ مِنْ عَشْرَتِهِ. أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَى الْأَنْامِ أَنْ أَعْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۲۴۰) ثُمَّ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى يَخْطُبُ أُمَّ الْفَضْلِ ابْنَةَ عَبْدِ اللَّهِ الْمَأْمُونِ وَقَدْ بَدَلَ لَهَا مِنَ الصَّدَاقِ مَهْرَ جَدَّتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ خَمْسِيَّةٌ مِائَةً دِرْهَمٍ جِياداً، فَهَلْ زَوَّجْتَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِهَا عَلَى الصَّدَاقِ الْمَذْكَورِ؟ فَقَالَ الْمَأْمُونُ: «نَعَمْ قَدْ زَوَّجْتُكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أُمَّ الْفَضْلِ ابْنَتِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَذْكَورِ، فَهَلْ قَبِلْتَ النِّكَاحَ؟» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: «نَعَمْ قَبِلْتُ النِّكَاحَ وَرَضِيْتُ بِهِ.»

و چون صیغه عقد نکاح جاری شد مأمون دستور داد مردم در مراتب خود قرار

ریان بن شیب می گوید: چیزی نگذشت که ما صداهایی مانند صداهای ملاحین [و کشتیانان] را شنیدیم و ناگهان دیدیم که خدام یک کشتی مصنوعی از نقره را با طناب های ابریشمی با شتاب می کشند و در داخل آن کشتی عطر و طیب مرگب از مشک و عنبر و عود قرار دارد و مأمون دستور داد نخست خواص اهل مجلس را با آن معطر نمودند و سپس برای عموم مردم بردند و همگی خود را از آن خوشبو نمودند و سپس سفره های غذا گسترده شد و دانه های جواهر آوردند و به هر کس به اندازه مرتبه ای که داشت نثار کردند و چون عموم مردم متفرق شدند و خواص باقی ماندند، مأمون به حضرت جوادعلیه السلام گفت: «فدای شما شوم! اگر صلاح می دانید اکنون پاسخ مسائل مربوط به قتل صید در احرام را بیان فرمایید.»

حضرت جوادعلیه السلام فرمود: «آری.» و سپس همه شقوق صید در حال احرام را همان گونه که مشهور است بیان نمود و مأمون می گفت: «أحسن! أحسن! أحسن الله إليك یا أباجعفر.» سپس گفت: «اگر صلاح می دانید شما نیز سؤالی از یحیی بن اکثم بنمایید؟»

پس حضرت جوادعلیه السلام به یحیی بن اکثم فرمود: «به من خبر ده از مردی که زنی در اوّل روز برای او حرام بوده و چون آفتاب بالا آمده برای او حلال شده و چون ظهر شده برای او حرام گردیده و چون عصر شده برای او حلال شده و چون آفتاب غروب نموده برای او حرام شده و چون وقت نماز عشا شده برای او حلال شده و چون نصف شب شده برای او حرام گردیده و چون فجر طالع شده برای او حلال شده است، بگو بدانم وضع این زن چگونه بوده و برای چه در ساعاتی برای آن مرد حلال بوده و در ساعاتی حرام بوده است؟»

یحیی بن اکثم متحیر ماند و گفت: «نمی دانم و اگر شما صلاح بدانید و برای ما بیان کنید استفاده می کنیم.» حضرت جوادعلیه السلام فرمود: «این زن کنیز مردم بوده و نگاه به او در اوّل روز بر آن مرد حرام بوده است، و چون آفتاب برآمده آن مرد او را

خریداری کرده و برای او حلال شده، و چون ظهر شده او را آزاد نموده و برای او حرام شده، و چون عصر با او ازدواج کرده برای او حلال شده، و چون مغرب با اوظهار نموده برای او حرام شده، و چون کفاره ظهار را وقت نماز عشا داده برای او حلال شده، و چون نصف شب او را طلاق داده برای او حرام شده، و چون اذان صبح در طلاق خود رجوع نموده برای او حلال شده است.»

پس مأمون روی خود را به مردم کرد و گفت: «وای بر شما! [مگر نمی دانید] اهل این خانه [یعنی خانه نبوت] از ناحیه خداوند مخصوص به فضیلت و منزلتی هستند که اکنون شما دانش و علم آنان را مشاهده کردید، و کمی سنّ آنان مانع از کمال و فضیلتشان نیست؟»

سپس گفت: «مگر شما نمی دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله دعوت خود را از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شروع نمود و او ده ساله بود و در سنّ ده سالگی اسلام را پذیرفت و خداوند حکم خود را درباره او جاری ساخت، و رسول خداصلی الله علیه وآله جز علی بن ابی طالب علیه السلام را در سنّ ده سالگی به اسلام دعوت نکرد و همچنین بیعت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در کمتر از شش سالگی پذیرفت و با بچه های دیگر در چنین سنّی بیعت نکرد، چرا که این خاندان همگی ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله هستند و حکم خداوند برای اوّل و آخر آنان یکسان است؟»

پس حاضرین گفتند: «راست گفتی یا امیرالمؤمنین.» و متفرّق شدند. و چون روز بعد شد، مأمون باز مردم را دعوت نمود و حضرت جوادعلیه السلام نیز حضور یافت و سران لشکری و کشوری و کادر امنیتی آمدند و به مأمون و حضرت جوادعلیه السلام تبریک گفتند و طبق هایی از نقره آوردند و بندقه هایی [بندقه چیز گرد شده و مدور است] از مشک و زعفران را معجون نموده بودند و بین آنها سندهای اموال سنگین و بزرگی بود و مأمون دستور داد آنها را بر سر خواصّ نثار نمودند و هر بندقه ای نصیب هر کس می شد آن را باز می نمود و رقعہ داخل آن را که سند اموال نفیس بود برمی داشت و با این نثار همه آنان ثروتمند شدند.

مأمون همواره به حضرت جواد اکرام و تعظیم می نمود و او را بر فرزندان و اهل بیت خود مقدم می داشت و چون حضرت جوادعلیه السلام از نزد مأمون خارج شد و با همسر خود اُمّ الفضل به طرف مدینه آمد و نزدیک کوفه رسید، مردم او را بدرقه می کردند تا این که هنگام غروب به خانه مسیب رسید و در آنجا ساکن شد و سپس وارد مسجد کوفه شد و در صحن مسجد درخت نبقه ای [نبقه دانه درخت سدر است] بود که میوه ای نمی داد، پس آن حضرت در کنار آن درخت وضو گرفت و نماز مغرب را در آن جا با مردم خواند، و در رکعت اوّل، حمد و سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ» خواند و در رکعت دوّم، حمد و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را خواند و قبل از رکوع، قنوت گرفت و بعد از سلام ساعتی به ذکر خدا مشغول بود.

سپس بدون تعقیب برخاست و چهار رکعت نافله مغرب را خواند و پس از آن تعقیب خواند و دو سجده شکر به جا آورد و چون بازگشت و به آن درخت نبقه رسید، مردم دیدند آن درخت که تاکنون میوه ای نداشت پر از میوه زیبا شده است. پس همه تعجب نمودند و از میوه آن درخت خوردند و دیدند آن میوه شیرین و بدون هسته است، سپس حضرت جوادعلیه السلام به مدینه بازگشت. (۲۴۱)

حضرت جوادعلیه السلام پس از ازدواج با اُمّ الفضل به مدینه بازگشت و در مدینه زندگی می کرد تا این که در سال یکصد و بیست [و یا یکصد و بیست و پنج] هجری قمری، معتصم آن حضرت را به بغداد احضار نمود و آن حضرت در آنجا بود تا در ماه ذی القعدة آن سال به دست معتصم به شهادت رسید. (۲۴۲)

شیخ مفید در ارشاد و عیاشی در تفسیر و مجلسی در بحار و... می فرمایند: «معتصم حضرت جوادعلیه السلام را مسموم نمود.» (۲۴۳)

۱- روزی مأمون به یحیی بن اکثم گفت: «مسأله ای را از فرزند حضرت رضاعلیه السلام سؤال کن که در پاسخ آن بماند.» پس یحیی بن اکثم به حضرت جوادعلیه السلام گفت: «نظر شما درباره مردی که با زنی زنا کند چیست؟ آیا می تواند با او ازدواج نماید؟»

حضرت جوادعلیه السلام فرمود: «باید صبر کند تا آن زن از نطفه او و نطفه دیگری پاک شود [و عدّه او بگذرد]، چرا که از او ایمن نیست که با مرد دیگری زنا کرده باشد همانند این که با او زنا کرده است و سپس اگر خواست با او ازدواج نماید و مثل این مثل درخت خرمایی است که مردی از راه حرام از خرماي آن خورده باشد و سپس آن درخت را خریداری کند و از راه حلال خرماي آن را بخورد.»

پس یحیی بن اکثم مجاب شد [و خجل گردید] و حضرت جوادعلیه السلام به او فرمود: «چه می گویی درباره مردی که زنی برای او اول صبح حرام بوده و وسط روز حلال شده...» مؤلف گوید: این سخن در بحث فضائل آن حضرت گذشت. (۲۴۴)

۲- حضرت جوادعلیه السلام درباره گوش فرادادن به سخن گوینده فرمود: «مَنْ أَصْغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ، وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنِ لِسَانِ إبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إبْلِيسَ.»

یعنی: «کسی که به سخن گوینده ای گوش فرا دهد او را پرستیده است، پس اگر آن گوینده از طرف خدا سخن گفته، او خدا را پرستیده و اگر از طرف شیطان سخن گفته، او شیطان را پرستیده است.»

۳- درباره توبه و بازگشت به خداوند فرمود: «تَأْخِيرُ التَّوْبَةِ اغْتِرَارٌ، وَ طُولُ التَّسْوِيفِ خَيْرَةٌ، وَ الْإِعْتِلَالُ عَلَى اللَّهِ هَلَكَةٌ، وَ الْإِضْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ أَثْمُنُ لِمَكْرِ اللَّهِ «وَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ».»

یعنی: «تأخیر انداختن توبه، فریب [شیطان] است، و کار [آخرت] را همواره به

آینده موکول نمودن سبب حیرت و سرگردانی است، و عذر تراشی در راه خدا سبب هلاکت است، و اصرار بر گناه ایمن شدن از مکر خداوند است، و خداوند می فرماید: از مکر من ایمن نمی شوند مگر زیانکاران.»

۴- و درباره عجله و شتاب زدگی فرمود: «إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ.» یعنی: «خبر دادن از کاری که هنوز کامل نشده و یا حتمی نگردیده سبب فساد و دگرگونی آن خواهد شد.» (۲۴۵)

۵- و درباره رشد مؤمن فرمود: «الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ، وَوَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ، وَ قَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ.»

یعنی: «مؤمن برای رسیدن به رشد و سعادت خود به سه چیز نیازمند است: ۱- توفیق الهی؛ ۲- واعظ نفسانی خود؛ ۳- پذیرفتن نصیحت دیگران.» (۲۴۶)

۶- مردی به حضرت جواد علیه السلام گفت: «مرا نصیحت کنید.» حضرت جواد علیه السلام به او فرمود: «نصیحت پذیر هستی؟» گفت: «آری.» فرمود: «صبر را بالش خود قرار ده، و فقر را در آغوش خود گیر، و شهوات را کنار گذار، و با هوای نفسانی خود مخالفت کن، و بدان که هرگز از دید خدا دور نخواهی بود، و با رعایت این چهار چیز بین چه خواهی دید و احوال تو چگونه خواهد شد.» (۲۴۷)

۷- و درباره برادری در راه خدا فرمود: «مَنْ اسْتَفَادَ أَخًا فِي اللَّهِ فَقَدْ اسْتَفَادَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ.» یعنی: «هر کس یک برادر خدایی پیدا کند مانند این است که خانه ای را در بهشت به دست آورده باشد.» (۲۴۸)

۸- و درباره توکل و اعتماد به خداوند فرمود: «الْتِّقَهُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ لِكُلِّ غَالٍ وَ سَلَّمَ إِلَى كُلِّ عَالٍ.»

یعنی: «اعتماد و اطمینان به وعده های خداوند سرمایه ای است که با آن

می توان هر چیز گرانبهایی را خریداری کرد، و نردبانی است که می توان به وسیله آن به هر جای بلندی رسید.» (۲۴۹)

۹- و درباره عزت مؤمن فرمود: «عِزُّ الْمُؤْمِنِ غِنَاهُ عَنِ النَّاسِ». یعنی: «عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است [و ذلت او در طمع به آنان است].» (۲۵۰)

۱۰- و درباره انتخاب رفیق و همنشین فرمود: «إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوبِ يَحْسُنُ مَنَظَرَهُ وَيَقْبَحُ آثَارُهُ.»

یعنی: «از رفاقت و هم نشینی با انسان شرور دوری کن، چرا که او مانند شمشیر زهر آلود است که ظاهر آن زیباست و باطن آن کشنده است.» (۲۵۱)

۱۱- و درباره افراد شهوت ران فرمود: «رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا يُقَالُ عَثْرَتُهُ.»

یعنی: «لغزش افراد شهوت ران قابل جبران نیست.» (۲۵۲)

۱۲- و درباره پیروی از هواهای نفسانی فرمود: «مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أَعْطَى عَيْدُوهُ مُنَاهُ.» یعنی: «کسی که از هوس خود اطاعت نماید مانند این است که خواسته دشمن خود را بر آورده باشد.» (۲۵۳)

شهادت حضرت جوادعلیه السلام

محدث قمی رحمه الله می گوید: حضرت جوادعلیه السلام در آخر ذی القعدة سال دویست و بیست هجری قمری در سن بیست و پنج سالگی در بغداد مسموم شد و در مقابر قریش پشت سر جدش موسی بن جعفرعلیهما السلام دفن گردید، و سبب ورود آن حضرت به بغداد این بود که معتصم عباسی آن حضرت را در بیست و هشتم محرم سال دویست و بیست هجری قمری از مدینه به بغداد احضار نمود و در آخر ذی القعدة آن سال او را مسموم کرد. (۲۵۴)

شیخ مفید از اسماعیل بن مهران نقل نموده که گوید: هنگامی که حضرت جوادعلیه السلام - در نوبت اول - خواست به طرف بغداد برود من به او عرض کردم: «فدای شما شوم! من از این سفر برای جان شما هراس دارم، آیا بعد از شما امام من که خواهد بود؟»

حضرت جوادعلیه السلام صورت خود را به طرف من برگرداند و خندید و فرمود: «چنین نیست که تو گمان کرده ای و این سال رحلت من نخواهد بود.» و چون در نوبت بعد معتصم آن حضرت را به بغداد احضار نمود من خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: «فدای شما شوم! شما که از مدینه خارج می شوید به من بگویید امام من بعد از شما کیست؟» و چون این سؤال را کردم حضرت جوادعلیه السلام گریان شد، به قدری که اشک محاسن شریفش را گرفت و به من فرمود: «این سال، سال شهادت من است و امام بعد از من فرزندی علی بن محمد خواهد بود.» (۲۵۵)

روایت شده که امّ الفضل، همسر آن حضرت او را مسموم نمود و پس از آن مبتلای به بیماری آکله شد و هلاک گردید. (۲۵۶)

علّامه مجلسی در کتاب بحار از تفسیر عیاشی، از زرقان صاحب ابن ابی داود قاضی نقل نموده که گوید: روزی ابن ابی داود از نزد معتصم خارج شد و مغموم و افسرده بود و چون از او سؤال کردم گفتم: «ای کاش بیست سال قبل مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم.» گفتم: «برای چه؟» گفت: «به خاطر این مرد سیاه چهره»، یعنی حضرت جوادعلیه السلام. گفتم: «مگر او با تو چه کرد؟»

ابن ابی داود گفت: «امروز دزدی را نزد خلیفه [یعنی معتصم] آوردند و چون اقرار به دزدی نمود، خلیفه گفت: "حدّ خدا را بر او جاری کنید." و همه فقها را جمع نمود و محمد بن علی علیه السلام را نیز احضار کرد. پس اول از ما سؤال کرد: "دست این دزد را از کجا باید قطع نمود؟" من گفتم: "از مچ، به دلیل آیه تیمّم." و عدّه ای نیز موافق با

من بودند و عدّه دیگری گفتند: "باید از مرفق قطع شود، به دلیل آیه وضو." پس معتصم به حضرت جواد علیه السلام گفت: "نظر شما چیست؟" او گفت: "دیگران پاسخ شما را گفتند، مرا معذور بدارید." معتصم گفت: "گفته این ها را رها کن، شما چه می گویی؟" او باز فرمود: "یا امیرالمؤمنین! مرا معاف بدار از این مسأله." معتصم گفت: "شما را به خدا سوگند می دهم که پاسخ این مسأله را بگویید."

پس حضرت جواد علیه السلام فرمود: "اکنون که مرا به خدا سوگند دادی من می گویم. همه این ها در بیان سنّت خطا کردند و دست این دزد را باید از انتهای انگشتان قطع نمود و کف دست را برای او باقی گذارد." معتصم گفت: "دلیل آن چیست؟"

او فرمود: "دلیل آن سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: سجده باید بر هفت عضو انجام شود: صورت، کف دست ها، سر زانو ها، سر انگشتان پاها، و پیشانی؛ و اگر دست این مرد را از مچ و یا از مرفق قطع کنید، محلّ سجده برای او باقی نمی ماند و خداوند در قرآن فرموده است: «وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»، یعنی این هفت عضوی که برای سجده روی زمین قرار می گیرد حقّ خداست و آنچه حقّ خداست نباید بریده شود."

پس معتصم نظر او را پسندید و دستور داد دست آن دزد را از انتهای انگشتان قطع کردند، و چون این صحنه رخ داد قیامت من بر پا شد و آرزو کردم که مرده بودم و این ذلّت را نمی دیدم.»

زرقان می گوید: ابن ابی داود به من گفت: پس از گذشت سه روز نزد معتصم رفتم و گفتم: «خیر خواهی از امیرالمؤمنین بر من واجب است - و می دانستم که با این سخن ها به دوزخ خواهم رفت -». معتصم گفت: «مقصود تو چیست؟»

گفتم: «هنگامی که امیرالمؤمنین فقها و علمای رعیت خود را برای امری از امور دین دعوت می کند و از آنان سؤال می نماید و آنان مقابل اهل مجلس پاسخی می دهند و به گوش همه مردم می رسد، اگر امیرالمؤمنین سخنان آنان را رها کند و سخن کسی را که عدّه ای از مردم اعتقاد به امامت او دارند و او را ولی امر و سزاوار

به منصب امامت می دانند بپذیرد و طبق نظر او حکم کند و حکم فقهای دیگر را رها کند، مردم چه خواهند گفت؟» پس رنگ صورت معتصم تغییر کرد و به خود آمد و گفت: «خدا به تو جزای خیر بدهد.» و روز چهارم به یکی از کتّاب و دفترداران یکی از وزرای خود گفت: «حضرت جوادعلیه السلام را به منزل خود دعوت کن.» و چون دعوت کرد، حضرت جوادعلیه السلام دعوت او را نپذیرفت و فرمود:

«تو می دانی که من در مجالس شما حاضر نمی شوم.» پس آن کاتب گفت: «من برای اطعام شما را دعوت می کنم و دوست می دارم قدم خود را در منزل من بگذارید و از آن تبرّک بجویم و یکی از وزرای خلیفه نیز می خواهد با شما ملاقات کند.» پس امام علیه السلام به خانه او رفت و چون غذای او را میل نمود و احساس مسمومیت کرد، مرکب خود را طلب نمود تا باز گردد. پس صاحب منزل گفت: «در منزل من بمانید.» امام علیه السلام فرمود: «بیرون رفتن من برای تو بهتر است.» و آن زهر بیش از یک شبانه روز به آن حضرت مهلت نداد و به شهادت رسید. (۲۵۷)

شیخ مفید در کتاب ارشاد از اثبات الوصیه نقل نموده که گوید: هنگامی که حضرت جوادعلیه السلام به عراق بازگشت، معتصم و جعفر بن مأمون به دنبال حيله ای بودند که آن حضرت را به قتل برسانند. پس جعفر به خواهر خود امّ الفضل گفت تا چاره ای برای کشتن آن حضرت بیندیشد، چرا که می دانست او حضرت جوادعلیه السلام را دوست نمی دارد و آن به این علت بود که حضرت جوادعلیه السلام مادر پدر خود را بر او مقدّم می داشت و مادر حضرت رضاعلیه السلام نیز شدیداً حضرت جوادعلیه السلام را دوست می داشت. از سویی، امّ الفضل فرزندی از حضرت جوادعلیه السلام پیدا نکرده بود. از این رو، درخواست برادر خود را نسبت به قتل حضرت جوادعلیه السلام پذیرفت و آنان سمّ را در انگور رازقی که آن حضرت آن را دوست می داشت قرار دادند و چون امام علیه السلام آن را خورد، امّ الفضل پشیمان شد و گریه کرد. پس حضرت جوادعلیه السلام به او فرمود:

«به خدا سوگند، تو گرفتار فقری خواهی شد که راه خروج ندارد و بلایی پیدا می کنی که مایه رسوایی تو می شود.» از این رو، آکله و سرطانی در فرج او پیدا شد و همه اموال خود را صرف معالجه آن کرد و در آخر به گدایی مبتلا شد تا از دنیا رفت. جعفر بن مأمون نیز با حال مستی در چاهی افتاد و جنازه او را از آن چاه خارج کردند. (۲۵۸)

اولین ملاقات مأمون با امام جواد علیه السلام

هنگامی که مأمون از خراسان به بغداد آمد، نامه ای خدمت حضرت جواد الائمه علیه السلام در مدینه نوشت و درخواست نمود که آن حضرت به بغداد بیایند. حضرت جواد علیه السلام به بغداد آمدند و پیش از آنکه مأمون را ملاقات کنند روزی در جمع کودکانی که در راه ایستاده بودند حضور داشتند که ناگهان کوبه مأمون که عازم شکار بود نمایان گشت. کودکان به محض دیدن وی از سر راه کنار رفته و متفرق شدند ولی آن حضرت که در آن زمان ۱۱ سال بیشتر نداشت همچنان در جای خود ایستاد.

مأمون که آثار متانت و صلابت را در چهره او مشاهده کرد گفت: «ای کودک! تو چرا مانند کودکان دیگر از سر راه دور نشدی و از جای خود حرکت نمودی؟»

فرمود: «راه تنگ نبود که برای تو بگشایم و جرم و خطایی مرتکب نشده بودم که از تو بگریزم و گمان نمی کنم که تو کسی را بدون جرم عقوبت کنی.»

مأمون از شنیدن این سخنان مبهوت گردید و پرسید: «نامت چیست؟» فرمود: «محمد.» پرسید: «فرزند کیستی؟» فرمود: «علی بن موسی الرضا علیه السلام.» با شنیدن این مطلب تعجب وی برطرف گردید و به راه خود ادامه داد. چون به صحرا رسید نظرش به درّاجی افتاد، باز شکاری خود را رها کرد. پس از مدّتی باز شکاری برگشت در حالی که ماهی کوچکی در منقار خود داشت.

مأمون آن ماهی را در دست گرفت و چون به همان موضع رسید که در هنگام رفتن حضرت جوادعلیه السلام را ملاقات کرده بود از او پرسید: «ای محمد! این چیست که من در دست دارم؟»

حضرت فرمود: «خداوند دریاهایی خلق فرموده که ابراز آنها بلند می گردد و ماهیان کوچک را با خود بالا می برند و بازهای پادشاهان آنها را شکار می کنند و پادشاهان آنها را در دست می گیرند و برگزیدگان سلاله نبوت را می آزمایشند.»

مأمون با مشاهده این اعجاز گفت: «حقاً که تو فرزند امام رضاعلیه السلام هستی و از فرزند آن بزرگوار این عجایب و اسرار بعید نیست.» سپس آن حضرت را با احترام طلبید و تصمیم به تزویج دختر خویش به آن حضرت گرفت. (۲۵۹)

پاسخ های سیاستمداران حضرت جوادعلیه السلام

روزی مأمون و حضرت جوادعلیه السلام و یحیی بن اکثم و جمع کثیری نشستند. یحیی بن اکثم از حضرت جوادعلیه السلام پرسید: «یا بن رسول الله! نظر شما در مورد این روایت چیست که جبرئیل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید: من از ابوبکر راضی هستم، از او پیرس که آیا او از من راضی است یا خیر؟» (۲۶۰)

حضرت جوادعلیه السلام فرمود: «بر کسی که این خبر را نقل کرده واجب است که خبر خود را به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در حجه الوداع عرضه کند که فرمود: "دروغ پردازان زیادند و بعد از من زیادتر خواهند شد. پس کسی که عمداً دروغی بر من ببندد باید آماده آتش جهنم باشد."

و فرمود: "هرگاه حدیثی از من به شما رسید، بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، اگر موافق این دو بود بپذیرید و اگر نبود دور بیاندازید." و این خبر که نقل کردی با کتاب خدا (قرآن) موافق نیست زیرا خداوند در قرآن می فرماید: "ما انسان

را خلق کردیم و هر چه در اندیشه او بگذرد را می دانیم و ما از رگ گردن به او نزدیک تریم." (۲۶۱) و خداوند طبق این روایت از رضایت ابوبکر نسبت به خود آگاه نبوده و لذا سؤال کرده است و چنین چیزی محال است.

یحیی بن اکثم عرض کرد: «نظر شما در مورد این روایت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: "مَثَلُ ابوبکر و عمر در زمین مثال جبرئیل و میکائیل در آسمان است." چیست؟» (۲۶۲)

حضرت فرمود: «این روایت باز قابل بررسی و دقت است زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب بودند که هرگز معصیت خدا را نکردند و لحظه ای از طاعت خدا غافل نبودند، در حالی که ابوبکر و عمر سال های زیادی مشرک بودند، هر چند بعداً مسلمان شدند. پس محال است که شبیه به آنها باشند.»

یحیی بن اکثم پرسید: «روایت شده که: "ابوبکر و عمر سید پیرمردان اهل بهشت هستند."» (۲۶۳) حضرت فرمود: «این خبر نیز محال است، زیرا اهل بهشت همگی جوان هستند و در بین آنها پیری نیست و بنی امیه این روایت را در مقابل روایتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد حسن و حسین علیهما السلام فرمودند که: "سید جوانان اهل بهشت هستند." جعل نموده اند.»

عرض کرد: «نظر شما درباره این روایت چیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: "عمر چراغ اهل بهشت است."» (۲۶۴)

حضرت جواد علیه السلام فرمود: «این روایت نیز محال است زیرا در بهشت ملائکه مقرب و آدم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و جمیع انبیاء و مرسلین حضور دارند و چگونه است که بهشت به نور آنها روشن نمی شود ولی به نور عمر روشن می شود؟»

عرض کرد: «روایت شده که: "سکینه بر زبان عمر به نطق در می آید."» (۲۶۵)

حضرت فرمود: «من منکر فضیلت عمر نیستم ولی ابوبکر که فضیلت بیشتری از عمر داشته است خودش بر بالای منبر می گفت: "شیطانی بر من چیره می شود، هر گاه از حق منحرف شدم جلوی من را بگیرد."» (۲۶۶)

عرض کرد: «روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: "اگر من به رسالت مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می گردید." نظر شما در این باره چیست؟» (۲۶۷)

حضرت فرمود: «کتاب خدا قرآن از این حدیث صحیح تر است و خداوند در قرآن می فرماید: "ما از پیامبران و تو و نوح درباره نبوت میثاق گرفتیم."» (۲۶۸) پس خدایی که از پیامبران عهد و میثاق گرفته چگونه کسی را که مشرک بوده است به پیامبری مبعوث می فرماید؟ در حالی که خداوند از پیامبران میثاق گرفته و آنها یک لحظه هم مشرک نبودند. آیا مشرک می تواند به پیامبری مبعوث شود؟ به علاوه حضرت محمد صلی الله علیه وآله فرمود: "وقتی که آدم علیه السلام بین آب و گل بود من پیغمبر بودم."» (۲۶۹)

یحیی گفت: «روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند: "هر گاه وحی از من قطع می شد گمان می کردم که بر آل خطاب نازل شده است." نظر شما چیست؟»

حضرت فرمود: «این نیز محال است زیرا جایز نیست که پیغمبر صلی الله علیه وآله در نبوت خود شک کند، زیرا می فرماید: "خداوند از فرشتگان و انسان ها رسولانی بر می گزیند."» (۲۷۰) پس چگونه ممکن است نبوت از بر گزیده خدا به مشرک منتقل گردد؟»

یحیی گفت: «روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: "اگر عذاب نازل شود غیر از عمر هیچ کس نجات نمی یابد."» (۲۷۱) نظر شما چیست؟»

حضرت جواد علیه السلام فرمود: «این نیز محال است زیرا خداوند می فرماید: "تا وقتی که تو در بین آنها هستی و آنها استغفار می کنند، ما آنها را عذاب نمی کنیم."» پس خدا

وعدۀ داده که به این دو شرط آنها را عذاب نمی کند.» (۲۷۲)

نفرین امام جوادعلیه السلام

محمد بن سنان می گوید بر امام دهم حضرت هادی علیه السلام وارد شدم. حضرت فرمود: «در مورد آل فرج چه رخ داده است؟» عرض کردم: «عمر مرده است.» حضرت ۲۴ مرتبه فرمود: «الحمد لله.» من عرض کردم: «اگر می دانستم که این خبر شما را این قدر خوشحال می کند با پای برهنه می آمدم و به شما اطلاع می دادم.»

حضرت هادی علیه السلام فرمود: «نمی دانی که آن ملعون به پدرم امام جوادعلیه السلام چه گفت.» عرض کردم: «نمی دانم، مگر چه گفت؟» فرمود: «روزی امام جواد را مخاطب قرار داد و گفت: "به گمانم که تو مست از شراب باشی."»

حضرت جوادعلیه السلام فرمود: "خدایا تو می دانی که من روزه بودم، و تو به این شخص طعم غارت اموال و ذلت اسارت را بیچشان." طولی نکشید که مالش از دست رفت و اسیر شد و اکنون خیر دادی که مُرد، خدایش نیامرزد، خداوند از او انتقام گرفت و همواره خداوند انتقام دوستانش را از دشمنانش می گیرد.» (۲۷۳)

معجزه ای از امام جوادعلیه السلام

محمد بن سنان می گوید: به حضرت رضاعلیه السلام در مورد درد چشم خویش شکایت کردم. حضرت رضاعلیه السلام نامه ای به حضرت جوادعلیه السلام نوشت در حالی که عمر آن حضرت از سه سال کمتر بود، سپس نامه را به خادمی داد و امر فرمود که من با آن خادم بروم و سپس دستور داد که هر معجزه و کرامتی که از حضرت جوادعلیه السلام دیدی مخفی بدار و آن را به کسی اظهار مکن.

پس به خدمت حضرت جوادعلیه السلام رسیدیم، آن حضرت بر دوش خادمی قرار داشت و آن خادم نامه را در مقابل حضرت جوادعلیه السلام قرار داد و آن حضرت به نامه

نگاه فرمود و سر مبارک خود را به جانب آسمان بلند کرد و فرمود: «ناج، ناج.» این کار را چند مرتبه تکرار فرمود. پس هر دردی که در چشم من بود برطرف گشته و چنان بینایی و روشنایی پیدا کرد که چشم هیچ کس مانند من نبود. پس به امام جوادعلیه السلام عرض کردم: «خداوند تو را پیشوای این امت قرار دهد همان طور که عیسی بن مریم علیه السلام را پیشوای بنی اسرائیل قرار داد.»

سپس به خدمت حضرت رضاعلیه السلام آمدم و آن حضرت به من دستور داد که این جریان را به کسی نگویم و من همواره از سلامت و بینایی چشم برخوردار بودم تا این که آن قضیه را فاش کردم و بار دیگر به درد چشم مبتلا گردیدم. (۲۷۴)

ادعیه و احراز امام جوادعلیه السلام

حضرت جوادعلیه السلام را حرز مفصلی بود که به وسیله آن خود را از شرّ مأمون حفظ می نمود و به مأمون نیز تعلیم فرمود تا در جنگ با رومیان پیروز شود و چنین شد. این حرز را مرحوم علامه مجلسی در جلد ۹۴ بحار الأنوار صفحه ۳۵۴ از مهج الدعوات سید بن طاوس نقل نموده و اول آن چنین است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ... أَلِي قَوْلِهِ: وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.»

سپس حرز دیگری را نیز از امام جوادعلیه السلام از مهج الدعوات صفحه ۴۴ به این عبارت نقل نموده است: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانُ، يَا مُبِينُ يَا مُنِيرُ يَا رَبَّ اكْفِنِي الشُّرُورَ، وَ آفَاتِ الدُّهُورِ، وَ أَسْأَلُكَ النَّجَاهَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ.»

صاحب کتاب جنّات الخلود گوید: حرز حضرت جوادعلیه السلام دعایی است مشهور به بازوبند امام محمد تقی علیه السلام که باید بر ورق آهوی تهامه نوشته... [و یا بر روی کاغذی نوشته] شود و بر بازوی راست هنگامی که قمر در عقرب نباشد بسته شود، و کیفیت آن این است که بعد از نوشتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نوشته شود:

«يَا مَشْهُورًا فِي السَّمَاوَاتِ وَيَا مَشْهُورًا فِي الْأَرْضِينَ وَيَا مَشْهُورًا فِي الْآخِرَةِ، جَهَدَتِ الْجَبَابِرَةُ وَالْمُلُوكُ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِكَ وَ
إِخْمَادِ ذِكْرِكَ فَأَبَى اللَّهُ لِذِكْرِكَ إِلَّا عُلوًّا وَلِنُورِكَ إِلَّا ضِيَاءً وَنَمَاءً وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.»

و سپس آن را پیچیده و به بازوی راست ببندند و در حین بستن، چهار رکعت نماز بخوانند و در هر رکعت بعد از حمد هر یک از «آیه الکرسی» و «شهد الله» و سوره «والشمس» و سوره «واللیل» و «توحید» را هفت مرتبه بخوانند، و اگر چنین کنند او از همه بلیات محفوظ بماند، و اگر لشکرهای روی زمین از جنّ و انس با تیغ برهنه بر او هجوم آورند آسیبی به او نخواهند رساند همان گونه که به امام جواد علیه السلام آسیبی نرسید. (۲۷۵)

ص: ۱۸۷

در مدح حضرت جواد الأئمه عليه السلام

ای زنده از عطای تو تا حشر نام جود

ای از خدا به پنجه عزمت زمام جود

بر خاص و عام از تو رسد فیض عام جود

پیوسته بر کرامت وجودت سلام جود

تو کیستی جواد امامان امام جود

من کیستم غلام تو یا حضرت جواد

چشم رضا به ماه جمال منورت

نام خوشت محمدصلی الله علیه وآله و زهراست مادرت

از ما سلام باد به روح مطهرت

خوشبخت سائلی که بود سائل درت

با آن که کاظمین گرفته است در برت

در قلب ماست جای تو یا حضرت جواد

مهر تو روز حشر به خلقت امان دهد

چشم تو با نگاه به دل مرده جان دهد

جود تو می سزد که به سائل جهان دهد

خورشید و ماه را عوض قرص نان دهد

بر ثامن الأئمه خدا را نشان دهد

روی خدا نمای تو یا حضرت جواد

ای دشمن از کرامت و جود تو شرمگین

بغضت تمام کفر و ولایت تمام دین

پیغمبران ز خرمن جود تو خوشه چین

بر خاک آستان تو خورشید را جبین

ریزد پر ملائکه چون لاله بر زمین

در صحن با صفای تو یا حضرت جواد

من دل شکسته دل بشکسته توام

اندوهگین غربت پیوسته توام

گوی کنار حجره در بسته توام

بینای اشک چشم و تن خسته توام

گریان به پای ناله آهسته توام

چون شمع در عزای تو یا حضرت جواد

در دا هماره بر تو جفا کرد آسمان

در خانه کس نداده غریبانه چون تو جان

لب تشنه سینه سوخته و دیده خون فشان

چون لاله در بهار جوانی شدی خزان

قاتل که خنده بر لب خود داشت ناگهان

بگریست از برای تو یا حضرت جواد

تنها نه بر تو اشک فشان شیعیان شدند

افلاکیان کشیده به آه و فغان شدند

گل ها چو بوستان وجودت خزان شدند

مرغان به بام خانه تو نوحه خوان شدند

دادند بال خود بهم و سایه بان شدند

بر قامت رسای تو یا حضرت جواد

ای بحر خون ز غصه دل آسمانیت

یک کربلا مصیبت و رنج نهانیت

ص: ۱۹۰

سوزد دلم به یاد بهار خزانیت

شد قلب سنگ آب برای جوانیت

با آن عطوفت و کرم و مهربانیت

شد زهر کین جزای تو یا حضرت جواد(۲۷۶)

ولادت حضرت جواد الأئمه علیه السلام

آسمان گوید که این خورشید تابان من است

عرش می بالد که این ماه فروزان من است

عدل می نازد که این مولود، میزان من است

وحی می خندد که این پاکیزه تن جان من است

مادرش ریحانه می گوید که ریحان من است

در بغل او را رضا گیرد که قرآن من است

بشنوید از حضرت جبریل با صوت جلی

کوثر دوّم مبارک باد بر آل علی

ای وجود جود از جود وجودت یا جواد

دوستان و دشمنان مرهون جودت یا جواد

حضرت معبود مشتاق سجودت یا جواد

لوح دل آینه غیب و شهودت یا جواد

مدح تو گفته خداوند و دودت یا جواد

ای ز وَهْمِ خَلْقٍ، بالاتر حدودت یا جواد

تا ابد ظرف وجود از جود و احسان تو پُر

هم تو دُرّ هشت دریایی و هم بحر سه دُرّ

نوح دل، یوسف لقاء، موسی کلام، عیسی دمی

بحر ایمان را گهر دُرهای رحمت را یمی

ص: ۱۹۱

هم کتاب الله ناطق هم خطاب محکمی

در محیط علم سگاندار کلّ عالمی

در سنین خردسالی پیر پور اکثمی

از تمام انبیا غیر از محمد اعلمی

در جواب یک سؤال آری هزاران مسأله

افکنی بر گردن صد پور اکثم سلسله

آبرو بخشان عالم آبرومند تواند

در سنین کودکی افلاک پابند تواند

جود و احسان، علم و تقوا چار فرزند تواند

صد چو لقمان مستمند حکمت و پند تواند

دست تو وقت کرم کار خدایی می کند

چشم تو از عالمی مشکل گشایی می کند

خُلق تو حتّی ز دشمن دل ربایی می کند

مهر تو در ملک دل فرمانروایی می کند

ذات حقّ در طلعت تو خودنمایی می کند

عالم خلقت سر کویت گدایی می کند

با تو دارم عرض حاجت از تو می خواهم مراد

یا جواد ابن جواد ابن جواد

ای تو شمع و عالمت پروانه یا ابن الرضا

ای رضا را نازنین دُرَدانه یا ابن الرضا

دامن ریحانه را ریحانه یا ابن الرضا

جود، پیش جود تو افسانه یا ابن الرضا

من گدایم بر در این خانه یا ابن الرضا

آشنایم، نیستم بیگانه یا ابن الرضا

ص: ۱۹۲

تو مرا سرمست از جام ولایت می کنی
تو به مأمون حرز مادر را عنایت می کنی
کیستم من سائل کوی تو یا ابن الرضا
روز و شب گرم هیاهوی تو یا ابن الرضا
مدح خوان تو، ثناگوی تو، یا ابن الرضا
تشنه کامی بر لب جوی تو یا ابن الرضا
من گدا، جود و کرم خوی تو یا ابن الرضا
دستِ دل آورده ام سوی تو یا ابن الرضا
ای هماره لطف و احسان و کرامت کارتان
کیست «میثم» خاک راه میثم تمارتان (۲۷۷)

مدح حضرت جواد الائمه علیه السلام

جلوه در محفل چون ماه عارض جانانه کرد
عاشقان را با نگاهی واله و دیوانه کرد
خیل مشتاقان خود را با نگاهی دل فریب
دیده روشن از فروغ نرگس مستانه کرد
آتش شوق وصالش کرد با دلدادگان
آنچه شور اشتیاق شمع با پروانه کرد
باده از خمخانه وحدت چو در پیمانه ریخت
عارفان را سرخوش و سرمست از آن پیمانه کرد
ریخت از هر تار مویش آیتی ز آیات حق

چون نسیم آفرینش موی او را شانه کرد

ص: ۱۹۳

آشنای مه جبینی باش کاندز بزم عشق
شوق دیدارش جهانی را زخود بیگانه کرد
نازم آن ریحان خوشبوئی که با یاران فیض
تریت دست رضا در دامن ریحانه کرد
صبحدم در خانه ریحانه خورشیدی دمید
کز فروغ چهره اش روشن فضای خانه کرد
کوکب برج فضایل خسرو خوبان جواد
آنکه محو نور علمش مردم فرزانه کرد
وارث تاج ولایت شهریاری کز بیان
ساحت حق را جدا از باطل و افسانه کرد
بی رخس کاشانه دین چون شب تاریک بود
پرتو صبح جمالش روشن این کاشانه کرد
ابر احسانش جهان را خرم و شاداب ساخت
کاخ ایمانش بنای کفر را ویرانه کرد
نعمت شاهانه او شامل شاه و گداست
کی تواند کس سپاس نعمت شاهانه کرد
آیت نور علی نور از حریمش شد عیان
چون در آغوش صدف جا آن درّ یکدانه کرد
از پی ویرانی شالوده کفر و ضلال
تکیه بر عزم بلند و همت مردانه کرد

ای (رسا) جان را نثار مقدم جانانه کن

ز آنکه جان باید نثار مقدم جانانه کرد (۲۷۸)

ص: ۱۹۴

شهادت حضرت جواد الائمه عليه السلام

با آن جلال و عزّت و قدر و جلال و جاه

گردید بر تو خانه در بسته قتلگاه

شد همسر تو قاتلت ای حجّتِ اله

در موسم جوانی، بی جرم و بی گناه

شد قسمت تو زهر جفا آه آه آه

از یار بی وفای تو یا حضرت جواد

در بین حجره سوختی و دست و پا زدی

وز سوز دل رسول خدا را صدا زدی

هنگام مرگ ناله به یاد رضا زدی

از اشک دیده زخم درون را دوا زدی

در بیت خویش ناله واغربتا زدی

کی بود این سزای تو یا حضرت جواد

دنیا ندید بعد پدر شادمانی ات

پیوسته بود غصّه و درد نهانی ات

تا شد خموش زمزمه آسمانی ات

قاتل گریست بر تو و بر نوجوانی ات

در قلب «میثم» است غم جاودانی ات

چون مجلس عزای تو یا حضرت جواد (۲۷۹)

رهبران

معصوم

امام علی بن محمد هادی علیه السلام

اشاره

ص: ۱۹۷

حضرت هادی امام دهم علیه السلام در پانزدهم ذی الحجه سال دویست و دوازده هجری قمری، و در روایت عیاشی، روز سه شنبه پنجم ماه رجب و یا روز جمعه دوّم ماه رجب همان سال در قریه صریّا قدم به دنیا گذارد. و در ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار هجری قمری در سنّ چهل سالگی در سامرا به دست متوکلّ و یا معتزّ بالله مسموم شد و از دار دنیا رحلت نمود.

مدّت امامت آن حضرت سی و سه سال بوده که بخشی از آن در پایان حکومت «معتصم» و پس از او در حکومت پنج سال و هفت ماهه «واثق بالله» و سپس حکومت چهارده ساله «متوکلّ» و پس از او حکومت شش ماهه فرزندش «منتصر بالله» و سپس حکومت دو سال و نه ماهه «احمد بن محمد بن معتصم» و سپس حکومت هشت سال و شش ماهه «معتزّ» فرزند متوکلّ گذشت و در پایان حکومت معتزّ در سامرا به شهادت رسید و در خانه خود دفن گردید (۲۸۰)

مادر مکرمه و معظّمه امام هادی علیه السلام

مادر حضرت هادی علیه السلام کنیز أمّ ولد به نام «سمانه مغریّه» است و در کتاب الدرّ النظیم آمده که آن بانو معروف به «سیده» و مکّنای به «أمّ الفضل» بوده است.

سپس صاحب الدّر النّظیم از محمّد بن فرج بن ابراهیم بن عبداللّه بن جعفر نقل می کند که گوید: حضرت جوادعلیه السلام مرا خواست و فرمود: «قافله ای وارد شهر شده و در بین آن برده فروشی است که همراه خود عدّه ای کنیز آورده است.» و سپس شصت دینار به من داد و فرمود: «از بین کنیزان او، فلان کنیز را خریداری کن.» و من همان گونه که فرموده بود آن کنیز را خریداری نمودم و از آن کنیز حضرت هادی علیه السلام به دنیا آمد. (۲۸۱)

و روایت شده که حضرت هادی علیه السلام می فرمود: «مادرم عارف به امامت من و از اهل بهشت است و هرگز کید شیطان و هیچ جبار عنیدی به او نزدیک نمی شود و او در پناه پروردگار خود می باشد و از مادران صدّیقین و صالحین است.» (۲۸۲)

معجزات و نشانه های امامت حضرت هادی علیه السلام

صاحب کتاب اعلام الوری از محمّد بن حسن اشتر علوی نقل نموده که گوید: من با پدر خود درب خانه متوکّل ایستاده بودیم و من فرزند خردسالی بودم و در آنجا عدّه ای از مردم از عباسی و طالبی و جندی جمع بودند. پس من دیدم هنگامی که حضرت هادی علیه السلام وارد می شود همه مردم به احترام او به پا می ایستند تا او داخل می شود. پس دیدم برخی از آنان به همدیگر می گفتند: «ما برای چه در مقابل این جوان به پا می ایستیم، در حالی که او شریف تر و بزرگ تر از ما نیست؟» سپس همگی گفتند: «به خدا سوگند، پس از این مقابل او به پا نخواهیم ایستاد.»

ابوهاشم جعفری به آنان گفت: «به خدا سوگند، هنگامی که او را ببینید با خواری و ذلّت مقابل او قیام خواهید نمود.» ناگهان من دیدم حضرت هادی علیه السلام وارد شد و چون دربان ها او را دیدند همگی مقابل او قیام کردند. پس ابوهاشم جعفری به آنان گفت: «مگر شما نگفتید که مقابل او قیام نخواهید نمود؟» آنان گفتند: «به خدا

سوگند، ما بی اختیار مقابل او قیام نمودیم.» (۲۸۳)

و در همان کتاب، مرحوم طبرسی، با سند خود از ابوهاشم جعفری نقل نموده که او به حضرت هادی علیه السلام شکوه نمود و گفت: «من چون به بغداد می روم از دوری شما رنج می برم و شما دعا کنید من زود به زود شما را ملاقات کنم. از سویی، مرکب من حیوان ضعیفی است و قدرت ندارد مرا زود نزد شما بیاورد.»

پس حضرت هادی علیه السلام فرمود: «قَوَّاكَ اللَّهُ يَا أَبَاهَاشِمٍ وَ قَوِيَ بِرِذْوَنِكَ.» یعنی: «خدا تو را و مرکب تو را نیرومند نماید.» و پس از دعای آن حضرت ابوهاشم همواره نماز صبح را در بغداد می خواند و با آن مرکب برای ظهر خود را به سامرا می رساند و بسا همان روز به بغداد باز می گشت و این عجیب ترین معجزه ای بود که از حضرت هادی علیه السلام مشاهده گردید. (۲۸۴)

مرحوم کلینی در کافی از ابراهیم بن محمّد طاهری نقل نموده که گوید: دانه ای از بدن متوکل خارج شد و از شدت سوزش و درد نزدیک به مرگ گردید و احدی از اطبّا جرأت آن را نداشت که با داغ کردن، آن را معالجه کند. پس مادر متوکل نذر کرد که اگر فرزندش بهبود یابد مال زیادی از مال خود را به حضرت هادی علیه السلام هدیه نماید. پس فتح بن خاقان به متوکل گفت: «خوب است این مرد یعنی حضرت هادی علیه السلام را طلب کنی، شاید نزد او چاره ای باشد و خداوند به وسیله او تو را شفا بخشد.»

متوکل گفت: «بگویید بیاید.» پس حضرت هادی علیه السلام به بالین او آمد و فرمود: «روغن گوسفند را با گلاب مخلوط نمایید و بر روی زخم او گذارید، إن شاء الله نافع خواهد بود.» پس همراهان متوکل سخن او را استهزا نمودند و فتح بن خاقان به آنان گفت: «زیانی در تجربه و آزمایش این طبابت نیست و به خدا سوگند من از آن امید

بهبودی دارم.» و چون دستور حضرت هادی علیه السلام را عمل کردند چرک آن دمل [سوزه] خارج شد و به مادر متوکل بشارت دادند که فرزند تو بهبود یافت و او ده هزار دینار در کیسه ای گذارد و بر آن مهر زد و برای حضرت هادی علیه السلام فرستاد، و متوکل از آن بیماری آسوده شد.

و چون چند روزی گذشت شخصی به نام بطحایی نزد متوکل آمد و از حضرت هادی سعایت نمود و گفت: «نزد او اموال و سلاح می باشد.» پس متوکل سعید حاجب را فرستاد و گفت: «شبانه وارد خانه او شو و آنچه می یابی بردار و نزد من بیاور.»

سعید حاجب می گوید: «من شبانه به خانه حضرت هادی علیه السلام رفتم و با نردبان به بالای بام او رفتم و از پله ها در تاریکی وارد خانه شدم و لکن در تاریکی نمی دانستم به کجا بروم. پس حضرت هادی علیه السلام از داخل خانه صدا زد: "سعید! صبر کن تا شمع برای تو بیاورم." پس شمعی آورد و من وارد اطاق شدم و دیدم آن حضرت جبه ای از پشم و کلاهی از پشم پوشیده و سجاده خود را روی حصیری انداخته و رو به قبله نشسته است و به من فرمود: "اتاق ها را تفتیش کن." پس من در آن اتاق ها چیزی نیافتم جز بدره مختومه به مهر مادر متوکل و کیسه دیگری که آن هم با همان مهر مختومه شده بود.

سپس فرمود: "بیا زیر سجاده را نیز بین." پس من سجاده را کنار زدم و دیدم فقط شمشیری زیر آن است. پس همه آنها را نزد متوکل آوردم و چون متوکل مهر مادر خود را دید او را خواست و گفت: "این اموال و کیسه مختومه چیست؟"

او گفت: "من نذر کردم که اگر تو از این بیماری بهبود یابی از مال خود ده هزار دینار برای حضرت هادی علیه السلام بفرستم و آن کیسه نیز چهارصد دینار است که من مهر زده ام و هنوز آن حضرت مهر من را باز نکرده است."

پس متوکل دستور داد بدره دیگری با ده هزار دینار به آن اضافه کنند و همه را با آن شمشیر به خانه حضرت هادی علیه السلام باز گردانند.»

سعید حاجب می گوید: «من این اموال را نزد حضرت هادی علیه السلام بردم و عرض کردم: "مولای من! بر من سخت بود که بی اجازه وارد خانه شما شوم، جز آن که مأمور بودم." حضرت هادی علیه السلام فرمود: "یا سعید! «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۲۸۵).» (۲۸۶)

ابوهاشم جعفری گوید: من با حضرت جواد علیه السلام برای ملاقات برخی از طالبین [و سادات] به اطراف سامرا رفتیم و برای آن حضرت فرشی انداختند و او بر آن فرش نشست و من نیز پیاده شدم و مقابل او نشستم و او برای من سخن می گفت. تا این که من از تنگدستی و فقر خود به او شکایت نمودم.

پس آن حضرت دست خود را زیر رمل های اطراف خود برد و مشتی از آن ها را برداشت و به من داد و فرمود: «با این ها به زندگی خود توسعه بده و به کسی مگو.»

پس من آن رمل ها را در جایی پنهان کردم و باز گشتم و چون بعداً به آنها نگاه کردم دیدم طلای سرخ است و مانند آتش می درخشد. پس زرگری را به خانه خود دعوت نمودم و به او گفتم: «این ها را برای من شمش طلا کن.» پس او چنین کرد و گفت: «من تاکنون طلایی به شکل رمل ندیده بودم، و تو این ها را از کجا آوردی؟ همانا من از این طلا سخت شکفت زده شدم؟» گفتم: «این ها را از قدیم پیرزن های ما برای ما ذخیره نموده بودند.» (۲۸۷)

صاحب مناقب با سند خود از زید بن موسی بن جعفر علیهما السلام نقل نموده که او چند بار از عمر بن فرج [که در دستگاه متوکل بود] درخواست نمود که او را در مجالس بر حضرت هادی مقدم بدارد و به او گفت: «حضرت هادی علیه السلام از من کوچک تر است و من عموی پدر او هستم.» پس عمر بن فرج این مسأله را با حضرت هادی علیه السلام در میان گذارد و آن حضرت فرمود: «مانعی نیست، شما فردا او را قبل از من به مجلس

وارد کنید.» پس عمر بن فرج روز بعد حضرت هادی علیه السلام را اوّل در مجلس حاضر نمود و آن حضرت در صدر مجلس نشست و سپس زید بن موسی را اجازه ورود داد و او چون وارد شد در مقابل حضرت هادی علیه السلام [مؤدّب] نشست و چون روز پنج شنبه شد نخست به زید بن موسی اجازه ورود داد و او وارد شد و در صدر مجلس نشست و سپس به حضرت هادی اجازه ورود داد و چون آن حضرت وارد شد و زید بن موسی او را دید از جای خود برخاست و آن حضرت را در جای خود نشاند و خود [مانند غلامی مؤدّب] مقابل او نشست. (۲۸۸)

مؤلف گوید: این معنای عزّت خدادادی است و کسی نمی تواند آن را انکار نماید.

مرحوم شیخ مفید در ارشاد گوید: متوکل حضرت هادی علیه السلام را از مدینه به سامرا احضار نمود و علت آن این بود که والی مدینه از آن حضرت نزد متوکل سعایت نموده بود و چون حضرت هادی علیه السلام وارد سامرا شد متوکل خود را پنهان نمود و در منزل خود او را راه نداد و آن حضرت را در «خان الصعاليك» [که جای مناسبی برای او نبود] اسکان دادند و یک روز آن حضرت در آنجا ماند و سپس متوکل منزل شخصی برای او تعیین نمود و به آن منزل منتقل گردید. (۲۸۹)

صالح بن سعید می گوید: من در روز ورود حضرت هادی به سامرا خدمت آن حضرت رسیدم و گفتم: «فدای شما شوم! این مردم [یعنی دستگاه بنی عباس] می خواهند در همه امور از شخصیت شما بکاهند و نور شما را خاموش نمایند و شما را متهم نمایند، حتی امروز شما را در "خان الصعاليك" قرار دادند که جای مناسبی برای شما نبود.» صالح بن سعید می گوید: «چون من این سخنان را گفتم، امام هادی علیه السلام با دست مبارک خود اشاره نمود و فرمود: "بنگر." چون من نگاه کردم،

دیدم اطراف آن حضرت باغستان های زیبا و نه‌رهای جاری و حوریان معطر و خدام جوانی از مردها مانند لؤلؤ مکنون وجود دارند و چشم من را حیران نمودند و شکفت زده شدم. پس امام علیه السلام به من فرمود: "ما هر کجا باشیم این نعمت ها اطراف ما هستند و ما [در حقیقت] در خان الصعاليك نیستیم." (۲۹۰)

صاحب کتاب اعلام الوری سپس گوید: متوکل همواره می کوشید و به دنبال حيله ای بود که از شخصیت حضرت هادی علیه السلام بکاهد و آن حضرت را نزد مردم کوچک نماید و لکن با تمام کوشش خود نتوانست به مقصود خویش برسد.

مؤلف گوید: همه حکام غاصب در تمام زمان ها کوشیدند تا شخصیت و عزت اولیای خدا را ضایع کنند و یا از شخصیت آنان بکاهند و آنان را بین مردم منزوی کنند، چرا که آنان نمی توانستند بینند اولیای خدا بین مردم عزیز هستند، و چون از ترور شخصیت آنان مأیوس شدند تصمیم گرفتند تا شخص آنان را ترور کنند، غافل از این که عزت هر کسی از ناحیه خداوند به او داده می شود و با حيله نمی توان آن عزت را نابود کرد. برای این موضوع نمونه های بسیاری در مقاطع تاریخ وجود دارد که اگر کسی بخواهد همه آنها را جمع آوری کند یک کتاب بسیار قطوری خواهد شد، لکن از باب «ما لا یدرک کله لا یترک کله» به برخی از برخوردهای متوکل نسبت به حضرت هادی علیه السلام اشاره می کنیم تا برای مردم عبرت باشد و برای دوستان نیز سبب علاقه و معرفت بیشتری گردد.

برخوردهای متوکل با حضرت هادی علیه السلام

قطب راوندی از سهل بن زیاد کاتب نقل کرده که می گوید: ما در سامرا در خانه ابوالعباس کاتب بودیم. سخن از حضرت هادی علیه السلام به میان آمد، ابوالعباس به من گفت: حدیثی را از پدرم برای شما بگویم. پدرم گفت: «ما نزد معتز بالله بودیم و من کاتب او بودم. پس بر متوکل وارد شدیم و متوکل بر تخت قدرت خود نشسته بود.

پس معتز به او سلام کرد و ایستاد، من نیز پشت سر او ایستادم و عادت این بود که هر گاه معتز وارد می شد متوکل به او خوش آمد می گفت و اجازه جلوس می داد و در آن روز به او اجازه جلوس نداد و پیایی با عصبانیت پایه پا می شد، چهره او لحظه به لحظه تغییر می کرد تا این که رو به فتح بن خاقان نمود و گفت:

"این مرد [یعنی حضرت هادی علیه السلام] همان نیست که تو درباره او چنین و چنان می گفتی؟" و فتح بن خاقان او را تسکین می داد و می گفت: "یا امیرالمؤمنین! آنچه درباره او گفته شده دروغ بوده." "لکن متوکل در آتش خشم خود می سوخت و می گفت: "به خدا سوگند، این ریاکار را خواهم کشت." [بلکه درباره امام کلمه زندیق را به کار می برد] و می گفت: "او همان کسی است که به دروغ ادعای امامت می کند و در حکومت من خدشه وارد می نماید." سپس گفت: "بروید چهار نفر از اتراک چشم باریک را که به زبان عربی آشنا نیستند بیاورید و چهار شمشیر به دست آنان بدهید و چون ابوالحسن [یعنی حضرت هادی علیه السلام] وارد می شود آنان با زبان خود با او سخن بگویند و با شمشیرهای خود او را از بین ببرند." سپس گفت: "به خدا سوگند، پس از کشتن، او را خواهم سوزانند."

کاتب معتز می گوید: در آن حال، هنوز من پشت سر معتز ایستاده بودم که ناگهان حضرت هادی علیه السلام وارد شد و مردم به طرف او دویدند و گفتند: «آمد، آمد.» و من چون به او نگریستم، دیدم لب های مبارک او به دعا مشغول است و هیچ گونه اضطراب و اندوهی در او دیده نمی شود. متوکل نیز چون او را دید خود را از تخت پایین انداخت و به طرف او دوید و بین دو چشم و دست های او را بوسه زد، در حالی که شمشیر در دست او بود و گفت:

«یا سیدی! یا بن رسول الله! یا خیر خلق الله! یا بن عمی! یا مولای! یا ابوالحسن!» پس امام هادی علیه السلام به او فرمود: «أعیدک بالله یا امیرالمؤمنین»؛ یعنی: «مرا معاف بدار از آنچه نیت کرده ای.»

پس متوکل گفت: «مولای من! چه کسی شما را در این وقت به این جا آورده؟»

حضرت هادی علیه السلام فرمود: «فرستاده تو آمد و به من گفت: متوکل شما را می طلبد.»

متوکل گفت: «مولای من! آن زنزاده دروغ گفته و شما در بازگشت آزاد هستید.» سپس گفت: «ای فتح بن خاقان و ای عبیدالله و ای معتز! مولای من و مولای خود را در بازگشت مشایعت کنید.» از سویی، آن ترک های شمشیر به دست مقابل امام علیه السلام سجده خاضعانه کردند و چون امام علیه السلام خارج شد و متوکل آنان را خواست و به مترجم ها گفت: «به آنان بگویید برای چه به آنچه گفتم عمل نکردید؟» آنان گفتند:

«از شدت هیبتی که در ما حاصل شد و از سویی در اطراف او بیش از یکصد شمشیر به دست را دیدیم که قدرت مقابله با آنان را نداشتیم و دل های ما پر از وحشت شده بود و نتوانستیم دستور تو را انجام دهیم.» پس متوکل به فتح بن خاقان گفت: «این آقا امام تو بود.» فتح خندید و گفت: «حمد خدای را که او را آبرو داد و حجت او را آشکار نمود.» (۲۹۱)

مسعودی از مبرّد نقل نموده که گوید: متوکل به حضرت هادی علیه السلام گفت: «پدران شما درباره عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله چه می گویند؟» امام علیه السلام فرمود: «آنان چه خواهند گفت درباره مردی که خداوند اطاعت از پیامبر خود را بر مردم و بر او لازم نموده است؟» [و متوکل گمان کرد امام علیه السلام می فرماید: خدا اطاعت مردم را نسبت به پیامبر و عموی او واجب نموده است.] پس متوکل دستور داد یکصد هزار درهم به حضرت هادی علیه السلام دادند. (۲۹۲)

مسعودی سپس گوید: بعضی نزد متوکل از حضرت هادی علیه السلام سعایت کردند و گفتند: «در منزل او نامه های شیعیان و اموالی برای قیام آنان جمع شده و او می خواهد علیه تو قیام نماید.» پس متوکل عده ای از اتراک و عجم ها را فرستاد تا شبانه بدون خبر وارد منزل او شوند و هر چه را یافتند نزد متوکل بیاورند، و چون

آمدند در منزل آن حضرت، جز یک لباس پشمین و فرش پشمین نیافتند و اتاق او از رمل و ریگ مفروش بود و بر سر مبارک او ملحفه ای از پشم بود و مقابل قبله نشسته و مشغول تلاوت قرآن بود. پس آن اموال و آن حضرت را نیز با همان حال نیمه شب نزد متوکل آوردند، در آن حال متوکل مشغول خوردن شراب بود و چون آن حضرت را دید احترام کرد و در کنار خود نشاند و چون گفتند: چیزی جز آنچه گفته شد در منزل او یافت نشده و بهانه دیگری هم برای او پیدا نکردند، متوکل ظرف شرابی که در دست داشت به دست امام علیه السلام داد و آن حضرت فرمود: «یا امیر المؤمنین! تاکنون گوشت و خون من آمیخته به شراب نشده، مرا از آن معاف بدارید.» پس متوکل او را معاف نمود و گفت: «شعر زیبایی برای من بخوانید.» امام علیه السلام فرمود: «من اهل شعر نیستم و کم می شود که شعری بخوانم.» متوکل گفت: «چاره ای از آن نیست باید بخوانید.» پس امام علیه السلام فرمود:

بَاتُوا عَلَى قَلِيلِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ

عَلِبَ الرِّجَالِ فَمَا أَغْنَاهُمْ الْقَلِيلُ (۲۹۳)

وَ اسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عَزٍّ عَنِ مَعْقِلِهِمْ

فَأَوْدَعُوا حُفْرًا يَا بَنَسَ مَا نَزَلُوا

نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ مَا قُبِرُوا

أَيْنَ الْأَسْرَهُ وَ التَّيْجَانُ وَ الْحَلَلُ؟

أَيْنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُنْعِمَةً

مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَسْتَارُ وَ الْكِلَلُ؟

فَأَفْصَحَ الْقَبْرُ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلْتَهُمْ

تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّودُ يُفْتَتِلُ

قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا دَهْرًا وَ مَا شَرِبُوا

وَ أَصْبَحُوا بَعْدَ طُولِ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا

وَ طَالَ مَا عَمَرُوا دَوْرًا لِتَحْصَنَهُمْ

فَفَارَقُوا الدَّوْرَ وَ الْأَهْلِينَ وَ انْتَقَلُوا

وَ طَالَ مَا كَتَرُوا الْأَمْوَالَ وَ ادَّخَرُوا

فخلفوها على الأعداء و ارتحلوا

أضحت منازلهم قفراً معطّله

و ساكنوها إلى الأجداث قد رحلوا

پس کسانی که در آن مجلس بودند شگفت زده شدند و گمان کردند حضرت هادی علیه السلام این اشعار را از کسی آموخته است. راوی این سخن می گوید: «به خدا

ص: ۲۰۸

سوگند، متوکل چون این اشعار را شنید بسیار گریه کرد تا محاسن او از اشک او خیس شد و همه کسانی که گرد او بودند نیز گریستند و دستور داد سفره شراب را جمع کنند و سپس به امام علیه السلام گفت: "آیا شما دینی به عهده دارید؟"

حضرت هادی علیه السلام فرمود: "آری، چهار هزار دینار به عهده دارم." پس متوکل دستور داد چهار هزار دینار به آن حضرت دادند و گفت: "در همین ساعت با احترام او را به منزل خود بازگردانید." (۲۹۴)

قطب راوندی از زراره حاجب متوکل نقل نموده که گوید: متوکل اراده نمود که در مراسم سلام و حضور مردم در پیشگاه او که همه افراد لشکری و کشوری حاضر می شدند، امام هادی علیه السلام با پای پیاده نزد او برود. پس وزیر او فتح بن خاقان به او گفت: «این کار برای تو زشت و سبب بدگویی مردم از تو می شود؛ چنین کاری را مکن.» متوکل گفت: «چاره ای از آن نیست.» وزیر گفت: «اگر چنین است دستور بده همه لشکریان و اشراف نیز پیاده حرکت کنند تا مردم نگویند مقصود تو حضرت هادی علیه السلام بوده است.» پس متوکل پذیرفت و حضرت هادی علیه السلام نیز در آن مراسم در فصل تابستان پیاده به خانه متوکل آمد و چون به دهلیز خانه رسید عرق بر پیشانی او نشسته بود.

حاجب می گوید: من او را در دهلیز نشاندم و با دستمال عرق پیشانی او را گرفتم و گفتم: «مقصود پسر عم شما فقط شما نبوده، بلکه همه را موظف نموده پیاده حرکت کنند و شما از او چیزی به دل نگیرید.»

پس امام علیه السلام فرمود: «إِيهَاءَ عَنكَ»؛ یعنی: «ساکت شو!» و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعَٰدٌ غَیْرٌ مَّكْدُوبٌ» (۲۹۵)، یعنی: «بیش از سه روز از این دنیا بهره نخواهید گرفت و این وعده حتمی خداوند است.» حاجب مأمون می گوید: من با شنیدن این آیه هراس پیدا کردم و به معلّم خود که از شیعیان بود و

من با او مزاح می کردم گفتم: «ای رافضی!» و سپس ماجرای آن روز را برای او شرح دادم. او به من گفت: «نصیحت من را بپذیر و اموال خود را از خانه و تشکیلات متوکل خارج کن، چرا که اگر امام هادی علیه السلام چنین سخنی را فرموده باشد متوکل بیش از سه روز زنده نخواهد ماند.»

پس من خشمگین شدم و او را دشنام دادم و خارج شدم و لکن با خود فکر کردم خوب است احتیاط کنم و به گفته این رافضی عمل نمایم، چرا که اگر حادثه ای هم رخ ندهد من زبانی ندیده ام و اگر سخن او حق باشد من خود را نجات داده ام. پس اموال خود را از خانه متوکل خارج کردم و جز حصیری باقی نگذاشتم و چون شب چهارم رسید متوکل کشته شد و من نجات یافتم و به همین علت مذهب شیعه را پذیرفتم و ملازم خدمت امام هادی علیه السلام شدم و از او خواستم که در حق من دعا کند و ولایت او را به جان پذیرفتم. (۲۹۶)

قصه زینب کذابه و حضرت هادی علیه السلام

در کتاب مناقب از علی بن مهزیار و عدّه ای از روایت دیگر نقل شده که گویند: زنی خود را زینب دختر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام معرفی می کرد، متوکل او را احضار نمود و چون گفت: «من زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام هستم و به شام رفتم و در بادیه بنی کلب برده شدم و در آنجا زندگی می کردم»، متوکل گفت: «تو جوان هستی و امکان ندارد زینب، دختر علی بن ابی طالب علیه السلام باشی.» او گفت: «من با دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هر پنجاه سال جوان می شوم.» پس متوکل بزرگان آل ابی طالب را جمع کرد تا دروغ او را ثابت نماید، تا این که وزیر او فتح بن خاقان گفت:

«جز حضرت هادی علیه السلام کسی نمی تواند وضع او را روشن نماید.» پس حضرت هادی علیه السلام به او فرمود: «فرزندان علی علیه السلام نشانه ای دارند.» متوکل گفت: «نشانه آنان چیست؟» حضرت هادی علیه السلام فرمود: «درندگان متعرض آنها نمی شوند و شما او را

نزد درّندگان بیندازید، اگر او فرزند علی علیه السلام باشد آنها او را نمی درّند و اگر دروغگو باشد او را خواهند درّید.»

پس آن زن بی چاره شد و به متوکل گفت: «یا امیرالمؤمنین! تو را به خدا چنین مکن، او می خواهد من را طعمه درّندگان قرار دهد و من پذیرفتم که زینب کذابه هستم.» و بر الاغی سوار شد و اعلان نمود من زینب کذابه هستم. (۲۹۷)

و در روایت دیگری آمده که متوکل او را نزد درّندگان انداخت و آنها او را دریدند و خوردند.

علی بن مهزیار سپس می گوید: علی بن جهم به متوکل گفت: «خوب است این آقا یعنی حضرت هادی علیه السلام را آزمایش کنی و او را نیز نزد درّندگان بیندازی تا صدق کلام او ظاهر شود.»

پس متوکل دستور داد درّندگان را سه روز گرسنه گذاردند و سپس امام علیه السلام را دعوت نمود و چون داخل صحن خانه متوکل شد در را بستند و درّندگان را آزاد گذاردند و چون درّندگان امام علیه السلام را دیدند با دم های خود در مقابل او خضوع کردند و امام علیه السلام به آنان التفات نکرد و از پله ها بالا رفت و نزد متوکل نشست و سپس باز نزد درّندگان آمد و آنان باز مقابل او خضوع نمودند و امام علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: گوشت فرزندان من بر درّندگان حرام است.» (۲۹۸)

شهادت حضرت هادی علیه السلام

همان گونه که در تاریخ ولادت آن حضرت گذشت، حضرت هادی علیه السلام در روز دوشنبه سوّم رجب سال ۲۵۴ هجری قمری در سامرا به دست متوکل و یا معتز بالله مسموم گردید و در خانه خود مدفون شد. سنّ مبارک آن حضرت هنگام شهادت چهل و یک سال و چند ماه بود و امامت او سی و سه سال و چند ماه ادامه داشت و

امام حسن عسکری علیه السلام در تشییع جنازه پدر خود پیراهن چاک نمود و بر بدن پدر خود نماز خواند و او را در خانه خود دفن کرد. (۲۹۹)

مسعودی در مروج الذهب گوید: وفات حضرت هادی علیه السلام در زمان خلافت معتز بالله، روز دوشنبه بیست و ششم جمادی الآخره سال ۲۵۴ هجری قمری واقع شد و سن مبارکش به چهل سال و یا چهل و دو سال و یا بیش از آن رسیده بود، و از کنیزی به دنبال جنازه او شنیده شد که می گفت: «ما چه مصیبت هایی در روز دوشنبه در زمان قبل و اکنون دیدیم.» و احمد بن متوکل بر او نماز خواند و او را در خانه خود دفن نمودند. (۳۰۰)

محدث قمی می گوید: مقصود آن کنیز از روز دوشنبه قدیم، روز وفات و رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلافت منافقین فرومایه و بیعت شوم آنان بوده است و این کنیز در سخن خود به زینب کبری عقیله بنی هاشم دختر امیرالمؤمنین علیه السلام اقتدا نموده که آن حضرت در ناله ها و گریه های خود بر مصیبت برادرش امام حسین علیهما السلام فرمود: «پدرم فدای آن شهیدی که روز دوشنبه ای لشکر و سراپرده او را غارت نمودند.» (۳۰۱)

دعای مخصوص حضرت هادی علیه السلام

از حضرت هادی علیه السلام نقل شده که فرمود: «من این دعا را فراوان می خوانم و از خدای خود خواسته ام که هر کس این دعا را در کنار قبر من بخواند، خداوند او را ناامید نگرداند.» و آن دعا چنین است:

«يَا عِيْدَتِي عِنْدَ الْعِيْدِ وَيَا رَجَائِي وَالْمُعْتَمِدُ وَيَا كَهْفِي وَالسَّنْدُ وَيَا وَاحِدُ وَيَا أَحَدُ وَيَا قُلُّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ وَ لَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا صَلَّى عَلَى جَمَاعَتِهِمْ.» و سپس حاجت خود را بگوید [خداوند او را بی بهره و

برخی از سخنان حکیمانه حضرت هادی علیه السلام

- ۱- حضرت هادی علیه السلام درباره آثار عجب و خودپسندی فرمود: «مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُونَ عَلَيْهِ». یعنی: «هر کس اهل عجب و خودپسندی باشد بیشتر مردم بر او خشم خواهند داشت.»(۳۰۳)
- ۲- و درباره ارزش صبر فرمود: «الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلْجَازِعِ اثْنَتَانِ». یعنی: «مصیبت برای انسان صابر یکی است و برای انسان غیر صابر دو تا خواهد بود، [چرا که جزع او نیز برای او مصیبت می باشد].»
- ۳- و درباره عاقبت اندیشی فرمود: «أَذْكَرُ مَضْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيْ أَهْلِكَ فَلَا طِيبَ يَمْنَعُكَ وَلَا حَيْبَ يَنْفَعُكَ». یعنی: «به یاد پیری و ناتوانی خود باش که در بستر بیماری بین خانواده خود افتاده باشی، نه طیبی چاره ساز تو باشد و نه دوستی برای تو سودمند باشد.»(۳۰۴)
- ۴- و درباره تأثیر سخن فرمود: «الْحِكْمَةُ لَا تَنْجِعُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ». یعنی: «سخن حکیمانه در دل های فاسد اثربخش نخواهد بود.»(۳۰۵)
- ۵- و درباره سحرخیزی و بیداری در آن فرمود: «السَّهْرُ أَلَذُّ لِلْمَنَامِ وَالْجُوعُ يَزِيدُ فِي طِيبِ الطَّعَامِ». یعنی: «شب بیداری خواب را شیرین می کند، و گرسنگی بر لذت غذا می افزاید.» [مقصود آن حضرت ارزش سحرخیزی و روزه داری است.]
- ۶- و درباره تقدیرات الهی فرمود: «الْمَقَادِيرُ تُرِيكَ مَا لَا يَخْطُرُ بِإِلَاحِكَ». یعنی: «[ناامید از فرج و گشایش مباش] همانا تقدیرات الهی چیزهایی را به تو نشان خواهد داد که عقل تو به آن توجه نداشته است.»

مؤلف گوید: این سخن همانند سخن امام صادق علیه السلام است که فرمود: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى ذَهَبَ لِيَقْتَبِسَ نَاراً فَرَجَعَ نَبِيًّا مُرْسَلًا...»

یعنی: «به آنچه امید نداری امیدوارتر باش، چرا که حضرت موسی علیه السلام در بازگشت از مدین در سرما و تاریکی آتشی را از دور دید و رفت که به وسیله آن از سرما نجات یابد و چون بازگشت به پیامبری رسیده بود.» (۳۰۶)

۷- و درباره خطر جهل و نادانی فرمود: «الْجَاهِلُ أَسِيرُ لِسَانِهِ.»

یعنی: «انسان جاهل همواره از ناحیه زبان خود گرفتار می شود.» (۳۰۷)

۸- و درباره راننده بی باک فرمود: «الرَّاكِبُ الْحَزُونِ أَسِيرُ نَفْسِهِ.»

یعنی: «راکب و [راننده] چموش و بی باک، اسیر نفس خویش است. [تا چه روزی خود را به هلاکت اندازد].» (۳۰۸)

۹- و درباره زشتی خصومت و نزاع فرمود: «الْمِرَاءُ يُفْسِدُ الصَّدَاقَةَ الْقَدِيمَةَ، وَ يُحَلِّلُ الْعُقْدَةَ وَ الْوَثِيقَةَ، وَ أَقَلُّ مَا فِيهِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ الْمُغَالَبَةُ، وَ الْمُغَالَبَةُ أَسُّ أَسْبَابِ الْقَطِيعَةِ.»

یعنی: «نزاع و کشمکش با برادران دینی، دوستی های قدیمی را از بین می برد و ارتباطها و اعتمادها را پاره می کند و کمترین اثر آن غلبه و پیروزی بر دیگری است و آن ریشه و اساس جدایی و بریدگی [برادران دینی] از یکدیگر خواهد بود.» (۳۰۹)

۱۰- و درباره نکوهش از حسد و رشک فرمود: «إِيَّاكَ وَ الْحَسِدَ فَإِنَّهُ يَبِينُ فِيكَ وَ لَا يَعْمَلُ فِي عَدُوِّكَ.» یعنی: «از حسد پرهیز کن، چرا که زیان آن را تو خواهی دید و به دشمن تو آسیبی نمی رسد.» (۳۱۰)

عبدالعظیم حسنی می گوید: به حضرت امام علی نقی علیه السلام عرض کردم: «امیدوارم که شما مهدی موعود باشید و عالم به دست شما پر از عدل و داد شود چنان که پر از ظلم و جور شده است.»

فرمود: «ای ابوالقاسم! (کنیه عبدالعظیم بوده) هیچ کس از ما امامان نیست مگر آن که قائم به امر الله و هادی به دین خدا می باشد، ولی آن که مقصود توست من نیستم، زیرا به وسیله آن بزرگوار (یعنی حضرت مهدی علیه السلام) خداوند زمین را از شرک و کفر پاک می کند و عدل در همه جهان گسترده می شود، و او دارای امتیازات و خصوصیات است. یکی آن که: ولادتش بر مردم مخفی است، دوّم آن که: خود او نیز از مردم مخفی است. سوّم آن که: نامش نام پیامبر صلی الله علیه و آله و کنیه اش کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است، چهارم آن که: زمین در اختیار او قرار می گیرد، پنجم آن که: هر مشکلی را آسان می کند، ششم آن که: ۳۱۳ نفر به عدد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر اصحاب او هستند. هفتم آن که: مردم از اطراف و اکناف جهان به حضور او می شتابند و چون این افراد پاک نهاد حاضر شوند خداوند امر او را ظاهر می گرداند. «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۳۱۱). و چون شماره لشکریانش به ۱۰ هزار نفر رسد قیام می فرماید و دست به اصلاحات زده و ستمگران را نابود می نماید.» (۳۱۲)

رهنمود اخلاقی امام هادی علیه السلام

مردی می گوید: با خوشحالی و خرسندی زیادی خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسیدم، حضرت فرمود: «تو را شادمان می بینم، سبب شادی تو چیست؟»

عرض کردم: «یابن رسول الله! شنیدم از پدر بزرگوارت که می فرمود: "شایسته ترین روز، آن روزی است که انسان توفیق صدقات و نیکی و احسان به برادران دینی خود را از ناحیه خداوند دریافت کند و باید در آن روز شادمان باشد."»

من امروز ده نفر از برادران ایمانی خود را که بر من وارد شدند و همگی بی بضاعت و عیال مند بودند پذیرایی نموده و به هر یک از آنها مقداری کمک نمودم و از این جهت خوشحالم.»

حضرت فرمود: «به جان خودم سوگند، شایسته است که شادمان باشی به شرطی که آن عمل را نابود نکرده و یا بعد از این نابود نکنی.» عرض کردم: «چگونه ممکن است عمل خود را از بین ببرم با این که من از شیعیان خالص شما هستم؟»

فرمود: «اکنون نابود کردی.» عرض کردم: «چگونه از بین بردم؟» فرمود: «این آیه را بخوان: «لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأُذَى» (۳۱۳)؛ یعنی، صدقات خود را با منت نهادن و آزار دادن باطل نکنید.»

عرض کردم: «به آنها که احسان کردم نه منتی گذاردم و نه آزاری رساندم.» حضرت فرمود: «منظور هر نوع اذیت و آزاری است، نه فقط آزار به کسانی که به آنها احسان نموده ای. به نظر تو آزار آنان مهم تر است یا آزار فرشتگانی که مأمور تو هستند؟ یا آزردهن ما اهل بیت؟» عرض کردم: «آزردهن شما و ملائکه بالاتر و مهم تر است.» حضرت فرمود:

«تو مرا آزریدی و صدقه ات را باطل کردی.» عرض کردم: «چرا؟» فرمود: «با همین سخن که گفتی: "چگونه صدقه خود را باطل کنم در حالی که شیعه خالص شمایم؟" می دانی شیعه خالص ما کیست؟» با تعجب عرض کردم: «خیر.»

فرمود: «مؤمن آل فرعون و صاحب یس که خداوند می فرماید: «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى» (۳۱۴)، و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار. آیا تو خود را با چنین اشخاصی برابر دانستی. آیا با این سخن ما و فرشتگان را نیازردی؟»

عرض کردم: «استغفر الله و أتوب إليه، یا بن رسول الله پس چه بگویم؟» فرمود: «بگو من از دوستان شما و دشمن دشمنان و دوست دوستان شمایم.» عرض کردم:

«من هم همین را می گویم، و منظورم از گفتار قبلی آزار شما و فرشتگان نبود؛ توبه کردم.» حضرت فرمود: «اکنون ثواب های از بین رفته صدقه ات برگشت.» (۳۱۵)

پاسخ امام هادی علیه السلام به ابن سکیت

متوکل به ابن سکیت گفت: «از ابن الرضا (امام هادی علیه السلام) در حضور من سؤالی پرس که بسیار پیچیده و مشکل باشد.» ابن سکیت از حضرت پرسید: «چرا خداوند موسی علیه السلام را با عصا، و عیسی علیه السلام را با معالجه کور و مبروص و احیاء مردگان، و حضرت محمدصلی الله علیه وآله را با قرآن و شمشیر به نبوت مبعوث فرمود؟»

حضرت هادی علیه السلام فرمود: «خداوند موسی علیه السلام را در زمانی مبعوث به رسالت نمود که سحر و جادوگری غلبه پیدا کرده بود. پس آن حضرت با عصا و ید بیضاء آمد تا بر سحر آنان غلبه کند و حجّت را به اثبات برساند. و اما حضرت عیسی علیه السلام را زمانی مبعوث فرمود که در حقّ یکدیگر نفرین و لعنت می کردند. پس حضرت از طریق بیابا کردن نایبنا و معالجه برص و زنده کردن اموات بر آنان غلبه پیدا کرد.

و خداوند زمانی حضرت محمدصلی الله علیه وآله را به رسالت مبعوث نمود که شعر و شمشیر در آن عصر غالب بود و لذا خداوند به او قرآن و شمشیر را داد تا با این دو بر مردم زمان خود غلبه کند. با غلبه قرآن بر شعر و شمشیر بر حجّت را بر آنان تمام نماید.» ابن سکیت گفت: «الآن حجّت چیست؟» حضرت فرمود: «عقل است که انسان به وسیله آن کاذب و دروغگو را می شناسد.»

توطئه بر ضدّ امام هادی علیه السلام

متوکل می گفت: «کار ابن الرضا مرا عاجز کرده است، نه حاضر است که با من شراب بخورد و نه در مجلس شراب من بنشیند و نه من می توانم او را به این کارها وادار کنم.»

به او گفتند: «در عوض او برادری به نام موسی دارد که اهل شراب و نوازندگی و عشق بازی است. بفرستید او را بیاورند و مطلب را بر مردم مشتبه کنید و بگویید: این ابن الرضا است.» نامه ای نوشتند و او را با تعظیم و احترام وارد نمودند و همه بنی هاشم و سران لشکر و مردم به استقبالش رفتند و از هیچ چیز فروگذار نمودند.

وقتی که موسی وارد شد، حضرت امام هادی علیه السلام او را ملاقات نمود و پس از سلام و ادای احترام به وی فرمود: «این مرد تو را احضار کرده که احترام تو را هتک کند و مقامت را پایین بیاورد. کاری نکن که به مقصودش برسد.» موسی پذیرفت و حضرت هادی علیه السلام سخن خود را تکرار فرمود، و وقتی که دید اجابت نمی کند فرمود: «ولی بدان که این مجلس هرگز صورت نمی گیرد.»

از آن پس سه سال طول کشید که موسی اقامت کرد و هر روز صبح که به سرای متوکل می رفت او را به بهانه ای رد می کردند. گاهی می گفتند: «مست است.» گاهی می گفتند: «کار دارد.» گاهی می گفتند: «فردا بیا.» به همین صورت بود تا متوکل مرد و هرگز به قصد شوم خویش جامه عمل نپوشانید. (۳۱۶)

امام هادی علیه السلام و آگاهی از اسرار

شخصی به نام ابوموسی می گوید: روزی نزد متوکل عباسی رفتم و او را مشغول شرب خمر و میگساری دیدم، مرا هم به شراب دعوت کرد. گفتم: «هرگز نخورده ام.» گفت: «تو با علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) میگساری می کنی.» گفتم: «تو نمی دانی که او چه کسی است؟ این سخنان تو فقط برای خودت زیان آور است ولی برای او ضرری ندارد.» من از روی شرم و حیا سخن بی شرمانه او را به آن حضرت بازگو نکردم. تا این که فتح بن خاقان وزیر متوکل به من گفت:

«به متوکل خبر داده اند که اموالی را از قم برای امام هادی علیه السلام می آورند و دستور

داده که من در کمین آن مال ها باشم و خبرش را به او برسانم تا آنها را مصادره کند، ولی من می خواهم در راهی کمین کنم که آن مال از آن راه نیاید تا هم عذری نزد متوکل داشته باشم و هم دستم به اموال اهدایی امام هادی نرسد. تو نزد امام هادی برو و پیرس که مال از کدام راه می آید تا من بر جهت خلاف آن بر سر راه بنشینم و مال به دست مأموران من نیفتد.»

ابوموسی می گوید: خدمت حضرت هادی علیه السلام شرفیاب شدم تا جریان را به عرض آن حضرت برسانم. دیدم کسی آنجا نشسته است و من نخواستم در حضور او این موضوع را مطرح کنم. لذا صبر کردم تا برود که حضرت تبسم فرمود و گفت:

«خیر است ای ابوموسی. چرا پیغام اول را نیاوردی؟» (منظور سخن ناسزائی که متوکل به او گفته بود و قصد داشت که این جمله به گوش حضرت هادی علیه السلام برسد) من عرض کردم: «ملاحظه تعظیم و اجلال شما را کردم.» فرمود: «مال امشب وارد می شود و آنها به آن دست نمی یابند. و تو امشب این جا بمان.» (۳۱۷)

امام هادی علیه السلام و نیروهای مسلح

خلیفه عباسی لشکر خود را که ۹۰ هزار سوار ترک و ساکن سامرا بودند دستور داد هر یک از آنها توبره اسبش را پر از گل سرخ بکند و گل ها را در وسط دشتی پهناور که در آن جا بود روی هم بریزند. چون چنین کردند مانند کوه بزرگی شد، خلیفه بالای آن رفت و حضرت هادی علیه السلام را نیز احضار کرد و گفت: «شما را خواستم که لشکر مرا تماشا کنی.» و دستور داده بود که همه آنها لباس مخصوصی که در ایام جنگ به نام تجفاف می پوشیدند بر تن کنند و مسلح گشته و با بهترین زیور و کامل ترین لوازم و عظیم ترین هیئت آماده شوند.

غرض خلیفه این بود که خروج کنندگان و عمدتاً آن حضرت را تهدید کند که

مبادا امر به خروج یاران خود بدهد.

حضرت فرمود: «آیا میل داری که من هم لشکر خویش را به تو نشان بدهم؟» خلیفه پاسخ مثبت داد. پس حضرت هادی علیه السلام دعایی کرد و میان آسمان و زمین از مشرق تا مغرب فرشتگان مسلح حاضر شدند، خلیفه از دیدن این منظره غش کرد، وقتی که به هوش آمد حضرت به او فرمود: «ما در امور دنیوی با شما مفاخره و منافسه نکرده و به رقابت بر نمی خیزیم. ما به امر آخرت مشغولیم و تو اندوه به دل نداشته باش.» (۳۱۸)

کیفیت اطلاع امام هادی علیه السلام از شهادت پدر

ابوزکریا از اهالی کرخ بغداد در مدینه در خدمت حضرت امام علی النقی و مراقب آن حضرت بود و امام محمد تقی علیه السلام در بغداد به سر می برد. روزی امام هادی علیه السلام مشغول نوشتن بود و برای ابوزکریا قرائت می کرد، وی می گوید: ناگاه دیدم که امام هادی علیه السلام به شدت گریه کرد. سبب گریه آن بزرگوار را پرسیدم، حضرت جواب نفرمود و بلند شد و با حال گریه وارد خانه شد که ناگهان صدای گریه و نوحه و صیحه از خانه آن حضرت بلند شد. پس از آن که از منزل خارج گردید از سبب گریه اش سؤال کردیم، فرمود: «پدرم از دنیا رفته است.»

ما گفتیم: «شما از کجا می دانی؟» فرمود: «از طرف خداوند ضعف و سستی دچار من شد که به وسیله آن درک کردم که پدرم از دنیا رفته است.»

راوی می گوید: «ما تاریخ آن را دقیقاً یادداشت کردیم و وقتی که خبر شهادت حضرت جواد آمد با تاریخ فوق تطبیق نمودیم و دیدیم کاملاً منطبق با همان ساعتی است که امام علی النقی علیه السلام خبر داده است.» (۳۱۹)

بین متوکل و یکی از کارمندانش که شیعه بود معامله ای برقرار شد و بنا گردید که ۷۰۰۰۰ درهم بپردازد، متوکل گفت: «اگر آن شیعه حاضر باشد که پسر خود را در مقابل این مبلغ به من بفروشد من حاضریم که از این پول صرف نظر کنم.»

شیعه از قبول این پیشنهاد به شدت امتناع نمود و لذا متوکل دستور داد که او را با زنجیر و قید و بند به زندان بيفکنند و در جایی تنگ حبس بنمایند. وی می گوید: من کلیه فرزندان خود را نزد دوستان و برادران خود فرستادم تا آنها برای نجات من اقدامی بکنند، بعد از آن نامه ای نیز به حضور امام هادی علیه السلام نوشتم که از حال من مطلع گشته باشند. اما در جوابم نوشت: «به خدا قسم که راه فرجی نیست تا این که بدانی کار فقط به دست قدرت خدا خواهد بود.»

آن شیعه می گوید: من به کلیه اقوام که از آنها کمک درخواست نموده بودم نوشتم که فعلاً هیچ گونه اقدامی نکنند. و از تعریف قضیه من خودداری کنند تا منتشر نگردد. ۹ روز از این جریان گذشت، یکشب دیدم درب های زندان باز شد و مرا بردند و غل و زنجیرها را باز کردند. من سبب آزادی خود را پرسیدم گفتند:

«متوکل خواب دید که شخصی با کارد نزد او آمد و گفت: "اگر فلانی را آزاد نکنی من سر تو را خواهم برید." او با حال ترس از خواب بیدار شده و قرآن خوانده و پناه به خدا برده و دوباره به خواب رفته که باز همان خواب را دیده و از خواب بیدار شده و تصمیم گرفته که تو را آزاد نماید ولی دوباره در عالم خواب همان صحنه را دیده که آن فرد به او می گوید: "اگر فلانی را در همین ساعت آزاد نکنی تو را با همین کارد سر می برم." از خواب بیدار شده و دستور آزادی تو را صادر نموده و چون به خواب رفته دیگر آن شخص را ندیده است.» پس من به جانب منزل رفتم و درهمی از اموال را هم از دست ندادم. (۳۲۰)

در عیون اخبار الرضا علیه السلام و جنات الخلود آمده که دعای حضرت هادی علیه السلام [و یا حرز آن حضرت] چنین بوده است:

«یا نُورُ یا بُرْهَانُ یا مُنیرُ یا مُبینُ یا رَبِّ اکْفِنی شَرَّ الشُّرُورِ وَ آفاتِ الدُّهُورِ وَ أَسْأَلُکَ النِّجاةَ یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ.»

و هر کس این دعا را بخواند حضرت امام هادی علیه السلام در قیامت شفیع او خواهد بود و او را روانه بهشت خواهد نمود. (۳۲۱)

و در بحار از کتاب عتیق غروی نقل شده که شخصی به امام هادی علیه السلام عرض کرد: «مرا به دعایی افتخار دهید.» امام هادی علیه السلام به او فرمود: «این دعا را بخوان:

"یا عِیدَتی دُونَ الْعِیدِ، یا رَجائی وَ الْمُعْتَمِدِ، وَ یا کَهْفی وَ السَّیِّدِ، وَ یا واحِدُ یا أَحَدُ، یا مَنْ هُوَ اللهُ أَحَدُ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِکَ، وَ لَمْ تَجْعَلْ فی خَلْقِکَ مِنْهُمْ أَحَدًا، أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی جَماعَتِهِمْ وَ تَفْعَلَ بَی کَذا وَ کَذا." [و به جای آن تفعل بی کذا و کذا، حاجت خود را بگوید].

سپس حضرت هادی علیه السلام به او فرمود: «من از خدای خود خواسته ام که هر کس این دعا را بخواند او را ناامید و محروم ننماید.» (۳۲۲)

اختران آسمانی قطره جوی تواند

عرشیان و فرشیان با هم ثناگوی تواند

آیه های وحی در خال و خط رخسار توست

حرف حرف «جامعه» از لعل گوهر بار توست

جامعه موجی ست از دریای عرفان شما

جامعه نوری ست از لب های خندان شما

جامعه بحری ست از انوار قرآن شما

جامعه برقی ست از خورشید تابان شما

جامعه ما را سوی عترت هدایت می کند

روح را مست می ناب ولایت می کند

تو علی چارم و ابن الرضای دو می

تو چراغ انجمن هایی و ماه انجمنی

تو جمال حی سبحانی به چشم مردمی

تو جواد ابن رضا نجل امام هشتمی

ایها الهادی النقی راه هدایت راه توست

آنچه باقی مانده قول نَحْنُ وجه الله توست

گر چه قلب پاکت از زخم زبان آزرده اند

گر چه روز و شب بلاها بر سرت آورده اند

گر چه در حق تو ای مولا ستم ها کرده اند

گر چه با اجبار در یزم شرابت برده اند

شعر نابت خصم را در اضطراب انداخته

نقش دشمن را در آن محفل به آب انداخته (۳۲۳)

ص: ۲۲۴

یا رب از زهر جفا سوخت ز پا تا به سرم

شعله با ناله برآید همه دم از جگرم

جز تو ای خالق دادار کسی نیست گواه

که چه آورده جفای متوکل به سرم

می دوانید پیاده به پی خویش مرا

گرد ره ریخت بسی بر رخ همچون قمرم

آن شب که مرا خواند سوی بزم شراب

گشت از شدت غم، مرگ عیان در نظرم

خواست تا بر من مظلوم دهد جام شراب

شرم ننمود در آن لحظه ز جد و پدرم

زهر نوشیدم و راحت شدم از عمر ولی

ریخته خاک یتیمی به عذار پسر

با که این ظلم بگویم که به زندان بلا

قبر من کند عدو پیش دو چشمان ترم

هر زمان هست در این دار فنا مظلومی

حقّ گواه است که من از همه مظلوم ترم

فخر «میثم» همه این است به فردا کامروز

هم ثناگستر من آمده هم نوحه گرم (۳۲۴)

این شهر سامره است و یا عرش کبریاست

یا کعبه مقدّس دل های انبیاست

شهری که مطلع دو مه است و دو آفتاب

کز نورشان به چشم دل اهل دل ضیاست

این جا مزار حضرت هادی و عسگری است

اینجا حریم پاک دو محبوب کبریاست

این جاست قبر حضرت هادی ولی حقّ

ابن الرضا علی خلف پاک مرتضاست

حاجت از او بخواه که باب الحوائج است

درمان از او بگیر که خاک درش شفاست

ص: ۲۲۵

قبر امام عسکری از جان و دل بیوس

زیرا که قبله گاه دل و کعبه ولاست

مولای خلق والد مهدی منتظر

شمس الولا، امام أمم، حجّت خداست

این جا مزار عمّه صاحب زمان بود

آن اختری والشمس والضّحاست

آن بانویی که محرم سرّ ولایت است

نامش حکیمه فخر زنان شمسه حیاست

این جا مزار نرجس پاکیزه دامن است

آن بانویی که مادر مولای عصر ماست

از ما سلام باد به مهدی و مادرش

تا اهل بیت را شرف و عزّت و بقاست

این جا امام عصر به عالم قدم نهاد

مانند مرتضی که بر او کعبه زادگاست

این جا مکان غیبت آن نجل فاطمه است

این جا محلّ زمزمه و گریه و دعاست

«میثم» بخوان دعای فرج را در این حرم

حاجات خود بخواه که از لطف حقّ رواست (۳۲۵)

در مدح و مصائب امام هادی علیه السلام

فتاده مرغ دلم ز آشیان در این وادی

که هر کجا رود افتد به دام صیادی

ص: ۲۲۶

به دانه ای دُر یکدانه می دهد بر باد
نه گوش هوش و نه چشم بصیر نقّادی
چنان اسیر هوی و هوس شدم که نماند
نه حال نغمه سرایی، نه طبع وقّادی
نه شمع انجمنی تا که روشنی بخشد
نه شاهدهی که غم از دل بَرَد به شتّادی
دلا، دل از هم برگیر و خلوتی بپذیر
مدار از همه عالم امید امدادی
مگر ز قبله حاجات و کعبه مقصود
ملاذ حاضر و بادی علیّ الهادی
محیط کون و مکان، نقطه بسیط وجود
مدار عالم امکان، مجرّد و مادی
شها، تو شاهد میقات «لی مع الله»ی
تو شمع جمع شبستان مُلک ایجادی
صحیفه ملکوتی و نسخه لاهوت
ولیّ عرصه ناسوت بهر ارشادی
نه ممکنّی و نه واجب، چو واحدی به مثل
که هم برون ز عدد، هم قوام اعدادی
مقام باطن ذات تو «قاب قوسین» است
به ظاهر ار چه در این خاکدان اجسادی

کشیدی از مُتوکل شَدائدی که به دهر

ندیده دیده گردون ز هیچ شَدادی

گهی به برکه درندگان گهی زندان

گهی به بزم می و ساز باغی عادی

ص: ۲۲۷

تو شاه یکه سواران دشت توحیدی

اگر پیاده روان در رکاب الحادی

ز سوز زهر و بلاهای دهر جان تو سوخت

که بر طریقه آبا و اجدادی (۳۲۶)

در مصیبت امام هادی علیه السلام

امام هادی و بزم شراب یعنی چه

دل پیمبر از این غم کباب یعنی چه

فلک به نور دو چشم علی ولی خدا

ستم نموده ای بیش از حساب یعنی چه

پیاده در جلو اسب کافری بی دین

ولی حق شده در آفتاب یعنی چه

گهی بخان صعانیک و گه ندیم سباع

عزیز جان و دل بو تراب یعنی چه

عزیز فاطمه از زهر معتز بی دین

شهید گشته به سن شباب یعنی چه

فلک خراب شوی کرده ای ازین ماتم

اساس و پایه ایمان خراب یعنی چه

فلک تو زهر جفا ریختی به کام امام

که دشمنش بکنی کامیاب یعنی چه

به پا نموده ای از مرگ حضرت هادی

تو در زمین و سما انقلاب یعنی چه (۳۲۷)

ص: ۲۲۸

رهبران

معصوم

امام حسن بن عليّ عسكري عليه السلام

اشاره

ص: ۲۲۹

امام حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه، هشتم ربیع الثانی سال دویست و سی و دوم هجری قمری در مدینه به دنیا آمد.
(۳۲۸)

مرحوم شیخ حرّ عاملی گوید: ولادت آن حضرت در روز دوشنبه، دهم و یا چهارم و یا هشتم ربیع الثانی سال ۲۳۲ هجری قمری واقع شده، و هشتم بین علما معروف و شایع است. (۳۲۹)

رحلت آن حضرت از دنیا نیز در هشتم ربیع الأول سال دویست و شصت هجری قمری واقع شده و سنّ مبارک آن حضرت هنگام رحلت از دنیا، بیست و هشت سال بوده و امامت آن حضرت شش سال به طول انجامیده است.

القاب مبارک حضرت عسکری علیه السلام: هادی، سراج و عسکری بوده و او را همانند پدر و جدّش، ابن الرضا علیه السلام نیز می نامیدند.

دوران امامت حضرت عسکری علیه السلام با اواخر خلافت «معتز» و خلافت یازده ماه و هیجده روزه «مهدی بالله» و مقدار پنج سال از خلافت بیست سال و یازده ماهه «احمد» معروف به «معمد علی الله»، فرزند جعفر متوکل مصادف بوده است.
(۳۳۰)

شهادت حضرت عسکری علیه السلام پس از گذشت پنج سال از خلافت «معمد

عبّاسی» واقع شده است و آن حضرت را در خانه خود کنار قبر پدر بزرگوارش حضرت هادی علیهما السلام دفن نمودند.
(۳۳۱)

بسیاری از علمای شیعه معتقدند که آن حضرت همانند پدر و جدّ و همه ائمه دیگر علیهم السلام شهید و مسموم شد و دلیل آنان روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «وَاللّٰهُ مَا مِنَّا اِلَّا مَقْتُوْلٌ شَهِيدٌ». و اللّٰهُ اَعْلَم. (۳۳۲)

مادر گرامی حضرت عسکری علیه السلام

مرحوم محدّث قمی می فرماید: مادر حضرت عسکری علیه السلام از زنان صالحه و عارفه بوده و او را «حَدِيث» یا «سَيْلِيل» و «جَدّه» می نامیده اند و در منزلت او همین بس که او بعد از شهادت حضرت عسکری علیه السلام مرجع شیعیان بوده و مردم حلال و حرام دین را از او سؤال می کرده اند.

سپس گوید: مرحوم صدوق از احمد بن ابراهیم نقل نموده که گوید: من در سال ۲۶۲ بر حکیمه خاتون دختر حضرت جواد علیه السلام، خواهر حضرت عسکری، وارد شدم و از پشت پرده با او سخن گفتم و چون از دین و مذهب او سؤال نمودم، امامان اهل البیت علیهم السلام را نام برد و گفت: «من از این ها پیروی می کنم.» و چون به نام حضرت بقیّه اللّٰه علیه السلام رسید و آن حضرت را به نام حَجّه بن الحسن علیه السلام یاد نمود، من به او گفتم:

«فرزند حضرت عسکری علیه السلام کجاست؟» فرمود: «او مستور و غایب است.» گفتم: «شیعیان باید به چه کسی پناه ببرند؟» فرمود: «به جدّه، یعنی مادر حضرت عسکری علیه السلام.» گفتم: «آیا به امامی اقتدا کنم که به یک زن وصیت نموده و او را وصیّ خود قرار داده است؟» فرمود: «او به امام حسین علیه السلام اقتدا نموده که در ظاهر به خواهر خود زینب علیهما السلام وصیت نمود و حضرت زین العابدین علیه السلام نیز در ظاهر سخن خود را به عمّه اش زینب نسبت می داد تا دشمن نداند امام پس از حسین بن علیّ

فرزند او علی بن الحسین علیهما السلام است.» (۳۳۳)

شخصیت حضرت عسکری علیه السلام

قطب راوندی گوید: «اخلاق حضرت عسکری علیه السلام همانند اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و از نظر ظاهر مردی گندم گون، صاحب قامتی زیبا و صورتی جمیل و اندامی نیکو و جوان بوده است. او دارای شجاعت و قدرتی بوده که پادشاهان مقابلش ذلیل بوده اند و همانند پدران خود هیبت و جلالی داشته که حیوانات مسخر او بوده اند و این هیبت و تسخیر حیوانات را خداوند نشانه و علامت حقانیت آنان قرار داده است.»

آن گاه گوید: «خداوند هیبت نیکویی به او داده بود که بی اختیار خاصه و عامه در مقابل او تعظیم و تجلیل می نمودند، چرا که او صاحب فضل و عفاف و هدایت و صیانت و زهد و عبادت و صلاح و اصلاح و جلالت و نبالت و فضیلت و کرم بود و سختی ها را تحمل می نمود و حوادث و تلخی ها او را از پای در نمی آورد و اخلاق او همواره بر یک اساس صحیح و خارق العاده استوار بود.» (۳۳۴)

امام عسکری علیه السلام در کودکی و خردسالی

شخصی به نام بهلول (۳۳۵) می گوید: روزی از یکی از کوچه های بصره عبور می کردم، چشمم به جمعی از کودکان افتاد که مشغول بازی با گردو و بادام بودند، در این حال کودکی را مشاهده کردم که به آنها می نگریست و گریه می کرد. پیش خود

گفتم: «لابد این کودک گردو و بادام ندارد تا بازی کند و در جمع کودکان قرار گیرد.» نزد او رفتم و گفتم: «فرزندم چرا گریه می کنی؟ برای تو چیزی می خرم که با آن بازی کنی.» کودک سرش را بلند کرد و به من نگاه کرد و گفت:

«ای کم خرد! ما برای بازی خلق نشدیم.» گفتم: «پس برای چه خلق شدیم؟» گفت: «برای کسب علم و عبادت.» گفتم: «به چه دلیل چنین می گویی؟» گفت: «به دلیل سخن خداوند که فرمود: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (۳۳۶)، آیا گمان می کنید که عبث و بیهوده خلق شدید و به سوی ما برنمی گردید؟»

به وی گفتم: «تو را حکیم می بینم؛ مرا موعظه کن.» او نیز اشعاری که مشتمل بر مواعظ و نصایحی چند بود قرائت کرد و سپس قطرات اشک از چشمانش جاری گردید و من از خود بی خود شدم، وقتی که به حال آمدم او را با کودکان ندیدم، از آنها احوال او را پرسیدم، گفتند: «نشناختی او را؟» گفتم: «خیر.» گفتند: «او از اولاد حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود.» با شگفتی گفتم: «آری این ثمره همان شجره، و میوه چنان درختی است.» (۳۳۷)

معجزات حضرت عسکری علیه السلام

صاحب اعلام الوری گوید: امامت حضرت عسکری علیه السلام نیز مانند سایر ائمه علیهم السلام از طریق عقل و اعتبار و تواتر و تنصیص هر امامی نسبت به امامت امام بعد از خود ثابت می شود و موارد تنصیص حضرت هادی درباره امامت حضرت عسکری علیهما السلام زیاد است. برخی از آن ها از این قرار است:

مرحوم کلینی با سند خود از نوفلی نقل نموده که گوید: در صحن خانه حضرت هادی علیه السلام خدمت آن حضرت بودم که فرزند او محمد از مقابل ما عبور نمود. پس من گفتم: «فدای شما شوم! آیا این فرزند شما پس از شما امام ما خواهد بود؟»

فرمود: «خیر، امام بعد از من فرزندم حسن است.» (۳۳۸)

مرحوم کلینی با همان سند از عبدالله بن محمد اصفهانی نقل نموده که گوید: حضرت هادی علیه السلام فرمود: «امام شما بعد از من کسی است که بر جنازه من نماز می خواند.» عبدالله بن محمد می گوید: «ما ابو محمد، یعنی حضرت عسکری علیه السلام را قبل از این سخن نمی شناختیم و چون حضرت هادی علیه السلام از دنیا رحلت نمود دیدیم که حضرت ابو محمد عسکری آمد و بر بدن پدر خود نماز خواند.» (۳۳۹)

ابوهاشم جعفری گوید: من خدمت حضرت عسکری رسیدم و اراده کرده بودم که نقره ای از او بگیرم و با آن انگشتری برای تبرک تهیه کنم. پس خواسته خود را فراموش کردم و چون برخاستم که با آن حضرت خدا حافظی کنم، حضرت عسکری علیه السلام یک عدد انگشتری به من داد و فرمود: «تو نقره می خواستی و ما به تو انگشتر دادیم، خدا به تو عافیت بدهد، ای ابوهاشم!» پس من تعجب نمودم و گفتم:

«ای مولای من! شما ولی خدا و امام من هستید و من خدا را بر این معرفت شکر می کنم.» پس حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «ای ابوهاشم! خدا تو را ببخشد و بیامزد.» (۳۴۰)

ابوهاشم جعفری نیز می گوید: من در سختی و مضیقه بودم و می خواستم نامه ای به آن حضرت بنویسم و چند دینار از او بگیرم، لکن حیا کردم و باز گشتم و چون به منزل خود رسیدم، حضرت عسکری علیه السلام یکصد دینار برای من فرستاد و در نامه ای [محرمانه] به من نوشت: «هر گاه نیازی داشتی حیا مکن و از من بخواه تا من نیاز تو را آن گونه که دوست می داری برطرف نمایم.» (۳۴۱)

محدث قمی رحمه الله سپس گوید: ابوهاشم جعفری در سال ۲۵۸ هجری قمری با حضرت عسکری علیه السلام و عده ای از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام در زندان معتز [معتد] [

عبّاسی محبوس بودند. ابوهاشم جعفری گوید: شخصی به نام فهفکی از حضرت عسکری علیه السلام پرسید: «برای چه سهم زن در ارث نصف مرد است، در حالی که زن مسکین و ناتوان می باشد؟» حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «به دلیل این که جهاد و نفقه و دیه [عاقله] بر زن واجب نیست و بر مرد واجب است.»

ابوهاشم می گوید: من پیش خود گفتم: «قبلاً- نیز ابن ابی العوجا این سؤال را از امام صادق علیه السلام نموده بود و همین پاسخ به او داده شد.»

پس امام عسکری علیه السلام روی مبارک خود را به من نمود و فرمود: «آری، این سؤال ابن ابی العوجا نیز بود و پاسخ آن از من و جدّم یکسان است و اوّل و آخر ما در علم یکسان هستیم [و نور واحد می باشیم]، گر چه مقام رسول خداصلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین و فضل آنان علیهما السلام به جای خود است.» (۳۴۲)

ابوهاشم جعفری رضوان الله علیه می گوید: از حضرت عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: «از گناہانی که خداوند نمی بخشد این است که گنهکار بگوید: ای کاش من در قیامت مؤاخذه ای جز از این گناه نمی داشتم.» پس من پیش خود گفتم: «این سخن بسیار ظریفی است و هر کسی باید خطاهای خود را واری کند و از همه آنها توبه نماید.» پس حضرت عسکری علیه السلام به من توجه نمود و فرمود: «درست فهمیدی، ای ابوهاشم! تو باید از همین که به فکر رسیدت بترسی، چرا که شرک در بین مردم پوشیده تر از راه رفتن مورچه در شب تاریک بر روی سنگ سیاه است.» (۳۴۳)

محدث قمی گوید: گناہان این چنینی را محقرات ذنوب می نامند و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله روزی به سرزمین بدون گیاهی وارد شد و به اصحاب خود فرمود: "هیزم بیاورید." اصحاب گفتند: "یا رسول الله! این سرزمین گیاهی ندارد." فرمود: "هر کسی جستجو کند و آنچه می یابد بیاورد." پس عدّه ای رفتند و هر کدام هر چه یافتند آوردند و چون مقابل رسول خداصلی الله علیه وآله ریختند

فرمود: "این گونه گناهان شما جمع می شود و باور نمی کنید." سپس فرمود: "بترسید از گناهانی که کوچک شمرده می شود، همانا برای هر چیزی طالبی است و طالب گناهان [یعنی خداوند] آنچه را مردم انجام داده اند و آثار آنها را نوشته است." [از سوی، خداوند می فرماید:] "ما هر چیزی را نزد امام مبین جمع نموده ایم [و او اعمال ظاهری و باطنی مردم را می داند]." (۳۴۴)

ابوهشام جعفری گوید: امام عسکری علیه السلام فرمود: «برای بهشت دری است به نام باب معروف و از آن در وارد نمی شوند مگر اهل معروف و عمل نیک.» پس من در پیش خود خدا را شکر کردم و خشنود شدم از این که برای گرفتاری های مردم می کوشم. پس حضرت عسکری علیه السلام نگاهی به من نمود و فرمود: «آری، راست می گویی؛ به این کار خود ادامه بده.»

سپس فرمود: «اهل معروف در دنیا، در آخرت نیز اهل معروف خواهند بود و خدا تو را ای ابوهاشم از آنان قرار دهد و به تو ترحم نماید.» (۳۴۵)

ابوهاشم جعفری گوید، روزی حضرت عسکری علیه السلام سوار بر مرکب شد و به صحرا رفت و من نیز سوار بر مرکب شدم و همراه او رفتم. پس همان گونه که مقابل من حرکت می نمود من به فکر دین و بدهکاری خود که وقت آن رسیده بود افتادم و با خود می گفتم از چه راهی دین خود را ادا می کنی؟

پس امام علیه السلام روی مبارک خود را به من نمود و فرمود: «خداوند دین تو را ادا خواهد نمود.» سپس سر مبارک خود را از بالای اسب پایین آورد و با شلاقی که در دست داشت روی زمین خطی کشید و فرمود:

«ای ابوهاشم! پیاده شو و این مال را بردار و به کسی مگو.» پس من پیاده شدم و دیدم قطعه نقره ای است، آن را برداشتم و در چکمه خود گذاردم و حرکت کردم و باز با خود گفتم: «اگر این مال همه دین مرا پرداخت کند خوب است و گرنه صاحب

دین را با پرداخت این مال راضی خواهم نمود.» و سپس به فکر نفقه زمستان و آنچه نیاز به آن می شود از لباس و غیره افتادم. و حضرت عسکری علیه السلام باز روی مبارک خود را به من نمود و خم شد و باز با تازیانه خود خطی روی زمین کشید و فرمود:

«پیاده شو و بردار و به کسی مگو.» پس من پیاده شدم و دیدم قطعه نقره دیگری است. پس آن را در چکمه دیگر خود قرار دادم و سپس کمی حرکت کردیم و آن حضرت به منزل خود رفت و من نیز به منزل خویش رفتم و نشستم و مقدار آن دین را حساب کردم و نقره را نیز وزن نمودم و دیدم آن نقره بدون کم و کاست مطابق دین من است. سپس حساب نیاز زمستان خود را نمودم و نیاز خود را بدون اسراف و سختگیری به دقت محاسبه کردم و آن نقره را نیز وزن نمودم و دیدم بدون هیچ کم و کاستی مطابق نیازهای زمستان من است. (۳۴۶)

عبادت حضرت عسکری علیه السلام

شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که عباسیون به زندانبان حضرت عسکری علیه السلام به نام صالح بن وصیف گفتند: «کار را بر ابومحمّد عسکری سخت کن و او را راحت مگذار.» صالح بن وصیف گفت: «من دو نفر از بدترین مردم را بر او گمارده ام و آنان با برخورد با او اهل عبادت و نماز و روزه شده اند و از کثرت عبادت، خود را به طور عجیبی فرسوده نموده اند.»

سپس زندانبان آن دو نفر را احضار نمود و گفت: «وای بر شما! آیا بر این مرد سخت نمی گیرید؟» آنان گفتند: «چه بگوییم درباره مردی که روزها را روزه می گیرد و همه شب ها را در عبادت به سر می برد و با کسی سخن نمی گوید و با غیر عبادت کاری ندارد و چون ما به او نگاه می کنیم بدن هایمان می لرزد و از او هیبت و رعبی در ما حاصل می شود که نمی توانیم خود را کنترل کنیم؟» عباسی ها چون این سخنان را شنیدند با ناامیدی باز گشتند. (۳۴۷)

محدث قمی گوید: از روایات ظاهر می شود که حضرت عسکری علیه السلام بیشتر اوقات در زندان به سر می برده و از معاشرت با مردم ممنوع و به عبادت خداوند مشغول بوده است. سپس گوید: روایت شده: هنگامی که معتمد عباسی حضرت عسکری علیه السلام و برادر او جعفر [کذاب] را به دست زندانبان خود علی بن حزین داد، همواره از حال حضرت عسکری علیه السلام سؤال می کرد و زندانبان می گفت: «او روزها روزه است و شب ها در عبادت به سر می برد.» (۳۴۸)

مرحوم سید بن طاووس گوید: بدان که سه نفر از حکام زمان حضرت عسکری علیه السلام قصد کشتن آن حضرت را نمودند، چرا که شنیده بودند حضرت بقیه الله علیه السلام از نسل او خواهد بود و چندین مرتبه آن حضرت را به زندان انداختند و حضرت عسکری علیه السلام به کسانی که بر او سعایت می کردند نفرین نمود و آنان هلاک شدند. (۳۴۹)

مؤلف گوید: ما در پایان کتاب محرمات اسلام، سفارشات و وصایای حضرت عسکری علیه السلام را به شیعیان خود در مورد تقوا و صبر و تقیه و عبادت و... برای تبرک بیان نمودیم، به آن کتاب مراجعه شود.

سخن حکیمانه حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام

۱- امام هادی علیه السلام درباره آثار تقوا فرمود: «مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى، وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ، وَ مَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سِخَطَ الْمَخْلُوقِينَ، وَ مَنْ أَشَخَطَ الْخَالِقَ فَلْيَتَّقَنْ أَنْ يُحَلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِينَ.»

یعنی: «هر کس از خدا بترسد، خدا مردم را از او می ترساند، و هر کس از خدا اطاعت کند باکی از خشم مخلوق ندارد، و هر کس خالق خود را به خشم آورد به یقین بداند که مردم بر او خشم خواهند داشت.» (۳۵۰)

۲- حضرت عسکری علیه السلام درباره تواضع فرمود: «مَنْ رَضِيَ بِدُونِ الشَّرَفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ.»

یعنی: «هر کس به دنبال بزرگی نباشد و به پایین مجلس راضی شود، تا در آن مجلس نشسته است خدا و ملائکه همواره بر او درود می فرستند.» (۳۵۱)

۳- و درباره خطر گناه فرمود: «مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تُغْفَرُ: لَيْتَنِي لَا أُوَاحِدُ إِلَّا بِهَذَا.»

یعنی: «از گناهایی که آمرزیده نخواهد شد گناهی است که صاحب آن بگوید: ای کاش من گناهی جز این نداشتم و تنها به همین گناه مؤاخذه می شدم.» (۳۵۲)

۴- و درباره با ارزش ترین عبادت فرمود: «لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصِّيَامِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ.»

یعنی: «عبادت به نماز و روزه فراوان نیست، بلکه عبادت تفکر فراوان نمودن در امر الهی [و عالم خلقت] است.»

۵- و درباره آثار خشم فرمود: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ.» یعنی: «خشم [بی جا] کلید هر شری خواهد بود.» (۳۵۳)

۶- و درباره بهترین ها فرمود: «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ عَلَى الْفَرَائِضِ، أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ، أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَادًا مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ.»

یعنی: «پرهیزگارترین مردم کسی است که هنگام برخورد با [کار و یا مال] شبهه ناک توقف کند، و عابدترین مردم کسی است که بر واجبات خدا مواظبت نماید، و زاهدترین مردم کسی است که از حرام دوری نماید، و کوشاترین مردم در اطاعت از خداوند کسی است که از گناه پرهیز نماید.» (۳۵۴)

۷- و درباره نشانه حکیم و احمق فرمود: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَ فَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ.» یعنی: «قلب احمق در دهان اوست و دهان حکیم در قلب اوست. احمق اول

سخن می گوید و سپس فکر می کند و حکیم اول فکر می کند و سپس سخن می گوید.» (۳۵۵)

۸- و درباره دوری از حرص فرمود: «لَا يَسْغَلُكَ رِزْقٌ مَّضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَّفْرُوضٍ.»

یعنی: «رزق ضمانت شده، تو را از عمل واجب باز ندارد.» (۳۵۶)

۹- و درباره اسباب عزت و ذلت فرمود: «مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلًّا، وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا عَزًّا.» یعنی: «هیچ عزیزی حق را رها نمی کند جز آن که ذلیل می شود، و هیچ ذلیلی حق را نمی گیرد جز آن که عزیز می شود.» (۳۵۷)

۱۰- و درباره اکرام صحیح فرمود: «لَا تُكْرِمِ الرَّجُلَ بِمَا يَشُقُّ عَلَيْهِ.»

یعنی: «کسی را که اکرام می کنی در مشقت و زحمت قرار مده.» (۳۵۸)

۱۱- و درباره آداب موعظه و نصیحت فرمود: «مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ، وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ.» یعنی: «کسی که برادر خود را در پنهانی موعظه کند او را زینت داده و اگر مقابل چشم مردم او را موعظه کند او را لکه دار نموده است.»

۱۲- و درباره بلاهای مؤمن فرمود: «مَا مِنْ بَلِيَّةٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا نِعْمَةٌ تُحِيطُ بِهَا.»

یعنی: «هیچ بلایی بر مؤمن وارد نمی شود جز آن که نعمتی در کنار آن برای او خواهد بود، که بر آن بلا- احاطه می نماید.» (۳۵۹)

۱۳- و درباره زشتی طمع فرمود: «مَا أَفْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَعْبَةٌ تُذِلُّهُ.»

یعنی: «چقدر زشت است که مؤمن برای طمع به چیزی خود را ذلیل نماید.» (۳۶۰)

۱۴- حضرت عسکری درباره ارزش حلم فرمود: «إِنَّ الظَّالِمَ الْحَالِمَ يَكَادُ أَنْ يُعْفَى عَنْ ظُلْمِهِ بِحِلْمِهِ، وَإِنَّ الْمُحِقَّ السَّفِيهَ يَكَادُ أَنْ يُطْفِئَ نُورَ حَقِّهِ بِسَفْهِهِ.»

یعنی: «ظالم و ستمگر اگر حلیم باشد بسا از ظلم او صرف نظر می شود، و انسان

محقّ اگر سفیه و غیر حلیم باشد بسا با سفاقت و بی حلمی، حقّ خود را پایمال می نماید.» (۳۶۱)

شهادت حضرت عسکری علیه السلام

همان گونه که گذشت، حضرت عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ربیع الأوّل سال دویست و شصت هجری قمری در زمان خلافت معتمد عباسی در سامرا از دنیا رحلت نمود. سنّ مبارک آن حضرت هنگام رحلت از دنیا بیست و هشت سال بود و در خانه خود در سامرا کنار پدر بزرگوارش حضرت هادی علیه السلام دفن گردید.

شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب اعلام الوری گوید: بسیاری از اصحاب ما [یعنی علمای امامیه] گویند: حضرت عسکری علیه السلام مسموم شد و همانند پدر و جدّ و همه ائمه دیگر علیهم السلام شهید از دنیا رحلت نمودند و استدلالشان به حدیث امام صادق علیه السلام است که فرمود: «وَاللّٰهُ مَا مِنَّا اِلَّا مَقْتُوْلٌ شَهِيدٌ.» و اللّٰهُ اعلم. (۳۶۲)

محدّث قمی پس از نقل حدیث فوق گوید: از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نیز روایت شده که آن حضرت هنگام رحلت از دنیا به جناده بن ابی امیه فرمود: «ما مِنَّا اِلَّا مَسْمُوْمٌ اَوْ مَقْتُوْلٌ.» سپس گوید: شیخ کفعمی و دیگران نیز گفته اند: معتمد عباسی او را مسموم نمود. (۳۶۳)

شیخ طوسی در کتاب غیبت از اسماعیل بن علی نوبختی نقل نموده که گوید: من بر حضرت عسکری علیه السلام وارد شدم، در آن بیماری که به سبب آن از دنیا رحلت نمود. پس امام علیه السلام به خادم خود به نام عقید - که قبلاً خادم حضرت هادی علیه السلام نیز بود و او حضرت عسکری علیه السلام را بزرگ کرده بود - فرمود: «برای من آب مصطکی بجوشان.» پس او آب را جوشاند و صیقل، مادر حضرت بقیّه اللّٰه علیه السلام، آن آب را آورد

و هنگامی که حضرت عسکری علیه السلام ظرف آب را به دست گرفت تا بنوشد دستان او لرزید و ظرف آب به دندان های او خورد و آب را رها کرد و به عقید خادم فرمود:

«وارد اتاق شو و فرزندم را ببین که در کودکی در حال سجده است؛ پس او را نزد من بیاور.»

عقید می گوید: من وارد اتاق شدم و دیدم کودکی سر به سجده گذارده و انگشت سبّابه به طرف آسمان بالا نموده [و با خدای خود راز و نیاز می کند]، من بر او سلام کردم و او نماز خود را کوتاه نمود. پس گفتم: «مولای من حضرت عسکری علیه السلام شما را می طلبد.» ناگهان دیدم مادر او صیقل آمد و دست او را گرفت و نزد حضرت عسکری علیه السلام آورد.

پس آن کودک مقابل پدر خود حرکت نمود و بر او سلام کرد و من دیدم آن کودک بسیار نورانی و دارای موهای پیچیده و دندان های گشوده است و چون حضرت عسکری علیه السلام او را دید گریان شد و فرمود:

«یا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتِهِ اشْقِنِي الْمَاءَ فَإِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي.» پس آن کودک ظرف آب مصطکی را گرفت و لب های خود را به دعایی حرکت داد و سپس آن آب را به پدر خود نوشاند و چون حضرت عسکری از آن آب نوشید فرمود: «مرا برای نماز آماده کنید.» پس دستمالی روی دامن حضرت عسکری علیه السلام انداختند و آن کودک با دست خود پدر را وضو داد و با دست خود سر و پاهای او را مسح نمود.

پس حضرت عسکری علیه السلام به او فرمود: «عزیزم! بشارت باد تو را، همانا تو صاحب الزّمان و مهدی و حجتّ خدایی در روی زمین و تویی فرزند من و وصیّ من و من پدر تو هستم و تویی محمّد بن الحسن بن علیّ بن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسن بن علیّ بن ابی طالب علیهم السلام و تو فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله هستی و تو خاتم ائمه طاهریں می باشی و رسول خداصلی الله علیه وآله بشارت آمدن تو را به مردم داده و نام و کنیه تو را تعیین کرده و این چیزی است که پدرم از پدرانش برای من بیان نموده است.» و در همان هنگام حضرت عسکری علیه السلام از دنیا رحلت

نمود. صلوات الله عليهم اجمعين. (۳۶۴)

شیخ مفید می فرماید: حضرت عسکری علیه السلام در اوّل ماه ربیع الأوّل سال دویست و شصت هجری قمری مریض شد و در روز جمعه هشتم آن ماه از دنیا رحلت نمود و سنّ مبارکش هنگام وفات بیست و هشت سال بود و در خانه خود در سامرا کنار پدر خود به خاک سپرده شد و تنها فرزند او، امام منتظر بود و امام عسکری علیه السلام او را از مردم پنهان نمود، چرا که خلیفه و سلطان زمان سخت در جستجوی او بود و چون مذهب شیعه امامیه شایع شد و حضرت عسکری علیه السلام دانست که شیعیان انتظار دیدن فرزند او را دارند، فرزند خود را در زمان حیات خود به کسی [جز برخی از خواصّ] نشان نداد.

اهل سنّت نیز بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام اطلاعی از فرزند او پیدا نکردند و جعفر بن علی [معروف به جعفر کذاب] اموال حضرت عسکری علیه السلام را گرفت و نسبت به همسر و کنیزان آن حضرت نزد خلیفه سعایت نمود و آنان را گرفتار دست حاکم وقت نمود و به شیعیان آن حضرت - نسبت به انتظار فرج و امامت حضرت بقیه الله علیه السلام - توهین نمود و شیعیان آن حضرت را به آوارگی و وحشت و زندان و خفت و ذلت مبتلا کرد و معتمد عباسی - حاکم وقت - راهی برای شناسایی امام زمان علیه السلام به دست نیاورد و جعفر کذاب هر چه کوشید تا خود را جایگزین حضرت عسکری علیه السلام نماید نتوانست و کسی او را به عنوان امام شیعه نپذیرفت. پس نزد معتمد عباسی رفت و اموال فراوانی را به او داد تا او را به عنوان امام شیعیان بپذیرند، لکن خلیفه عباسی نیز به او اعتماد نکرد... (۳۶۵)

ابن بابویه به سند معتبر از ابوالأدیان روایت کرده است که گوید: من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را می نمودم و نامه های آن جناب را به شهرها

می بردم. پس روزی در بیماری که در آن مرض به عالم بقا رحلت فرمودند، مرا طلبیدند و نامه ای چند به مداین نوشتند و فرمودند:

«بعد از پانزده روز، باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون را از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل می دهند.» ابوالادیان گفت: «ای سید من! هر گاه این واقعه ناگوار روی دهد، امامت با کیست؟»

فرمود: «هر که جواب نامه مرا از تو طلب کند، او امام است بعد از من.» گفتم: «دیگر علامتی بفرما.» فرمود: «هر که بر من نماز کند، او جانشین من خواهد بود.» گفتم: «دیگر بفرما.» فرمود: «هر که بگوید در همین چیست، او امام شماست.»

ابوالادیان گفت: «مهابت حضرت مانع شد که بیرسم کدام همیان. پس بیرون آمدم و نامه ها را به اهل مداین رسانیدم و جواب ها گرفته شد، برگشتم و چنانچه فرموده بود، روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود. چون به در خانه آن حضرت آمدم، جعفر کذاب را دیدم که به در خانه نشسته و شیعیان بر گرد او برآمده اند و او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت خود می گویند. پس من در خاطر خود گفتم: «اگر این امام است، امامت نوع دیگری شده. این فاسق کی اهلّیت امامت دارد؟» زیرا او را می شناختم که شراب می خورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت. پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و او هیچ سؤالی از من نکرد. در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد: «برادر تو را کفن کرده اند، بیا و بر او نماز کن.»

جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند. چون به صحن خانه رسیدیم، دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند. پس جعفر پیش ایستاد تا بر برادر اطهر خود نماز کند، و لکن چون خواست تکبیر گوید طفلی گندم گون، پیچیده موی گشاده دندانانی مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: «ای عمو! پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو.» پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد.

آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آن جناب را در پهلوی امام علی نقی علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد و گفت: «ای بصری! جواب نامه را که با توست به من بده.» پس من نامه را تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آن نشان‌ها که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده، بیرون آمدم. پس حاجز و شا (برای آن که حجّت بر او تمام کند که او امام نیست) به جعفر گفتم: «کی بود آن طفل؟»

جعفر گفت: «والله! من او را هرگز ندیده بودم و نمی‌شناختم.» پس در این حالت جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و چون دانستند که وفات یافته است، پرسیدند: «امامت با کیست؟» مردم اشاره کردند به سوی جعفر. پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند: «با ما نامه و مالی چند هست؛ بگو که نامه‌ها از چه جماعت است و مال‌ها چه مقدار است، تا ما تسلیم کنیم.»

جعفر برخاست و گفت: «مردم از ما علم غیب می‌خواهند.» در آن حال خادم از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آمد و گفت: «با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در میان آن، ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند.»

آن جماعت نامه‌ها و مال‌ها را تسلیم کردند و گفتند: «هر که تو را فرستاده است که این نامه‌ها و مال‌ها را بگیری او امام زمان است.» و مراد امام حسن عسکری علیه السلام همین همیان بود. پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه به ناحق آن زمان بود و این واقعه را نقل کرد. و معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند که آن طفل را به ما نشان ده. او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت: «حملی دارم من از آن حضرت.» به این سبب او را به ابن ابی الشّوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شد بکشند. به ناگاه عبدالله بن یحیای وزیر مُرد و صاحب الزّنج در بصره خروج کرد، و ایشان به حال خود

درماندند و کنیز از خانه قاضی به خانه خود آمد.

زیارت حضرت عسکری علیه السلام

مرحوم ابن مشهدی در مزار کبیر از ابوهاشم جعفری نقل نموده که گوید: حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «قبر من در سامرا امان اهل جانبین است [یعنی سبب امتیت اهالی اطراف قبر من خواهد بود]» (۳۶۶)

شیخ مفید می فرماید: هنگامی که به کمک و لطف الهی به زیارت عسکرین علیهما السلام در سامرا رفتی، قبل از وارد شدن به حرم غسل کن و مقابل دو قبر عسکرین علیهما السلام محاذی شبکه ها رو به قبله بایست و بگو: «السَّلَامُ عَلَیْکُمَا یا وَلِیَّی اللّٰهَ، السَّلَامُ عَلَیْکُمَا یا حُجَّتَی اللّٰه...» إلى آخر الزَّیَارَةِ. (۳۶۷)

محدث قمی گوید: از علی بن عیسی اربلی رحمه الله نقل شده که گوید: برخی از اصحاب از خلیفه عباسی - مستنصر بالله - حکایت نموده اند که گوید: من در سامرا به زیارت عسکرین علیهما السلام رفتم و آنان را زیارت نمودم و چون خارج شدم به زیارت خلفای عباسی که قبورشان زیر یک قبه خرابه بود و باران در آن باریده بود و فضله کبوتران قبور آنان را پوشانده بود رفتم و چون وضعیت قبور آنان را دیدم یکی از مردم به من گفت: «شما خلفای روی زمین و پادشاهان دنیا هستید و امر شما مطاع است و قبور پدرانتان این گونه خراب و آلوده است و کسی به زیارت این قبور نمی آید و به این قبور احترام نمی کند و آنها را نظافت نمی نماید، در حالی که قبور علویین [و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله] همان گونه که می بینید دارای حرم های زیبا و پرده های نیک و چراغ ها و فرش ها و امثال آن است.» پس من گفتم: «این یک امر آسمانی است که با کوشش ما قابل انجام نیست و اگر ما، مردم را اجبار به زیارت قبور پدرانمان کنیم آنان نمی پذیرند و به زیارت آنان نخواهند رفت.» (۳۶۸)

محدث قمی سپس گوید: حَقّاً این گوینده راست گفته است، چرا که مسائل اعتقادی را نمی توان با اجبار به کسی تحمیل نمود.

سفارشات حضرت عسگری علیه السلام به شیعیان

لازم دیدم وصایا و سفارشات حضرت عسگری علیه السلام را به شیعیان خود ذکر نمایم تا از نصایح آن حضرت همگان بهره مند شوند.

در کتاب انوار البهیة و بحار الأنوار و برخی از کتب حدیث دیگر نقل شده که حضرت امام حسن عسگری علیه السلام نامه ای به شیخ بزرگوار علی بن حسین بن بابویه قمی مرقوم فرمود و در آن نامه به علی بن بابویه قمی و شیعیان خود نوشت: (۳۶۹)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...» و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت فرمود: «اما بعد» و سپس این چنین توصیه نمود:

«ای علی بن حسین قمی! تو شیخ و معتمد و فقیه من هستی. خداوند تو را موفق به مرضات خویش گرداند و از صلب تو فرزندان شایسته ای قرار دهد، من تو را به تقوای خدا، و بیاداشتن نماز، و پرداختن زکات سفارش می نمایم. همانا خداوند نماز کسی که زکات نمی دهد را نمی پذیرد. من تو را به گذشت و عفو و فرو بردن خشم، و صله رحم، و رعایت احوال برادران دینی و کوشش در انجام نیازهای آنان در سختی و آسانی، و حلم و بردباری در مقابل جاهلان، و تفقه و (۳۷۰) بینش در دین،

و دقت در امور، و ارتباط با قرآن، و حسن خلق و امر به معروف و نهی از منکر سفارش می نمایم. خداوند در قرآن می فرماید: "در بسیاری از نجواها و سخنان سرّی شما خیری نیست جز آنکه یکدیگر را به صدقه و کار خیر و اصلاح بین مردم دعوت کنید."

من تو را سفارش می کنم که از همه کارهای زشت و ناپسند دوری کنی، و نماز شب را بر خود لازم بدانی، همانا رسول خداصلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین سفارش نمود و سه مرتبه به او فرمود: "یا علی! بر تو باد به نماز شب! بر تو باد به نماز شب! بر تو باد به نماز شب!" سپس فرمود: "از ما نیست کسی که نماز شب را سبک بشمارد."

پس تو باید به سفارش های من عمل کنی و آنچه را به تو گفتم به همه شیعیان من امر کنی تا آنان نیز به آن عمل کنند. و بر تو باد به صبر و شکیبایی و انتظار فرج [فرزندم مهدی علیه السلام]؛ همانا رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: "بهترین اعمال امت من، انتظار فرج [فرزندم مهدی علیه السلام] است."

حضرت عسکری علیه السلام سپس فرمود: «همواره شیعیان ما در غم و اندوه به سر خواهند برد تا این که فرزندم [مهدی علیه السلام] ظاهر گردد؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه و آله امت خویش را به قیام او بشارت داده و فرموده است: او با قیام خود زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود؛ هم چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.»

آن گاه حضرت عسکری علیه السلام به علی بن بابویه قمی فرمود: (۳۷۱) «ای شیخ مورد

اعتماد من و ای ابوالحسن! من تو را و جمیع شیعیانم را به صبر و خویشتن داری سفارش می نمایم! پس تو سفارش ها و وصیت های من را به آنان برسان و به آنان بگو: خداوند می فرماید: "زمین [و حکومت بر روی آن] ملک خداوند است و او حکومت آن را به هر کس از بندگان خود بخواهد می دهد و عاقبت نیک برای پرهیزکاران خواهد بود." سلام من و رحمت خدا و برکات او بر تو و بر همه شیعیان ما باد؛ همانا او ما را کافی خواهد بود و او نیکو و کیل و مولی و یآوری است برای ما.

اعتراف دشمن به فضائل امام عسکری علیه السلام

یکی از دشمنان سرسخت اهل بیت به نام احمد بن عبیدالله بن خاقان، مسؤول خراج قم می گوید: روزی در حضور پدرم بودم که در آن روز به مردم اجازه ورود داده بود تا حوائج و خواسته های خود را مطرح کنند. ناگهان دربانان وارد شده و گفتند: «ابومحمد، ابن الرضا می خواهد وارد شود.»

پدرم با صدای بلند گفت: «اجازه ورود بدهید.» من تعجب کردم که چگونه این ها جسارت ورزیده و شخصی را با کُتیه در حضور پدرم اسم بردند، در حالی که از هیچ کس جز خلیفه یا ولیعهدش با کُتیه اسم نمی بردند. در این حال جوان بسیار زیبا و خوش اندام و خوش لباس و با هیبت و جلالت خاصی وارد شد و پدرم بلند شد و به استقبال او رفت و با وی معانقه نمود و صورت و سینه او را می بوسید و روبه روی او نشست و مرتب با او سخن می گفت و جمله فدایت کردم را مرتب تکرار می کرد. من به شدت تعجب کردم که این چه کسی است؟ در این حال نگهبان وارد شد و گفت: «موفق می آید.» و پدرم دستور داد که نگهبانان او را به گونه ای محافظت کنند که موفق او را نبیند و با او وداع و خداحافظی و معانقه نمود. من به نگهبانان

گفتم: «وای بر شما، این چه کسی بود که شما از او با کُنیه در حضور پدرم یاد کردید و پدرم این طور با او رفتار کرد؟»

گفتند: «این آقا علوی می باشد و نامش حسن بن علی معروف به ابن الرضا است.» من تعجبم افزون گردید و از آن روز تاکنون در مورد او با اضطراب و تفکر به سر می بردم. شب که شد بعد از نماز که پدرم معمولاً به رفع گرفتاری مردم می پرداخت نزد پدرم نشستم، پرسید: «آیا حاجتی داری؟»

گفتم: «اگر اجازه بدهید یک سؤالی دارم.» اجازه داد. من پرسیدم: «ای پدر! این آقا که امروز با او چنین رفتار کردی و مرتب می گفتی: "جانم فدایت" و آن همه تجلیل و احترام از او به عمل آوردی چه کسی بود؟» پدرم گفت:

«فرزندم! او پیشوای رافضیان حسن بن علی معروف به ابن الرضا بود.» سپس سکوت کرد و پس از لحظاتی گفت: «فرزندم! اگر خلافت از بنی عباس خارج گردد هیچ کس از بنی هاشم سزاوارتر از او برای خلافت نیست. ای کاش پدرش را می دیدی که چقدر بزرگوار و فاضل و عظیم القدر بود.»

سپس گوید: من از آن روز به بعد از هر کس که در مورد او تحقیق کردم از دوست و دشمن همه از فضائل و مناقب و عظمت او سخن می گویند. (۳۷۲)

امام عسکری علیه السلام و کشف یک راز

امام عسکری علیه السلام در زندان معتمد عباسی به سر می برد اما طولی نکشید که آزاد شد و دلیل آن این بود که قحطسالی شدیدی در سامرا پیدا شد و خلیفه دستور داد که مردم برای طلب باران از شهر خارج شوند. مردم سه روز از شهر بیرون رفتند و دعا کردند ولی باران نیامد. روز چهارم جاثلیق مسیحی با نصاری و رهبانان همگی از شهر خارج شده و یکی از راهبان دست به دعا برداشت که باران شروع شد. روز دوم

و سوّم نیز همین عمل تکرار شد و مردم شکفت زده شده و حتّی برخی به دین خود شکّ نموده و متمایل به مسیحیت شدند. خلیفه از این امر نگران شد و دستور داد که امام عسکری علیه السلام را از زندان آزاد کنند و چاره جویی کرد و گفت: «امت پیامبر صلی الله علیه و آله را دریاب که بیچاره شدند.»

حضرت فرمود: «آنها را دعوت کن که از شهر خارج شوند.» خلیفه گفت: «باران که نیازی نیست، چرا خارج شوند؟» حضرت فرمود: «برای زائل کردن شکّ آنها.» و لذا خلیفه دستور داد که جاثلیق و رهبانان و مسیحیان خارج شوند.

حضرت عسکری علیه السلام نیز با جمع کثیری از مسلمین خارج شدند. مسیحیان طبق روال خود برای طلب باران ایستادند و راهب دست خود را به آسمان بلند کرد و رهبانان دیگر نیز دست بلند کردند که ناگهان ابری در آسمان ظاهر شد.

امام عسکری علیه السلام دست راهب را گرفت و آنچه را که در بین انگشتان خود قرار داده بود بیرون آورد و آن را در پارچه ای پیچید و فرمود: «حال دعا کنید که باران بیاید.» ابرها کنار رفتند و خورشید ظاهر شد و مردم به شدّت شکفت زده شدند. خلیفه گفت: «ای ابومحمّد این چیست؟»

حضرت فرمود: «این استخوان پیامبر خداست که این ها به آن دست یافته اند و تجربه کردند که اگر این استخوان را زیر آسمان بگیرند باران خواهد آمد و لذا به این وسیله این چند روز باران آمد.»

امام عسکری علیه السلام با این عمل خویش، شبهه و شکّ را از دل مردم زدود و خلیفه و مردم خوشحال شدند و خلیفه دستور داد که یاران آن حضرت را نیز از زندان آزاد نمایند. و امام عسکری علیه السلام از آن روز به بعد عظمت و کرامت خاصی در بین مردم پیدا کرد. (۳۷۳)

اسحاق کندی یکی از فلاسفه بزرگ زمان، در عراق زندگی می کرد و شروع به تألیف کتابی به نام «تناقضات موجود در قرآن» نمود. یکی از شاگردان وی به محضر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وارد شد. حضرت فرمود: «آیا یک مرد رشیدی پیدا نمی شود که استاد شما کندی را از این عمل باز بدارد؟»

عرض کرد: «ما شاگردان او هستیم، چگونه می توانیم به کار او اعتراض کنیم؟»

حضرت فرمود: «اگر من چیزی را به تو بگویم، به او خواهی گفت؟» عرض کرد: «بله خواهم گفت.»

حضرت فرمود: «نزد او برو و مدتی با او ملاطفت کن و خوب با وی انس بگیر. وقتی که کاملاً با یکدیگر مأنوس شدید به وی بگو:

"من از شما یک سؤال دارم. "آن گاه بگو: "آیا کسی که قرآن را فرستاده است ممکن است که مرادش غیر از آن چیزی باشد که شما گمان می نمایید؟" او خواهد گفت: "بله ممکن است که چنین باشد. "آن گاه به او بگو: "چه می دانید؟ شاید آنچه را که خداوند اراده کرده غیر از آن چیزی باشد که شما گمان کرده اید؟"

آن مرد نزد کندی رفته و با وی انس گرفت و سخن امام عسکری علیه السلام را به وی گوشزد کرد. کندی مدتی فکر کرد و سپس گفت: «تو را سوگند می دهم که از چه کسی این سخن را فرا گرفتی؟» گفت: «بر خاطر خودم خطور کرد.»

کندی گفت: «خیر، این چیزی نیست که مثل تو بتواند به آن راه یابد. بگو که از چه کسی آموختی؟» او گفت: «ابومحمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به من آموخت.»

کندی گفت: «الآن درست گفتی. این سخن باید از شخصی مثل او و خانه ای مانند خانه او خارج گردد.» سپس آتشی افروختند و کتابش را در آتش انداخت. (۳۷۴)

صاحب جنات الخلود و کمال الدین و تمام النعمه نقل کرده اند که دعای ذیل مربوط به حضرت عسکری علیه السلام است:

«یا عزیز العز فی عزه، یا عزیزاً عزنی بعزک و ایدنی بنصیرک و ابعث عنی همزات الشیاطین، و اذفع عنی بدفعک، و امنع عنی بمنعک، و اجعلنی من خیار خلقک، یا واحد یا أحد، یا فزد یا صمد.»

سپس فرمود: «هر کس این دعا را بخواند خداوند او را با من محشور خواهد نمود و از آتش دوزخ نجات خواهد یافت گرچه آتش بر او واجب شده باشد.» (۳۷۵)

صاحب جنات الخلود سپس گوید: بهترین دعای حضرت عسکری علیه السلام «بسم الله الرحمن الرحيم» بود که هنگام شروع هر کاری آن را می خواند و می فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم خدا نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی آن می باشد و فضل آن قابل احصا و شماره نیست.»

در مدح حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

ایزد از بحر ولایت گهر آورده برون

یا که از برج امامت قمر آورده برون

ای سپهر نبوی گشت عیان خورشیدی

که ز خفاش و شأن دیده در آورده برون

با فروغ حسنی نرگس زیبا از بطن

پسری ثانی والا پدر آورده برون

به تماشای گل عسکری و نرگس بین

ماهی از آب و مه از چرخ سر آورده برون

ز طلوع رخ آن حجت دین جان بشر

مرغ بی بال و پری بود پر آورده برون

گو تو بر عیسویان حق ز فلک عیسی را

به تماشای رخس جلوه گر آورده برون

بوالبشر تا به وجودش بکند فخر خدای

گلی از گلشن خیرالبشر آورده برون

ایزد از دامن نرگس پی ارشاد بشر

آخرین قائد فرخ سیر آورده برون

تا شود هادی گم گشته حق از عالم غیب

خضر فرخنده پی راهبر آورده برون

ز آستین کرم از بهر بیاداری دین

دست حق حجت ثانی عشر آورده برون

ای صبا گو به یشوعا که حق از نرگس تو

بهتر از زاده مریم پسر آورده برون

(آهی) از محکمه عدل خداوند حکیم

بهر اصلاح بشر داد گر آورده برون (۳۷۶)

توسل به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

سامره یک آسمان توحید دارد در بغل

سامره یک کعبه امید دارد در بغل

سامره دو ماه و دو خورشید دارد در بغل

سامره ماهی که نتوان دید دارد در بغل

فرشیان در عرش می گردند گرد حائرت

روح می گیرند از فیض دعای زائرت

ص: ۲۵۶

ای قرار دل که دل شد بی قرارت یا حسن
جان خوبان جهان یکسر نثارت یا حسن
ماه نرگس بوسه گیرد از مزارت یا حسن
روح، مرغ کوچکی در شاخسارت یا حسن
دَه ولی الله اعظم را سرور سینه ای
یک جمال و چارده خورشید را آینه ای
خاک راه زائرت از مشک و عنبر بهتر است
ریگ صحرایت ز لعل و دُرّ و گوهر بهتر است
مهر تو از کلّ نعمت های داور بهتر است
مدح تو از جان شیرینم به پیکر بهتر است
هر که بودم هر که هستم یا امام عسکری
خویشتن را بر تو بستم یا امام عسکری
گر چه خارم سر بر آوردم ز بستان شما
با عنایات شما گشتم ثناخوان شما
رنگ و بو بگرفتم از باغ و گلستان شما
این من و دست تهی این لطف و احسان شما
تا ثناخوان شمایم سرفراز عالمم
دست بوسِ میثم دار ولایت، «میثم» (۳۷۷)

شهادت امام حسن عسکری و تسلیت به امام زمان علیهما السلام

تسلیت ای حجّت ثانی عشر یابن الحسن

زود بود از بهر تو داغ پدر یابن الحسن

ص: ۲۵۷

قلب بابت از شرار زهر دشمن آب شد
سوخت جسم و جانش از پا تا به سر یابن الحسن
کودک شش ساله بودی بر پدر خواندی نماز
ریختی از چشم خود خون جگر یابن الحسن
زود گرد بی کسی بر ماه رخسارت نشست
زود کردی جامه ماتم به بر یابن الحسن
قرن ها چشم تو گریان است بر جدت حسین
لحظه لحظه ریختی اشک بصر یابن الحسن
طفل بودی پیش چشمت چشم بابا بسته شد
تو نگه کردی و او زد بال و پر یابن الحسن
مخفی از چشم همه، چشم تو بر بابا گریست
سوختی چون شمع سوزان تا سحر یابن الحسن
قرن ها فریاد زهرا مادرت آید به گوش
از مدینه بین آن دیوار و در یابن الحسن
یوسف زهرا بیا با ما بگو آخر چرا
تربت زهراست مخفی از نظر یابن الحسن
ای سرشک چارده معصوم از چشمت روان
ای زده هجر تو بر دل ها شرر یابن الحسن (۳۷۸)

رهبران

معصوم

امام حجّه بن الحسن المهدي عليه السلام

اشاره

ص: ٢٥٩

ولادت امام زمان علیه السلام در شب پانزدهم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج در سامرا واقع شده است. مادر آن حضرت دختر یشوعا، فرزند قیصر روم و از فرزندان حواریین عیسی علیه السلام است و نسب او به شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام می رسد. ملیکه، مادر امام زمان علیه السلام، چون اسیر شد برای این که شناخته نشود نام خود را نرجس گذارد و چون به سبب حمل فرزند خود نورائیت و جلایی در او پیدا شد او را صیقل گفتند. (۳۷۹)

درباره کیفیت ولادت امام زمان علیه السلام از حکیمه خاتون دختر حضرت جواد علیه السلام روایت شده که گوید: حضرت عسکری علیه السلام مرا خواست و فرمود: «عمّه جان! امشب نزد ما افطار کن؛ چرا که این شب، شب پانزدهم ماه شعبان است و خدای تبارک و تعالی در این شب حجت خود را که حجت روی زمین است ظاهر خواهد نمود.» حکیمه می گوید: گفتم: «مادر او [از بین همسران و کنیزان] که خواهد بود؟»

فرمود: «نرجس.» گفتم: «فدای شما شوم! به خدا سوگند، من اثر حملی در او نمی بینم.» فرمود: «همین است که می گویم.»

حکیمه می گوید: من وارد خانه حضرت عسکری علیه السلام شدم و چون سلام کردم و نشستم، نرجس خاتون آمد و کفش های مرا از پاهایم خارج نمود و گفت: «ای سرور

من، حال شما چگونه است؟» گفتم: «شما سرور و سیده من و اهل بیت من هستید.» پس او این سخن را نپذیرفت و گفت: «ای عمّه! این چنین نیست.»

پس من گفتم: «عزیزم! نزدیک است خدای تبارک و تعالی در این شب به تو فرزندی بدهد که در دنیا و آخرت آقای همه مردم باشد.»

پس او نشست و از این خبر احساس حیا نمود. و من بعد از فراغ از نماز عشاء افطار کردم و خوابیدم و نیمه شب بیدار شدم و مشغول نماز شب گردیدم و چون از نماز شب فارغ گردیدم، دیدم او در خواب است و اثر حمل و زایمانی از او دیده نمی شود. پس مشغول تعقیب شدم و سپس خوابیدم و باز از وحشت بیدار شدم و دیدم او بیدار شده و به نماز شب مشغول گردیده است. پس شکی در دل من رخ داد [که ولادت آن فرزند موعود چه شد؟] تا این که حضرت عسکری علیه السلام از داخل اتاق صدا زد: «عمّه! شتاب مکن که امر خدا نزدیک است.»

پس من آیات سوره سجده و یس را قرائت نمودم، ناگهان دیدم نرجس خاتون به طور وحشتناکی از خواب بیدار شد و من پریدم و او را در بغل گرفتم و گفتم: «نام خدا را بر زبان جاری کن، آیا چیزی را احساس می کنی؟» فرمود: «آری، ای عمّه!» پس من گفتم: «کاملاً آماده باش، این نشانه همان خبری است که من به شما دادم.»

حکیمه سپس می گوید: ناگهان من و نرجس برای چند لحظه از خود بی خود شدیم و چون من به خود آمدم احساس کردم که آقایم حضرت بقیه الله علیه السلام قدم به دنیا گذاشته و چون ساتر را کنار زدم دیدم او در حال سجده است و مواضع سجده را روی زمین قرار داده است. پس او را برگرفتم و دیدم پاک و پاکیزه است و هیچ آلودگی که در نوزادهای دیگر دیده می شود در او نیست. ناگهان حضرت عسکری علیه السلام با صدای بلند فرمود: «عمّه! فرزندم را بیاور.»

پس من آن نوزاد عزیز را به دست او دادم و آن حضرت او را روی دست گرفت و زبان خود را در دهان او گذارد و دست بر گوش و چشم و مفاصل بدن او کشید و فرمود: «عزیزم! سخن بگو!» پس حضرت بقیه الله علیه السلام فرمود: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَحَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.» سپس بر امیرالمؤمنین و امامان دیگر تا پدر خود درود و صلوات فرستاد و پس از آن چیزی نفرمود.

پس حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «عمّه جان! بیا او را بگیر و نزد مادرش ببر تا بر مادر خود سلام کند و سپس او را نزد من بیاور.» پس من رفتم و او را گرفتم و به دست مادرش دادم و او بر مادر خود نیز سلام کرد و من باز او را آوردم و مقابل حضرت عسکری علیه السلام گذاردم و آن حضرت فرمود: «عمّه جان! هفت روز دیگر باز نزد ما بیا.»

حکیمه می گوید: من رفتم و صبح روز بعد آمدم تا بر حضرت عسکری علیه السلام سلام کنم و چون به جستجوی مولای خود حضرت بقیه الله رفتم او را نیافتم. گفتم: «فرزند برادر، فدای شما شوم! آقای من چه شد؟»

فرمود: «عمّه جان! ما او را همانند مادر موسی علیه السلام به خدا سپردیم.» و چون روز هفتم رسید باز آمدم و سلام کردم و نشستم و فرزند برادرم [حضرت عسکری علیه السلام] فرمود: «عمّه! فرزندم را بیاور.» و چون او را به دست پدر دادم همان کاری که روز اول کرده بود باز انجام داد و زبان خود را در دهان او گذارد، مانند این که به او شیر و یا غسل می دهد. سپس فرمود:

«عزیزم! سخن بگو!» پس آن نوزاد فرمود: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.» و سپس بر حضرت محمد صلوات الله علیه و امیرالمؤمنین و ائمه دیگر تا پدر خود صلوات و درود فرستاد و این آیه را تلاوت نمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَوْا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» (۳۸۰).

و در روایت دیگری آمده که حکیمه خاتون گوید: پس از گذشت چهل روز، من باز بر حضرت عسکری علیه السلام وارد شدم و دیدم مولایم حضرت صاحب الزمان علیه السلام در

داخل خانه راه می رود و تاکنون جمالی زیباتر و سخنی فصیح تر از جمال و سخن او ندیده و نشنیده بودم. پس حضرت عسکری علیه السلام به من فرمود: «این مولود، مورد عنایت خداوند است.» گفتیم: «ای مولای من! چهل روز پیش از سن او نگذشته و من این آثار را در او می بینم؟» حضرت عسکری علیه السلام تبسم نمود و فرمود:

«عمه جان! مگر نمی دانی ما امامان در هر روز به اندازه یک سال رشد می کنیم؟» پس من برخاستم و پیشانی او را بوسیدم و باز گشتم و چون روز دیگر برای ملاقات با آن مولود مبارک رفتم او را نیافتم. پس به حضرت عسکری علیه السلام گفتم: «مولای من چه شد؟» فرمود: «ما او را همانند مادر موسی به خدا سپردیم.» (۳۸۱)

از محمد بن عثمان عمری روایت شده که گوید: هنگامی که حضرت مهدی صلوات الله علیه متولد گردید، نوری از بالای سر مبارک او به آسمان ساطع شد و او مقابل پروردگار خود سجده نمود و سپس سر خود را از سجده برداشت و فرمود:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.»

سپس گوید: ولادت حضرت مهدی علیه السلام در شب جمعه واقع شد و چون به دنیا آمد ختنه شده بود و من از حکیمه خاتون شنیدم که گفت: «مادر او نرجس نیز خون نفاس ندید و این روش همه مادران ائمه علیهم السلام است.» (۳۸۲)

روایت شده که نامه ای از سوی حضرت عسکری علیه السلام به دست احمد بن اسحاق بن عبدالله قمی رسید و در آن نامه به خط مبارک حضرت عسکری علیه السلام - که توقیعات آن حضرت با همان خط نوشته می شد - نوشته شده بود:

«وَأَمَّا الْمُؤَلُّودُ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتُورًا وَ عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُومًا فَإِنَّا لَمْ نُظْهِرْ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَ الْمَوْلَى لِوَلَايَتِهِ أَحَبُّنَا إِعْلَامَكَ لِيُسْرَكَ اللَّهُ بِهِ كَمَا سَرَّنَا وَالسَّلَامُ.»

یعنی: «آن مولود به دنیا آمد و تو آن را از همه مردم پنهان بدار؛ چرا که ما این

خبر را جز برای نزدیکان و موالیان خود آشکار نمی‌سازیم و دوست داشتیم تو را از آن باخبر کنیم تا خداوند قلب تو را شاد نماید، چنان که قلب ما را شاد نمود.» (۳۸۳)

روایت شده که در قم یک منجم یهودی بود و مردم او را در محاسبه حاذق می‌دانستند، پس احمد بن اسحاق او را احضار نمود و به او گفت: «مولودی در تاریخ معینی به دنیا آمده، طالع او را بگیر و وضعیت او را تعریف کن.»

پس آن منجم طالع آن مولود (۳۸۴) را گرفت و درباره او به احمد بن اسحاق قمی گفت: «نجوم نشان نمی‌دهد که چنین مولودی مربوط به تو باشد. این مولود جز پیامبر و یا وصی پیامبر نیست. نجوم دلالت می‌کند که او مالک دنیا و شرق و غرب و دریا و صحرا و کوه‌ها و بیابان‌ها خواهد شد و احدی روی زمین نمی‌ماند جز آن که دین او را می‌پذیرد و ولایت او را قبول می‌کند.» (۳۸۵)

و از ابی نصر خادم نقل شده که گوید: من خدمت صاحب الزمان [هنگامی که در گهواره بود] رسیدم و او به من فرمود: «برای من صندل احمر را بیاور.» و چون آن را آوردم، فرمود: «آیا مرا می‌شناسی؟» گفتم: «آری، شما مولا و فرزند مولای من هستی.» فرمود: «سؤال من در این باره نبود.» گفتم: «توضیح بفرمایید.» فرمود: «من خاتم اوصیا هستم و به سبب من بلا از اهل من و شیعیانم برطرف می‌شود.» (۳۸۶)

در کتاب اثبات الوصیه آمده که چون حضرت مهدی علیه السلام به دنیا آمد امام عسکری علیه السلام فرمود: «خداوند به وسیله ملکی او را بر سرادق عرش برد تا در پیشگاه عظمت او قرار گرفت و خداوند به او فرمود: مرحباً بک، همانا من به وسیله تو عطا می‌کنم، و به وسیله تو می‌بخشم، و به وسیله تو عذاب می‌کنم.» (۳۸۷)

مؤلف گوید: ما در کتاب «دوله المهدی علیه السلام» از کتب شیعه و اهل سنت روایات فراوانی را در این باره ذکر نمودیم و نام کتاب ها و عدد روایاتی که درباره حضرت مهدی علیه السلام نقل نموده اند را بیان کردیم و آیات فراوانی که درباره آن حضرت نازل شده را نیز با تفسیر شیعه و اهل سنت آوردیم. در این کتاب نیز برای تبرک به برخی از روایات معتبره در کتب شیعه اشاره می کنیم و متن این روایات را نیز در پاورقی ذکر می نماییم.

۱- مرحوم صدوق با سند خود از جابر جعفی نقل نموده که گوید: (۳۸۸) من از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می گفت: هنگامی که خداوند بر رسول خداصلی الله علیه وآله آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را نازل نمود، من به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کردم: «یا رسول الله! ما اطاعت از خدا و اطاعت از رسول خدا را دانستیم، امّا اطاعت از اولی الامر را ندانستیم، اولی الامر کیانند که خداوند اطاعت آنان را قرین اطاعت شما نموده است؟» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«ای جابر! آنان خلفا و جانشینان و ائمه مسلمین بعد از من هستند؛ اول آنان علی بن ابی طالب و سپس حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی است که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را درک خواهی نمود و چون او را ملاقات نمودی سلام من را به او برسان، و بعد (۳۸۹) از محمد بن علی، جعفر بن محمد

صادق و سپس موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و سپس کسی که نام او نام من است و کنیه او کنیه من است و او حجت خدا روی زمین و بقیه الله در بین بندگان او خواهد بود، او فرزند حسن بن علی خواهد بود و او کسی است که خداوند نام خود را در شرق و غرب زمین به واسطه او آشکار خواهد ساخت.»

سپس فرمود: «او کسی است که از شیعیان و اولیای خود غایب می شود و بر اعتقاد به امامت او باقی نمی ماند مگر کسی که خداوند قلب او را بر ایمان آزموده باشد.»

جابر می گوید: گفتم: «یا رسول الله! آیا در آن زمان [زمان غیبت] شیعیان از وجود حضرت بقیه الله علیه السلام بهره ای می برند؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به خدایی که مرا به نبوت مبعوث نمود، آنان در آن زمان از او بهره مند می شوند و از نور ولایت او استفاده می کنند همان گونه که از خورشید هنگامی که پشت ابر قرار دارد بهره می گیرند.»

سپس فرمود: «ای جابر! آنچه برای تو گفتم از اسرار پوشیده و علوم پنهانی خداوند است و تو نیز باید آن را از مردم پنهان بداری، مگر کسانی که اهل آن باشند.»

۲- مرحوم صدوق با سند خود از امام صادق، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: (۳۹۰)

«هنگامی که مرا [برای معراج] به آسمان بردند، از سوی خداوند عزوجلّ به من چنین وحی شد: ای محمد! من توجّهی به روی زمین [و اهل آن] نمودم و از بین آنان تو را برگزیدم و پیامبر خود قرار دادم و برای تو نامی از نام های خودم را قرار دادم، همانا من "محمود" و ستوده هستم و تو نیز "محمد" می باشی.

و بار دوم به اهل زمین توجّه نمودم و از بین آنان علی علیه السلام را برگزیدم و او را وصی و خلیفه و داماد و پدر ذریّه تو قرار دادم و برای او نیز نامی از نام های خویش را انتخاب نمودم، او علی است و من علی اعلی هستم، و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما آفریدم. سپس ولایت شما را بر ملائکه عرضه نمودم و هر کدام آنان پذیرفتند به درگاه من مقرب شدند.

ای محمد! اگر بنده ای [به قدری] مرا عبادت کند که از پا درآید و مانند مشک پوسیده کهنه شود و چون مرا ملاقات می کند منکر ولایت شما باشد هرگز او را ساکن بهشت نخواهم نمود و زیر سایه عرش من جای نخواهد داشت.

ای محمد! آیا دوست می داری فرزندان خود را ببینی؟ گفتم: "آری، یا رب!" پس از طرف خداوند خطاب آمد: سر خود را بالا

کن و چون من سر خود را (۳۹۱) بالا نمودم نور علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجه بن الحسن که در وسط آنان ایستاده بود و مانند ستاره درخشان جلوه می نمود را دیدم پس گفتم: "خدایا، این ها کیانند؟" فرمود:

اینان امامان بعد از تو هستند و آن که ایستاده، کسی است که حلال مرا حلال خواهد نمود و حرام مرا حرام خواهد نمود و من به وسیله او از دشمنان خود انتقام خواهم گرفت، و او سبب نجات و راحتی اولیای من می شود و او کسی است که قلوب شیعیان تو را از ظلم ظالمین و انکار منکرین و کافرین شفا می بخشد و لات و عزی [و جبت و طاغوت] را از قبرهایشان خارج می کند، در حالی که بدن های آنان تازه است، پس آنان را آتش می زند. و در آن زمان بلا و فتنه مردم نسبت به آن دو سخت تر از فتنه گوساله و سامری [زمان موسی علیه السلام] خواهد بود»

۳- عبدالله بن عباس گوید: (۳۹۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند توجّهی به اهل زمین نمود و مرا از بین آنان برای پیامبری برگزید و سپس توجّهی دیگر نمود و از بین آنان علی [علیه السلام] را برای امامت برگزید و مرا امر کرد تا او را برادر و وصی و خلیفه و وزیر خود قرار دهم. بنابراین علی علیه السلام از من است و من از علی هستم و او همسر دختر من و پدر دو فرزند من حسن و حسین است. (۳۹۳)

[ای مردم!] آگاه باشید که خداوند تبارک و تعالی من و علی و فرزندانم حسن و حسین علیهم السلام را حجّت های خود بر مردم روی زمین قرار داده است و از صلب حسین [نیز] امامانی قرار داده که آنان به امر نگهبانی و حفظ شریعت من قیام خواهند نمود و وصیت مرا درباره این امت حفظ خواهند کرد و نهمین آنان قائم اهل بیت من و مهدی امت من است.

او در شمایل و گفتار و افعال بیش از همه مردم به من شباهت دارد. او بعد از غیبت طولانی و حیرت گمراه کننده ای قیام خواهد نمود و چون قیام کند امر خدا را افشا و دین خدا را ناصر است و به واسطه ملائکه عالم را پر از قسط و عدل می کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.»

۴- مرحوم صدوق با سند خود از جابر بن عبداللّه انصاری نقل نموده که گوید: (۳۹۴) در آن هنگام که رسول خداصلی الله علیه و آله در بیماری پایان عمر خود بود، ناگهان دیدم فاطمه زهراعلیها السلام بر بالین پدر چنان صدای گریه اش بلند شد که رسول خداصلی الله علیه و آله سر مبارک بالا نمود و نگاهی به او کرد و فرمود:

«میوه دلم! عزیزم! فاطمه! برای چه گریه می کنی؟» فاطمه علیها السلام صدا زد: «از بی پناهی بعد از شما می ترسم.»

رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «عزیزم! گریه مکن، ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت خصلت و فضیلت به ما عطا نموده و به احدی قبل از ما (۳۹۵) و بعد از ما این

خصلت ها را عطا نکرده و نخواهد کرد:

۱. خاتم پیامبران و محبوب ترین مخلوق خدا از ماست و او پدر تو است؛

۲. بهترین اوصیا و محبوب ترین آنان از ماست و او شوهر تو است؛

۳. شهیدان ما بهترین شهیدان اند و محبوب ترین آنان نزد خداوند حمزه است و او عموی تو است؛

۴. و از ماست آن شهیدی که خداوند دو بال در بهشت به او می دهد و با ملائکه در بهشت پرواز می نماید و او جعفر طیار پسر عم تو است؛

۵. و از ماست دو سبط این امت و آنها فرزندان تو حسن و حسین هستند؛

۶. و زود است که خداوند از صلب حسین نه امام خارج نماید و آنان امنای خدا و معصوم و پاک هستند [و فرزندان تو می باشند]؛

۷. و از ماست مهدی این امت تا چون هرج و مرج در دنیا رخ دهد و فتنه ها ظاهر شود و راه های حق بسته شود و مردم همدیگر را غارت کنند و نه بزرگ به کوچک رحم کند و نه کوچک به بزرگ احترام نماید، خداوند در چنین زمانی او را برانگیزد و او نهمین فرزند تو از صلب حسین است که قلعه های ضلالت و گمراهی را فتح می کند و قلب های غافل و بسته را می گشاید و برای احیای دین در آخر الزمان قیام می کند همان گونه که من در اول زمان قیام نمودم، او زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.»

ص: ۲۷۱

۵- مرحوم صدوق با سند خود از محمود بن لبید نقل نموده که گوید: (۳۹۶)

پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد قبور شهدای احد می آمد و کنار قبر عموی خود حضرت حمزه می نشست و گریه می کرد. در یکی از روزها من نزد قبر حضرت حمزه رفتم و دیدم او کنار آن قبر گریه می کند، پس صبر کردم تا ساکت شد و نزد او رفتم و بر او سلام کردم و گفتم: «ای سیده زنان عالم! به خدا سوگند، شما با گریه های خود بندهای قلب مرا پاره کردید!»

فرمود: «ای ابا عمرو! حق دارم چنین گریه کنم؛ چرا که بهترین پدرها را از دست داده ام. و اشتیاق من به رسول خداصلی الله علیه وآله زیاد است.» سپس این شعر را انشاء نمود:

إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ

وَ ذِكْرُ أَبِي مُدَّ مَاتَ وَاللَّهِ أَكْثَرُ

من گفتم: «ای مولای من، سؤالی از شما دارم که سینه من را گرفته و مضطربم نموده است.» فرمود: «سؤال خود را بگو.» گفتم: «آیا رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از رحلت از دنیا بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام تصریح نمود؟»

فرمود: «واعجبا! مگر شما قصه غدیر خم را فراموش کردید؟» گفتم: «غدیر خم را انکار نمی کنم، لکن می خواهم بدانم پدرت برای شما در این باره چه فرمود؟»

فاطمه علیها السلام فرمود: «خدا را گواه می گیرم که از او شنیدم که می فرمود: (۳۹۷)

علی بهترین کسی است که من جانشین خود بین شما قرار می دهم و اوست امام و خلیفه بعد از من و پس از او دو فرزندم حسن و حسین امام و خلیفه من بر شما هستند و سپس نه امام از صلب حسین خلیفه من و امامان شایسته بر شما خواهند بود که اگر از آنان پیروی کنید آنان هدایت یافته و هادی شما خواهند بود و اگر با آنان مخالفت کنید تا قیامت بین شما اختلاف باقی خواهد بود.»

گفتم: «ای مولای من! پس برای چه علی علیه السلام از حق خود کناره گیری کرد؟»

فاطمه علیها السلام فرمود: «ای ابا عمرو! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مَثَل امام [مَثَل علی علیه السلام] مَثَل کعبه است، مردم باید نزد او بروند، او نباید نزد مردم برود.»

سپس فاطمه علیها السلام فرمود: «آگاه باشید، به خدا سوگند، اگر مردم حق [امامت] را به اهل آن واگذارده بودند و از عترت پیامبر خود پیروی کرده بودند، هرگز دو نفر از این امت اختلاف پیدا نمی کردند و امامت به یکایک از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله منتقل می شد تا به دست قائم ما نهمین فرزند حسین علیه السلام می رسید.»

و لکن این امت کسانی را که خدا شایسته این مقام ندانسته بود مقدم نمودند و کسانی را که خدا مقدم نموده بود کنار زدند [و از آنان پیروی نکردند]، آنان پس از به خاک سپرده شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با میل و شهوت و رأی فاسد خود برای این امت امام انتخاب کردند، هلاکت باد آنان را! آیا به سخن خدا گوش فرادادند (۳۹۸) که فرمود:

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ؟» آری، این آیه را شنیده بودند و لکن همان گونه که خداوند می فرماید: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ». یعنی: چشم ها می دید و گوش ها می شنید و لکن دل ها و قلب ها کور شده بود [و دیگر حق را نمی پذیرفت]؛ چرا که آنان سفره آمال و آرزوهای دنیایی خود را گسترده بودند و مرگ را [در اثر نفاق] فراموش کرده بودند. عذاب و هلاکت خدا بر آنان باد، به سبب انکارشان همانا خداوند اعمالشان را [به همین علت] تباه نمود.»

سپس فرمود: «خدایا، من به تو پناه می برم از نقصان بعد از زیاده [و از فساد بعد از صلاح].»

مؤلف گوید: مقصود حضرت فاطمه علیها السلام این بوده که مردم بعد از هدایت و نور اسلام به تاریکی و ضلالت رفتند.

۶- مرحوم صدوق با سند خود از محمد بن همام از ابوهریره نقل نموده که گوید: (۳۹۹) من خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله بودم و ابوبکر و عمر و فضل بن عباس و زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود نیز بودند، ناگهان حسین بن علی علیه السلام وارد شد. رسول خداصلی الله علیه وآله او را گرفت و بوسید و فرمود: «خرقه خرقه ترقّ عین بقّه»، [و با این الفاظ با او بازی کرد] و لب های خود را بر لب های او گذارد و فرمود: «خدایا، من این فرزندم را دوست می دارم پس تو نیز او را دوست بدار و هر که او را دوست می دارد (۴۰۰) تو او را

سپس به او فرمود: «ای حسین! تو امام و فرزند امام و پدر نه امام شایسته هستی.» عبدالله بن مسعود عرض کرد: «آن امامانی که فرمودید در صلب حسین هستند کیانند؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله سر به زیر انداخت و پس از لحظاتی سر مبارک خود را بلند نمود و فرمود: «ای عبدالله مسعود! سؤال بزرگی کردی و لکن [من همین اندازه] به تو خبر می دهم.» و دست خود را روی شانه امام حسین گذارد و فرمود:

«از صلب این فرزند من، فرزند مبارکی خارج خواهد شد که او همانم جدش علی علیه السلام است و او را عابد و نور الزهاد می نامند و از صلب این عابد فرزندی خارج می شود که نام او نام من است و از همه مردم به من شبیه تر می باشد. او علم را می شکافد شکافتنی و به حق سخن می گوید و به درستی امر می کند و خداوند از صلب او کلمه حق و زبان صدق را خارج می نماید.» عبدالله بن مسعود گفت:

«یا رسول الله! اسم او چیست؟» فرمود: «او را جعفر صادق می نامند؛ چرا که او در گفتار و عمل صادق است و کسی که او را امام به حق نداند و به او توهین کند مانند این است که به علی بن ابی طالب توهین نموده باشد و کسی که او را رد کند [و امامت او را نپذیرد] مانند این است که علی را رد نموده باشد و کسی که علی را رد کند [و امامت او را نپذیرد] مانند این است که مرا رد کند [و نبوت مرا نپذیرد].»

ابوهریره می گوید: سپس حسان بن ثابت [شاعر رسول خدا صلی الله علیه و آله] وارد (۴۰۱) شد و

درباره رسول خداصلی الله علیه وآله اشعاری را سرود و سخن در این جا پایان یافت. و چون روز بعد فرا رسید رسول خداصلی الله علیه وآله نماز را با ما خواند و داخل اتاق عایشه شد و من و علی بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله بن عباس نیز وارد شدیم و عادت رسول خداصلی الله علیه وآله این بود که اگر کسی سؤال می کرد پاسخ می داد و گرنه خود شروع به سخن می نمود. پس من شروع به سخن نمودم و گفتم: «یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد! آیا نام بقیه خلفای خود را از صلب حسین علیه السلام بیان نمی کنید؟» فرمود:

«آری ای ابوهریره! و خدا از صلب جعفر، فرزند پاک و آراسته ای خارج خواهد نمود و او مردی موزون و میانه قامت و همنام موسی بن عمران است.» ابن عباس گفت: «یا رسول الله! پس از او کیست؟» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «از صلب موسی فرزند او علی معروف به رضا خارج خواهد شد. او موضع علم و معدن حلم است.»

سپس فرمود: «پدرم فدای آن کسی [یعنی حضرت رضاعلیه السلام] که در سرزمین غربت کشته می شود. و از صلب علی فرزند او محمد محمود، پاک ترین و نیکوترین مردم، خَلَقاً و خُلَفَاءً می باشد، و از صلب محمد فرزند او علی خارج خواهد شد، او طاهر الحسب و صادق اللہجه می باشد و از صلب علی فرزند او حسن خارج خواهد شد و او میمون و مبارک و پاک و ناطق از طرف خداوند است و پدر حجّت (۴۰۲) الهی [یعنی امام زمان علیه السلام] است و از صلب او قائم ما اهل البیت خارج

خواهد شد و اوست که زمین را پر از عدل و قسط می کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد و در اوست هیبت موسی و حکم داوود و بهای عیسی.»

سپس رسول خداصلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، پس علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد! آیا کسانی که نام بردید را برای من معرّفی نمی کنید؟» رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «این ها نام های اوصیای بعد از تو و عترت طاهره و ذرّیه مبارکه است.»

سپس فرمود: «سوگند به خدایی که جان محمّد در دست اوست، اگر بنده ای دو هزار سال بین رکن و مقام خدا را عبادت کند و چون در قیامت مرا ملاقات نماید منکر ولایت و امامت آنان باشد خداوند او را از صورت وارد آتش می کند، هر که خواهد باشد.»

۷- مرحوم صدوق باسند خود از حضرت عبدالعظیم حسنی نقل نموده که گوید: (۴۰۳) خدمت مولای خود حضرت امام هادی علیه السلام رسیدم و چون چشم آن حضرت به من افتاد فرمود: «مرحباً بک یا أبا القاسم! حقّاً تو ولیّ ما هستی.» گفتم: «ای فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله! می خواهم دین خود را بر شما عرضه کنم که اگر مرضی و (۴۰۴) پسندیده

بود، بر آن ثابت بمانم تا خدای عزوجل را ملاقات نمایم.»

فرمود: «بگو، ای ابالقاسم!» گفتم: «اعتقاد من این است که می گویم: خدای تبارک و تعالی یکی است و مثل و مانندی ندارد - نه به این معنا که چیزی نیست و نه این معنا که مانند مخلوق خود باشد - بلکه او نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه ماهیت و نه جوهر، بلکه او آفریننده جسم ها و صورت ها و خالق اعراض و جوهر است. او پروردگار و مالک و جاعل و محدث هر چیزی است.

و می گویم: حضرت محمد بن عبدالله بنده و رسول خدا و خاتم پیامبران است و تا قیامت پیامبری بعد از او نیست و دین و شریعت او خاتم ادیان و شرایع است و تا قیامت شریعتی بعد از شریعت او نخواهد بود.

و می گویم: امام و خلیفه و ولی امر مسلمانان، بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و پس از او امام حسن و امام حسین و سپس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و سپس شما امام و مولای من هستید.»

امام هادی علیه السلام فرمود: «و بعد از من فرزندانم حسن بن علی امام خواهد بود و [لکن] چگونه خواهد بود حال مردم نسبت به جانشین او؟» گفتم: (۴۰۵) «مولای من! مگر

در زمان او چه خواهد شد؟» فرمود: «او غایب خواهد بود، شخص او را کسی نمی بیند، و حرام است نام او برده شود تا قیام کند. او زمین را پر از عدل و داد نماید، پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.»

گفتم: «من به آنچه شما درباره امام دوازدهم فرمودید اقرار نمودم. و می گویم: کسانی که ولایت و امامت آنان را پذیرفته باشند ولی خدا هستند و دشمنانشان نیز دشمنان خدا هستند و اطاعت از این امامان اطاعت از خداست و نافرمانی از آنان نافرمانی از خداست.»

و می گویم: معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سؤال قبر و بهشت و دوزخ و صراط و میزان حق است و قیامت برپا خواهد شد و شکی در آن نیست و خداوند مردم را پس از مرگ در قیامت محشور خواهد نمود.

و می گویم: واجبات اسلام بعد از ولایت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است.»

پس حضرت هادی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، این همان دینی است که خداوند برای بندگان خود به آن راضی شده است و تو بر آن ثابت باش، خدا تو را به سخن حق در دنیا و آخرت ثابت بدارد.»

۸- محدث قمی در کتاب انوار البهیة از صقر بن ابی دلف نقل نموده که گوید: (۴۰۶) از

حضرت جواد علیه السلام شنیدم که می فرمود: «امام بعد از من فرزندم علی است، امر او امر من است و سخن او سخن من است و طاعت او طاعت من است، و امام بعد از او فرزند او حسن علیه السلام است که امر او امر پدر اوست و سخن او سخن پدر اوست و اطاعت از او اطاعت از پدر اوست.»

سپس حضرت جواد علیه السلام سکوت نمود. پس من گفتم: «ای فرزند رسول خدا! امام بعد از حسن بن علی علیه السلام کیست؟» پس آن حضرت گریه شدیدی کرد و فرمود: «امام بعد از حسن بن علی فرزند او قائم به حق و منتظر می باشد.» گفتم: «ای فرزند رسول خدا! برای چه او را قائم می گویند؟»

فرمود: «چون او هنگامی قیام می کند که نام او مرده [و فراموش شده] و بیشتر علاقه مندان و معتقدین به امامت او مرتد شده اند.» گفتم: «برای چه او را منتظر می گویند؟» فرمود: «برای این که غیبت او طولانی می شود و مؤمنان مخلص انتظار قیام او را می کشند و اهل شک منکر وجود او می شوند و منکرین او قیامش را به استهزا و مسخره می گیرند و آنان که اهل نجوم و شناختن حوادث از ستارگان هستند او را تکذیب می نمایند و آنان که در آمدن او شتاب می کنند هلاک می شوند و آنان که اهل تسلیم هستند نجات می یابند.»

۹- شیخ مفید از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده که جابر گوید: (۴۰۷) «وارد خانه فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم و دیدم مقابل آن بانو لوحی

بود که در آن نام های امامان و اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه علیها السلام نوشته شده بود. پس من شماره نمودم و دیدم نام دوازده نفر از فرزندان فاطمه علیها السلام در آن نوشته شده است و آخرین آنان حضرت قائم آل محمد علیهم السلام بود و در بین آنان سه نفر محمد و چهار نفر علی دیده می شد.»

ملقات شیعه با امام زمان علیه السلام

همان گونه که گذشت، حضرت عسکری علیه السلام فرزند خود حضرت بقیه الله علیه السلام را به برخی از شیعیان و غیر شیعیان نشان دادند تا حجت خدا شناخته شود و کسی نتواند وجود مبارک او را انکار نماید. از سویی، برخی از این دیدارها همراه با اعجاز بوده و برای دوستان و شیعیان نورانیت ایجاد کرده و برای دیگران حجت بوده است. در این جا به برخی از آنها که در کتب معتبر شیعه آمده اشاره می کنیم.

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از محمد بن احمد انصاری نقل نموده که گوید: (۴۰۸) گروهی از مفضّله [یعنی اهل غلو] که می گویند: خداوند امور عالم را به امام علیه السلام واگذار نموده [و گروهی از مقصّره [یعنی کسانی که منکر ولایت تکوینی امام علیه السلام هستند]، شخصی را به نام کامل بن ابراهیم مدنی خدمت حضرت عسکری علیه السلام فرستادند [تا با آن حضرت در مورد اختیارات امام علیه السلام مناظره نماید].

کامل گوید: من پیش خود گفتم: چون خدمت حضرت عسکری علیه السلام می رسم، نسبت به اعتقاد خود [که بهشت نخواهد رفت جز کسی که (۴۰۹) معرفت او به امام علیه السلام

همانند من باشد] سؤال خواهم نمود، و چون داخل خانه مولایم حضرت عسکری علیه السلام شدم دیدم آن حضرت لباس سفید و زیبایی به تن دارد. پیش خود گفتم: «ولّی و حجّت خدا این گونه لباس می پوشد و به ما می فرماید با برادران خود مواسات کنیم و ما را از پوشیدن چنین لباس هایی نهی می کند؟»

پس حضرت عسکری علیه السلام به من تبسم نمود و لباس خود را کنار زد و من دیدم لباس سیاه خشن و درشتی زیر لباس خود پوشیده است. و به من فرمود: «این را برای خدا پوشیدم و این را برای شما [و حفظ آبروی خود] پوشیدم.»

پس من سلام کردم و مقابل دری که پرده ای بر آن آویخته بود نشستم. ناگهان بادی وزید و گوشه ای از آن پرده کنار رفت و نگاه من به کودک خردسال چهار ساله ای افتاد که مانند پاره ماه نورانی بود، و چون به من فرمود: «ای کامل بن ابراهیم»، بدنم به لرزه درآمد و گفتم: «لیبک یا سیدی!» سپس [آن کودک رو به من نمود و] فرمود: «آمده ای نزد ولیّ خدا و حجّت و باب الهی که از او پرسسی آیا جز امثال تو کسی به بهشت می رود یا نمی رود؟»

گفتم: «آری، به خدا سوگند، می خواستم چنین سؤالی بپرسم.» فرمود: «اگر چنین باشد، به خدا سوگند، کم کسی داخل بهشت خواهد شد.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، عدّه ای وارد بهشت می شوند که به آنان حقیّه می گویند.» (۴۱۰)

گفتم: «مولای من! حقیقه کدامند؟» فرمود: «آنان کسانی هستند که چون علی علیه السلام را دوست می دارند به حقّ علی علیه السلام سوگند یاد می کنند، در حالی که حقّ او و فضل او را نمی شناسند.»

پس لحظاتی سکوت نمود و باز فرمود: «تو آمده ای نسبت به عقیده مفوضه [که می گویند: خدا کارها را به امام واگذار نموده] سؤال کنی.»

سپس فرمود: «آنان دروغ می گویند، بلکه قلوب ما ظرف مشیت خداست و هر چه را او بخواهد و مشیت او باشد ما نیز می خواهیم و خداوند در قرآن فرموده است: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ». سپس پرده به جای خود بازگشت و من نتوانستم آن را کنار بزنم و حضرت عسکری علیه السلام تبسم کرد و نگاهی به من نمود و فرمود: «ای کامل! دیگر برای چه نشسته ای؟ مگر حجت خدا بعد از من پاسخ تو را نداد؟» پس من برخاستم و خارج شدم و پس از آن دیگر امام خود را ندیدم.

جستجوی معتضد عباسی از امام زمان علیه السلام

قنبری فرزند یکی از دوستان و موالیان حضرت رضاعلیه السلام می گوید: رشیق حاجب به من گفت: معتضد عباسی دستور داد: من و دو نفر دیگر سوار بر اسب شویم و چیزی با خود نداشته باشیم و به دنبال یکدیگر حرکت کنیم و به سامرا برویم و محله و خانه ای را به ما معرفی نمود و گفت: «بر در آن خانه غلام سیاهی ایستاده است و شما ناگهان وارد آن خانه شوید و هر کس را در آن خانه دیدید سر او را برای من بیاورید.»

پس ما وارد سامرا شدیم و همان گونه که معتضد گفته بود بر در آن خانه غلام سیاهی را دیدیم که در دست او تکه ای بود و آن را می یافت. از او سؤال کردیم: «این خانه از کیست و چه کسی در آن ساکن است؟» او گفت: «صاحب خانه، داخل خانه است.» و به خدا سوگند او التفات و توجهی به ما نکرد.

پس همان گونه که معتضد گفته بود ما وارد خانه شدیم و دیدیم خانه بسیار زیباست و پرده ای بر اتاق آن آویخته شده که بسیار متمیز است و مثل آن که تاکنون دستی به آن نرسیده است. پس پرده را عقب زدیم و اتاق بزرگی را دیدم که بر روی آب قرار گرفته و در انتهای آن حصیری پهن بود که روی آب قرار داشت و آقای بسیار زیبا و صاحب هیبتی بر روی آن ایستاده و مشغول نماز بود. او هرگز توجهی به ما نکرد. پس یکی از همراهان من به نام احمد بن عبدالله دوید و خود را در آب انداخت تا خود را به آن آقا برساند، لکن غرق شد و دست و پا می زد که من دست خود را دراز کردم و او را نجات دادم و او بیهوش افتاد.

سپس رفیق دیگر من نیز خود را در آب انداخت او نیز مانند رفیق خود غرق شد و من او را نجات دادم. پس من مبهوت ماندم و از صاحب بیت معذرت خواهی نمودم و گفتم: «از خداوند و شما معذرت می خواهم. به خدا سوگند، من آگاهی نداشتم و نمی دانستم مرا به کجا فرستاده اند و اکنون به درگاه خداوند توبه می نمایم.» پس او هیچ توجهی به ما نکرد و مشغول نماز بود و ما وحشت نمودیم و باز گشتیم و معتضد منتظر ما بود و گفته بود هر ساعتی که ما باز گشتیم حاجب ما را اجازه ورود بدهد.

پس نیمه های شب بر او وارد شدیم و از ما سؤال کرد: «چه شد؟» و چون ما قصه خود را برای او گفتیم برآشفتم و گفتم: «وای بر شما! آیا این خبرها را قبل از این که به من بگویید به دیگری گفته اید؟» گفتیم: «خیر.» پس معتضد سوگند یاد کرد و گفت: «فرزند زنا هستم اگر بشنوم این سخنان را به کسی گفته باشید و شما را نکشم.»

پس ما تا معتضد زنده بود این قصه را به کسی نگفتیم تا او مرد و پس از مرگ او

پیام حضرت بقیه الله درباره زیارت حضرت سیدالشهدا علیهما السلام

عبدالله بن سوره می گوید: از سرور که مرد عابد و کوشای در عبادت بود در اهواز شنیدم که گفت: من به سن سیزده و یا چهارده سالگی رسیده بودم و گنگ بودم و نمی توانستم سخن بگویم. پس پدرم و عمویم مرا نزد وکیل حضرت بقیه الله علیه السلام - شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه - بردند و از او خواستند که از امام زمان علیه السلام بخواهد آن حضرت درباره من دعا کنند تا خداوند زبان من را باز نماید. پس وکیل آن حضرت ابوالقاسم حسین بن روح از ناحیه مقدسه پیام آورد که آقا فرمودند: «شما باید به کربلا بروید و امام حسین علیه السلام را زیارت کنید تا خداوند حاجت شما را برآورده نماید.»

سرور می گوید: پس از شنیدن پیام آقا من با پدر و عموی خود به کربلا رفتم و غسل کردیم و به زیارت امام حسین علیه السلام مشغول شدیم. ناگهان پدرم و عمویم مرا صدا زدند و من بی اختیار با زبان فصیح گفتم: «لییک!» پس پدرم و عمویم تعجب نمودند و گفتند: «به سخن آمدی؟» گفتم: «آری.» عبدالله بن سوره می گوید: این مرد گنگ جمهوری الصوت نبود یعنی صدای او درشت نبود [امّا هنگامی که زبان او باز شد با صدای بلند و درشت در جواب پدر و عموی خود گفت: لییک]. (۴۱۲)

مرحوم صدوق با سند خود از معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری رضوان الله علیهم نقل نموده که گویند: حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام فرزند خود حضرت بقیه الله علیه السلام را در منزل خود بر ما عرضه نمود - و ما چهل نفر بودیم - و فرمود: «این است خلیفه من و امام شما بعد از من و شما باید از او اطاعت کنید و به اختلاف رو نیاورید که هلاک خواهید شد.»

سپس فرمود: «آگاه باشید که پس از این او را نخواهید دید.» پس ما از نزد امام عسکری علیه السلام خارج شدیم و پس از چند روز آن حضرت از دنیا رحلت نمود. (۴۱۳)

مرحوم صدوق از احمد بن اسحاق قمی نقل نموده که گوید: من بر حضرت عسکری علیه السلام وارد شدم و می خواستم درباره جانشین و امام بعد از او سؤال نمایم. پس آن حضرت آغاز به سخن نمود و فرمود:

«ای احمد بن اسحاق! خدای تبارک و تعالی از زمانی که آدم علیه السلام را آفریده، زمین را خالی از حجّت نگذاشته و تا قیامت نیز خالی از حجّت نخواهد بود و به واسطه او بلا را از اهل زمین برطرف می نماید و باران رحمت خود را فرو می فرستد و برکات زمین را خارج می کند.» (۴۱۴)

من گفتم: «ای فرزند رسول خدا! امام و خلیفه بعد از شما کیست؟» پس آن حضرت برخاست و داخل اتاق شد و چون خارج گردید من دیدم فرزندی مانند ماه شب چهارده بر شانه اوست که سنّ او به نظرم سه سال بیش نبود، پس فرمود:

«ای احمد بن اسحاق! اگر کرامت تو نزد خدا و نزد ما نمی بود من فرزندم را به تو نشان نمی دادم، همانا او همانم رسول خداصلی الله علیه و آله است و کنیه او نیز کنیه آن حضرت است.» سپس فرمود: «این فرزند من زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.»

آن گاه فرمود: «ای احمد بن اسحاق! مَثَل این فرزند من، مَثَل خضر و مَثَل ذی القرنین است. سوگند به خدا که او غیبتی خواهد نمود و در زمان غیبت او کسی از هلاکت نجات نمی یابد مگر آن که خداوند قلب او را بر ایمان ثابت نگه دارد و توفیق دعا و انتظار فرج به او بدهد.»

احمد بن اسحاق می گوید: به امام عسکری علیه السلام گفتم: «مولای من! آیا نشانه ای برای من بیان می کنید که قلب من مطمئن شود؟» ناگهان دیدم آن فرزند عزیز علیه السلام با زبان فصیح فرمود: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ فَلَا تَطْلُبُ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ.» یعنی: «من بقیه الله روی زمین و انتقام گیرنده از دشمنان خدا هستم. ای احمد بن اسحاق! نشانه ای بعد از آنچه دیدی طلب مکن.» (۴۱۵)

احمد بن اسحاق می گوید: پس من با شادی از نزد حضرت عسکری علیه السلام خارج شدم و روز بعد باز خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: «حقاً شما دیروز به من لطف کردید و من بسیار خشنود شدم، اکنون بفرمائید: سنت حضرت خضر و ذی القرنین درباره فرزند شما چیست؟» فرمود: «طول غیبت اوست.» گفتم: «ای فرزند رسول خدا! آیا غیبت او طولانی می شود؟»

فرمود: «آری، به خدا سوگند، به قدری غیبت او طولانی خواهد شد که بیشتر مردم از اعتقاد به امامت او برمی گردند و کسی باقی نمی ماند مگر آنان که خداوند میثاق ولایت ما را از آنان گرفته باشد و ایمان را در قلب آنان ثابت نموده باشد و مورد تأیید خداوند باشند.»

سپس فرمود: «این امر خدا و سرّ خدا و غیب الهی است. پس آنچه را شنیدی نگه دار و از مردم پنهان کن و خدا را شاکر باش تا فردای قیامت در علّیین با ما باشی.»

علامه مجلسی می گوید: پدرم به من خبر داد و گفتم: در زمان ما مرد صالح و شریفی بود که به او امیر اسحاق استرآبادی می گفتند. او چهل مرتبه پیاده به حجّ رفته بود و بین مردم معروف بود که او طيّ الأرض دارد. پس در یکی از سال ها او به اصفهان آمد و من نزد او رفتم و در مورد طيّ الأرض او سؤال کردم. او گفت:

«علّت این مسأله این بوده که من در یکی از سال ها همراه حجّاج به طرف بیت الله حرکت کردم و چون به محلّی رسیدیم که نه منزل و یا هفت منزل تا مکه فاصله داشت، من از قافله عقب ماندم، به قدری که قافله از چشم من دور شد و من راه را

گم کردم و متحیر ماندم و تشنگی بر من غلبه نمود و از حیات خود ناامید شدم، پس صدا زدم: "یا صالح! یا اباصالح! ارشدونا إلى الطريق یرحمکم الله."

و چون این سخنان را گفتم از دور شبجی را دیدم و چون دقت کردم فوری به من نزدیک شد و دیدم جوانی گندم گون و زیبا با لباس های نیکوست و به نظرم آمد او از اشراف و بزرگان عرب است. پس دیدم بر شتری سوار است و ظرف آبی در دست دارد. بر او سلام کردم و او به من پاسخ داد و فرمود: "تشنه هستی؟" گفتم: "آری." پس ظرف آبی را به دست من داد و نوشیدم.

سپس فرمود: "می خواهی به قافله خود برسی؟" گفتم: "آری." پس مرا ردیف خود سوار نمود و به طرف مکه حرکت کرد و عادت من در بیابان ها این بود که هر روز حرز یمانی را می خواندم و چون شروع به خواندن نمودم در برخی از قسمت ها می فرمود: "این گونه بخوان." پس مدت کمی گذشت و به من فرمود:

"این جا را می شناسی؟" پس من نگاه کردم دیدم در ابطح [بالای مکه] هستم. فرمود: "پیاده شو." و چون پیاده شدم از چشم من غایب گردید و آن ساعت فهمیدم که او حضرت مهدی علیه السلام بوده است. تأسف خوردم که از او جدا شدم و او را نشناختم و پس از هفت روز قافله به مکه رسید و چون آنان بعد از ناامیدی مرا در مکه دیدند من مشهور به طی الأرض شدم.» (۴۱۶)

مؤلف گوید: ما در کتاب «دوله المهدی علیه السلام» چهل مورد از ملاقات های آن حضرت را با شیعیان و غیر شیعیان که بیشتر آنها دارای پیام های مفید دیگری نیز بود بیان نمودیم، خوانندگان محترم می توانند به آن کتاب مراجعه فرمایند. از این رو، در این جا به همین اندازه بسنده می نمایم و به مباحث دیگری می پردازیم.

شیخ صدوق رحمه الله از عثمان بن سعید عمری [یکی از وکلای امام زمان علیه السلام] نقل نموده که گوید: من خدمت حضرت عسکری علیه السلام بودم که شخصی از آن حضرت درباره حدیثی که از پدران او نقل شده و فرموده اند: «زمین تا قیامت بدون امام و حجّت نخواهد بود و کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مردن او مردن زمان جاهلیت خواهد بود»، سؤال نمود.

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «شکّی در این حدیث نیست، همان گونه که در روشنایی روز شکّی نیست.» گفته شد: «ای فرزند رسول خدا! امام و حجّت خدا بعد از شما کیست؟» فرمود: «فرزندم - م ح م د - او امام و حجّت خدا بعد از من می باشد و هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مردن او مردن جاهلیت خواهد بود.»

سپس فرمود: «آگاه باشید غیبتی برای او خواهد بود که افراد نادان را متحیر می نماید و افراد منحرف در آن زمان هلاک می شوند و کسانی که برای قیام او تاریخی تعیین می کنند دروغگو هستند.»

آن گاه فرمود: «او قیام خواهد نمود و مثل این که من پرچم های سفیدی را در نجف کوفه بالای سر او در حرکت می بینم.» (۴۱۷)

مرحوم صدوق رحمه الله با سند خود از منصور بن یونس نقل نموده که گوید: امام

صادق علیه السلام فرمود: «ای منصور! مسأله قیام حضرت مهدی علیه السلام بعد از ناامیدی و به طور ناگهانی رخ می دهد.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، قیام او رخ نخواهد داد تا مردم خوب و بدشان شناخته شود و به طور کامل آزموده شوند و شقاوت شقی و سعادت سعید روشن گردد.» (۴۱۸)

مرحوم صدوق رحمه الله ایضاً با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «صاحب این امر [یعنی آخرین امام از ما اهل البیت] در غیبت به سر خواهد برد [و غیبت او طولانی خواهد بود] و در آن زمان دین داری [و بر آیین حق باقی ماندن] مانند این است که کسی با دست خود شاخه تیغ را از بالا به پایین بخراند.»

سپس امام علیه السلام با دست مبارک خود اشاره نمود و فرمود: «برای صاحب این امر غیبتی [طولانی] خواهد بود و هر بنده ای باید [در زمان غیبت او] از خدا بترسد و [برای نجات خود] به دین خویش تمسک کند.» (۴۱۹)

مرحوم صدوق رحمه الله نیز از کتاب غیبت نعمانی از اصبع بن نباته نقل نموده (۴۲۰) که گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام [به شیعیان خود یک دستور العمل کلی داد] و فرمود: «شما همانند زنبور عسل می باشید که هر پرنده ای او را ضعیف می شمارد و اگر پرندگان می دانستند که در باطن زنبور عسل چیست و چه برکاتی دارد او را (۴۲۱) ضعیف و ناچیز

نمی شمردند.» سپس فرمود: «شما نیز در ظاهر با این مردم [یعنی اهل سنت] معاشرت کنید و لکن با اعمال و قلوبتان از آنان جدا باشید.»

تا این که فرمود: «سوگند به خدایی که جان من در اختیار اوست، به آنچه دوست می دارید نخواهید رسید [و فرج فرزندانم نخواهد رسید] تا این که به یکدیگر آب دهن بیاندازید و یکدیگر را کذاب بدانید و عدد شما به قدری کم شود که مانند سرمه داخل چشم و نمک در طعام شوید و مثل شما [در طول زمان] مانند کسی است که طعام و غذای خود را پاکیزه کند و فاسد آن را دور بریزد و در جای خود گذارد و پس از مدتی باز نزد آن رود و ببیند باز مقداری از آن فاسد گردیده است. پس فاسد آن را دور ریزد و بقیه را در جای خود قرار دهد و همین گونه پس از هر مدتی به آن سرزند تا این که کمی از آن باقی بماند. شما نیز همواره چنین خواهید شد تا کمی از شما باقی بماند [یعنی همواره در اثر فتنه های آخرالزمان از شما کاسته می شود تا کمی از شما باقی بماند.]»

نشانه های حتمیه قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام

ما در کتاب دوله المهدی و کتاب انتظار مهدی علامات و نشانه های حتمی و غیر حتمی قیام حضرت مهدی علیه السلام را به تفصیل بیان نمودیم و در این جا فقط به یک روایت در مورد نشانه های حتمیه قیام آن حضرت اشاره می نماییم و توجه دوستان اهل بیت علیهم السلام را به نکته بسیار عجیبی که در روایات آمده لازم می دانیم و آن این

است که معصوم علیه السلام می فرماید: «اگر شیعیان ما نشانه های قیام حضرت مهدی علیه السلام را ندانند گرگ ها و دزدگان آنان را خواهند ربود و گمراهشان خواهند کرد.»

مرحوم صدوق رحمه الله از ابوبصیر نقل نموده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «فدای شما شوم! قیام حضرت مهدی علیه السلام در چه زمانی خواهد بود؟» فرمود: «ای ابوبصیر! ما اهل بیتی هستیم که وقت و زمانی را برای قیام او تعیین نمی کنیم؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: "كذب الوقتون."»

سپس فرمود: «پنج نشانه قبل از قیام او رخ خواهد داد: ۱- ندای آسمانی در ماه رمضان؛ ۲- خروج سفیانی؛ ۳- خروج خراسانی؛ ۴- قتل نفس زکیه؛ ۵- خسف بالیداء.» سپس فرمود: «ای ابوبصیر! جز این نیست که باید نزدیک قیام حضرت مهدی علیه السلام طاعون سفید و طاعون سرخ رخ دهد.» ابوبصیر می گوید: گفتم: «فدای شما شوم! طاعون سفید و طاعون سرخ چیست؟»

فرمود: «طاعون سفید مرگی است که مردم به سبب آن [مانند سیل از بین می روند و] می میرند، و طاعون سرخ شمشیر است [یعنی جنگ هایی که بین آنان رخ می دهد].»

سپس فرمود: «حضرت مهدی علیه السلام قیام نخواهد نمود تا در شب بیست و سوم ماه رمضان از آسمان ندا شود و نام او برده شود.» گفتم: «چگونه به او ندا می شود؟» فرمود: «او را با نام و نام پدر صدا می زنند و گفته می شود:

"ای مردم! آگاه باشید که این محمد بن الحسن، قائم آل محمدصلی الله علیه و آله است، به سخن او گوش فرا دهید و از او اطاعت کنید." و این ندا و صیحه را هر موجود صاحب روحی می شنود و هر که در خواب بوده بیدار می شود و به صحن خانه خود می رود و عروسان حجله نیز این ندا را می شنوند و از حجله خود بیرون می آیند و آن ندا و صیحه از ناحیه جبرئیل علیه السلام خواهد بود.» (۴۲۲)

مرحوم صدوق رحمه الله با سند خود از محمد بن مسلم ثقفی نقل نموده که گوید: (۴۲۳) از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «قائم ما را خداوند به سبب رعب و ترسی که در دل دشمنانش می اندازد یاری می کند و او را با تأییدات خود کمک می نماید و زمین برای او در هم پیچیده می شود [و راه ها برای او نزدیک می گردد] و گنج های زمین برای او آشکار می شود و حکومت او شرق و غرب عالم را می گیرد و خداوند دین خود را به وسیله او حاکم می کند، گرچه مشرکان را خوش نیاید [و به برکت آن وجود مبارک] همه خرابی های روی زمین آباد می گردد و حضرت روح الله عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود می آید و پشت سر او نماز می خواند.»

محمد بن مسلم می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! قائم شما کی خواهد آمد؟»

فرمود: «هنگامی که مردها خود را شبیه به زن ها بکنند و زن ها خود را شبیه به مردان نمایند و هنگامی که مردها به مردها اکتفا کنند [یعنی لواط نمایند] و زن ها به زن ها اکتفا کنند [یعنی مساحقه نمایند] و هنگامی که زن ها بر زین های اسب ها سوار شوند [احتمال می رود که مقصود راننده بودن آنان باشد]، و هنگامی که شهادت دروغ پذیرفته شود و شهادت به عدل و حق مردود (۴۲۴) گردد و هنگامی که مردم از

خونریزی باکی نداشته باشند و اهل زنا و ربا شوند و هنگامی که مردم از اشرار فرار کنند از ترس زبانشان، و هنگامی که سفیانی از شام و یمانی از یمن قیام نمایند و هنگامی که سرزمین پیدا اهل خود را فرو برد و هنگامی که جوانی از آل محمد صلی الله علیه و آله به نام "محمد بن الحسن النفس الزکیه" کشته شود و هنگامی که صیحه و ندایی از آسمان شنیده شود که حق با حضرت مهدی علیه السلام و شیعیان اوست و در آن هنگام قائم ما خروج خواهد نمود و چون قیام کند پشت خود را به کعبه دهد و سیصد و سیزده نفر گرد او جمع شوند و اول سخن او این آیه شریفه باشد: «بَقِيَهُ اللهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، سپس گوید: "من بقية الله و حجت خدا و خلیفه او بر شما در روی زمین هستم"؛ پس احدی بر او سلام نمی کند مگر آن که می گوید: "السلام عليك يا بقية الله في أرضه"، و چون جمعیت او به ده هزار نفر رسد قیام خواهد نمود و چون قیام نماید هیچ معبودی و صنمی و بتی روی زمین باقی نمی ماند مگر آن که آتشی آن را نابود خواهد کرد و آنچه گفته شد پس از غیبت طولانی خواهد بود تا معلوم شود چه کسانی در زمان غیبت او به خدا ایمان دارند و از او اطاعت می نمایند.»

دعا و انتظار فرج

در روایات زیادی معصومین ماعلیهم السلام - از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زمان حضرت عسکری علیه السلام - سفارش نموده اند که شیعیان دعای فرج بخوانند و منتظر قیام حضرت بقیه الله علیه السلام باشند، بلکه خود آن بزرگوار نیز فراوان به دوستان و شیعیان

خود با واسطه و بدون واسطه سفارش به دعای فرج و انتظار فرج نموده است. حتی در برخی از ملاقات های خود گلایه نموده است که برای فرج من کمتر دعا می شود.

روشن است که دعای فرج و انتظار فرج، سازنده و نگه دارنده مؤمن خواهد بود. از این رو، در روایتی آمده که دعای فرج برای مؤمن فرج است. و ما در کتاب دوله المهدی علیه السلام به تفصیل، روایات مربوط به این موضوع را بیان نمودیم و در این جا نیز به برخی از آن روایات اشاره می کنیم.

مرحوم صدوق با سند خود از امام باقر علیه السلام از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «بهترین عبادت [برای شیعیان] انتظار فرج است.» (۴۲۵)

صاحب کتاب محاسن نیز از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «هر کدام از شما شیعیان اگر منتظر قیام حضرت مهدی علیه السلام باشد و بمیرد مانند کسی خواهد بود که در خیمه مخصوص آن حضرت کنار امام خود باشد.» امام صادق علیه السلام سپس اندکی سکوت نمود و فرمود: «بلکه مانند کسی خواهد بود که در کنار آن حضرت با شمشیر خود جهاد نماید.» سپس فرمود: «بلکه به خدا سوگند، مانند کسی خواهد بود که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده باشد.» (۴۲۶)

بهترین عمل شیعیان در زمان غیبت

عمّار ساباتی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «آیا عبادت خدا در زمان یکی از شما که در زمان دولت باطل به سر می برید و در انزوا و پنهانی هستید بهتر است و یا عبادت خدا در زمان ظهور دولت حقّ با امام آشکار؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «ای

عمار! به خدا سوگند، همان گونه که صدقه پنهانی بهتر از صدقه آشکار است، عبادت شما نیز در زمان تقیه و پنهانی با امام مستور در زمان دولت باطل افضل و بهتر خواهد بود؛ چرا که شما در زمان دولت باطل از دشمنانتان هراس دارید.» (۴۲۷)

شیخ طوسی از جابر نقل نموده که گوید: من با عده ای از شیعیان پس از انجام مناسک حج در مدینه خدمت امام باقر علیه السلام رسیدیم و در هنگام وداع و خداحافظی به آن حضرت عرض کردیم: «ای فرزند رسول خدا! ما را نصیحت بفرماید.» امام باقر علیه السلام فرمود: «باید افراد قوی و توانا به ضعیفان کمک کنند و اغنیا نیز به فقرا توجه نمایند و هر کدام از شما از برادر دینی خود خیرخواهی کند، همان گونه که برای خود خیرخواهی می کند، و بر شما واجب است که اسرار ما را از دشمنانتان پنهان بدارید و آنان را برگردن ما مسلط نکنید و آنچه از ما به شما می رسد اگر با قرآن موافق بود بپذیرید و گرنه رها کنید و اگر چیزی برای شما مشتبه گردید توقّف کنید و علم آن را از ما سؤال کنید تا ما برای شما شرح دهیم، همان گونه که از ناحیه خداوند برای ما شرح داده شده است، و اگر شما همان گونه که ما برای شما بیان نموده ایم عمل کنید و از گفته های ما تخلف ننمایید سعادت مند خواهید بود، و اگر یکی از شما قبل از قیام قائم ما از دنیا برود شهید خواهد بود و اگر قائم ما را درک کند و در رکاب او به شهادت برسد پاداش دو شهید خواهد داشت و اگر کسی در زمان قیام قائم ما در کنار آن حضرت دشمنی از دشمنان او را بکشد پاداش بیست شهید خواهد داشت.» (۴۲۸)

اسرار غیبت حضرت بقیه الله عجل الله فرجه الشریف در روایات و سخنان معصومین علیهم السلام به طور متفرق بیان شده است و ما آن ها را در کتاب دوله المهدی علیه السلام جمع نمودیم و در این جا نیز به بخشی از آنها اشاره می کنیم:

مرحوم صدوق از سعید بن جبیر نقل نموده که گوید: من از حضرت زین العابدین علیه السلام شنیدم که می فرمود: «در قائم ما شش سنت و خصلت از خصلت های پیامبران گذشته وجود دارد: از آدم و نوح علیهما السلام طول عمر، و از ابراهیم علیه السلام پنهان بودن ولادت و کناره گیری از مردم، و از موسی علیه السلام خوف و غیبت [طولانی]، و از عیسی علیه السلام اختلاف مردم درباره او، و از ایوب علیه السلام فرج و گشایش بعد از بلا، و از محمد صلی الله علیه و آله قیام با شمشیر.» (۴۲۹)

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «برای حضرت مهدی علیه السلام غیبتی [طولانی] خواهد بود و چاره ای از آن نیست و اهل باطل درباره آن حضرت گرفتار شک و تردید می شوند.» گفتم: «فدای شما شوم! برای چه او غایب می شود؟» فرمود: «ما اجازه بیان اسرار آن را نداریم.» گفتم: «حکمت غیبت او چیست؟» فرمود: «حکمت غیبت او حکمت غیبت های پیامبران گذشته است و وجه حکمت آن ظاهر نمی شود مگر پس از ظهور آن حضرت چنان که وجه حکمت کارهای حضرت خضر بر موسی علیهما السلام ظاهر نشد مگر پس از سوراخ کردن کشتی

و کشتن آن جوان و ساختن آن دیوار و جدا شدن موسی از خضر علیهما السلام.» سپس فرمود: «ای پسر فضل! غیبت امام زمان علیه السلام امری الهی و سزای از اسرار و غیبی از غیب های اوست و ما چون خدای خود را حکیم می دانیم آن را تصدیق می کنیم و می دانیم که همه کارهای او از روی حکمت است، گرچه وجه آن برای ما روشن نشده باشد.» (۴۳۰)

صاحب احتجاج از اسحاق بن یعقوب نقل نموده که گوید: توفیق و پیامی از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام توسط محمد بن عثمان عمری به ما رسید و در آن توفیق نوشته شده بود: «خداوند سؤال از غیبت من را با آیه شریفه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ» پاسخ داده است و شما بدانید که هیچ کدام از پدران من نبوده مگر آن که بیعت یکی از طاغوت ها به گردن او بوده است، جز من که چون قیام نمایم بدهکار بیعت هیچ طاغوتی نیستم.

و اما کیفیت استفاده از من در زمان غیبت همانند استفاده از خورشید است هنگامی که ابر آن را پوشانده باشد و من برای اهل زمین، امان [از هلاکت] خواهم بود چنان که ستارگان برای اهل آسمان ها امان خواهند بود. پس شما از سؤالاتی که سودی برای شما ندارد خودداری کنید و برای دانستن چیزی که وظیفه [دانستن] آن را ندارید خود را به زحمت نیندازید و فراوان برای فرج من دعا کنید، چرا که دعای فرج برای شما فرج خواهد بود. وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدَى.» (۴۳۱)

دعاهای فراوانی از حضرت بقیه الله علیه السلام برای برآورده شدن حاجات و برطرف شدن مشکلات و اندوه ها وارد شده است و برادر گرامی جناب شیخ جواد قیومی، دعاهای آن حضرت را در کتاب شریف صحیفه المهدی نقل نموده است، ما نیز در این کتاب به مختصری از آن ها اشاره می نمایم:

۱. دعای امام زمان علیه السلام برای گشایش امور و برطرف شدن مصائب و اندوه ها:

«يَا نُورَ الثُّورِ، يَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ، يَا بَاعِثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَاجْعَلْ لِي وَشِيَعَتِي مِنَ الضِّيقِ فَرَجًا وَ مِنَ الْهَمِّ مَخْرَجًا، وَ أَوْسِعْ لَنَا الْمُنْهَجَ، وَ أَطْلِقْ لَنَا مِنْ عِنْدِكَ مَا يُفْرِّجُ، وَ أَفْعَلْ بِنَا مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا كَرِيمَ.» (۴۳۲)

۲. دعای امام زمان علیه السلام برای برطرف شدن غم و اندوه، معروف به دعای فرج:

ابی الحسن بن ابی بعل کاتب گوید: من از ابی منصور بن صالحان مسؤولیتی به عهده گرفتم و از او هراس پیدا کردم و خود را پنهان نمودم تا این که او به جستجوی من فرستاد و مرا ترساند و من شب جمعه ای به زیارت موسی بن جعفر علیه السلام رفتم، ناگهان آقایی را دیدم که مشغول زیارت بود و به من فرمود:

«ای ابوالحسن بن ابی بعل! چرا از دعای فرج غافل؟» گفتم: «مولای من! دعای فرج کدام است؟» فرمود: «دو رکعت نماز می خوانی و می گویی:

"يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ، وَ لَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ، يَا عَظِيمَ الْمَنْ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يَا حَسِينَ التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يَا مُنْتَهَى كُلِّ نَجْوَى، يَا غَايَةَ كُلِّ شَكْوَى، يَا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ، يَا مُبْتَدَأَ النَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا، يَا رَبَّاهُ (ده مرتبه)، يَا سَيِّدَاهُ (ده مرتبه)، يَا مَوْلَاهُ (ده مرتبه)، يَا غَايَتَاهُ (ده مرتبه)، يَا مُنْتَهَى رَغْبَتَاهُ (ده مرتبه)، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ، وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا مَا كَشَفْتَ كَرْبِي، وَ نَفَسْتَ هَمِّي، وَ فَرَجْتَ غَمِّي، وَ أَصْلَحْتَ حَالِي.»

و پس از آن هر دعایی می خواهی بخوان و حاجت خود را بگو، سپس طرف راست صورت خود را به زمین گذار و بگو: "یا مُحَمَّدُ یا عَلِيُّ، یا عَلِيُّ یا مُحَمَّدُ اَكْفِيَانِي فَاِنَّكُمَا كَافِيَايَ، وَ اَنْصِرَانِي فَاِنَّكُمَا نَاصِرَايَ." سپس طرف چپ صورت خود را بر زمین گذار و صد مرتبه بگو: "اَذْرِ كُنِّي"، و این جمله را زیاد تکرار کن و سپس بگو: "الْعُوْثُ الْعُوْثُ"، تا نفس تو تمام شود و سپس سر از سجده بردار، خداوند با کرم خود ان شاء الله حاجت تو را برآورده خواهد نمود.» (۴۳۳)

۳. دعای دیگری از آن حضرت به نام دعای عهد برای برطرف شدن غم و اندوه [و قضای حوایج]، و آن دعای معروفی است که در این زمان ها پس از نماز صبح خوانده می شود و ابتدای آن چنین است: «اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ، وَ رَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَ رَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ...»

در مرز کبیر مرحوم ابن مهدی رضوان الله علیه آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: «در زمان غیبت امام مهدی علیه السلام، هر کس چهل روز صبحگاه این دعا را بخواند، از یاران حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود و اگر قبل از قیام آن بزرگوار بمیرد خداوند او را از قبر خارج خواهد نمود و از یاران آن حضرت خواهد بود.»

سپس فرمود: «خداوند به هر کلمه ای از این دعا، هزار حسنه به او می دهد و هزار گناه از او محو می نماید.» (۴۳۴)

مؤلف گوید: دعاهاى حضرت مهدى و معصومين ديگر عليهم السلام فراوان است و در كتب سيّد و مزار كبير و بحار و مفاتيح الجنان و كتاب هاى ديگر علما بيان شده و ما برخى از آن ها را در كتاب «انتظار مهدى عليه السلام» بيان نموديم، مراجعه شود.

اشعار مربوط به امام زمان عليه السلام

اشاره

ص: ۳۰۳

ولادت حضرت صاحب الزمان عليه السلام

امشب رسد از سامره بوی گل نرگس

گل ها همه چشم اند به سوی گل نرگس

بگرفته همه خوی به خوی گل نرگس

نرگس زده لبخند به روی گل نرگس

گم گشته در انوار الهی کره خاک

صوت صلوات است که سر برده به افلاک

تا دوست زند خنده و تا خصم شود کور

گردیده زمین بر سر گردون طبق نور

هم سامره سینا شده هم بیت ولا طور

ریزد عوض گل به زمین بال و پر حور

خورشید رخ مهدی، سر زد شب نیمه

بر چهره گل انداخته لبخند حکیمه

روید گل توحید ز کوه و چمن امشب

یوسف شده از مصر، مقیم وطن امشب

یعقوب شنیده است بوی پیرهن امشب

مهدی زده لبخند به روی حسن امشب

خیزید و ببینید گلستان حسن را

در دست حسن لاله بستان حسن را

خیزید که از پاره دل گل بفشاید

وز کوثر نور آتش دل را بنشانید
بر منتظران این خبر خوش برسانید
کامشب شب قدر است همه قدر بدانید
با نور نوشتند به پیشانی خورشید
ماهی که جهان منتظرش بود درخشید
این صورت توحید و یا آیت نور است
این قامت طوباست و یا نخله طور است
داود نبی را به لب آیات زیور است
یا بر لب مهدی سخن از روز ظهور است
گوش همه بر زمزمه یا رب مهديست
ای منتظران مژده که امشب شب مهديست
ای منتظران یافته غم خاتمه امشب
تبریک که روشن شده چشم همه امشب
بشکفت به شوق و شعف و زمزمه امشب
گل از گل لبخند بنی فاطمه امشب

مرغان بهشتی شده آواره مهدی
گردند به دور و بر گهواره مهدی
مهدی است که احیاگر قانون حسین است
مهدی است که شمشیرش مدیون حسین است
او وارث پیراهن گلگون حسین است
والله قسم منتقم خون حسین است
بر پرچمش این نقش عیان با خط نور است
ای منتظران مژده که هنگام ظهور است
این یوسف زهراست که سوی وطن آید
این ماه دل آراست که در انجمن آید
این جان جهان است که اینک به تن آید
بر منتظران پاسخ یابن الحسن آید
خیزید حضور پسر فاطمه امشب
لَبَّيْكَ بگویند به مهدی همه امشب
بوی نفس حَجَّت ثانی عشر آید
ای شب حرکت کن که به زودی سحر آید
ای صبح بیا تا شب هجران به سر آید
خورشید بنی فاطمه از کعبه بر آید
عیسی ز فلک بازآ، ما صبر نداریم
تا پشت سر یار نمازی بگذاریم

ای احمد ثانی ز حرا جلوه گری کن
ای وارث پیغمبر، پیغامبری کن
تنها پسر زهرا ما را پدری کن
این قافله گم شده را راهبری کن
در هجر شبان، اشک فشان این رمه تا کی
دوران فراق پسر فاطمه تا کی
ای غصه اسلام هم آغوش تو، مهدی
ای ناله خاموشان در گوش تو، مهدی
ای پرچم ثارالله بر دوش تو، مهدی
ای خون دل و اشک بصر نوش تو، مهدی
ای موسی عمران چه شود تا به مصافی
چون سینه دریا دل فرعون شکافی
ای نام تو ذکر خوش شام و سحر ما
ای خاک رهت مادر ما و پدر ما
ای باغ تو را لاله ز خون جگر ما
ما منتظر استیم و تویی منتظر ما

باز آ که چراغ همه رخسار تو باشد

«میثم» صله شعرش دیدار تو باشد (۴۳۵)

انتظار حضرت بقیه الله (عج)

الا ای جان ما جانان ما از ما جدا تا کی

گلوی شیعه پر باشد ز بغض بی صدا تا کی

فراز نی سر خونین مصباح الهدی تا کی

بر آرد ناله یابن الحسن خون خدا تا کی

بیا از نو قیامت کن

به انس و جان زعامت کن

بر انسان ها امامت کن

کرامت کن کرامت کن

اغشنا یابن زهرا العجل الغوث ادرکنا

بیا این صد هزاران پور عمران محو و مدهوشت

بیا ای درد مظلومان به هر دوران هم آغوش

بیا ای بانگ عاشوراییان پیوسته در گوشت

بیا ای پرچم سرخ حسینی بر سر دوش

ولی قادر مَنان

امید عترت و قرآن

فروغ دیده انسان

به تیغ حیدری بستان

ز بوسفیانیان داد سلحشوران عاشورا

شرف، ایمان، حقیقت، دین، ولایت بر تو می نازد

جوان مردی، محبت، دین، امامت بر تو می نازد

ملایک، حور، انسان، بلکه خلقت بر تو می نازد

علی، زهرا، محمد، کلّ عترت بر تو می نازد

ص: ۳۰۶

کتاب الله مستحکم

امین الله در عالم

امام عیسی مریم

نگاهی جانب «میثم»

که طبعش دم به دم گردد به اوصاف شما احیا (۴۳۶)

ولادت حضرت مهدی (عج)

لاله های نرگس! امشب باغ را زینت کنید

باغ را زینت کنید از باغبان دعوت کنید

با گل دامان نرجس لحظه ای خلوت کنید

تا سحر با آن نگار نازنین صحبت کنید

صورت حق جستجو در آن نکوسیرت کنید

با امام عصر یک بار دگر صحبت کنید

اهل مجلس باز وصف ماه مجلس بشنوید

بوی یاس از نرگس دامان نرگس بشنوید

نرجسا! ماه هزاران انجمن آورده ای

آفتاب حسن حیّ ذوالمنن آورده ای

لاله سرخ حسینی بر حسن آورده ای

باز در عالم خلیل بت شکن آورده ای

یوسف کنعان ما را در وطن آورده ای

یا که بر یعقوب بوی پیرهن آورده ای

بر تو و فرزندت ای پاکیزه مادر آفرین

از خدا و احمد و زهرا و حیدر آفرین

این مسیح آفرینش پیش تر از آدم است

این چراغ طور بینش این فروغ عالم است

ص: ۳۰۷

این کلام الله اعظم این کتاب محکم است

این مسیحای مسیحا این امام مریم است

این صفا، این مروه، این حجر، این حرم، این زمزم است

این امید انبیا از بوالبشر تا خاتم است

این تمام چارده معصوم در یک صورت است

این نه یک نوزاد این پیر تمام خلقت است

نرجس! امشب خلق را در وجد و شور آورده ای

یک قمر نه چارده خورشید نور آورده ای

سزده فرمان موسی را ز طور آورده ای

مصحف و انجیل و تورات و زبور آورده ای

مصطفی را از حرا یا غار ثور آورده ای

بر تمام انبیا وجد و سرور آورده ای

جان عالم باد قربانت که مهدی زاده ای

ای سلام از حیّ سبحانت که مهدی زاده ای

یا محمد! نقش جاء الحقّ به بازویش بین

ذوالفقار حیدری در تیغ ابرویش بین

یک جهان توحید در چشم خدا جویش بین

روی خود روی خدا در مصحف رویش بین

صوت قرآن بشنو و لعل سخن گویش بین

خلق خود در خلق و خوی خویش، در خویش بین

اوست نوزادی که بر عالم امامت می کند

قائم است و با قیام خود قیامت می کند

ای اسرائیلیان! موساست این، موساست این

این مسیحیون! همانا حضرت عیاست این

ص: ۳۰۸

ای مسلمانان عالم بر همه مولاست این

ای تمام اهل دنیا! مصلح دنیاست این

ای همه ایرانیان! از دوده کسراست این

ای همه سادات عالم! یوسف زهراست این

ای شب هجران! سپاه صبح می آید ز دور

شیعیان آماده نزدیک است ایام ظهور

مهدی آمد تا لوای عدل را برپا کند

مهدی آمد تا جهان را جنّه الأعلیٰ کند

مهدی آمد تا گره از کار عالم وا کند

مهدی آمد تا دوباره معجز موسی کند

او زمین را از عدالت سینه سینا کند

او همه فرعونیان را غرق، در دریا کند

یوسف گم گشته، بوی پیرهن آید از او

بی تبر، کار خلیل بت شکن آید از او

یا اما منتقم ای یوسف زهرا بیا

ای شب تاریک را صبح جهان آرا بیا

ای یگانه وارث خون های عاشورا بیا

ای صدای انتقام زینب کبری بیا

آفتاب فاطمه از آن سوی صحرا بیا

ای شبان ما به بین حال دل ما را بیا

گر گئِ آدم خوار دم از حقّ آدم می زند

چنگ بر دل های مظلومان عالم می زند

یوسف زهرا بین آنان که زهرا را زدند

جای عرض تسلیت امّ اییها را زدند

ص: ۳۰۹

تا قیامت پیروان خطّ مولا را زدند
علم و دین و دانش و ایمان و تقوا را زدند
نور و قدر و کوثر و یاسین و طاها را زدند
فاش گویم کلّ مظلومان دنیا را زدند
شیعه می سوزد هماره، شیعه می گرید مدام
تا ز فریاد تو برخیزد خروش انتقام
صبر کن یا فاطمه فریاد واویلا نزن
طایر جان امیرالمؤمنین پرپر نزن
یا علی از ناله، چاه کوفه را آذر مزن
یا حسین از نوک نی آتش به خشک و تر نزن
زینب کبری دگر از دیدن جسم برادر دم نزن
چاک بر پیراهن خود پای طشت زر، نزن
می رسد روزی که عترت را شود روشن دو عین
خیزد از مهدی صدای یا لثارات الحسین
ای گریبان چاک صبح جمعه بر دیدار تو
ای همه یوسف رخان گم گشته بازار تو
ای گناه ما هماره باعث آزار تو
ای مسیح آسمانی فردی از انصار تو
ای شرار خشم حق در تیغ آتش بار تو
ای سرشک چشم زهرا بر گل رخسار تو

قلب شيعه بى قرار توست يابن العسكرى

فاطمه چشم انتظار توست يابن العسكرى

يوسف گم گشته تو، کنعان همه عالم، بيا

اي يگانه منجى ذريه آدم بيا

ص: ۳۱۰

ناخدا! بهر خدا در این محیط غم بیا

ای گرامی زاده پیغمبر خاتم بیا

بی تو گشته آفرینش خیمه ماتم بیا

ای نثار مقدمت خون دل «میثم» بیا

تا تو از ما غایبی برپاست در هر انجمن

نالہ یابن الحسن یابن الحسن یابن الحسن (۴۳۷)

نگاه پاک

چه خوش است اگر بینم عرفات و کربلا را

حرم عزیز زهرا، شب مشعر و منی را

چه نکوتر از بینم رخ یار را در آن جا

که توان به روی او دید جلوات کبریا را

چه خوش است اگر بپوشم به بدن لباس احرام

به حرم روم بخوانم به زبان دل خدا را

به خدای کعبه سوگند همه حج من حسین است

به دو صد منی نه بخشم عرفات کربلا را

عرفات باشد آنجا که خدای حق تعالی

به حسین خود ببخشد همه جرم ماسوا را

عرفات باشد آنجا که حسین شست با خون

به جلال کبریایی رخ کبریا نما را

عرفات کوی مهدی ست عرفات روی مهدیست

چه شود به یک تماشا بدهد مراد ما را

ص: ۳۱۱

گل فاطمه کجایی تو تمام حجّ مایی
چه شود دمی نمایی تو جمال دل ربا را
تو مقام را مقامی تو به چار رکن رکنی
تو حرم کنی حرم را تو صفا دهی صفا را
به تبسمت سلامم حرم خدا حرامم
که بگردم و نبینم مه طلعت نگارا
همه حجّ ما بود این که به یک نگاه شیرین
به روی خدا نمایت نگریم آشکارا
نگهی به چشم «میثم» که کند دمی نگاهت
که نگاه پاک باید به رخ تو شهریارا (۴۳۸)

این جمعه

گفتم این جمعه یار می آید
باغ دل را بهار می آید
گفتم این جمعه فرج است
مصلح روزگار می آید
گفتم این جمعه منتظر باشم
که به سر انتظار می آید
گفتم این جمعه آفتاب امید
از دل کوهسار می آید
گفتم این جمعه ذوالفقار به دست

شیر پروردگار می آید

گفتم این جمعه یوسف زهرا

سوی شهر و دیار می آید

صبح روز ظهور نزدیک است

چه نشستید یار می آید

پرچم سرخ کربلا بر دوش

وارث ذوالفقار می آید

باغبان با هزار خون جگر

سوی این لاله زار می آید

گلبن وحی می شود خرم

نخل «میثم» به بار می آید (۴۳۹)

ص: ۳۱۲

بخوان دعای فرج را که یار می آید

نسیم رحمت پروردگار می آید

بخوان دعای فرج را که ماه منتظران

چو مهر از افق انتظار می آید

بخوان دعای فرج را که می دهند نوید

به شهر دل شده گان شهریار می آید

بخوان دعای فرج را با سپیده صبح

امید مردم امیدوار می آید

بخوان دعای فرج را که یادگار علی

گرفته بر کف خود ذوالفقار می آید

بخوان دعای فرج را که در خزان فراق

نسیم روح فزای بهار می آید

بخوان دعای فرج را که آفتاب حرم

طلوع کرده و از کوهسار می آید

بخوان دعای فرج را که صبح دولت وصل

زده سپیده و گوید که یار می آید

بخوان دعای فرج را که آرزوی حسین

ز کعبه با جگر داغدار می آید

بخوان دعای فرج را بخوان بخوان «میشم»

که آن قرار دل بی قرار می آید (۴۴۰)

کعبه مقصود

کعبه زیباست به شرطی که تو در کعبه در آیی

به حرم تکیه دهی روی به عالم بنمایی

دیده بر گل ننه‌م تا گل روی تو بینم

دل به جنت ندهم تا تو زمن دل بر بایی

حاجی آن است که مُحرم شود و دُور تو گردد

زائر آن است که یک دم تو بر او رخ بنمایی

حجر الأسود و حجر و حرم و مروه و مسعی

همه چشم اند نگارا که تو از راه بیایی

ص: ۳۱۳

کعبه کعبه است اگر دور جمال تو بگردد

مروه مروه است، به چشمش تو اگر پای بسایی

به حرم کار ندارم که دلم دور تو گردد

به صفا نیست صفا بی قدم تو، تو صفایی

خواستم تا که دعایی کنم از بهر ظهورت

چه دعایی کنم ای یوسف زهرا تو دعایی

به خدا کعبه بدون تو غریب است به کعبه

تو مگر از دل او زنگ غریبی بزدایی

به همین بیت قسم صاحب این بیت تو هستی

ای دلت عرش الهی تو همان بیت خدایی

«میثم» از درد فراق تو همی نالد و گوید

تو به هر زخم طیبی تو به هر درد دوايي (۴۴۱)

توجه به امام زمان علیه السلام

اگر آن شاه دین پرور نوازد خاطر ما را

به تشریف قدومش خوش بر افشانیم جان ها را

ز مهر ناتمام ما جناب اوست مستغنی

به آب و رنگ و خال و خط، چه حاجت روی زیبا را

من از آن نور روزافزون که مهدی داشت دانستم

که مدّت ها شود غائب، نتابد رایگان ما را

حدیث از شوق آن شه گوی و سرّ غیبتش کم جو

که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

ص: ۳۱۴

به یک غارت که آوردند خیل لشکر شوقش
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را
برون از بهر نظم دین که در پای تو افشانند
زمین درهای دریا را، فلک عقد ثریا را
ز قول اهل دعوی تلخکامم فیض کی باشد
که مهدی در حدیث آرد لب لعل شکر خوارا

انتظار جمال مهدی علیه السلام

ای فروغ شرع و دین از روی رخشان شما
آبروی طاعت از مهر محبان شما
عزم دیدار تو دارد، جان بر لب آمده
باز گردد یا بر آید، چیست فرمان شما؟
خاک شد سرها بسی در انتظار مقدمت
اندرین ره گشته بسیارند قربان شما
ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی
تا ببوسم همچو گردون خاک ایوان شما
ای شفیع عاصیان وی دستگیر مذنبان
در قیامت دست عجز ما و دامان شما
با صبا همراه بفرست از پیامت، شمه ای
بو که بوئی بشنوم از علم و عرفان شما
کی دهد دست این غرض یا رب که همدستان شوند

گوش جان ما و الفاظ دُرافشانِ شما

کس به دور غیبتِ طرفی نسبت از علم و فضل

به که نفروشد دانائی به نادانِ شما!

ص: ۳۱۵

ای صبا با همنشینان امام ما بگو

کی سر حق ناشناسان گوی چو گان شما

گرچه دوریم از بساط قرب، همت دور نیست

بنده شاه شمائیم و ثناخوان شما

کار فیض از دست رفت آن شاه را آگه کنید

زینهار ای محرمان، جان من و جان شما

می کنم از دل دعائی بشنو و آمین بگو

روزی ما باد یارت عیش دوران شما

لذت عشق

یا رب که کارها همه گردد به کام ما

نور حضور خویش فرورد امام ما

ما باده محبت او نوش کرده ایم

ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

هرگز نمیرد آن که از این باده زنده شد

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

ای باد اگر به کوی امام زمان رسی

زینهار عرضه دار به پیشش پیام ما

گو همتی بدار که مخمور فرقتیم

شاید بر آید از می وصل تو کام ما

گر اشک در ره تو فشانیم دانه ها

باشد که مرغ وصل کند میل دام ما
فیضت ز هر چهار طرف می کند سلام
پیکی کجاست تا برساند سلام ما

ز نظر مران گدا را

به ملازمان مهدی که رساند این دعا را
که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را
ز فریب دیو مردم، به جناب او پناهم
مگر آن شهاب ثاقب نظری کند سها را

ص: ۳۱۶

چو قیامتی دهد رو که به دوستان نمائی

برکات مصطفی را، حرکات مرتضی را

تو بدان شمائل و خو که ز جد خویش داری

به جهان درافکنی شور، چو کنی حدیث ما را

دل دشمنان بسوزی چو عذار برفروزی

تن دوستان سراسر، همه جان شود خدا را

چه شود اگر نسیمی ز در تو بوی آرد

به پیام آشنائی بنوازد آشنا را

به خدا اگر به فیضت اثری رسد ز فیضت

گذرد ز آسمان ها بدرد حجاب ها را

صبا به لطف بگو ختم آل طاها را

که فرقت تو بزاری بسوخت دل ها را

قرار خاطر ما هم تو می توانی شد

که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را

برون خرام ز مغرب که تیره شد آفاق

ز رسم خویش بگردان طلوع بیضا را

بیا بیا که حضور تو مرده زنده کند

ز آسمان به زمین آورد مسیحا را

بیا که صبر نمانده دگر به هیچ دلی

به وصل گل برسان بلبلان شیدا را
خوش آن زمان که به نور تو راه حق سپریم
طریق و منزل و مقصد یکی شود ما را
نهد به پای تو سر، فیض و جان کند تسلیم
گذشت قطره ز مستی چو دید دریا را

کشتی ولایت

دل می رود ز دستم صاحب زمان خدا را
بیرون خرام از غیب، طاقت نماند ما را
ای کشتی ولایت، از غرق ده نجاتم
باشد که باز بینم، دیدار آشنا را
ای صاحب هدایت، شکرانه ولایت
از خوان وصل بنواز، مهجور بینوا را
مست شراب شوق، این نغمه می سراید:
هات الصُّبوح حیوا، یا أيتها السُّکارا

آن کو شناخت قدرت، هرگز نگشت محتاج

این کیمیای مهرت، سلطان کند گدا را

آئینه سکندر، کی چون دل تو باشد

با آفتاب تابان، نسبت کجا سها را

در کوی حضرت تو، فیض ار گذر ندارد

دربارگاه شاهان، ره نیست هر گدا را

منم که مهر نبی و ولی پناه من است

دعای نایب حقّ ورد صبحگاه من است

ز پادشاه و گدا فارغم بحمد الله

گدای خاک ره دوست پادشاه من است

ز وصل او نشکیم گرم به تیغ زنند

رمیدن از در دولت نه رسم و راه من است

به حال من نظری می کن ای امام زمان

که التفات تو کفاره گناه من است

مرا ز دنیوی و عقبی غرض وصال شماست

جز این خیال ندارم خدا گواه من است

بر آستان شما رو نهاده ام زان روی

فراز مسند خورشید تکیه گاه من است

ز موج های حوادث مرا چه باک ای فیض

چو مهر حیدر و اولاد او پناه من است
و گرنه ذکر حَقَم بر زبان خروشی نیست
بدل محبت این قوم عذرخواه من است

بیا امام

بیا امام که بنیاد عمر بر باد است
بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
غلام همّت آنم که جز محبت تو
زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
شنیده اید که در حقّ دوستان علی
سروش هاتف غییم چه مژده ها داد است
که ای ولی ولی خدا و عترت او
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
تو را ز کنگره عرش می زنند صفیر
ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
حکایتی کنمت بشنو و شناسا شو
که این حدیث ز پیر شریعتم یاد است:
مجو طهارت مولد ز دشمنان علی
که حمل مادر این قوم از دو داماد است!
یکی پدر دگر ابلیس هر دو کرده دخول
از اختلاط دو آب آن عدوی من زاد است

به پای خود به جهنم رود عدو تو مگوی

که بر من و تو در اختیار نگشاد است

حسد چه می بری ای دشمن علی بر فیض

ولای آل نبی روزی خداداد است

ص: ۳۱۸

ما را امام هست و یارا چه حاجت است
خورشید هست نور ثریا چه حاجت است
ای حضرت امام به سزای که با خدای
داری دمی پیرس که ما را چه حاجت است
ای پادشاه شرع، خودآ، ما بسوختیم
آخر سؤال کن که گدا را چه حاجت است
ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت کریم تمنّا چه حاجت است
جام جهان نماست ضمیر منیر دوست
اظهار احتیاج خود آن جا چه حاجت است
حقّ داند و تو نیز که با ما چه می رود
در غیبت شما به تقاضا چه حاجت است
فیض ار چه محرم است به جان مخلص شماست
مهر شما چو نیست به تقوی چه حاجت است

اهل البیت

روضه خلد برین قربت اهل البیت است
مایه محتشمی خدمت اهل البیت است
آنچه زر می شود از پرتو آن قلب سیاه
کیمیائی است که در صحبت اهل البیت است

آن که پیشش بنهد تاج تکبر خورشید

کبریائیست که در حشمت اهل البیت است

ص: ۳۱۹

دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال
بی تکلف بشنو دولت اهل البیت است
قصر فردوس جزای عمل ظاهر نیست
که خصوص از جهت شیعت اهل البیت است
کلماتی که به آن توبه آدم پذیرفت
نام ها و لقب و کنیت اهل البیت است
از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی
سبب بود جهان عصمت اهل البیت است
فیض اگر آب حیات ابدی می طلبی
منبعش پیروی سنت اهل البیت است

دین شد خراب

شد دین خراب این همه فسق چهار چیست
مهدی کجاست گو سبب انتظار چیست
از جور و ظلم خانه ایمان خراب شد
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
پیوند عمر بسته به موئی است ای امام
موئی شدیم از غم تو اختیار چیست
ما روز و شب دو دست دعا بر گرفته ایم
تا در میانه خواسته کردگار چیست
تفسیر آب زندگی و روضه ارم

جز مهر آل و طاعت پروردگار چیست

این یک دو دم ز عمر غنیمت شمار فیض

غم خوار خویش باش، غم روزگار چیست

فریاد واعظ

برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است

بین به جای که بنشسته ای چه بیداد است

به کام تا نرساند مرا هوای امام

نصیحت همه عالم به گوش من باد است

ص: ۳۲۰

اگر چه شوق حضورش خراب کرد مرا

مقام رتبه من زین خرابی آباد است

حدیث سرّ نهران کو چراست نهران

دقیقه ایست که هیچ آفریده نگشاده است

در انتظار توأم حرف خلد رفت از یاد

اسیر شوق تو از هر دو عالم آزاد است

منال فیض ز بیداد هجر دوست که دوست

تو را نصیب همین کرده است و این داد است

عشق و انتظار

دل سراپرده محبت اوست

دیده آئینه دار طلعت اوست

سر و جانم فدای خاک رهش

تن زارم برای خدمت اوست

تا «تُریدُ نَمْنٌ» حقّ فرمود

گردنم زیر بار منت اوست

همه کس بر طهارتش شاهد

همه عالم گواه عصمت اوست

جبرئیل امین در آن درگاه

پرده دار حریم حرمت اوست

هر کسی را غمی و ما و غمش

فکر هر کس به قدر همت اوست

فیض را بهره گر ز تقوی نیست

سینه اش مخزن محبت اوست

کس نیست که او منتظر وصل شما نیست

جان نیست که آن خاک ره آل عبا نیست

حق معرفت مهر شما در دل ما کاشت

این شدت شوق و شعف از جانب ما نیست

کس نیست که آن قدر شما را شناسد

در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

ص: ۳۲۱

دل تیره شد از ظلمت شب های فراق
باز آی که بی مهر رخت نور و ضیا نیست
باز آ که نمانده است ز اسلام مگر نام
در روی زمین بی تو به جز جور و جفا نیست
در هجر تو گر فیض بمیرد چه توان کرد
با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست
در صومعه و خانقه و خلوت و مسجد
جائی نتوان یافت که دستی به دعا نیست

روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست
در پرده ای هنوز و صدت عندلیب هست
مردیم از فراق تو ای عیسی زمان
آیا ز خوان وصل تو ما را نصیب هست
هر جا روم خیال تو در دیده من است
هر جا که هست پرتو روی حبیب هست
هر چند دورم از تو که دور از تو کس مباد
لیکن امید وصل توام عنقریب هست
دوری ز خدمت تو ز نقصان شوق ماست
دردا که درد نیست و گرنه طیب هست
اظهار شوق این همه از فیض هرزه نیست

هم قصه غریب و حدیث عجیب هست

هدهد بیا خبری گوز یار من

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت

بنگر که از کجا به کجا می فرستمت

یعنی ز ما به مهدی هادی پیام بر

گو روز و شب دعا و ثنا می فرستمت

هر صبح و شام قافله ای از دعای خیر

در صحبت شمال و سبا می فرستمت

در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست

می بینمت عیان و دعا می فرستمت

تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب

جان عزیز خود به فدا می فرستمت

ای دل بیا که هاتف غییم به مژده گفت

با درد صبر کن که دوا می فرستمت

ای فیض، جان به تحفه به نزدیک او بیر

بشتاب هان به وصل و لقا می فرستمت

حیف است طایری چو تو در خاکدان غم

زینجا به آشیان بقا می فرستمت

من اگر روی تو بینم چه شود

گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود

پیش پائی به چراغ تو بینم چه شود

یا رب اندر کنف سایه مولای زمان

که من سوخته یک دم بنشینم چه شود

آخر ای خاتم انوار هدایت آثار

گر فتد عکس تو بر لعل نگینم چه شود

یک نفس جلوه کنی تا که به مرآت رخت

صورت و سیرت جدّ تو بینم چه شود

چون به دل مهر تو دارم منگر نیک و بدم

گر چنانم چه بود یا که چنینم چه شود

صرف شد عمر گرانمایه به امید و اسف

تا از آنم چه به پیش آید و اینم چه شود

عمرت ای فیض گر اینسان گذرد روز به روز

دانم از پیش که احوال نسیمم چه شود

دست از طلب ندارم تا روی یار بینم

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

یا تن رسد به جانم (۴۴۲) یا جان ز تن بر آید

بنمای رو که جان‌ها گردد فدای رویت
بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید
هر قوم راست راهی، شاهی و قبله گاهی
مائیم و درگه تو تا جان ز تن برآید
از کوی خویش بفرست سوی امیدواران
بوئی چو بوی رحمان کان از یمن برآید
از حسرت و صالت جان دادم و ندیدم
یا رب از این سعادت کی کام من برآید
بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر
کز آتش درونم دود از کفن برآید
یارا به حقّ مهدی گوئید ذکر خیرش
هر جا که فیض نامش در انجمن برآید

امید دیدار

نَفْسِ بَادِ صَبَا مَشْكُ فِشَانِ خَوَاهَدِ شَد
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد
یعنی این تیره شب غیبتِ مهدی روزی
از دم صبح حضورش لمعان خواهد شد

عالم ار پیر شد از جور و ستم باکی نیست
از قدوم شه دین امن و امان خواهد شد
مشکلاتی که به دل ها شده عمری است گره
حلّ آنها همه در لحظه آن خواهد شد
دانش کسبی صد ساله این مدعیان
نزد علمش به مثل برگ خزان خواهد شد
این باطل و اکاذیب که شایع شده است
همه را حضرت او محوکنان خواهد شد
طعنه بر حقّ چه زنی ای که به باطل غرق
تو به این غرّه مشو نوبت آن خواهد شد
فیض اگر در قدم حضرت او جان بخشد
زین جهان تا به جنان رقص کنان خواهد شد

اگر آن نایب رحمان زدرم باز آید
عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید
دارم امید خدایا که کنی تأخیری
در اجل تا به سرم تاج سرم باز آید
گر نثار قدم مهدی هادی نکنم
جوهر جان به چه کار دگرم باز آید
آن که فرق سر من خاک کف پایش باد

پادشاهی بکنم گر به سرم باز آید
کوس نو دولتی از بام ساعات بزنم
گر بینم که شه دین ز درم باز آید
می روم در طلبش کوی به کو دشت به دشت
شخصم ار باز نیاید خبرم باز آید
فیض نو مید مشو در غم هجران و منال
شاید ار بشنود آه سحرم باز آید

به کوی مهدی هادی گذر توانی کرد
هوای نفس ز سر گر به در توانی کرد
تو غرق معصیتی در مقام آسایش
به کوی عصمت او کی گذر توانی کرد
به عزم دیدن رویش به راه تقوی پوی
که سودها کنی ار این سفر توانی کرد
گل مراد تو آنگه نقاب بگشاید
که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
ز مخلصان حقیقی نهفته نیست رخس
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
ز مهر رویش اگر بر تو پرتوی افتد
چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد

گدائی در آل پیمبر اکسیری است

گر این عمل بکنی خاک، زر توانی کرد

ص: ۳۲۴

شاید به ما نظر مرحمت کنند

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

یک دم چه می شود که زما یاد آورند

آنان که پنج وقت به او اقتدا کنند

پنهان ز دشمنان چه شود گر رهم دهند

خیر نهان کسان ز بهر خدا کنند

معلوم نیست وقت حضورش چو بر کسی

هر کس حکایتی به تصوّر چرا کنند

دردم نهفته به ز طیبیان مدّعی

باشد که از خزانه غیث دوا کنند

در دست کس چو نیست حصول لقای او

آن به که کار خود به عنایت رها کنند

حالی درون پرده ز مهرش زنند لاف

از آن زمان که پرده بر افتد چها کنند

گر طالب لقای امامی به علم کوش

اهل نظر معامله با آشنا کنند

وصل امام فیض میسر نمی شود

شاهان کم التفات به حال گدا کنند

اشک فراق

خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود
دوست را چاره به جز مرهم رحمت نبود
خیره آن دیده که گریان نبود در غم تو
تیره آن دل که در او شمع محبت نبود
دولت از مهدی هادی طلب و سایه او
هر که را عدل نباشد فر دولت نبود
پادشاهی نرسد جز نبی و عترت او
ز آنکه عصمت دگری را و طهارت نبود
دانش اندوز و ادب ورز که در مجلس او
هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود
فیض از نایب حق در ره حق همت خواه
که در این عصر جز او صاحب همت نبود

عشق با حضرت مهدی علیه السلام

گفتم کیم به طلعت تو شادمان کنند؟
گفت آن زمان که وقت شود فکر آن کنند
گفتم که چیست سرّ نهان بودن شما؟
گفت این حکایتی است که با نکته دان کنند
گفتم که جان دهند و رضای شما خرنند
گفتا در این معامله کمتر زیان کنند

گفتم ز گفت و گوی شما شاد می شوم
گفتا خوش آن کسان که دلی شادمان کنند
گفتم مسیح بهر چه آید ز آسمان؟
گفتا که اقتدا به امام زمان کنند
گفتم چو از جهان بروم من چه سود از آن؟
گفتا که رجعتی است که پیر و جوان کنند
گفتم که دوستان تو رجعت چرا کنند؟
گفتا که تا معاونت مستعان کنند
گفتم همیشه فیض، دعای تو می کند
گفت این دعا ملائک هفت آسمان کنند

امید فرج

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند
پیام مهدی هادی رسید خوش باشید
که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند
شب فراق بسازید با ستمکاران
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
به قسط و عدل جهان را چو ما بیارائیم
ز جور بر ورق آن رقم نخواهد ماند
سروش هاتف غییم بشارتی خوش داد

که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند

غنیمتی شمر ای فیض انتظار فرج

به نامه تو از این به رقم نخواهد ماند

چه انتظار و چه غم هین ز هاتف غییم

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

از غم هجر مکن ناله و فریاد که من

زده ام فالی و فریادرسی می آید

کس ندانست که منزلگه آن دوست کجاست

این قدر هست که بانگ جرسی می آید

از ظهور برکاتش نه منم خرم و بس

عیسی این جا به امید نفسی می آید

همه اعیان جهان چشم به راهش دارند

هر عزیزی ز پی ملتسمی می آید

فیض دارد سر آن کو به رهن جان باز

هر کس این جا به امید هوسی می آید

دوست را گر سر پرسیدن بیمار غم است

گوئیا خوش که هنوزش نفسی می آید

بیا که رایت آن نائب الاله رسید

نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید

ص: ۳۲۶

جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت

کمال عدل به فریاد دادخواه رسید

سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد

جهان به کام دل اکنون شود که شاه رسید

ز قاطعان طریق این زمان شود ایمن

قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

عزیز مصر به رغم برادران غیور

ز قعر چاه برآمد به اوج جاه رسید

صبا بگو که چها بر سرم ز فرقت تو

ز آتش دل سوزان و دود آه رسید

ز شوق روی تو جانا بدین اسیر فراق

همان رسید که ز آتش به روی گاه رسید

به هر که هر چه رسید از سعادت و اقبال

ز یمن ورد شب و درس صبحگاه رسید

ز یمن ورد شب و درس صبحگاهی فیض

شناخت آل نبی و به عزّ و جاه رسید

آب حیاتم دادند

بهر مهر تو به فردوس براتم دادند

وز جهنّم به ولای تو نجاتم دادند

در شب هجر تو بودم چو خضر در ظلمات

تا که از چشمه شوق آب حیاتم دادند
سرخوش از دوستی آل پیمبر گشتم
باده از جام تجلی صفاتم دادند
بی خود از شعشه پرتو ذاتم کردند
یعنی از نور ولاشان لعماتم دادند
من همان روز ز اسلام شدم برخوردار
که به دل نور ولای حضراتم دادند
گر شدم عالم و عارف به ولاشان چه عجب
مستحق بودم و این ها به زکاتم دادند
فیض از اهل نجات است یقین می دانم
گو چرا ز آنکه در این شیوه ثباتم دادند

هراس از فتنه

وقت آشوب جهان شد العیاذ
فتنه آخر زمان شد العیاذ
می رسد دجال اعور الحذر
نوبت دجالیان شد العیاذ
ممتلی شد عالم از ظلم و ستم
راز سفیانی عیان شد العیاذ
قتل نفس محترم خواهد شدن
این سخن در نصّ بیان شد العیاذ

از پی هم فتنه ها خواهد رسید

نک زمان امتحان شد العیاذ

ص: ۳۲۷

فیض را یا رب نگهدار از فتن

ور نه کارش در زیان شد العیاذ

مردیم و امام خود ندیدیم

ای خرم از نوید قدومت بهار عمر

پژمرد در مفارقتت لاله زار عمر

این یکدو دم که دولت دیدار ممکنست

دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر

گیریم عمر خویش ز سر در زمان تو

روز فراق را که نهد در شمار عمر

از دیده گر سرشک چو باران رود رواست

کاندر غمت چو برق بشد روز کار عمر

بگذشت بی امام زمان روزگار ما

بر بی سعادتت است همانا مدار عمر

بگذشت دور آل نبی همچو نوبهار

گوئی به خواب بود مرا روزگار عمر

پیش از وجود ما بگذشتند اهلیت

بیچاره فیض هیچ ندید از گذار عمر

آخر آید نور حق تو غم مخور

مهدی آخر زمان آید به دوران غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

این دل غمدیده حالش به شود دل بد مکن
وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
بی حضورش چند روزی دور گردون گر گذشت
دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
هان مشو نومید چون واقف نه ای زاسرار غیب
باشد اندر پرده حکمت های پنهان غم مخور
چون امید وصل او هر لحظه هست و ممکن است
در فراقش صبر کن با درد هجران غم مخور
حال ما در فرقت پیغمبر و اولاد او
جمله می داند خدای حال گردان غم مخور

فیض اگر سیل فنا بنیاد هستی بر کند
کشتی آل نبی داری ز طوفان غم مخور
در جهان گر از حضورش دور باشی فیضیا
روز موعودش رسد دستت به دامان غم مخور

مهدی بیا مهدی بیا

بیا امام که آئین احمد آید باز
بیا امام که روی نبی نماید باز
بیا امام که از دست رفت ملت و دین
بیا امام که شرع محمد آید باز
بیا بیا که نمانده است شرع را رمقی
مگر ز روی تو در وی روان در آید باز
بیا امام که درهای علم را بستند
به یمن مقدم خیرت مگر گشاید باز
بیا امام که دل های خلق زنگ گرفت
مگر به صیقل لطف شما زداید باز
به پیش آینه دل هر آنچه می دارم
به جز خیال لقایت نمی نماید باز
بمرد فیض ز شوق تو ای امام زمان
بیا که در تن این مرده جان در آید باز

ای بیک خبری از یار ما بگو

ای پیک راستان خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل داستان سرا بگو
ما محرمان خلوت انسیم غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو
بر این فقیر قصه آن محتشم بخوان
با این گدا حکایت آن پادشا بگو
گر دیگری بر آن در دولت گذر فتد
بعد از ادای خدمت و عرض دعا بگو
هر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر
شاهانه ماجرای گناه گدا بگو
جان ها در انتظار قدوم تو سوختند
پیغامی از وصول خود ای خوش لقا بگو
ما بی خبر به راز سرا پرده خفا
با مخلصان خود خبر ما مضمی بگو
دل های مرده را ز دم خویش زنده کن
از مصطفی حدیث کن از مرتضی بگو
از مغرب خفا بدر آ همچو آفتاب
در جلوه ظهور رموز خفا بگو

جان پرور است قصّه مهدی صبا برو

رمزی از او پیرس حدیثی بیا بگو

آن کس که گفت خاک ره او نه توتیاست

گو این سخن معاینه در چشم ما بگو

ای فیض اگر هوای امامست در سرت

از سر هوس به در کن و ترک هوا بگو

آفرینش ارواح ائمه هدی و قصه حضرت آدم و حوا

ارواح در ازل به سرا پرده بقا

بودند متحد همه بر ذروه علا

این جان ما که هست در این خاکدان غریب

آسوده بود در حرم پاک کبریا

آزاده بود از پس و پیش زمان و وقت

فارغ ز احتجاج حضور مکان و جا

از تن اثر نبود در اطوار آب و گل

از دل خبر نه از اثر آتش و هوا

بودیم غرق نور مجرّد ز قید تن

بودیم در حضور منزّه ز اختفا

از باده ظهور لقای حبیب مست

فارغ ز خویش و محو در اطوار کبریا

مدهوش حسن ساقی خمخانه الست

بی هوش نشأه می بی ساغر بلی

اول کسی که جلوه نمود از حجاب غیب

بگشود بر رخس در ایجاد را خدا

قفل از در خزانه به نامش گشوده شد

گردید جلوه گر ز سراپرده خفا

ص: ۳۳۰

نور محمّد و علی و اهل بیت بود

در کار آفرینش از ایشان شد ابتدا

خلقت انوار چهارده معصوم علیهم السلام

از چارده ولیّ مسّیّ به هفت اسم

سبع المثنائی که ز قرآن نشد جدا

از مخزن حقایق ارواح رو نمود

انوارشان یکی نه و نی هم ز هم جدا

یک نور بود گشته در اشباح چارده

بگرفته جا به عرش برین بیشتر ز جا

پیدا شد از اشعه انوار پاکشان

ارواح شیعه صف زده در عرش جابه جا

در شیعه قدیم نبیون و سابقون

در شیعه حدیث پسینان اولیا

آن گه سماء و ارض و ملائکک پدید شد

هر یک گرفته جای خود از عرش تا ثری

اول کسی که حمد و ثنای خدای گفت

تسبیح و حمد صانع بی چون و بی چرا

نور محمّدی به زبان فصیح

آن چارده بدند از ایشان شد ابتدا

پس اهل بیت جمله به تسبیح آمدند

سفتند دُرّ حمد خداوند کبریا

بودند در سپاس منزّه ز حرف و صوت

بودند در ستایش بی زحمت هجا (۴۴۳)

ص: ۳۳۱

رهبران

معصوم

طاغوت های زمان معصومین علیهم السلام

اشاره

ص: ۳۳۳

پس از بیان شرح حال معصومین علیهم السلام، لازم دیدم به طور مختصر، احوال طاغوت های زمان هر کدام از معصومین علیهم السلام را نیز معرفی نمایم تا خوانندگان محترم آگاهی بیشتری از مظلومیت رهبران معصوم علیهم السلام و از سختی ها و موانع پیش روی آنان حاصل کنند، البته هدف نگارنده تنها بیان حقایق تاریخی است و با خود عهد نموده حقایق را همان گونه که در کتب حدیث و تاریخ ثبت شده بیان کند. امید که پویندگان راه حق به معرفت بیشتری نسبت به پیشوایان خویش نایل شوند، و در معنای اجتناب و پرهیز از طاغوت و طاغوتیان که در آیه «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ...» (۴۴۴)، و آیه «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ...» (۴۴۵)، و آیه «وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...» (۴۴۶) بیان شده است دقت بیشتری بنمایند؛ چرا که بزرگ ترین مشکل مسلمانان بلکه همه امت های پیشین همین بوده است، و اگر پیروان مکتب پیامبران علیهم السلام از ولی خدا اطاعت می نمودند و از طاغوت های زمان خود دوری می جستند، گرفتار بلا و تفرقه و ظلم و ستم ستمگران و طواغیت نمی شدند، و اکنون نیز ضعیف و ناتوان نبودند.

طاغوت، در اصطلاح قرآن و حدیث، به معنای شیطان و یا هر معبودی جز خداست و نیز هر کسی که مانع از راه خدا و دین الهی باشد به او طاغوت گفته می شود. طاغوت از طغیان گرفته شده است. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود گوید: «مقصود از طاغوت [و طواغیت] غاصبین حق آل محمد علیهم السلام هستند.»

۱- ابوسفیان

نام ابوسفیان، «صخر» و او فرزند «حرب» است. مادر او «صفیه»، دختر «مزن هلالیه» است. ابوسفیان ده سال قبل از «عام الفیل» به دنیا آمد. وی، در تمام عمر خود با رسول خداصلی الله علیه وآله در جنگ و آزار و ستیز و دشمنی بود. هیچ فتنه ای در قریش رخ نداد جز آن که او رئیس و منشأ آن بود. او تمام کوشش خود را برای جنگ با اسلام و مبارزه با رسول خداصلی الله علیه وآله انجام داد تا این که پس از فتح مکه چون شمشیر بالای سر او قرار گرفت، به ناچار و در ظاهر مسلمان شد و پس از مسلمان شدن نیز از منافقین و دشمنان خطرناک پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و مسلمین بود. در جنگ طائف یک چشم او به زخم تیر نابینا شد و چشم دیگر او نیز در جنگ یرموک کور شد و در جنگ هوازن، او و پسرش معاویه را رسول خداصلی الله علیه وآله جزء «مؤلفه قلوبهم» دانستند و یکصد شتر و چهل اوقیه نقره به هر کدام دادند و پسر دیگرش حنظله در طلعه جنگ بدر به دست امیرالمؤمنین علیه السلام روانه دوزخ شد.

فرزندان ابوسفیان: معاویه، عمر، عتبه، صخره، هند، رمله، آمنه، ام حبیبه، جویریة، ام الحکم، حنظله، عبسه، محمد، زیاد، یزید، رمله الصّیغری و میمونه می باشند. البتّه در خصوص معاویه و یزید و رمله الصّیغری و میمونه، جز ابوسفیان، دیگران نیز مدّعی فرزندى آنان بوده اند، ولی در نهایت آنان به ابوسفیان ملحق و به او نسبت داده شدند. [این مسأله به سبب زناهای زمان جاهلیت بوده است]. در آن زمان کفار و مسلمانان یکدیگر را به این علت هجو [و تحقیر] می کردند و حسان بن ثابت در هجو ابوسفیان گفته است:

و لست من المعشر الأکرین

و لا عبد شمس و لا نوفل

و لیس أبوک بساق الحجیج

فاعد علی الحسب الأردل

محدث بزرگوار قمی گوید: این اشعار به خبث ولادت و فساد نسب او تصریح دارد؛ چرا که شاعر او را از عبدشمس نفی نموده است. سپس گوید: حال ابوسفیان در نفاق و دشمنی با خانواده رسالت برای همه روشن است و نیازی به نگارش ندارد و قرآن او را «شجره ملعونه» نامیده و مورّخین عامّه و خاصّه در کتب خود ثبت نموده اند، و در فرمان معتضد عباسی اشاره شده است که چون عثمان بر مسند خلافت مستقرّ شد، عدّه ای از بنی امیه با شادمانی گرد او جمع شدند و در خانه را از بیگانگان بستند و ابوسفیان فریاد کرد: «آیا جز بنی امیه کسی در این جا هست؟»

و چون به او گفتند: «کسی جز آنان در این جا نیست»، ابوسفیان گفت: «یا بنی امیه تلقّفوها تلقّف الکثره فواللّٰدی یحلف به ابوسفیان ما من عذابٍ و لا حسابٍ و لا جنّهٍ و لا نارٍ و لا بعثٍ و لا قیامه»؛ یعنی: «ای بنی امیه! شما باید خلافت را همانند توپ در میدان بازی از یکدیگر برابید و به دست بگیرید. سوگند به آن که ابوسفیان به او سوگند یاد می کند، [مراد او بت های لات و عزّی می باشد] عذابی و حسابی و بهشتی و آتشی و قیامتی و نشوری در پیش نیست.»

عثمان چون این کلمات را شنید، هراسان شد که نکند مسلمانان این سخنان را بشنوند و فتنه ای برپا شود و بر او بشورند. از این رو، گفت تا ابوسفیان را از مجلس بیرون کنند.

معروف است که بیهقی و زمخشری روایت کرده اند و ابن ابی الحدید نیز نقل کرده که روزی ابوسفیان بر الاغی سوار بود و معاویه افسار آن را در دست داشت و برادرش یزید از عقب می راند و چون چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان افتاد فرمود: «لعن الله الرّاکب و القائد و السائق». (۴۴۷)

بالجمله، حال ابوسفیان بر هر شخص منصف و متبعی روشن است؛ گر چه

اهل سنت، طبق اعتقاد خود که می گویند: «تمام صحابه عادل هستند»، لعن او را جایز نمی دانند، [لکن از آنچه گذشت] و گفته خود ابوسفیان به عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت: «لقد أصبح ملك ابن أخيك عظيماً»، و سخن او هنگامی که کور شده بود: «هاهنا رمينا محمداً و قتلنا أصحابه»، و سخن او هنگامی که بلال بر بالای کعبه اذان می گفت و شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله می داد: «لقد أسعد الله عتبه بن ربيعة إذ لم يشهد هذا المشهد»، ظاهر می شود که او همواره در کفر و الحاد خود باقی بوده و مسلمان نبوده است چه رسد عادل باشد. (۴۴۸)

ابن عباس می گوید: به خدا سوگند، ابوسفیان ایمان نداشت و منافق بود. سپس گوید: روزی ما در مجلسی نشستیم و ابوسفیان نابینا بود و صدای اذان بلند شد و چون مؤذن گفت: «أشهد أن محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله»، ابوسفیان گفت: «آیا بزرگی در این مجلس نیست؟» و چون به او گفته شد: «خیر»، ابوسفیان گفت: «ببینید این مرد هاشمی [یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله] نام خود را کجا قرار داده است؟»

پس امیرالمؤمنین علیه السلام به او خطاب نمود و فرمود: «خدا چشمان تو را بیمار نماید، ای ابوسفیان! خدا او را در چنین مقامی قرار داده و فرموده است: «وَرَفَعْنَا لِمَكِّ ذِكْرَكَ» (۴۴۹)». ابوسفیان گفت: «خدا چشم کسی را که گفت در این جا بزرگی نیست بیمار نماید.»

عجیب این است که اهل سنت ابوسفیان را مسلمان می دانند و ابوطالب علیه السلام را کافر می شمارند؛ لعنوا بما قالوا. (۴۵۰)

نفاق و گمراهی ابوسفیان

همان گونه که گذشت ابوسفیان، تا آخر عمر گمراه و مورد لعنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله او و فرزندش معاویه و فرزند دیگرش یزید را، در حالی که یکی

سوار بر اسب بود و دیگری قائد و سومی سایق بود، لعنت نمود. (۴۵۱)

ابن عباس می گوید: هنگامی که در جنگ احد مسلمانان شکست خوردند و رسول خدا صلی الله علیه وآله بالای کوه احد رفت، ابوسفیان گفت: «ای محمّد! یک روز به یک روز؛ یعنی شما در جنگ بدر ما را شکست دادید و امروز ما شما را شکست دادیم.»

رسول خدا صلی الله علیه وآله به مسلمانان فرمود: «پاسخ او را بدهید.» مسلمانان به او گفتند: «ما با شما یکسان نیستیم؛ چرا که کشته های شما در آتشند و کشته های ما در بهشت اند.» ابوسفیان گفت: «لنا عزی و لا عزی لکم.» رسول خدا صلی الله علیه وآله به اصحاب خود فرمود: «به او بگویید: "اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَا لَكُمْ."» ابوسفیان گفت: «أعل هبل.» رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «بگویید: "اللَّهُ أَعْلَى وَ أَجَلُّ."» (۴۵۲)

ابوسفیان، هنگام فتح مکه، از ترس شمشیر، در ظاهر مسلمان شد و گرنه هرگز به رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان نیاورد. صاحب اعلام الوری گوید: عباس بن عبدالمطلب هنگام فتح مکه به ابوسفیان گفت: «به خدا سوگند، اگر مسلمان نشوی و شهادتین نگویی و یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه وآله را نپذیری گردن تو را می زنند.»

پس ابوسفیان گفت: «فإني أشهد أن لا إله إلا الله و إنك رسول الله»، و این صرف گفتار زبان او بود. از این رو، به عباس گفت: «پس من بالات و عزی چه کنم؟» (۴۵۳)

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوسفیان را از مدّت عمر او با خبر نمود. ابوسفیان گفت: «من شهادت می دهم که تو راستگو هستی.» رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آری، با زیانت، نه با قلبت.»

ابن عباس می گوید: به خدا سوگند، ابوسفیان جز منافق نبود؛ چرا که ما در مجلس نشسته بودیم و ابوسفیان نیز که آن زمان نابینا بود بین ما بود. ناگهان صدای مؤذن بلند شد و چون گفت: «أشهد أن محمداً رسول الله»، ابوسفیان گفت: «آیا باکی

نیست از سخن گفتن من؟» پس یکی از اهل مجلس گفت: «باکی نیست.» و چون ابوسفیان مطمئن شد، گفت: «چقدر مقام این برادر هاشمی بالا رفته که نام خود را کنار نام خدا قرار داده است؟»

پس امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «خدا چشم تو را نابود کند، مگر نمی دانی خدا نام او را بالا برده و فرموده است: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»؟» ابوسفیان گفت: «خدا چشم کسی که به من گفت باکی از سخن گفتن نیست نابود نماید.» (۴۵۴)

از این رو، رسول خداصلی الله علیه وآله در هفت موضع ابوسفیان را لعنت نمود. (۴۵۵)

روشن ترین دلیل برای عدم ایمان ابوسفیان و نفاق او این است که چون عثمان به خلافت رسید، ابوسفیان که کور بود، مقابل جمعی به او گفت: «ای بنی امیه! شما باید خلافت را همانند توپ میدان بازی به دست یکدیگر بدهید.» سپس گفت: «سوگند به آن چیزی که ابوسفیان به آن سوگند یاد می کند [یعنی، بت لات و عزّی]، من همواره امید داشتم که خلافت به دست شما بیاید و شما به دست فرزندان خود بدهید.» و در نقل دیگری آمده که در پایان سخن خود گفت: «به خدا سوگند، نه بهشتی در پیش است، نه دوزخی.» (۴۵۶)

ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب

ابوسفیان منافق همان گونه که گذشت مورد لعنت خدا و از شجره ملعونه است و او ابوسفیان بن صخر بن حرب بن امیه است، و اما ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، پسر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله و برادر رضاعی آن حضرت است و حلیمه سعدیه مدّتی او را شیر داده و قبل از بعثت، هم بازی آن حضرت بوده و علاقه شدیدی رسول خداصلی الله علیه وآله به او داشته است، لکن بعد از بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله، او با آن حضرت دشمنی نمود و هنگام فتح مکه او و فرزندش جعفر مسلمان شدند.

شیخ طبرسی گوید: ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن ابی امیّه بن مغیره، بین مکه و مدینه آن حضرت را ملاقات کردند و چون اجازه ورود خواستند، رسول خداصلی الله علیه و آله به آنان اجازه ورود نداد. پس امّ سلمه برای او وساطت نمود و چون پذیرفته نشد، ابوسفیان بن حارث گفت: «به خدا سوگند، اگر اجازه ورود به من ندهد، من دست فرزند خویش را می گیرم و در بیابان ها می گردم تا از تشنگی و گرسنگی هلاک شوم.» و چون این خبر به رسول خداصلی الله علیه و آله رسید به آنان ترحم نمود و اجازه ورود داد و آنان مسلمان شدند و اسلام آنان نیکو بود.

بعضی گفته اند: او از خجالت، مقابل رسول خداصلی الله علیه و آله سر خود را پایین می انداخت تا این که امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «باید بروی مقابل رسول خداصلی الله علیه و آله بایستی و بگویی: «تَاللّٰهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ اِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ» (۴۵۷)، تا او از تو راضی شود؛ چرا که او از یوسف با گذشت تر است.» و چون چنین کرد، رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَتْرِبْ عَلَيْنِكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ» (۴۵۸)». (۴۵۹)

۲- ابوجهل

ابوجهل، که نام او عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی است، سخت ترین دشمن اسلام و رسول خداصلی الله علیه و آله و به «فرعون قریش» معروف است. از دشمنی های او نسبت به رسول خداصلی الله علیه و آله این است که او چندین بار تصمیم گرفت «سطیح» را که بشارت به وجود مبارک رسول خداصلی الله علیه و آله و نبوت او داده بود بکشد. چندین مرتبه نیز تصمیم گرفت که در حال سجده سنگی بر سر آن حضرت بکوبد و خداوند از او جلوگیری نمود. و یک بار که سنگی به دست گرفته بود تا به آن حضرت پرتاب کند، سنگ به دست او چسبیده و به رسول خداصلی الله علیه و آله اصابت نکرد. (۴۶۰)

روزی ابوجهل پیامبر خداصلی الله علیه و آله را در کنار کوه صفا دید و به او ناسزا گفت و او را

آزرد. و آن حضرت پاسخی به او نداد و به طرف منزل رفت. و ابوجهل به مسجدالحرام آمد و در محفل قریش داخل شد. ناگهان، حمزه بن عبدالمطلب از شکار بازگشت. کنیز عبدالله بن جرعان به او گفت: «ای کاش ساعتی پیش بودی و می دیدی که ابوجهل در همین محلّ چقدر به برادرزاده ات ناسزا گفت و او را آزار نمود؟» پس حمزه به خشم آمد و با همان حال وارد مسجدالحرام شد و چون ابوجهل را بین قریش دید او را بر زمین زد و با کمان شکاری خود سخت بر سر او کوبید به گونه ای که سر او را شکست. سپس گفت: «آیا تو به محمدصلی الله علیه وآله ناسزا می گویی؟ اکنون من به او ایمان آورده ام، اگر قدرت داری با من ستیزه کن.» (۴۶۱)

صاحب مناقب از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده که فرمود: «هر چیزی به نبوت و پیامبری من اعتراف نمود جز ابوجهل و قریش.» (۴۶۲)

ابوجهل، همان گونه که از کنیه او پیداست، در جهل و دشمنی و ستیز خود با اسلام و رسول خداصلی الله علیه وآله باقی ماند تا در جنگ بدر به حال کفر هلاک گردید. (۴۶۳)

مؤلف گوید: حمایت حضرت حمزه از رسول خداصلی الله علیه وآله، سبب اسلام و موفقیت او گردید و نام او به نیکی باقی ماند و نام ابوجهل همواره همراه لعنت و دوری از رحمت خدا برده می شود. از عجایب این است که ابوجهل نامه ای به رسول خداصلی الله علیه وآله نوشت و او را تهدید [به آزار و کشتن] نمود، و رسول خداصلی الله علیه وآله به اصحاب خود فرمود: «ابوجهل مرا به آزار و گرفتاری و... تهدید می کند، در حالی که خدای رب العالمین به من نوید پیروزی و یاری می دهد.» (۴۶۴)

هنگامی که ابوجهل کشته شد، رسول خداصلی الله علیه وآله درباره او فرمود: «او در مقابل خدا سرکش تر از فرعون بود؛ چرا که فرعون چون یقین به هلاکت خود نمود ایمان آورد و یگانگی خدا را پذیرفت، لکن ابوجهل چون یقین به هلاکت نمود بت لات و

به امام باقر علیه السلام گفته شد: «مردم گمان کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: خدایا، اسلام را به وسیله ابوجهل و یا عمر عزیز کن.» امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز چنین چیزی را نفرموده است و هرگز خداوند دین خود را به وسیله بدترین مخلوق خود یاری نمی کند، بلکه خداوند دین خود را به وجود مبارک حضرت محمد صلی الله علیه و آله عزیز نمود.»

در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ» (۴۶۶) آمده که این آیه درباره ابوجهل نازل شده است. یکی از صفات ابوجهل، همانند، سایر فرعون های معاصر معصومین علیهم السلام این است که او مبتلای به ابنه بوده است و اهل سنت نیز این خصلت را برای او نقل کرده اند. (۴۶۷)

۳- ابولهب

نام ابولهب، عبدالعزّی و یا عبدمناف بن عبدالمطلب بن هاشم است. او یکی از عموهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و از بت پرستان آن زمان و سخت ترین دشمن پیامبر اسلام و مسلمانان بوده است. همسر او نیز از دشمنان آشکار آن حضرت بوده و همواره این دو مشغول جنگ و تکذیب و مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و آیین او بوده اند. او همسایه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و کثافات و نجاسات را بر در خانه آن حضرت می ریخته است. همسر او نیز [امّ جمیل] خار و خاشاک بر سر راه آن بزرگوار می ریخته و اسرار و اخبار او را به کفار اطلاع می داده است.

ابولهب در جنگ بدر با مشرکین همراه نشد و شخصی را به جای خود فرستاد و چون مشرکین در آن جنگ مغلوب شدند، حسرت می خورد و پس از چند روز به

بیماری عدسه - که مسری و بسیار تنفرآمیز بود - مبتلا گردید و در مکه از دنیا رفت و جنازه او را فرزندان و خویشانش رها کردند تا متعفن شد و سپس او را کنار دیواری انداختند و از دور سنگ بر روی او ریختند تا پنهان شد.

او تنها کسی است که قرآن او را نفرین نموده و همسر او را نیز به زشتی یاد کرده و فرمود است: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ * فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» (۴۶۸).

او بعضی از اوقات از آزار دادن رسول خداصلی الله علیه و آله خودداری می نمود و مردم را نیز از آزار به او منع می کرد، لکن مردم را از ایمان و پیروی از آن حضرت بر حذر می داشت. و این آیه درباره او نازل شده است: «وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَتَأَوْنَ عَنْهُ وَ إِن يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» (۴۶۹)، و همچنین آیه «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۴۷۰) درباره او نازل شده است.

روزی رسول خداصلی الله علیه و آله مردم را جمع نمود و به آنان فرمود: «بگوئید: "لا إله إلا الله" و به رسالت من اقرار نمایید.» پس ابولهب به آن حضرت گفت: «هلاکت باد تو را! آیا برای این کار ما را دعوت نمودی؟» و خداوند در پاسخ او سوره تبت را نازل نمود. (۴۷۱)

طارق محاربی می گوید: من رسول خداصلی الله علیه و آله را در بازار ذی المجاز دیدم که حله قرمزی بر دوش داشت و می فرمود:

«ای مردم! بگوئید: "لا إله إلا الله" تا رستگار شوید.» و ابولهب را دیدم که او را دنبال کرد و سنگ بر او زد و زانوها و پشت پای او را خون آلود نمود و گفت: «ای مردم! از او پیروی نکنید، او کذاب و دروغگو است.» (۴۷۲)

ابی بن خلف از بزرگان و رؤسای قریش در زمان جاهلیت بوده است. او در آغاز دعوت نبوی صلی الله علیه و آله یکی از سران کفار و مشرکین عرب و از دشمنان سرسخت پیامبر خداصلی الله علیه و آله به شمار می رفته و بیش از همه مشرکین به آن حضرت آزار می داده و از مستهزئین و منکرین پیامبر و آیین او بوده است. او همواره رسول خداصلی الله علیه و آله را تهدید به قتل می کرد. و از کسانی است که همراه عدّه ای از مشرکین در هجوم به خانه آن حضرت در «لیلہ المبیت»، یعنی شب هجرت رسول خداصلی الله علیه و آله به مدینه و خوابیدن امیرالمؤمنین علیه السلام در بستر آن حضرت، مشارکت داشت.

ابی بن خلف در سال سوّم هجرت با مشرکین و ابوسفیان در احد به جنگ با پیامبر خداصلی الله علیه و آله آمد. بعضی گفته اند: او در جنگ بدر پیامبر خداصلی الله علیه و آله را در شعب منطقه سرف تعقیب نمود و می گفت: «نجات نیابم اگر بگذارم تو نجات یابی.» و چون به آن حضرت نزدیک شد، پیامبر خداصلی الله علیه و آله با حربه حارث بن صحره ضربه ای به گردن او زد و او هلاک شد. (۴۷۳)

هنگامی که پیامبر خداصلی الله علیه و آله مردم را به اسلام دعوت می نمود ابی بن خلف با عدّه ای از مشرکین نزد او آمدند و گفتند: «اگر ملکی همراه تو می بود و برای مردم سخن می گفت و مردم او را می دیدند ما به تو ایمان می آوردیم.» و آیه ۸ سوره انعام در همین خصوص نازل شده است: «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَفُضِيَ الْأَمْرُ».

روز دیگری او و عدّه ای از مشرکین، درحالی که رسول خداصلی الله علیه و آله مشغول خواندن قرآن بود، نزد او آمدند و به همدیگر گفتند: «نمی دانیم او چه می گوید، جز این که او اسطوره ها و بافته های پیشینیان را می گوید.» پس آیه ۲۵ سوره انعام درباره آنان نازل شد: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا».

روز دیگری ابی بن خلف استخوان پوسیده ای را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آورد و گفت: «آیا تو فکر می کنی خداوند این استخوان پوسیده را زنده می کند؟» پس آیه ۷۸ سوره یس درباره او نازل شد: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ».

روزی نیز نزد آن حضرت آمد و گفت: «ای محمد! آیا تو گمان می کنی این استخوان پوسیده باز زنده می شود؟» پس آیه ۳ سوره ق نازل شد: «أَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكُمْ رَجْعٌ بَعِيدٌ». و در نوبت دیگری در پاسخ همین سؤال، آیه ۷۷ سوره یس درباره او نازل شد: «أَوَلَمْ يَرَى الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»، و آیات دیگری نیز درباره او نازل شده که جای ذکر آنها نیست. (۴۷۴)

شرکت کنندگان در محاصره اقتصادی رسول خداصلی الله علیه وآله

همان گونه که امروزه قدرت های بزرگ اقلیت های جامعه را با مبارزه منفی، مانند محاصره اقتصادی، تحت فشار قرار می دهند تا شاید بتوانند آنان را از پا در بیاورند و به اهداف خود برسند، در ابتدای دعوت پیامبر خداصلی الله علیه وآله نیز قریش، یعنی مشرکین مکه، مسلمانان را که هنوز عده ای نداشتند تحت فشار قرار دادند.

روشن است که در چنین موقعیتی اگر وحدت کلمه و استقامت و ایمان و اعتقاد به هدف وجود داشته باشد، این گونه فشارها نمی تواند آن اقلیت متحد و مؤمن را از پا در آورد و ضعیف نماید. تنها در صورتی متزلزل خواهند شد که ایمان و اتحاد و پای بندی به آرمان و مکتب خود را از دست بدهند.

بزرگان مکه که غالباً مشرک و بت پرست بودند، چون در مبارزه فرهنگی در مقابل رسول خداصلی الله علیه وآله و یاران او شکست خورده بودند و از راه تهدید و پرخاشگری و آزار به مسلمانان نیز کاری از پیش نبرده بودند و مشاهده می کردند که هر روز

عده ای از مردم مکه به اسلام می گروند، ناچار عهدنامه ای به خط منصور بن عکرمه و امضای سران قریش مکتوب نمودند و در داخل کعبه آویزان کردند و سوگند یاد نمودند که قریش تا دم مرگ به آن پای بند باشند. مواد آن عهدنامه به قرار زیر بود:

۱- هر گونه خرید و فروش و معامله با مسلمانان و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ممنوع است.

۲- هر گونه ارتباط و معاشرت و رفاقت با آنان اکیداً ممنوع است.

۳- هیچ کس حق ندارد با مسلمانان ارتباط ازدواج و زناشویی برقرار نماید.

۴- در تمام حوادث و پیش آمدها مشرکین [یعنی قریش] باید از مخالفان (محمّد صلی الله علیه و آله) طرفداری نمایند.

عهدنامه، پس از امضای همه سران قریش، جز «مطعم بن عدی»، به اجرا گذارده شد. از سویی، حضرت ابوطالب علیه السلام - یگانه حامی رسول خدا صلی الله علیه و آله - بنی هاشم را دعوت نمود و به آنان دستور داد همگی از مکه خارج شوند و به شعب ابوطالب که در میان کوه های اطراف مکه بود و خانه های محقر و سایبان های مختصری داشت کوچ کنند. سپس افرادی را در نقاط مرتفع به عنوان دیده بان گماشت تا آنان را از هر گونه خطر و حمله باخبر سازند. (۴۷۵)

این محاصره سه سال به طول انجامید و بنی هاشم و پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله به حدی در سختی واقع شدند که ناله های جگرخراش فرزندان آنان به گوش مردم مکه می رسید. کار به جایی رسید که جوانان و مردان و زنان با یک دانه خرما در شبانه روز زندگی می کردند و گاهی یک دانه خرما را دو نیم می کردند و دو نفر از آن استفاده می نمودند.

در طول این سه سال، بنی هاشم فقط در ماه های حرام می توانستند از شعب ابوطالب خارج شوند و به تجارت و داد و ستد پردازند و معاش خود را تأمین

نمایند. رسول خداصلی الله علیه وآله نیز تنها در همین چهار ماه حرام به ارشاد و هدایت مردم و معرفی آیین خود می پرداخت. در این چهار ماه نیز سران قریش غالباً به بازار می آمدند و اگر مسلمانی می خواست چیزی را خریداری کند آنان قیمت بیشتری را پیشنهاد می کردند تا مسلمانان قدرت خرید آن را نداشته باشند و ابولهب بیش از دیگران ایجاد مزاحمت می نمود. او فریاد می کرد و می گفت:

«ای مردم! قیمت ها را بالا ببرید تا پیروان محمدصلی الله علیه وآله قدرت خرید پیدا نکنند.» و خود برای تثبیت قیمت، اجناس را به قیمت بیشتری خریداری می کرد. (۴۷۶)

امداد غیبی خداوند برای نجات مسلمانان

همان گونه که گذشت، قریش و مشرکین مکه طبق عهدنامه خود کار را بر مسلمانان سخت کردند و آنان را از نظر غذا و امکانات زندگی تحریم کرده و در فشار قرار دادند و اطراف شعب ابوطالب و بالای بلندی ها و سر راه ها دیده بان گذارده بودند تا کسی برای مسلمانان خوار و بار نبرد. و لکن گاه و بی گاه حکیم بن حزام برادر زاده خدیجه، و ابوالعاص بن ربیع و هشام بن عمر، نیمه های شب مقداری گندم و خرما را تا نزدیک شعب می آوردند و سپس افسار شتر را رها می کردند و شتر با بار خود به داخل شعب می رفت.

این وضعیت بود تا این که ناله فرزندان و کودکان و وضع رقت بار مسلمانان گروهی را تحت تأثیر قرار داد و از امضای عهدنامه سخت پشیمان شدند. هشام بن عمر نزد زهیر بن ابی امیه که نوه دختری عبدالمطلب بود رفت و گفت: «آیا سزاوار است که تو غذا بخوری و بهترین لباس ها را بپوشی و خویشاوندان تو برهنه و گرسنه باشند؟ به خدا سوگند، اگر تو درباره خویشان ابوجهل چنین کاری می کردی او هرگز اجازه چنین کاری را به تو نمی داد.» عدّه دیگری نیز مانند مطعم بن عدی و ابوالبختری و... با او هماهنگ شدند و همگی بامدادان در مسجد الحرام حاضر

شدند و در جلسه قریش مشارکت نمودند و زهیر بن ابی امیه گفت: «این ننگی است که قریش برای همیشه به دامن خود زده است.» سپس گفت: «ما باید امروز این عهدنامه ظالمانه را پاره کنیم؛ چرا که وضع دلخراش فرزندان هاشم همه را ناراحت کرده است.»

ابوجهل گفت: «این خواسته هرگز عملی نخواهد شد و پیمان قریش محترم است.» از سویی، زمعه به یاری زهیر برخاست و گفت: «باید عهدنامه پاره شود و ما از آغاز نیز به چنین چیزی راضی نبودیم.» و پس از او نیز عدّه دیگری که خواهان شکسته شدن این پیمان بودند، سخنان زهیر را تأیید کردند و ابوجهل احساس کرد که این گروه در غیاب او چنین تصمیمی را گرفته اند، از این رو، سکوت نمود و مطعم فرصت را غنیمت شمرد و فوری به محلّ صحیفه و عهدنامه رفت تا آن را پاره کند. ناگاه دید صحیفه را موربانه خورده و از آن فقط قسمت «بسمک الله» - که قریش همیشه نامه های خود را با آن آغاز می کردند - باقی مانده است. (۴۷۷)

ابوطالب علیه السلام چون جریان نابودی عهدنامه را مشاهده کرد، خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و قصّه را به او منتقل نمود و با مشورت و نظر آن حضرت مسلمانان از داخل شعب خارج شدند و به منازل خود رفتند. (۴۷۸)

این اعجاز نیز سبب هدایت و بیداری قریش نشد، بلکه بر عناد و کفر آنان افزود و بعضی گفته اند: «باز بنی هاشم به شعب بازگشتند [و تا مدّتی که محاصره باقی بود و به وسیله هشام نقض نشده بود در آنجا ماندند].» (۴۷۹)

آنچه گفته شد، نمونه هایی بود از برخورد ظالمانه قریش در برابر دعوت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و سرانجام، محاصره اقتصادی در نیمه رجب سال دهم بعثت به پایان رسید. البتّه این تنها آزار قریش به آن حضرت نبود، بلکه آنان برای ضایع کردن

شخصیت پیامبر خداصلی الله علیه وآله و جلوگیری از نهضت بزرگ آسمانی او آزارهای دیگری نیز به او روا داشتند، مانند این که او را [ساحر و کذاب و مفتری و شاعر و مجنون و] «ابتر» نامیدند. و عاص بن وائل سهمی همواره به مردم می گفت: «از او دور شوید، او مردی عقیم است و اگر بمیرد دعوت او خاموش می شود.» تا این که سوره مبارکه کوثر درباره او نازل شد و خداوند وعده کوثر به آن حضرت داد و نسل او فراوان گردید و نسل دشمن او - عاص بن وائل - منقطع شد. (۴۸۰)

هجرت مسلمانان به حبشه

مؤلف گوید: سزاوار بود قریش و مشرکین مکه با مشاهده اخلاق شریف رسول خداصلی الله علیه وآله و سوابق کرامت و امانت داری او نزد آنان و نشانه ها و معجزاتی که از او دیدند به او ایمان می آوردند، لکن خصلت تکبر و سرکشی سران قریش و حسد آنان نسبت به آن حضرت، بزرگان آنان را از این توفیق بازداشت.

دیگر مردم مکه نیز از ترس سران شرک، مانند ابولهب و ابوجهل و ابوسفیان، به آن حضرت ایمان نیاوردند، با این که به حَقّانیت او پی برده بودند. از این رو، حارث بن نوفل بن عبدمناف خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و گفت: «ما می دانیم شما در آنچه می گویی و ما را از آن بیم می دهی راستگو هستی و لکن اگر ما نبوت و پیامبری تو را بپذیریم سران شرک ما را از سرزمین خود بیرون می کنند.» و آیه ۵۷ سوره قصص در پاسخ او نازل شد که خداوند می فرماید: «وَقَالُوا إِن نَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا؟»

یعنی: «قریش و مشرکین مکه به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتند: اگر ما از تو پیروی کنیم [و به تو ایمان بیاوریم، سران و بزرگان قریش] ما را از سرزمین خود اخراج خواهند نمود. [و خداوند در پاسخ آنان به رسول خود فرمود: ای رسول من! در پاسخ آنان بگو: مگر ما حرم خود را [از هر فتنه و آشوبی] برای آنان ایمن نساختیم و

نعمت های گوناگون خود را از هر سو روزی آنان نکرديم؟»

با توجه به آنچه گفته شد، خداوند با بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله حجّت را بر اهل مکه تمام نمود و آنان باید به نبوت و پیامبری رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان می آوردند و سختی ها را تحمل می کردند؛ همان گونه که مسلمانان تحمل نمودند و چون فشار اهل مکه بر آنان زیاد شد، با دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به حبشه هجرت کردند و در آنجا در کنار نجاشی، سلطان حبشه بودند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود و آنان از حبشه به مدینه بازگشتند.

ابن هشام و طبری می گویند: هنگامی که کار بر یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه سخت شد و مشرکین آنان را به شدت آزار دادند، آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسب تکلیف نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «اگر به سرزمین حبشه هجرت نمایید در آنجا پادشاهی است که به احدی ظلم و ستم نمی کند و آن سرزمین محلّ صدق و درستی است. پس به آنجا بروید تا خداوند فرجی برای شما بفرستد و از این سختی ها نجات یابید.» (۴۸۱)

پس مسلمانان به حبشه رفتند، و قریش به جستجوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و چند روز راه مدینه را که در شمال مکه بود کنترل کردند، در حالی که در آن چند روز رسول خدا در جنوب مکه در غار ثور بودند و چون خسته و ناامید شدند ردیاب های مکه را که جای پای همه را می شناختند آوردند و جای پای آن حضرت را تا غار ثور ردیابی نمودند و چون دیدند بر در غار عنکبوت تار تنیده و لانه پرنده در آن قرار دارد از دخول به غار خودداری کردند و ناامید شدند و به خانه های خود بازگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از چند روز به طرف مدینه هجرت نمودند و در مدینه تشکیل حکومت دادند و اسلام را به اطراف عالم منتشر ساختند.

مرحوم شیخ طوسی، در کتاب امالی، از هند بن ابی هاله و ابی رافع و عمّار بن یاسر نقل نموده که همگی گویند: خداوند به وسیله حضرت ابوطالب علیه السلام از پیامبر خود نگه داری می نمود و تا ابوطالب زنده بود کسی نمی توانست آزاری به آن حضرت برساند و چون ابوطالب از دنیا رحلت نمود، مردم قریش فرصت را غنیمت شمردند و سخت آن حضرت را آزار دادند تا جایی که فرمود: «ای عمو! خدا تو را جزای خیر بدهد، چه زود ما با نبودن تو به آزار این مردم مبتلا شدیم.» و پس از یک ماه حضرت خدیجه نیز از دنیا رفت و اندوه رسول خداصلی الله علیه وآله دو چندان شد؛ به گونه ای که آثار غربت و اندوه در صورت مبارک او دیده شد.

از سویی، بزرگان قریش و مشرکین در دار التّدوه جمع شدند و درباره از بین بردن و قتل رسول خداصلی الله علیه وآله با یکدیگر مشورت نمودند. برخی گفتند: «او را در داخل اتاقی محبوس می کنیم تا مرگ او برسد.» این گفته عاص بن وائل و امیه و ابی، فرزندان خلف بود. لکن به آنان گفته شد: «این نظر درستی نیست؛ چرا که دوستان و خویشان او می آیند و از او حمایت می کنند. از سویی، ماه های حرام می رسد و شما نمی توانید به چنین کاری ادامه بدهید.»

پس عتبه و شیبه و ابوسفیان گفتند: «او را بر شتری چموش می بندیم و در بیابان رها می کنیم تا از بین برود.» این نظر نیز پذیرفته نشد، و بعضی گفتند: «ممکن است شتر، او را سالم به جایی برساند و او با زبان سحرآمیز و بیان شیرین خود مردم را دعوت کند و او را بپذیرند و با شما به جنگ برخیزند و شما هلاک شوید.»

پس ابوجهل گفت: «نظر من این است که از قبایل دهگانه عرب، هر کدام یک نفر انتخاب شود و شبانه با شمشیرهای خود بر او حمله کنند و خون او بین ده قبیله پخش شود و بنی هاشم ناچار به گرفتن دیه شوند و کار او تمام شود.» این نظر را همه آنان پذیرفتند و توصیه نمودند کسی آن را فاش نکند تا هنگامی که اجرا شود، در

حالی که جبرئیل علیه السلام خبر حيله آنان را زودتر به رسول خداصلی الله علیه وآله رسانده بود و این آیه درباره آنان نازل شده بود: «وَ إِذِ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (۴۸۲).

و رسول خداصلی الله علیه وآله پس از نزول این آیه، امیرالمؤمنین علیه السلام را طلب نمود و فرمود: «جبرئیل این آیه را اکنون بر من آورده و می گوید: قریش برای کشتن من اجتماع نموده اند، و من امشب باید به غار ثور بروم و تو را در بستر خویش به جای خود بخوابانم، نظر تو چیست؟»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آیا با خوابیدن من در بستر شما، جان شما محفوظ می ماند؟» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «آری.» پس امیرالمؤمنین تبسم نمود و سجده شکر کرد و این نخستین سجده شکر بود که انجام گرفت و چون سر از سجده برداشت، به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: «همه چیز من فدای شما باد! به آنچه مأمور شده ای عمل کن. همانا من با توفیق خدا به این وظیفه عمل خواهم نمود.»

پس رسول خداصلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «باید همان برد و روانداز حضرمی من را روی خود قرار دهی تا گمان کنند من در بستر خوابیده ام.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چنین خواهم کرد.» پس رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «بدان که خداوند بندگان و اولیای خود را به اندازه ایمانشان آزمایش می کند و سخت ترین بلا را به پیامبران و نزدیکان آنان می دهد و خداوند من و تو را امتحان نمود، همان گونه که ابراهیم و اسماعیل را امتحان کرد. پس صبر پیشه کن که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.»

سپس رسول خداصلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام را در آغوش خود گرفت و از محبتی که به او داشت گریه کرد و علی علیه السلام نیز از فراق رسول خداصلی الله علیه وآله گریه نمود.

پس رسول خداصلی الله علیه وآله ابوبکر و هند بن ابی هاله را خواست و فرمود: «برای من در

بین راه دیده بانی کنید تا من به غار ثور برسم.»

سپس وصایای خود را به علی علیه السلام نمود و او را امر به صبر کرد و نماز مغرب و عشا را خواند و در تاریکی شب از خانه خارج شد، در حالی که دیده بان های قریش اطراف منزل او منتظر رسیدن نیمه شب بودند.

پس رسول خداصلی الله علیه وآله از بین آنان خارج شد و این آیه را خواند: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (۴۸۳)، و مستی از خاک برداشت و به صورت آنان پاشید و آنان او را ندیدند و از آنان دور شد تا به ابوبکر و هند رسید و با آنان به طرف غار ثور رفت و چون وارد غار شد و نیمه های شب رسید، مشرکین قریش به گمان این که رسول خداصلی الله علیه وآله در بستر خود خوابیده، به خانه او حمله کردند و نزدیک اذان صبح وارد خانه شدند. ناگهان دیدند علی بن ابی طالب علیه السلام با شمشیر برهنه مقابل آنان حاضر شد و بر خالد بن ولید بن مغیره که قبل از دیگران داخل خانه شده بود حمله کرد و گلوی او را گرفت و خالد مانند شتری که نعره بکشد نعره زد. سپس علی علیه السلام با شمشیر خالد، بر آنان حمله نمود و آنان از مقابل او فرار کردند و چون او را نظاره کردند و دیدند او علی بن ابی طالب علیه السلام است، گفتند: «ما را با تو کاری نیست، رفیق تو کجاست؟» فرمود: «اطلاعی از او ندارم.» در حالی که می دانست خداوند پیامبر خودصلی الله علیه وآله را نجات داده و او در غار ثور پنهان شده است. پس قریش باز گشتند و به دنبال رسول خداصلی الله علیه وآله رفتند [و همان گونه که گذشت او را نیافتند] و رسول خداصلی الله علیه وآله به مدینه هجرت نمود. (۴۸۴)

مؤلف گوید: با توجه به آنچه گذشت، دشمنان رسول خداصلی الله علیه وآله تنها ابوسفیان و ابولهب و ابوجهل نبودند، بلکه همه مشرکین مکه و مدینه و منافقینی که از مکه با آن حضرت به مدینه هجرت نمودند و یا منافقینی که در مدینه بودند و همچنین ملت یهود و برخی از نصارا و... دشمنان او بودند و بین یاران و اصحاب او نیز کسانی

بودند که بیش از هر دشمنی به او آزار روحی رساندند و او فرمود: «ما أودی نبی مثل ما أودیت»؛ یعنی: «هیچ پیامبری به اندازه من آزار ندید.»

ص: ۳۵۵

۱- ابوبکر بن ابی قحافه

نخستین کسی که پس از رسول خداصلی الله علیه وآله لباس خلافت را به ناحق بر تن نمود و خود را خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله دانست، عبدالله بن عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّه بن کعب بن لویّ معروف به ابوبکر بن ابی قحافه بود.

او در روز دوشنبه، بیست و هشتم ماه صفر سال ۶۱۳۶ پس از هبوط آدم علیه السلام هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود، به مسند خلافت نشست و دو سال و نزدیک به چهار ماه خلافت نمود و در شب سه شنبه، بیست و دوّم جمادی الثانی سال سیزدهم هجری در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت.

مورّخ امین و معتمد عندالفریقین، علی بن حسین مسعودی گوید: یهودیان، زهری داخل غذا نمودند و به او و حارث بن کلدّه دادند و حارث کور شد و ابوبکر مریض شد و پس از پانزده روز مرد و در حالت احتضار گفت:

«ای کاش سه کار را انجام نداده بودم: ۱- ای کاش، خانه فاطمه علیها السلام را تفتیش نکرده و به آن هجوم نبرده بودم؛ ۲- ای کاش، از لشکر اسامه تخلف نکرده بودم؛ ۳- ای کاش، اشعث بن قیس را رها نکرده بودم و او را کشته بودم؛ چرا که او همواره با اسلام در جنگ و دشمنی بود.» (۴۸۵)

او پس از رسیدن به خلافت به پدر خود ابوقحافه - که در طائف بود - چنین نوشت: «از سوی خلیفه رسول الله به ابی قحافه: مردم به من راضی شدند و اکنون من خلیفه الله هستم و اگر نزد ما بیایی برای تو بهتر خواهد بود.» و چون ابوقحافه نامه او را قرائت نمود، به فرستاده او گفت: «برای چه علی علیه السلام را نپذیرفتند؟» او گفت:

«علی علیه السلام جوان بود و بسیاری از قریش و غیرقریش را [در جنگ ها] کشته بود و ابوبکر سنّ بیشتری داشت.» ابوقحافه گفت: «اگر معیار سنّ باشد، من سزاوارتر از او خواهم بود.»

سپس گفت: «آنان درباره حقّ علی ظلم کرده اند؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه وآله برای او بیعت گرفت و ما را امر نمود که با او بیعت کنیم.» سپس در پاسخ نامه ابوبکر نوشت:

«از سوی ابوقحافه به ابی بکر، اما بعد: همانا نامه تو به دست من رسید و آن را نامه احمقی یافتم که سخنان او متناقض است. تو یک بار می گویی: "من خلیفه الله هستم." و یک بار می گویی: "خلیفه رسول الله هستم." و یک بار می گویی: "مردم به من راضی شدند." من به تو هشدار می دهم که تو وارد امر خطرناکی شده ای که اگر اکنون از آن خارج نشوی در قیامت نمی توانی از آن خارج شوی و سبب ندامت تو و ملامت نفس لؤامه تو خواهد بود، و امور را راه خروج و ورودی است و تو خوب می دانی چه کسی سزاوارتر به خلافت است. پس خدا را به یاد بیاور و حقّ را به صاحب آن بازگردان که این برای تو آسان تر و سالم تر خواهد بود.» (۴۸۶)

تنها کسی که در زمان پدر خود به خلافت رسید، ابوبکر بود. پدر او، عثمان، معروف به ابوقحافه، در سال سیزدهم یا چهاردهم هجری، در زمان خلافت عمر، در سنّ نود و نه سالگی از دنیا رحلت نمود.

ابوبکر دارای سه پسر به نام های عبدالله و عبدالرحمان و محمد، و دو دختر به نام های عایشه و اسماء ذات النطاقین بوده است، و تنها فرزند صالح او محمد بوده که او را عابدترین قریش می نامیدند؛ چرا که او اهل عبادت و زهد و تربیت شده امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و در ایام خلافت معاویه بن ابی سفیان، به دست معاویه بن خدیج، و به امر عمرو بن عاص در فتح مصر کشته شد و بدن او را در پوست الاغی کرده و سوزاندند. (۴۸۷)

سلیم بن قیس هلالی گوید: من از عبدالرحمن بن غنم ازدی ثمالی، پدر زن معاذ بن جبل، که مردی فقیه بود و او را بزرگترین فقیه شام می دانستند، شنیدم که گفت: معاذ بن جبل با بیماری طاعون مرد و من هنگام مرگ نزد او بودم و کسی جز من در کنار او نبود و مردم سرگرم طاعون بودند و من در هنگام مرگ و احتضار از او شنیدم که می گفت: «وَيْلٌ لِي! وَيْلٌ لِي!» یعنی: «وای بر من! وای بر من!» پس من پیش خود گفتم: «اهل طاعون در هنگام مرگ هذیان و سخنان عجیبی می گویند.» به او گفتم: «آیا هذیان می گویی، خدا تو را رحمت کند؟»

معاذ گفت: «من هذیان نمی گویم.» گفتم: «پس برای چه می گویی: "وَيْلٌ لِي وَيْلٌ لِي"؟» معاذ گفت: «به علت این که ولایت دشمن خدا را پذیرفتم و با ولی خدا دشمنی کردم.» گفتم: «مقصود تو کیست؟»

معاذ گفت: «مقصود من پذیرفتن ولایت ابوبکر و عمر و تقدیم آنان بر خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله و وصی او علی بن ابی طالب علیه السلام است.» به او گفتم: «هذیان می گویی؟»

معاذ گفت: «ای ابن غنم! به خدا سوگند، من هذیان نمی گویم، اکنون رسول خداصلی الله علیه وآله و علی علیه السلام مقابل من قرار دارند و می گویند: "ای معاذ! ما به تو و یاران ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم که گفتید: اگر رسول خداصلی الله علیه وآله بمیرد و یا کشته شود هرگز نخواهیم گذارد خلافت به علی علیه السلام برسد، بشارت عذاب می دهیم."»

پس من به معاذ گفتم: «این قصه در چه زمانی واقع شد؟» معاذ گفت: «ما در حَجَّه الوداع [پس از ماجرای غدیر خم] با یکدیگر پیمان بستیم و صحیفه ای مکتوب نمودیم که بر علی علیه السلام بشوریم و تا زنده هستیم نگذاریم هرگز او به خلافت دست یابد. هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود، من به آنان گفتم: "من قوم خود انصار را قانع خواهم نمود و شما قریش [و مهاجرین] را قانع کنید." و من

قبل از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بشیر بن سعد و اسید بن حضیر را نیز در این مسأله قانع نموده بودم و آنان با من بیعت کرده بودند.»

عبدالرحمن بن غنم گوید: من باز به معاذ گفتم: «ای معاذ! هذیان می گویی!» و او جوابی به من نداد و گفت: «صورت من را روی خاک گذار.» و چون چنین کردم همواره معاذ "ویل لی ویل لی" می گفت تا از دنیا رحلت نمود.

عبدالرحمن بن غنم گوید: «من این سخنان را بر احدی جز دو نفر نگفتم و از گفته های معاذ وحشت نمودم تا این که به حج رفتم و با کسی که ابوعبیده و سالم، غلام ابی حذیفه را هنگام مرگ دیده بود ملاقات نمودم، او به من گفت: "آنان نیز مانند معاذ بدون هیچ گونه تفاوتی هنگام مرگ این سخنان را به زبان جاری نمودند."»

سلیم بن قیس می گوید: من سخنان ابن غنم را به طور کامل برای محمد بن ابی بکر گفتم، او گفت: «از من نادیده بگیر [و کتمان کن]، من نیز شهادت می دهم که پدر من ابوبکر نیز هنگام مرگ همین سخنان را به زبان جاری نمود و عایشه گفت: پدرم هذیان می گوید.»

محمد بن ابی بکر می گوید: پیش از آن، من با عبدالله بن عمر نیز ملاقات نمودم و چون گفتم: «پدرم هنگام مرگ می گفت: "ویل لی ویل لی..."، او نیز گفت: "از من نادیده بگیر [و کتمان کن]، به خدا سوگند، پدر من نیز مانند پدر تو همین سخنان را هنگام مرگ بدون کم و کاست بر زبان جاری نمود."»

محمد بن ابی بکر گوید: «عبدالله بن عمر چون می دانست من به امیرالمؤمنین علی علیه السلام علاقه مند هستم ترسید که این سخنان را به او منتقل نمایم. از این رو، گفت: پدرم هنگام مرگ هذیان می گفت.»

پس من خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و چون او را از گفته های پدرم و گفته های عبدالله عمر از پدرش هنگام مرگ آگاه نمودم، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من سخنان پدر عبدالله و پدر تو و ابوعبیده و سالم و معاذ را از کسی که راستگوتر از تو و

از این عمر بود شنیده ام.» گفتیم: «یا امیرالمؤمنین! او که بود؟» فرمود: «او از کسانی است که همواره به من خیر می دهد.» پس من مقصود او را یافتم و گفتم: «راست می گویند ای امیرالمؤمنین! جز این که من فکر می کردم از انسانی این اخبار به شما رسیده است، در حالی که پدرم هنگامی که این سخنان را می گفت احدی جز من در کنار او نبود...» (۴۸۸)

عمر بن خطاب

هنگامی که ابوبکر از دنیا رحلت نمود، مطابق وصیت او، عمر بن خطاب نیز به ناحت بر مسند خلافت رسول خداصلی الله علیه وآله تکیه زد و ده سال و شش ماه و چهار شب خلافت نمود و در روز چهارشنبه، بیست و ششم ذی الحجه سال بیست و سوم هجری به دست فیروز، غلام مغیره بن شعبه، معروف به ابولؤلؤ، کشته شد و او را در کنار ابوبکر دفن کردند، و سن او همانند ابوبکر هنگام مرگ شصت و سه سال بود. او نخستین کسی بود که نام خود را امیرالمؤمنین نهاد و نخستین کسی که او را به این نام ملقب نمود ابوموسی اشعری بود.

فرزندان او عبدالله، عاصم، زید، عبدالرحمن اکبر، عبدالرحمن اصغر، فاطمه، حفصه، و دختران دیگری بوده اند که نامشان برده نشده است. در ایام خلافت عمر، در سال چهاردهم هجری، ابو عبیده، پدر مختار ثقفی، و ابوقحافه، پدر ابوبکر، وفات کردند و در همان سال عمر دستور نماز تراویح را داد و گفت نافله های ماه رمضان را به جماعت بخوانند. [و این یکی از بدعت های او بود و مرحوم سید شرف الدین عاملی، بدعت های او را در کتاب «النص و الاجتهاد» جمع آوری نموده است].

در زمان خلافت عمر در سال چهاردهم هجری شام فتح شد و در سال شانزدهم هجری، اهواز و جلولای فتح شد، و در سال هفدهم هجری، تستر و شوش

فتح گردید، و در سال هجدهم هجری قحطی بزرگی همراه با طاعون در شام واقع شد و بیست و پنج هزار نفر هلاک شدند. بلال حبشی، مؤذن رسول خداصلی الله علیه وآله نیز در همان سال از دنیا رحلت نمود.

روایت شده که بلال از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید و عمر گریبان او را گرفت و به او گفت: «ای بلال! آیا پاداش ابوبکر که تو را آزاد نمود این بود که با او بیعت نکنی؟» بلال گفت: «اگر ابوبکر مرا برای خدا آزاد نموده است باید مرا برای خدا آزاد گذارد و اگر برای خدا مرا آزاد نکرده من امتناعی از غلامی او ندارم، و اما مسأله بیعت با او، من به خود اجازه نمی دهم با کسی بیعت کنم که رسول خداصلی الله علیه وآله او را خلیفه و جانشین خود قرار نداده است، و کسی را که آن حضرت جانشین و خلیفه خود قرار داد ما با او بیعت نموده ایم و بیعت او تا قیامت به گردن ما خواهد بود.»

پس عمر به او گفت: «ای بی پدر! تو نباید در مدینه بمانی.» از این رو، بلال به شام هجرت کرد و در آن جا از دنیا رحلت نمود و در باب الصَّغیر دفن گردید.

ابوبصیر از امام صادق یا امام باقرعلیهما السلام نقل نموده که فرمود: «بلال بنده صالح خدا بود و پس از رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: "من برای احدی اذان نخواهم گفت." و از آن زمان جمله «حیّ علی خیر العمل» از اذان حذف شد.»

در زمان خلافت عمر، در سال نوزدهم هجری، در حرّه آتش بارید و عمر امر به تصدّق نمود. در همین سال، عمر به حجّ رفت و در سال بیستم هجری، مصر به دست عمرو بن عاص فتح گردید و اسکندریه نیز فتح گردید. و در سال بیست و یکم هجری نهاوند به دست ابوموسی اشعری فتح شد و در همین سال نیز دینور و همدان فتح گردید و نیز فتح بلاد عجم در زمان یزدجرد شروع شد و اصفهان نیز فتح گردید، و در سال بیست و دوّم هجری فتح آذربایجان واقع شد و بعضی گفته اند: در سال هیجدهم هجری همدان و ری و جرجان و قزوین و زنجان و قومس و خراسان و بلخ و برخی از شهرهای دیگر فتح گردید. واللّٰه العالم. (۴۸۹)

عمر بن خطاب در پایان عمر خود خلافت را در میان شش نفر به صورت شورا تعیین نمود و مدّت آن را سه روز قرار داد و آن شش نفر امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عثمان، طلحه، زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف بودند. پس از درگذشت عمر تا سه روز کار خلافت در اثر شورا به تأخیر افتاد تا این که روز چهارم اوّل ماه محرم سال بیست و چهارم هجری قمری، عثمان نیز به ناحق لباس خلافت را بر تن نمود و نزدیک به دوازده سال خلافت او به طول انجامید و در اواخر سال سی و پنجم هجری قمری، عصر روز چهارشنبه کشته شد.

روزی که عثمان از دنیا رفت، نزد خازن او از اموال شخصی وی یکصد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم بود، و قیمت املاک او هنگام مرگ در وادی القری و حنین به یکصد هزار دینار می رسید و اسب های زیاد و شترهای بی شماری از او باقی ماند.

در ایام خلافت او عدّه ای [از خویشان و غیرخویشان او] صاحب ثروت های کلان شدند، مانند زبیر بن عوام که خانه های قیمتی بنا کرد و پس از وفاتش اموال او پنج هزار دینار و هزار اسب و هزار بنده و هزار کنیز و اموال زیاد دیگری بود. طلحه نیز اموال فراوانی به دست آورد که غلّه [و گندم] عراق او در هر روز به هزار دینار و بیشتر می رسید. عبدالرحمن بن عوف نیز دارای اموال فراوانی شد. او یکصد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و چون از دنیا رحلت نمود یک چهارم قیمت اموال او به هشتاد و چهار هزار [دینار یا درهم] رسید، و همین گونه بود اموال سعد بن ابی وقاص و زید بن ثابت و غیر ایشان از اقارب عثمان؛ چرا که عثمان به خویشان خود از بنی امیه اموال زیادی بخشید.

واقدی می گوید: ابوموسی اشعری مال فراوانی را از بصره برای عثمان فرستاد و عثمان تمام آن اموال را بین خانواده و فرزندان خود تقسیم نمود، به گونه ای که

زیاد با دیدن آن منظره گریان شد.

و نیز روایت شده که عثمان سیصد دینار به حکم بن عاص و یکصد هزار درهم به سعید بن عاص بخشید و مردم او را در این عمل سرزنش نمودند. بخشش شتران زکات به حارث بن حکم و عطا‌های او به مروان حکم و دامادهای او و دیگران معروف است.

صاحب استیعاب گوید: از عثمان سه زن و یا چهار زن بماند و سهم ارث هر کدام از ثمن ترکه عثمان به هشتاد و سه هزار دینار رسید.

در نهایت، از عثمان خلاف‌هایی ظاهر شد که برای مردم گران آمد، مانند شکنجه‌هایی که به عبدالله مسعود و عمار یاسر داد و ابوذر را از مدینه به ربه تبعید کرد [و آن مرد صالح خدا در بیابان همراه زن و فرزندان غریبانه از دنیا رحلت نمود].

یکی از اعمال ننگین او که به مرگ او منتهی شد این بود که مردم مصر نزد او آمدند و از استاندار خود عبدالله بن ابی سرح که مرد ستمگری بود شکایت نمودند و عثمان، محمد بن ابی بکر را استاندار مصر نمود و او را با مصریان به مصر فرستاد و چون مصریان در بین راه قاصدی را دیدند که از سوی عثمان به مصر می‌رود او را تفتیش نمودند و نامه‌ای از عثمان نزد او یافتند که به عبدالله بن ابی سرح نوشته بود: «محمد بن ابی بکر را بکش و همراهان او را سر و ریش بتراش و به زندان بیفکن.» و برخی را نوشته بود به دار بیاویز و اعدام کن.

مصریان چون این نامه را خواندند به مدینه بازگشتند و با [قبایل مخالف عثمان مانند] قبیله بنی زهره و هذیل و بنی مخزوم و قبیله غفّار و هم پیمانان آنان که هواخواه عبدالله بن مسعود و عمار یاسر و ابوذر بودند همدست شدند و اطراف خانه عثمان را محاصره کردند و آب را از او منع کردند. و چون این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، آن حضرت سه مشک آب برای او فرستاد و چهل و نه روز مدت محاصره به طول انجامید و آخر الأمر محمد بن ابوبکر با دو نفر دیگر از بام

وارد خانه عثمان شدند. محمّد ریش عثمان را گرفت، لکن ضربتی به او نزد و بازگشت، ولی آن دو نفر دیگر بر او آویختند و او را به هلاکت رساندند و چون همسر او این منظره را دید به بام خانه رفت و فریاد کشید که امیرالمؤمنین را کشتند و چون مردم رسیدند عثمان کشته شده بود.

این ماجرا در بیست و هفتم ذی حجّه سال سی و پنج هجری واقع شد و تا سه روز بدن عثمان روی زمین بود [و کسی او را دفن نمی کرد]، و پس از سه روز او را در خارج مدینه در محلی به نام «حشّ کوب» [و بعضی گفته اند: در گورستان یهود] دفن کردند.

درباره مدّت عمر او اختلاف زیادی است و از شصت و دو سال تا نود سال نقل شده است.

فرزندان عثمان را چنین شماره نموده اند: عبدالله اکبر، عبدالله اصغر، ابان، خالد، سعید، ولید، مغیره، عبدالملک، امّ ابان، امّ سعید، امّ عمر و عایشه. ابان مردی احوال و ابرص بود و ولید مردی شراب خوار و بی باک بود و گفته شده که او هنگام کشته شدن عثمان مست بوده است.

در ایام خلافت عثمان، در سال بیست و پنج هجری قمری، اسکندریّه و افریقیّه و برخی از مناطق دیگر فتح شد و در سال بیست و پنج هجری قمری عثمان برای عمره به مکه رفت و دستور توسعه مسجدالحرام را داد، و در سال بیست و نه هجری قمری عثمان به حجّ رفت و نماز دو رکعتی را چهار رکعت خواند [و بدعت گذارد]، و در همین سال دستور توسعه مسجد النبی صلی الله علیه و آله را نیز داد. در سال سی ام هجری قمری دستور داد قرآن ها را جمع کنند و چند قرآن بنویسند و به کوفه و بصره و شام و مکه و یمن و بحرین به هر کدام یک نسخه بفرستند.

در سال سی و دو هجری قمری عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوذّر غفاری و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله مسعود وفات نمودند و در سال سی و سه هجری قمری مقداد بن اسود کندی رضوان الله علیه در منطقه جرف که یک فرسخی مدینه

است وفات نمود و او را در بقیع دفن کردند و مقداد یکی از ارکان اربعه است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«خداوند مرا به محبت آنان امر نموده است و مقداد یکی از آن چهار نفر است که بهشت مشتاق آنان است.»

شیخ کثیری درباره آنان از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا ثَلَاثَ نَفَرٍ: سَلْمَانَ وَ أَبُوذَرَّ وَ الْمِقْدَادُ.» قَالَ الرَّاوى: فَقُلْتُ: عَمَّارٌ؟ قَالَ: «كَانَ جَاصِ جَيْصَهَ [أَى جَالِ جَوْلَهَ].» ثُمَّ رَجَعَ ثُمَّ قَالَ: «إِنْ أَرَدْتَ الَّذِى لَمْ يَشْكُكَ وَ لَمْ يَدْخُلْهُ شَىْءٌ فَالْمِقْدَادُ.»

یعنی: «مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از دین خود برگشتند و مرتد شدند، مگر سه نفر: سلمان و ابوذر و مقداد.»
راوی گفت: «عمار چه شد؟» امام باقر علیه السلام فرمود: «او اضطرابی پیدا کرد و سپس به حق بازگشت [و ولایت علی علیه السلام را پذیرفت.] تا این که فرمود: «اگر می خواهی بدانی چه کسی شک پیدا نکرد و در اعتقاد خود ثابت ماند، او مقداد بود.» (۴۹۰)

معاویه به حسب ظاهر فرزند هند و پدر او ابوسفیان است، لکن اهل تحقیق او را فرزند ابوسفیان نمی دانند، بلکه او را فرزند غیر مشروع می شمارند.

راغب اصفهانی در کتاب محاضرات و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ربیع الأبرار زمخشری نقل کرده اند که گوید: معاویه به چهار نفر نسبت داده می شود: ۱- مسافر بن ابی عمرو؛ ۲- عمّاره بن ولید بن مغیره؛ ۳- عبّاس؛ ۴- صباح.

ابوسفیان مردی بسیار زشت و کوتاه قد بود و صباح که نوکر ابوسفیان بود جوانی خوش سیما بود و هند با او الفتی داشت و او را به خویشتن دعوت نمود و با وی در آویخت. علمای انساب نیز گفته اند: عتبه بن ابی سفیان نیز از صباح است، و نیز گفته اند: چون هند به معاویه باردار شد، کراهت داشت که وی را در خانه زایمان کند و کنار کوه اجیاد رفت و در آنجا وضع حمل نمود. از این رو، حسان در شعر خود به معاویه اشاره می نماید و می گوید:

لمن الصبّی بجانب البطحاء

فی الترب ملقّی غیر ذی مهدٍ

علّامه حلّی رضوان الله تعالی علیه نیز از کلبی نسابه که از ثقات و علمای اهل سنّت است نقل کرده، و ابن روزبهان ناصبی نیز پذیرفته که معاویه فرزند چهار نفر بوده است: ۱- عمّاره؛ ۲- مسافر؛ ۳- ابوسفیان؛ ۴- مرد دیگری که نام او برده نشده است. مادر معاویه [هند] نیز از ذوات الأعلام [و صاحب پرچم فحشا] بوده و بیشتر شهوت او در غلامان سیاه انجام می شده است و هر گاه فرزند سیاهی از او متولّد می شده او را می کشته است، و حمامه که از جدّات معاویه است نیز در سوق المجاز دارای پرچم فحشا بوده و در زنا به نهایت رسیده بوده است و از این طریق نسب ابوسفیان نیز معلوم می شود.

سبط بن جوزی، در تذکره، به طور مبسوط این معنا را از کتاب کلبی در ذیل سخن امام حسن علیه السلام که به معاویه فرمود: «و لقد علمت الفراه الذی وُلدت علیه»، نقل نموده است.

با توجه به آنچه گفته شد، عجیب این است که ابوبکر و عمر و عثمان حکومت شام را به معاویه محول نمودند و او در زمان خلافت ابوبکر و عمر و عثمان والی شام بود و در احداث بدعت ها و احیای سنت کسرا و قیصر و استبداد به جایی رسید که روزی عمر به او گفت: «أنت کسری العرب.»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام هنگام خلافت ظاهری خود، معاویه را که به ظلم و طغیان و فسق و عصیان معروف بود تأیید نفرمود و او را از امارت شام عزل نمود. از این رو، معاویه به بهانه انتقام خون عثمان با آن حضرت به جنگ و محاربه برخاست و سال ها با امام زمان خود جنگید. و پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، معاویه به جنگ با امام حسن علیه السلام مشغول شد که آن حضرت نیز در اثر بی وفایی یارانش ناچار به صلح گردید.

معاویه بیست سال قبل از خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام و بیست سال پس از آن بر شام حکومت نمود.

یکی از اخبار غیبیه و اعجاز آمیز امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که به معاویه نوشت: «رسول خداصلی الله علیه وآله به من خبر داد که "روزی باشد که محاسنت به خون سرت خضاب گردد." و تو ای معاویه، بعد از من سلطنت امت را به دست خواهی گرفت و فرزند من حسن علیه السلام را با مکر و حيله به وسیله سم کشنده خواهی کشت و پس از تو یزید با همدستی پسر زیاد (یعنی عبیدالله) فرزند دیگرم حسین علیه السلام را خواهد کشت و پس از تو دوازده نفر از فرزندان ابوالعاص و مروان بن حکم، طبق فرموده رسول خداصلی الله علیه وآله که در خواب دید "بوزینه ها بر منبر او بالا-رفته و مردم را به جاهلیت باز می خوانند"، حکومت خواهند نمود...»

علامه حلی در کتاب نهج الحق و ابن روزبهان ناصبی در اعترافات خود از رسول

خداصلی الله علیه وآله نقل نموده اند که آن حضرت همواره معاویه و ابوسفیان را لعنت می کرد و می فرمود: «اللّٰعین بن اللّٰعین، الطّٰلیق بن الطّٰلیق»، و می فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلٰی مِثْبَرِي فَاقْتُلُوْهُ». یعنی «هنگامی که معاویه را بالای منبر من دیدید او را بکشید.» (۴۹۱)

مؤلف گوید: از آنچه گذشت روشن گردید که طاغوت زمان امام حسن علیه السلام نیز معاویه بوده و در نهایت نیز معاویه آن حضرت را به شهادت رسانده است و حوادث بین معاویه و امام حسن علیه السلام، همان گونه که بخشی از آن گفته شد، در تاریخ ثبت شده است. و تردیدی نیست که این شجره ملعونه یعنی ابوسفیان و معاویه و یزید ایمان نداشتند بلکه مسلمان نیز نبودند، همان گونه که یزید گفت:

لعبت هاشم بالملك فلا

خبر جاء ولا وحی نزل

معاویه نیز چون شنید مردم در اذان می گویند: «أشهد أنّ محمداً رسول الله»، گفت: «همه آمدند و رفتند و چیزی از آنان باقی نماند، و لکن نام این هاشمی در هر شبانه روز بالای مناره ها برده می شود و من این نام را دفن خواهم نمود.» [و الله إلا دفناً دفناً]. (۴۹۲)

محدث قمی در کتاب تتمه المنتهی می فرماید: در زمان معاویه شعرا از دور و نزدیک مطاعن و پلیدی های معاویه و زیاد و عمرو بن عاص و مغیره را بیان نموده و آنان را از دهات، یعنی فتنه گرهای ماهر و حيله گرهای روزگار، دانسته اند و یکی از شعرا درباره آنان گفته است:

من العرب العرباء قد عدّ أربع

دهاه فما يؤتی لهم بشیبه

معاویه عمرو بن عاص مغیره

زیاد هو المعروف بابن أبیه

و این چهار حرام زاده در دشمنی و عداوت امیرالمؤمنین علیه السلام، متحد و متفق الکلمه بودند. زیاد کسی است که شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را در بصره و کوفه دست و پا برید و کور کرد و میل در چشم آنان فرو برد و آنان را کشت. او نخستین کسی

است که قتل صبر، یعنی کشتن با شکنجه را شروع کرد و عبدالرحمن بن حسان را به جرم دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام زنده به گور نمود و او اول کسی است که سب و دشنام به امیرالمؤمنین علیه السلام را در عراق ترویج و تشدید نمود.

همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید»، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود:

«سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ مُنْدَحِقُ الْبُطْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ فَاقْتُلُوهُ وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ أَلَا وَ إِنَّهُ سَيَأْمُرُ بِسَبِّي وَ الْبِرَائَةِ عَنِّي.»

یعنی: «زود باشد که مردی بر شما حاکم شود که دارای حلقومی وسیع و شکمی بزرگ باشد که هر چه را بیابد می خورد و هر چه را نیابد طلب می کند [و سیر نخواهد شد]، و شما باید او را بکشید و هرگز او را نخواهید کشت و او شما را امر خواهد نمود که به من دشنام دهید و از من بیزاری بجوید.»

ابن ابی الحدید گوید: «زیاد می خواست اهل کوفه را به لعن و بیزاری از امیرالمؤمنین علیه السلام اجبار نماید و هر که قبول نکند او را بکشد و خانه او را خراب نماید و خداوند او را مهلت نداد و در همان روزی که این تصمیم را گرفت مبتلای به طاعون گردید و پس از سه روز به دوزخ واصل شد و این واقعه در ایام حکومت معاویه بود.» (۴۹۳)

این بود حال زیاد، پدر عیب‌الله، و امیرا حال عیب‌الله و مادرش مرجانه، پس بدان که مادر او از زناکاران معروف و صاحب پرچم بوده و در اشعار به آن اشاره شده است؛ چنان که سراقه باهلی شاعر می گوید:

لعن الله حيث حلّ زياداً

و ابنة و العجوز ذات البعول

و مقصود از عجوز ذات البعول، یعنی پیرزن صاحب چندین شوهر، مرجانه، مادر عیب‌الله است. (۴۹۴)

معاویه در پایان عمر خود برای فرزند خویش، یزید، از مردم بیعت گرفت و او را ولی عهد خود نمود و چون از دنیا رفت یزید بر مسند قدرت و حکومت نشست و سه سال و نه ماه خلافت او به طول انجامید.

سیوطی، از علمای اهل سنت، ولادت او را در سال بیست و پنجم و یا بیست و ششم هجری قمری دانسته است و مطابق قول مشهور، او در شب چهارم ربیع الأول سال شصت و چهارم هجری به درکات دوزخ شتافت و در محلی به نام حوارین مدفون شد. [و بعضی گفته اند: بدن او را اسب در بیابان روی زمین کشید و چیزی از او باقی نماند].

شاعری در توصیف او گفته است:

يا أيُّها القبر بحوارینا

ضمنت شرَّ الناس أجمعینا

از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله اخباری وارد شده که قاتل حسین علیه السلام زنازاده است و آن شامل یزید و ابن زیاد و عمر سعد و شمر می شود و همه اینان حرام زاده بوده اند.

یزید در دوران زندگی خود همواره اهل سگ بازی و میمون بازی و شراب خواری و قماربازی بوده و از هتک حرمت به قوانین اسلام و کشتن ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله و هتک حرمت زن های مهاجر و انصار و توهین به حرم شریف نبوی صلی الله علیه وآله و ریختن خون اهل مدینه و توهین به بزرگان صحابه و خراب کردن کعبه و سوزاندن پرده آن، که هر کدام در جای خود ثبت شده، باکی نداشته است و همه مردم از احوال او مطلع بوده اند.

مورخ امین مسعودی می گوید: «و کان یسّمی یزید السُّکران الخمیر.»

ابن جوزی در رساله تجویز لعن یزید می گوید: گروهی از اهل مدینه به شام

رفتند و چون بازگشتند، آشکارا یزید را دشنام دادند و گفتند: «قدمنا من عند رجل ليس له دين يشرب الخمر و يغرف بالطنابير و يلعب بالكلاب.» یعنی: «ما از نزد کسی آمدیم که دین نداشت و اهل شراب و طنبور بود و سگ بازی می کرد.»

عبدالله بن حنظله درباره یزید می گفت: «یزید مردی است که به مادر و دختر و خواهر خود تجاوز می کند و همواره شراب می نوشد و نماز نمی خواند.»

در کتاب مروج الذهب آمده که یزید پس از کشتن امام حسین علیه السلام بر بساط شراب نشست و زنان آوازه خوان را گفت برای او آوازه غنا بخوانند و ابن زیاد را در طرف راست خود نشاند و رو به ساقی شراب نمود و گفت:

إسقني شربةً تروى مشاشي

ثم صل فأسق مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ و الأمانه عندي

و لتسدید مغنمی و جهادی (۴۹۵)

محدث قمی سپس گوید: اخبار در مذمت و نکوهش یزید فراوان است، و سیوطی، که یکی از علمای بزرگ اهل سنت است، در کتاب تاریخ الخلفاء از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «لا يزال أمر أمتي قائماً بالقسط حتى يكون أول من يثلمه رجل من بني أمية يُقال له يزید.»

ابوالدرداء نیز نقل کرده که گوید: سمعت النبي صلی الله علیه و آله يقول: «أول من يبذل سنتي رجل من بني أمية يقال له يزید.» (۴۹۶)

بالجمله، یزید سه سال و نه ماه حکومت کرد. در سال اول خلافت و حکومت خود در کربلا حضرت سیدالشهدا و عده ای از عزیزان و یاران آن حضرت را [با سخت ترین وضعیت و بال تشنه] به شهادت رساند، و در سال سوم که سال شصت و سه هجری بود، چون مردم مدینه عامل یزید، عثمان بن محمد بن ابی سفیان، را با مروان حکم و سایر امویین از مدینه بیرون کردند و آشکارا یزید را سب و لعن نمودند و گفتند: «کسی که قاتل فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و با محارم

خود زنا می کند و نماز نمی خواند و...، لیاقت خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندارد»، و با عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بیعت کردند، یزید مسلم بن عقبه را که معروف به مسلم مجرم و مسرف بود، با لشکری به مدینه فرستاد و او عدّه زیادی از اهل مدینه را کشت و سه روز لشکر خود را آزاد گذارد تا به اموال و نوامیس مردم تجاوز نمودند و در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله زنا کردند و اسب ها را وارد مسجد مدینه کردند و پیوسته از مردم کشتند تا روضه و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پر از خون شد و به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و کشته ها به بیش از ده هزار نفر رسید. سپس مردم را به بیعت و عبودیت یزید امر کردند و هر کس نمی پذیرفت او را می کشتند.

در اخبار الدول آمده که یزید در ماه ربیع الأول سال شصت و چهار هجری به بیماری ذات الجنب در حوران هلاک شد و او را در باب الصیغیر دمشق دفن کردند و قبر او اکنون مزبله است و عمر او به سی و هفت سال رسید و خلافتش سه سال و نه ماه بیش نبود. (۴۹۷)

حسن ظنّ و خوش گمانی بی جا

غزالی که خود را سرچشمه علم و عمل می داند و مدّعی وصول و رسیدن به اقصی مراتب معرفت و علم و دانش است، در کتاب آفات اللسان از جلد سوّم احیاء العلوم، می گوید: «لعن یزید جایز نیست و کشتن سید الشهداء مانع از ترحم به او نمی شود؛ چرا که یزید مسلمان است و نسبت قتل امام حسین علیه السلام به او و یا رضایت به قتل آن حضرت به او مصداق سوء ظنّ به یک مسلمان است و آن به حکم کتاب و سنّت حرام است. از سویی، قریب به چهار صد سال از واقعه کربلا گذشته و کسی یقین به چنین چیزی ندارد و با عدم علم باید به او حسن ظنّ داشته باشیم، و بر فرض که ثابت شود او قاتل و یا راضی به قتل و یا آمر به قتل بوده، موجب کفر او

نمی شود و تواند بود که قاتل بعد از قتل توبه کرده باشد و لعن کافر و قاتل بعد از توبه جایز نیست، و هر که او را لعنت کند فاسق و معصیت کار خواهد بود و گیرم لعن او جایز باشد، ترک آن، یعنی سکوت و خودداری از آن، گناه نیست و اگر کسی در تمام عمر شیطان را لعنت نکند مؤاخذه نخواهد داشت و اگر لعن کند مورد سؤال خواهد بود و از کجا معلوم می شود که او دور از رحمت الهی است و اخبار به لعن او تخرّص به غیب است، جز آن که کسی با حال کفر مرده باشد.»

سپس گوید: «أَمَّا تَرْحَمُ بِرِيزِيدٍ جَائِزٌ اسْتِ، بَلَكُهُ مَسْتَحَبٌّ اسْتِ وَ دَاخِلٌ دَرِ عَمُومٍ "اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ" اسْتِ وَ يَزِيدٌ مُؤْمِنٌ بُوْدَهُ اسْتِ.»

مؤلف گوید: این حاصل سخن این عالم سنّی است، و همان گونه که گذشت، بر هر عاقلی روشن است که یزید خود اقرار به کفر و انکار دین و نبوت و معاد کرده است و سخن این عالم سنّی از روی تعصّب است و این گونه افراد اگر جز این بگویند با اعتقاد و اعمال پیشینیان سازگار نخواهد بود، و ما در بحث امامت در اول این کتاب به آن اشاره نمودیم و برای توجّه خوانندگان محترم در این جا نیز به برخی از افعال و اقوال یزید که دلالت روشنی برای اثبات کفر او دارد اشاره می نماییم.

از اشعاری که دلالت بر کفر او دارد، اشعار او در وصف شراب است که از شدت علاقه او به شراب حکایت می کند:

شمیشه کرم برجها قعر دُنْها

و مشرقها السّاقی و مغربها فمی

فإن حرمت يوماً علی دین أحمد

فخذها علی دین المسیح بن مریم (۴۹۸)

مورّخین گفته اند: یزید، اهل بیت امام حسین علیه السلام را به مجلس خود وارد نمود و مقابل آنان به این اشعار که دلیل کفر اوست تمثّل جست:

لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا وحي نزل

لست من خندف إن لم أنتقم

من بنی أحمد ما کان فعل

لیت أشیاخی بیدر شهدوا

جزع الخرج من وقع الأسل

لأهلوا و استهلوا فرحاً

ثم قالوا يا يزيد لا تشل (۴۹۹)

و از دیوان یزید نیز نقل شده و سبط بن جوزی شهادت به آن داده و در کتب مقاتل نیز معروف است که بعد از ورود اهل بیت علیهم السلام به شام و رسیدن به محله جیرون که در نزدیکی مسجد اموی است، یزید این دو بیت را انشاد نمود:

لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الرَّؤُوسُ وَ أَشْرَقَتْ

تِلْكَ الشَّمُوسُ عَلَى رُبَى جَيْرُونِ

صَاحَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ: صَبْحٌ أَوْ لَا تَصْبَحُ

فَلَقَدْ قَضَيْتُ مِنَ النَّبِيِّ دُونِي (۵۰۰)

و از اشعار اوست اشعاری که از بزم شراب و غناخوانی ستایش نموده و اذان اسلام و بهشت و حورالعین را به مسخره گرفته است و می گوید:

معشر الندمان قوموا

و اسمعوا صوت الأغانی

و اشربوا كأس مُدَامٍ

و اترکو ذکر المعانی

شغلتنی نغمه العیدان

عن صوت الأذانِ

و تعوّضت عن الحور

عجوزاً فی الدنانِ (۵۰۱)

ابن جوزی، در رساله «ردّ بر متعصّیب عنید» گوید: «از عمر سعد و عبیدالله زیاد تعجّب نیست [که خون فرزندان رسول

خداصلی الله علیه وآله را ریختند]، لکن تعجب از یزید و پستی اوست که با چوب خیزران بر لب و دندان فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله زد و دستور داد مدینه را غارت کردند، در حالی که چنین چیزی نسبت به غیر مسلمان جایز نیست، و آیا در شرع مقدس اسلام صحیح است که بدن های آل پیامبرصلی الله علیه وآله دفن نشود؟!»

سپس گوید: «آیا ضرری بر یزید وارد می شد اگر به سر امام حسین علیه السلام احترام می کرد و بر او نماز می خواند؟ و آیا اگر با چوب خیزران بر لبان او نمی زد چه

می شد؟ در حالی که او به مقصود خود رسیده بود، جز آن که این اعمال نتیجه کینه های زمان جاهلیت او بود.» (۵۰۲)

و از کتاب فتاوی کبیر که از اصول معتمد اهل سنت است روایت شده که یزید روز عاشورا با خون امام حسین علیه السلام سرمه کشید تا چشم او روشن گردد: «اكتحل یزید یوم عاشوراء بدم الحسین علیه السلام و بالأثم ليقرّ عينیه.» (۵۰۳)

عبدالله بن زبیر و مختار ثقفی و حجاج ثقفی

هنگامی که عبدالله بن زبیر در مکه قدرت به دست آورده بود، مختار به او گفت: «من در کوفه کسانی را می شناسم که اگر مرد صاحب ارفاق و صلاحیتی بر آنان امیر شود از آنان لشکر عظیمی فراهم خواهد شد که تو به وسیله آنان می توانی بر لشکر شام غلبه کنی.» ابن زبیر گفت: «آنان کیانند؟» مختار گفت: «شیعیان هاشمی هستند.» ابن زبیر گفت: «من تو را بر این کار اختیار کردم.»

پس مختار به کوفه آمد و پیوسته بر شهدای کربلا گریه می کرد و مردم را به خونخواهی از آنان دعوت می نمود. گروهی گرد او جمع شدند و قدرتی به دست آورد و وارد دارالاماره کوفه شد و عامل ابن زبیر را بیرون کرد و بر اهل کوفه مسلط گردید و اموال بیت المال را بین مردم تقسیم کرد و از اطاعت ابن زبیر خارج گردید. وی، شروع به کشتن قاتلین امام حسین علیه السلام نمود و بسیاری از آنان را کشت. از جمله، عیبدالله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر و سنان و بزرگان لشکر عمر سعد را [توسط ابراهیم بن مالک اشتر] از گوشه و کنار پیدا نمود و همه آنان را با سخت ترین وضع به هلاکت رساند. (۵۰۴)

مؤلف گوید: ما قیام مختار را در کتاب امام الشهدا رقم زدیم و نیاز به تکرار آن نیست.

عبدالله بن زبیر چون از بیعت با یزید امتناع نمود و به مکه رفت، یزید پس از فراغت از کشتن امام حسین علیه السلام و واقعه حَرّه و غارت مدینه، لشکری را به تعقیب او فرستاد، [و لکن] هنگامی که لشکر یزید با او مشغول جنگ بود، یزید به درکات جهنّم شتافت و عبدالله در مکه بدون مزاحم گردید و ادّعیای خلافت نمود و عدّه ای با او بیعت نمودند. و چون فی الجمله خلافت او مستقرّ گردید، کعبه را بازسازی کرد، تا این که حجّاج از سوی عبدالملک بن مروان با لشکری به مکه آمد و او را کشت و کعبه را همان گونه که در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله بود بازسازی نمود.

خلاصه سخن این که، عبدالله زبیر اهل عداوت و دشمنی با امیرالمؤمنین و اهل بیت اوعلیهم السلام بود. او چهل روز خطبه خواند و در خطبه های خود به جای صلوات بر محمّد و آل محمّد، آنان را سبّ نمود.

سعید بن جبیر می گوید: عبدالله بن عبّاس نزد ابن زبیر رفت، ابن زبیر به او گفت: «تویی که مرا به پستی و بخل نسبت می دهی؟» ابن عبّاس گفت: «آری، من از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: "از اسلام خارج است کسی که سیر باشد و همسایه اش گرسنه باشد."» ابن زبیر گفت: «ای ابن عبّاس! من چهل سال است که دشمنی شما اهل بیت را در دل گرفته ام...» (۵۰۵)

و امّیا حجّاج بن یوسف ثقفی: او یکی از استانداران عبدالملک بن مروان بود. و در دوران حکومت ولید در سال نود و پنج هجری قمری در شهر واسط که از بناهای خود او بود به دوزخ شتافت و در همان محلّ او را دفن کردند و اکنون اثر قبری از آن ملعون نمانده، جز لعنت دائم اهل آسمان ها و زمین که تا قیامت برای او پیوسته خواهد بود.

ابن خلکان می گوید: حجّاج به بیماری آکله شکم مبتلا گردید و چون به طبیب گفتند او را معاینه کند، طبیب گوشتی را بر سر نخعی بست و داخل حلق او نمود و

ساعتی صبر کرد و چون بیرون آورد دید کرم های زیادی به آن چسبیده است. علاوه بر آن، خداوند بیماری زمهریر را نیز بر او مسلط نمود؛ به گونه ای که کوره های آتش را نزدیک او می آوردند و پوست بدن او می سوخت و احساس نمی کرد و چون از بیماری خود به حسن بصری شکوه نمود، حسن بصری به او گفت:

«من تو را از آزار [و کشتن] بندگان صالح خدا نهی کردم و تو لجابت نمودی و بندگان خدا را کشتی.» حجاج گفت: «من نمی گویم تو برای من از خدا فرجی طلب کنی، لکن می گویم: از او بخواهی که مرگ مرا زودتر برساند.» پس حسن بصری گریه کرد و حجاج پانزده روز این گونه بود تا به دوزخ واصل شد. لعنت خدا بر او باد. (۵۰۶)

۱- معاویه بن یزید بن معاویه

هنگامی که یزید بن معاویه در ماه ربیع الأول سال شصت و چهار هجری قمری به هلاکت رسید، فرزند او معاویه [دوّم] جایگزین او شد و مدّت چهل روز در شام حکومت نمود و پس از آن بالای منبر رفت و خطبه ای خواند و روش پدران خود را یاد نمود، و طبق نقل روایات کامل بهایی، بر جدّ و پدر خود لعنت نمود و از اعمال آنان بیزاری جست و گریه شدیدی کرد و خود را از خلافت خلع نمود. مروان حکم که در آن جلسه حاضر بود، برخاست و گفت: «اگر طالب خلافت نیستی، امر خلافت را به شورا واگذار، هم چنان که عمر بن خطاب چنین کرد.»

معاویه در پاسخ گفت: «من حلاوت و شیرینی خلافت را نپشیدم، برای چه خود را گرفتار وزر و وبال آن کنم؟» بعضی گفته اند: او این سخن را هنگام مرگ، که بنی امیه از او خواستار تعیین خلیفه شدند، گفت. سپس از منبر به زیر آمد و در خانه خود نشست و مشغول گریه بود. مادرش به او گفت: «ای کاش، خون حیض می شدی و به دنیا نمی آمدی و من چنین سخنان و چنین روزی را از تو نمی دیدم.» او گفت: «ای مادر! واللّه، دوست می داشتم که چنین می شدم و به دنیا نمی آمدم و قلاده این امر را بر گردن خود نمی افکندم. آیا من وزر و وبال این خلافت را به دوش بگیرم و بنی امیه به حلاوت و شیرینی آن برسند؟ چنین چیزی نخواهد شد.»

و چون معاویه بن یزید خود را از خلافت خلع نمود، بنی امیه معلّم و استاد او عمر بن مقصّر دانستند و به او گفتند: «تو او را به دوستی علی علیه السلام و دشمنی با بنی امیه تربیت کرده ای.» او گفت: «چنین نیست، بلکه خوی باطنی او این است.» پس او را گرفتند و زنده به گور کردند. و معاویه بن یزید پس از بیست و پنج روز یا چهل روز، دنیا را وداع نمود و بعضی گفته اند او را مسموم نمودند و سنّ او

هنگام مرگ بیست و دو سال بود. و با مرگ او، دولت بنی امیه منقرض شد و به مروان و آل مروان منتقل گردید. (۵۰۷)

۲- مروان بن حکم

چون خلافت از آل ابوسفیان به آل حکم و مروانیان منتقل شد، مروان حکم نخستین خلیفه مروانی بود که حکومت و خلافت را تصاحب نمود. او سخت ترین دشمن اهل بیت علیهم السلام بود و او را «ابن الطرید» می گفتند و ملقب به «وزغ» و مشهور به «خیط باطل» بود؛ چرا که قامتی بلند داشت و دارای اضطراب قامت بود و از زمان عثمان تا آخر عمر خود، پیوسته در اخفای فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و افترای بر آن حضرت کوشا بود.

پدر او، حکم بن ابی العاص - عموی عثمان بن عفان - نیز دشمن رسول خداصلی الله علیه وآله بود و پیوسته و آشکارا با آن حضرت اظهار دشمنی می کرد و رسول خداصلی الله علیه وآله او و اهل بیتش را طرد نموده بود؛ چرا که در کوجه ها پشت سر رسول خداصلی الله علیه وآله راه می رفت و حرکت های ناشایسته ای می کرد و از روی استهزا از حرکات آن حضرت تقلید می نمود و بدن خود را حرکت می داد و رسول خداصلی الله علیه وآله چون او را دید فرمود: «فکذلك فلتکن»؛ یعنی: «این چنین بمان.» و از نفرین آن جناب او مبتلای به بیماری اختلاج و تشنج گردید و تا زنده بود چنین بود. از این رو، آن حضرت او را طرد نمود و به طایف فرستاد.

حذیفه بن یمان از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده که فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ عَلَى الْمِثْبَرِ فَاصْرَبُوهُ بِالسَّيْفِ وَإِذَا رَأَيْتُمْ الْحَكَمَ بْنَ الْعَاصِ فَاقْتُلُوهُ وَلَوْ تَحْتَ أَشْتَارِ الْكَعْبَةِ.» و مروان با پدرش حکم در طایف بود تا رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود و عثمان پس از رحلت آن حضرت از او نزد ابوبکر و عمر شفاعت نمود و پذیرفته نشد و چون نوبت خلافت به او رسید، مروان و پدر او حکم را به مدینه

بازگرداند و یکصد هزار درهم از بیت المال به او داد و نیز خمس افریقیه را که یکصد هزار دینار بود در یک مجلس به مروان داد و فدک را نیز به او اهدا نمود و نیز خراج بازار مدینه را که رسول خداصلی الله علیه و آله برای مسلمانان صدقه قرار داده بود به حارث بن حکم داد و مروان را به وزارت و کتابت اسرار خود مخصوص نمود. مروان در ایام خلافت عثمان فتنه های خطرناک و بدعت های عجیبی ایجاد نمود و آخر الأمر سبب قتل عثمان گردید.

اهل سنت، کاغذ قتل محمّد بن ابی بکر را که به مهر عثمان مهمور بود و به دست غلام خاصّ او برای عبداللّه بن ابی سرح والی مصر نوشته شده بود، به مروان نسبت می دهند و می گویند: «عثمان از چنین عمل باطلی بری بود و چنین چیزی را نمی توان به او نسبت داد.» (۵۰۸)

۳- عبدالملک بن مروان

عبدالملک در شب یکشنبه اول ماه رمضان سال شصت و پنج هجری قمری پس از مرگ پدر خود مروان بر تخت سلطنت و خلافت غاصبانه نشست و پیش از آن پیوسته ملازم مسجد بود و قرآن می خواند و او را «حمامه المسجد» می نامیدند، و چون خبر خلافت به او رسید مشغول تلاوت قرآن بود. پس قرآن را بر هم نهاد و گفت: «سَلَامٌ عَلَیْکَ، هَذَا فِرَاقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ.»

راغب در محاضرات، پس از نقل این قضیه، گفته است: عبدالملک می گفت: «من قبلاً از کشتن یک مورچه هراس داشتم و اکنون حجاج برای من می نویسد فثام (یعنی جمیعت فراوانی) را کشته و در من هیچ اثر نمی کند.»

از تاریخ سیوطی نقل شده که مردی از یهود به نام یوسف، که عالم به همه کتاب های آسمانی بود، مسلمان شد و چون از خانه مروان عبور کرد، گفت: «وای بر امت محمدصلی الله علیه و آله از اهل این خانه!» گفته شد: «تا کی امت مبتلای به ایشان می باشد؟»

او گفت: «تا زمانی که پرچم های سیاه از جانب خراسان بیرون آید.» و مراد او سلطنت بنی عباس بود. این یوسف قبلاً صدیق عبدالملک بود. روزی دستی به شانه عبدالملک زد و گفت: «هنگامی که به خلافت می رسی از خدا بترس نسبت به امت محمدصلی الله علیه و آله.» عبدالملک گفت: «این چه سخنی است که می گویی؟ من کجا و خلافت کجا؟» یوسف یهودی باز به او گفت: «أتق الله فی أمرهم.»

سیوطی نیز نقل کرده که چون یزید بن معاویه برای جنگ با ابن زبیر لشکر به مکه فرستاد، عبدالملک گفت: «پناه به خدا می برم، آیا کسی به حرم خدا لشکر کشی می کند؟» پس یوسف یهودی دستی بر شانه او زد و گفت: «لشکر تو به سوی مکه بیشتر خواهد شد.»

آری، عبدالملک مردی بخیل و فتاک و خونریز بود و عمال او نیز چنین بودند. عمال او در عراق، حجاج و در خراسان، مهلب بن ابی صفره، و در مدینه، هشام بن اسماعیل، و در مصر، عبدالله فرزند او، و در مغرب، موسی بن نصیر، و در یمن، محمد بن یوسف برادر حجاج، و در جزیره، محمد بن مروان بودند و همه آنان ستمگر و خیانتکار و خونریز بودند و حجاج از همه آنان خطرناک تر بود. (۵۰۹)

۱- ولید بن عبدالملک بن مروان

ولید بن عبدالملک روز چهاردهم شوال سال هشتاد و شش هجری قمری، پس از رحلت پدر خود عبدالملک و بیعت مردم با او به حکومت و خلافت رسید. او مردی جبار و عنید و ظلوم و قبیح المنظر و قلیل العمل بود. او در روز شنبه، نیمه جمادی الأولى سال نود و شش هجری قمری در شام به دوزخ واصل شد و مدت حکومتش نه سال و هشت ماه و دو شب بود و عمر او به چهل و سه سال رسید.

در اخبار الدول آمده که عمر بن عبدالعزیز گوید: «چون ولید را در لحد نهادم، دیدم پاهای خود را بر زمین می کوبد و دست های او را دیدم که به گردنش غل کرده بودند.» (۵۱۰)

۲- سلیمان بن عبدالملک بن مروان

چون ولید دنیا را وداع نمود، مردم با برادر او، سلیمان بن عبدالملک، بیعت نمودند و او بر خلاف برادرش ولید، مردی فصیح بود؛ مانند خالد و عبدالله، پسران یزید بن معاویه، و از برای خالد و سلیمان در باب فصاحت قصه لطیفی است که اکنون جای بیان آن نیست.

سلیمان بن عبدالملک همواره جامه های قیمتی و لطیف می پوشید و جامع اموی را که ولید بنا کرده بود به اتمام رساند. او نمازها را در اوایل اوقات می خواند، در حالی که خلفای بنی امیه آخر وقت می خواندند. سلیمان مردی اکول و پرخور بود و گفته شده که هر روز یکصد رطل شامی غذا می خورد.

مورخ امین، مسعودی، نقل کرده که او هر روز یکصد رطل عراقی غذا می خورد [و رطل عراقی یکصد و سی درهم است که عبارت از شصت و هشت مثقال صیرفی و ربع مثقال می باشد]، و گاهی جوجه مرغ برای او کباب می کردند و همین که سیخ های کباب را نزد او می آوردند صبر نمی کرد تا سرد شود و با آستین لباس قیمتی خود گوشت ها را از سیخ می کشید و با آن حرارت می خورد.

و در تاریخ نیشابور نقل شده که سلیمان در یک صبحگاه چهل مرغ پخته و چهارصد تخم مرغ و هشتاد و چهار قلوه با پیهای آن با هشتاد گرده نان را خورد و چون طعام آوردند، به عادت همیشه طعام را نیز خورد. برخی گفته اند مرگ او نیز به واسطه همین پرخوری بوده است. مدت حکومت او دو سال و هشت ماه و پنج شب بود و عمر او به سی و نه و یا چهل و پنج سال رسید. (۵۱۱)

۳- عمر بن عبدالعزیز بن مروان

در سال نود و نه هجری قمری، سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت و طبق وصیت او عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید. سلیمان بن عبدالملک در وصیت نامه خود نوشته بود: «عمر بن عبدالعزیز [پس از من] خلیفه است و پس از او یزید بن عبدالملک خلیفه خواهد بود.»

چون این وصیت نامه قرائت شد، عمر بن عبدالعزیز در آخر مجلس نشسته بود و چون شنید که او را برای خلافت تعیین نموده اند گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». پس مردم شتافتند و دست و بازوی او را گرفتند و بالای منبر بردند و او بر پله دوم منبر نشست و اول کسی که با او بیعت نمود یزید بن عبدالملک بود و سپس سایر مردم با او بیعت نمودند. تا این که برخاست و خطبه ای خواند و گفت:

«ای مردم! پدران و اصول ما و فرزندان آنان دنیا را وداع نمودند و ما را نیز بقایی

نیست و مردم کلاً در این دنیا هدف فنا هستند و هر جرعه که می نوشند همراه بلایی است و هر لقمه که می خورند غصه هایی به همراه دارد. به هیچ نعمتی نمی رسند جز این که نعمت دیگری را از دست می دهند و هر روزی از عمر آنان می گذرد یک روز به اجل خود نزدیک می شوند.» سپس به عامل خود در مدینه نوشت: «ده هزار دینار بین فرزندان علی علیه السلام پخش کن.»

مسعودی از بلاغت او نقل کرده که به یکی از عمال خود نوشت: «قد کثر شاکوک و قل شاکروک فإما اعتدلت و إما اعتزلت و السلام»؛ یعنی: «تو را شاکای فراوان و شاکر اندک است؛ یا عدالت پیشه کن و یا از مسند حکومت کنار رو، و السلام.»

بالجمله، عمر بن عبدالعزیز مردی وجیه و اهل عبادت و نجیب بود و رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «فی کل حئی نجیبٍ إلی فی بنی أمیة.» یعنی: «هر قومی را نجیب و انسان شایسته ای باشد جز بنی امیه که هیچ کدام شایسته و نجیب نخواهند بود.»

عمر بن عبدالعزیز اعدل بنی مروان بود و چون بر خلافت مستقر شد، عمال بنی امیه را عزل نمود و افراد صالح و خیراندیش را به جای آنان گماشت و دستور داد ضیافت خانه ای برای فقرا و در راه مانده ها بنا کنند و برای در راه ماندگان سهمی تعیین نمود، و از کارهای نیک او این بود که فدک را به اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله بازگرداند، در حالی که عثمان آن را به مروان داده بود.

او به اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله و آل علی علیه السلام احسان می کرد و متعرض آنان نمی شد و از کارهای نیک او این بود که سب امیرالمؤمنین علیه السلام را که معاویه تأسیس نموده بود و تا آن زمان ادامه داشت، منع کرد و دستور داد در خطبه ها به جای سب به آن حضرت آیه شریفه «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۵۱۲)، و آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ

إِتْيَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۵۱۳) را بخوانند.

سیره ظاهری عمر بن عبدالعزیز از سایر بنی امیه [و بنی مروان و بنی عباس] امتیاز ویژه ای داشت، و به همین علت، دو نفر از بزرگان علمای شیعه، مانند سید رضی و فرد دیگری، از مذمت او خودداری نموده اند؛ گرچه عموم علمای شیعه او را غاصب خلافت و امامت می دانند و می گویند: «چه گناهی بالاتر از غصب خلافت و امامت است؟ و در آن زمان خلافت و امامت حقّ حضرت باقر العلوم امام پنجم علیه السلام بوده و عمر بن عبدالعزیز آن را غصب نموده است.» [از این رو، از امام سجّاد و یا دیگری از ائمّه علیهم السلام نقل شده که فرمود: «عمر بن عبدالعزیز را مردم در روی زمین ستایش می کنند و ملائکه آسمان او را لعنت می نمایند.»]

بالجمله، عمر بن عبدالعزیز در ماه رجب سال ۱۰۱ هجری قمری در دیر سمعان، از نواحی شهر حمص، از دنیا رحلت نمود و خلافت او دو سال و پنج ماه و پنج روز، و عمر او سی و نه سال بوده است و هنگامی که بنی عباس مرده های بنی امیه را از گورستان بیرون می آوردند و آتش می زدند متعزّض قبر او نشدند و عدّه ای از شعرا مانند فرزدق و کثیر غزه و سید رضی رحمه الله درباره او مرثیه گفته اند و مطلع قصیده سید رضی در مرثیه او این است:

یا بن عبدالعزیز لو بکت العین

فتی من أمیه لبکیتک (۵۱۴)

۴- یزید بن عبدالملک بن مروان

در دهه آخر ماه رجب سال ۱۰۱ که عمر بن عبدالعزیز از دنیا رحلت نمود، یزید بن عبدالملک به خلافت و حکومت رسید و تا مدتّ چهل روز به سیره عمر بن عبدالعزیز عمل کرد. آن گاه چهل نفر از مشایخ و بزرگان شام نزد او آمدند و سوگند

یاد کردند که خلفا را در آخرت حساب و عقابی نیست. از این رو، یزید دست از سیره عمر بن عبدالعزیز برداشت.

گفته شده که او علاقه شدیدی به یک کنیز آوازه خوان به نام «حبابه» داشت و پیوسته با او در عیش و عشرت بود و چون حبابه مرد از مرگ او بسیار اندوه پیدا کرد و عیش او بلکه عقل او دگرگون شد و مدتی اجازه نداد مرده حبابه را دفن کنند و پیوسته او را می بوسید تا آن که بدن او متعفن گردید و مردم او را ملامت نمودند. سپس اجازه داد تا او را دفن کنند، ولی در کنار قبر او اقامت نمود و پس از پانزده روز از مرگ حبابه یزید نیز مرد. [لعنت خدا بر او و بر پدران او باد.]

ابوحمزه خارجی، گاهی بنی مروان را یاد می کرد و زشتی ها و مثالب آنان را بیان می نمود و چون به یزید بن عبدالملک می رسید می گفت: «یزید حبابه را طرف راست خود نشانده و سلامه را طرف چپ خود نشانده و گفت: "می خواهم از شادی پرواز کنم"، پس پرواز نمود و به لعنت خدا و عذاب الیم واصل گردید.» یزید بن عبدالملک بیست و پنج شعبان سال ۱۰۵ هجری در بلقاع دمشق مرد و او را در کنار باب الصیغیر دفن کردند. او سی و هفت سال عمر کرد و خلافت او چهار سال و یک ماه و دو روز بود. (۵۱۵)

۵- هشام بن عبدالملک بن مروان

هنگامی که یزید بن عبدالملک در سال ۱۰۵ هجری از دنیا رحلت نمود، مردم برادرش هشام بن عبدالملک را به جای او نشانند. او مردی لوچ و احوال و غلیظ و درشت خو و حریص و بخیل بود. برای خود از اموال بیت المال به قدری اندوخته نمود که هیچ کدام از خلفا به این اندازه اندوخته نکردند. او به قدری اهل تجمل بود که در سفر حجی جامه های او را سیصد شتر حمل می کردند و چون مرد، ولید بن یزید احتیاط کرد و اموال او را صرف کفن و دفن او نکرد، بلکه با مال قرضی و

عاریه ای او را تجهیز نمود.

در اخبار الدول آمده که بین هشام و ولید منافرت و جدایی بود. از این رو، ولید احتیاط نمود و بدن هشام را غسل نداد و کفن نکرد تا این که بدن او گنبدید.

بالجمله، هیچ زمانی بر مردم سخت تر از زمان هشام نبود. گفته شده که در بین خلفای بنی امیه و بنی مروان سه نفر در امور سیاسی و شیطنت بی نظیر بودند: اول معاویه بن ابی سفیان، دوم عبدالملک بن مروان، و سوم هشام بن عبدالملک، و منصور دوانیقی در امور سیاسی از هشام تقلید می کرد. (۵۱۶)

قیام زید بن علی بن الحسین علیهم السلام و شهادت او به دست هشام

زید بن علی بن الحسین علیهما السلام روزی بر هشام وارد شد و اهل مجلس او جایی برای نشستن به زید ندادند و هشام او را تحقیر نمود و گفت: «تو فرزند کنیزی هستی.» زید گفت: «این عیب نیست و فرزند از ناحیه مادر پست نمی شود. از سویی، مادر اسماعیل کنیز بود و خداوند او را پیامبر خود قرار داد.»

سپس گفت: «تو من را به مادر تحقیر می کنی، در حالی که من فرزند علی و فاطمه علیها السلام هستم.» سپس زید تصمیم قیام گرفت، لکن امام باقر علیه السلام با قیام او مخالف بود و او را از این تصمیم برحذر داشت.

امام باقر علیه السلام به برادر خود، زید، فرمود: «اعتماد بر اهل کوفه شایسته نیست؛ چه، آنان اهل مکر و خیانت هستند و در کوفه جدّ تو امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد و به عموی تو امام حسن علیه السلام زخم زدند و پدرت امام حسین علیه السلام را اهل کوفه شهید کردند و در کوفه ما را دشنام دادند.» سپس آینده دولت بنی مروان را برای زید بیان نمود، و در نهایت، زید نپذیرفت و از تصمیم خود بازنگشت تا این که امام باقر علیه السلام به زید فرمود: «ای برادر! من می ترسم که تو را در کناسه کوفه به دار بیاویزند.» سپس با او

وداع نمود و فرمود: «دیگر همدیگر را ملاقات نخواهیم کرد.»

در نهایت، زید آماده قیام شد و پس از ملاقات با هشام وارد کوفه گردید و علما و اشراف کوفه با او بیعت کردند و قیام او شروع شد. از سویی، یوسف بن عمر ثقفی، عامل عراق، با دستور هشام آماده جنگ با او شد، همین که جنگ شروع شد، اصحاب زید خیانت کردند و بیعت خود را شکستند و فرار کردند و زید با جمعیت کمی باقی ماند و جنگ سختی کرد تا شب فرا رسید و لشکریان هشام دست از جنگ کشیدند و زید زخم زیادی برداشته بود و تیری در پیشانی او مانده بود و چون حجاجی را از روستاهای اطراف برای بیرون کشیدن آن تیر آوردند و او تیر را بیرون کشید، در همان ساعت، زید به شهادت رسید.

پس جنازه او را در میان جوی آبی دفن کردند و از آن حجاج پیمان گرفتند که این خبر را آشکار نسازد، لکن حجاج نزد یوسف ثقفی رفت و قبر زید را معرفی نمود. پس یوسف قبر زید را شکافت و جنازه او را خارج کرد و سر او را جدا نمود و برای هشام فرستاد و هشام دستور داد بدن زید را برهنه کنند و به دار بیاویزند. و در کناسه کوفه [همان گونه که امام باقر علیه السلام خبر داده بود]، به دار آویخت، و به همین قضیه اشاره نموده یکی از شعرای بنی امیه، و به آل ابوطالب و شیعیان می گوید:

صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَى جِدْعٍ نَخَلِهِ

و لَمْ أَرْ مَهْدِيًّا عَلَى الْجِدْعِ يُصَلَبُ

و بعد از زمانی هشام به یوسف دستور داد بدن زید را به آتش بسوزاند و خاکسترش را به باد دهد. (۵۱۷)

۶- ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان

هشام بن عبدالملک در سال ۱۲۵ قمری به دوزخ واصل شد و همان روز برادر او ولید پلید بر مسند حکومت تکیه زد. او مردی خبیث السیره و ملحد و بی دین و

معروف به فسق و فجور بود و حتی به ظواهر اسلام ملتزم نبود و پیوسته به شرب خمر و غنا و لهو و لعب و انواع فسق و فجور و مجالس معصیت اشتغال داشت و هیچ کدام از بنی امیه در شرابخواری مانند او نبودند. او دستور داد که حوضی را پر از شراب کنند و گاهی که طرب و شادی او افزون می شد خود را در آن حوض می افکند و چندان شراب می نوشید که اثر آن در آن حوض نمودار می شد.

در کتاب تاریخ خمیس و اخبار الدول آمده که روزی ولید کافر به خانه آمد و چون دید دخترش با دایه اش نشسته، بر زانوی وی نشست و بکارت دختر خود را ازاله نمود و دایه به او گفت: «آیا دین مجوس پیشه کرده ای؟» و ولید این شعر را خواند:

من راقب الناس مات غمماً

و فاز باللذة الجسورِ

ابن ابی الحدید هنگامی که اخبار احمقان عرب را شماره می کند، می گوید: روزی سلیمان، برادر ولید، در مجلسی گفت: «خدا برادرم ولید را لعنت کند، او مرد فاجری بود و مرا نیز تکلیف به فاحشه و عمل لواط نمود.»

و در کتب اهل سنت آمده که یک شب چون مؤذن اذان صبح را گفت، ولید برخاست و شراب خورد و با کنیز خود که او هم مست بود در آویخت و با او نزدیکی کرد و سوگند یاد نمود که امروز امام جماعت مردم جز این کنیز نباشد. پس لباس خود را به او پوشانید و آن کنیز را در حال مستی و جنابت به مسجد فرستاد تا بر مردم نماز بخواند.

در اکثر کتاب ها، مانند حیات الحیوان دمیری و ادب الدین و الدنیا ماوردی آمده که روزی ولید پلید به قرآن تفأل نمود و این آیه آمد: «وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (۵۱۸). پس قرآن را بر هم گذارد و آن را در جایی قرار داد و چندان تیر به آن زد تا پاره پاره شد و این اشعار را خواند:

تُهَدِّدُنِي بِجَبَّارٍ عَنِيدٍ

فَهَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ

إِذَا مَا جِئْتَ رَبَّكَ يَوْمَ حَشْرِ

فَقُلْ يَا رَبِّ مَزَّقْنِي الْوَلِيدُ

و در مروج الذهب آمده که ولید کفر خود را افشا نمود و گفت:

تَلَعَبَ بِالْخِلاَفَةِ هَاشِمِيَّ

بلا و حی اُتاه و لا کتاب

فقل لله يمنعني طعامي

و قل لله يمنعني شرابي (۵۱۹)

۷-۸- یزید و ابراهیم پسران ولید بن عبدالملک بن مروان

یزید بن ولید در شب جمعه بیست و سوم جمادی الآخر سال ۱۲۶ هجری قمری به خلافت رسید و مردم شام ولید را از خلافت خلع نمودند و با یزید بیعت کردند. آن گاه یزید فرمان قتل ولید را صادر نمود و گفت: «هر کس سر او را برای من بیاورد یکصد هزار درهم به او جایزه می دهم.» پس یاران او به قریه بحراء دمشق رفتند و اطراف ولید را گرفتند. ولید گفت: «اکنون من همانند عثمان شده ام.»

پس او را کشتند و سر او را برای یزید آوردند و یزید دستور داد سر او را در دمشق گردانند و سپس بر دیوار شهر آویختند، و چون خلافت برای یزید مستقر گردید، او همانند عمر بن عبدالعزیز به عبادت و عدالت پرداخت. و مردم او را «ناقص» می گفتند؛ چرا که حقوق لشکریان خود را کم کرده بود و عبارت معروف: «النَّاقِصُ وَالْأَشْجُ أَعْدَاءُ بَنِي مَرْوَانَ» اشاره به او و عمر بن عبدالعزیز است.

یزید، نخستین خلیفه ای بود که مادر او کنیز بود و بنی امیه از چنین چیزی هراس داشتند؛ چرا که شنیده بودند سلطنت آنان به دست خلیفه ای که مادرش کنیز است از بین خواهد رفت. مدّت خلافت یزید پنج ماه و دو شب بود و در روز اوّل ذی الحجّه سال ۱۲۶ قمری در دمشق از دنیا رفت و نزدیک باب الصّیغیر او را دفن کردند، و عمر او چهل سال و یا چهل و شش سال بود. (۵۲۰)

و چون یزید ناقص از دنیا رفت، برادرش ابراهیم حکومت را به دست گرفت و چهار ماه و یا دو ماه و ده روز حکومت کرد و در این مدت نیز حکومت برای او مستقر نشد و در دوران کوتاه خلافت او هرج و مرج و اختلاف حاکم بود و مردم یک هفته او را به عنوان خلیفه سلام می دادند و یک هفته به او اعتنایی نمی کردند؛ چنان که شاعر عصر او گفته است:

نبایع ابراهیم فی کلّ جمعہ

ألا إنّ أمراً أنت والیه ضائع

و بدین وضعیّت بود تا این که مروان بن محمّد [مروان حمار] خروج نمود و از جزیره وارد دمشق شد و به جنگ او شتافت، و ابراهیم چون قدرتی نداشت و دولت او مستقر نشده بود فرار کرد و مروان بر او مسلط شد و او را کشت و جسدش را به دار آویخت، و از آن زمان سلطنت مروانیان رو به ضعف و نابودی گذارد تا این که مروان کشته شد و دولت بنی مروان به بنی عباس منتقل گردید و حضرت باقرعلیه السلام در ایام ابراهیم و یا ولید از دنیا رحلت نمود. (۵۲۱)

۹- مروان بن محمّد بن مروان بن حکم، معروف به مروان حمار

مروان بن محمّد روز دوشنبه چهاردهم صفر سال ۱۲۷ قمری، بعد از کشته شدن ابراهیم، به خلافت رسید و مردم با او بیعت کردند. او معروف به مروان حمار بود و سبب این لقب، همان گونه که در اخبار الدول آمده، کثرت صبر او بر شداید و مکاره در جنگ ها بوده است؛ چنان که گفته می شود: «فلان أصر من حمار فی الحروب»، و در اوایل سال ۱۳۲ قمری کشته شد و مدت خلافت او پنج سال و ده روز و یا پنج سال و سه ماه بود. (۵۲۲)

مؤلف گوید: شایسته است در پایان شرح حال خلفای غاصب بنی امیه و بنی مروان که آنان نیز از بنی امیه اند به برخی از آیات و اخباری که در مذمت و شقاوت آنان وارد شده است و علمای اهل سنت نگاشته اند اشاره شود. خداوند در آیه ۶۰ سوره اسرا می فرماید:

«وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا»؛

یعنی: [ای رسول من] آنچه ما در خواب به تو نشان دادیم، جز امتحانی برای مردم نبود و نیز برای معرفتی شجره ملعونه در قرآن بود و ما آنان را می ترسانیم تا به خود بیایند، و لکن این ترساندن برای آنان جز طغیان بزرگ و سرکشی نیفزاید. مقصود از شجره ملعونه طبق روایات طرفین بنی امیه هستند.

فخر رازی در تفسیر کبیر خود، از سعید بن مسیب نقل نموده که رسول خداصلی الله علیه و آله در خواب دید بنی امیه بر منبر او همانند بوزینه ها جست و خیز می کنند، و از این خواب اندوهگین گردید [تا این که سوره مبارکه قدر بر او نازل شد و خداوند او را به شب قدر بشارت داد].

ابن ابی الحدید، از امالی ابوجعفر محمد بن حبیب آورده که عمر بن خطاب به کعب الأحبار یهودی گفت: «آیا در اخبار شما آمده که خلیفه [این پیامبرصلی الله علیه و آله] کیست؟» او گفت: «خلافت بعد از پیامبر [اسلام] به دشمنان او می رسد که پیامبرصلی الله علیه و آله با آنان جنگ کرد و آنان با او جنگ کردند.» پس عمر گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، و سپس روی خود به عتّاس نمود و گفت: «از رسول خداصلی الله علیه و آله شبیه این کلام را شنیدم که می فرمود: «لَيُصْعَدَنَّ بَنُو أُمِيَّةَ عَلَى مَنبَرِي وَلَقَدْ رَأَيْتَهُمْ فِي مَنَامِي يَتْرُونَ عَلَيْهِ نَزْوِ الْقَرْدَةِ وَفِيهِمْ أَنْزَلُ: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي...»».

یعنی: «هر آینه بنی امیه بر منبر من بالا خواهند رفت و من در خواب دیدم که

بوزینه ها بر منبر من جست و خیز می کنند و آیه «و ما جعلنا الرؤیا...» درباره آنان نازل گشت.»

و از رساله مفاخره بنی هاشم و بنی امیه جاحظ نقل شده که گفته: «بنی هاشم را عقیده آن است که شجره ملعونه بنی امیه هستند.»

و از عمره ابن بطریق نیز نقل شده که آیه «الَّذِينَ يَدُلُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُيُوتِ * جَهَنَّمَ يَصْرِفُونَهَا وَ بَيْتِ الْقُرْآنِ» (۵۲۳) مربوط به بنی امیه است. (۵۲۴)

ص: ۳۹۳

۱- ابوالعباس سفاح: عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب

پس از دوران بنی امیه و بنی مروان، حکومت بنی العباس شروع شد و نخستین حاکم بنی عباس، ابوالعباس سفاح بود. او در روز جمعه، سیزدهم ربیع الأول و یا نیمه جمادی الثانی سال ۱۳۲ هجری قمری لباس خلافت بر تن نمود و مردم با او بیعت نمودند و سپس به مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله رفت و روز جمعه بر بالای منبر ایستاده خطبه خواند و صدای مردم بلند شد که سنت رسول خداصلی الله علیه وآله را احیا نمودی؛ چرا که خلفای بنی امیه نشسته خطبه می خواندند.

همان گونه که در اخبار الدول آمده، پس از بیعت با سفاح، عده بی شماری از بنی امیه کشته شدند و سفاح امر کرد تا قبرهای آنان را شکافتند و مردگانشان را بیرون آوردند و سوزانند و از آن پس به جستجوی بنی امیه برآمدند و هر که را یافتند کشتند جز اطفال شیرخوار و کسانی که به اندلس فرار کردند و کشته های بنی امیه را در راه ها ریختند تا سگ ها آنان را بخورند و پایمال مردم شوند.

سفاح، مردی مهربان و رؤوف بود و هنگام طعام از همه حالات گشاده روتر و خوشحال تر بود و چون دولت سفاح و عباسیه با کوشش ابومسلم خراسانی به روی کار آمد، سفاح ابومسلم را آسیبی نرساند، بلکه او را احترام می کرد تا این که سفاح وفات نمود و منصور به جای او نشست و ابومسلم بیست و پنجم شعبان سال ۱۳۷ قمری در «رومیه المدائن» به امر منصور کشته شد. ابومسلم نیز مردی سفاک و خون ریز بوده؛ و شمار کشته های او که با شکنجه کشته شده بودند به ششصد هزار نفر رسیده بود.

سفاح چهار سال و نه ماه خلافت کرد و در روز یکشنبه، دوازدهم ذی حجه سال ۱۳۶ قمری در انبار مدینه که خود بنا کرده بود دنیا را وداع نمود و سی و سه

امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود به خلافت بنی امیه و انتقال آن به بنی عباس اشاره نموده و از برخی از اوصاف خلفای بنی عباس مانند رأفت سفاح و فتاکی و خونریزی منصور و استقرار و طولانی شدن حکومت رشید و دانایی مأمون و دشمنی شدید متوکل [باهل البیت علیهم السلام] و کشته شدن منتصر به دست او و کثرت زحمت و رنج معتمد از جنگ با صفار و غیره خبر داده است و این اخبار در ضمن خطبه شریفه آن حضرت است که می فرماید:

«وَيَلُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رِجَالِهِمُ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا رَبُّكُمْ تَعَالَى أَوْلَاهُمْ خَضِرَاءُ وَآخِرُهُمْ هَزْمَاءُ ثُمَّ تَلَى بَعْدَهُمْ أَمْرُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رِجَالٌ أَوْلَاهُمْ أَرْزَافُهُمْ وَثَانِيَهُمْ أَفْتَكُهُمْ وَخَامِسِيَهُمْ كَبَشِيَهُمْ وَسَابِعِيَهُمْ أَعْلَمُهُمْ وَعَاشِرِيَهُمْ أَكْفَرُهُمْ يَقْتُلُهُ أَحْصَهُمْ بِهِ وَخَامِسَ عَشْرَهُمْ كَثِيرُ الْعَنَاءِ قَلِيلُ الْغَنَاءِ، سَادِسَ عَشْرَهُمْ أَقْضَاهُمْ لِلدَّمَمِ وَأَوْصِيَهُمْ لِلرَّحِمِ كَأَنِّي أَرَى ثَامِنَ عَشْرَهُمْ تَفْحَصُ رِجَالَهُ فِي دَمِهِ بَعْدَ أَنْ يَأْخُذَهُ جُنْدُهُ بِكَظْمِهِ مِنْ وُلْدِهِ ثَلَاثَ رِجَالٍ سِيرَتُهُمْ سِيرَةُ الضَّلَالِ، الثَّانِي وَالْعِشْرُونَ مِنْهُمْ الشَّيْخُ الْهَرِمُ، تَطُولُ أَعْوَامُهُ...»

و در آخر خطبه به کشته شدن معتصم در بغداد و زوال دولت بنی عباس اشاره نموده و می فرماید: «السَّادِسُ وَالْعِشْرُونَ مِنْهُمْ يُشَرِّدُ الْمَلِكُ مِنْهُ.» تا این که فرمود: «لَكَأَنِّي أَرَاهُ عَلَى جَسِيرِ الزُّورِ قَتِيلًا» «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.» (۵۲۵)

تعبیر آن حضرت از معتصم به بیست و ششم، شاید به این علت باشد که او بیست و ششمین حاکم مستقل و بزرگ دولت بنی عباس بوده؛ چه، آن که عده ای از آنان خلافت برایشان مستقر نشد و مغلوب و مقهور بودند و جز اسم خلافت چیزی عاید آنان نشد، و یا این که معتصم بیست و ششمین فرزند عباس بوده است. والله العالم.

این خطبه را قطب‌المحدّثین و وجیه عندالفریقین شیخ أجَلّ، محمّد بن شهر آشوب رحمه الله در مناقب ایراد نموده است که وفات او بیش از پنجاه سال قبل از خلافت معتصم واقع شده است. (۵۲۶)

۲- ابو جعفر عبدالله منصور معروف به دوانیقی

سَفّاح در روز دوازدهم ذی حَجه سال ۱۳۶ قمری، قبل از رحلت از دنیا، از مردم برای برادر خود، ابو جعفر منصور، بیعت گرفت و منصور در آن روز امیرالحاج بود و در مکه به سر می برد و پس از حجّ به کوفه آمد و در محلّ هاشمیّه بر تخت سلطنت نشست و مردم باز عموماً با او بیعت نمودند، و از عجایب این است که ولادت منصور در ذی حَجه سال ۹۵ واقع شد و خلافت او نیز در ذی حَجه انجام گرفت و وفات او نیز در روز ششم ذی حَجه سال ۱۵۸ هجری در راه مکه در بئر میمون واقع شد.

جنّازه او در قبرستان حجّون مدفون گردید و مدّت خلافت او نزدیک به بیست و دو سال بود و عمر او به شصت و سه سال رسید و چون از دنیا رفت ششصد هزارهزار درهم و چهارده هزارهزار دینار از او به جای ماند، و با این حال از انفاق مال خود بخیل بود و به این علّت او را دوانیقی می خواندند که با عمّال و صنّاع خود بر دوانیق محاسبه می کرد و در امور سیاسی، همان گونه که گذشت، از هشام بن عبدالملک تقلید می نمود.

منصور نخستین کسی است که به احکام نجوم عمل کرد و منجمین را گرد خود جمع نمود و اوّل کسی است که کتاب های سریانی و عجمی را برای او به عربی ترجمه کردند؛ مانند اقلیدس و کلیله و دمنه، و شهر بغداد به امر منصور بنا گردید.

مسعودی گفته که در هر روز پنجاه هزار کارگر در آن شهر مشغول به کار بودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از بنای بغداد مکرر خبر داده و فرموده است: «و تُبْنَى مَدِينَةُ يُقَالُ لَهَا الزُّورَاءُ بَيْنَ دِجْلَةَ وَ دُجَيْلٍ وَ الْفَرَاتِ فَلَوْ رَأَيْتُمُوهَا مُشِيدَةً بِالْجِصِّ وَ الْأَجْرِ مُرْخَفَةً بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ»، إلى أن قال: «تَوَالَتْ عَلَيْهَا مُلُوكُ بَنِي الشَّيْطَانِ أَرْبَعَهُ وَ عَشْرُونَ مَلَكًا عَلَى عَدَدِ سِنِي الْكَدِيدِ فَأَوْلَهُمُ السَّفَاحُ وَ الْمِقْلَاصُ وَ الْجَمُوحُ...» (۵۲۷)

منصور در ایام خلافت خود، بسیاری از آل ابوطالب را شهید کرد و بعضی را احضار کرد و تازیانه بر آنان زد و برخی را هزار تازیانه زد، و بسیاری از طالبین در ایام منصور از ترس او مخفی و متواری شدند. (۵۲۸)

مؤلف گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه فوق فرمود: «ألا- وَ إِنِّي ظَاعِنٌ عَنْ قَرِيبٍ [یعنی اُرتحل] وَ مُنْطَلِقٌ إِلَى الْمَغِيبِ، فَارْتَقِبُوا الْفِتْنَةَ الْأَمَوِيَّةَ وَ الْمَمْلَكَةَ الْكُشَيْرِيَّةَ وَ إِمَاتَةَ مَا أَحْيَاهُ اللَّهُ، وَ إِحْيَاءَ مَا أَمَاتَهُ اللَّهُ، وَ اتَّخَذُوا صَوَامِعَكُمْ بِيُوتِكُمْ، وَ عَضُّوا عَلَى مِثْلِ جَمْرِ الْعُضَا [عَضُّ بِهِ وَ عَلَيْهِ: أَمْسَكَه بِأَسْنَانِهِ أَيْ اصْبِرُوا عَلَى بَلِيَّةٍ عَظِيمَةٍ] وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا فَذِكْرُهُ أَكْبَرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. » ثُمَّ قَالَ: «وَ تُبْنَى مَدِينَةُ...».

و در ادامه خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ شخصی بنام عامر بن کثیر که گفت: «یا امیرالمؤمنین! شما ائمه کفر را برای ما روشن کردید، پس ائمه حق را نیز بیان فرمایید.» فرمود: «آری این عهدی است که رسول خداصلی الله علیه و آله به من سپرده و فرموده است: "خلافت حق دوازده امام خواهد بود که نه نفر آنان از فرزندان حسین من می باشند و من چون به معراج رفتم نام آنان را در ساق عرش مشاهده نمودم."» (۵۲۹)

۳- مهدی عباسی: محمد بن عبدالله منصور

همان گونه که گذشت، منصور دوانیقی روز ششم ذی حجه سال ۱۵۸ قمری در راه مکه به دوزخ واصل شد و در همان روز، در ماه ربیع، برای پسرش محمد بن

عبدالله منصور، معروف به مهدی عباسی، از مردم بیعت گرفت. آن روز محمد در بغداد بود و چون خبر خلافت به او رسید، بعد از دو روز به منبر رفت و خطبه ای خواند و باز از مردم برای خود بیعت گرفت و همه مردم با او بیعت نمودند.

ولادت او در سال ۱۲۷ قمری بود و در سال ۱۶۷ قمری از بغداد به بلاد دینور رفت تا از آب و هوای خرم آن استفاده کند و در نهایت در قریه رزین سبزان در بیست و سوم محرم سال ۱۶۹ قمری وفات نمود و هارون الرشید بر او نماز خواند و در همان جا او را دفن کرد. مدت خلافتش ده سال و یک ماه و نیم بود و عمرش به چهل و سه سال رسید.

دمیری گوید: «مهدی عباسی مردی جواد و خوش خلق و ممدوح و رعیت شناس بود. او اموال پدرش منصور را که وقت مرگ به صد هزارهزار درهم و شصت هزارهزار دینار رسیده بود، همه را بین مردم پخش نمود.»

صاحب مروج الذهب از فضل بن ربیع نقل نموده که روزی شریک بن عبدالله بن سنان نخعی بر مهدی عباسی وارد شد، مهدی به او گفت: «باید یکی از سه کار را انجام دهی: یا منصب قضاوت را بپذیری و یا فرزندان من را تعلیم دهی و یا یک نوبت از غذای من بخوری.» شریک بن عبدالله چون چاره ای از پذیرفتن یکی از آن سه چیز را نداشت، به ناچار با خود گفت: «خوردن یک نوبت طعام آسان تر باشد.» پس مهدی عباسی به طبّاخ خود دستور طعام مخصوصی را داد و چون طعام آماده شد و شریک از خوردن آن فارغ گردید، قیم مطبخ به مهدی عباسی گفت: «ای امیر المؤمنین! لیس یفلح الشیخ بعد هذه الأكلة أبداً؛ یعنی: «ای امیر! این شیخ با خوردن این غذا هرگز رستگار نخواهد شد.» فضل بن ربیع گوید: «به خدا سوگند، شریک پس از آن طعام، منصب قضاوت و تعلیم فرزندان مهدی عباسی را نیز پذیرفت [و یک نوبت غذای مهدی، سبب شد که از هیچ چیزی پرهیز نکند].» (۵۳۰)

در روز بیست و سوم محرم سال ۱۶۹ قمری که مهدی عباسی وفات نمود، خلافت به پسرش موسی هادی منتقل شد و هارون الرشید، برادر هادی، برای او از مردم بغداد و غیره بیعت گرفت و قاصدی به طرف موسی هادی که در جرجان بود فرستاد و هادی به بغداد بازگشت و عموم مردم با او بیعت نمودند. موسی هادی در ایام خلافت خود می خواست برادر خویش رشید را از ولایت عهدی خلع نماید و آن را به پسر خود، جعفر واگذار کرد که مرگ او رسید و خواسته او انجام نگرفت. موسی هادی در شب چهاردهم یا هیجدهم ربیع الأول سال ۱۷۰ قمری وفات نمود و عمر او قریب به بیست و پنج سال رسیده بود. (۵۳۱)

۱- محمد بن منصور معروف به هارون الرشید

در صبح همان شب که موسی هادی از دنیا رفت، مردم با برادرش هارون الرشید در مدینه السلام بغداد بیعت کردند. آن شب، شب چهاردهم یا هیجدهم ربیع الأول سال ۱۷۰ هجری قمری بود. عجیب آن بود که در آن شب سه حادثه رخ داد: ۱- وفات خلیفه، موسی هادی؛ ۲- انتقال خلافت به برادرش هارون الرشید؛ ۳- ولادت مأمون الرشید.

هارون بیست و سه سال و چند ماه خلافت نمود و در شب شنبه، سوم جمادی الآخر سال ۱۹۳ قمری در طوس در قریه سناباد به دوزخ واصل گردید و قبر او در بقعه مبارکه رضویه پشت سر امام رضا علیه السلام واقع شده (۵۳۲) و مدت عمرش چهل و چهار سال و چهار ماه بود.

چون هارون بر مسند خلافت نشست، یحییای خالد برمکی را وزیر خویش قرار داد و چون نسل برامکه را هارون نابود کرد، به امر موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن یقطین وزیر هارون الرشید شد. علی بن یقطین نزد حضرت کاظم علیه السلام منزلتی بزرگ داشت و آن حضرت به او نوید بهشت داد و در چند حدیث آمده که امام علیه السلام فرمود:

«ضمنت لعلی بن یقظین أن لا تمسه النار أبداً.»

و در روایتی آمده که چون علی بن یقظین به طرف موسی بن جعفر علیهما السلام می رفت آن حضرت به اصحاب خود فرمود: «هر که دوست دارد یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را ببیند به علی بن یقظین نگاه کند.» مردی گفت: «پس او از اهل بهشت است؟» امام کاظم علیه السلام فرمود: «من شهادت می دهم که او از اهل بهشت است.»

داوود رقی می گوید: روز عید قربان خدمت موسی بن جعفر علیهما السلام بودم و آن حضرت ابتدای به سخن نمود و فرمود: «من در وقتی که در موقف عرفات بودم یاد علی بن یقظین بودم و او پیوسته در نظر من و قلب من بود و از خاطر من جدا نشد تا از عرفات به مشعر رفتم.»

و روایت شده که یک سال در عرفات دیدند یکصد و پنجاه نفر را علی بن یقظین به حج اعزام نموده و همه آنان از مال او حج به جا آوردند.

احادیث در فضیلت علی بن یقظین فراوان است و روایت شده که چون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به عراق آمد، علی بن یقظین از منصب وزارت و ابتلائی به مصاحبت هارون شکوه نمود و امام کاظم علیه السلام به او فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى أَوْلِيَاءَ مَعَ أَوْلِيَاءِ الظُّلْمَةِ لِيُدْفَعَ بِهِمْ عَن أَوْلِيَائِهِ وَأَنْتَ مِنْهُمْ يَا عَلِيُّ.»

یعنی: «خداوند در کنار پیروان سلاطین ستمگر، اولیا و دوستانی دارد که به وسیله آنان بلا را از دوستان خود برطرف می کند و تو از آنان هستی.»

ماجرای نابودی برامکه در دولت هارون الرشید

هنگامی که خلافت به هارون الرشید رسید او آل برامکه، یعنی خالد بن برمک و یحیی برمک و جعفر برمک و محمد بن یحیی برمک و موسی بن یحیی برمک، را به مقامات بلند و وزارت خود رفعت داد و امور مملکت و رعیت را به ایشان سپرد و آل برامکه بی نهایت کامیاب شدند تا این که گفته شد: «إِنَّ أَيَّامَهُمْ عُرُوسٌ وَسُرُورٌ دَائِمٌ لَا يَزُولُ.» و این گونه بودند تا سال ۱۸۹ قمری فرا رسید، در آن سال طالع ایشان

دگرگون شد و ستاره سعدشان غروب نمود؛ چرا که خدا انتقام خون امام کاظم علیه السلام را از آنان گرفت.

ابن خلکان برمکی گوید: علت [ظاهری] نابودی برامکه این بود که هارون به خاطر علاقه ای که به جعفر بن یحیی برمکی داشت، خواهر خود، عبّاسه را به عقد او درآورد، مشروط به آن که جعفر با او خلوت نکند و تنها نزد هارون همدیگر را ملاقات نمایند.

از سویی، عبّاسه علاقه زیادی به مضاجعه با جعفر داشت و جعفر نمی پذیرفت تا عبّاسه مادر جعفر را با عطایای زیادی بفریفت و او به فرزند خود گفت: «من کنیز بسیار زیبا و با کمالی را برای تو خریداری می کنم تا تو از او بهره زیادی ببری.» آن گاه جعفر عاشق آن کنیز شد و از مادر پیایی مطالبه او را می کرد تا مادر او گفت: «امشب آن کنیز را برای تو آماده می کنم.» سپس عبّاسه را خبر نمود که امشب وصال تو با پسر من انجام خواهد گرفت و جعفر چون از نزد هارون به خانه آمد و حالت مستی داشت عبّاسه را نشناخت و با او هم بستر شد.

چون کار تمام شد، عبّاسه به جعفر گفت: «حیله دختران ملوک را چگونه دیدی؟» جعفر معنای سخن او را نفهمید و عبّاسه حیله خود را برای او بیان نمود و جعفر به خود آمد و گفت: «مرا به قیمت ارزانی فروختی و در خطر بزرگی انداختی.»

عبّاسه از جعفر حمل برداشت و چون مدّت حمل به پایان رسید و فرزند پسری از او متولد شد، فرزند را به دایه ای سپرد و به مکه فرستاد.

هارون از این ماجرا خبر نداشت تا این که زبیده، چون از یحیی بن خالد دلتنگی داشت، این خبر را به هارون رساند و هارون پس از تحقیقات و روشن شدن امر برای او با حیله های ظریفی یاسر خادم را گفت تا گردن جعفر را بزند. آن گاه به او گفت: «ای یاسر! فلان و فلان را حاضر کن.» و چون آنان را احضار نمود، به آنان گفت: «گردن یاسر را بزنید؛ چرا که من نمی توانم قاتل جعفر را ببینم.» هارون سپس بقیه برامکه را به حبس انداخت و دودمان آنان برچیده شد.

تفصیل ماجرا زیاد است، باید به مطوّلات مراجعه شود. بالجمله مدّت دولت برامکه هفده سال و هفت ماه و پانزده روز بیشتر بود و ماجرای نابودی و نکبت آنان را شعرا به شعر درآوردند و گفتند:

يا أَيُّهَا الْمَغْتَرُّ بِالذَّهْرِ

و الذَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَ ذُو غَدْرٍ

لا تَأْمَنِ الذَّهْرَ وَ صَوْلَاتِهِ

وَ كُنْ عَلَى الذَّهْرِ عَلَى حَذَرٍ

إِنْ كُنْتَ ذَا جَهْلٍ بِتَصْرِيفِهِ

فَانظُرْ إِلَى الْمَصْلُوبِ بِالْجَسْرِ (۵۳۳)

۲- ابوموسی محمد امین، فرزند هارون

روز شنبه سوّم جمادی الأولى سال ۱۹۳ هجری قمری، هارون الرشید به هلاکت رسید و مردم با فرزند او محمد امین بیعت نمودند. محمد امین در آن وقت در بغداد بود و مردم قاصدی را با خاتم خلافت و عصا و برد رسول خدا صلی الله علیه و آله که نزد هارون بود با تعجیل تمام برای محمد فرستادند. قاصد روز پانزدهم جمادی الأولى به بغداد رسید و مردم بغداد نیز با او بیعت کردند؛ چرا که هارون در زمان خلافت خود او را ولیعهد خویش قرار داده بود و پس از او مأمون را ولیعهد نموده بود، در حالی که محمد شش ماه از مأمون کوچک تر بود.

همین که هیجده روز از خلافت امین گذشت، تصمیم گرفت برادر خود مأمون را از خلافت خلع کند و خلافت بعد از خود را برای فرزند خویش موسی ناطق قرار دهد. وزرای او این کار را صلاح ندیدند و امین برای دفع برادر خود مأمون لشکری به سوی خراسان فرستاد و چون لشکر او به خراسان رسید مأمون نیز لشکری آماده کرده بود و با آنان درگیر شد و لشکر امین مغلوب شدند و رئیس آنان علی بن عیسی کشته شد و مأمون نیز برادر خود امین را از خلافت خلع نمود و لشکری برای دفع امین به بغداد فرستاد و با برادر خود وارد جنگ شد و مردم زیادی در بغداد کشته

شدند و برخی از اصحاب امین دست از یاری او برداشتند و لشکر او مغلوب شد. امین از فرمانده لشکر برادر خود پناهندگی خواست. او به امین پناه داد، لکن چند نفر از سوی مأمون آمدند و او را محاصره نموده و سر از بدن او جدا کردند و برای مأمون فرستادند. کشته شدن او در بیست و پنجم محرم سال ۱۹۸ هجری قمری واقع شد.

چون سر امین را نزد مأمون آوردند، دستور داد آن سر را در صحن خانه او بر چوبی نصب کردند و لشکر خود را عطای بسیار داد و به هر کس عطایی می داد می گفت: «باید بر سر امین لعنت کنی.» و مردم بر سر امین لعنت می کردند و جایزه می گرفتند، تا این که مردی از عجم چون جایزه خود را گرفت و گفتند سر را لعنت کن، او گفت: «لعن الله هذا و لعن الله والديه و أدخلهم فی کذا و کذا من أمهاتهم»؛ یعنی: خدا این سر را با پدر و مادرش لعنت کند و آنان را وارد [دوزخ نماید]. پس مأمون دستور داد سر برادر را خوشبو کنند و به بغداد بفرستند و با بدن او دفن نمایند.

محمد امین سی و سه سال و سیزده روز عمر کرد و مدت خلافتش تا وقت کشته شدن پنج سال بود و در این مدت مشغول لهو و لعب و لذت و طرب بود تا مبتلا به محاصره و جنگ با برادر خود شد. از این رو، متعرض آل ابوطالب نشد و در دوران او حادثه ای برای آنان رخ نداد و سبب زوال ملک او غرور و فرو رفتن در لذت ها و ساز و طرب بود؛ چنان که بعضی از شعرا به این معنا اشاره کرده و گفته اند:

إِذَا غَدَا مَلِكٌ بِاللَّهِوِ مُشْتَغِلٌ

فاحکم علی مُلکِهِ بِالْوَيْلِ وَ الْحَرْبِ

أما ترى الشَّمْسَ فی المیزانِ هَابِطَةً

لَمَّا غَدَا وَ هُوَ بُرْجُ اللّهُوِ وَ اللَّعِبِ (۵۳۴)

ابوالعباس عبدالله بن هارون، معروف به مأمون الرشید

پس از کشته شدن محمد امین، مردم بغداد برادر او مأمون را به خلافت پذیرفتند و با او بیعت کردند و در منابر نام او را بردند و او را نجم بنی عباس گفتند؛ چرا که او از دانشمندان بود و از علوم اسلامی و نجوم و حکمت بهره وافیه داشت و علم فلسفه را بسیار دوست می داشت و پیوسته مجالسی برای مناظرات و مقالات تشکیل می داد و اظهار تشیع می کرد، و یکی از ندما و خواص او، یحیی بن اکثم خراسانی بود که قبلاً در بصره قاضی بود و گفته شده که او اهل لواط بوده و فرزندان مردم بصره را فاسد کرده بود و مردم از او به مأمون شکایت نمودند و مأمون او را از قضاوت عزل نمود و شاعری درباره او گفت:

یا لیت یحیی لم یلده اکتّمه

و لم تطأ أرض العراق قدمه

ألوط قاض فی العراق نعلمه

أی دواه لم یلقه قلمه

و أی شعب لم یلجه أرقمه

روزی مأمون به یحیی بن اکثم گفت: ای ابا محمد! این شعر از کیست؟

قاض یری الحد فی الزنا و لا

یری علی من یلوط من یأس

یحیی بن اکثم گفت: قائل این شعر ابن ابی نعیم است که قبل از این بیت گفته است:

أمیرنا یرتشی و حاکمنا

یلوط و الرأس شرّ ما رأس

قاض یری الحد فی الزنا و لا

یری علی من یلوط من یأس

ما أحسب الجور ینقضی و

علی الأمه وال من آل عباس

و دیگری گفته است:

متى تصلح الدنيا و يصلح أهلها

و قاضی قضاء المسلمین یلوط

ص: ۴۰۵

پس مأمون ساعتی سر خجالت به زیر افکند و دستور داد تا ابن اَبی نعیم شاعر را به جانب سِنَد تبعید کردند. بالجمله، یحیی بن اکثم به کثرت لواط معروف و متجاهر بود و نقل شده که مأمون برای او چهارصد بیچه بسیار زیبا آماده کرده بود و این قاضی بی حیا پرده حیا دریده بود و از آنان التذاذ می برد، تا جایی که شعرا برای این عمل او را هجو نمودند و اشعاری در مذمت او سرودند. [استغفرالله من کتابه هذه الحشویات]

و بالجمله خلافت مأمون قریب به بیست و یک سال طول کشید و شروع خلافت او حدود سال ۱۹۶ هجری قمری بود.

۱- قیام سری بن منصور شبیانی، معروف به ابوالسّرایا

او مردی شجاع و قوی القلب و بصیر در جنگ و مبارزه بود و در سال ۱۹۹ قمری در کوفه علیه مأمون الرّشید قیام نمود و مردم را دعوت به بیعت برای محمّد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام نمود و پیروزی هایی به دست آورد؛ از سویی منصور بن مهدی، حسن بن سهل و هرثمه بن اعین و سندی بن شاهک را به جنگ ابوالسّرایا فرستاد و ابوالسّرایا کشته شد. و محمّد بن جعفر علیه السلام قیام نمود. (۵۳۵)

۲- قیام محمّد بن جعفر الصّادق علیه السلام

در همان زمانی که ابوالسّرایا در کوفه قیام کرده بود، محمّد، فرزند امام صادق علیه السلام نیز در مدینه قیام کرد و مردم با او بیعت نمودند. محمّد بن جعفر را «دیباچه» می گفتند و این به سبب جمال و بها و کمال او بود. او مردی شجاع و با سخاوت و قوی القلب و عابد بود و پیوسته یک روز روزه می گرفت و یک روز افطار می کرد و هر روز که از منزل خارج می شد، جامه خود را به برهنه ای می داد و در هر روزی گوسفندی می کشت و مردم را ضیافت می کرد.

پس با لشکری از مدینه به مکه رفت و با هارون بن مسیب، والی مأمون در مکه، جنگ سختی کرد و عدّه زیادی از لشکر هارون کشته شدند.

هارون بن مسیب از حضرت رضاعلیه السلام خواست تا او محمّد بن جعفر را به صلح دعوت نماید و محمّد بن جعفر از صلح امتناع نمود و آماده جنگ شد تا این که

هارون لشکری فرستاد و محمد و همراهان او را محاصره کردند و تا سه روز از آب و غذا ممنوع شدند و عده ای از اصحاب محمد بن جعفر دست از یاری او برداشتند. ناچار محمد عبا و نعلین پوشید و به خیمه هارون بن مسیب رفت و از او امان طلبید و هارون او را امان داد و به دستور هارون طالبین، یعنی اصحاب محمد بن جعفر را بستند و در محمل های بدون سرپوش نشانند و به خراسان فرستادند، و چون مأمون محمد بن جعفر را دید، او را اکرام کرد و جایزه داد و او با مأمون بود تا در خراسان وفات نمود و مأمون در تشییع جنازه او شرکت نمود و بر او نماز خواند و او را در قبر گذارد و گفت: «او رحم من بود و دویست سال قطع رحم شده بود.» سپس قرض های محمد را که نزدیک به سی هزار دینار بود پرداخت کرد. (۵۳۶)

مؤلف گوید: مأمون عده زیادی از فرزندان فاطمه علیها السلام را کشت که به برخی از آنان اشاره می شود:

۱- محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام؛

۲- حسن بن حسن بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام؛

۳- حسین بن اسحاق بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام؛

۴- محمد بن حسین بن حسن بن علی بن الحسین علیه السلام

۵- علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب؛ و همه این ها در ایام حرکت ابوالسرایا کشته شدند؛

۶- عبدالله بن جعفر بن ابراهیم بن جعفر بن حسن مثنی که در ایام مأمون به جانب فارس بیرون شد و عده ای از خوارج او را کشتند؛

۷- محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن الحسین علیه السلام؛ معروف به ابن افطس که پدرش در ایام رشید به دست جعفر برمکی کشته شد و معتصم برادر مأمون او را با شربت سمی شهید نمود؛

۸ - سید آل ابی طالب حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که در ایام مأمون در ماه صفر سال ۲۰۳ قمری به دست مأمون با سم کشنده ای به شهادت رسید، در حالی که او حجّت خدا و امام زمان و واجب الإطاعه همه مردم بود. و مأمون برای او از مردم بیعت ولایت عهدی گرفته بود. (۵۳۷)

ماجرای ولایت عهدی حضرت رضاعلیه السلام

در سال ۲۰۰ هجری قمری مأمون رجاء بن ابی الضحاک و یاسر خادم را به مدینه فرستاد تا حضرت رضاعلیه السلام را به مرو احضار نمایند. آنان آن حضرت را [در ظاهر] با احترام کامل به مرو [و خراسان] احضار نمودند. چون حضرت رضاعلیه السلام وارد مرو گردید، مأمون آن حضرت را تکریم و تعظیم فراوان نمود و خواصّ اولیا و اصحاب خود را جمع کرد و به آنان گفت: «ای مردم! من در آل عیّاس و آل علی تأمیل نمودم و هیچ کس را از علی بن موسی افضل و احقّ به امر خلافت ندیدم.»

سپس رو کرد به حضرت رضاعلیه السلام و گفت: «من می خواهم خود را از خلافت خلع کنم و آن را به شما تفویض نمایم.»

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «اگر خلافت را خداوند برای تو قرار داده است جایز نیست که به دیگری ببخشی و خود را از آن معزول نمایی و اگر خلافت از تو نیست، تو را اختیار آن نیست که به دیگری تفویض نمایی.» مأمون گفت: «البته لازم است که شما آن را قبول نمایی.»

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «من به رضا و اختیار خود هرگز قبول نخواهم نمود.» و این سخن تا مدّت دو ماه بین آنان مطرح بود و هر چه او مبالغه می کرد حضرت رضاعلیه السلام - چون هدف او را می دانست - امتناع می نمود و چون مأمون از پذیرفتن او مأیوس شد، به آن حضرت گفت:

«اگر خلافت را نمی پذیری پس ولایت عهدی مرا بپذیر تا بعد از من خلافت از آن تو باشد.» امام علیه السلام فرمود: «پدرانم مرا خبر داده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده است: من قبل از تو از دنیا خواهم رفت و مرا به وسیله زهر شهید خواهند نمود و ملائکه آسمان و زمین بر من گریه خواهند کرد و در سرزمین غربت در پهلوئی هارون الرّشید مدفون خواهم شد.»

پس مأمون از شنیدن این سخنان گریان شد و گفت: «تا من زنده ام چه کسی می تواند تو را بکشد و یا آزاری به تو وارد کند.» امام علیه السلام فرمود: «اگر بخوایم می توانم گفت که چه کسی مرا شهید خواهد نمود.»

مأمون گفت: «هدف شما از این سخنان این است که ولایت عهدی مرا قبول نکنی تا مردم بگویند تو دنیا را ترک نموده ای؟» امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، من از روزی که خدایم آفریده دروغ نگفته ام و ترک دنیا برای دنیا نکرده ام و من مقصود تو را می دانم.» مأمون گفت: «مقصود من چیست؟»

امام علیه السلام فرمود: «غرض و مقصود تو آن است که مردم بگویند: علی بن موسی الرضا ترک دنیا نکرده بود، بلکه دنیا او را ترک کرده بود و اکنون که دنیا برای او میسر شده به طمع خلافت ولایت عهدی را پذیرفت.»

مأمون در غضب شد و گفت: «پیوسته سخنان تند و ناگواری را در برابر من می گویی و از سطوت و قدرت من ایمن شده ای؟ به خدا سوگند، اگر ولایت عهدی مرا نپذیری گردنت را خواهم زد.»

امام علیه السلام فرمود: «البته خداوند نفرموده است که من خود را در هلاکت اندازم. هر گاه چنین است قبول می کنم، مشروط به آن که کسی را نصب و یا عزل ننمایم و رسمی را تغییر ندهم و چیزی را احداث نکنم و از دور بر بساط خلافت نظر نمایم.»

پس مأمون این شرایط را پذیرفت و حضرت رضاعلیه السلام دست به سوی آسمان برداشت و فرمود: «خدایا، تو می دانی که مرا اکراه کردند و از روی ضرورت و ناچاری ولایت عهدی مأمون را پذیرفتم. پس تو مرا مؤاخذه مکن؛ هم چنان که دو

پیامبر خود یوسف و دانیال را مؤاخذه نکردی هنگامی که از ناحیه پادشاه زمان خود چنین ولایتی را پذیرفتند. خداوندا، عهدی نیست جز عهد تو و ولایتی نیست مگر از جانب تو. خدایا، تو به من توفیق ده تا دین تو را برپا دارم و سنت پیامبر تو را زنده نمایم. تو نیکو مولا و نیکو یآوری برای من هستی.» سپس با چشم گریان و غم و اندوه ولایت عهدی مأمون را پذیرفت.

همان گونه که از تاریخ شرعیّه شیخ مفید ظاهر می شود، روز دیگر - که روز ششم ماه رمضان بود - مأمون مجلس با شکوهی ترتیب داد و در کنار خود برای آن حضرت کرسی مخصوص و دو بالش بزرگ قرار داد و همه اشراف و سادات و علما را جمع نمود و نخست به فرزند خود عباس گفت تا با آن حضرت بیعت نماید و سپس سایر مردم بیعت نمودند، و بدره های زر آوردند و مأمون جوایز بسیاری به مردم بخشید و خطبا و شعرا خطبه ها و قصاید خود را در شأن امام علیه السلام ایراد کردند و جایزه گرفتند و مأمون دستور داد تا در مجالس و منابر نام آن حضرت را با عظمت و احترام بیان کنند و سکه های دراهم و دنانیر را به نام و لقب شریف آن حضرت مزین نمایند و در همان سال در مدینه بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خوانده شد و در دعای به آن حضرت گفته شد: «وَلِيُّ عَهْدِ الْمُسْلِمِينَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».

سپس مأمون دختر خود، ام حبیبه، را به آن حضرت تزویج نمود و دختر دیگر خود ام الفضل را نیز برای حضرت جواد علیه السلام نامزد کرد. در تعدادی از روایات آمده که چون امام هشتم ولایت عهدی مأمون را پذیرفت، همه شعرا در اشعار خود او را ستودند و از مأمون جایزه گرفتند، مگر ابونواس شاعر که ساکت مانده بود و چون مأمون او را عتاب کرد که تو شیعه مذهب هستی و شاعر فرید زمان خود می باشی، برای چه در مدح او چیزی نگفتی؟

ابونواس این اشعار را سرود:

قِيلَ لِي: أَنْتَ أَوْحَدُ النَّاسِ طُرّاً

فِي فُنُونٍ مِنَ الْكَلَامِ النَّبِيَّهِ

ص: ۴۱۱

لَكَ مِنْ جَوْهَرِ الْكَلَامِ بَدِيعٌ

يُنْمِرُ الدَّرَّ فِي يَدَيِ مُجْتَنِيهِ

فَعَلَى مَا تَرَكْتَ مَدَحَ ابْنِ مُوسَى

وَ الْخِصَالِ الَّتِي تَجَمَّعْنَ فِيهِ

قُلْتُ: لَا أَشْتَطِيعُ مَدَحَ إِمَامٍ

كَانَ جِبْرِيلُ خَادِمًا لِأَبِيهِ

قَصْرَتْ ألسِنُ الفِصَاحَةِ عَنْهُ

وَ لِهَذَا القَرِيضِ لَا يَحْتَوِيهِ

پس مأمون گفت تا حقه ای از لؤلؤ آوردند و دهان او را پر از لؤلؤ نمود. (۵۳۸)

محدث قمی رحمه الله گوید: مأمون در ظاهر حضرت رضاعلیه السلام را تکریم و تعظیم بسیار می کرد، اما در باطن با شیطنت بر طریقه نفاق و دشمنی با آن حضرت معامله می نمود و مصداق آیه شریفه «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ» (۵۳۹) بود، بلکه او سخت ترین دشمنان آن حضرت بود و پیوسته کاسه های زهر به کام آن بزرگوار می ریخت و او «شیطان الفقهاء و فقیه الشیاطین» بود، و در همان روزی که با آن حضرت بیعت نمودند، آزار روحی آن بزرگوار شروع شد.

یکی از خواص آن حضرت می گوید: در همان روز، من خدمت او بودم و از ولایت عهدی او خرسند شده بودم. پس آن حضرت مرا طلبید و آهسته به من فرمود: «خشنود مباش که این کار به اتمام نخواهد رسید و این گونه نخواهد ماند.»

و در حدیث حسن بن جهم آمده که مأمون علمای بلاد و فقهای اطراف را جمع کرد که با امام علیه السلام مباحثه و مناظره نمایند تا شاید او از پاسخ آنان ناتوان شود و آن حضرت بر همه آنان غالب شد و همه آنان اقرار به فضیلت و مقام والای او نمودند، و چون امام علیه السلام از آن مجلس حرکت نمود و به طرف منزل خود رفت، من در خدمت او بودم و خدا را شکر کردم و گفتم: «خدا مأمون را مطیع شما کرد.» حضرت فرمود:

«ای پسر جهم! فریب این احترام ها را مخور؛ چرا که به همین زودی مأمون مرا با زهر شهید خواهد نمود. این خبری است که از پدران من به من رسیده است و تو باید این خبر را پنهان بداری و تا من زنده ام به کسی نگویی.»

امام علیه السلام از برخوردهای منافقانه مأمون زجر می کشید و نمی توانست اظهار کند و آخر کار چنان کار بر او سخت شد که از خداوند درخواست مرگ نمود.

یاسر خادم گوید: «در هر جمعه که امام علیه السلام از نماز جمعه باز می گشت، در همان حالت غبار آلودگی و عرق، دست به دعا بلند می کرد و می فرمود: "خدایا، اگر نجات علی بن موسی الرضا در مرگ اوست در همین ساعت مرگ او را برسان." و پیوسته در غم و اندوه بود تا از دنیا رحلت نمود.»

محدث قمی سپس می گوید: آیا هیچ عاقل دانایی می تواند بپذیرد که مأمون دنیاپرست برای خدا به امام هشتم علیه السلام احترام می نموده و از روی حقیقت می خواسته خلافت و یا ولایت عهدی را به امام علیه السلام واگذار کند؟ در حالی که او برای همین خلافت و ریاست دستور می دهد برادرش امین را با کمال بی رحمی بکشند و سرش را برای او بیاورند و چند روز سر او را در صحن خانه خود بر چوبی نصب می کند و به جنود و لشکریان خود می گوید: «برخیزید و بر این سر لعنت کنید و جایزه بگیرید.» آیا چنین کسی امام رضاعلیه السلام را از مدینه به خراسان می آورد که خلافت و یا ولایت عهدی را به او تفویض نماید؟ در حالی که خلافت برای او عزیزترین چیزهاست و خود گفته است: «الملک عقیم.»

آری، به جرأت می توان گفت که مأمون هرگز میل نداشت که از حضرت رضاعلیه السلام فضیلت و منقبتی ظاهر شود. به دلیل این که او آن حضرت را امر به نماز عید فطر نمود و چون دید مردم فریفته او شده اند، دستور داد از بین راه باز گردد و نماز عید را دیگری اقامه نماید.

شیخ صدوق از احمد بن علی روایت نموده که گوید از ابوالصیلت هروی پرسیدم: «چگونه مأمون با آن اکرام و محبتی که نسبت به حضرت رضاعلیه السلام روا می داشت و او را ولی عهد خود قرار داده بود راضی شد که آن حضرت را به قتل برساند؟» ابوالصیلت گفت: «مأمون به این علت حضرت رضاعلیه السلام را گرامی می داشت که بزرگواری و فضیلت او را می دانست و ولایت عهدی را به این علت به او تفویض

نمود که مردم او را راغب به دنیا بدانند و محبت او از دل ها خارج گردد، و چون دید این کار سبب محبت و علاقه بیشتر مردم به او گردید، علمای بلاد از یهود و نصارا و مجوس و دهریین و دیگران را جمع کرد تا شاید بر او غالب شوند و در او ناتوانی پیدا شود و از پاسخ آنان عاجز بماند و اعتقاد مردم نسبت به او سست گردد، و چون این تدبیر نیز کارساز نشد و او بر همه آنان غالب گردید و آنان اقرار به فضیلت و جلالت او کردند و همه دانستند که خلافت حق اوست، خشم و حسد مأمون بر او غالب گشت. از سویی، حضرت رضاعلیه السلام در سخنان خود با مأمون مداهنه و تقیه ای نمی نمود و در اکثر مجالس با مأمون با صراحت سخن می فرمود و این کینه مأمون را تشدید می کرد و سبب شد که مأمون به قتل او راضی شود.» (۵۴۰)

هلاکت مأمون الرشید

همان گونه که در شرح حال حضرت رضاعلیه السلام گذشت و آن حضرت اشاره فرموده بودند که مأمون الرشید به وسیله ماهی هلاک می گردد، در سال ۲۱۸ قمری که مأمون به جنگ اهل روم رفته بود، در محلی به نام عین بدیدون کنار آب بسیار سرد و شفافی که دارای ماهیان زیبایی بود نزول نمود و به غواصان گفت تا برای او یک ماهی صید کنند و چون صید نمودند ماهی از دست او در آب پرید و از آن آب بر بدن او ریخته شد و به همان سبب هلاک گردید.

او در پایان عمر خود گفت: «مرا به جای بلندی ببرید که یک بار دیگر نگاهی به لشکر و خدم و رعیت خود بنمایم.» و چون نگاهی به لشکریان خود نمود، گفت: «یا من لا یزول ملکه ارحم من قد زال ملکه»؛ همان گونه که پدرش هارون نیز در وقت مرگ خود گفت: «ما أغنی عَنی مالیه * هَلْکَ عَنی سُلْطَانِیَه» (۵۴۱).

پس مأمون را به خوابگاه خود برگردانیدند و زبان او از کار افتاد و چشم هایش

بزرگ و سرخ شد و پیش از مردن زبانش گشوده شد و گفت: «یا من لایموت ارحم من یموت.» این بگفت و به دوزخ واصل گشت. مرگ او در روز پنج شنبه هشتم و یا هفدهم رجب سال ۲۱۸ قمری واقع شد و جنازه او را به طرف طوس بردند و در آن جا به خاک سپردند و ابوسعید مخزومی درباره او گفت:

هل رأیت النجوم أغت عن المأ

مون شیئاً و ملکه المأنوس

خلفوه بعرضتی طرطوسی

مثل ما خلفوا أباه بطوس

عمر مأمون هنگام هلاکت، چهل و نه سال بود و مدت خلافتش بیست و یک سال بود، و چنان که گذشت، چهار ماه آن را با برادرش محمد امین در جنگ بود. (۵۴۲)

ص: ۴۱۵

او در روز پنج شنبه هفدهم رجب سال ۲۱۸ هجری قمری که مأمون از دنیا رفت به خلافت رسید. نام او محمّد و به قولی ابراهیم، و مادرش ماریه، دختر شیب و خواهر ریّان بن شیب بود. معتصم مردی شجاع و ستمگر و بی باک بود و از علم و ادب بهره ای نداشت. نقل شده که پادشاه روم نامه ای به معتصم نوشت و او را تهدید نمود. معتصم چون از نامه او مطلع شد به کاتب خود گفت: در پاسخ او بنویس:

«بسم الله الرحمن الرحيم. أما بعد: فقد قرأت كتابك و سمعت خطابك و الجواب ما ترى لا ما تسمع و سيعلم الكفار لمن عقبى الدار.»

معتصم به احداث بناهای جدید و به تعمیر بناها علاقه زیادی داشت و از بناهای او شهر سامرا می باشد. صاحب قاموس می گوید: هنگامی که معتصم شروع به بنای سامرا نمود، بر لشکر او این بنا گران آمد و چون به اتمام رسید و لشکر او به آنجا منتقل شدند همه آنان از دیدن آن شهر خشنود گشتند و به همین علت آن شهر «سر من رأی» نامیده شد.

در سال ۲۱۹ قمری در پنجم ذی حجه و یا در سال ۲۲۰ در آخر ذی قعدة حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در بغداد [توسط معتصم به شهادت رسید و] از دنیا رحلت نمود و در پشت سر جدش موسی بن جعفر علیهما السلام مدفون شد. در سبب شهادت آن حضرت اختلاف است. برخی گفته اند همسر او امّ الفضل دختر مأمون او را مسموم نمود [و برخی همان گونه که در شرح حال آن حضرت گذشت، گفته اند معتصم عباسی او را مسموم نمود. الله العالم].

معتصم در سال ۲۱۹ قمری ابوجعفر محمد بن قاسم حسینی علوی را که از

صالحین و نواده های حضرت زین العابدین علیه السلام بود دستگیر و اسیر و زندانی نمود.

یکی از کسانی که به دست معتصم شهید شد، عبدالله بن حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بود. معتصم او را به جرم امتناع از پوشیدن لباس سیاه که شعار بنی عباس بود زندانی کرد و او در زندان شهید شد.

معتصم در سال ۲۲۷ قمری، در دوازدهم ربیع الأول، وفات نمود، ولادتش در ماه هشت از سال ۱۷۸ و خلافتش هشت سال و هشت ماه و هشت روز طول کشید. او هشتمین خلیفه عباسی و هشتمین اولاد عباسی بود و هشت پسر و هشت دختر داشت و هشت هزار دینار و هیجده هزار هزار درهم و هشت هزار اسب و هشت هزار استر و به همین عدد شتر و مملوک و کنیز از او باقی ماند و فتوحات او هشت و قصرهای او هشت و او را هشتی می گفتند. (۵۴۳)

ص: ۴۱۷

در روز دوازدهم ربیع الأوّل سال ۲۲۷ قمری معتصم از دنیا رفت و مردم با فرزندش واثق بیعت نمودند. واثق مردی اکول و پرخور و پیوسته مشغول خوردن و نوشیدن بود و امور مملکت را به دست ابن ابی داود و محمد بن عبدالملک سپرده بود. وی، بر خویشان خود و مردم، عطف و مهربان بود و اهل علم و دانش را دوست می داشت و از اهل تقلید، یعنی پیروی کورکورانه، نفرت داشت و دوست می داشت که به همه علوم دست یابد. از این رو، پیوسته علمای اهل سنت و غیر آنان مانند بختیشوم و ابن ماسویه و میخائیل و فضلالی هر فنی نزد او می آمدند.

دمیری نقل کرده که واثق به جماع علاقه زیادی داشت و از طیب خود داروی قوت باه طلب نمود. طیب به او گفت: «کثرت جماع بدن را مهدوم و نابود می کند. من چنین چیزی را بر شما صلاح نمی دانم.» واثق گفت: «چاره ای از آن نیست.»

پس طیب دستور داد گوشت درنده را هفت مرتبه با سرکه شراب بجوشانند و بعد از خوردن شراب به اندازه سه درهم تناول کند. پس واثق از گفته طیب تجاوز نمود و در خوردن آن معجون زیاده روی کرد و در مدت کوتاهی به بیماری استسقا مبتلا گردید. اطبا گفتند: «باید شکم او شکافته شود و او را در تنور تافته ای که به آتش زیتون سرخ شده باشد بنشانند و سه ساعت به او آب ندهند.» و چون چنین کردند واثق پیوسته استغاثه می نمود و طلب آب می کرد تا این که آبله هایی در بدنش پیدا شد که مانند خربزه بزرگ بود و چون او را از تنور خارج کردند، پیوسته می گفت: «مرا به تنور باز گردانید و گر نه خواهم مرد.» و چون او را داخل تنور کردند صدایش خاموش شد و ورم های او منفجر گردید و آبی از آنها خارج و بدنش سیاه گردید و بعد از ساعتی هلاک شد. پس جامه ای بر او کشیدند و مشغول به بیعت با متوکل

شدند و از واثق غافل گردیدند تا این که از بستان خانه موش هایی آمدند و چشمان واثق را بیرون آوردند و کسی نفهمید تا هنگامی که او را غسل دادند.

بالجمله، مرگ واثق در بیست و چهارم ذی حجه سال ۲۳۲ قمری در سامرا واقع شد و مدت عمر او سی و چهار سال و مدت خلافتش پنج سال و نه ماه و سیزده روز بود. (۵۴۴)

۲- محمد بن هارون، ملقب به متوکل

چون واثق از دنیا رفت، برادرش متوکل در سال ۲۲۲ قمری بعد از دویست سال از وفات عباس بن عبدالمطلب و بعد از یکصد سال از خلافت سفاح [ابوالعباس] به خلافت رسید. چون خلافت او مستقر شد [همانند عمر بن خطاب] دستور داد مباحثه و استدلال و مسائل علمی ترک شود. بر عکس معتصم و واثق، محدثین را گفت تا فقط همان سنت [دایر] و جماعت را برای مردم بیان کنند و مردم را به تقلید و تسلیم وادارند و در دوران حکومت او لهو و لعب و هزلیات و طرب و مجالس خوشگذرانی، به ویژه در مجالس خود متوکل فراوان شد.

چون چند ماه از خلافت او گذشت، بر وزیر خود، محمد بن عبدالملک زبّیات، خشم نمود و اموال او را گرفت و او را میخکوب کرد. به طوری که سرهای میخ ها در باطن تنور بود. وی، هر کسی را می خواست شکنجه کند، امر می کرد آن تنور را با هیزم زیتون سرخ کنند و سپس او را در آن تنور می انداختند تا به وسیله آن میخ ها و تنگی مکان به سخت ترین وضعی شکنجه شود و بمیرد. متوکل دستور داد تا محمد بن عبدالملک را در همان تنور افکندند و محمد چهل روز در آن تنور معذب بود و در پایان عمر و هلاکت خود کاغذ و دواتی خواست و این دو بیت را برای متوکل فرستاد:

هی السبیل فمن یوم إلى یوم

کأنه ما تریک العین فی نوم

لا تجزعن رویداً إنَّها دول

دنیا تنقل من قوم إلى قوم

روزی که نوشته او به متوکل رسید، دستور داد او را از تنور بیرون آورند. چون نزد تنور رفتند، او مرده بود. متوکل در ایام خلافت خود برای سه فرزند خویش: منتصر بالله و معتز بالله و مستعین بالله از مردم بیعت گرفت و شاعر درباره او چنین گفت:

یا بیعه مثل بیعه الشجره

فیها لكل الخلاق الخیره

أکدها جعفر و صیرها

إلی بنیه الثلاثه البره

متوکل مردی خبیث السیره بود و دشمنی خاصی با علی بن ابی طالب و فرزندان اوعلیهم السلام داشت و به هر بهانه ای آنان را می گرفت و پیوسته اذیت می نمود. فتح بن خاقان وزیر او نیز چنین بود و در دوران هیچ کدام از خلفای بنی عباس این اندازه آزار به فرزندان رسول خداصلی الله علیه و آله نرسید که در دوران او رسید. او عمر بن فرح رخجی را والی مدینه و مکه نموده بود و عمر مردم را از احسان به آل ابی طالب منع می کرد، به گونه ای که اگر می فهمید کسی کمتر احسانی به آنان نموده او را عقوبت و عذاب می نمود. مردم ناچار از رعایت و احترام به فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام دست برداشتند تا جایی که زن های علویّه با لباس های کهنه و پاره زندگی می کردند و یک لباس سالم نداشتند که در آن نماز بخوانند و کار به جایی رسیده بود که عده ای از آنان فقط یک پیراهن داشتند و چون می خواستند نماز بخوانند به نوبت به یکدیگر می دادند و پس از نماز از تن خارج می کردند و با چرخ ریزی زندگی می کردند تا این که متوکل هلاک شد و منتصر به جای او نشست و او با آل ابوطالب مهربان بود و اموالی برای آنان فرستاد تا بین آنان پخش کردند.(۵۴۵)

یکی از خباثت های متوکل و دشمنی او با فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که مردم را از زیارت قبر امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام منع می کرد و می کوشید تا آثار این قبور را محو نماید و زمین آن را شخم و شیار نماید و کشت کند و در راه های منتهی به این قبور دیده بان هایی گماشته بود که هر کس به زیارت این قبور برود او را عقوبت کنند و بکشند.

ابوالفرج، از احمد بن جعدوشا که زمان متوکل را درک نموده، روایت کرده که گوید: علت تصمیم متوکل برای تخریب قبر امام حسین علیه السلام این بود که قبل از خلافت او یکی از زن های آوازه خوان، کنیزان خود را برای متوکل می فرستاد که برای او هنگام شرابخواری آوازه بخوانند و چون متوکل به خلافت رسید به آن زن آوازه خوان پیغام داد که کنیزان خود را برای او بفرستد. پس گفتند: «او برای زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا رفته است.» و چون از کربلا بازگشت و یکی از کنیزان خود را برای متوکل فرستاد، متوکل به او گفت: «این ایام کجا رفته بودید؟»

آن کنیز گفت: «با خانم خود به سفر حج رفته بودیم.» متوکل گفت: «در ماه شعبان به حج رفته بودید؟» کنیز گفت: «به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودیم.» پس متوکل از شنیدن این سخن در غضب شد و گفت: «کار زیارت قبر حسین علیه السلام به جایی رسیده که زیارت او را حج می نامند.» و دستور داد خانم او را زندانی کردند و اموال او را گرفت و به یکی از یاران خود به نام دیزج که در باطن مردی یهودی بود گفت به کربلا برود و قبر شریف امام حسین علیه السلام را خراب کند و جای آن را شخم بزند و اثری از آن باقی نگذارد و زوار آن حضرت را مجازات نماید.

مورخ امین، مسعودی، می گوید: این حادثه در سال ۲۳۶ هجری قمری رخ داد و دیزج کارگران زیادی را به کربلا برد و هیچ کدام جرأت تخریب قبر امام حسین علیه السلام را نداشتند تا این که دیزج بیلی به دست گرفت و قسمت بالای قبر شریف را خراب کرد و پس از او بقیه کارگران، آن قبر شریف را خراب نمودند.

ابوالفرج گوید: هیچ کس را جرأت بر این کار نبود و دیزج عدّه ای از یهودیان را آورد تا این عمل را انجام دادند. ابوالفرج گفته است: متوکّل تا دویت جریب از اطراف قبر امام حسین علیه السلام را شخم نمود و آب بر آن جاری کرد و در اطراف آن به مسافت هر میل نگهبانی قرار داد تا هر کس به زیارت آن قبر شریف بیاید او را بگیرند و نزد متوکّل ببرند و متوکّل او را مجازات نماید. (۵۴۶)

محمّد بن حسین اشنانی گوید: مدّتی بر من گذشت و من از ترس متوکّل به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرفتم و آخر الأمر شوق زیارت آن حضرت مرا واداشت که به هر طریق من باید به زیارت امام خود بروم؛ گرچه در راه زیارت آن حضرت کشته شوم. پس با مرد عطاری همسفر شدم و به زیارت آن حضرت رفتیم. روزها پنهان می شدیم و شب ها راه می رفتیم تا به منطقه غاضرّیه رسیدیم و نیمه شب از راهی که نگهبانان ما را نمی دیدند خود را به قبر شریف امام علیه السلام رساندیم. پاسبانان را خواب رفته بود و چون به قبر مطهر رسیدیم دیدم صندوق قبر را کنده و سوزانده بودند و آب بر موضع قبر جاری کرده بودند، پس ما خود را روی آن زمین انداختیم و زیارت نمودیم و از قبر آن حضرت بوی خوشی شنیدیم که تا کنون چنین بوی خوشی را نشنیده بودیم. پس من به رفیق عطار خود گفتم: «این چه بوی خوشی است؟»

او گفت: «به خدا سوگند، من تا کنون چنین بوی خوشی را استشمام نکرده بودم.» پس ما با قبر شریف آن حضرت وداع کردیم و علاماتی در اطراف قبر در زیرزمین نصب نمودیم و این بود تا متوکّل هلاک شد. پس ما با عدّه ای از آل ابوطالب و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام به زیارت آن قبر رفتیم و آن علامات را بیرون آوردیم و قبر شریف امام حسین علیه السلام را در همان محلّ بنا نمودیم.

عالم بزرگوار و محدّث فقیه و فاضل قمی، در کتاب اربعین حسینیّه می فرماید: از کتاب مناقب و کامل التّواریخ و ارشاد القلوب و امالی طوسی و کامل الزّیارات استفاده

می شود که در ایام خلافت هارون الرشید زیارت امام حسین علیه السلام در میان شیعه و سنی دایر شده بود و حتی زن ها به زیارت آن حضرت می رفتند، و این مسأله هارون را به وحشت انداخته بود که مبادا مردم به اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام رغبت نمایند و خلافت از بنی عباس به پیروان علی علیه السلام منتقل شود. از این رو هارون الرشید به عامل خود در کوفه - موسی بن عیسی عباسی - دستور داد قبر امام حسین علیه السلام و ساختمان های اطراف آن را خراب کند و زمین آن را کشت نماید. پس او چنین کرد و حتی درخت سدري که در کنار قبر شریف امام علیه السلام بود قطع نمود و از ریشه درآورد که علامتی برای آن قبر نباشد.

چون این خبر به جریر بن عبداللّه رسید، تکبیر گفت و تعجب نمود؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه وآله سه مرتبه فرموده بود: «لعن الله قاطع السدره.» سپس گفت: «من اکنون معنای این حدیث را فهمیدم.»

خلفای عباسی دیگر، بعد از هارون، متعرض قبر شریف امام حسین علیه السلام نشدند تا این که متوکل به خلافت رسید و در سال ۲۲۷ قمری به او خبر دادند که مردم اطراف کوفه به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می روند و در آنجا اجتماع می نمایند. پس متوکل لشکری آماده کرد و به کربلا رفتند و قبر آن حضرت را خراب نمودند و مردم را متفرق ساختند، لکن باز مردم در موسم زیارت اجتماع نمودند و از کشته شدن باکی نداشتند و گفتند: «اگر همه ما کشته شویم باکی نداریم و بازماندگان ما به زیارت امام حسین علیه السلام خواهند آمد.» چون برخی از داستان ها را به متوکل نوشتند، متوکل از انقلاب عراق ترسید و سرداری را به کوفه فرستاد و به او نوشت: «بگو: من مأمور [تخریب] قبر نبودم.» از این رو، باز مردم کوفه و اطراف جمع شدند و قبر مطهر را ساختند و در کربلا بناهایی برپا کردند و بازار بزرگی اطراف آن قبر تهیه نمودند و زوار آن حضرت روز به روز زیاد شدند.

این بود تا در سال ۲۴۷ قمری باز متوکل لشکری فرستاد و فرمانده آن اعلام کرد: «ذمه خلیفه بیزار است از کسی که به زیارت کربلا برود.» و تمام اراضی کربلا را

آب بست و کشت نمود و گاهی آب نرفت و گاهی گاوها از شخم باز ایستادند و گاهی قبر مطهر در بین آسمان و زمین معلق گردید و گاهی تیرهای غیبی به کارگران و بیل به دستان می رسید، لکن موافق آیه شریفه «وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» (۵۴۷)، سبب عبرت آنان نمی شد و دست از کار بر نمی داشتند، بلکه این آثار بر بغض و کینه و دشمنی متوکل می افزود.

تا آن که دیزج ملعون قبر مطهر را بشکافت و بوریای تازه ای که بنی اسد هنگام دفن آورده بودند را دید که هنوز به همان حالت باقی است و بدن مطهر امام علیه السلام بر روی آن قرار دارد، لکن به متوکل نوشت: «قبر را باز نمودم و چیزی را نیافتم.»

پس از متوکل، خلفای دیگر، متعرض این قبر نشدند، مگر مسترشد عباسی و پسرش راشد که خزانه و اوقاف کربلا را گرفتند و هر دو به مکافات عمل خود مبتلا شدند.

متوکل ملعون هفده مرتبه قبر شریف امام حسین علیه السلام را خراب نمود و باز به صورت اول برگشت تا آن که در سال ۳۶۹ قمری عضدالدوله دیلمی آمد و برای قبر امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام بقعه و رواق و بنای جدیدی برپا نمود. او معمارها و بناها را از اطراف جمع نمود و برای هر دو مشهد بنای عالی و زیبایی ساخت. (۵۴۸)

محدث قمی سپس گوید: در روایات از امیرالمؤمنین و ائمه دیگر علیهم السلام آمده که این نور خاموش نخواهد شد، هر چند سلاطین جور در محو آن بکوشند. مرحوم صدوق از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود:

«كَأَنِّي بِالْقُصُورِ قَدْ شَيْدَتْ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَأَنِّي بِالْمَحَامِلِ تَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى يُسَارَ إِلَيْهِ مِنَ الْآفَاقِ وَذَلِكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ مُلْكِ بَنِي مَرْوَانَ.»

دمیری، نوشته است: متوکل امیرالمؤمنین علیه السلام را دشمن می داشت و تنقیص می نمود. روزی نام آن حضرت را برد و طبق عادت همیشه خود به آن بزرگوار جسارت نمود، در حالی که فرزند او منتصر بالله در آن مجلس حاضر بود و چون این سخنان را از پدر خود شنید متغیر و خشمگین شد و متوکل او را شتم نمود و این شعر را انشاد کرد:

غضب الفتی لابن عمه

رأس الفتی فی حرامه

پس منتصر در صدد کشتن او برآمد و چهار نفر از غلامان خاص متوکل را برای کشتن او تعیین نمود و در یکی از شب ها که متوکل در قصر خود با ندیمان خویش مشغول به شرابخواری بود و به حال مستی رفته بود، منتصر دستور داد تا بغاء صغیر داخل قصر شد و ندیمان را مرخص کرد و همگی بیرون رفتند جز وزیر متوکل، فتح بن خاقان که بیرون نرفت. آن گاه غلامانی که منتصر برای کشتن متوکل آماده کرده بود با شمشیرهای برهنه وارد قصر متوکل شدند و بر او هجوم بردند. فتح بن خاقان فریاد کرد: «آیا می خواهید امیرالمؤمنین را بکشید؟» و خود را روی متوکل انداخت و غلامان شمشیرهای خود را بر او فرود آوردند و خون هر دو را ریختند و سپس بیرون رفتند و با منتصر بیعت نمودند و کشته شدن متوکل، شب چهارشنبه سوّم و یا چهارم شوال سال ۲۴۷ هجری قمری واقع شد. مدّت خلافتش چهارده سال و دو ماه و عمر او به چهل و یک سال رسیده بود. (۵۴۹)

مؤلف گوید: گرچه منتصر بالله از خلفای غاصب بود و او نیز از کسانی بود که حقّ حضرت هادی علیه السلام را غصب نموده بود، لکن امید می رود که دفاع او از امیرالمؤمنین علیه السلام سبب نجات او شود. و العلم عندالله و الله رؤوف بالعباد.

۳- محمد بن متوکل معروف به منتصر بالله

در صبح همان شب که متوکل کشته شد، فرزند او منتصر بالله به جای پدر نشست و آن روز، سوّم و یا چهارم شوال سال ۲۴۷ هجری قمری بود. منتصر بالله هنگام رسیدن به خلافت، بیست و پنج سال داشت و در آن روز عموم مردم با او بیعت نمودند و مکان بیعت همان قصر معروف جعفری بود که متوکل بنا کرده بود و در همان قصر کشته شد.

مسعودی نقل کرده که منتصر مردی رؤوف و عطف بر اهل بیت رسول خداصلی الله علیه و آله بود و بر عکس پدرش متوکل، به فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام احسان می کرد و هرگز آزاری به آنان نمی رساند. او احدی را از زیارت قبر امام حسین علیه السلام منع نکرد و دستور داد فدک را به فرزندان امام حسن و امام حسین ردّ کنند و اوقاف امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او را آزاد نمود و برای علویین مدینه اموالی را فرستاد تا بین آنان بخش کنند.

بالجمله، منتصر مردی صبور و عاقل و کثیر المعروف و راغب در عمل خیر و با سخاوت و ادیب و عقیف و ملتزم به مکارم اخلاق و انصاف و حسن معاشرت بود و در این فضائل از همه خلفا سبقت گرفته بود و عامّه و خاصّه به او رغبت داشتند. او در ایام خلافت خود برادرانش معتزّ و ابراهیم را که متوکل برای آن ها از مردم بیعت گرفته بود از خلافت عزل کرد.

۴- احمد بن محمد بن معتصم، معروف به مستعین بالله

در روز پنجم ربیع الثانی سال ۲۴۸ قمری که منتصر بالله از دنیا رفت، پسر عمّش احمد بن محمد بن معتصم، ملقب به مستعین بالله، به جای او نشست و سه سال و نه ماه خلافت نمود و سپس خود را از خلافت خلع نمود. نقل شده که مستعین مردی زن دوست و کثیر الجماع و اهل تبذیر اموال بوده است و در اواخر

خلافت خود به بغداد آمد و در منزل محمد بن عبدالله بن طاهر مستقر شد و در حقیقت در آن خانه محصور بود و قدرت امر و نهی نداشت؛ چنان که شاعر گفته است:

خليفة في قفص بين وصيف و بغا

يقول ما قال له كما يقول البيهقي (٥٥٠)

از سویی، دوستان او در سامرا برای بیعت با معتز بالله و جنگ با مستعین اجتماع نمودند. پس مردم در یازدهم محرم سال ۲۵۱ قمری با معتز بیعت نمودند و معتز بر تخت خلافت مستقر شد و از سایر مردم نیز بیعت گرفت و عده ای را به جنگ مستعین بالله در بغداد فرستاد و مردم از نیمه ماه صفر سال ۲۵۱ قمری با اهل بغداد جنگ کردند تا معتز قوت گرفت و مستعین ضعیف شد. محمد بن واثق نیز که با مستعین بود، به جانب معتز میل نمود و محمد بن عبدالله بن طاهر نامه ای به معتز نوشت و از او خواست تا با مستعین صلح نماید و او را از خلافت خلع نماید و شرایطی برای صلح مقرر گشت و در روز سوم محرم سال ۲۵۲ قمری مستعین خود را از خلافت خلع نمود و مدت خلافت او تا زمان خلع خود سه سال و هشت ماه و بیست و هشت روز بود.

سپس معتز او را به سامرا طلبید، و پیش از آن که وارد سامرا شود، سعید حاجب را به استقبال او فرستاد و فرمان قتل او را صادر کرد و سعید در قاطون، نزدیک سامره، او را ملاقات کرد و از محمل بیرون آورد و تازیانه هایی بر او زد. آن گاه روی سینه او نشست و سر از بدنش جدا کرد و جسد او را میان راه رها نمود و سرش را برای معتز برد و معتز در آن وقت مشغول شطرنج بازی بود و پس از فراغ از بازی مقداری به سر او نگاه کرد و سپس گفت تا آن را دفن کنند. مستعین در ششم شوال سال ۲۵۲ قمری به قتل رسید و عمر او به سی و پنج سال رسیده بود و در ایام خلافت او عده ای از آل ابوطالب خروج کردند و کشته شدند. (۵۵۱)

وی، روز پنج شنبه سوّم محرم سال ۲۵۲ قمری که مستعین بالله، پسر عموی او، خود را از خلافت خلع نمود، بر کرسی خلافت نشست و در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب سال ۲۵۵ قمری خود را از خلافت خلع نمود و بعد از شش روز کشته شد و مدّت خلافتش چهار سال و شش ماه و چند روز بود و از زمان بیعت اهل بغداد با او، مدّت خلافتش سه سال و هفت ماه بود و مدّت عمر او به سی و چهار سال رسید و در ایّام خلافت او حضرت ابوالحسن هادی امام دهم علیه السلام به شهادت رسید و در روز دوشنبه بیست و ششم جمادی الثانی سال ۲۵۴ قمری، هنگامی که جنازه آن حضرت را تشییع می کردند، از کنیزی شنیده شد که می گوید: «ما ذا القینا فی یوم الاثین قدیماً و حدیثاً»؛ یعنی: «ما چه کشیدیم از نحوست روز دوشنبه از قدیم الاّیّام [نسبت به رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله] تا این زمان [که باز امام هادی علیه السلام به شهادت رسید]».

و ترک ها چون دیدند که معتز پیوسته برای کشتن آنان حيله می کند و می خواهد آنان را نابود کند، همگی متفق شدند که او را از خلافت خلع نمایند و در روز مبعث سال ۲۵۵ قمری اطراف معتز را گرفتند و او را فراوان سرزنش کردند و از او مطالبه اموال نمودند و مدیر این کار صالح بن وصیف بود که با کمک اتراک دیگر به این کار همت گماشت.

دمیری گوید: صالح دستور داد تا اتراک در حجره معتز ریختند و او را بیرون کشیدند و در آفتاب گرم روی پا او را نگه داشتند و معتز از گرمی زمین گاهی یک پای خود را بالا می کرد و چون بی تاب می شد پای دیگر را روی زمین می گذاشت و پیوسته او را می زدند و می گفتند: «خود را از خلافت خلع کن.» و او امتناع می کرد تا این که بیچاره شد و خود را از خلافت خلع نمود. پس صالح ترکی سه روز او را از آب منع کرد و پس از آن او را داخل سردابی نمود تا هلاک گردید. بعضی گفته اند:

آب جوش به او حقنه نمودند و یا او را داخل گرمابه ای کردند و از آب او را منع کردند تا نزدیک به هلاکت رسید. پس آب شوری و یا آب برفی برای او آوردند و چون نوشید هلاک شد و مرگ او در دوّم شعبان سال ۲۵۵ قمری واقع شد. واللّٰه العالم. (۵۵۲)

ص: ۴۲۹

۱- مهتدی بالله (۵۵۳) [محمد بن هارون الواثق بن المعتصم]

او در آخر رجب سال ۲۵۵ قمری بر کرسی خلافت مستقر شد و زهد در دنیا را پیش گرفت و از شهوت رانی و خوشگذرانی خودداری نمود و غنا و ساز و طنبور و شراب خواری را حرام کرد و زن های آوازه خوان را از خود دور نمود و سگ بازی و منکرات را کنار گذارد و عدل و داد را در میان مردم ظاهر ساخت و قبه ای برای خود ساخت که چهار در داشت و پیوسته در آن قبه می نشست و عامه و خاصه را راه می داد و از مظلومین دادرسی می کرد و هر جمعه به مسجد جامع می رفت و خطبه می خواند و می گفت: «من حیا می کنم از خدای متعال که در میان بنی عباس شخصی مثل عمر بن عبدالعزیز که از بنی امیه بود وجود نداشته باشد.»

علما و فقها نزد او منزلتی رفیع داشتند و احسان فراوانی به آنان می نمود. او دستور داد ظروف طلا و نقره را شکستند و تبدیل به دینار و درهم نمودند و صورت هایی را که خلفا در مجالس خود کشیده بودند محو نمود و فرش هایی که در شریعت اسلام حکم به اباحه آنها نشده بود را برچید و دستور داد برای مخارج خود هر روزی قریب به یکصد درهم بیشتر خرج نکنند، در حالی که خلفای قبل از او روزی ده هزار درهم خرج می کردند و فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداند و همواره روزها روزه و شب ها به عبادت مشغول بود.

گفته شده که او جبهه ای از پشم داشت و شب ها می پوشید و خود را مغلول می کرد و به عبادت می ایستاد و کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام را که نوف بگالی از آن حضرت روایت نموده با خط خود نوشته بود و شب ها می خواند و گریه می کرد.

ابن ابی الحدید گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام اتاقی داشت به نام بیت القصص که مردم مطالب و مسائل خود را می نوشتند و در آن می ریختند تا امیرالمؤمنین علیه السلام بخواند و پاسخ بدهد و تنها کسی که در این عمل به او اقتدا کرد مهتدی بالله بود.

بالجمله، چون مهتدی بالله بر خلاف خلفای پیشین بنی عباس عمل نمود، عدالت او بر امرا و جنود وی گران آمد؛ چرا که آنان با رفاه و تجمل و خوشگذرانی زندگی کرده بودند. از این رو، برای او حيله نمودند و در نهایت او را به قتل رساندند. هنگامی که او را احاطه کرده بودند و قصد کشتن او را داشتند به او گفتند: «این چه روشی است که تو مردم را به آن واداشته ای؟» او می گفت: «من می خواهم به سیره رسول خداصلی الله علیه وآله و اهل بیت او و خلفای راشدین رفتار کنم.» به او گفتند: «آن زمان مردم اهل زهد و راغب به آخرت بودند و اکنون که مردم چنین نیستند و از آخرت چیزی نمی دانند و جز دنیا هدفی ندارند نمی توانند بر این سیره عمل کنند.» و از این کلمات با او گفتند و در نهایت خنجرها را کشیدند و بر او زدند و پسر عم او، از خشمی که بر او داشت خنجری بر گردن او زد و چون خون او جوشش نمود دهان خود را بر آن گذارد و تمام آن را مکید تا شکمش پر شد، آن گاه از روی او برخاست و گفت: «امروز از خون مهتدی سیراب شدم، چنان که قبلاً از شراب سیراب شدم.»

چون مهتدی کشته شد، پشیمان شدند و گریه و ناله سردادند؛ چرا که مهتدی مردی زاهد و اهل عبادت بود. این ماجرا در روز شانزدهم رجب سال ۲۵۶ قمری رخ داد.

لکن در روایت وارد شده که سبب قتل او آن بود که او حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را محبوس کرده بود و قصد کشتن او را داشت. از این رو، خداوند عمر او را قطع نمود و اتراک با کمک مردم بر سر او ریختند و او را به هلاکت رساندند؛ چرا که او مایل به روش معتزله و جبریّه بود؛ چنان که در کتاب اثبات الوصیه آمده است.

علّامه مجلسی در بحار، در پایان حدیث فوق چنین نقل کرده: «و کان المهتدی

قد صحح العزم على قتل أبي محمد صلوات الله عليه فشغله الله بنفسه حتى قتل و مضى إلى أليم عذاب الله» (۵۵۴)

۲- احمد بن جعفر متوكل، ملقب به معتمد على الله

هنگامی که مهتدی کشته شد، پسر عمش معتمد به جای او نشست، شروع خلافت او در ماه رجب سال ۲۵۶ قمری و رحلت او از دنیا نیز در هیجدهم ماه رجب سال ۲۷۹ قمری و مدت خلافتش بیست و سه سال و مدت عمرش چهل و هشت سال بود و در بغداد دفن شد. [و بعضی گفته اند امام عسکری علیه السلام به دست معتمد عباسی به شهادت رسید].

در ایام معتمد حوادث زیادی رخ داد. او در ایام خلافت خود مشغول لذت و خوشگذرانی بود تا این که برادرش ابواحمد موفق امور مملکت را به دست گرفت و معتمد در هیچ امری دخالت نمی کرد و از خلافت جز اسمی نداشت و چون موفق از دنیا رفت، پسرش احمد معتضد به جای او نشست. او نیز بر عموی خود غلبه نمود و معتمد حال محرومیت خود را در دو بیت ذیل خبر داده است:

الیس من العجائب أن مثلی

یری ما قلّ ممتعاً علیه

و تؤخذه باسمه الدنیا جمیعاً

و ما من ذاک شیء فی یدیه

۳- احمد بن طلحه، معروف به معتضد بالله

معتضد بالله در روز وفات عموی خود، معتمد، بر تخت سلطنت نشست و آن در هیجدهم رجب سال ۲۷۹ هجری قمری بود. در ایام او فتنه ها آرام گرفت و جنگ ها بر طرف شد و نرخ ها پایین آمد و راه شرق و غرب مفتوح و اموال فراوانی در خزینه دولت جمع شد.

معتضد مردی بسیار بخیل و بی رحم و خون ریز و سفاک بود و مردم را به

سخت ترین وضعی می کشت و مثله می کرد و از آن لذت می برد. نقل شده که چون بر یکی از غلامان خود خشم می نمود، دستور می داد که گودالی بکنند و نصف بالای آن شخص را داخل آن گودال می کرد و اطراف او را خاک می ریخت تا جانش از پایین اش خارج شود.

و یا هر گاه بر یکی از مردم خشم می کرد دستور می داد سوراخ های بدن او را با پنبه محکم ببندند، آن گاه بر مقعد او دم بگذارند و در آن بدمند تا آن که بدن او باد کند و بزرگ شود و سپس می گفت تا سوراخ دبر او را محکم با پنبه مسدود کنند و سپس دو رگ بالای ابروهای او را می شکافتند و آن بیچاره مانند شتر بزرگ می شد و به تدریج جانش از بالای ابروهایش خارج می گردید.

بیشتر رغبت و شهوت معتضد در جماع و علاقه به زن ها بود و بنا و ساخت و ساز را دوست می داشت. نقل شده که او قصری بنا کرد معروف به ثریا و چهار صد هزار دینار مصرف آن نمود و طول آن قصر سه فرسخ بود.

معتضد در شب دوشنبه بیست و سوم ربیع الثانی سال ۲۸۹ قمری، چهار ساعت از شب گذشته بود که در قصر حسنی در بغداد مسموم شد و هلاک گردید. مدت خلافت او نه سال و نه ماه و دو روز، و مدت عمرش چهل سال و یا چهل و شش و یا چهل و هفت سال بوده است و او را سفاک ثانی می گفتند؛ چرا که او مملکت بنی عباس را پس از کهنه شدن تجدید نمود. (۵۵۵)

۴- علی بن معتضد، معروف به مکتفی بالله

هنگامی که معتضد به هلاکت رسید، فرزندش مکتفی بالله در رقه بود. پس وزیر معتضد، قاسم بن عبدالله، برای مکتفی بالله از مردم بیعت گرفت و پس از یک ماه مکتفی به بغداد آمد و در قصر حسنی نشست و دستور داد مطموره هایی که معتضد برای شکنجه کردن مردم ساخته بود خراب کردند و زمین آنها را به صاحبانش

که معتضد از آنان به زور گرفته بود باز گردانند و زندانیان را رها نمود و اموال بسیاری به ایشان داد و قلوب رعیت را با این شیوه به خود مایل نمود و آنان دعاگوی او شدند، لکن در پایان خلافت خود، همانند پدرش ظلم به مردم را شروع کرد و زمین های آنان را گرفت و قصری در شماسیه بنا نمود و مردم او را نفرین کردند و هنوز قصر او تمام نشده بود که عمرش به پایان رسید و در سال ۲۹۵ هجری قمری در آخر شوال و یا سیزدهم ذی قعدة در سی و یک سالگی هلاک شد و مدت خلافتش شش سال و هفت ماه و بیست و دو روز بود. (۵۵۶)

۵- جعفر بن احمد، معروف به مقتدر بالله

هنگامی که مکتفی بالله هلاک شد، برادرش جعفر، معروف به مقتدر بالله، به جای او نشست. او وزیران زیادی را تعیین می نمود و پس از مدت کوتاهی آنان را عزل می کرد. در ایام خلافت او علما و محدثین زیادی از دنیا رحلت نمودند و ارکان بیت الله در آب غرق شد و عده ای از بنی هاشم و سادات کشته شدند. در زمان او، منصور حلاج که ادعای باییت حضرت بقیه الله علیه السلام را می کرد با فتوای فقها و دستور مقتدر کشته شد. به جز منصور حلاج، عده دیگری، مانند ابو محمد شریعی و محمد بن نصیر نمیری و احمد بن هلال کرخی و محمد بن علی بن بلال و شلمغانی نیز مدعی باییت بوده اند و هر کدام آنان ابتدا می گفتند: «ما و کلامی امام هستیم.» و عوام را به سوی خود جذب می کردند و پس از آن اعتقادات کفرآمیز خود را اظهار می داشتند. تفصیل احوال مدعیان باییت در کتاب غیبت شیخ طوسی و مجلد سیزدهم بحار قدیم رقم خورده است؛ مراجعه شود.

در سال ۳۲۰ هجری قمری، مونس خادم با مقتدر جنگ نمود و بیشتر لشکر مونس خادم بربری بودند. همین که دو لشکر مقابل یکدیگر صف کشیدند، مردی از بربری ها حربه ای به مقتدر زد و او را هلاک نمود و سر از بدن او جدا کرد و بر نیزه ای

زد و لباس های مقتدر را از بدن او بیرون آورد تا این که مردم بدن او را با گیاه پوشاندند و او را دفن کردند. مقتدر هجدهمین خلیفه عباسی است و مدت خلافتش نزدیک به بیست و پنج سال بود و سن او قریب به سی و هشت سال بود و در سن سیزده سالگی به خلافت رسید و هیچ خلیفه ای از او کوچک تر نبوده است، و امیرالمؤمنین علیه السلام در اخبار غیبیه خود از او خبر داده و فرموده است:

«كَأَنِّي أَرَى ثَامِنَ عَشْرَهُمْ تَفْحَصُ رِجْلَاهُ فِي دَمِهِ بَعِيدَ أَنْ يَأْخُذَهُ جُنْدُهُ بِكَظْمِهِ مِنْ وُلْدِهِ ثَلَاثَ رِجَالٍ سِيرَتُهُمْ سِيرَةُ الضَّالِّ» [و مراد از سه فرزند او، راضی و متقی و مطیع می باشند که هر سه، خلیفه شدند؛ چنان که خواهد آمد. (۵۵۷)

۶- محمد بن احمد، معروف به قاهر بالله

روز بیست و هشتم شوال سال ۳۲۰ هجری قمری، پس از مقتدر بالله، قاهر بالله بر مسند خلافت نشست. چون خلافت او مستقر شد، آل مقتدر را دستگیر نمود و آنان را در عذاب و شکنجه قرار داد. او فرزند مکتفی بالله، برادرزاده خود را در اتاقی حبس نمود و در آن را با آجر و گچ مسدود کرد تا مرد، و سیده، مادر مقتدر را گرفت و کتک زد و او را از پا حلق آویز کرد تا این که بولش بر صورتش جاری شد و به همین حال بود تا مرد.

قاهر بالله مردی متلون المزاج و دگرگون و سخت دل و بی رحم بود و همواره حربه ای همراه داشت. او مونس خادم را با جماعتی از اهل دولت خود هلاک نمود تا این که حيله ای برای او اندیشیدند و در روز پنجم جمادی الأول سال ۳۲۲ هجری قمری به خانه او ریختند و او را گرفتند و چشمانش را کور نموده و از خلافت خلع کردند و مدت خلافتش یک سال و شش ماه و شش روز بود.

از یکی از اهالی بغداد نقل شده که گوید: در مسجد جامع منصوریه در بغداد

نماز می خواندم، ناگاه مرد نابینایی را دیدم که جبهه کهنه ای بر دوش داشت که از کهنگی روی آن رفته بود و آستر آن باقی مانده بود و می گفت: «ای مردم! به من تصدق کنید، همانا من دیروز امیرالمؤمنین بودم و امروز از فقرای مسلمین هستم.» پرسیدم: «او کیست؟» گفتند: «این قاهر بالله عبّاسی است [و برای عبرت گرفتن عاقل همین بس].»

۷- محمد بن جعفر، معروف به راضی بالله

هنگامی که قاهر بالله در روز پنجم جمادی الأولى سال ۳۲۲ قمری از خلافت خلع شد، روز ششم آن ماه، مردم با راضی بالله بیعت کردند. راضی بالله، مردی ادیب و شاعر و ظریف و با سخاوت بود و به اهل مجلس خود احسان می کرد و بوی خوش بسیار استعمال می نمود و به احوال مردم آگاه بود. او ندمای بسیاری داشت و از کارهای نیک او این بود که فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام بازگرداند و تا زمان راضی بالله، نه مرتبه فدک غضب شد و سپس به فرزندان فاطمه علیها السلام بازگردانده شد.

علامه حلی رحمه الله، در کتاب نهج الحق، از ابوهلال عسکری در کتاب اخبار الأوائل نقل نموده که گوید: نخستین کسی که فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام بازگرداند عمر بن عبدالعزیز بود، [بعد از آن که معاویه آن را به مروان حکم و عمر بن عثمان و یزید بخشیده بود]، و پس از عمر بن عبدالعزیز، باز فدک غضب شد تا این که صفّاح ردّ کرد، و باز غضب شد و مهدی عبّاسی ردّ کرد، و باز غضب شد و مأمون ردّ کرد، و بعضی گفته اند: پس از آن باز غضب شد و واثق بالله ردّ کرد، و باز غضب شد و منتصر بالله ردّ کرد، و باز غضب شد و معتمد ردّ کرد، و باز غضب شد و معتضد ردّ کرد، و باز غضب شد و راضی بالله به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گردانید. در ایام خلافت راضی بالله، سلطنت های ملوک الطوائفی رخ داد و تنها بغداد برای راضی بالله باقی ماند و ارکان دولت عبّاسی متزلزل شد و راضی شش سال و یازده ماه و سه روز خلافت کرد و در روز دهم ربیع الأول سال ۳۲۹ هجری قمری به بیماری عطش

مبتلا شد و عَلت آن این بود که زیاد جماع می کرد و به همین عَلت مرد و در رصافه مدفون شد. (۵۵۸)

۸- ابراهیم بن مقتدر، معروف به مَتّقی بالله

همان روزی که راضی بالله درگذشت، مَتّقی بالله به جای او نشست و مدّت خلافتش نزدیک به چهار سال بود و در سال ۳۵۷ هجری قمری وفات کرد. هنگام خلافت او، ابوالوفاء تورون ترکی بر او غلبه کرد و از مَتّقی بالله جز اسمی باقی نماند. ناچار برای ناصرالدوله، حسن بن عبدالله بن حمدان، و برادرش سیف الدوله، علی بن عبدالله، نوشت: «مرا از چنگ تورون خلاص کنید تا تدبیر مملکت را به شما تفویض نمایم.»

بالجمله، تورون بر بغداد غلبه کرد و مَتّقی بالله را با وزیر او علی بن مقله گرفت و اموالش را غارت نمود و با مستکفی بالله بیعت کرد و چشمان مَتّقی را کور نمود و سلطنت را به دست مستکفی داد و این ماجرا در روز سوّم صفر سال ۲۳۳ قمری واقع شد.

۹- عبدالله بن علی، معروف به مستکفی بالله

هنگامی که مَتّقی بالله از خلافت معزول شد، مستکفی به جای او نشست و به تورون ترکی که خلافت را برای او آماده کرده بود خلعت بخشید و تدبیر امور را به او واگذارد و نزدیک به یک سال و نیم خلافت کرد و در روز بیست و سوّم شعبان سال ۳۳۴ قمری، احمد بن بویه دیلمی او را گرفت و چشمانش را کور کرد و از خلافت خلعتش نمود و در نهایت در سال ۳۴۳ قمری در خانه معزالدوله وفات کرد.

در بیست و سوم سال ۳۳۴ هجری قمری که مستکفی از خلافت خلع شد، مردم با مطیع لله بیعت کردند و در دوران او وقایع زیادی رخ داد تا این که در سال ۳۶۳ قمری به بیماری فالج مبتلا شد و زبانش از کار افتاد و خود را از خلافت خلع نمود و خلافت را به پسرش عبدالکریم، معروف به «طائع لله» تسلیم کرد و خود در سال ۳۶۴ قمری در دیر عاقول از دنیا رفت. او در این مدت طولانی که خلافت کرد مرجع امر و نهی نبود و تدبیر مملکت به دست معز الدوله از آل بویه بود و معز الدوله روزی یکصد دینار برای مخارج او تعیین نموده بود، و سلطنت آل بویه و دولت دیالمه از همین جا شروع شد. (۵۵۹)

پس از دیالمه صفویه حکومت کردند و حکومت آنان بیش از دویست و بیست سال به طول انجامید و در این مدت آنان مذهب شیعه جعفری را ترویج نمودند و اول آنان شاه اسماعیل صفوی بود که نسبش منتهی می شود به صفی الدین ابی الفتح اسحاق اردبیلی موسوی و نسبت او منتهی می شود به حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام. (۵۶۰)

مؤلف گوید: هدف از نگارش احوال خلفا و سلاطین که اکثر آنان هدفی جز دنیا و شهوات نفسانی نداشته اند، نخست، برای توجه کردن به مشکلات و مصایبی است که ائمه معصومین علیهم السلام و علمای شیعه جعفری با آنان داشته اند، و ثانیاً، برای عبرت گرفتن از احوال آنان است.

و السلام علی من اتبع الهدی و صلوات الله علی محمد و آله الطاهرين و الحمد لله رب العالمين. تمت فی آخر ربیع الأول سنه ۱۴۳۰ الهجریه القمریه. صلوات الله و سلامه علی هاجرها و علی آله و أهل بیده و لعنه الله علی أعدائهم أجمعین.

- ۱- الحجّ و الزّیاره، عربی.
- ۲- آداب حجّ و زیارت حرمین شریفین، فارسی.
- ۳- میزان الحقّ یا حقیقت مظلوم، فارسی - عربی.
- ۴- آیات الفضائل یا فضائل علی علیه السلام در قرآن، عربی - فارسی.
- ۵- دوله المهدی علیه السلام یا حکومت امام زمان عجل الله فرجه الشریف، فارسی - عربی.
- ۶- اسوه النساء، بانوی نمونه عالم، فارسی - عربی.
- ۷- امام الشهداء و سالار شهیدان، فارسی - عربی.
- ۸- انتظار مهدی علیه السلام و نشانه های ظهور، فارسی - عربی.
- ۹- شهید خراسان و پناه شیعیان، فارسی - عربی.
- ۱۰- عاشقان کربلا، زیارات عتبات عالیات عراق.
- ۱۱- آیین همسردهاری و آداب زندگی در اسلام، فارسی - عربی.
- ۱۲- بشارت های معصومین علیهم السلام، فارسی - عربی.
- ۱۳- مژده های رحمت در قرآن همراه خطبه غدیر، فارسی - عربی.
- ۱۴- محرّمات اسلام، فارسی - عربی.
- ۱۵- ماه های رحمت، ترجمه کتاب «فضائل الأشهر الثّلاثه» مرحوم صدوق، فارسی - عربی.
- ۱۶- امام صادق علیه السلام، ترجمه کتاب «الإمام الصادق علیه السلام» از مرحوم علامه مظفر، فارسی.
- ۱۷- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله، ترجمه کتاب «مناقب آل ابی طالب علیه السلام» تألیف علامه ابن شهر آشوب.
- ۱۸- واجبات اسلامی، فارسی و عربی.

۱۹- پیام های قرآنی، یکصد و ده پیام نورانی قرآن.

۲۰- رهبران معصوم علیهم السلام.

۲۱- راه خدانشناسی.

۲۲- خطبه غدیر با ترجمه فارسی.

۲۳- بشارت های مهدویت، فارسی - عربی.

۲۴- در پناه قرآن.

۲۵- فتنه های آخر الزمان، فارسی - عربی.

۲۶- راه بهشت.

۲۷- اخلاق و سیره محمدی صلی الله علیه وآله.

ص: ۴۴۰

- (١) أنوار البهية / ٧٠.
- (٢) أنوار البهية / ٧٠ - ٧١.
- (٣) ارشاد: ٢ / ١٧٩، أنوار البهية / ٧١.
- (٤) سير أعلام النبلاء: ٦ / ٢٦٤، أنوار البهية / ٧٢.
- (٥) شرح نهج البلاغه حديدى: ٥ / ١٠٥، فلاح السائل / ٢٣، بحار الأنوار: ٤٧ / ١٨٦، أنوار البهية / ٧٥.
- (٦) كشف الغمّه: ٢ / ٣٦٩، أنوار البهية / ٧١.
- (٧) أنوار البهية / ٧٢.
- (٨) بحار الأنوار: ٤٧ / ١٦.
- (٩) مناقب: ٣ / ٣٩٦.
- (١٠) بحار الأنوار: ٤٧ / ٢٨.
- (١١) همان: ٤٧ / ٧٢.
- (١٢) يس / ١٢.
- (١٣) بحار الأنوار: ٤٧ / ١٠٣، مناقب: ٣ / ٣٥٤.
- (١٤) بحار الأنوار: ٤٧ / ١٣٧، مناقب: ٣ / ٣٦٥.
- (١٥) بحار الأنوار: ٤٧ / ١٤١، كشف الغمّه: ٢ / ٣٧٦.
- (١٦) كشف الغمّه: ٢ / ٤٢٦، بحار الأنوار: ٤٧ / ١٤٥.
- (١٧) بحار الأنوار: ٤٧ / ٢٣.
- (١٨) بحار الأنوار: ٤٧ / ٦٠.
- (١٩) كافي: ١ / ٩٨، ارشاد: ٢ / ١٩٩، توحيد / ٢٥٣، كشف الغمّه: ٢ / ١٧٥، إعلام الورى: ١ / ٥٤٢.

(٢٠) إعلام الوری: ١ / ٥٥٤، ارشاد مفید: ٢ / ٢٠١، كشف الغمّه / ١٧٧، کافی: ١ / ٦٣.

(٢١) نور / ٣٩.

(٢٢) كتاب اختصاص / ١٩٠، تفسير برهان: ٣ / ١٤٠، بحار الأنوار: ٤٧ / ٢٣٩.

(٢٣) قال الصادق عليه السلام: «إن قدرت على أن لا تخرج من بيتك فافعل، فإنّ عليك في خروجك أن لا تغتاب و لا تكذب و لا تحسد و لا- ترائي و لا- تتصنّع و لا تداهن. ثمّ قال: نعم صومعه المسلم بيته يكفّ فيه بصره و لسانه و نفسه و فرجه.» و قال الشّاعر:

رغيف خبز يابسٍ تأكله في زاويه

و كفّ ماءٍ باردٍ تشربه في ساقيه

و غرفه ضيقه نفسك فيها خاليه

أو مسجد بمعزلٍ عن الوری في ناحيه

تتلو به صحيفه مستدثراً بباديه

خير من التيجان في قصر و دارٍ عاليه

يا حسنها موعظه فأين أذن و اعيه أنوار البهيّه / ٧٣.

(٢٤) أنوار البهيّه / ٧٤.

(٢٥) تحف العقول / ٢٦٣.

(٢٦) سأله عليه السلام رجل: أن يعلمه ما ينال به خير الدّنيا و الآخره و لا يطول عليه، فقال عليه السلام: «لا تكذب.»

(٢٧) و قال عليه السلام: «برّوا آبائكم يبرّكم أبناؤكم، و عّفوا عن نساء النّاس تعفّ نساؤكم.» تحف العقول / ٢٦٤.

(٢٨) و قال عليه السّلام: «إنّ الله علم أنّ الدّنب خير للمؤمن من العجب، و لو لا ذلك ما ابتلى الله مؤمناً بذنب أبداً.» المصدر / ٢٦٧.

(٢٩) و قال عليه السلام: «المعروف كاسمه و ليس شىء أفضل من المعروف إلّا ثوابه و المعروف هديّه من الله إلى عبده، و ليس كلّ من يحبّ أن يصنع المعروف إلى النّاس يصنعه، و لا كلّ من رغب فيه يقدر عليه، و لا كلّ من يقدر عليه يؤذن له فيه، فإذا منّ الله على العبد جمع له الرغبه في المعروف و القدره و الإذن فهناك تمّت السّعاده و الكرامه للطّالب و المطلوب إليه.»

المصدر / ٢٦٧.

(٣٠) وقال عليه السلام: «ليس لإبليس جند أشد من النساء والغضب.» المصدر / ٢٦٨.

(٣١) تحف العقول / ٢٦٩.

(٣٢) همان / ٢٧١.

(٣٣) كافي: ١ / ٣٩٣، ارشاد مفيد: ٢ / ١٨٠.

(٣٤) همان / ٨٥، التنبيه والإشراف / ٢٦٠.

(٣٥) أنوار البهية / ٨٤، مشكاة الأنوار طبرسي / ٧٥.

(٣٦) رعد / ٢١.

(٣٧) مقنعه مفيد / ٤٧٤.

(٣٨) همان.

(٣٩) مقنعه مفيد / ٤٧٤.

(٤٠) همان.

(٤١) أنوار البهية / ٨٦، مقنعه مفيد / ٤٧٤.

(٤٢) فعم الاناء: امتلاً.

(٤٣) الواصب: الدائم. أنوار البهية / ٨٦.

(٤٤) إعلام الوري: ١ / ٥٤٦.

(٤٥) همان، ارشاد مفيد: ٢ / ٢٠٩.

(٤٦) بحار الأنوار: ٩٤ / ٢٨١ عن مهج الدعوات / ٢٢٩.

(٤٧) بحار الأنوار: ٩٤ / ٢٨٣، مهج الدعوات / ٢٢٩.

(٤٨) بحار الأنوار: ٩٤ / ٢٨٤، مهج الدعوات / ٢٣٣.

(٤٩) مفاتيح الجنان، بخش احراز ائمه عليهم السلام.

(٥٠) خلاصه ای از حیوه الحيوان: ٢ / ١٠٣.

(٥١) مجموعه ورام، مترجم: ٢ / ٤٣٤.

(٥٢) سفینه البحار: ١ / ٣٤٩، بصائر الدرجات: ج ٥ باب ١١، ص ٢٤٣، شماره ٣.

(٥٣) مدینه المعاجز: ٥ / ٣١٤.

(٥٤) بحار الأنوار: ٤٧ / ١٢٣ شماره ١٧٢.

(٥٥) اثبات الهداه، مترجم: ٥ / ٣٤٠.

(٥٦) بحار الأنوار: ١١ قديم / ١٠٧.

(٥٧) نخل میثم: ٤ / ٤٤٤.

(٥٨) نخل میثم.

(٥٩) نخل میثم.

(٦٠) نخل میثم.

(٦١) أنوار البهیه / ٨٧، إعلام الوری: ٢ / ٦.

(٦٢) إعلام الوری: ٢ / ٦، محاسن: ٢ / ٣١٤، کافی: ١ / ٣٧٩، ارشاد: ٢ / ٢١٥.

(٦٣) أنوار البهیه / ٨٨، محاسن: ٢ / ٤١٨.

(٦٤) ارشاد: ٢ / ٢١٩، کافی: ١ / ٣١٠.

(٦٥) ناقب المناقب / ١٧١، أنوار البهیه / ٨٨.

(٦٦) آل عمران / ٣٤.

(٦٧) توحيد صدوق / ٢٧٥.

(٦٨) إعلام الوری: ٢ / ٣٦، ارشاد: ٢ / ٢٤٤، مناقب: ٤ / ٣٢٤.

٦٩) إعلام الوري: ٢ / ٣٦، ارشاد مفيد: ٢ / ٢٤٤، كشف الغمه: ٢ / ٢٣٦، فصول المهّمه / ٢٤٢.

٧٠) أنوار البهيه / ٩١ - ٩٢.

٧١) روضه الواعظين / ٢١٦، أنوار البهيه / ٩٢.

٧٢) أنوار البهيه / ٩٢، عيون: ١ / ٩٥، بحار الأنوار: ٤٨ / ٢٢٠.

٧٣) عيون: ٢ / ٩٨، بحار الأنوار: ٤٨ / ٢١٠.

٧٤) تاريخ بغداد: ١٣ / ٢٩، دلائل الإمامه طبري / ٣١٠.

٧٥) عيون: ٢ / ٨٤.

٧٦) أنوار البهيه / ٩٣.

٧٧) همان.

٧٨) أنوار البهيه / ٩٤.

٧٩) همان / ٨٤.

٨٠) إعلام الوري: ٢ / ٢٦، ارشاد: ٢ / ٢٣٤، تاريخ بغداد: ١٣ / ٢٨، وفيات الأعيان: ٥ / ٣٠٨.

٨١) ارشاد: ٢ / ٢٣٤، إعلام الوري: ٢ / ٢٧، تاريخ بغداد: ١٣ / ٣١.

٨٢) مناقب آل ابي طالب: ٣ / ٤٣١، بحار الأنوار: ٤٨ / ١٤٣، امالي مرتضى: ١ / ٢٧٥.

٨٣) أنوار البهيه / ٩٠، تحف العقول / ٣٠١.

٨٤) همان.

٨٥) أنوار البهيه / ٩٠، تحف العقول / ٣٠١.

٨٦) أنوار البهيه / ٩٠، تحف العقول / ٣٠٣.

٨٧) أنوار البهيه / ٩١.

٨٨) تحف العقول / ٣٠٢.

(٨٩) همان / ٣٠٤.

(٩٠) بقره / ٣٤.

(٩١) تحف العقول / ٣٠٤، ٤١٢.

(٩٢) همان.

(٩٣) همان / ٣٠٥.

(٩٤) همان.

(٩٥) همان / ٣٠٢.

(٩٦) تحف العقول / ٣٠٢.

(٩٧) أنوار البهية / ٩٤.

(٩٨) أنوار البهية / ٩٤.

(٩٩) أنوار البهية / ٩٥.

(١٠٠) اعلام الوري: ٢ / ٣٣٧.

(١٠١) اعلام الوري: ٣٤.

(١٠٢) أنوار البهية / ٩٧.

(١٠٣) همان.

(١٠٤) همان / ٩٩.

(١٠٥) أنوار البهية / ١٠٠، كافي: ١ / ٢٨١.

(١٠٦) كامل الزيارات / ٢٨١، أنوار البهية / ١٠١.

(١٠٧) بحار الأنوار: ٩٩ / ١، أنوار البهية / ١٠١.

(١٠٨) أنوار البهية / ١٠١.

(١٠٩) بحار الأنوار: ٢ / ٩٩.

(١١٠) همان.

(١١١) الكنى و الألقاب: ٢ / ١٥٠، الكواكب الدريه / ٢٠٨.

(١١٢) أنعام / ٨٤ - ٨٥.

(١١٣) اعيان الشيعة: ٤ / ٤٩، بحار الأنوار: ١٢ / ٢٧٤.

(١١٤) مدينه المعاجز / ٣٩٤.

(١١٥) مكاسب شيخ انصارى، تحقيق اربعين، قاضى طباطبائى / ٤٦.

(١١٦) كشف الغمّه: ٣ / ٢١، ارث شيخ مفيد / ٣١٣، اعلام الورى طبرسى / ٢٩٤، اصول كافى: ١ / ٢٨٥.

(١١٧) بحار الأنوار: ٤٨ / ٨٥.

(١١٨) بحار الأنوار: ٩٤ / ٣١٧ و ٣٣٨، مهج الدعوات / ٢٦٨.

(١١٩) جنّات الخلود.

(١٢٠) نخل ميثم: ٤ / ٤٦٣.

(١٢١) نخل ميثم: ٤ / ٤٦٥.

(١٢٢) نخل ميثم.

(١٢٣) زمزمه هاى جاويدان / ١٣٨.

(١٢٤) همان / ١٤٢.

(١٢٥) ديوان مفتقر / ٣٢٨.

(١٢٦) أنوار البهيه / ١٠٣.

(١٢٧) عيون اخبار الرضا عليه السلام: ٢ / ٣١، أنوار البهيه / ١٠٣.

(١٢٨) توبه / ٣٦.

(١٢٩) جنّات الخلود.

(١٣٠) همان.

(١٣١) عيون اخبار الرضا عليه السلام: ٢ / ٢٢، أنوار البهية / ١٠٤.

(١٣٢) أنوار البهية / ١٠٤.

(١٣٣) بحار الأنوار: ٤٩ / ٩٠، أنوار البهية / ١٠٤.

(١٣٤) همان.

(١٣٥) بلد / ١١.

(١٣٦) بلد / ١٤.

(١٣٧) أنوار البهية / ١٠٥.

(١٣٨) أنوار البهية، كافي: ٤ / ٢٣.

(١٣٩) كافي: ٨ / ٢٣٠، أنوار البهية / ١٠٦.

(١٤٠) همان / ١٠٧.

(١٤١) أنوار البهية / ١٠٧.

(١٤٢) أنوار البهية / ١٠٧.

(١٤٣) كافي: ٨ / ٢٥٧، أنوار البهية / ١٠٧.

(١٤٤) أنوار البهية / ١٠٨.

(١٤٥) أنوار البهية / ١٠٩.

(١٤٦) تحف العقول / ٣٢٥.

(١٤٧) تحف العقول / ٣٢٥.

(١٤٨) همان / ٣٢٦.

(١٤٩) همان / ٣٢٩.

(١٥٠) همان / ٣٣١.

(١٥١) تحف العقول / ٣٣١.

(١٥٢) همان / ٣٢٩.

(١٥٣) عيون اخبار الرضا عليه السلام: ١ / ١٥٠.

(١٥٤) مهج الدعوات / ٤١، بحار الأنوار: ٩٤ / ٣٤٣.

(١٥٥) يوسف / ٥٥.

(١٥٦) عيون أخبار الرضا عليه السلام: ١ / ١٥١.

(١٥٧) أنوار البهية / ١١٥.

(١٥٨) أنوار البهية / ١١٦.

(١٥٩) همان.

(١٦٠) همان.

(١٦١) أنوار البهية / ١١٦.

(١٦٢) آل عمران / ١٥٤.

(١٦٣) أحزاب / ٣٨.

(١٦٤) عيون اخبار الرضا عليه السلام: ١ / ٢٦٩ - ٢٧٠.

(١٦٥) همان / ٢٦٩.

(١٦٦) أنوار البهية / ١١٧.

(١٦٧) همان / ١١٨.

(١٦٨) أنوار البهية / ١١٨.

١٦٩) مروج الذهب: ٣ / ٢٥٦، أنوار البهية / ١١٨ - ١٢٠.

١٧٠) رَجَّعَ بِالْمَكَانِ: قَرَّوْا طَمَأَنَّ بِهِ.

١٧١) عيون أخبار الرضا عليه السلام: ١ / ٢٨٠ - ٢٨١.

١٧٢) كافي: ٤ / ٥٨٤.

١٧٣) كافي: ٤ / ٥٨٤.

١٧٤) همان: ٤ / ٥٨٥.

١٧٥) كافي: ٤ / ٥٨٥.

١٧٦) همان.

١٧٧) أنوار البهية / ١٢١.

١٧٨) همان.

١٧٩) أنوار البهية / ١٢١.

١٨٠) همان / ١٢٢.

١٨١) أنوار البهية / ١٢٢ - ١٢٣.

١٨٢) بحار الأنوار: ٤٨ / ٣٢١، عيون أخبار الرضا عليه السلام: ١ / ٢٨٦.

١٨٣) همان.

١٨٤) كافي: ٣ / ٤٧٧.

١٨٥) عيون: ٢ / ٦٤.

١٨٦) عيون: ٢ / ٦٤، جنات الخلود.

١٨٧) طه / ١٢١.

١٨٨) أنبياء / ٨٧.

١٨٩) يوسف / ٢٤.

١٩٠) ص / ٢٤.

١٩١) أحزاب / ٣٧.

١٩٢) آل عمران / ٣٣.

١٩٣) فجر / ١٦.

١٩٤) يوسف / ٢٤.

١٩٥) سورة ص / ٢٦.

١٩٦) أحزاب / ٣٧.

١٩٧) همان.

١٩٨) عيون أخبار الرضا عليه السلام: ١ / ١٩٥.

١٩٩) بقره / ٢٦٠.

٢٠٠) أعراف / ١٥٥.

٢٠١) بقره / ٥٥.

٢٠٢) المناقب: ٢ / ٤٠٦.

٢٠٣) عيون أخبار الرضا عليه السلام: ٢ / ٢٣٩.

٢٠٤) يوسف / ٥٥.

٢٠٥) وفاه الإمام الرضا عليه السلام، نوشته مقدم / ٣٩.

٢٠٦) اصول كافي: ١ / ٤٩٠، ارشاد / ٣٣٦.

٢٠٧) كشف الغمّه مترجم: ٣ / ١٤٧.

٢٠٨) صف / ٨.

(٢٠٩) جلاء العيون / ٧٣٢.

(٢١٠) فرائد السمطين: ٢ / ٢١٢.

(٢١١) هود / ٧.

(٢١٢) يونس / ٩٩ - ١٠٠.

(٢١٣) احتجاج طبرسي: ٢ / ٤٠٩ - ٤١٣.

(٢١٤) مناقب ابن شهر آشوب: ٤ / ٣٤١.

(٢١٥) علل الشرايع، ص ٢٣٧، باب ١٧٣، شماره ١.

(٢١٦) عيون اخبار الرضا عليه السلام: ١ / ٢٩٤، بحار الأنوار: ٤٩ / ٢٣٩.

(٢١٧) جنّات الخلود.

(٢١٨) نخل ميثم: ٤ / ٤٧٤.

(٢١٩) نخل ميثم: ٤ / ٤٩٣.

(٢٢٠) نخل ميثم: ٤ / ٤٨٨.

(٢٢١) نخل ميثم.

(٢٢٢) كافي: ١ / ٤١١، ارشاد مفيد: ٢ / ٢٧٣.

(٢٢٣) مناقب: ٤ / ٣٧٩.

(٢٢٤) كافي: ١ / ٤١١، ارشاد: ٢ / ٢٧٣.

(٢٢٥) اعلام الوري: ٢ / ٩١.

(٢٢٦) كافي: ١ / ٤١١، ارشاد: ٢ / ٢٧٣.

(٢٢٧) عيون المعجزات / ١٠٨، بحار الأنوار: ٥٠ / ١٥.

(٢٢٨) جنّات الخلود.

٢٢٩) ارشاد: ٢ / ٢٩٥.

٢٣٠) جنّات الخلود.

٢٣١) اعلام الورى: ٢ / ٩٦، كافي: ١ / ٤١١، ارشاد مفيد: ٢ / ٢٨٩ و... .

٢٣٢) مريم / ١٢.

٢٣٣) كافي: ١ / ٤١٣، ارشاد: ٢ / ٢٩٢، اثبات الوصيه / ١٨٤.

٢٣٤) مناقب: ٤ / ٣٨٩، بحار الأنوار: ٥٠ / ٦٣، اعلام الورى: ٢ / ١٠٠.

٢٣٥) اعلام الورى: ٢ / ٩٨.

٢٣٦) عيون المعجزات / ١١، موسوعه الإمام الجواد عليه السلام: ١ / ٥٩.

٢٣٧) ارشاد مفيد: ٢ / ٢٧٩، الخرايج: ٢ / ٩٠٠، بحار الأنوار: ٥٠ / ٢٣، كافي: ١ / ٣٢١، كشف الغمّه: ٣ / ١٤٥.

٢٣٨) كافي: ١ / ٣٢٢، بحار الأنوار: ٤٧ / ٢٦٦.

٢٣٩) أنوار البهيه / ١٢٥.

٢٤٠) نور / ٣٢.

٢٤١) ارشاد مفيد: ٢ / ٢٨٨، مناقب: ٤ / ٣٩٠، فصول المهّمّه / ٢٧٠.

٢٤٢) ارشاد مفيد: ٢ / ٢٨٩، كشف الغمّه: ٢ / ٣٧٠، كافي: ١ / ٤١١ و ٤١٦.

٢٤٣) ارشاد: ٢ / ٢٥٩، بحار الأنوار: ٥٠ / ١٣.

٢٤٤) تحف العقول / ٣٣٥.

٢٤٥) تحف العقول / ٣٣٧.

٢٤٦) همان.

٢٤٧) همان / ٣٣٥.

٢٤٨) أنوار البهيه / ١٣٣.

(٢٤٩) أنوار البهية / ١٣٣.

(٢٥٠) همان.

(٢٥١) همان.

(٢٥٢) همان.

(٢٥٣) همان.

(٢٥٤) همان.

(٢٥٥) ارشاد: ٢ / ٢٩٨، أنوار البهية / ١٣٤.

(٢٥٦) بحار الأنوار: ٥٠ / ٦.

(٢٥٧) بحار الأنوار: ٥٠ / ٥، عن تفسير العياشي: ١ / ٣١٩.

(٢٥٨) أنوار البهية / ١٣٥، موسوعه الإمام الجواد عليه السلام: ١ / ٣٨.

(٢٥٩) جلاء العيون / ٧٤٧، نور الأبصار / ١٨٨.

(٢٦٠) سل أبابكر هل هو راض عني فأنتي راض عنه؟

(٢٦١) ولقد خلقنا الإنسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن أقرب إليه من حبل الوريد. « ق / ١٦.

(٢٦٢) إنَّ مثل أبي بكر و عمر في الأرض كمثل جبرئيل و ميكائيل في السماء.

(٢٦٣) إنَّهما سيّدا كهول أهل الجنّة.

(٢٦٤) إنَّ عمر سراج أهل الجنّة.

(٢٦٥) إن السّكينة تنطق على لسان عمر.

(٢٦٦) إنّ لي شيطاناً يعتريني فإذا ملت فسّدوني.

(٢٦٧) لو لم أبعث لبعث عمر.

(٢٦٨) و إذا أخذنا من التّبين ميثاقهم و منك و من نوح.

- (٢٦٩) كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين.
- (٢٧٠) الله يصطفى من الملائكة رسلا و من الناس.
- (٢٧١) لو نزل العذاب لما نجى منه إلا عمر.
- (٢٧٢) احتجاج طبرسى: ٢ / ٢٤٩.
- (٢٧٣) اثبات الهداه: ٦ / ١٧٧، اصول كافي: ١ / ٤٩٦.
- (٢٧٤) رجال كشي / ٤٨٧، اختبار معرفه الرجال: ٦ / ٥٨٢، الأنوار البهيّه / ١٢٦.
- (٢٧٥) جنّات الخلود، الأمان سيد بن طاوس / ٨١.
- (٢٧٦) نخل ميثم.
- (٢٧٧) نخل ميثم: ٤ / ٥٠٢.
- (٢٧٨) زمزمه هاي جاويدان / ١٥٥.
- (٢٧٩) نخل ميثم: ٤ / ٥١٢.
- (٢٨٠) إعلام الوري: ٢ / ١٠٩، مناقب: ٤ / ٤٠١.
- (٢٨١) أنوار البهيّه / ١٢٦.
- (٢٨٢) أنوار البهيّه / ١٣٦، دلائل الإمامه طبرى شيعى / ٤١٠.
- (٢٨٣) اعلام الوري: ٢ / ١١٨، خرائج: ٢ / ٦٧٥، مناقب: ٤ / ٤٠٧، بحار الأنوار: ٥٠ / ١٣٧.
- (٢٨٤) اعلام الوري: ٢ / ١١٩، خرائج: ٢ / ٦٧٢، بحار الأنوار: ٥٠ / ١٣٧.
- (٢٨٥) شعراء / ٢٧٧.
- (٢٨٦) كافي: ١ / ٤١٧، ارشاد مفيد: ٢ / ٣٠٢، اعلام الوري: ٢ / ١٢٠، بحار الأنوار: ٥٠ / ١٩٨.
- (٢٨٧) اعلام الوري: ٢ / ١١٨، خرائج: ٢ / ٦٧٣، بحار الأنوار: ٥٠ / ١٣٧.
- (٢٨٨) مناقب: ٤ / ٤١٠، اعلام الوري: ٢ / ١٢٥.

٢٨٩) ارشاد مفيد: ٣٠٩ / ٢، روضه الواعظين نيشابورى / ٢٤٥، كشف الغمّه: ٣٨٢ / ٢، اعلام الورى: ١٢٥ / ٢.

٢٩٠) كافي: ٤١٧ / ١، ارشاد: ٣١١ / ٢، مناقب: ٤١١ / ٤.

٢٩١) أنوار البهيه / ١٤٧، مناقب ابن حمزه طوسى / ٥٥٦، خرايج قطب راوندى: ٤١٧ / ١.

٢٩٢) بحار الأنوار: ٢١١ / ٥، أنوار البهيه / ١٤٧.

٢٩٣) غلب الرجال: أى قويهم.

٢٩٤) بحار الأنوار: ٢١١ / ٥٠.

٢٩٥) هود / ٦٥.

٢٩٦) أنوار البهيه / ١٤٩، بحار الأنوار: ١٤٧ / ٥٠.

٢٩٧) بحار الأنوار: ٢٠٤ / ٥٠، مناقب آل ابى طالب: ٥١٨ / ٣، نظم درر السّمطين للزّندى الحنفى / ٢٤١.

٢٩٨) نظم درر السّمطين / ٢٤١، لسان الميزان: ٥١٣ / ٢، مناقب آل ابى طالب: ٥١٨ / ٣، بحار الأنوار: ٢٠٤ / ٥٠.

٢٩٩) أنوار البهيه / ١٥٠.

٣٠٠) أنوار البهيه / ١٥٠، بحار الأنوار: ٢٠٧ / ٥٠.

٣٠١) أنوار البهيه / ١٥٠.

٣٠٢) أنوار البهيه / ١٥١ - ١٥٠، امالى طوسى / ٢٨٠، بحار الأنوار: ١٥٦ / ٩٢ و ج ٥٩ / ٩٩، مستدرک السّفينه: ٣٦١ / ٤.

٣٠٣) أنوار البهيه / ١٤٣.

٣٠٤) همان.

٣٠٥) همان.

٣٠٦) بحار الأنوار: ٩٢ / ١٣ و ج ١٣٤ / ٦٨، امالى صدوق / ١٠٧.

٣٠٧) أنوار البهيه / ١٤٣، بحار الأنوار: ٣٦٨ / ٧٥.

٣٠٨) همان.

٣٠٩) بحار الأنوار: ٧٥ / ٣٦٩.

٣١٠) همان: ٧٥ / ٣٧٠.

٣١١) بقره / ١٤٨.

٣١٢) كمال الدین: ٢ / ٣٧٧.

٣١٣) بقره / ٢٦٤.

٣١٤) قصص / ٢٠.

٣١٥) كلمه طيبه / ٢٥٤، مناقب ابن شهر آشوب: ٤ / ٤٠٣.

٣١٦) اثبات الهداه مترجم: ٦ / ٢١٨.

٣١٧) اثبات الهداه مترجم: ٦ / ٢٢٦.

٣١٨) اثبات الهداه مترجم: ٦ / ٢٤٩.

٣١٩) ترجمه اثبات الوصيه / ٤٣٠.

٣٢٠) ترجمه اثبات الوصيه / ٤٥٢.

٣٢١) جنات الخلود، عيون اخبار الرضا عليه السلام: ٢ / ٦٤.

٣٢٢) بحار الأنوار: ٩٢ / ١٦٢.

٣٢٣) نخل ميثم: ٤ / ٥١٦.

٣٢٤) نخل ميثم: ٢ / ٥٣٧.

٣٢٥) نخل ميثم.

٣٢٦) ديوان مفتقر / ١٥١.

٣٢٧) زمزمه های جاويدان / ١٦٠.

٣٢٨) اعلام الوری: ٢ / ١٣١.

۳۲۹) أنوار البهیه / ۱۵۱.

۳۳۰) اعلام الوری: ۲ / ۱۳۱، کافی: ۱ / ۴۲۰، ارشاد مفید: ۲ / ۳۱۳ و ...

۳۳۱) اعلام الوری: ۲ / ۱۳۱، کافی: ۱ / ۴۲۰.

۳۳۲) إعلام الوری: ۲ / ۱۳۱، مناقب ابن شهر آشوب: ۲ / ۲۰۹، فصول المہمه / ۲۹۰، کفایه الاثر / ۱۶۲.

۳۳۳) أنوار البهیه / ۱۵۱ - ۱۵۲، کمال الدین / ۵۰۷.

۳۳۴) خرائج و جرائح: ۲ / ۹۰۲، أنوار البهیه / ۱۵۲.

۳۳۵) این شخص غیر از بهلول عاقل، دانشمند فرزانه و شیعه برجسته حضرت کاظم علیه السلام است که برای فرار از منصب قضاوت دستگاه هارون الرشید به اشاره حضرت کاظم علیه السلام خود را به جنون و دیوانگی زد تا از ورود به دستگاه قضایی معاف گردد و آلوده به آن همه ظلم و ستم موجود در نظام هارونی نگردد.

۳۳۶) مؤمنون / ۱۱۵.

۳۳۷) صواعق محرقة ابن حجر / ۱۲۴، جواهر العقدين / ۳۵۵، وسیله المال / ۲۴۶.

۳۳۸) کافی: ۱ / ۲۶۲، ارشاد مفید: ۲ / ۳۱۴، غیبت طوسی / ۱۹۸ و ۱۶۳، اثبات الوصیه / ۲۰۸.

۳۳۹) کافی: ۱ / ۲۶۲، ارشاد مفید: ۲ / ۳۱۵، مناقب: ۴ / ۴۲۲.

۳۴۰) أنوار البهیه / ۱۵۲.

۳۴۱) همان.

۳۴۲) أنوار البهیه / ۱۵۳.

۳۴۳) همان.

۳۴۴) أنوار البهیه / ۱۵۴.

۳۴۵) همان.

۳۴۶) أنوار البهیه / ۱۵۴.

۳۴۷) همان / ۱۵۸.

٣٤٨) أنوار البهية / ١٥٨.

٣٤٩) همان / ١٥٩.

٣٥٠) تحف العقول / ٣٥٧.

٣٥١) تحف العقول / ٣٤١.

٣٥٢) همان.

٣٥٣) همان.

٣٥٤) همان / ٣٤٣.

٣٥٥) تحف العقول / ٣٤٣.

٣٥٦) همان.

٣٥٧) همان.

٣٥٨) همان / ٣٤٤.

٣٥٩) همان.

٣٦٠) همان.

٣٦١) تحف العقول / ٣٥٨.

٣٦٢) اعلام الوری: ٢ / ١٣١، مناقب ابن شهر آشوب: ٢ / ٢٠٩، الفصول المهمة / ٢٩٠.

٣٦٣) أنوار البهية / ١٦٢.

٣٦٤) غيبة شيخ طوسی / ٢٧٢، أنوار البهية / ١٦٦.

٣٦٥) أنوار البهية / ١٦٧، بحار الأنوار: ٥٠ / ٣٣٤، ارشاد مفید: ٢ / ٣٣٦.

٣٦٦) مزار كبير / ٤١، مزار مفید / ٢٠٣.

٣٦٧) مقنعه مفید / ٤٨٧، أنوار البهية / ١٦٨.

(٣٦٨) كشف الغمّه: ٣ / ٣٢٥، أنوار البهيّه / ١٦٨.

(٣٦٩) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالْحِجَّةُ لِلْمُؤَحِّدِينَ وَالنَّارُ لِلْمُلْحِدِينَ وَلَا

(٣٧٠) عُدْوَانٌ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَعُتْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ.

أَمَّا بَعْدُ: أَوْصِيكَ يَا شَيْخِي وَمُعْتَمِدِي وَفَقِيهِي أبا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْقَمَمِيِّ وَفَقَّكَ اللَّهُ لِمَرْضَاتِهِ وَجَعَلَ مِنْ صَلْبِكَ أَوْلَادًا صَالِحِينَ بِرَحْمَتِهِ ١- بِتَقْوَى اللَّهِ ٢- وَإِقَامِ الصَّلَاةِ ٣- وَإِيْتَاءِ الزَّكَاةِ فَإِنَّهُ لَا تَقْبَلُ الصَّلَاةَ مِنْ مَانِعِ الزَّكَاةِ ٤- وَأَوْصِيكَ بِمَغْفِرَةِ الذَّنْبِ ٥- وَكُظْمِ الْغَيْظِ ٦- وَصَلَةِ الرَّحْمِ ٧- وَمَوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ ٨- وَالسَّيِّئِ فِي حَوَائِجِهِمْ فِي الْعَسْرِ وَالْيَسْرِ ٩- وَالْحَلْمِ عِنْدَ الْجَهْلِ ١٠- وَالتَّفَقُّهِ فِي الدِّينِ ١١- وَالتَّثَبُّتِ فِي الْأُمُورِ ١٢- وَالتَّعَاهُدِ لِلْقُرْآنِ ١٣- وَحَسَنِ الْخَلْقِ ١٤- وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»، ١٥- وَاجْتِنَابِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا ١٦- وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَمَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَلَيْسَ مِنَّا، فَاعْمَلْ بِوَصِيَّتِي وَامْرُجِمْ شِيعَتِي بِمَا أَمَرْتُكَ بِهِ حَتَّى يَعْمَلُوا عَلَيْهِ ١٧- وَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ ١٨- وَانْتَظِرِ الْفَرَجَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي انْتِظَارُ الْفَرَجِ وَلَا يَزَالُ شِيعَتُنَا فِي حَزْنٍ حَتَّى يَظْهَرَ وَلَدِي الَّذِي بَشَّرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى

(٣٧١) اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجورًا فاصبر يا شيخى و معتمدى أبا الحسن و أمر جميع شيعتى بالصبر "فإنَّ الأرضَ لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين" و السَّلام عليك و على جميع شيعتنا و رحمه الله و بركاته و حسبنا الله و نعم الوكيل نعم المولى و نعم النصير. « أنوار البهيّه / ١٦١، بحار الأنوار: ٥٠ / ٣١٧.

(٣٧٢) كافي: ١ / ٤٢١، ارشاد مفيد / ٣١٨، بحار الأنوار: ٥٠ / ٣٢٧.

(٣٧٣) الفصول المهتمه مالكي / ٢٨٦، نور الأبصار / ١٩٥، الصواعق المحرقة / ٢٠٦.

(٣٧٤) مناقب ابن شهر آشوب: ٢ / ٤٥٩.

(٣٧٥) جنات الخلود، كمال الدين و تمام النعمه / ٢٦٧.

(٣٧٦) زمزمه هاى جاويدان / ١٦٤.

(٣٧٧) نخل ميثم: ٤ / ٥٣٨.

(٣٧٨) نخل ميثم: ٢ / ٥٤٦.

(٣٧٩) أنوار البهيّه / ١٦٩.

(٣٨٠) قصص / ٥ - ٦. أنوار البهيّه / ١٧٠، كمال الدين / ٤٢٤.

(٣٨١) أنوار البهية / ١٧١، غيب طوسي / ٢٣٧.

(٣٨٢) أنوار البهية / ١٧١، مدينة المعاجز / ٣٧.

(٣٨٣) أنوار البهية / ١٧٢، كمال الدين / ٤٣٤.

(٣٨٤) يعني حضرت بقيه الله عليه السلام.

(٣٨٥) أنوار البهية / ١٧٢، بحار الأنوار: ١٨ / ٢٣.

(٣٨٦) همان.

(٣٨٧) أنوار البهية ، ١٧٢، كمال الدين / ٤٤١.

(٣٨٨) روى الصدوق باسناده عن جابر الجعفي قال: سمعت جابر بن عبد الله يقول: لما أنزل الله عز وجل على نبيه صلى الله عليه وآله: «يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم»، قلت: يا رسول الله

(٣٨٩) عرفنا الله ورسوله فمن أولوا الأمر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ قال: هم خلفائي يا جابر وأئمة المسلمين بعدي أولهم علي بن أبي طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي المعروف في التوراه بالباقر وستدركه يا جابر فإذا لقيتهم فاقرأه مني السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي بن علي ثم علي بن علي ثم الحسن بن علي ثم سمي وكتبي حجه الله في أرضه وبقية في عباده ابن الحسن بن علي ذاك الذي يفتح الله تعالى ذكره علي يديه مشارق الأرض ومغربها ذاك الذي يغيب عن شيعته لأوليائه [وأوليائه] غيبه لا يثبت فيها علي القول بإمامته إلا من امتحن الله قلبه للإيمان. قال: فقال جابر: يا رسول الله فهل ينتفع الشيعه به في غيبته؟ فقال صلى الله عليه وآله: إي والذى بعثني بالنبوه إنهم لينتفعون به ويستضيئون بنور ولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس وإن جللها السحاب، يا جابر هذا مكنون سر الله ومخزون علمه فاكتبه إلا عن أهله. أنوار البهية / ١٧٢، كمال الدين / ٢٥٣.

(٣٩٠) و باسناده عن الصادق عليه السلام عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لما أسرى بي إلى السماء أوحى إلى ربّي جلّ جلاله فقال: يا محمد إنني أطلعت إلى الأرض إطلاعه فاخترتك منها فجعلتك نبياً وشققت لك إسماً من أسمائي فأنا المحمود وأنت محمد ثم أطلعت الثانيه فاخترت منها علياً وجعلته وصيكتك وخليفتك وزوج إبتنتك وأبا ذريتك وشققت له إسماً من أسمائي فأنا العلي الأعلى وهو علي وجعلت فاطمه والحسن والحسين من نوركما ثم عرضت ولايتهم على الملائكة فمن قبلها كان عندي من المقربين، يا محمد لو أن عبداً عبدني حتى ينقطع ويصير كالشئ البالي ثم أتاني

(٣٩١) جاحداً لولايتهم ما أسكنته جنتي ولا أظلته تحت عرشي، يا محمد أتحب أن تراهم؟ قلت: نعم يا رب فقال عز وجل: إرفع رأسك فرفعت رأسي فإذا أنا بأنوار علي وفاطمه والحسن والحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن علي ومحمد بن علي والحسن بن علي والحجه بن الحسن القائم في وسطهم

كأنه كوكب دري. فقلت: يا رب من هؤلاء؟ قال: هؤلاء الأئمة و هذا القائم الذي يحل حلالى و يحرم حرامى و به أنتقم من أعدائى و هو راحه لأوليائى و هو الذى يشفى قلوب شيعتك من الظالمين و الجاحدين و الكافرين فيخرج اللات و العزى طريين فيحرقهما، فلفتنه الناس بهما يومئذ أشد من فتنة العجل و السامرى. أنوار البهيه / ١٧٣، كمال الدين / ٢٥٢.

٣٩٢) روى صاحب كتاب كفايه الأثر عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إن الله تبارك و تعالى إطلع إلى الأرض إطلاعه فاخترنى منها فجعلنى نبياً ثم أطلع الثانية فاختر منها علياً فجعله إماماً ثم

٣٩٣) أمرنى أن أتخذه أحاً و وصياً و خليفةً و وزيراً فعلى منى و أنا من على و هو زوج ابنتى و أبو سبطى الحسن و الحسين ألا و إن الله تبارك و تعالى جعلنى و إتيهم حججاً على عبادته و جعل من صلب الحسين أئمة يقومون بأمرى و يحفظون وصيتى، التاسع منهم قائم أهل بيتى و مهدى أمتى أشبه الناس بى فى شمائله و أقواله و أفعاله ليظهر بعد غيبه طويله و حيره مضله فعلى أمر الله و يظهر دين الله و يؤيد بنصر الله و ينصر بملائكة الله فيملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. أنوار البهيه / ١٧٣، كمال الدين / ٢٥٧.

٣٩٤) و بأسناده عن جابر بن عبدالله الأنصارى قال: كان رسول الله صلى الله عليه و آله فى الشكاه التى قبض فيها فإذا فاطمه عند رأسه قال: فبكت حتى ارتفع صوتها فرفع رسول الله صلى الله عليه و اله طرفه إليها فقال:

٣٩٥) حبيبتى فاطمه ما الذى يبكيك قالت: أخشى الضيعه من بعدك قال: حبيبتى لا تبكين فنحن أهل بيت قد أعطانا الله سبع خصال لم يعطها أحداً قبلنا و لا يعطها أحداً بعدنا، منا خاتم النبيين و أحب المخلوقين إلى الله عزوجل و هو أبوك، و وصينا خير الأوصياء و أحبهم و هو بعلك، و شهيدنا خير الشهداء و أحبهم إلى الله و هو عمك، و منا من له جناحان فى الجنة يطير بهما مع الملائكة و هو ابن عمك، و منا سبطا هذه الأمة و هما إبنك الحسن و الحسين و سوف يخرج الله من صلب الحسين تسعه من الأئمة أمناء معصومون، و منا مهدى هذه الأمة، إذا صارت الدنيا هرجاً و مرجاً و تظاهرت الفتن و تقطعت السبل و أغار بعضهم على بعض فلا كبير يرحم صغيراً و لا صغير يوقر كبيراً فيبعث الله عزوجل عند ذلك مهدىنا التاسع من صلب الحسين يفتح حصون الضلالة و قلوباً غفلاً يقوم بالدين فى آخر الزمان كما قمت به فى أول الزمان، و يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً. أنوار البهيه / ١٧٤، بحار الأنوار: ٣٦ / ٣٠٧، تاريخ دمشق: ٤٢ / ١٣٠.

٣٩٦) و بأسناده عن محمود بن لبيد قال: لَمَّا قبض رسول الله صلى الله عليه و آله كانت فاطمه صلوات الله عليها تأتي قبور الشهداء و تأتي قبر حمزه و تبكى هناك فلَمَّا كان فى بعض الأيام أتيت قبر حمزه رحمه الله فوجدتها صلوات الله عليها تبكى هناك فأمهلتها حتى سكنت فأتيتها و سلمت عليها و قلت: يا سيده النسوان قد والله قطعت أنياط قلبى من بكائك! فقالت: يا أبا عمرو يحق لى البكاء فلقد أصبت بخير الاباء رسول الله صلى الله عليه و آله و اشوقاه إلى رسول الله ثم أنشأت عليها السلام تقول:

٣٩٧) إذا مات يوماً ميت قل ذكره و ذكر أبى مذ مات و الله أكثر

قلت: يا سيدتى إننى سائلك عن مسأله تتلجلج فى صدرى؟ قالت: سل قلت: هل نص رسول الله قبل وفاته على على بالإمامه؟

قالت: واعجبا أنسيتم يوم غدیر خم؟! قلت: قد كان ذلك و لكن أخبريني بما أشير إليك، قالت: أشهد الله تعالى لقد سمعته يقول:

علی خیر من أخلفه فيكم و هو الإمام و الخليفة بعدی و سبطای و تسعه من صلب الحسين أئمه أبرار لئن أتبعتموهم وجدتموهم هادين مهديين، و لئن خالفتموهم ليكون الإختلاف فيكم إلى يوم القيامة. قلت: يا سيدي فما باله قعد عن حقّه؟ قالت: يا أبا عمرو لقد قال رسول الله صلى الله عليه و آله: مثل الإمام مثل الكعبه إذ يؤتى و لا يأتي [أو قالت: مثل عليّ].

ثمّ قالت: أما و الله لو تركوا الحقّ على أهله و أتبعوا عتره نبيّه لما اختلف في الله اثنان و لورثها سلف عن سلف

(٣٩٨) و خلف بعد خلف حتى يقوم قائمنا التاسع من ولد الحسين و لكن قدّموا من أخره الله و أخروا من قدّمه الله حتى إذا لجّدوا المبعوث و أودعوه الجذث المجدوث [الجذث القبر و المجدوث أي المحفور] اختاروا بشهوتهم و عملوا بأرائهم تباّ لهم، أو لم يسمعوا الله يقول:

«و ربّك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيره»؟ بل سمعوا و لكنّهم كما قال الله سبحانه: «فإنّها لا تعمى الأبصار و لكن تعمى القلوب التي في الصّيدور»، هيهات بسطوا في الدّنيا آمالهم و نسوا آجالهم «فتعسّأ لهم و أضلّ أعمالهم» أعوذ بك يا ربّ من الحور بعد الكور. [قال الجوهرى: نعوذ بالله من الحور بعد الكور أي من التّقصان بعد الزّياده و قيل: من فساد أمور بعد صلاحها]. أنوار البهية / ١٧٤، كفايه الأثر، للقمي / ١٩٨.

(٣٩٩) روى الصّيدوق بأسناده عن محمّد بن همام عن أبي هريره قال: كنت عند النّبىّ و أبوبكر و عمر و الفضل بن العباس و زيد بن حارثه و عبدالله بن مسعود إذ دخل الحسين بن عليّ عليهما السّلام فأخذه النّبىّ صلى الله

(٤٠٠) عليه و آله و قبله ثمّ قال: خرقة خرقة ترقّ عين بقّه، و وضع فمه على فمه و قال: «اللهمّ إنّي أحبه فأحبه و أحبّ من يحبه، يا حسين أنت الإمام ابن الإمام أبو الأئمة تسعه من ولدك أئمة أبرار.» فقال له عبدالله بن مسعود: ما هؤلاء الأئمة الذين ذكرتهم في صلب الحسين؟ فأطرق مليّاً ثمّ رفع رأسه فقال: «يا عبدالله سألت عظيماً و لكنّي أخبرك إنّ إبني هذا - و وضع يده على كتف الحسين عليه السّلام - يخرج من صلبه ولد مبارك سمى جدّه عليّ يسمّى العابد و نور الزّهاد، و يخرج الله من صلب عليّ ولداً اسمه اسمي أشبه الناس بى يبقر العلم بقرّاً و ينطق بالحقّ و يأمر بالصّواب و يخرج الله من صلبه كلمه الحقّ و لسان الصّديق.»

(٤٠١) فقال له ابن مسعود: فما اسمه يا رسول الله؟ قال: «يقال له: جعفر، صادق في قوله و فعله الطّاعن عليه كالطّاعن على عليّ و الرّادّ عليه كالزّادّ عليّ.» ثمّ دخل حسان بن ثابت و أنشد في رسول الله صلى الله عليه و آله شعراً و انقطع الحديث، فلمّا كان من الغد صلى بنا رسول الله صلى الله عليه و آله ثمّ دخل بيت عايشه و دخلنا معه: أنا و عليّ بن أبى طالب و عبدالله بن العباس و كان من دأبه صلى الله عليه و آله إذ سئل أجاب و إذا لم يسأل ابتداءً، فقلت له: بأبى أنت و أمي يا رسول الله تخبرني بباقي الخلفاء من صلب الحسين عليه السّلام؟

قال: «نعم يا أبا هريره و يخرج الله من صلب جعفر مولوداً نقياً طاهراً اسمه ربّعه [ميانه قامت] سمى موسى بن عمران». ثمّ قال له ابن عباس: ثمّ من يا رسول الله؟ قال: «يخرج من صلب موسى عليّ ابنه يدعى

(٤٠٢) بالرّضا، موضع العلم و معدن الحلم»، ثم قال: «بأبي المقتول في أرض الغربه، و يخرج من صلب عليّ ابنه محمّد المحمود أطهر النّياس خلقاً و أحسنهم خلقاً، و يخرج من صلب محمّد عليّ ابنه طاهر الحسب صادق اللّهجه، و يخرج من صلب عليّ الحسن الميمون النّقي الطّاهر النّاطق عن الله و أبو حجّه الله، و يخرج الله من صلب الحسن قائمنا أهل البيت يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، له هيبه موسى و حكم داوود و بهاء عيسى» ثم تلا صلى الله عليه و آله «ذريّه بعضها من بعض و الله سميع عليم». فقال له عليّ بن ابي طالب عليه السّلام: بأبي أنت و أمي يا رسول الله من هؤلاء اللّذين ذكرتهم؟ قال: «يا عليّ أسامى الأوصياء من بعدك و العتره الطّاهره و الذّريه المباركه»، ثم قال صلى الله عليه و آله: «و اللّذى نفس محمّد بيده لو أنّ رجلاً عبد الله ألف عام ما بين الرّكن و المقام ثم أتاني جاحداً لولايتهم لأكبّه الله في النّار كائناً من كان». أنوار البهيه / ١٧٥، كفايه الاثر، خزاز قمى / ٨١.

قال أبو علي محمّد بن همام: العجب كلّ العجب من أبي هريره أنّه يروى مثل هذه الأخبار ثم ينكر فضائل أهل البيت عليهم السّلام.

(٤٠٣) و بأسناد عن عبدالعظيم الحسنى قال: دخلت على سيدي عليّ بن محمّد فلما بصر بي قال: «مرحباً بك يا

(٤٠٤) أبا القاسم أنت ولينا حقاً». قال: فقلت له: يا بن رسول الله إنني أريد أن أعرض عليك ديني فإن كان مرضياً ثبت عليه حتى ألقى الله عزّ وجلّ.

فقال: «هات يا أبا القاسم». فقلت: إنني أقول: إنّ الله تبارك و تعالى واحد ليس كمثله شيء خارج من الحدّين حدّ الإبطال و حدّ التّشبيه و أنّه ليس بجسم و لا- صورته و لا- عرض و لا جوهر بل هو مجسّم الأجسام و مصوّر الصّور و خالق الأعراض و الجواهر و ربّ كلّ شيء و مالكه و جاعله و محدثه و إنّ محمّداً عبده و رسوله خاتم النّبیین لا نبيّ بعده إلى يوم القيامة و إنّ شريعته خاتمه الشّرايع و لا شريعته بعده إلى يوم القيامة.

(٤٠٥) و أقول: إنّ الإمام و الخليفه و وليّ الأمر بعده أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام ثمّ الحسن ثمّ الحسين ثمّ عليّ بن الحسين ثمّ محمّد بن عليّ ثمّ جعفر بن محمّد ثمّ موسى بن جعفر ثمّ عليّ بن موسى ثمّ محمّد بن عليّ ثمّ أنت يا مولاي.

فقال عليه السّلام: و من بعدى الحسن إبنى فكيف للنّاس بالخلف من بعده؟ قال: قلت: و كيف ذلك يا مولاي؟ قال: لأنّه لا يرى شخصه و لا- يحلّ ذكره باسمه حتى يخرج فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. قال: فقلت: أقررت و أقول: إنّ وليّهم وليّ الله و عدوّهم عدوّ الله و طاعتهم طاعه الله و معصيتهم معصيه الله، و أقول: إنّ المعراج حقّ و المسأله في القبر حقّ و إنّ الجنّه حقّ و النّار حقّ و الصّيراط حقّ و الميزان حقّ و إنّ السّاعه آتية لا- ريب فيها و إنّ الله يبعث من فى القبور، و أقول: إنّ الفرائض الواجبه بعد الولاية: الصّلاه و الرّكاه و الصّوم و الحجّ و الجهاد و الأمر بالمعروف و النّهي عن المنكر، فقال عليّ بن محمّد عليه السّلام: يا أبا القاسم هذا والله دين الله الذى ارتضاه لعباده فأثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت فى الحياه الدّنيا و فى الآخرة. أنوار البهيه / ١٧٦، امالى الصّدوق / ٤١٩.

(٤٠٦) عن الصقر بن أبى دلف قال: سمعت أبا جعفر محمّد بن عليّ الرّضا عليه السّلام يقول: «الإمام بعدى إبنى عليّ أمره أمرى و

قوله قولى و طاعته طاعتى و الإمام بعده إبنه الحسن عليه السّلام أمره أمر أبيه و قوله قول أبيه و طاعته طاعه أبيه.» ثمّ سكت فقلت له: يا بن رسول الله فمن الإمام بعد الحسن عليه السّلام؟ فبكى بكاءً شديداً ثمّ قال: «إنّ من بعد الحسن إبنه القائم بالحقّ المنتظر.» فقلت له: يا بن رسول الله و لم سمى القائم؟ قال: «لأنّه يقوم بعد موت ذكره و ارتداد أكثر القائلين بإمامته.» فقلت له: و لم سمى المنتظر؟ قال: «إنّ له غيبه يكسر أيامها و يطول أمدها فينتظر خروجه المخلصون و ينكره المرتابون و يستهزئ به الجاحدون و يكذب فيها الوقّاتون و يهلك فيها المستعجلون و ينجو فيها المسلمون.» أنوار البهية / ١٧٧، كمال الدّين / ٣٧٨.

(٤٠٧) روى الشّيخ المفيد عن أبى جعفر عليه السّلام عن جابر بن عبد الله الأنصارى قال: دخلت على فاطمه بنت رسول الله صلّى الله عليه و آله و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء و الأئمّة من ولدها فعددت اثني عشر إسماءً آخرهم القائم من ولد فاطمه صلوات الله عليها ثلاثه منهم محمّد و أربعة منهم على عليهم السّلام. أنوار البهية / ١٧٧، ارشاد مفيد: ٢ / ٣٤٦.

(٤٠٨) روى الشّيخ باسناده عن محمّد بن أحمد الأنصارى قال: وجّه قوم من المفوّضه و المقصّره كامل بن إبراهيم

(٤٠٩) المدنى إلى أبى محمّد عليه السّلام [لينظره فى أمرهم]، قال كامل: فقلت فى نفسى أسأله لا يدخل الجنّه إلّا من عرف معرفتى و قال بمقالتي، قال فلمّا دخلت على سيّدى أبى محمّد عليه السّلام نظرت إلى ثيابٍ بياضٍ ناعمه عليه فقلت فى نفسى: ولّى الله و حجّته يلبس النّاعم من الثّياب و يأمرنا نحن بمواساه الإخوان و ينهانا عن لبس مثله، فقال متبسّماً: «يا كامل!» و حَسِر ذراعيه فإذا مسح أسود خشن على جلده، فقال: «هذا لله و هذا لكم.»

فسلمت [فخرجت] أو جلست إلى باب عليه ستر [مسبّل] مرخى فجاءت الزّيح فكشفت طرفه فإذا أنا بفتىّ كأنّه فلقه قمر من أبناء أربع سنين أو مثلها فقال لى: يا كامل بن إبراهيم؛ فاقشعررت من ذلك و ألهمت

(٤١٠) أن قلت: ليبيك يا سيّدى، فقال: «جئت إلى ولّى الله و حجّته و بابّه تسئله: هل يدخل الجنّه إلّا من عرف معرفتك و قال بمقالتك؟» فقلت: إى والله قال: «إذن والله يقلّ داخلها، والله أنّه ليدخلها قوم يقال لهم الحقّية.»

قلت: يا سيّدى و من هم؟ قال: «قوم من حبّهم لعلّى يحلفون بحقه و لا يدرون ما حقه و فضله»، ثمّ سكت عليه السّلام عنى ساعة، ثمّ قال: «و جئت تسأله عن مقاله المفوّضه؟ كذبوا بل قلوبنا أوعيه لمشيّه الله فإذا شاء شئنا والله يقول: " و ما تشاؤون إلّا أن يشاء الله "، ثمّ رجع السّتر إلى حالته فلم استطع كشفه، فنظر إلى أبو محمّد عليه السّلام متبسّماً فقال: «يا كامل ما جلوسك قد أنباك بحاجتك الحجّه من بعدى»، فممت و خرجت و لم أعينه بعد ذلك. أنوار البهية / ١٧٨، غيب شيخ طوسى / ٢٤٦.

(٤١١) أنوار البهية / ١٧٨، غيب طوسى / ٢٤٨.

(٤١٢) فى أنوار البهية: قال أبو عبد الله ابن سوره: سمعت سروراً و كان رجلاً عابداً مجتهداً لقيته بالأهواز غير أنّى نسيت نسبه يقول: كنت أحرص لا- أتكلّم فحملنى أبى و عمى فى صباى - و سنّى إذ ذاك ثلاث عشره أو أربع عشره - إلى الشّيخ أبى القاسم بن روح رضى الله عنه فسألاه أن يسأل الحضرة أن يفتح الله لسانى فذكر الشّيخ ابوالقاسم بن روح إنكم أمرتم بالخروج إلى الحائر، قال سرور: فخرجنا أنا و أبى و عمى إلى الحير فاغتسلنا و زرنا. قال: فصاح بى أبى و عمى: يا سرور! فقلت بلسان فصيح: ليبيك، فقال لى: ويحك تكلمت؟ فقلت: نعم. قال أبو عبد الله ابن سوره و كان سرور هذا رجلاً ليس بجمهورى الصّوت.

(٤١٣) روى الصّيدوق بأسناده عن محمّد بن معاوية بن حكيم و محمّد بن أيوب بن نوح و محمّد بن عثمان العمري رضي الله عنهم قالوا: «عرض علينا أبو محمد الحسن بن عليّ صلوات الله عليه ابنه عليه السّلام و نحن في منزله و كُنّا أربعين رجلاً»، فقال: «هذا إمامكم من بعدى و خليفتي عليكم أطيعوه و لا تتفرّقوا من بعدى فتهلكوا في أديانكم أما إنكم لا ترونه بعد يومكم هذا.» قالوا: «فخرجنا من عنده فما مضت إلّا أيام قلائل حتّى مضى أبو محمد صلوات الله عليه.» أنوار البهية / ١٨١، كمال الدّين / ٤٣٥.

(٤١٤) و روى الصّيدوق عن أحمد بن إسحاق قال: دخلت على أبي محمّد الحسن بن عليّ عليه السّلام و أنا أريد أن أسأله عن الخلف بعده، فقال لى مبتدئاً: «يا أحمد بن إسحاق! إنّ الله تبارك و تعالى لم يخلو الأرض منذ خلق آدم و لا يخلو إلى يوم القيامة من حجّه لله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض و به ينزل الغيث و به يخرج بركات الأرض.» قال: فقلت: يا بن رسول الله فمن الإمام و الخليفة بعدك؟ فنهض عليه السّلام فدخل البيت ثمّ خرج و على عاتقه غلام كان وجهه القمر ليله البدر و من أبناء ثلث سنين، فقال:

«يا أحمد بن إسحاق لو لا كرامتك على الله و على حججه ما عرضت عليك ابني هذا، إنّهُ سمى رسول الله صلّى الله عليه و آله و كتبه الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، يا أحمد بن إسحاق مثله في هذه الأمّة مثل الخضر عليه السّلام و مثله كمثل ذي القرنين، والله ليغيّب غيباً لا ينجو فيها من الهلكة إلّا من يثبته الله على القول بإمامته و وقفه للدّعاء بتعجيل فرجه.»

(٤١٥) قال أحمد بن إسحاق: فقلت له: يا مولاي هل من علامه يطمئن إليها قلبي؟ فنطق الغلام عليه السّلام بلسانٍ عربيّ فصيح: فقال: «أنا بقيه الله في أرضه و المنتقم من أعدائه فلا تطلب أثراً بعد عينٍ يا أحمد بن إسحاق.»

قال أحمد بن إسحاق: فخرجت مسروراً فرحاً فلما كان من الغد عدت إليه فقلت له: يا بن رسول الله لقد عظم سروري بما أنعمت عليّ فما السنّه الجاربه فيه من الخضر و ذي القرنين؟ فقال: «طول الغيبه يا احمد.» فقلت له: يا بن رسول الله و إنّ غيبته لتطول؟ قال: «إي و ربّي حتّى يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلين به و لا يبقى إلّا من اخذ الله عهده بولايتنا و كتب في قلبه الإيمان و أيده بروح منه، يا أحمد بن إسحاق هذا أمر من أمر الله و سرّ من سرّ الله و غيب من غيب الله فخذ ما آتيتك و اكتبه و كن من الشّاكرين تكن معنا غداً في عتّين.» أنوار البهية / ١٨٢، كمال الدّين / ٣٨٤.

(٤١٦) بحار الأنوار: ٥٢ / ١٧٥.

(٤١٧) روى الشّيخ الصّدوق بأسناده عن أبي عليّ بن همام قال: سمعت محمّد بن عثمان العمري رضي الله عنه قال: سمعت أبي يقول: سئل أبو محمّد الحسن بن عليّ صلوات الله و سلامه عليه و أنا عنده: عن الخبر الذي روى عن آباءه صلوات الله عليهم: «إنّ الأرض لا تخلو من حجّه الله على خلقه إلى يوم القيامة، و إنّ من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهليّه؟» فقال عليه السّلام: «إنّ هذا حقّ كما أنّ النّهار حقّ.» فقيل له: «يا بن رسول الله فمن الحجّه والإمام بعدك؟» فقال: «إبني - م ح م د - وهو الإمام و الحجّه بعدى، من مات و لم يعرفه مات ميتة جاهليّه، أما أنّ له غيبه يحار فيها الجاهلون و يهلك فيها المبطلون و يكذب فيها الوقاتون، ثمّ يخرج فكأنّي أنظر إلى الأعلام البيض تخفق فوق رأسه بنجف الكوفه.» أنوار البهية / ١٨٥، كمال الدّين / ٤٠٩.

٤١٨) و بأسناده عن منصور قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «يا منصور إن هذا الأمر لا يأتيكم إلّا بعد يأس، لا والله حتى تميزوا، لا والله حتى تمحصوا لا والله حتى يشقى من يشقى ويسعد من يسعد.» أنوار البهية / ١٨٦، الفقيه: ٤ / ٥٠١.

٤١٩) و بأسناده عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن لصاحب هذا الأمر غيبه المتمسك فيها بدينه كالخارط للقتاد» ثم قال: هكذا بيده، ثم قال: «إن لصاحب هذا الأمر غيبه فليتنق الله عبد وليتمسك بدينه.» أنوار البهية / ١٨٦، كمال الدين / ٣٤٣.

٤٢٠) روى الصدوق عن النعماني بأسناده عن ابن نباته عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: «كونوا كالنحل في

٤٢١) الطير ليس شىء من الطير إلّا وهو يستضعفها ولو علمت الطير ما فى أجوافها من البركة لم يفعل بها ذلك، خالطوا الناس بألستكم و أبدانكم و زایلوا بقلوبكم و أعمالكم فواللهذى نفسى بيده ما ترون ما تحبون حتى يتفل بعضكم فى وجوه بعض و حتى يسمى بعضكم بعضا كذابين و حتى لا يبقى منكم - أو قال: من شيعتى - إلّا كالكحل فى العين و الملح فى الطعام و سأضرب لكم مثلاً - و هو مثل رجل كان له طعام فنقاه و طيبه ثم أخله بيتاً و تركه فيه ما شاء الله ثم عاد إليه فإذا هو قد أصاب طائفه منه السوس فأخرجه و نقاه و طيبه و أعاده و لم يزل كذلك حتى بقيت رزومه [يعنى يك و عده طعام] كرزمه الأندر [خوشه اى از گندم] لا يضره السوس شيئاً و كذلك أنتم تميزون حتى لا يبقى منكم إلّا عصابه لا تضره الفتنة شيئاً.» أنوار البهية / ١٨٦، كتاب الغيبة للنعماني / ٢٦.

٤٢٢) أنوار البهية / ١٨٧، غيبه نعماني / ٢٨٩.

٤٢٣) روى الصدوق رحمه الله بأسناده عن محمد بن مسلم الثقفى قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «القائم منّا منصور بالرعب مؤيد بالنصر تطوى له الأرض و تظهر له الكنوز و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و يظهر الله عزوجلّ به دينه و لو كره المشركون فلا يبقى فى الأرض خراب إلّا عمّر و ينزل روح الله عيسى بن مريم عليه السلام فيصلّى خلفه.»

٤٢٤) قال: فقلت له: يا بن رسول الله متى يخرج قائمكم؟ قال: «إذا تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال، و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء، و ركب ذوات الفروج السروج، و قبلت شهادة الزور، و ردت شهادة العدل و استخفّ الناس بالدماء و ارتكاب الزنا و أكل الزبا و اتقى الأشرار مخافه ألسنتهم، و خرج السفينانى من الشام و اليمانى من اليمن، و خسف بالبيداء، و قتل غلام من آل محمد بين الزكن و المقام إسمه محمد بن الحسن النفس الزكية، و جاءت صيحه من السماء بأنّ الحقّ فيه و فى شيعته، فعند ذلك خروج قائمنا، فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة و اجتمع إليه ثلثمأه و ثلاثه عشر رجلاً، فأول ما ينطق به هذه الآية "بقية الله خير لكم إن كنتم مؤمنين"، ثم يقول: أنا بقية الله و حجّته و خليفته عليكم، فلا يسلم عليه مسلم إلّا قال: السلام عليك يا بقية الله فى أرضه، فإذا اجتمع إليه العقد و هو عشره آلاف رجل خرج، فلا يبقى فى الأرض معبود دون الله عزوجلّ من صنم و وثنّ و غيره إلّا وقعت فيه نار فاحترق، و ذلك بعد غيبه طويله ليعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به.» أنوار البهية / ١٩٠، كمال الدين / ٣٢٩.

٤٢٥) روى الصدوق بأسناده عن الباقر عن آبائه عليهم السلام قال: «قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: أفضل العباده إنتظار الفرغ.» أنوار البهية / ١٨٧، كمال الدين / ٢٨٧.

(٤٢٦) و روى البرقى عن أبى عبد الله عليه السلام قال: «من مات منكم و هو منتظر لهذا الأمر كان كمن هو مع القائم عليه السلام فى فسطاطه»، قال: ثم مكث هنيهة، ثم قال: «لا بل كمن قارع معه بسيفه»، ثم قال: «لا والله إلا كمن استشهد مع رسول الله صلى الله عليه وآله». أنوار البهية / ١٨٧، بحار الأنوار: ١٢٦ / ٥٢.

(٤٢٧) أنوار البهية / ١٨٧.

(٤٢٨) روى الشيخ طوسى عن جابر قال: دخلنا على أبى جعفر محمد بن علىّ عليهما السلام و نحن جماعه بعد ما قضينا نسكنا فودّعناه و قلنا له: أوصنا يا بن رسول الله! فقال: «ليعن قويكم ضعيفكم و ليعطف غيبيكم على فقيركم و لينصح الرجل أخاه كصحته لنفسه و اکتبوا أسرارنا و لا- تحمّلوا الناس على أعناقنا و انظروا أمرنا و ما جائكم عنا فإن وجدتموه فى القرآن موافقاً فخذوا به و إن لم تجدوه موافقاً فردّوه، و إن اشتبه الأمر عليكم فقفوا عنده و ردّوه إلينا حتّى نشرح لكم من ذلك ما شرح لنا، فإذا كنتم كما أوصيناكم لم تعدوا إلى غيره فمات منكم ميت قبل أن يخرج قائمنا كان شهيداً و من أدرك قائمنا فقتل معه كان له أجر شهيدين، و من قتل بين يديه عدواً لنا كان له اجر عشرين شهيداً». أنوار البهية / ١٨٧، امالى طوسى / ٢٣١.

(٤٢٩) روى الصدوق عن سعيد بن جبیر قال: سمعت سيّد العابدين علىّ بن الحسين عليه السلام يقول: «فى القائم منا سنن من سنن الأنبياء عليهم السلام: سنّه من آدم و سنّه من نوح و سنّه من إبراهيم و سنّه من موسى و سنّه من عيسى و سنّه من أيوب و سنّه من محمّد صلى الله عليه وآله فأما من آدم عليه السلام و من نوح عليه السلام فطول العمر، و أما من إبراهيم عليه السلام فخفاء الولاده و اعتزال الناس، و أما من موسى عليه السلام فالخوف و الغيبه، و أما من عيسى عليه السلام فاختلف الناس فيه، و أما من أيوب عليه السلام فالفرج بعد البلوى، و أما من محمّد صلى الله عليه وآله فالخروج بالسيف». أنوار البهية / ١٨٩، كمال الدين / ٣٢٢.

(٤٣٠) أنوار البهية / ١٨٩.

(٤٣١) فى الإحتجاج عن إسحاق بن يعقوب إنّه ورد عليه من النّاحية المقدّسه على يد محمّد بن عثمان رضى الله عنه: «و أمّا علّه ما وقع من الغيبه فإنّ الله عزّوجلّ يقول: "يا أيّها الّذين آمنوا لا تسئلوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم"، إنّه لم يكن أحد من آبائى إلّما وقعت فى عنقه يبعه لطاغيه زمانه و إنّى أخرج حين أخرج و لا يبعه لأحد من الطّواغيت فى عنقى، و أمّا وجه الإنتقاع بى فى غيبتي فكا الإنتقاع بالشّمس إذا غيبتها عن الأبصار السّحاب و إنّى لأمان لأهل الأرض كما أنّ النّجوم أمان لأهل السّماء فأغلقوا أبواب السّؤال عمّا لا يعينكم و لا تتكلّفوا على ما قد كفّتم و أكثروا الدّعاء بتعجيل الفرج فإنّ ذلك فرجكم و السّلام عليكم يا إسحاق بن يعقوب و على من أتبع الهدى». أنوار البهية / ١٩٠، كمال الدين / ٤٨٥.

(٤٣٢) جنّات الخلود، صحيفه المهدي / ١٦٢.

(٤٣٣) صحيفه المهدي / ١٦٦، فرج المهموم سيّد بن طاوس / ٢٤٦.

(٤٣٤) مزار محمّد بن المشهدى / ٦٦٣، صحيفه المهدي / ١٦٦، مصباح الزّائر / ٢٣٥، بحار الأنوار: ٢٨٤ / ٨٦.

(٤٣٥) نخل میثم: ٥٤٨ / ٤ .

(٤٣٦) نخل میثم: ٥٥٤ / ٤ .

(٤٣٧) نخل میثم: ٥٥٥ / ٤ .

(٤٣٨) نخل میثم: ٥٧٥ / ٤ .

(٤٣٩) همان: ٥٧٦ / ٤ .

(٤٤٠) نخل میثم: ٥٧٦ / ٤ .

(٤٤١) نخل میثم: ٥٨٣ / ٤ .

(٤٤٢) نسخه ك: جانان.

(٤٤٣) از كتاب شوق مهدي، مرحوم فيض.

(٤٤٤) زمر / ١٧ .

(٤٤٥) بقره / ٢٥٧ .

(٤٤٦) نساء / ٦٠ .

(٤٤٧) احتجاج: ١ / ٣٤٩، بحار الأنوار: ٣٣ / ٢٠٨ .

(٤٤٨) شرح نهج البلاغه حديدي: ١٥ / ١٧٥ .

(٤٤٩) شرح / ٤ .

(٤٥٠) احتجاج: ١ / ٣٤٩ .

(٤٥١) بحار الأنوار: ١٨ / ٩٩ .

(٤٥٢) همان: ٢٠ / ٤٤ .

(٤٥٣) همان: ٢١ / ١٢٨ .

(٤٥٤) بحار الأنوار: ١٨ / ١٠٨ .

(٤٥٥) همان: ٣١ / ٥٢٠ .

(٤٥٦) همان: ٣١ / ١٩٧ .

(٤٥٧) يوسف / ٩١ .

(٤٥٨) همان / ٩٢ .

(٤٥٩) سفينه البحار: ٤ / ١٩١ .

(٤٦٠) بحار الأنوار: ١٨ / ٥٢ و ٢٠٤ و ج ١٧ / ٢٢٧ .

(٤٦١) سيره ابن هشام: ١ / ٣١٣ .

(٤٦٢) بحار الأنوار: ١٨ / ٦٤، سفينه البحار: ١ / ٧١٨ .

(٤٦٣) سفينه البحار: ١ / ٧١٨، بحار الأنوار: ١٩ / ٢٥٧ و ٣٣٧ .

(٤٦٤) بحار الأنوار: ١٩ / ٢٦٥ .

(٤٦٥) بحار الأنوار: ١٩ / ٢٧٣ .

(٤٦٦) دخان / ٤٣ و ٤٤ .

(٤٦٧) بحار الأنوار: ٨ / ٣١٢، سفينه البحار: ١ / ٧٢٠ .

(٤٦٨) سوره مسد / ١ - ٥ . اعلام القرآن / ٥٦ .

(٤٦٩) أنعام / ٢٦ .

(٤٧٠) زمر / ٢٢ .

(٤٧١) اسباب النزول سيوطي، آخر تفسير جلالين / ٦٣٥ .

(٤٧٢) مناقب آل ابى طالب: ١ / ٤٩ - ٥١، و رواه عنه فى البحار: ١٨ / ٢٠٢ .

(٤٧٣) اعلام القرآن / ٦٠ .

(٤٧٤) اعلام القرآن / ٦٢ و ٦٣ .

(٤٧٥) سيره ابن هشام: ١ / ٣٥٠.

(٤٧٦) تاريخ طبرى: ٢ / ٧٩.

(٤٧٧) سيره ابن هشام: ١ / ٣٧٤، تاريخ طبرى: ٢ / ٧٩.

(٤٧٨) سيره ابن هشام: ١ / ٣٧٤.

(٤٧٩) تاريخ يعقوبى: ٢ / ١٩.

(٤٨٠) مفاتيح الغيب / ٣٠، تفسير سوره كوثر.

(٤٨١) لو خرجتم إلى أرض الحبشه، فإنّ بها ملكاً لا يُظلم عنده أحدٌ و هى أرض صدقٍ، حتّى يجعل الله لكم فرجاً ممّا أنتم فيه.»

سيره ابن هشام: ١ / ٣٢١، تاريخ طبرى: ٢ / ٧٠.

(٤٨٢) أنفال / ٣٠.

(٤٨٣) يس / ٩.

(٤٨٤) بحار الأنوار: ١٩ / ٥٨.

(٤٨٥) ايضاح، فضل بن شاذان / ١٦١.

(٤٨٦) بحار الأنوار: ٢٩ / ٩٦.

(٤٨٧) تتمه المنتهى / ٤.

(٤٨٨) كتاب سليم بن قيس هلالى / ٢٢٢.

(٤٨٩) تتمه المنتهى / ٥.

(٤٩٠) تتمه المنتهى / ٦.

(٤٩١) خلاصه تتمه المنتهى / ٢٩.

(٤٩٢) خلاصه تتمه المنتهى / ٣٤.

(٤٩٣) تتمه المنتهى / ٦١.

(٤٩٤) همان / ٦٢ .

(٤٩٥) التّصايح الكافيه / ٧٨ .

(٤٩٦) همان / ١٤٠ .

(٤٩٧) تتمه المنتهى / ٣٥ - ٤٢ .

(٤٩٨) تتمه المنتهى / ٤٢ .

(٤٩٩) روضه الواعظين نيشابورى / ١٩١ .

(٥٠٠) بحار الأنوار: ٤٥ / ١٩٩ .

(٥٠١) معالم المدرستين: ٣ / ٢٠ .

(٥٠٢) تتمه المنتهى / ٤٤ - ٤٧ .

(٥٠٣) همان .

(٥٠٤) همان / ٤٩ .

(٥٠٥) تتمه المنتهى / ٥١ .

(٥٠٦) تتمه المنتهى / ٧٥ .

(٥٠٧) تتمه المنتهى / ٤٨ .

(٥٠٨) تتمه المنتهى / ٥٣ .

(٥٠٩) تتمه المنتهى / ٥٧ - ٥٨ .

(٥١٠) تتمه المنتهى / ٧٦ .

(٥١١) تتمه المنتهى / ٧٦ - ٧٧ .

(٥١٢) حشر / ١٠ .

(٥١٣) نحل / ٩٠ .

(۵۱۴) تتمه المنتهى / ۷۸.

(۵۱۵) تتمه المنتهى / ۸۰.

(۵۱۶) تتمه المنتهى / ۸۳.

(۵۱۷) تتمه المنتهى / ۸۸ / ۸۹، شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد: ۱۵ / ۲۳۸.

(۵۱۸) ابراهيم / ۱۵.

(۵۱۹) تتمه المنتهى / ۹۰، الصحيح من السير: ۱ / ۴۳.

(۵۲۰) تتمه المنتهى / ۹۶.

(۵۲۱) تتمه المنتهى / ۹۶.

(۵۲۲) همان.

(۵۲۳) ابراهيم / ۲۸ و ۲۹.

(۵۲۴) تتمه المنتهى / ۱۰۶.

(۵۲۵) مناقب: ۲ / ۱۱۰.

(۵۲۶) مناقب: ۲ / ۱۰۲، بحار الأنوار: ۴۱ / ۲۲۲، تتمه المنتهى / ۱۱۳.

(۵۲۷) بحار الأنوار: ۳۶ / ۳۵۴ و ج ۵۲ / ۲۶۷.

(۵۲۸) تتمه المنتهى / ۱۱۴.

(۵۲۹) بحار الأنوار: ۳۶ / ۳۵۵.

(۵۳۰) تتمه المنتهى / ۱۴۷.

(۵۳۱) تتمه المنتهى / ۱۶۱.

(۵۳۲) دعبل خزاعى شاعر اهل البيت عليهم السلام در اين باره گفت:

أرى أُمَّيَّةَ مَعْدُورِينَ إِنْ غَدَرُوا

وَمَا أَرَى لِيُنِي الْعَبَّاسِ مِنْ عُدْرِ
قَوْمٍ قَاتَلْتُمْ عَلَى الْإِسْلَامِ أَوْلَهُمْ
حَتَّى إِذَا اسْتَمَكُّنَا جَاؤُوا عَلَى الْكُفْرِ
إِرْبَعِ بَطُوسٍ عَلَى قُرْبِ الزَّكِيِّ بِهِ
إِنْ كُنْتَ تَرْبِعُ مِنْ طِينٍ عَلَى وَطْرِ
قَبْرَانِ فِي طُوسٍ خَيْرُ النَّاسِ كُلِّهِمْ
وَقَبْرُ شَرِّهِمْ هَذَا عَلَى الْعَبْرِ
مَا يَنْفَعُ الرَّجْسَ مِنْ قُرْبِ الزَّكِيِّ وَلَا
عَلَى الزَّكِيِّ بِقُرْبِ الرَّجْسِ مِنْ ضَرَرٍ
هَيْهَاتَ كُلِّ امْرِيٍّ رَهْنٌ بِمَا كَسَبَتْ
لَهُ يَدَاہُ وَخُدُّ مَا شِئْتَ أَوْ تَدْرُ

تاریخ دمشق: ۱۷ / ۲۶۰، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۲۸۱.

(۵۳۳) تتمه المنتهی / ۱۷۷ - ۱۸۱.

(۵۳۴) تتمه المنتهی / ۱۸۲ - ۱۸۶.

(۵۳۵) تتمه المنتهی / ۱۸۷ - ۱۹۲.

(۵۳۶) تتمه المنتهی / ۱۹۷.

(۵۳۷) تتمه المنتهی / ۱۹۷.

(۵۳۸) تتمه المنتهی / ۲۰۲.

(۵۳۹) منافقون / ۴.

(۵۴۰) تتمه المنتهی / ۲۰۴.

(٥٤١) حاقه / ٢٨ و ٢٩.

(٥٤٢) تتمه المنتهى / ٢١٧.

(٥٤٣) تتمه المنتهى / ٢٢١.

(٥٤٤) تتمه المنتهى / ٢٣١.

(٥٤٥) تتمه المنتهى / ٢٣٢.

(٥٤٦) تتمه المنتهى / ٢٣٩.

(٥٤٧) يونس / ١٠١.

(٥٤٨) تتمه المنتهى / ٢٤٠ - ٢٤١.

(٥٤٩) تتمه المنتهى / ٢٣٨.

(٥٥٠) يعنى: طوطى.

(٥٥١) تتمه المنتهى / ٢٤٥.

(٥٥٢) تتمه المنتهى / ٢٥١.

(٥٥٣) تتمه المنتهى / ٢٥١.

(٥٥٤) تتمه المنتهى / ٢٥٤.

(٥٥٥) تتمه المنتهى / ٢٦٩.

(٥٥٦) تتمه المنتهى / ٢٧٨.

(٥٥٧) تتمه المنتهى / ٢٨٠.

(٥٥٨) تتمه المنتهى / ٢٩٢.

(٥٥٩) تتمه المنتهى / ٣٠٦.

(٥٦٠) تتمه المنتهى / ٣٤٢.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

